

واسیلی فیکتین <https://t.me/kurdistanbooks>

کرد و کردستان

ترجمه محمد قاضی



<https://t.me/kurdistanbooks>

واسیلی نیکیتین

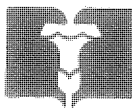
قونسول سابق روسیه در ایران،
عضو انجمن آسیایی و انجمن نژادشناسی پاریس،
عضو دائمی مؤسسه بین‌المللی مردم‌شناسی،
و عضو وابسته آکادمی سیاسی - بین‌المللی.

کرد و کردستان

بررسی از نظر جامعه‌شناسی و تاریخی

همراه با ۱۵ نقشه و ۱۲ جدول

ترجمه محمد قاضی



انتشارات نیلوفر



انتشارات نیلوفر خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن ۶۶۱۱۱۷

واسیلی نیکیتین

کرد و کردستان

ترجمه محمد قاضی

چاپ اول: تابستان ۱۳۶۶

چاپ دوم زمستان ۱۳۶۶

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

چاپ و لیتوگرافی گلشن

تقدیم به لوره نیکیتین^(۱)
همسر و همدم باوقایم
در دوران اقامت در ارومیه
(۱۹۱۵ - ۱۹۱۸)

من نیز ترجمه این کتاب را به عزیزانم
جناب دکتر فیض نژاد که مشوق من در ترجمه آن بوده است
و جناب احمد قاضی تقدیم می‌دارم.
محمد قاضی ۱۳۶۳

فهرست

۱۳	مقدمه مترجم
۱۷	درآمد
۱۹	مقدمه مؤلف
۳۱	فصل اول: کردها - اصل و مبداء و ویژگیهای مربوط به
۳۱	زبان‌شناسی و مردم‌شناسی ایشان
۳۴	۱. نسبی بودن ضوابط
۴۵	۲. کردوخیبهای گزنفون
۵۴	۳. نظریه و مینورسکی درباره مبداء ماد بودن کردها
۶۲	۴. فرضیه دانشمندان مکتب یافتنی درباره اصل و
۶۶	مبداء بومی بودن کردها
۷۵	۵. عقیده کردها درباره اصل و مبداء خودشان
۷۵	۶. دلایل مبتنی بر مردم‌شناسی
۷۸	فصل دوم: کردستان، عنوان قراردادی، ارزش واقعی آن
۸۴	۱. نام کردستان در تاریخ شرق
۹۰	۲. جغرافیای طبیعی کردستان
۱۰۲	۳. مشخصات فلات ارمنستان
۱۱۳	۴. زاگروس، کردستان ایران
۱۱۴	۵. منطقه محل سکونت فعلی کردها
	فصل سوم: طرز زندگی - مشغولیات و عادات و رسوم
	۱. گله‌چرانان و گله‌چرانهای کردان

- ۱۱۷ ۲. آیین زندگی چوپانی
۱۲۲ ۳. نقش دامداری
۱۳۵ ۴. کشاورزی، محصول چینی، شکار
۱۳۹ ۵. صنعتگری و بازرگانی
۱۴۷ ۶. برنامه اصلاحات اقتصادی
۱۴۹ ۷. نظریاتی درباره اقتصاد کرد و دورنماهای بهبود آن

- ۱۵۹ فصل چهارم: فردیت کرد، شخصیت و اخلاق او
۱۵۹ ۱. دشواری ترسیم تصویر اخلاقی يك ملت
۱۶۲ ۲. نمونه‌های روانی کرد از دید ه. کریستف
۱۶۲ الف) چادرنشین دامدار منطقه توروس
۱۷۱ ب) چادرنشین دامدار ارمنستان
۱۷۲ ج) عشایر مرزی و نیمه‌چادرنشین
۱۷۵ د) عناصر شهروند کرد
۱۷۹ ۳. گواهیهای ناظران بیگانه درباره آداب و شخصیت کردان
۱۸۸ ۴. کردها از روی نقشی که خود از خود کشیده‌اند

فصل پنجم: خانواده کرد: مسکن، پوشاک، خوراک،

- ۲۰۳ نقش زن، آداب خانوادگی
۲۰۳ ۱. خانه، ده، چادر
۲۰۹ ۲. پوشاک
۲۰۹ ۱. لباس مردانه
۲۱۴ ۲. لباس زنانه
۲۱۷ ۳. طبقه‌بندی از نظر پوشاک
۲۲۰ ۳. خوراک
۲۲۳ ۴. مقام زن
۲۳۲ ۵. شیوه قضاوت کرد درباره زنان
۲۳۷ ۶. رئیس خانواده
۲۴۰ ۷. آداب و رسوم خانوادگی
۲۴۰ الف) وضع حمل

۲۴۵

ب) ازدواج

۲۵۸

ج) مراسم تشییع جنازه و تدفین

۲۶۷

فصل ششم: عشیرت کرد

۲۶۷

۱. تصویر عشیرت

۲۷۳

۲. ترکیب عشیرت و طبقات آن

۲۸۲

۳. صفات و وظایف رئیس ایل

۲۹۰

۴. چند قصه درباره روابط بین

رؤسای عشیرت

۲۹۴

۵. قدرت قضایی رئیس ایل

۳۰۱

۶. تفریحات دسته‌جمعی: آواز و رقص

۳۰۸

۷. سیمای اقتصادی عشیرت

۳۰۹

الف) باج به رئیس یا آقا

۳۱۵

ب) باجهای نظامی در دوران فتودالیته

۳۱۹

ج) سیستم مالیاتی

۳۲۶

د) سازمان اوبا

۳۳۳

فصل هفتم: عشایر در زمان و مکان

۳۳۳

۱. دوران نخستین تاریخ عشایر

۳۴۱

۲. گسترش کرد در مکان

۳۴۴

الف) عشایر کردستان مرکزی (ترکیه)

۳۴۴

۱. هکاری و بیتلیس

۳۴۸

۲. عشایر کرد ارمنستان

۳۵۲

ب) عشایر کردستان جنوبی (عراق)

۳۵۲

۱. بابان

۳۵۳

۲. همه‌وند

۳۵۵

ج) عشایر کردستان ایران

۳۵۵

۱. مگری

۳۶۰

۲. بنی اردلان

۳۶۷

۳. جاف

۳۷۳

۴. کلهر

- ۳۷۹ فصل هشتم: کرد و دولت، ملت کرد؟
۳۷۹ ۱. تمیز بین دولت و ملت
۳۸۰ ۲. دولت و ملت در اسلام
۳۸۱ ۳. کردها در تحول سیاسی اسلام
۳۸۲ ۴. احساس ملی کرد
۳۸۶ ۵. دوره اول تاریخ کرد: از قرن هفتم تا پانزدهم

- ۳۹۵ فصل نهم: کرد و دولت (دنباله)
۳۹۵ ۶. دوره دوم تاریخ کرد: از آغاز قرن شانزدهم تا اواسط
قرن نوزدهم، نظام ملوک الطوائفی در ترکیه و ایران
۳۹۵ ۷. دوره سوم تاریخ کرد: از نیمه‌های قرن نوزدهم تا جنگ
بزرگ، الغای نظام ملوک الطوائفی در ترکیه و ایران
۳۹۹

- ۴۰۷ فصل دهم: نهضت ملی کرد
۴۰۷ ۱. نفعی که در بررسی این مسئله هست
۴۰۸ ۲. سه مرحله نهضت ملی
الف) شورشها و انقلابهایی که در مجموع بدون
نقشه بوده‌اند
۴۰۸ ۱. شورش عبدالرحمن پاشا (۱۸۰۶)
۴۰۹ ۲. شورش بلباسها (۱۸۱۸)
۳. کردان در زمان جنگ روس و عثمانی
(۱۸۲۸-۱۸۲۹)
۴۱۰ ۴. کردان و شورش مصر (۱۸۳۲-۱۸۳۹)
۴۱۱ ۵. شورش بدرخان بیگ (۱۸۴۳-۱۸۴۶)
۴۱۱ ۶. شورش یزدان شیر (۱۸۵۳-۱۸۵۵)
۴۱۳ ۷. شورش شیخ عبیدالله نه‌ری (۱۸۸۰)
۴۱۳ ب) تلاشهای مربوط به سازماندهی نهضت ملی
۴۰۶ ۱. نخستین سازمان سیاسی کرد در
قسنطنیه (۱۹۰۸)
۴۰۶ ۲. کردان در زمان جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸
۴۱۵ ج) تأیید بین‌المللی خواسته‌های کردان
۴۱۸

- ۴۱۸ و لوزان، مورخ ۲۴ ژوئن ۱۹۲۳
- ۴۱۹ ۲. مسئله موصل
- ۴۲۰ ۳. تأسیس «خوبیون» و شورشهای جدید
- ۴۲۳ ۴. وضع کردان در ایران
- ۴۲۳ ۵. کردها در عراق
- ۴۲۶ ۶. کردهای سوریه
- ۴۲۷ ۷. کردهای شوروی
- ۴۲۸ د) مسئله کرد در جریان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۰-۱۹۴۵) و پس از آن
- ۴۳۹ فصل یازدهم: زندگی معنوی کردها - مذهب
- ۴۳۹ ۱. جنبه مذهبی بودن کرد
- ۴۴۱ ۲. رویه کردان در قبال اسلام
- ۴۴۲ الف) برگزیدگان متبحر در اسلام
- ۴۴۵ ب) تسنن کردی
- ۴۴۸ ج) تصوف کردی - نفوذ مشایخ
- ۴۶۱ د) جهاد
- ۴۶۹ ۳. رویه کردان در قبال یهودیان
- ۴۷۳ ۴. رویه کردان در قبال یزیدیان
- ۴۷۵ ۵. آیین یزیدی
- ۴۸۰ ۶. آیین یزیدی از دید پروفیسور مار
- ۴۸۰ الف) واژه چلبی
- ۴۸۲ ب) اعتقادات قدیمی در آسیای باستان
- ۴۸۸ ج) خمیرمایه بت پرستی کردی در ارمنستان
- ۴۹۳ د) کردهای غیر هند و اروپایی
- ۴۹۷ هـ) یافتی بودن کردها
- ۵۰۰ و) واژه‌های «چلبی» و «یزیدی» مترادفند
- ۵۰۵ ۷. اهل حق
- ۵۱۰ ۸. خرافات عامیانه کردان
- ۵۱۸ ۹. مار در اعتقاد کردان

- فصل دوازدهم: زندگی معنوی کردان (دنباله)، ادبیات
- ۵۳۱ ۱. تاریخ «عینی» و تاریخ «ذهنی» يك ملت
- ۵۳۲ ۲. فولکلور کردی، دنباله بیسوادی
- ۵۳۸ الف) لاوژ یا بیتهای غنایی
- ۵۵۵ ب) اهمیت این نوع شعر
- ۵۵۹ ج) مقایسه «لاوژهای» کردی با قصاید عربی
- ۵۶۳ د) مکتب نقالان غنایی کرد
- ۵۶۶ هـ) مجموعه فولکلورهای کردی
- و) موضوعات فولکلوری کردی در مقایسه با
- موضوعات فولکلوری ملت‌های دیگر
- ۵۶۹ ۳. ادبیات کتبی کرد
- ۵۸۰ الف) پیشتازان
- ۵۸۰ ب) نمایندگان جدید شعر کردی
- ۵۸۳ ج) مسئله زبان ادبی کردی
- ۵۸۴ د) نهضت فرهنگی کرد در سوریه
- ۵۸۶ هـ) نهضت فرهنگی کرد در عراق
- ۵۹۰ و) پیشرفتهای زبان‌شناسی در میان کردهای شوروی
- ۵۹۲ ز) کنگره ۱۹۳۴ در ایروان
- ۵۹۴ ۴. نقش روسیه در کردشناسی
- ۶۰۲

ضمایم

- ۶۰۷ ضمیمه شماره ۱ به فصل پنجم
- ۶۰۷ ضمیمه شماره ۲ به فصل دهم
- ۶۰۸ ضمیمه شماره ۳ به فصل دهم
- ۶۱۲ ضمیمه شماره ۴ به فصل دهم
- ۶۱۵ ضمیمه شماره ۵ به فصل دهم
- ۶۱۶ ضمیمه شماره ۶ به فصل دوازدهم
- ۶۱۹ اسنادی که بعد از تألیف کتاب به دستم رسیده است
- ۶۲۲ یادداشت درباره کردستان
- ۶۲۳

مقدمه مترجم

بیشک بسیاری از خوانندگان عزیز ترجمه‌های این بنده حقیر نمی‌دانند که من کرد هستم و از خانواده قاضیان مهاباد. من از سن پانزده سالگی برای ادامه تحصیل به تهران آمده و در این پنجاه و چند سالی که در تهران بسر برده‌ام جز برای دیدارهای کوتاه مدت به وطن باز نگشتم؛ با این وصف، زبان مادریم را که کردی است فراموش نکرده‌ام و هنوز با همشهریانم به خوبی و روانی خودشان سخن می‌گویم. از این رو، شاید با انتشار این اثر به ترجمه من بسیاری در شگفت بمانند که چه شده است قاضی به ترجمه کتاب «کرد و کردستان» دست زده است، کاری که در خط کارهای دیگرش نیست. توضیحاً عرض کنم بسیاری از همشهریان همیشه از من گله‌مند بوده و هستند که چرا چیزی به زبان کردی نمی‌نویسم، یا ترجمه نمی‌کنم، و یا لاقلاً اثری مربوط به کردن را به زبان فارسی بر نمی‌گردانم تا به همشهریان خود نیز خدمتی کرده باشم. برای تسکین این گله‌گذاریها چند سال پیش رمانی تحت عنوان «ژانی گهل» (درد اجتماع)، نوشته نویسنده نامدار کرد عراقی، ابراهیم احمد، را با همکاری پسر عموی عزیزم آقای احمد قاضی که خود یکی از مترجمان بنام (با ترجمه‌های شب بی پایان و نسل ازدها و دو قلوهای عجیب و غیره) و از شاعران نکته‌سنج و برجسته کرد است، به زبان فارسی برگرداندم. آن کتاب به وسیله انتشارات آگاه به چاپ رسید و بسیار هم مورد توجه و تحسین فارسی‌زبانان قرار گرفت؛ لیکن این کار چنانکه باید همشهریان عزیز را ارضا نکرد و گروهی از آنان، از جمله جناب دکتر عزیز فیض‌نژاد پزشک محترم و

جناب سید عبیدالله ایوبیان شاعر و نویسنده و جمعی دیگر از علاقه‌مندان به تاریخ و به ویژگیهای ملت کرد، از دو سال پیش، اکیداً اصرار می‌ورزیدند که من کتاب کرد و کردستان نوشته واسیلی نیکیتین^(۱) دانشمند و خاورشناس مشهور روس را برای استفاده هموطنان عزیز و سایر علاقه‌مندان فارسی‌زبان به فارسی برگردانم، و من که خود نیز علاقه‌مند به انجام خدمتی برای همشهریان خویش بودم به طیب خاطر این خواهش را پذیرفتم و ترجمه را در ظرف مدت هشت ماه به پایان رساندم.

واسیلی نیکیتین که خود عضو انجمن آسیایی و انجمن نژاد شناسی پاریس و عضو دایمی مؤسسه بین‌المللی مردمشناسی و نیز عضو وابسته آکادمی سیاسی بین‌المللی بوده و در سالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۸ سمت قونسول دولت روس تزاری در ارومیه را داشته است خاورشناسی است که خود مدتها در میان کردان بسر برده و با گروههای مختلف این ملت از نزدیک در تماس بوده است؛ از طرفی با معلومات جامع و وسیعی که درباره تاریخ و خصوصیات روحی و نژادی و اخلاقی و ذوقیات و آداب و رسوم و کیش و آیین و ادبیات این ملت داشته به تألیف و تدوین تاریخ جامعی از دوران پیش از به قدرت رسیدن «مادها» در دو هزار و هفتصد سال پیش تا پایان جنگ جهانی اول پرداخته است که در آن از منابع مختلف غربی و شرقی نیز استفاده کرده است. کتاب با اینکه نویسنده آن روس است از ابتدا به زبان فرانسه نوشته شده است و با اینکه اثری علمی و تاریخی است در آنجا که به شرح مناظر بیلاق و قشلاق عشایر کوه نشین و حرکت آنها با گله و باز و بنه از منازل زمستانی به چراگاههای تابستانی می‌پردازد صحنه‌های چنان زیبایی ترسیم می‌کند که براستی کم از شعر نیست. از «چریکه» یا شعرهای فولکلوری کردی نیز که بسیار زیبا هستند نمونه‌هایی در کتاب آورده است، ولی نمی‌دانم به علت عدم دسترسی به «چریکه»های زیباتری

چون هم و زین یا لاس و خزال و غیره بوده است یا سلیقه معلم کردی‌اش ملاسعید در انتخاب آنها دخالت داشته، قسمتهایی که او برای نقل در کتاب خود به‌عنوان نمونه‌های زیبای اشعار فولکلوری برگزیده است از نظر زیبایی به هیچ وجه به پای قطعات زیبا و دلنشین هم و زین و لاس و خزال نمی‌رسند، و من خود نیز اگر می‌خواستم نمونه‌هایی از آن «بیتها» یا «چریکه»های عاشقانه را که نام بردم در اینجا بیاورم اولاً تصرفی در متن بود که آن را جایز ندانستم، و ثانیاً دوست عزیز و مترجم دانشمند ما آقای ابراهیم یونسی دست اندرکار نوشتن داستانی مربوط به کردستان هستند که در آن نمونه‌های بسیار زیبایی از این «چریکه»ها را آورده‌اند. امید است که این کتاب به‌زودی به زیور چاپ آراسته گردد و به دست خوانندگان ارجمند برسد تا دریابند که براستی اشعار فولکلوری کردی چقدر ساده و زیبا و دلنشین هستند.

نویسنده در پایان کتاب، ضمن خوشبینی‌های نابجا، به یکی از راههایی که برای حل مسئله کردستان به نظرش می‌رسد اشاره‌ای کرده و آن اینکه سه قسمت مجزای کردستان (ایران و ترکیه و عراق) بجای اینکه هر قسمت به کشوری تعلق داشته باشند فعلاً به يك کشور ضمیمه شوند تا همه کردها با هم باشند، به امید اینکه بعدها وضعی پیش بیاید که شاید سرنوشت بهتری پیدا کنند. من خود یکی از کسانی هستم که به پیروی از این نظر معتقدم دو قسمت کردستان عراق و ترکیه هر دو باید به ایران ملحق شوند و بدین‌گونه کردستان بزرگ جزو خاک ایران گردد، زیرا ملت کرد ملتی است که هیچ‌گونه پیوند نژادی و زبانی و فرهنگی با ترك و عرب ندارد و حال آنکه هم نژادش با ایرانیان یکی است و هم زبان کردی شباهت و خویشاوندی بسیار نزدیکی با زبان فارسی دارد؛ و بگمانم بسیاری از همشهریان دیگرم نیز با این عقیده موافق باشند، به ویژه که در عهد باستان هر سه قسمت کردستان جزو خاک ایران و تابع امپراتوریهای هخامنشی و ساسانی بوده است.

در پایان، لازم می‌دانم از محبت‌های بیدریغ پسر عموی عزیزم

جناب سید عبیدالله ایوبیان شاعر و نویسنده و جمعی دیگر از علاقه‌مندان به تاریخ و به ویژگیهای ملت کرد، از دو سال پیش، اکیداً اصرار می‌ورزیدند که من کتاب کرد و کردستان نوشته واسیلی نیکیتین^(۱) دانشمند و خاورشناس مشهور روس را برای استفاده هموطنان عزیز و سایر علاقه‌مندان فارسی‌زبان به فارسی برگردانم، و من که خود نیز علاقه‌مند به انجام خدمتی برای همشهریان خویش بودم به طیب خاطر این خواهش را پذیرفتم و ترجمه را در ظرف مدت هشت ماه به پایان رساندم.

واسیلی نیکیتین که خود عضو انجمن آسیایی و انجمن نژاد شناسی پاریس و عضو دائمی مؤسسه بین‌المللی مردم‌شناسی و نیز عضو وابسته آکادمی سیاسی بین‌المللی بوده و در سالهای ۱۹۱۵ - ۱۹۱۸ سمت قونسول دولت روس تزاری در ارومیه را داشته است خاورشناسی است که خود مدتها در میان کردان بسر برده و با گروههای مختلف این ملت از نزدیک در تماس بوده است؛ از طرفی با معلومات جامع و وسیعی که درباره تاریخ و خصوصیات روحی و نژادی و اخلاقی و ذوقیات و آداب و رسوم و کیش و آیین و ادبیات این ملت داشته به تألیف و تدوین تاریخ جامعی از دوران پیش از به قدرت رسیدن «مادها» در دو هزار و هفتصد سال پیش تا پایان جنگ جهانی اول پرداخته است که در آن از منابع مختلف غربی و شرقی نیز استفاده کرده است. کتاب با اینکه نویسنده آن روس است از ابتدا به زبان فرانسه نوشته شده است و با اینکه اثری علمی و تاریخی است در آنجا که به شرح مناظر ییلاق و قشلاق عشایر کوه نشین و حرکت آنها با گله و باز و بنه از منازل زمستانی به چراگاههای تابستانی می‌پردازد صحنه‌های چنان زیبایی ترسیم می‌کند که براستی کم از شعر نیست. از «چریکه» یا شعرهای فولکلوری کردی نیز که بسیار زیبا هستند نمونه‌هایی در کتاب آورده است، ولی نمی‌دانم به علت عدم دسترسی به «چریکه»های زیباتری

چون مم و زین یا لاس و خزال و غیره بوده است یا سلیقه معلم کردی‌اش ملاسعید در انتخاب آنها دخالت داشته، قسمتهایی که او برای نقل در کتاب خود به‌عنوان نمونه‌های زیبای اشعار فولکلوری برگزیده است از نظر زیبایی به هیچ وجه به پای قطعات زیبا و دلنشین مم و زین و لاس و خزال نمی‌رسند، و من خود نیز اگر می‌خواستم نمونه‌هایی از آن «بیتها» یا «چریکه»های عاشقانه را که نام بردم در اینجا بیاورم اولاً تصرفی در متن بود که آن را جایز ندانستم، و ثانیاً دوست عزیز و مترجم دانشمند ما آقای ابراهیم یونسی دست اندرکار نوشتن داستانی مربوط به کردستان هستند که در آن نمونه‌های بسیار زیبایی از این «چریکه»ها را آورده‌اند. امید است که این کتاب به‌زودی به زیور چاپ آراسته گردد و به دست خوانندگان ارجمند برسد تا دریابند که برآستی اشعار فولکلوری کردی چقدر ساده و زیبا و دلنشین هستند.

نویسنده در پایان کتاب، ضمن خوشبینی‌های نابجا، به یکی از راههایی که برای حل مسئله کردستان به نظرش می‌رسد اشاره‌ای کرده و آن اینکه سه قسمت مجزای کردستان (ایران و ترکیه و عراق) بجای اینکه هر قسمت به کشوری تعلق داشته باشند فعلاً به يك کشور ضمیمه شوند تا همه کردها با هم باشند، به امید اینکه بعدها وضعی پیش بیاید که شاید سرنوشت بهتری پیدا کنند. من خود یکی از کسانی هستم که به پیروی از این نظر معتقدم دو قسمت کردستان عراق و ترکیه هر دو باید به ایران ملحق شوند و بدین‌گونه کردستان بزرگ جزو خاک ایران گردد، زیرا ملت کرد ملتی است که هیچ‌گونه پیوند نژادی و زبانی و فرهنگی با ترك و عرب ندارد و حال آنکه هم نژادش با ایرانیان یکی است و هم زبان کردی شباهت و خویشاوندی بسیار نزدیکی با زبان فارسی دارد؛ و بگمانم بسیاری از همشهریان دیگرم نیز با این عقیده موافق باشند، به ویژه که در عهد باستان هر سه قسمت کردستان جزو خاک ایران و تابع امپراتوریهای هخامنشی و ساسانی بوده است.

در پایان، لازم می‌دانم از محبت‌های بیدریغ پسر عموی عزیزم

آقای احمد قاضی تشکر کنم که تمام این ترجمه را پیش از چاپ مطالعه فرموده و اشتباهاتی را که در ذکر اسامی کردی ناشی از کتابت لاتینی مؤلف برای این جانب پیش آمده بود تصحیح فرموده و تذکراتی نیز در بعضی جاها داده‌اند که به نام خودشان در پاورقیها آورده‌ام. و با توجه به همین محبتها بود که ترجمه کتاب را به آقایان دکتر فیض‌نژاد که مشوق اصلی ترجمه این کتاب و کتاب «زانی گهل» بوده‌اند و احمد قاضی که زحمت تصحیح اسامی کردی را تقبل فرموده‌اند تقدیم نمودم.

مترجم

درآمد

منطقه کوهستانی آرات که رودخانه‌های دجله و فرات از آن سرچشمه می‌گیرند از قرن‌ها پیش جایگاه زندگی قبایلی بوده و هست که تاریخ بارها به تجانس و همگونی اجتماعی و زبانی ایشان اشاره کرده است: این قبایل کردها هستند. هر چند گروهی از کردشناسان از نیم قرن پیش به این طرف دست به تحقیقات علمی دقیقی در مسئله کرد و کردستان زده‌اند با این وصف، ما هنوز چنانکه باید نمی‌دانیم کردستان چیست، و اینک کتاب حاضر که تحقیقی دقیق در باره کرد و کردستان بشمار می‌رود نخستین اثر جامعی است که به بررسی جنبه‌های گوناگون مسئله کرد اختصاص یافته است، چون، گرچه کشوری به نام کشور کرد هرگز وجود نداشته است ولی مسئله‌ای به نام مسئله کرد وجود دارد. اگر لهجه‌های مختلف زبان کردی لهجه‌های ایرانی هستند همه کم و بیش حکایت از گویش مستقلی می‌کنند که روزگاری به آن تکلم می‌شده و پایه و اساس زبان فعلی بوده است؛ و اگر مذهب فعلی کردها اسلام است هنوز اصولی قدیمی در کیش و آیین یزیدیان و «اهل حق» و ستیان و شیعیان کرد باقی مانده است که تقارن چندانی با تعصبات اسلامی ندارد. از مهاجرنشینان سلحشور کرد، پراکنده در سرزمینهای سوریه و آناتولی و عراق و ارمنستان و ایران مردان بزرگی برخاسته‌اند که اراده ایشان در برقراری حکومتی مختص به کرد درخشان بوده، و از آن جمله یکی صلاح‌الدین ایوبی است. بسیاری از مردان سیاسی ترک و تازی و ایرانی نیز در اصل و نسب کرد بوده‌اند.

آقای واسیلی نیکیتین که مدتی در ارومیه بوده است نظر به

روابط دوستانه بسیار ارزنده‌ای که با محافل مختلف داشته توانسته است اسناد و مدارک معتبری در ارتباط مستقیم با کردها بدست بیاورد که مجلات گوناگون علمی منتشر در کشور ما از آنها سود جسته‌اند. نویسنده خویشتن را در جریان مآخذ و منابع فراوان موجود در این زمینه به زبانهای انگلیسی و روسی که روز به روز هم بر تعدادشان افزوده می‌شود، قرار داده و با استفاده از آنها طی دوازده فصل کتاب خود به همه جنبه‌های مسئله کرد از قبیل مبادی و مبانی زبان و شیوه زندگی و طبقه بندی از نظر روانشناسی و مرز و بوم و ساختار قبیله‌ای و تاریخ ایلات و تکوین فکر ملیت در ایشان پرداخته است، و این عوامل، همگی محور ورود او به این تحقیق ارزنده که حاکی از علاقه و تفاهم کامل وی در این زمینه است بوده‌اند. مؤلف در نکاتی از مسئله کرد که هنوز در پرده ابهام مانده‌اند و متأسفانه تعدادشان هم کم نیست توانسته است حد و مرز آنها را با چنان دقتی مشخص سازد که نشان می‌دهد تا چه حد در این باره دقیق اندیشیده است.

توسعه روز افزون «فولکلور» که مؤلف به حق در بحث ادبیات هنوز بسیار ابتدایی ولی کاملاً زنده کرد مورد توجه قرار داده است شاید امکان بدهد که گرایش به «تجدید حیات» نژادی، مخمر در نهاد کوه-نشینان کرد احساس شود، کوه‌نشینانی که زمانی متفق و دستیار ترکان سلجوقی در فتح سرزمین آسیای صغیر (آناتولی) بودند، و باز می‌توانند، در صورت رفع بعضی اختلافات، همان حالت را در قبال دولتهای همجوار داشته باشند.

لویی ماسینیون

ماه مه ۱۹۴۳

مقدمه مؤلف

کرد و کردستان؟ کردها کیستند و کردستان کجا است؟ و اصلاً این روزها که آنهمه مسایل مهم و مشغله‌های فکری جدی مطرح است گفتگو در این باره چه فایده‌ای دارد؟ اینها سؤالاتی است که احتمالاً رهگذری کنجکاو که از جلو کتابفروشی عبور می‌کند و نگاهی به ویرین کتابخانه می‌اندازد از خود می‌کند... در واقع کلمات «کرد و کردستان» ذکر شده در عنوان کتاب به هیچ وجه برای يك کتابخوان فرانسوی‌زبان آشنا نیستند. مؤلف این اثر با پیروی از توجه عامه انتظار چنین واکنشهایی را دارد، ولی مگر اهمیت موضوع درست در همین نکته نیست که مطلب کاملاً بکر و بیسابقه است و بجز در محفل محدود چند تنی از متخصصان فن برای بقیه ناشناخته مانده است؟ و آیا شناساندن این نکته به همگان که کردها کیستند و

سرزمینشان چیست و در کجا است برآستی کار مفیدی نیست؟

دیگر افکار عمومی فرانسوی مجاز نیست نسبت به پیچیدگی بی حد و اندازه مسئله آسیای بی‌اعتنایی نشان بدهد، مسئله‌ای اساسی که زائیده مسایل دیگر است و در فردای جنگ گذشته ناگهان به صورتی تازه و غیرمنتظره در برابر دیدگان حیرتزده جهانیان نمایان شده است. عدم تحرک و رکودی که همه به آن خو گرفته بودند ناگهان جای خود را به شور و هیجانی غیرعادی و به نوعی شکوفایی جاه‌طلبیها و ادعاها و نهضت‌های ملی بخشیده است و این انگیزه‌ها

بناگاه دشواریهای سیاسی و اقتصادی بسیار مهمی در راه برقراری صلح پیش آورده‌اند.

این مسایل که از جنگ گذشته بوجود آمده‌اند نه تنها در آن هنگام راه حل قانع کننده‌ای پیدا نکرده‌اند، روز بروز هم بغرنجتر و شدیدتر گردیده و گاه و بیگاه موجب بروز تبه‌های زیانبار و مشکل‌علاجی برای مشرق زمین شده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد که آشنایی با همه واقعات مسایل زمان ما و شناختن آنها به‌درست‌ترین وجه ممکن بیش از همیشه ضرورت دارد.

مؤلف با امعان نظر در مسئله کرد و کردستان، در دوران مأموریت قونسولی خود در این گوشه از آسیا، فرصت غور و غوص و مطالعه در این مسئله را یافته و در این کتاب کوشیده است تا این ملت «فراموش شده تاریخ» را به همه بشناساند، مقام او را در تحول سیاسی و اجتماعی و فکری مشرق مسلمان تعیین نماید و فردیت خاص و منویات و همچنین نحوه رفتاری را که از طرف دولتهای حاکم بر کشورهای دارنده زادبومش و نیز از جانب دیپلماسی جهانی با او شده است تشریح کند.

خواننده همچنین توجه پیدا خواهد کرد که نقش شومی که کردها در پایان قرن نوزدهم در مسئله ارمنیان بازی کردند و موجب شد که نام زشت «آدمکش» بر ایشان گذاشته شود تنها روشنگر يك جنبه از زندگی پر درد و رنج ایشان است، و نیز خواهد دید که ملت کرد سزاوار است درباره اش تنها به این قضاوت سرسری و شتابزده بس نکنند و چنین ساده و آسان حکم به محکومیتش ندهند. بیشک قصد نویسنده این نیست که بخواهد از بیگناهی کردهای مسئول در جنایاتی که ایشان يك وقت نسبت به همسایگان مسیحی خود مرتکب شده‌اند دفاع کند؛ بلکه تنها در این اندیشه بوده است که با همه عیبهایی که این ملت دارد - و این عیبه با توجه به شرایط تحول اجتماعی و سیاسی او کاملاً

قابل توجیه بوده و قهراً ناشی از محیط طبیعی زادبوم و شیوه زندگی در رابطه با آن محیط است - سزاوار است که در باره اش عادلانه قضاوت بشود و کوشش کند تا او را به همان صورت که برآستی هست، یعنی با عینیت کامل و با در نظر گرفتن جنبه‌های خوب و بدش و مُبراً از هرگونه پیشداوری معرفی کند.

جان کلام اینکه: در قبال این اصل معروف که می‌گوید: «اول باید کلاً فهمید و سپس بخشود»، رویه نویسنده در بررسی این مسئله منحصرأ به انگیزه این تمایل بوده است که بیشتر روی قسمت اول جمله تکیه کند و از افتادن در خطری که قسمت دوم جمله در بردارد اجتناب کند.

در عین حال، مؤلف لازم می‌داند از پیش بگوید که، با توجه به دامنه وسیع موضوع، از عرضه نمودن مجموعه کامل تاریخ کرد خودداری ورزیده است، چه، مگر تاریخ کرد قرنهای متمادی از دوران بازگشت یا عقب‌نشینی ده هزار نفری گزنفون و برخورد آنها با «کردوها» یعنی اجداد کردهای امروز تا عصر حاضر را در بر نمی‌گیرد؟ در این صورت، این تاریخ مَطول و پر از حادثه کردها تنها ممکن است توجه متخصصان فن را به خود جلب کند. از این گذشته، برای تدوین چنان اثری جامع هنوز موقع مقتضی فرا نرسیده و هنوز مطالعات دقیق و مقدماتی زیادی برای رفع نواقص این دورنمای وسیع تاریخی لازم است. کردها به طرز فعال در سیر تاریخ همه ملت‌هایی که در طول قرن‌ها بر صحنه پر حادثه آسیای باستان رژه رفته‌اند شرکت داشتند. تنها به طور تدریجی است که می‌توان به همه جزئیات این تاریخ پرحادثه و سرشار از برخوردهای گوناگون وارد شد و می‌توان با کمک متخصصان همه این مسایل دشوار تکه‌های بریده بریده این

۱. اشاره است به عقب‌نشینی ده هزار نفری قوای یونان به سرداری گزنفون مورخ و فیلسوف و سردار جنگی یونانی در قرن پنجم پیش از میلاد مسیح. (مترجم)

بافته ظریف را به هم وصل کرد و عوامل مختلف مؤثر در پیدایش ملت کرد را روشن نمود.

بدین گونه، مؤلف قناعت کرده است به اینکه طرح وسیعی را که دربرگیرنده همه خطوط و ویژگیهای زندگی ملت کرد باشد و امکان بدهد که خواننده درکی کلی و تا حد امکان کامل از تاریخ حیات این ملت پیدا کند، بدست بدهد. در عین حال که پنهان نمی‌کند با بسیاری از نقطه‌های این طرح تنها تماسی سطحی داشته باز معتقد است که به‌همه عوامل اصلی مسئله پرداخته است. محیط جامعه کرد خواه از نظر نژادشناسی، در آن قسمت که به ابرازات مادی مربوط است (اتنوگرافی)، خواه از نظر نژادشناسی مربوط به کیفیات جسمانی (اتنولوژی)، خواه از دید باستانشناسی و خواه از لحاظ تاریخ و زبان، زمینه وسیعی برای مطالعه دارد که کندوکاو در آن چه به دلایل سیاسی و حساسیت شکاکانه دولتهای ذینفع و چه (به ویژه در زمانهای گذشته) بر اثر خطری که ممکن بود در وارد شدن به این زمینه با آن مواجه شوند (مانند قتل دانشمند آلمانی موسوم به شولتز^(۲) در ۱۸۳۰) اشکالات فراوان داشته است. اگر روزی بنا باشد که کردها زندگی آرام و عادی و مسالمت‌آمیزی داشته باشند دانش از آن سود بسیار خواهد برد. همچنین امید می‌رود که محققانی از میان خود کردها برخیزند - چنانچه پیشاهنگانی در این زمینه بوده‌اند - و با دانشمندان بیگانه به طرز مؤثری همکاری کنند.

معلومات ما راجع به کردستان هر چند هنوز، به رغم خاورشناسان، ناقص است، باز امکان دارد که وضع «اقلیمی» آن را بیان کنیم و شیوه زندگی مردم آن را روشن نماییم، و نویسنده با گذراندن يك فرد کرد از همه مراحل حیاتیاش کوشیده است این مهم را به

انجام برساند. آنچه بر همه جنبه‌های دیگر حیاتی فرد کرد می‌چربد بی‌چون و چرا ساختار قبیله‌ای یا عشیرتی او است که کرد هنوز نتوانسته است خود را از قید آن خلاص کند، هرچند فرایند یکجا-نشینی و اسکان او (و تبدیل کردنش به پرولتر در کشور اتحاد جماهیر شوروی) در دست اجرا است و ممکن است با تحول اجتماعی کورهایی که کرد در آنها زندگی می‌کند تسریع یابد. به‌هر صورت، در حال حاضر، کرد به جالبترین وجه ممکن و به ویژه به صورت یک فرد عشیره‌ای یا ایلی بر ما ظاهر می‌شود، و ما اگر او را به همین صورت بپذیریم، بی‌آنکه بخواهیم با نمونه‌های اجتماعی تحول یافته‌تری مقایسه‌اش کنیم، به آسانی خواهیم توانست معایب و محاسن او را برای خود تشریح و توجیه کنیم. کرد اگر هرج و مرج طلب و نافرمان است و در کشوری که زندگی می‌کند آسان به نظم عمومی آن گردن نمی‌نهد در عوض، در دایره عشیرتی خود آرام بر سر جایش می‌نشیند، به آداب و قوانین ایلی‌اش و به رئیس ایل وفادار است، جنگجویی جسور و فداکار است که حاضر است جانش را در راه اجتماعش فدا کند، و به اصل و نسب و گذشته پر از مبارزه‌اش می‌بالد. سوارکار برانزده و ماهری است، لباس رنگارنگش زیبا به تنش می‌برازد و به اسلحه‌اش عشق می‌ورزد. شاید اکنون وقت آن است که او را در همین تصویر ثابت نگاه داریم، زیرا کردها تنها چادرنشینان نژاد هند و اروپایی هستند که تا به دوران ما هنوز آن شیوه زندگی را حفظ کرده‌اند.

یک فرد کرد، در زندگی خانوادگی، پدر بسیار خوبی است برای خانواده‌اش، نسبت به کانون خانوادگی فداکار است، و زنش در آن کانون جای ویژه‌ای دارد که در مقایسه با جوامع اسلامی دیگر غیرعادی است. کرد فرزندان خود و مخصوصاً پسرانش را بسیار دوست می‌دارد. در لحظات فراغت و رفع خستگی دوست دارد به آواز

«بیت خوانان» دوره گرد حماسه‌سرا که نگهبانان حماسه ملت کرد هستند گوش بدهد، یا با شور و هیجان با زنان در رقص چویی شرکت کند، و همین رقص چویی نیز یکی دیگر از عواملی است که کرد را از دیگر ملت‌های مسلمان متمایز می‌سازد. و بالاخره آواز می‌خواند، و اشعار آوازش همه غنایی است که یا در وصف معشوقه‌اش سروده شده است و یا یادآور هنر‌نمایی‌های جنگی او است. او که درباره دیگران اغلب اوقات رحم ندارد نسبت به شخص خودش همیشه بیرحم است. گاهی صریح است و جسور و گاه مکار است و دغل؛ گاهی تند است و خشن و گاه حلیم است و آب زیر گاه؛ در عین حال که ریشخندکن است بسیار هم ساده دل است. و خلاصه، فرد کردی که بیش از هر چیز عاشق کوهستان‌های زادبوم خویش و نهرها و سیلاب‌های کف آلود و قله‌های سرکش و گردنه‌ها و دره‌های عمیق آن و شیفته چراگاه‌های تابستانی است و در آن گله‌هایی را می‌چراند که مهمترین منابع حیاتی خود را از آنها می‌گیرد با چنین خصایصی به چشم ما جلوه‌گر می‌شود.

همه ناظران امر بر این نکته متفقند که کردها هوشی تند و تیز و قدرت درکی سریع، حتی در زمینه‌های نامأنوسی نظیر مکانیک، دارند، چنانچه در این رشته و از جمله در عملیات استخراج نفت، خود را کارگری نمونه نشان داده‌اند. در مورد اعتقادات مذهبی، باید گفت که اگر توده‌های کرد در جهت مصالح و منافع قبیله‌ای از آن پیروی می‌کنند و مذهب را تابع آن مصالح می‌دانند، در عوض، برگزیدگان قوم در جنبه‌های فکری اسلام، مخصوصاً در عرفان و تصوف از دیگران متمایزند. به طور کلی تیز هوشی و ظرافت فکری کردها ایشان را وامی‌دارد تا به «جستجوی خدا» که از خصوصیات طبع ایرانی است بپردازند. و از آنجا تنوع اعتقادات کردها نتیجه شده است که به هیچ وجه به اسلام محدود نمی‌شود بلکه پیرو آیین‌هایی هستند که به

گذشته‌ای بسیار دور مربوط می‌گردد، و توجیه آن در آب و هوا و محیط تاریخی خود کردستان است که بر سر چهارراه مذهبهای سبز-شده در سرزمین آسیای باستان واقع شده است.

همچنین، روح این ملت در فولکلورش متجلی است، و آن زمینه‌ای است بسیار وسیع و متنوع که موضوعی غنی و پربار برای تحقیق و تتبع بدست می‌دهد. ادبیات مُدُون کردی گسترش کمتری یافته و هنوز فاقد يك زبان ادبی مشترك است. با این وصف، چند اثر قدیمی در آن می‌توان یافت و امروزه تلاشهای ارزنده‌ای در این راه می‌شود که در خور توجه است. این تلاشها به نهضت ملی کرد مربوط می‌شود، و مؤلف پس از تحقیق و تتبع در مبانی این نهضت و بررسی همهٔ مراحل پی در پی آن خواسته است جدول کاملی از آن را در این کتاب بدست بدهد.

بدین‌گونه، خواننده ملاحظه خواهد کرد که در کنار جنبه نژادشناسی مربوط به حیات ملت کرد، که معرفت به آن ضروری است، نهضت این ملت از زمان معینی به بعد، دارای دسامان خصوصیات ویژهٔ نهضت ملت‌های دیگر مشرق زمین است که از فردای جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) شور و علاقه به رهایی و به تحصیل آزادی از خود نشان داده‌اند. و اثر ضربهٔ همین گرایشهای مقارن هم است که مسئلهٔ کرد را، بخصوص در چارچوب دولتهایی که این مسئله برای آنها در دستور روز قرار دارد و خود آن دولتها هم در حال طی کردن همان مرحله از تحول ملی هستند پیچیده و بخرنج کرده است.

خلاصهٔ کلام، مطالعه در سرنوشت کردان در حال حاضر یکی از مسائل مهم و قابل توجه سیاسی روز است. قبلاً در پایان جنگ اول جهانی، به هنگام تعیین مناطق نفوذ، و در آن دم که دولتهای جانشین امپراتوری عثمانی بوجود می‌آمدند عامل غافلگیر کنندهٔ مسئلهٔ کرد برای سیاستمداران شناخته شده بود. حتی در لحظهٔ کوتاهی به نظر

آمده بود که آرزوهای این ملت در نزد قدرتهای بزرگ جهانی که خود را داور وضع قلمداد کرده بودند مورد توجه واقع و برآورده خواهد شد، لیکن برخلاف وعدههای بزرگی که داده شده و اظهارات دهن پر کنی که به زبان آمده بود مرزها نه بر اساس ملاحظات نژادی و انساندوستی بلکه بر مبنای تأمین منافع پنهانی مراجع امر و به دلخواه زمامداران قدرتهای بزرگ ترسیم و تعیین گردید. بعدها نیز تضمینهایی که به جبران مافات داده شده بود و قیمومت نظری سازمان ملل کاری انجام ندادند. باری به هر جهت، حوادث از آن زمان به بعد سیری غیر قابل کنترل پیدا کرد و مسئله کرد به شهادت شورشهای پی‌درپی و خونینی که نشانه اراده خلل‌ناپذیر این ملت بود همچنان حل نشده باقی ماند.

از هم اکنون نمی‌توان درباره وضع بین‌المللی کشورهای که کردها جزو ساکنان مرزنشین آنها هستند برای آینده اظهار نظر کرد، لیکن این نکته مسلم است که اگر بار دیگر حقوق حقه این اقلیت نادیده گرفته شود هرگونه ترتیبی که مقرر بدارند غلط و بی‌ثمر خواهد بود و جز اینکه اغتشاشات اجتناب‌ناپذیر ناشی از این سهل‌انگاری را به داخل سازمانهای سیاسی بکشانند فایده‌ای نخواهد داشت، زیرا این ملت به حقوق خود واقف شده است و قصد برخورداری از آن را دارد.

در حقیقت کافی است نگاهی به نقشه بیندازیم تا ملاحظه کنیم همه راههایی که از آسیای صغیر می‌گذرند و به منظور تاریخی مبادله کالا با مشرق زمین از غرب به شرق می‌آیند، خواه راههایی که فلات مرتفع ارمنستان را به سمت آذربایجان ایران و ماورای قفقاز طی می‌کنند و خواه جاده‌هایی که از گردنه‌های میان بین‌النهرین (مزو-پوتامی) و ایران می‌گذرند، همه از وسط کردستان عبور می‌نمایند. و در باره دانستن این نکته نمی‌توان بی‌اعتنا بود که آیا می‌توان روی مسئله

امنیت عبور و مرور در طول این مسیرها و روی راحتی مورد انتظار در مناطقی که از آنها گذر می‌شود حساب کرد یا نه. این شریانهای ارتباطی بین‌المللی چنانچه در معرض خصومت کردها قرار بگیرند قسمت اعظم ارزش و اعتبار خود را از دست خواهند داد. عین همین مسئله در مورد شرایط بهره‌برداری از تروتهای زیرزمینی، از جمله نفت، مطرح است. میدانهای محتوی این محصول گرانبها، هم در قسمت کردنشین عراق (کرکوک) موجود است که در حال حاضر از آنها بهره‌برداری می‌شود، و هم در فلات مرتفع ارمنستان که در آنجا زمینهای محتوی نفت و مس و منابع زیرزمینی دیگر کشف شده و قسمتی از آنها نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. این ملاحظات سودجویانه محرز به نظر می‌رسند و رابطه مستقیم با منافع سیاسی و اقتصادی تعهد شده دارند؛ و از همین رو احتمال می‌رود که روزی بر سر میز سبز کنفرانس آینده‌ای که به مسئله کردستان اختصاص خواهد یافت مطرح شوند.

با این وجود، همه ما علاقه‌مندیم باور کنیم تنها همین دلایل نیستند که توجه سیاستمداران و کارشناسانی را که در پایان این منازعه عظیمی که دیدیم برای دادن سازمان تازه‌ای به دنیا دعوت خواهند شد به خود جلب می‌کنند. امیدواریم دلایل دیگری از قبیل دلایل اخلاقی، اصول حقوقی، موجبات اجرای عدالت و وجدان بین‌المللی نیز دخیل شوند و نگذارند بشریت از دست یافتن به صلح تازه‌ای سرخورده و مأیوس گردد، صلحی که تنها بر مبنای چند نفع خودخواهانه و ناشی از سوء تفاهم نباشد. در چنان سازمان آینده‌ای برای مسئله کرد، هرچه هم در مقایسه با منافع و مطامع مطرح شده کوچک و ناچیز به نظر برسد، اگر بخواهند نعمت صلح و امنیت را برای یکی از مناطق حیاتی آسیا که بیش از پیش به اروپا نزدیک می‌شود تأمین کنند باید راه حلی منطقی بیابند.

مؤلف برای اینکه به کار خویش حسن ختام ببخشد در عین متکی بودن به تجارب و مطالعات شخصی خود به همراهی ملا سعید دانشمند کرد، از آثار شرقشناسان و کردشناسان نیز در زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و ایتالیایی و فارسی و لهستانی و روسی فراوان سود جسته است و هر يك از آن آثار به سهم خود به غنای معلومات ما راجع به کردان و کردستان كمك کرده‌اند. البته به نام هر يك از نویسندگان آن آثار در جای خود اشاره خواهد شد، لیکن مؤلف در اینجا مخصوصاً لازم می‌داند از سه نفر از هم‌میهنان خود آقایان مار^(۳) و مینورسکی^(۴) و ویلچفسکی^(۵) نام ببرد که بخش عمده‌ای از کامیابیهای حاصل در تحقیقات و مطالعات خود برای تدوین عناوین مختلف این کتاب را مرهون و مدیون ایشان می‌باشد. و نیز از دو نفر فرانسوی به اسامی رون^(۶) و لِسکو^(۷) یاد کند که استفاده از آثار مستند و مستدل ایشان در آنچه به کردهای سوریه و کردهای یزیدی مربوط می‌شود بسیار سودجسته است. مخصوصاً از آقای «رون^(۶)» تشکر می‌کند که با لطف و محبت بسیار قبول زحمت فرموده نسخه خطی کتاب را گرفتند و مطالعه کردند. همچنین از آقای لویی ماسینیون^(۸) سپاسگزار است که همیشه مؤلف را در انجام تحقیق در باره تاریخ کرد و کردستان تشویق کرده و کتاب را با مقدمه خود مزین فرموده‌اند. مؤلف ارج و قدر این لطف و عنایت برادرانه را می‌داند و از آقای ماسینیون خواهش می‌کند که مراتب حقشناسی و تشکرات صمیمانه‌اش را بپذیرد.

آوریل ۱۹۴۳ - و. نیکیتین

3. Marr

5. Viltchevsky

7. Lescot

4. Minorsky

6. Rondot

8. Louis Massignon

به پاس رأی موافق انجمن ذی صلاح (تمدنهای غیر کلاسیک) به ریاست آقای ش. ویرولو (۹) عضو مؤسسه و همکارانش آقایان لویی ماسینیون و ر. گروسه (۱۰) بود که C.N.R.S (ظاهراً باید کمیته ملی تحقیقات علمی باشد) با پرداخت يك كمك مالی به من موافقت کرد، کمکی که بدون آن چاپ و انتشار اثرم با اشکال مواجه می شد. در ضمن، کمک و پشتیبانی ارزنده همقطاران گرانقدر شرقشناسم را بسیار ارج می نهم و از ایشان تقاضا دارم ابراز احساسات حاکی از حشمتی مرا در اینجا بیابند.

همچنین از C.N.R.S به خاطر حسن استقبال تشویق آمیزی که از درخواست من بعمل آوردند تشکر می کنم. در پایان، از چاپخانه ملی (امپیرمی ناسیونال) که چاپ اثرم را پذیرفتند و از دقتها و مراقبتهایی که در این امر بکار بردند، و نحوه چاپ کتاب خود شاهد آن است، بسیار سپاسگزارم.

فوریه ۱۹۵۵ - و. نیکیتین

نقل و رونویسی حروف عربی کتاب که از منابع مختلف گرفته شده است الزاماً همیشه با قواعد معمول در آثار شرقشناسی منطبق نیست، و چون اثر من از جمله آثار مربوط به زبان شناسی بشمار نمی رود امیدوارم که اهل فن از این بابت بر من خرده نگیرند.

<https://t.me/kurdistanbooks>

فصل اول

گردها - اصل و مبداء و ویژگیهای مربوط به زبان‌شناسی و مردم‌شناسی ایشان

۱. نسبی بودن ضوابط.

کشف مبانی و مبادی يك ملت، خاصه وقتى كه، مانند مورد كردها، گواهیهای تاریخ فاقد نظم و تداوم بوده و از بعضی جهات با واقعیات منطق نباشد مسئله‌ای است بسیار مشکل و حساس. برای تعیین و تثبیت «احوال شخصی» و یا به عبارت روشنتر هویت يك ملت اغلب به كمك ضوابطی از قبیل نام و نژاد و زبان آن ملت عمل می‌کنند، در عین حال كه همیشه نمی‌توان به اعتبار آنها اعتماد كرد. در واقع نام يك ملت به تنهایی هیچگونه نتیجه رضایت‌بخشی در این زمینه به دست نمی‌دهد. كافی است برای حصول اطمینان از این بابت چند مثال بزنیم: مثلاً اگر در مورد شناسایی ملت فرانسه تنها بر نام «فرانسه» تکیه کنیم بی‌آنكه با سوابق تاریخی آن آشنا باشیم می‌توانیم فرض کنیم كه ایشان از نسل و تبار ژرمن هستند. همچنین نام «روس» برای شناختن نژاد روسها كه از يك واژه اسكاندیناوی مشتق است اگر نمی‌دانستیم كه این نام به قشر عمده‌ای از رؤسای «وارگها»^{۱)} یا وایکینگهای مهاجر اطلاق می‌شود كه در قرن نهم و دهم ←

میلادی از سوئد به خاک روسیه مهاجرت کردند و اکنون این ملت اسلاو نژاد نام خود را از ایشان دارد ممکن بود دچار اشتباه بشویم. مثال دیگر: بلغاریهای امروز هیچگونه نسبتی با نیاکان تورانی خود که کانون نخستینشان در کنار رود وُلگا بوده ندارند؛ همچنین رومانیاییها وجه تسمیه‌شان صرفاً به اعتبار چند لژیون سرباز رومی در کشورشان بوده که تازه آنها نیز همه از نژاد خالص لاتین نبوده‌اند. و غیره... به همین میزان، نژاد و زبان وجود دارد که برای ما غیر ممکن است با قاطعیت کامل عوامل ناب و خالصی در آنها بیابیم تا به همان صورتی که در اوایل پیدایش يك ملت وجود داشته و مورد گواهی تاریخ بوده‌اند امروزه مأخذ و مبنای مقایسه قرار بگیرند. از این گذشته، تلاش زبان‌شناس آسانتر به نظر می‌رسد، چون برای احیای يك واژه اغلب «شکل باستانی» آن را بازسازی می‌کند و آن را با علامت ستاره‌ای (*) مشخص می‌نماید. بر عکس، يك مردم‌شناس نمی‌تواند نمونه انسان اولیه‌ای را که در رأس سلسله‌ای از اعقاب خویش بوده است قالب بریزد. بعلاوه، باستانشناسی تا همین اواخر کمکی را که از آن انتظار می‌رفت به مردم‌شناسی نمی‌کرد (۲).

1. Vargues

۲. «خشمگین می‌شوم وقتی فکر می‌کنم باستانشناسانی که آن همه آثار تاریخی جالب توجه از زمینهای هزاران ساله آسیای غربی بیرون کشیدند به بقایای انسانی که در کاوشهای خود به آنها برمی‌خوردند آنقدر کم توجه می‌نمودند! به این هنرکشی علمی اشخاصی که ادعا می‌کنند باید ایشان را «دانشمند» نامید هر چه هم اعتراض کنند کم کرده‌اند!» (نقل از کتاب نژادها و تاریخ تألیف ا. پیتار E. Pittard - صفحه ۳۸۸).

«وقتی به عظمت کاوشهایی می‌اندیشیم که در سرزمین ایران انجام گرفته و به آثار ارزشمند تاریخی و زیبایی‌شناسی و زبان‌شناسی که از این کاوشها نتیجه شده است، باید عمیقاً متأسف باشیم از اینکه «مصالح مردم‌شناسی» که اسرار نژاد شناسی مربوط به گذشته‌های بسیار دور را روشن می‌نمود چندان مورد توجه و

از طرفی، ما از روی تذکری که آقای کُنتنو^(۳) طی کنفرانسی در انجمن نژادشناسی پاریس در ۱۹۳۷ داده بودند می‌دانیم که از روزی که توانسته‌اند چند فقره جمجمهٔ مربوط به زمان سومریها را معاینه و بررسی کنند مباحثاتی در این زمینه در گرفته است. از جمله، مجسمه‌های مکشوفه به ما نشان می‌دهند که طول و عرض کله‌ها تقریباً به یک اندازه است و حال آنکه اندازه‌گیری جمجمه‌ها حاکی از این معنی نیست. کم توجهی باستانشناسان نسبت به استخوانهای بدست آمده از این کاوشها بعضاً ناشی از ضایع شدن سریع بقایای انسانی در تماس با هوا و مشکلات موجود در راه نگهداری آنها به حالتی است که بتوان بقدر کافی برای مطالعات نژاد شناسی از آنها استفاده نمود. طریقه‌ای که این نگهداری را تأمین می‌کند، از جمله در آنچه به نگهداری جمجمه‌ها مربوط می‌شود شیوهٔ جدیدی است که به شیوه «کیت»^(۴) معروف است و باید امیدوار بود که از این پس باستانشناسی و مردمشناسی بتوانند به نحو ثمر بخشی با یکدیگر همکاری کنند؛ و احیاناً آشتی دادن این دو علم با زبان‌شناسی کار مشکل و حساسی خواهد بود. خلاصهٔ کلام، همهٔ این ضابطه‌ها نسبی هستند^(۵). گاهی اوقات تعیین سلسله نسب صحیح یک ملت از روی

علاقهٔ باستانشناسانی که مأمور انجام آن تحقیقات مهم بوده‌اند قرار نگرفته است.»
(ایضاً همان کتاب صفحهٔ ۴۴۶). (مؤلف)

3. M. Contenau

4. Keith

۵. مثلاً همان آقای کُنتنو در بارهٔ فنیقیها چنین می‌گوید: «در مورد فنیقیها چنین نتیجه گرفته‌اند که چون زبان ایشان از زبانهای سامی بوده است بنابراین خودشان هم حتماً از نژاد سامی بوده‌اند، و عوامل نژادی دیگری را که در بین ایشان وجود داشته است به حساب نیاورده‌اند. آیا این به آن معنی است که برای مشخص نمودن هویت ملتی باید تحقیق در نژاد و زبان او را به دور انداخت؛ من به عکس این محققم و اطمینان دارم هر چه به گذشته‌های بسیار دور ملتی مراجعه بکنیم بیشتر امکان دارد که توافقی بین این دو عامل بیابیم. مثلاً بعید نیست که در آغاز تاریخ به

نخستین حرکات و کارهای منقول در تاریخ او به همان اندازه مشکل است که بخواهیم از روی خطوط چهرهٔ پیرمردی قیافهٔ ایام بچگی اش را پیدا کنیم. البته باورکردنی است که بتوان شباهتهایی در چهرهٔ آن پیرمرد با صورت دوران کودکی او پیدا کرد، ولی بر فرض که چنین باشد نباید فراموش کنیم که در این مشاهده، که ما صرفاً با اعتقاد شخصی خودمان به آن رسیده‌ایم، طرف مقایسه تنها يك نفر است و در هر دو حالت همان يك نفر مطرح است، و حال آنکه بین يك ملت به صورتی که ما امروز او را می‌شناسیم با تصویر ادعایی ادوار نخستین سابقهٔ او حلقه‌های رابط زنجیری که این دو دورهٔ دراز مدت را از هم جدا می‌کنند بندرت ممکن است ما را به هویت اولیهٔ آن ملت رهنمون شوند.

۲. کردوْخویبهای (۶) گزَنفون.

با توجه به این ملاحظات است که ما به بررسی مبادی و مبانی کردها اقدام می‌کنیم. تاریخ تعدادی اسم در اختیار ما گذاشته است که هماهنگی کم و بیش مسلمی با نام فعلی این ملت دارند و به متخصصان فن امکان می‌دهند به تفسیر و تعبیرهای مختلفی بپردازند که هر کدام به نوبهٔ خود مورد مباحثه و مجادله قرار گرفته است. بدین گونه، به طور کلی اظهار نظر شده که کُردوْخویبهایی که گزَنفون در نقل عقب نشینی ده هزار نفری مشهور خود (در ۴۰۱ - ۴۰۰ پیش از میلاد مسیح) از ورای خاک کردستان فعلی تا دریای سیاه به آن اشاره کرده است چیزی بجز اجداد مُسلم کردهای

← نژاد سامی بربخوریم که به زبان سامی حرف می‌زده‌اند.» (نقل از کتاب تمدن فنیقی، صفحه ۲۵۷). (مؤلف)

امروزی نبوده‌اند. ایشان نیز مانند کردهای فعلی کوه‌نشین بوده، در همان سرزمین سکونت داشته، بسیار شجاع بوده و اسمی شبیه به اسم کردهای امروزی داشته‌اند؛ و بنابراین برای تأیید این فرضیه چه دلیل دیگری بیش از این لازم است؟ باری در وضع فعلی تحقیقات، به نظر می‌رسد که دیگر در این باره آن یقین پیشین را نداشته باشند، نخست برای اینکه برخی از شرق‌شناسان مانند ت. نولدکه^(۷) که در این زمینه تسلط عظیمی دارد، و دیگر هارتمان^(۸) و ویسباخ^(۹) ثابت کرده‌اند که به دلایل زبان‌شناسی، واژه‌های کُرد (Kurde) و کُردو (Kardou^(۱۰)) نباید مترادف هم گرفته شوند. این دانشمندان، برعکس، معتقدند که کیرتیه‌ها یا کورتی (Cyrtii)‌های مورد اشاره مورخان باستان، از جمله استرابون^(۱۱) (جغرافی‌دان معروف)، که در سرزمین مادِ کوچک و ایران سکونت داشتند باید همان کردها باشند. در این اواخر پروفیسور س. ف. لمان هاوئیت^(۱۲) متخصص بلند آوازه تاریخ این بخش از آسیا، به مسئله کردوخویبها بازگشته و معتقد است که ایشان اجداد کردها نیستند بلکه نیاکان کُرتوله‌لی^(۱۳)‌های گرجی هستند. این کرتوله‌لیها (که به نام ایبر^(۱۴)) نیز نامیده می‌شوند) نسبتاً دیر به سرزمین فعلی خود مهاجرت کردند و در آنجا بتدریج با موسخ^(۱۵)‌ها که قبلاً در آنجاها ساکن بودند در آمیختند^(۱۶). از طرف دیگر، این مهاجرت که بنابه

7. Th. Nöldeke

8. Hartmann

9. Weissbach

۱۰. نام کردو (Kardou) مشابهایی در زبان سامی دارد، از جمله در زبان آکاد و آسوری «کردو» به معنای «نیرومند» و «بهلوان» است و کُره‌دو (Karadou) به معنای قوی بودن است.

11. Strabon

12. C.F. Lehmann-Haupt

13. Kartvéliens

14. Ibères

15. Moskhs

۱۶. و. ا. آلین (W. E. Allen) در کتاب خود تحت عنوان تاریخ ملت گرجی نامهای

افسانه‌ای مربوط به ملت گرجی از قبیل کارتولوس Kartilos و مترختوس Mitzkhetos ←

روایات گرجیها از جنوب به شمال و در زمانی بوده که هرودوت هیچ چیز دربارهٔ ایبرهای مقیم قفقاز نمی‌دانسته است بایستی در فاصلهٔ قرن پنجم و قرن اول پیش از میلاد مسیح صورت گرفته باشد. اِمانِ هاوُیت ادامه می‌دهد: باری، سرزمین واقع در بین محل التقای دجلهٔ شرقی (بُهْتانُ سُو) با دجلهٔ غربی در پایان قرن پنجم به وسیلهٔ کردوخوا مسکون شد، و این قوم، چنانکه نولدکه و هارتمان ثابت کرده‌اند، هیچ نسبتی با کردها نداشتند، چه، کردها فقط چند قرن بعد از آنها بود که از ایران آمدند و در آن منطقه مستقر شدند. کردوخوایی جمع کردوخ به زبان ارمنی است و «کَرْدُو» تقارن نزدیکی با اسم بومی کرتوهلی (Kart' ueli) یا (Kart' Veli) که ساکنان گرجستان - ایبری باشند دارد. کلمات کُردوئن Corduène و گردیا ایویسی Gordyaioi و غیره که معرف این سرزمین جنوبی و ساکنان آن هستند از همان ریشه‌اند. این سرزمین که سابقاً متعلق به کُردوخوا بود پر از مسکنهای به صورت غار است و این مسکنها شباهت زیادی به

و اُوپلوسُ Uplous را به دست می‌دهد که از اعقاب توگرمه Togarmah پسر یافت پسر دوم نوح بوده‌اند، و این هر سه، ریشه‌های اعقاب بعدی هستند با مشخصات B.L و M.S و K.D که معرف قبایل مشهور در تاریخ قدیم آسیا بوده‌اند. و در این باره می‌گوید که ریشه K.D در عین حال، هم مهمترین و هم تاریکترین آنها است. این ریشه در کرتلی Kartli که اسم یکی از شهرستانهای گرجستان است نمایانده شده است. این ریشه در نام فعلی کرد باقی مانده و آن اسمی است که بر عده‌ای قبایل از نژادی بدوی و مخلوط در کوههای ارمنستان اطلاق می‌شود. این قبایل مسلماً در ترکیب خود از اعقاب عناصر فراری دوران تهاجم سینها و سیمیرها دارند، و نام کُردوخوایی که گزنفون به قبایل دره‌های علیای فرات و آراکس داده است حاکی از یک اشارهٔ تاریخی به رابطهٔ بین اشکال مختلف این اسم ریشه‌ای است. (صفحات ۱۷ و ۱۸). همچنین اسم کردها را به اسم کودراها Kudraha در کنیه‌های میخی نزدیک می‌نمایند. (کورزون به نقل بارتولد، در کتاب ایران به زبان روسی، صفحهٔ ۱۳۰).

(مؤلف)

مساکن گرجی روی صخره‌ها دارند، لیکن اساساً با ساختمانهای احداث شده در بین صخره‌های مربوط به پیش از آمدن ارمنیها (Khaldes) متفاوتند. پس از فتح آسیا به دست اسکندر کبیر، قسمتی از سرزمین کردوخوا، از جمله نصیبین، محل سکونت مقدونیه‌بیهایی شد که اصل و نسبشان به میگدونیا (Mygdoniens) می‌رسید. اغتشاشات ناشی از این اسکان و استقرار، مستقیم یا غیرمستقیم، در کردوخوا اثر بخشید و بعضی از ایشان را برانگیخت تا در آن هنگام که از لحاظ زمانی مقارن با تاریخ مذکور در بالا برای مهاجرت ایرها بود به سمت شمال کوچ کنند، و حال آنکه بقیه در اقامتگاه خود در گردی‌ین (کوردوین) یونانیها و رومیها باقی ماندند. لیمان‌هاؤیت نتیجه می‌گیرد: اگر چنین باشد ما در کتاب آنا‌باز (۱۸)، گزنفون، که نویسنده ضمن آن شرح راه پیمایی هفت روزه خود از ورای سرزمین کردوخوا را بیان کرده است، قدیمیترین شرح مربوط به طریقه جنگ کردن و شرح آداب و رسوم یکی از مهمترین عناصر تشکیل دهنده ملت گرجی را در دست داریم. در نتیجه، کردوخ - کرتوه‌لیها همسایگان جنوبی خالد‌ها (Khaldes) (اورارتو) بودند، و حال آنکه عنصر اصلی و مهم دیگر تشکیل دهنده ملت گرجی، یعنی موسخ‌ها، با خالد‌های شمالی بیشتر قرابت داشتند.

این قرابت که لیمان‌هاؤیت بین کردوخویها و کرتوه‌لیها برقرار می‌کند قبلاً نیز از طریق دانشمند روسی، ن. ژ. مار برای ما شناخته شده بود، چه، دانشمند نامبرده در کتاب تحقیقی خود تحت عنوان «باز هم درباره‌ واژه چلبی» (مسئله معنی و مفهوم فرهنگی ملت کرد در تاریخ آسیای باستان) که در مجله زاپسکی (۱۹) مربوط به حوزه شرقی انجمن باستانشناسی در ۱۹۱۱ به زبان روسی چاپ شده همین

فرضیه را عنوان کرده است. لیکن در آن حال که لیمان هاوُپت کردها را از فرضیه خود خارج می‌کند و بین آنها و کردوخییها و کرتوه‌لیها قرابتی قابل نمی‌شود، بر عکس، ماژ این قضیه را بعید نمی‌داند که ممکن است «با گذشت زمان حقایقی در باره قرابت ابتدایی کردوخوا (کردها) و کرتها (گرچیها)، که اکنون با یک تاریخ چند هزار ساله از هم جدا شده‌اند تأیید گردد.» وی در یادداشت خود اضافه می‌کند: «اگر این نکته با گذشت زمان تأیید گردد بعضی واژه‌های موجود در زبان فعلی کردی ممکن است جزو واژه‌های باقیمانده از زبان کردی اولیه یعنی از گروه کرت‌های شعبه یافتی شمرده شوند: مثلاً مانند واژه: در کُردی باو bav یا بام bam به معنی پدر و در کرتی mam - a (مام - ا) یعنی پدر؛ در کردی ده //da (de//da) و همچنین دی یا diia یعنی مادر و در کرتی دِداْ - a ded یعنی مادر (و مثلاً dia در واژه دیا ساکلیسی dia Saqlisi یعنی مادر خانه یا کدبانو) و دی آتسی di-atsi یعنی زنی که مرد خانه است (۱۲۰). بدیهی است از تفسیرهایی که تاکنون در این باره شده است باید چشم پوشید. و نیز روشن است که حل این مسئله بستگی به برخورد صحیح با تحقیق در مجموعه پدیده‌های فرهنگی و نژادشناسی مربوط به زندگی کردها از یک طرف و ملت‌های

۲۰. مسئله جالب توجهی مربوط به علم شناسایی مستحاثات (پالئوتولوژی) گرجی که احیاناً ریشه در روانشناسی دوران مادر شاهی دارد اختلاط و ابهامی است که در تشخیص عامل مذکر و مؤنث وجود دارد. این امر در جایجا کردن واژه‌های اولیه برای «پدر» و «مادر» که در بسیاری از زبانها شکل مشترکی دارند پیش می‌آید. «ماما» (mama) در زبان گرجی به معنای پدر و «ددا» (deda) به معنای مادر است. (و. ا. آلن، همان کتاب، صفحه ۳۷). این تذکر مربوط به دوران مادرشاهی، چنانکه بعداً خواهیم دید، باید حفظ شود.

از طرفی باید خاطر نشان نمود که در زبان فارسی نیز واژه دادا (dādā) وجود دارد که در جریان یک بازی کودکانه به نام «سرامک» به معنای مادر (مادرك) بکار می‌رود. (مجله سخن، شماره ۲ - سال ۱۳۳۱ - صفحه ۱۲۲). (مؤلف)

یافتی از طرف دیگر دارد، و هیچ ربطی به قیاس کم و بیش معنوی اصطلاحات جغرافیایی که ممکن است بر اثر يك هماهنگی و تشابه اتفاقی پیش بیاید ندارد. در مورد اصطلاحات نژادشناسی، در حال حاضر که هیچگونه تجزیه و تحلیلی درباره آنها بعمل نیامده است ما هیچ نمی‌توانیم تأیید کنیم که واژه‌های کُرد (Kard) و کُرد (Kord) یا گرد (gord) با واژه کورت (Kwrt) یا کورتیوس (Cyrtius) از يك ریشه هستند و یا تقارن این دو واژه امری کاملاً اتفاقی است. به هر حال ما فعلاً هیچ دلیل مثبتی در دست نداریم که بگوییم خلیبهای ارمنستان شمال غربی (Khal-libes)، که از زمان نامعلومی ببعده خالت (Khal-tes) یا خالتی هم خوانده می‌شدند، با کُردوخ - خالدهای جنوبی نزدیک (Kardoukhs-Khaldes) بوده‌اند.

ما پس از این، باز از فرضیه‌های ما ر سخن خواهیم گفت (۳۱). فعلاً برای بازگشت به موضوع کُردوخها، که نسبت ایشان را با کردها چنانکه ملاحظه می‌شود ظاهراً نمی‌توان به یکباره انکار کرد، باز از قول گزنفون خاطر نشان می‌سازیم که ایشان نه سلطنت اردشیر دراز دست را بر خود قبول داشتند و نه حاضر بودند تن به زیر سلطه ارمنستان بدهند. وقتی در قرن اول پیش از میلاد مسیح تیگران (۳۲) دوم

۲۱. مکتب یافتی ما ر ابتدا با زبانهای متداول در قفقاز بکار می‌پرداخت و همان مکتب این اسم «یافتی» را به آن زبانها داده بود تا نشان بدهد که آنها به هیچ يك از «خانواده»های شناخته شده در زبان‌شناسی تعلق ندارند. سپس بتدریج زبانهای دیگری نیز از قبیل کلدانی (زبان ارمنستان پیش از آمدن آریاییها) و سومری و ایلامی و بعضی گویشهای فلات پامیر و همچنین زبان «باسک» و بربر و غیره وارد میدان دید او شدند. زبان یافتی در آخرین مرحله تحول خود اسم «فرضیه جدید تکلم» را پیدا کرد. (رجوع شود به کتاب واسیلی نیکیتین تحت عنوان مبداء تکلم و به فرضیه یافتی پروفورن. ژ. ما ر و انطباق آن، در مجله نژادشناسی، سال ۱۹۳۶، شماره ۳۲). (مؤلف)

سرزمین کردوئن را فتح کرد پادشاه آن به نام زارُبینوس^(۲۳) را به قتل رسانید. در سال ۱۱۵ میلادی پادشاه کردوئن مانیساروس^(۲۴) نام داشت، و ایالت کردوئن فقط به طور سطحی به صورت یک سرزمین ارمنی درآمد بود.

اینکه نزدیک شمردن کردوخوا و کردها از نظر قواعد و قوانین زبان‌شناسی مجاز باشد یا نباشد به هر حال نکته‌ای در خور توجه باقی می‌ماند که باید خاطر نشان نمود، و آن اینکه واژه «کرد» (Kard) در مطالعات مربوط به نام محل، از نظر زبان‌شناسی و تاریخی مورد تأیید است. آرامیها به این قسمت از سرزمین کردوئن بت کردو (Beth-Kardû) می‌گفتند و شهر فعلی جزیره بن عمر را گازارتا^(۲۵) د، کردو (Gazarta d' Kardû) می‌نامیدند. آرامنه نام «کردوخ» را بکار می‌بردند و اعراب نام «باکرده» (Bâkardâ) را. در نزد آرامنه و اعراب منطقه اصلی «کردو» وسعت محدودی داشت. با این وصف، حدود و ثغور درست و صحیح ایالت کردوئن مشخص نیست. سه شهر آن ایالت به نامهای «ساره سا»^(۲۶) و «ساتالکا»^(۲۷) و «پیناکا»^(۲۸) (که همان فینیق^(۲۸) امروزی است) بر ساحل رود دجله واقع بودند، لیکن باید متذکر شد که کوههای کردوئن بنا به گفته استرابون از دیار بکر تا «موش» امتداد داشت.

لیکن فرضیه‌هایی که درباره تعیین مبادی و اصل و نسب کردها عنوان شده و همه آنها متکی به نامهایی است که تاریخ در این مناطق به اختیار ما گذاشته است تنها به «کردوخواهای گزنفون» محدود نمی‌شود. ناگفته نباید گذاشت که در فاصله بین قرن نهم و قرن ششم پیش از میلاد مسیح فلاتی که بعدها ارمنستان شد قلمرو حکومت

23. Zarbienos

25. Sareisa

27. Pinaka

24. Manisaros

26. Satalka

28. Finîq

خالد‌ها یا اورارتوها بود (نام اولی يك نام بومی است و نام دومی آسوری است که معادل نام توراتی آن می‌باشد). این خالد‌ها که نباید با کلدانیهای سامی‌نژاد بابلی اشتباه بشوند زمانی چند بقدر کفایت نیرومند شدند، چنانکه توانستند مزاحمت‌های جدی برای آشوریان فراهم آورند، و حتی جنگ‌های متعددی نیز با ایشان کردند که گاهی به پیروزی آنان می‌انجامید. باری، قواعد و قوانین صوتی و زبانی، به قرابتی بین اسم‌های «خالد» و «کردو» اجازه می‌دهد، و آن هر دو به نوبه خود می‌توانند با نام کرتوه‌لیهای گرجی رابطه‌ای داشته باشند. مع هذا، این ملاحظات به ما امکان نمی‌دهند که به راستی به مبانی و اصل و نسب کردها به طور روشنتری دست بیاییم، زیرا درباره خالد‌ها که ویژگیهای نژادی ایشان نیز مورد اختلاف است چیز زیادی نمی‌دانیم؛^(۲۹) فقط می‌دانیم که زبان‌شان جزو زبانهای هند و

۲۹. همان‌طور که سایس Sayce در کتاب خود تحت عنوان نژادهای یاد شده در وصایای عهد قدیم متذکر شده است نمونه یا تیپ نژادی ساکنان نخستین آراتات یا ارمنستان، به طوری که در کنده‌کاریهای انجام شده روی دیوارهای کاخ پادشاه آشور نشان داده شده است با شکل و شمایل ساکنان فعلی آن سرزمین مطابقت دارد. سفیران کشور آراتات که به شهر نینوا، به دربار آشور بانیپال پادشاه آشور آمده بودند همه دارای کله‌های دراز و پیشانی بلند و بینی کشیده و خمیده و نوک تیز و لب‌های باریک و چانه خوش‌ترکیب و قد و بالای نسبتاً کوتاه هستند. بردهای بُرنزی کشف شده در بالوات*، سربازان آراتاتی کاسکتهای کنگره‌داری به شکل کاسکتهای یونانی بر سر و قبای درازی به تن دارند که تا زیر زانوشان می‌رسد و چکمه‌هایی به پا دارند که نوکشان برگشته است و سپر کوچک و گردی بدست دارند؛ لیکن در اینجا دو نمونه نژادی در میان ایشان نشان داده شده است: یکی شبیه به سفیران حضور یافته در دربار آشور بانیپال به اضافه ریش و سبیل و دیگری با

* Balawat بالوات قریه‌ای است واقع در ۲۵ کیلومتری جنوب شرقی موصل که در ۱۸۷۸ در آنجا درهای بُرنزی متعلق به قصر سالاماناسار سوم پادشاه آشور مربوط به قرن نهم پیش از میلاد مسیح کشف شده و آن درها اکنون در موزه بریتانیا در لندن است. (مترجم)

اروپایی نبوده و شباهتهایی با زبانهای گروه کرتوه‌لیان داشته است؛ و حال آنکه کردها، لااقل در حال حاضر، به زبانی سخن می‌گویند که الزاماً ایرانی است و بنابراین جزو زبانهای هند و اروپایی بشمار می‌رود.

ما هم اکنون به خواننده متذکر شدیم که نباید خالدهای پیش از ارمنیان را با کلدانیهای بابلی اشتباه کند. لیکن این تمایز ضروری جز تا اندک زمانی پیش از این مورد قبول و تأیید شرقشناسان نبود (از جمله رجوع شود به مقاله سابق الذکر لیمان هاوِیْت که طی آن شرح کاملی در این باره داده شده است). پیش از این، فرضیه‌ای که در مورد مبادی و اصل و نسب کردان از اعتبار بیشتری برخوردار بود مبتنی بر قرابت ایشان با کلدانیها بود، چه، در واقع، روایات مندرج در تورات کلدانیها را در کردستان شرقی جای داده است. مارکوپولو (سیاح معروف ونیزی در اواخر قرن سیزدهم) نیز به همین نحو اظهار عقیده کرده است. او حتی از مسیحی بودن کردهای مقیم کوههای موصل نیز دم زده است. و چیزی نمانده بود که دانش اروپای غربی در قرون وسطی کردها را ادامه دهنده راه حکمای کلدانی مورد اشاره کتاب مقدس وصایای جدید بشمار آورد؛ مورخان و زبان‌شناسان بزرگ پایان قرن هیجدهم، مانند میخائلیس (۳۰) و شلوتز (۳۱)، ضمن اینکه بر لزوم جمع‌آوری اسناد و مدارک معتبر راجع به زبان و فرهنگ

صورت بیمو و چانه جلو آمده و با نیمرخ نظیر نیمرخ هیتها؛ و عجب آنکه در هیچیک از آن دو نمی‌توانیم يك نمونه آریایی بیابیم.

سایس در اینجا به گفته می‌افزاید: جای شگفتی است که سفیران حاضر در دربار آشور بانیپال با کله‌های دراز مجسم شده‌اند، و حال آنکه نمونه‌های ارمنی امروزه به طرزی آشکار کله گرد هستند، و به طور کلی آنگونه که از روی اندازه‌گیریهای فون یرکرت Von Erkert به ثبوت رسیده تساوی طول و عرض کله از مشخصات بارز ملت‌های قفقاز است. (مؤلف)

کردها اصرار می‌ورزیدند به پیروی از سنن علمی قرون وسطایی در تأیید فرضیه منتسب دانستن کردها به کلدانیها نیز پافشاری می‌نمودند. در عین حال، در همان دوران، کارهای عملی هیئتهای تبلیغ مذهبی طریقت دمی‌نیکن به عضویت گارزونی^(۳۲) (که کتاب دستور زبان کردی او در ۱۷۸۷ از چاپ خارج شده است) و سولدینی^(۳۳) و غیره، بر مبنای معرفت کاملی که در زمان خود به لهجه‌های مختلف و متعدد زبان کردی داشتند روابط مستقیم زبان کردی را با زبان فارسی امروز ثابت می‌نمودند، به حدی که مثلاً گارزونی برای چاپ ترجمه‌های کردی آثار کاتولیکی استفاده از الفبای فارسی برگردانده به حروف لاتین را که در قرن هفدهم به همین منظور توسط انجمن تبلیغات مذهبی فید^(۳۴) درست شده بود ممکن می‌دانست. گارزونی که از این قرار کردها را از خویشاوندان نزدیک ایرانیان می‌دانست و معتقد بود که کردی لهجه‌ای از زبان فارسی است مسئله ایرانی بودن نسل و تبار کردها را مطرح می‌کرد.

گسترش سریع کارهای انجام یافته درباره کردستان و کردان و زبان ایشان در نیمه اول قرن نوزدهم، نخستین اطلاعات صریح و عینی بدست آمده راجع به تاریخ کردان و لهجه‌ها و قبیله‌ها و تقسیمات ایشان و معتقدات مذهبی کردها پیش از اسلام و غیره، و در عین حال، دیگرگونه‌هایی که بر اثر کشف و قرائت آثار نوشته راجع به تمدنهای قدیم شرق باستان در دانش روی داده، و قسمتی از آن نوشته‌ها در سرزمین خود کردستان پیدا شده است، همه و همه موجب شدند که در عقاید کهن اولیه راجع به کردستان و ساکنان آن تجدیدنظر بعمل آید. مسئله مبادی و اصل و نسب کردان و زبان ایشان بار دیگر در دانش مطرح گردید و زبان‌شناسان بزرگ عصر، از جمله

32. Garzoni

33. Soldini

34. Congrégation de Propagande Fide

۱. رودیگر (۳۵) و آ. ف. پوت (۳۶) به کمک اصول و قواعد زبان‌شناسی تطبیقی و با برقرار نمودن روابط آن با زبان فارسی امروزی و با زبان زند که ریشه مشترک هردوی آنها است امکان «کلدانی» بودن مبداء و مبنای زبان کردی را قاطعانه رد کردند. و بدین‌گونه، فرضیه ایرانی بودن ویژگیهای زبان کردی بطور قطع در دانش تأیید گردید.

کونیک (۳۷)، دانشمند روس ضمن اینکه به یاری وقایع تاریخی پیوند تردیدناپذیر ملتهای باستانی و متمدن آسیای صغیر را با کردها ثابت می‌کند از مصالحی درباره خویشاوندی زبان آن ملتها با زبان ایرانی استفاده می‌نماید تا به این نتیجه برسد که نه تنها اصل و مبداء کلدانیان مذکور در تورات بلکه تمامی تمدن آسیای صغیر ایرانی و لذا آریایی بوده است (۳۸). نظرات کونیک توسط رُنان (۳۹) شرح و بسط داده شد و تعمیم یافت (۴۰) و با اعمال نفوذ دُرن (۴۱) پایه و مبنای بررسی خاص و ناتمام پ. لِرک (۴۲)، تحت عنوان تحقیقاتی راجع به کردهای ایران و اجدادشان کلدانیهای شمال قرار گرفت. شخص اخیرالذکر (یعنی پ. لِرک)، پیشاپیش کردها را از اعقاب کلدانیهای ایرانی دانسته که مردمانی جنگجو و نیرومند بوده و در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح به صورت کوه‌نشینانی زیرک و سلحشور به دشت بین

35. E. Rödiger

36. A.F. Pott

37. Kunik

۳۸. تحقیق به منظور روشن نمودن مسئله تأثیر ایرانیان روی مقدرات نژاد سامی به وسیله تاریخ تطبیقی. کتاب اختلاطهای آسیایی، جلد اول، صفحه ۵۴۰. (مؤلف)

۳۹. Renan نویسنده و مورخ فرانسوی (۱۸۲۳ - ۱۸۹۲) که در زبانها و مذهبها تحقیقاتی دارد. (مترجم)

۴۰. کتاب تاریخ عمومی و سیستم تطبیقی زبانهای سامی، جلد اول، صفحات ۲۷ - ۳۲ و ۵۴ - ۶۲ و ۴۲۳ و صفحات پس از آن. این بررسی مربوط به اوایل دانش کردشناسی مدیون زحمات ویلفسکی است. (رجوع شود به کتاب ماد و دانش کردشناسی چاپ ۱۹۳۶ به زبان روسی). (مؤلف)

41. Dorn

42. P. Lerk

دجله و فرات سرازیر شده، قبایل ضعیف و سامی نژاد بابل را مقهور خود ساخته و با نیروی تازه نفس خود حیاتی تازه به دولت بابل بخشیدند.

۳. نظریه و. مینورسکی درباره مبداء ماد بودن کردها.

اکنون می‌دانیم که در همه این ملتها، یعنی کردوخواها، کرتوها، لیهها، خالدها و کلدانیها، مخصوصاً با تکیه بر روی هماهنگی اسمهایشان با اسم کردها، و نیز با تکیه بر زادبومشان که با کردستان فعلی مطابقت دارد کوشیدند به چشم اجداد کردها بنگرند. (ولی آیا بهتر نبود بگوییم که این کلمات فقط با هم متجانس هستند؟) (۲۳). در مورد زبان کردی هم دیدیم که در حال حاضر رایجترین عقیده این است که آن را به زبان ایرانی (فارسی) پیوند می‌دهند. ما وقتی خواستیم نظرات مکتب یافتی را مطرح کنیم دوباره بر سر این موضوع باز خواهیم گشت، لیکن قبلاً می‌خواهیم در اینجا بطور خلاصه به فرضیه‌ای اشاره کنیم که توسط دوست و هموطن دانشمندمان پروفیسور و. مینورسکی در بیستمین کنگره بین‌المللی مستشرقین در بروکسل در سال ۱۹۳۸ راجع به مبادی و اصل و نسب

۴۲. باز خوب است برای یادآوری متذکر شویم، چون سخن بر سر يك ملت کوه نشین غیر سامی یعنی گوتیها (les Gouti) است. سلسله سارگنها (پادشاهان آکاد و آشور) در سال ۲۶۲۲ پیش از میلاد در زیر ضربات حمله وحشیان کوههای شمال یعنی گوتی منقرض گردید و گوتیها تا سال ۲۴۹۸ بر کشور مسلط شدند. این وحشیان را به روشنان (Clairs) نیز موصوف کرده‌اند، و همین خود تا اندازه‌ای شمالی بودن ایشان را ثابت می‌کند. متأسفانه معلوم نیست که زبان اصلی آنان چه بوده است لیکن نام پادشاهانشان يك خصیصه واقعی هند و اروپایی ندارد. دانشمند ف. ا. اسپایسر (F. A. Speiser) استاد دانشگاه پنسیلوانیا در کتاب خود تحت عنوان مبادی بین‌النهرین اشتهار عقیده می‌کند که کردها باید ظاهراً از نژاد همان گوتیها و هولوبیهای (Hulubi) جبال زاگروس باشند. (مؤلف)

ملت کرد بیان شده است، زیرا این فرضیه اسناد و مدارکی دقیقاً برگزیده و روشن و به طرز کاملاً تازه به ما می‌دهد.

مینورسکی بدواً چند تذکر مقدماتی می‌دهد؛ از جمله متذکر می‌شود که اگر بخواهند برای ملت کرد نیاکانی محلی بجویند این بوختانها (Boxtans) هستند که باید به میان بیایند (نه کردوخوا). این نام در واقع از زمان هرودوت بعد تا بوتان (بوختان) شعبه جنوبی رود دجله که در خود «بیت‌کردو» واقع است و بایستی سابقاً «بوختان» تلفظ شده باشد ردّ پا دارد. بنابه عقیده هرودوت ارمینها و بوختانها در زمان خود سیزدهمین ساتراپ امپراتوری ایران را تشکیل می‌دادند. و نیز باید متذکر شد که در روایات اساطیری کرد، منقول در کتاب شرفنامه، بوتان (یا بوختان قدیم) نقش بسیار مهمی بازی می‌کند: به موجب آن روایات، همه کردها بایستی از اعقاب دو برادر به نامهای بوخت (Bokht) و باچان (Batchan) باشند؛ لیکن مینورسکی پس از یادآوری نامهای مختلفی که معمولاً می‌خواهند نام کردها را به آنها پیوند بدهند و ما آنها را از نظر گذرانده‌ایم، متذکر می‌شود: «اصولاً بی‌مبالاتی است که اصل و نسب ملتی را از طریق اشتقاق کلمات ثابت کنند، چه، این کلمات به هر حال باید متکی به واقعیات تاریخی و جغرافیایی باشند.» و سخنی از این درست‌تر نیست. پس از آن، مینورسکی متذکر می‌شود که از زمانهای بسیار قدیم واژه کرد در منابع عربی مترادف با واژه «چادرنشین» شده بود. برای اجتناب از هر گونه ابهام و اشتباهی، او این «چادرنشینان» را کنار می‌گذارد و تنها به کردهایی می‌پردازد که به زبان خود کردی تکلم می‌کنند:

«برای کردها که در فضاها و وسیعی پراکنده‌اند و از نقطه نظر جسمانی اختلافات بسیار قابل ملاحظه‌ای با هم دارند عوامل اصلی لازم برای تشخیص خصایص ملی ایشان عبارتند از نحوه زندگی، و از

آن بالاتر زبان.»

زبان کردی با اینکه به لهجه‌های متعددی تقسیم شده است در ویژگی‌های خویش از ثبات عظیمی برخوردار است و بیشک به گروه زبانهای ایرانی شمالغربی تعلق دارد. اختلافاتی را که مابین زبان کردی و زبان فارسی مشاهده می‌شود در همه لهجه‌های آن می‌توان یافت. مینورسکی به حق از این امر نتیجه می‌گیرد که زبان کردی در اصل و مبداء زبان گروه عظیمی مجتمع در یک محل بوده و ویژگی‌های کلی آن پیش از اینکه کردها بسط و توسعه پیدا کنند و پیش از پراکنده شدنشان در کوهها شکل گرفته است. با اینکه ما از زبان «مدی» اولیه بجز چند اسم خاص چیزی نمی‌دانیم تصور این نکته محال است که پیدایش لهجه‌های شمالغربی رایج در قلمرو ایرانی بدون دخالت و شرکت عامل «مدی» صورت گرفته باشد. با توجه به ملاحظات تاریخی و جغرافیایی باید پذیرفت که بسط و توسعه کردها فقط از سرزمین ماد کوچک که همان آتروپاتکان (۴۴) یا آذربایجان امروزی است صورت گرفته است.

مینورسکی پس از طرح این مسئله به تجزیه و تحلیل تاریخی - نژادی منطقه واقع در جنوب دریایچه ارومیه می‌پردازد، منطقه‌ای که منشاء و موجب منازعه بین کشور آشور و «اورارتو» بوده و در آنجا برای نخستین بار (در قرن نهم پیش از میلاد مسیح) از ایرانیان در غرب نام برده می‌شود.

در جنوب دریایچه ارومیه بدو قلمروهایی بوده است غیر هند و اروپایی (از قبیل الابریا (۴۵) و خارخار (۴۶) و ایلی (۴۷) و غیره)؛ سپس در جنوب غربی، برای نخستین بار در سال ۸۴۴ پیش از میلاد مسیح به کشوری اشاره می‌شود به نام «پارسوا» (۴۸) که به عنوان قدیمیترین

44. l'Atropatène

45. Allabria

46. Kharkhar

47. Ellipi

مرحله پیدایش پارسیان (ایرانیان) بشمار رفته است. در جنوب شرقی «پارسوا» از ۸۳۶ پیش از میلاد بعد از مدیها (ماتایی‌ها) (۴۹۱) یا ماداها (۵۰۱) نام برده شده است. مدتی پس از سال ۷۱۴ نام «پارسوا» از خاطرها محو می‌شود (چون ایرانیان به سمت جنوب کوچ کرده بودند) و مدیها کم‌کم فرمانروای بلامنازع آن منطقه می‌شوند. سپس ملتی مبهم و مرموز در این میان سر بلند می‌کند به اسم ماتایی (Mannai) یا منی (Mannéens) که در حدود سالهای ۸۵۶ - ۸۳۰ پیش از میلاد به عنوان همسایه چسبیده به مرز شرقی «پارسوا» شناخته شده است (۵۱).

48. Parsua

49. Matai

50. Mada

۵۱. مار (Marr) در جلد پنجم کتاب خود تحت عنوان آثار منتخب، صفحات ۱۷ و ۱۸، واژه مان (man) را که در زبانهای یافقی به معنای «آب» یا «دریاچه» است به واژه وان (Vân) که در نام دریاچه وان و همچنین در نام دو دریاچه دیگر یعنی «سبه وان» (Se - Vân) و «توپراوان» (Topora - Vân) وجود دارد نزدیک می‌کند؛ و نیز متذکر می‌شود که صفت «آبی»، که دریاچه ارومیه را به آن متصف کرده‌اند، در زبان یونانی به دریاچه سه‌وان منتقل شده، و از آنجا به زبان ترکی به صورت گوکچا (آب آبی) در آمده است که حتماً ترجمه‌ای است مؤخر از نامی که در نزد اقوام باستانی محل شناخته بوده است. مار این تقارن را به مهاجرت نژادی ملت‌هایی نسبت می‌دهد که نام آنان از ریشه مان (man) مشتق بوده است. از طرفی، استرک (Streck) در صفحات ۳۷۲-۳۷۳ کتاب خود ضمن تجزیه و تحلیل نام مادها خاطر نشان می‌سازد که کتیبه‌های میخی سه صورت مختلف از این نام به دست می‌دهند: آمادایی، ماتایی و مادایی. روابط موجود بین شکل آمادایی و مادایی و همچنین ماتایی با واقعیت‌های متعدد و مشابهی قابل توجیه است. در باره ماتاییها باید گفت که ایشان را خیلی زود به متیها (Matiavn) یعنی به ملتی که در حوالی دریاچه ارومیه ساکن بودند و قلمرو ایشان در زمانهای بسیار قدیم از هلیس (Halys) تا سوزیان (Susiane) گسترده بود نزدیک کرده‌اند. (رجوع شود به ریناک (Th. Reinach) در مقاله مواد مندرج در مجله مطالعات یونانی، چاپ ۱۸۹۴، شماره هفتم، صفحه ۳۱۳ و صفحات بعد از آن). هرگاه بین ماداییها و ماتاییها نتوان اختلافی قابل شد نزدیکی بین ماتاییها و متیها خود به خود مؤید نظر استرابون و بطلمیوس است که شکلی متشابه برای دو نام قابل بوده‌اند. در عین حال اسمیچک Smieszck در جلد

هیچگونه معلومات موثقی در باره تعلق نژادی «ماتاییها» یا منیها در دست نیست، لیکن می‌دانیم که به هر حال آنها شدیداً با مدیها مخلوط شده بودند؛ بعلاوه امکان ندارد که منیها صورت ایرانی بودن پیدا نکرده باشند، بویژه پس از آن زمان که سیتها در میان ایشان استقرار یافتند، و می‌دانیم که در ایرانی بودن سیتها دیگر نمی‌توان تردید کرد.

در واقع، این جدول نژادی در قرن هشتم پیش از میلاد تغییر پیدا می‌کند. نخست مسئله تهاجم سیمریها پیش می‌آید که ضربه شدیدی به قلمرو وان می‌زنند، و به دنبال ایشان سیتها هستند که قسمتی از آنان در میان «منیها» مستقر می‌شوند. سیتها ۲۸ سالی (در فاصله سالهای ۶۴۲ و ۶۱۵ پیش از میلاد) صاحب و فرمانروای آسیا می‌شوند، لیکن سرانجام مدیها قیام می‌کنند و پادشاه ایشان به نام هووخستره (۵۲) در قلع و قمع رؤسای قبایل سیت توفیق پیدا می‌کند تا بیدرنگ به آشوریان که اکنون ضعیف شده بودند حمله‌ور شود. نینوا در ۶۱۲ سقوط می‌کند. در میان متحدان مدیها که در کنار پادشاه بابل می‌جنگیدند به نام «اومان ماندا» (۵۳) برمی‌خوریم که به معنای

دوم کتاب خود، صفحه ۱۶۲ متذکر می‌گردد که در زبانهای قفقازی - خزری حروف ن (n) در جلو يك حرف بیصدا بسیار ضعیف تلفظ می‌شد و به آسانی حذف می‌گردید. به نظر او نامهایی مانند ماندا // مادا و مد یا مانتیانویی // متی اختلافان فقط صوری و ظاهری است. پراسک (Prašck) نیز که در صفحه ۳۵۵ کتاب استرک از او نام برده شده است، مانداییها // ماندا را با منیها یکی می‌داند. به هر حال عجیب است که در کلمات مانتیانوییها و متیها همان ریشه واحد یعنی «مان» (man) وجود دارد که توجه ما را به خود جلب می‌کند، مضافاً بر اینکه از نظر جغرافیایی نیز بی‌تردید محل سکونت واحدی داشته‌اند. (مؤلف)

همچنین رجوع شود به گُدار (Y. Godard) در کتاب هنر اتفاقی قوم سیت و نیز در کتاب روح ایران چاپ ۱۹۵۱، صفحه ۳۹ و بعد از آن.

«قوم یاجوج و ماجوج» است و در آن زمان آشوریا معمولاً سیمیریا و سیتها را به این نام می‌خواندند. شباهت نامهای مادا (Mada) و ماندا (Manda) و منائی (Mannai) به هم ایجاد اشتباهاتی می‌کند. آنچه مسلم است این است که فروپاشی حکومت آشوریان خلائی بوجود آورده بود و آن خلاء می‌بایست به وسیله کسی پر شود. بنابراین قاعدهٔ بایستی در همان هنگام باشد که بسط و توسعهٔ قبایل ایرانی به سمت مغرب صورت گرفته است. هووخستره به کشور لیدی (۵۲) حمله‌ور شد و امر پیشروی قبایل ماد در پناه لشکریان او کاملاً تأمین بود.

از آنجا که در این فاصلهٔ زمانی ارمینیا جای «خالدها» را در حوزهٔ دریاچهٔ وان گرفته بودند منطقه‌ای که برای بسط و گسترش ایرانیان و اتباع ایشان باز شده بود به سرزمینهایی واقع در جنوب آن دریاچه و در امتداد شعب سمت چپ دجله یعنی به دره‌هایی که قلب کردستان امروزی را تشکیل می‌دهند محدود شده بود.

پس از قتل عام رؤسای قبایل سیت، منایها نفوذ و اقتدار نخستین خویش را بازیافتند. اینان از آغاز قرن هفتم پیش از میلاد چندین بار به کشور آشور تاخت و تاز کردند؛ و بعدها ظاهراً نامشان در قرن پنجم پیش از میلاد به صورت Maitiavn (ماتینیا) در آثار هرودوت، در آنجا که به تشریح شاهراه بزرگ ایرانیان می‌پردازد، و پس از آن بصورت Mavtiavn (ماتنیانی) در آثار استرابون که از آغاز قرن اول میلادی دریاچهٔ ارومیه را به این اسم می‌نامید منعکس شده است. درضمن، بطليموس آن را Maptiavn (ماریانی) یا Mapiyavn (مارجیانی) می‌نامد و اضافه می‌کند که این منطقه «در امتداد تمامی طول سرحد آشور گسترده است.» بدین گونه، می‌بینیم که سرزمین

قدیمی مارجیانویی (ماتینویی یا منایی) با کشور آشور هم‌مرز بوده است. بنابراین پس از انقراض دولت آشور منایها بودند که بیش از همه از این پیشامد سود بردند.

به این تعداد اسمهای بومی که از منابع آشوری بدست آمده است مینورسکی اسم Mapds (ماردها) را نیز که در آثار نویسندگان یونانی یافت می‌شود اضافه می‌کند. از این قرار، نیروی ده هزار نفری گزنفون پس از عبور از کنتریتس (۵۵)، مورد حمله گروهی از ایرانیان واقع شدند که از ماردها و ارمنیها تشکیل شده بودند. استرابون ضمن اشاره به قبایل چادرنشین آتروپاتکان (آذربایجان) از ماردها و کورتیویها (۵۶) نام می‌برد. در نوشته‌های بطلموس نیز ماردها همسایه کورتیویها بوده‌اند؛ از این رو، مینورسکی معتقد است که اینان جزو قبایل «مدی» و خویشاوند با هم بوده‌اند، و شاید ماردها به آداب و سنن منایها ادامه می‌داده‌اند. «شکلهای Mavntiavn (ماتنیانی) Maptiavn (ماریانی) این تصور را به ذهن می‌آورند که ممکن است در نام مذکور n تبدیل به r شده باشد. ماهیت خاص این n در رسم الخط آشوری به صورت Mannai یعنی با دو n مشخص شده است.

راجع به کورتیویها (۵۷) ما اطلاعات مستقیمی در باره اصل و

55. Kentritès
56. Kyrtoi (این اسم کورتیوی هم خوانده می‌شود)
۵۷. رجوع شود به ریناک در مقاله کورتیها مندرج در مجله باستانشناسی، شماره ۱۳ صفحات ۱۱۵-۱۱۹. کردها در آن هنگام در فن نظامی‌گری مشهور بودند. تذکر این نکته عجیب است که اهالی گردی‌ین از شهرت «معماران و مهندسان نظامی بیمانند برخوردار بودند. تیگران در ارمنستان بزرگ وقتی بر کردها فایز آمد ۳۵۰۰۰ نفر از ایشان را «برای جاده‌سازی و پل‌سازی و تمیز کردن رودخانه‌ها و انداختن درختان جنگلها و سایر کارهای نظامی با لشکریان خود همراه کرد». من خود در تاریخ دوران باستان مشاهده کرده‌ام که پلوتارک در صحبت از لوکولوس* می‌گوید که او در آنتیوخ با یکی از رؤسای کرد ملاقات کرد.

مبداء ایشان در دست نداریم. نام ایشان که شکل بومی آن باید کُرت Kort باشد از نظر دانش واژه‌شناسی اعتبار چندانی ندارد. گمان می‌رفت که در منابع آشوری ملت کورتی (Kur-ti-i) را یافته‌اند ولی حالا این اسم را کورهی (Kur-hi-i) می‌خوانند. به هر تقدیر از کورتیها برای نخستین بار در آثار پولیب (مورخ یونانی) نام برده شده که در سال ۲۲۰ پیش از میلاد به عنوان قلماسنگ‌اندازان در لشکر فرمانروای مدی که با آنتیوخوس سوم (۵۸) پادشاه سلوکی می‌جنگید بوده‌اند. سی سال بعد، ایشان را در آثار تیت‌لیو (۵۹) می‌بینیم که در آسیای صغیر در خدمت همان آنتیوخوس و در ۱۷۱ پیش از میلاد در خدمت پادشاه پرگام (۶۰) مزدور بوده‌اند. بنابراین آنان در قرن دوم پیش از میلاد به آسانی تغییر مکان می‌دادند و می‌توان تصور کرد که اجداد ایشان نیز برای پر کردن خلاء ناشی از انقراض دولت آشور خوب از فرصت استفاده کرده بودند. (۶۱)

* Licinius Lucullus سردار رومی (۱۰۶-۵۷ پیش از میلاد) و همان سرداری است که با

پمپه در جنگ با مهرداد پادشاه اشکانی شرکت کرد و به تجمّل مشهور است.

(مترجم)

۵۸. آنتیوخوس سوم ملقب به مگاس پادشاه سلوکی از ۲۲۳ تا ۱۶۷ پیش از میلاد.

۵۹. تیت لیو Tite-Live مورخ رومی که کتابی به نام تاریخ رم نوشته است. (۵۹ پیش

از میلاد - ۱۷ پس از میلاد).

۶۰. Pergame از شهرهای باستانی آسیای صغیر که مهد تمدن یونان بوده و کتابخانه

داشته است. (مترجم)

۶۱. و نیز به عنوان مثال در مورد تحرك عظیم قبایل ایرانی به نقل مکان آساگارتیها

اشاره می‌کنند (قومی که در نامشان عامل گارت gart وجود دارد و این شاید برای

بهم نزدیک ساختن ریشه‌های مشابه قدیمی که در بالا به تجزیه و تحلیل آنها پرداختیم

بکار آید؟). ا. هرتسفلد در آکسفورد در ۱۹۲۸ به من گفت که می‌توان ایشان را

اجداد کردها به حساب آورد. او معتقد بود که نام ساگارتی در نام شهر سعد (Sa'

erd یا سیرد (Siird) واقع بر رودخانه دجله بر جا مانده است. آساگارتیها یا

ساگارتیها بدو در سیستان زندگی می‌کردند. سپس در زمان آشوریها ایشان را در

سرزمین مدی یا ماد به نام زیکیرتو zikirtu یا زکروتی zakruti می‌بینیم. (رجوع شود

هرگاه به شیوه‌ای که مینورسکی عمل کرده است بررسی بعضی اسمهای جغرافیایی، از جمله، اسم (کوتایا) Kwtaiia را که بطلمیوس در مشرق «گردین» (بیت‌قاردو) می‌داند و فقط ممکن است (کورتیا) Kortaiia باشد و در جغرافیای ارمنستان نیز می‌توان اسمهایی معادل آن یافت (کُرچنج) (۶۲)، کُردوخ (۶۳) و کُردیخ (۶۴) بر آن بیفزاییم می‌توان به این نتیجه رسید که کورتیویی - کردها در بسط و گسترش خود خطی را دنبال کرده‌اند که از کنار دریاچه ارومیه به طرف «بوتان» می‌رود، و در آن سامان از آغاز قرن چهارم پیش از میلاد قلمرو کردنشین ماهکرت (Mâhkert) شناخته شده است.

و در این هنگام است که مینورسکی فرضیه بسیار هوشمندانه خود دایر به تفسیر اسم «کرمانج» را که کردها به خود داده‌اند پیش می‌کشد. با حذف پسوند «ج» از آخر واژه «کرمانج» مینورسکی در ترکیب آنچه از آن واژه باقی می‌ماند در قسمت اول کر(د) (Kur(d) را می‌بیند و در قسمت دوم «مان» را که باید به مدیها یا منایها (مانتیانویها) مربوط باشد. مینورسکی می‌گوید:

«اگر ماردها از اعقاب منایها باشند بر این فرضیه تأییدی هم از شجره‌نامه نام کرد، که مسعودی در قرن دهم به دست داده است، می‌توان یافت، به این صورت: کرد ابن مرد، ابن ساسا - ابن حرب، ابن هوازین.

» از دید واقعیت‌های تاریخی و جغرافیایی، بسیار محتمل است که

به کتاب استرک، صفحه ۱۴۶) در زمان داریوش شاه پایتخت ایشان در دشت اربل بوده و در آن زمان داریوش پادشاه آنان به نام چیران‌تخما Tchirantakhma را که تصویر او بر سنگ کتیبه بیستون نقش است و نمونه‌ای از يك فرد کرد را مجسم می‌نماید اعدام کرده است. (رجوع شود به ل. و. کینگ، در کتاب حجاریهای بیستون). (مؤلف)

ملتی به نام کرد از اختلاط دو قبیلهٔ همانند، یعنی ماردویوها و کورتیویوها، که هر دو به لهجه‌های مدی بسیار نزدیک بهم حرف می‌زدند تشکیل شده باشد. از طرفی روشن است که کردها در بسط و توسعهٔ خود به سمت مغرب بسیاری از عوامل محلی و بومی را با خود در آمیخته‌اند.»

به نظر می‌رسد که مدارك گردآوری شده به وسیلهٔ مینورسکی دارای ارج و اعتبار قاطعی هستند و مادام که در زبان و در تاریخ کرد چیزهایی دالّ بر اثبات بومی بودنشان بدست نیامده است فرضیهٔ مهاجرت ایشان از مشرق به سرزمین فعلی به قوت خود باقی خواهد بود.

۴. فرضیهٔ دانشمندان مکتب یافتی در بارهٔ اصل و مبداء بومی بودن کردها.

فرضیهٔ بومی بودن اصل و مبداء کردها به وسیلهٔ ن. ژ. مار و مکتب او که به مکتب یافتی (۶۵) معروف است عنوان شده است. ما قبلاً عقیده‌ای را که مار در ۱۹۱۱ دربارهٔ احتمال یکی بودن اصل و مبداء کُردوخوا (کردها) و کُرتها (گرجیها) که با تاریخ هزار ساله‌ای از هم جدا شده‌اند ابراز داشته است بیان کردیم. برخلاف مینورسکی که در استدلال خود می‌کوشد حتی الامکان به دنبال روابط تاریخی - نژادی شناخته شده برود مارّ بیان نظریهٔ خود را با نفی و انکار روابط تاریخی کُردو-کرتوهلی و به عبارت دیگر با قطع آن روابط آغاز می‌کند، یعنی در این میان خلأیی بوجود می‌آورد که ناگزیر باید آن را پُر کرد. راست است که در صورت قبول معادلهٔ سه اسمی کُردوخوا -

۶۵. یافتی منسوب به یافت Japheth پسر سوم حضرت نوح که می‌گویند نژادهای هند و اروپایی از اولاد و احفاد او هستند. (مترجم)

کرتوه‌لیها - کردها از اهمیت این خلاء به طرز محسوسی کاسته خواهد شد لیکن در این صورت نیز پایه امر را تنها بر تفسیرهای واژه‌شناسی گذاشته و خویشتن را از تکیه‌گاههای تاریخی - جغرافیایی مستدل محروم نموده‌ایم، و بعلاوه، اعتراضاتی را هم که علیه نزدیک نمودن کردوخواها به کردها شده است به حساب نیاورده‌ایم. فرضیهٔ مکتب یافتی که بدین‌گونه از مبانی تاریخی - جغرافیایی محروم می‌ماند باز به اشکال دیگری برمی‌خورد. در واقع این نکته را نمی‌توان انکار کرد که زبان کردی به صورتی که ما اکنون می‌شناسیم یک زبان ایرانی است. و با قبول این واقعیت، مارّ ناگزیر است چنین فرض کند که «زبان کردی مسلماً یک تغییر اساسی پیدا کرده و به طور کامل از یافتی به آریایی درآمده است»، و بدین مناسبت به ذکر روایتی باستانی می‌پردازد که به موجب آن کردها زبان اولیهٔ خود را رها کردند تا زبانی نزدیک به زبان فارسی پیدا کنند. در ضمن، به موجب همان روایت که مسعودی نیز به آن اشاره کرده است (رجوع شود به یادداشتها و مستخرجاتی از کتب خطی کتابخانهٔ سلطنتی و سایر کتابخانه‌ها در بارهٔ کردها، صفحهٔ ۳۰۳)، کردها در بدو امر به زبان عربی سخن می‌گفتند.

بنابراین مارّ این فرضیه را می‌پذیرد که ممکن است کردها زبان خود را تغییر داده باشند (این امر فی‌نفسه غیر ممکن نیست، چنانکه مثلاً در مورد بلغاریها پیش آمده است) لیکن در عین حال با تکیه به تصویر گویایی که کِرپورْتِر (۶۶) بدست می‌دهد خاطر نشان می‌سازد که «آداب و رسوم کردها به همان اندازه تغییرناپذیر است که صخره‌های کوهستانهای کشورشان». مارّ در ضمن به یزیدی بودن کردها (یکی از اعتقادات مذهبی ایشان) اشاره می‌کند که از یک سو به مانده‌ئیسم (۶۷) و

66. Ker Porter

← ۶۷. مانده‌ئیسم یکی از طریقه‌های مذهبی خاور نزدیک است که بعضی تئوریهای

سابه‌ئیس (۶۸) مربوط می‌شود و از سوی دیگر به جریانهای الحادی مختلف که در ارمنستان بروز می‌کرد و نیز به واقعیات زندگی مذهبی که فراتر از ارمنستان و تا گرجستان مراعات می‌شد. آنچه برای مارّ حایز اهمیت است مجموعه‌ی خصایص و نشانه‌هایی است که در تشکیل يك ملت یا به عبارت بهتر يك جامعه دخیل می‌باشد. زیرا مارّ و مکتب او در فرضیه‌های زبان‌شناسی خویش به بررسی آن دسته از واقعیات اجتماعی علاقه‌نشان می‌دهند که نقشی قاطع در درست شدن و گسترش یافتن زبان به آنها نسبت داده شده است. مفهوم «خانواده‌های زبان» در نزد مارّ و مکتب او مردود است و آنچه به حساب می‌آید شکل گرفتن نحوه‌ی درك و تفکر در درون گروه‌های انسانی از نخستین مراحل بدوی حیات ایشان به رهبری روشی است که انسان در برابر طبیعت و در قبال قبیله‌اش دارد و نیز به انگیزه‌ی شرایط و اوضاع و احوال کار و زندگی صورت می‌گیرد. در نتیجه، به مهاجرت ملت‌هایی که زبانی کاملاً ساخته و پرداخته دارند و احتمال داده می‌شود که تأثیری قاطع در زبانهای ملل مغلوب ببخشند اهمیت کمتری می‌دهند. عامل اصلی تغییرات در نحوه‌ی سخن گفتن و غیره بیشتر برخورد نزدیک به نزدیک زبانها با هم در بین گروه‌هایی است که به همکاری با هم وادار می‌شوند.

مارّ تنها يك اثر تحقیقی خود را (که در بالا به آن اشاره کردیم) به مسئله‌ی کردها اختصاص داد، لیکن بعدها اتفاق افتاد که در آثار دیگر خود راجع به این موضوع سخن گفت، به طوری که از مجموع آن گفته‌ها می‌توان نظر خاصی استنباط نمود (۶۹). بنابراین به عقیده‌ی مارّ

مجوسی را با آیین یحیی تعمیم دهنده (سن ژان باتیست) مخلوط می‌کند. این

طریقت در قرون اول میلادی رواج بسیار داشت. (مترجم)

۶۸. سابه‌ئیس منسوب به شهرسیا از شهرهای عربستان (یمن) و آن طریقتی است از

دورانهای قدیم اسلام. (مترجم)

کردها از بومیان مناطق کوهستانی آسیای صغیر هستند و زبان کردی در همانجا ترکیب یافته است نه در نقطه دیگری از کره زمین. بر اثر تغییر حالت اجتماعی - اقتصادی دارندگان این زبان و نیز تحت تأثیر بی‌چون و چرای کانونهای تمدنی که جانشین یکدیگر می‌شدند و کردها در جابجایی آنها سهم نسبتاً فعالانه‌ای داشتند زبان کردی نیز تغییراتی اساسی می‌یافت و از حالت «یافتنی» خود که کردی را با زبان گرجی و خالدی منسوب می‌نمود به سمت حالت هند و اروپایی که کردی را به زبانهای ایرانی و زبانهای ارمنستان و شاید هم به عوامل «هند و اروپایی» زبانهای هیتی می‌پیوست سوق می‌داد. و سرانجام، از آغاز دوران ملوک الطوائفی (فتودالیته) کردستان، زبان کردی تحت تأثیر زبان ترکی قرار می‌گیرد، به قسمی که کردی خصیصه هند و اروپایی بودن خود را تنها در مراحل از بسط و گسترش خویش نشان می‌دهد که نه از دوره‌های آغاز آن بشمار می‌آیند و نه از مراحل پایان تشکیل آن. و اما دلایل این تغییرات چیست؟ مارّ می‌گوید: «این تغییرات ناشی از مهاجرت‌های خارجی دسته جمعی نیست بلکه تغییر محل‌های انقلابی قشرهایی از اجتماع است که از یافتن منابع جدید حیات مادی، از تکنیک‌های کفیفاً جدید و نیز از نظام اجتماعی کفیفاً تازه نتیجه می‌شد. در نتیجه، طرز درك و تفکر تازه‌ای پیدا شد و همراه با آن ایده‌ئولوژی تازه‌ای در ساختار زبان و طبعاً در تکنیک جدید آن بوجود آمد.»

و اما راجع به نام خود کردها، مارّ معتقد است که تقارن آن با واژه ارمنی کورت Kurt به معنای «خواجه» اتفاقی نیست، لیکن با واقعیت‌های مشابه (مثلاً گوران که در کردی به طبقه خاصی از آن ملت اطلاق می‌شود، یا کُرچایی Kor - tchäi که به زبان ارمنی نام

۶۹. از جمله رجوع شود به بررسی و تحقیق شاگرد مارّ به نام و. ل. ویلیچفسکی، تحت عنوان: ن. ژ. مار و کردشناسی، چاپ ۱۹۳۶، که به آن مراجعه می‌کنیم. (مؤلف)

قبیله‌ای از آرامنه است یا قُردو qor-du که به معنای «گرچی» است و نزدیک بودن واژه قرد qar-d گرچی به کَرْدُوخویی (این تلاقی واژه‌ها و اصطلاحات اجتماعی و زبان‌شناسی گواهی می‌دهد بر اینکه همه ملت‌ها، همه قبیله‌ها، و به بیان واقع، همه تشکیلات اجتماعی - اقتصادی پیش از سازمان یافتن به‌شیوه رومیان به طور کلی با نظام مادرشاهی و مخصوصاً با نظامی که در لوای آن تولد و تغذیه کودک به وسیله سازمان خاصی اداره می‌شد که در آن خواجگان نقشی مذهبی بازی می‌کردند آشنا بودند. واژه کردی هوو he-vu یا هوی he-vi به معنای «زن» به عقیده مار اثری است که از آن سازمان برجای مانده است؛ معنای اولیه آن «زن صیغه» یا «زن حرم» بوده که از مفهوم جمعی به سوی مفهوم فردی تحول یافته است.

از مقایسه واژه کورت Kur-t با واژه ارمنی مشابه آن ماردیت mard-pet که آن نیز به معنای «خواجه» است مار به نتیجه ذیل می‌رسد: واژه «ماردیت» یک واژه قبیله‌ای خالص است؛ همان‌گونه که واژه ارمنی کورت Kur-t مظهر و نام یک عشیرت است و پیش از آن نام یک توده متشکل اجتماعی - اقتصادی یعنی کورت‌ها یا کردها بوده است «ماردیت» نیز به معنای رئیس (پت) قبیله ماردها است که مشابه است با ترکیب نام مدیها، زیرا نام مدیها یا مادا mada (با آی کشیده) به ریشه اصلی خود مارد (mard) بر می‌گردد و نام مدیها نیز به نوبه خود در زبان ارمنی همان کلمه مار mar است که جزء اول نام عشیرتی مدیها است (مادا - ماردا).

از طرفی هم مشاهده این امر بسیار عجیب است که دو محقق نامدار، یعنی مینورسکی و مار، با اینکه از دو راه مختلف رفته‌اند به نتایج تقریباً مشابهی رسیده‌اند. حداقل از دید هر دو محقق سهم مدیها در تکوین نژادی کردها مسلم به نظر می‌رسد. از طرفی هم، مار در جریان تحقیقات خود راجع به خالدها و راجع به زبان دسته دوم (غیر

ایرانی) بکار رفته در کتیبه‌های هخامنشی روابط بسیار نزدیکی بین زبان کردی و زبان مدی مشاهده می‌کند، و در بعضی قسمت‌ها زبان اولی همچون وارث مستقیم زبان دومی در نظرش جلوه‌گر می‌شود. در ضمن، واژه نژادی «کرمانج» که مینورسکی آن را به شیوه معقولی تفسیر کرده مار آن را به همان شیوه تفسیر ننموده است. مار گاهی آن را به واژه ارمنی «هرمن» har - men یا کرمنج Kar - mentch یا کورمانج Kurmandj نزدیک می‌سازد و گاه گمان می‌کند که در آن يك واژه «سیمری» یافته است (۷۰).

بطور خلاصه باید گفت که در مسئله اصل و مبداء کردها ما با دو فرضیه مواجه هستیم: یکی که ایشان را ایرانی (هند و اروپایی) می‌داند و معتقد است که در قرن هفتم پیش از میلاد جابجا شده یعنی از ناحیه دریاچه ارومیه به طرف بوتان (کنتریت ۷۱) نقل مکان کرده‌اند؛ و دیگری که معتقد به بومی بودن کردها است و ایشان را با سایر ملت‌های آسیای صغیر از قبیل خالدها و گرجیها و ارمنیها خویشاوند می‌داند و می‌گوید که کردها بدو به زبان آنها حرف می‌زدند و بعدها يك گویش ایرانی را بجای آن بکار بردند.

از طرفی خواهیم دید که این دو فرضیه یکدیگر را از جمیع جهات نفی نمی‌کنند. در واقع، از يك سو مینورسکی امکان نفوذ زبانهای آسیای صغیر را روی زبان کردی می‌پذیرد و در نتیجه‌گیری از بحث خود که ما خلاصه آن را در بالا ذکر کردیم می‌گوید: «... وجود دو «ر» (۲) و دو «ل» (۱) (۷۲) وجه مشترکی است مابین زبان ارمنی و کردی، و ممکن است سابقه آن به ریشه بومی و قدیمی آنها

۷۰. رجوع شود به منتخبات مار به زبان روسی، جلد پنجم، صفحه ۲۰۶.

71. Kentrites

۷۲. «ر» غلیظ و «ر» خفیف و نیز «ل» غلیظ نظیر «ض» عربی و «ل» خفیف که همان «ل» معمولی است. (مترجم)

برگردد. و نیز در خور ذکر است که پسوند «ته» (te) به عنوان علامت جمع در لهجه‌های کردی شمال دیده می‌شود، (مانند کِلَشِته Keleşete به معنی راهزنان)، یعنی در مناطقی که بنا به فرضیهٔ مارّ بیشتر احتمال می‌رود که آثاری از گویشهای «ماردی» بیابیم. گویشهای جنوب با این پسوند آشنایی ندارند. بنابراین بعید نیست که نشانه‌ای از استقرار قسمتی از سیتها در میان منایها یعنی اجداد مسلم ماردها را در آن ببینیم (۱۷۳).

مارّ نیز به نوبهٔ خود ضمن اینکه اصرار بر بومی بودن کردها دارد نمی‌تواند از قبول این نکته سرباز بزند که آنان از اعقاب مدیها هستند، و تصدیق دارد بر اینکه قشر یافتی در ساختار زبان کردی کمتر آشکار است، و حال آنکه در قسمت هند و اروپایی خود بسیار خوب نشان می‌دهد که زبانی ایرانی است.

از این گذشته، از نظر تاریخی نیز این دو فرضیه الزاماً با یکدیگر مغایر نیستند، چه، به موجب هر دو فرضیه کردها در حدود نیمه‌های قرن هفتم پیش از میلاد مسیح بر کناره‌های شعب سمت چپ رودخانهٔ دجله ظاهر می‌شوند. بنابراین آنان در آنجاها مدت‌های مدیدی با کردوخوا که نامشان به وسیلهٔ گزنفون در حدود سالهای ۴۰۱ - ۴۰۰ پیش از میلاد به ما گفته شده است و به قول «لِمانْ هاوِپْت» برای مهاجرت به سمت گرجستان نیاستی تا پس از آمدن اسکندر کبیر و شاید هم دیرتر یعنی در طول قرن اول پیش از میلاد این نواحی را ترک گفته باشند همسایه بوده‌اند. و این خود مدت زمان نسبتاً درازی است برای اینکه «کیرتیویها» و «کردوخواویها» - دو قبیلهٔ کوهستانی مجاور هم - این امکان را یافته باشند که با هم تماس

۷۳. مینورسکی در جای دیگری خاطر نشان می‌سازد که تبدیل «دال» به «لام» از خصوصیات زبان کردی است و برای مثال می‌گوید که ملان محمد بوده است. من نیز مثال دیگری بر آن می‌افزایم و آن خداست که خُلا هم می‌گویند. (مؤلف)

بگیرند و از هر جهت در یکدیگر تأثیر ببخشند. من به خود اجازه می‌دهم که مثالی نزدیکتر به زمان خودمان در این باره بیاورم، و آن مثال نسطوریهای (۷۴) کوه‌نشین است که وقتی دشت موصل را برای اقامت در کوهستانهای بالای رودخانه زاب بزرگ ترک گفتند از بسیاری جهات به همسایگان خود یعنی به کردها شباهت پیدا کردند، چنانکه قصه‌ها و آوازه‌های کردی در نزد نسطوریها بسیار رایج است. هم اکنون قبایلی از کردها هستند که سابقاً مسیحی بودند. هر دو زبان واژه‌هایی از یکدیگر به عاریت گرفتند و کسانی که به هر دو زبان سخن می‌گویند در میان آنان فراوانند.

نه تنها نباید بر افتراق روش در تحقیقات راجع به اصل و مبداء کردها تأسف خورد بلکه بر عکس باید آرزو کرد که هر کدام در قلمرو کوششهای خود به گردآوری و تجزیه و تحلیل واقعیات تاریخی و اجتماعی و زبان‌شناسی ادامه بدهند. و نیز بسیار جالب خواهد بود که در قضیه دوران مدرشاهی غور و تعمق بیشتری بعمل آید. ما می‌دانیم که به طور کلی ملتهای آسیای صغیر به وسیله وجود این نظام در میان ایشان، و همچنین به وسیله محاسبه بیست بیست و به وسیله افراط در هرزگی در زندگی مذهبیشان از دیگران متمایز می‌شوند. ما در تجزیه و تحلیلی که از واژه «خواجه» می‌کند راهی را که در موضوع نظام مدرشاهی باید دنبال کرد برای ما مشخص می‌نماید. به گمانم بدانیم که لااقل در بعضی از قبایل کرد هنوز این عادت وجود دارد که بچه‌ها را به نام خانوادگی مادرشان می‌خوانند، و این اثری باقیمانده و پرمعنی از زمانهای دور است که جا دارد با دقت بیشتری مورد مطالعه

۷۴. نسطوریا فرقه‌ای مسیحی بودند که از نسطوریوس اسقف قسطنطنیه پیروی می‌کردند. این اسقف که در اوایل قرن پنجم میلادی جنبه‌های انسانی و خدایی را در وجود عیسی مسیح جمع می‌دانست از طرف اسقف اسکندریه تکفیر و به صحراهای لیبی تبعید شد. (مترجم)

قرار بگیرد. موضوع محاسبه بیست بیست نیز آنگونه که و. ل. ویلچفسکی در تحقیقات خود در این زمینه ثابت کرده است باید آثاری از خود در زبان کردی بر جای گذاشته باشد (۷۵). و سرانجام، افراط در هرزگی (البته به طرز بسیار خفیفتری) به کردهای یزیدی و به کردهای درسیم (۷۶) (فزلباش) نسبت داده شده است، و همه این ویژگیها در خور آن است که بیشتر مورد دقت و توجه ما قرار بگیرد. هرگاه در این کاوش و تحقیق به جایی برسیم که این مطالب بیشتر تأیید بشود و مدارک و اسناد مسجلتری گردآوری کنیم فرضیه «بومی بودن» کردها بیشتر تقویت خواهد شد. همچنین هرگاه این فرضیه بتواند خواه در آهنگ صدا و لحن تلفظ، خواه در شکل شناسی یا در واژه‌های زبان کردی چیزهایی غیر ایرانی در آن زبان به ما نشان بدهد بیشتر تأیید می‌گردد.

ما به سهم ناچیز خویش کوشیده‌ایم اندیشه‌های خود را در این باره بیان کنیم و چند مورد مربوط به اشتقاق کلمات بدست بدهیم که نمونه‌هایی از تشابه کردی - یافتی در آن باشد. (رجوع شود به یادداشتهای راجع به زبان کردی. آیا زبان کردی یک زبان ایرانی است؟ در مجله مطالعات شرقشناسی، چاپ ۱۹۳۴).

۵. عقیده کردها در باره اصل و مبداء خودشان.

ما اکنون از رئوس مطالب مورد جر و بحث شرقشناسان موافق یا مخالف با هند و اروپایی بودن اصل و مبداء کردها آگاهی یافته‌ایم.

۷۵. در قصه‌ای هم که من در مجموعه قصه‌های خود دارم اشاره‌ای می‌بینم به اینکه در میان بعضی قبایل کرد اعداد را تا بیست بیشتر نمی‌شمارند. برای شمارش ۳۰ می‌گویند ۲۰ + ۱۰، برای شمارش ۴۰ می‌گویند دو بیست، برای شمارش صد می‌گویند پنج بیست و برای شمارش هزار می‌گویند ده بار صد. (مؤلف)

و اما اینکه خود کردها در این باره چه می‌اندیشند می‌توان با خواندن کتاب شرفنامه که اثری تاریخی راجع به ملت کرد و نوشته به زبان فارسی است (۷۷) و امیر شرفخان بدلیسی آن را در سال ۱۵۹۶ تألیف کرده است به این نکته پی برد. این مؤلف در مقدمه کتاب خود افسانه‌ای را که در باره ضحاک ماردوش پنجمین پادشاه سلسله اساطیری پیشدادیان و جانشین جمشید منقول است آورده است. به موجب آن افسانه ضحاک از بیماری عجیبی رنج می‌برد، بدین معنی که از سر هر دو شانه‌اش دو زائده به شکل مار سر بر آورده بودند و آزارش می‌کردند. حادترین طبعیان از مداوای ضحاک عاجز مانده بودند تا سرانجام شیطان به او توصیه کرد که هر روز مغز سر دو جوان را به هر دو مار بخوراند تا درد تسکین پیدا کند. بدین‌گونه، هر روز دو نفر جوان را سر می‌بریدند و مغز سرشان را به مارها می‌دادند. کسی که مأمور این سر بریدنهای روزانه بود قلباً آدم نیک نفسی بود و دلش بر حال قربانیان خود می‌سوخت (۷۸)؛ این بود که بجای دو نفری که برای

۷۷. این کتاب اخیراً توسط استاد هزار شاعر گرانمایه کرد به زبان کردی ترجمه شده و در ۱۳۶۰ در تهران به چاپ رسیده است. (مترجم)

۷۸. بنا به روایت دیگری دو نفر مأمور و متصدی این شغل اندوهیار بودند که یکی کرمائیل و دیگری آرمائیل نام داشتند. آیا تجانس نام شخص اول (کرمائیل) با کلمه کرمانج امری تصادفی است؟ چون دو عامل کر k و ma در آن نام با هم جمع شده‌اند. این روایات کردی به متن نوشته پوزانیاس (مورخ و جغرافی‌دان یونانی در قرن دوم میلادی) نزدیک است که می‌گوید: در قربانیایی که مردم تب برای دیونیزوس خدای تاکستانها و شراب (قرینه باکوس رومی) می‌کردند بجای کودکان قربانی بزغاله می‌کشند. از طرفی در افسانه‌های مذهبی ملل آسیای صغیر نیز گاهی به تشابه‌هایی برمی‌خوریم که ضحاک - گوسفند را به دیونیزوس - بزغاله نزدیک می‌کند، که در هر دو مورد حیوانی را در قربانی جانشین آدم می‌کنند. نقل عقیده دوُمیزیل نیز در این باره جالب است که: «در تاریخ آزی‌دهاک (ضحاک) ظهور شیطان و آن بوسه شوم که بر شانه‌های او زد... و دخالت آن طباخان عجیب یعنی آرمائیل و کرمائیل که هر روز آدمهایی را از مرگ نجات می‌دادند و به ایشان ←

کشتن به او می‌سپردند یکی را می‌کشت و مغز سرش را با مغز گوسفندی مخلوط می‌کرد. کسانی که با این تمهید نجات پیدا می‌کردند می‌بایست بروند و در يك منطقه کوهستانی دور از دسترس و خلوت پنهان شوند. این عده به مرور زمان زیاد شدند و پایه و اساس ملت کرد را که ناگزیر به کشاورزی و دامداری پرداخت تشکیل دادند. این ملت چنان شهرتی در شجاعت و تهور پیدا کرد که برخی از مؤلفان عرب از ایشان به نام اجنه یاد کردند و این گفته عربی مشهور است که: الْأَكْرَادُ طَائِفَةٌ مِنَ الْجِنِّ (در متن اصلی هم به زبان عربی آمده است). در این باره، ناشر کرد چاپ تازه شرفنامه، موسوم به فرج الله ذکی، که ده سال پیش از این در قاهره چاپ و نشر یافته است در یادداشتی خصوصی که به کتاب افزوده است مسئله «اجنه» را از دید مؤلفان مسلمان بررسی می‌کند و سرانجام نتیجه می‌گیرد که کردها هیچ نسبتی با اجنه ندارند. وی در این باره می‌گوید: «هرگاه به تاریخ مراجعه کنیم درمی‌یابیم که در میان کردان پادشاهان دادگری بوده‌اند نظیر سلطان صلاح‌الدین ایوبی، و نیز دانشمندان متبحر و مردان حقی بوده‌اند که ذکر نام همه ایشان مایه اطناب کلام خواهد شد. و اما راجع به اصل و مبداء ملت کرد در مقدمه کتاب از آن بحث شده است.»

در مقدمه ناشران مورد بحث، کرد دیگری به نام محمد علی عون می‌کوشد هند و اروپایی بودن اصل و مبداء هموطنان خود را ثابت کند و در این باره بر استدلال‌های زبان‌شناسی تکیه می‌کند. يك مورخ دیگر کرد که معاصر ما است و سید حسین حزنی نام دارد در رساله خود تحت عنوان «غنچه بهار» که به تاریخ ملت کرد اختصاص

گله‌داری می‌آموختند شاید صورتی محلی (احتمالاً کردی) از افسانه مانده بهشتی و دو ملك روزی رسان به نامهای خرداد - مرداد (ایرانی خالص) یا هاروت - ماروت (عربی) باشد». (رجوع شود به کتاب سانتورها (Centaures)، صفحه ۶۶). (مؤلف)

داده است به همان طریق در صدد اثبات هند و اروپایی بودن اصل و مبداء کردن برآمده است.

به هر حال بار دیگر تذکر این نکته درباره ضحاک و از قول موریه (۷۹) (سفر دوم ۱۸۱۲) شایان توجه است که در آن زمان در روز ۳۱ ماه اوت هر سال در دماوند، جشنی به افتخار آزاد شدن ایران از جور و ستم آن پادشاه ظالم برپا می‌کردند که به «جشن کردی» معروف بود. افسانه دیگری نیز در این باره شایع است که به موجب آن کردها از فرزندان زنانی بوجود آمده‌اند که سلیمان نبی و جاساد (Djasad) شیطان ایشان را از حرمسرای شاهی می‌راندند. این افسانه بر مبنای لغت‌شناسی و به انگیزه شباهت نام کرد با فعل گرد که در زبان عربی به معنای راندن است درست شده است. اغلب نیز در واژه شناسی توده‌ای نام کرد را به واژه فارسی گرد که به معنای «پهلوان» است پیوند می‌دهند.

بنابه يك افسانه ارمنی، کردها فقط در قرن دهم ظاهر شده‌اند: «وقتی در قرن دهم بنیان سلطه اعراب شروع به تزلزل کرد و امیران زیادی در کشورهای مختلف ظهور کردند قوم سیت که در آن سوی دریای خزر سکونت داشتند و مردم ایشان را ترک می‌خواندند به ایران و به کشور «ماد» حمله‌ور شدند، بسیاری از اماکن را گرفتند، به کیش و آیین فارسها و مادها درآمدند و در مذهب و زبان مانند ایشان شدند. بسیاری از آنان که با شاهزادگان ماد متحد شده بودند به ازمنستان ریختند و تا آن سوی مرزهای کردوخوا و موخوا آن ولایات را تسخیر کردند و در آنجاها مستقر شدند. بعدها بتدریج بسیاری از مسیحیان با ایشان درآمیختند و دین و آئینشان را پذیرفتند» (۸۰).

۶. دلایل مبتنی بر مردمشناسی.

اگر با وجود گشتی که در قلمرو تاریخی و زبان‌شناسی زدیم هنوز نکات تاریکی در زمینه اصل و مبداء کردها باقی مانده است و به ما اجازه نمی‌دهد که بجز فرضیاتی چند عقیده‌ای در این باره ابراز بداریم. مردمشناسی نیز بیش از آن دو برای ما سودمند نخواهد بود. در واقع به طبقه‌بندی نژاد کرد از دید مردمشناسی تنها در این اواخر اقدام شده است (۸۱). کردهای شرقی که شتولزه (Stolze) تصویری از ایشان به دست داده است همه گندمگون هستند و عرض و طول کله‌شان تقریباً به یک اندازه است (براکسیفال)، و شباهت کامل به ایرانیان مقیم منطقه خودشان دارند. و اما کردهای غربی که فن لوشان (Von Luschan) ایشان را در کُماژن (Commagène) (نزدیک قره‌قوش Karakouch) و در نمرودداغ و زنجیرلی به دقت از دید مردمشناسی بررسی کرده است بکلی از نوع دیگری هستند. در بین این دسته از کردها به نسبت زیادی آدمهای موطلایی (بلوند) دیده می‌شود که درازای کله‌شان بیش از پهنای آن است (دولیکوسفال). نتیجه‌ای که فن لوشان از این مشاهدات گرفته است این است که «کردها در اصل ملتی بوده‌اند موطلایی، با چشمان آبی و با کله‌ای که طول آن بیش از عرض بوده است»، به قسمی که پیدایش عناصری گندمگون و کله‌گرد در بین ایشان، و در بعضی مناطق، احتمالاً نتیجه اختلاط آنان با ترکها و ارمنیها و ایرانیها بوده است (۸۲).

۸۱. رجوع شود به آ. باشماکف در مقاله «نگاهی به ملت‌های ساکن اطراف دریای سیاه در وضع فعلیشان»، مندرج در ماهنامه انجمن نژادشناسی پاریس، چاپ ۱۹۳۰. (مؤلف)

۸۲. میلینگن (Millingen) (در کتاب زندگی بدوی در میان کردها) می‌نویسد که در مرزهای ترکیه و ایران در شمال تنوع نمونه‌های کردی را مشاهده کرده است: «با وجود چهره‌های تیره و گندمگون و چشمان سیاه و موهای سیاه، موهای طلایی و شا

فُن لُوشان فرض می‌کند که این کردهای اولیه (موظلایی کله دراز) ممکن است از شمال اروپا آمده باشند، و با این وصف ادعا نمی‌کند که آنان حتماً از نژاد ژرمن بوده‌اند. لیکن این فرضیه از امری ناشی می‌شود که او آن را حتمی می‌داند، و آن اینکه: «در هیچ جای دیگری بیرون از شمال اروپا تا به حال جایی مشاهده نشده است که مردمانش موهای طلایی و کله‌ای با طول بیش از عرض و چشمان آبی داشته باشند». نسبت افراد موظلایی بر طبق مشاهدات فُن لُوشان به شرح زیر است: در قره‌قوش (دریای سیاه) از هر ۱۱۵ نفر ۷۱ نفر، که می‌شود ۶۲٪؛ در نمرودداغ (دریاچه وان) از هر ۲۶ نفر ۱۵ نفر، که می‌شود ۵۸٪؛ و در زنجیرلی از هر ۸۰ نفر ۳۱ نفر، که می‌شود ۳۹٪.

از طرفی آ. باشماکف اظهار می‌دارد که ممکن است این نمونه آدمهای شمالی بی‌آنکه زبانشان کردی بوده باشد به آسیای صغیر آمده باشند و این زبان بعداً بر اثر تماس با عناصر ایرانی که ایشان را تحت سلطه خود درآورده‌اند به آنان تحمیل شده باشد.

به هر حال مسئله‌ای که جدیداً به این شکل مطرح شده همچنان لاینحل مانده است. آ. باشماکف معتقد است که امکان دارد این مسئله سرانجام حل شود، و این در روزی خواهد بود که نکات اصلی مسئله سیمیرها را روشن نمایند، زیرا سیمیرها احتمالاً نژادی بوده‌اند که درازای کله‌شان بیش از پهنای آن بوده و بعید نیست که مظهري از شکل و هیئت نخستین کردها بوده باشند (۸۲).

بلوطی و چشمان آبی نیز دیده می‌شود. (چاپ ۱۸۷۰، صفحه ۲۴۹). (مؤلف) ۸۲. در بالا دیدیم که مار نیز گاه گاه به امکان نزدیک بودن کردها و سیمیرها به هم می‌اندیشید. از طرفی می‌توان فرض کرد که این کردهای کله دراز معرف و مظهر عناصر کوچ کرده‌ای هستند که ساکنان بومی آناتولی ایشان را به ریخت و قیافه خود درآورده‌اند. این عناصر حتی ممکن است در زمانی نسبتاً دیرتر مهاجرت کرده باشند، یعنی در قرون وسطی از قفقاز یا از ساحل دیگر دریای سیاه آمده باشند. از ←

به این مشاهدات، که توسط يك دانشمند مردمشناسی انجام شده است، می‌توان چند سطری هم از کتاب ای. سوون (E. Soane) تحت عنوان «سفر به بین النهرین و کردستان در لباس مبدل» نقل کرد. این مؤلف با بسیاری از عشایر کرد آشنا شده و در میان ایشان بسر برده است.

«اگر به يك فرد کرد در شکل و هیئت جسمانی بنگریم جای تردید است که در حال حاضر بتوان نمونه کاملتری از این نژاد بدست آورد. کردهای جنوبی مردمی هستند لاغر اندام و قدبلند، (فربهی و پیه آوردگی اصلاً در بین کردها سابقه ندارد)، با بینی دراز و اغلب کمی خمیده، و دهان کوچک و چهره بیضی شکل و مستطیل. مردان معمولاً سیل بلندی دارند و همه بدون استثنا ریششان را می‌تراشند. در میان ایشان آدمهای موطلابی با چشمان آبی فراوان یافت می‌شود، (البته در اینجا منظور کردهای شرقی هستند. واسیلی نیکیتین) و اگر يك کودک کرد از این نمونه را در میان کودکان انگلیسی بگذارند قادر به تمیز دادن او از بچه‌های انگلیسی نخواهند بود، چون پوست تن او نیز سفید سفید است. در جنوب، صورتها گاهی پهن‌ترند و راه رفتنها سنگینتر و موقرت‌تر. از میان ۴۰ مردی که به حسب اتفاق از قبایل جنوب نشان شده بودند ۹ نفر قدشان پایین‌تر از ۶ پا بود، هر چند در بین بعضی از قبایل قد متوسط ۵ پا و ۹ اینچ است. قدمهایی که برمی‌دارند بلند و کُند است و استقامت زیادی در کار دارند. کوه‌نشینان خود را شق

جمله، همه می‌دانند که بقایایی از اقوام گُت (goths) در قرن پانزدهم هنوز در شبه جزیره کریمه وجود داشت. تهاجمهای انجام شده از سرزمین کریمه به آناتولی از وقایع مسلم تاریخی هستند. و نیز همه می‌دانند که کردها سابقاً، در دوران باستان، از شرق به غرب تغییر مکان می‌دادند. (رجوع شود به موزینسکی (Moszynski) در کتاب: تحقیقات درباره اصل و مبداء فرهنگ ابتدایی اسلاوها، چاپ کراکوی، به زبان لهستانی). (مؤلف)

ورق نگاه می‌دارند و از شکل و هیئت ظاهرشان پیدا است که خود را از مدهای معاصر می‌دانند چنانکه قادرند، به شرط اتحاد، دوباره تبدیل به يك ملت بزرگ جنگجو بشوند و با خصیصهٔ تلقین ترس زمام اختیار نژادهای پست‌تری را که در میانشان زندگی می‌کنند بدست بگیرند. من در بین ایشان مردان زیادی دیده‌ام که بخوبی می‌توانستند تصویر زنده‌ای از يك مرد نُرماندی باشند. موهای روشن و موج و سیل بلند و افتاده و پوست روشن همه دلیل قانع‌کننده‌ای بر این مدعا هستند، مشروط بر اینکه تنها صورت بتواند ضابطه‌ای باشد (و حتی اگر در زبانشان دلیل دیگری وجود نمی‌داشت) می‌توان گفت که اصل و مبداء آنگلساکسها و کردها یکی است (۸۴).

لیکن برای پی بردن به این نکته که داوریه‌های مبتنی بر دلایل مردم‌شناسی در بارهٔ اصل و نسب و مبداء يك ملت واحد تا چه حد ممکن است متغیر باشد اینک به نقل تحقیق دیگری می‌پردازیم که می‌خواهد به ما ثابت کند کردها از نژاد سامی هستند:

«استدلال با روشنی خاصی توسط دکتر حامی بعمل آمده که به محاذات هم تصویر نیم‌رخ از اورُنینا Our Nina پادشاه باستانی کلد و از بوروکی Bourouki یکی از کردهای بین‌النهرین علیا منتشر کرده است.» از طرفی هم، این نکته مسلم است که هر قدر این تشابه چشمگیر باشد باز نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای به حساب بیاید.

۸۴. چنانکه آرن نیز خاطر نشان می‌سازد: «مردانی از نژاد مردم شمال که جهان باستان را از اقیانوس اطلس تا کوه‌های هیمالیا درنوردیدند بر آسیای غربی مسلط شدند، لیکن نمونهٔ شکل و قیافه‌شان، همچون در افریقای شمالی، به نسبت قابل توجهی پایدار نمانده است. آنان فرمانروای سرزمینهای باستانی هیتها و اورارتوها، و بعداً نیز فرمانروای ارمنستان شدند؛ لیکن شکل و قیافه و نمونهٔ هیكلشان امروزه تنها در میان طبقات بالای کردها و گهگاه در دهات ترك‌نشین و در میان اوسیتها (Ossète) در سمت گردنهٔ داریال بر جا مانده است.» (مؤلف)

چیزی که در این مورد ضروری است تا بتواند يك فکر و درك تخمینی در باره ویژگیهای کردان از نظر مردمشناسی به ما بدهد تعداد زیادی اندازه‌گیریها و مقیاسها است که از همه قبایل کرد انجام گرفته باشد، و در حال حاضر ما چنین مدرکی را در دست نداریم. تنها چیزی که می‌توان با قاطعیت گفت خصیصه بسیار درهم و برهم نمونه نژادی کرد است.

«فقط کافی است تصاویری از کردهای ملی (Milli) (نمونه عربی) و کردهای گیردی (Guirdi) (نمونه مکرری) و کردهای شم‌دینان (نمونه نسطوری و هکاری (Hakkiari) را که در کتاب آخرین ماترك خلیفه اثر مارک سایکس Marc Sykes موجود است (صفحات ۳۲۱ و ۳۴۳ و ۳۷۳ و ۴۲۵ و ۴۲۹)، و یا نمونه‌های اکراد جنوبی را که لینک Lynch در کتاب ارمنستان، جلد دوم به دست می‌دهد، از قبیل تصویر ۱۰۹ (نمونه ترکمن) و تصویر ۱۱۴ (يك نمونه بسیار مشخص کرد)، با هم مقایسه کنیم تا بگوئیم که فکر پیدا کردن يك فورمول مشترك برای تعیین نمونه کرد خواب و خیالی بیش نیست (۸۵).

مؤلف این سطور که به هنگام اقامت سه سائله خود در ارومیه فرصت یافت با جمع کثیری از کردهای مختلف دیدار کند کاملاً این عقیده را تأیید می‌نماید.

از این گذشته، پیتارد (Pittard) در کتاب خود (صفحه ۳۸۸) می‌گوید: «... دانش مردمشناسی معلومات بسیار ناچیزی درباره

۸۵. مقاله کردها نوشته مینورسکی در دایرةالمعارف اسلامی. در این باره لازم به یادآوری است که مسافران ارمنی قرن نوزدهم اغلب از عشایری از کردها نام می‌برند که رؤسای آنان محرمانه به ایشان گفته‌اند اصل و نسبشان ارمنی است. البته منظور آن ارمنیها نیست که به زبان کردی حرف می‌زنند، با این وصف ارتباط خود را با کلیسای ارامنه نگاه‌داشته و هرگز ملیت خود را پنهان نکرده‌اند. (آباکا، ۲۲ دسامبر ۱۹۴۹). (مؤلف)

خصوصیات جسمانی مردمانی دارد که در آسیا زندگی می‌کنند. و اما راجع به مردمی که تاریخ باستان را ساختند باید گفت که تقریباً چیزی نمی‌دانیم... به هر حال و در هر موقع این مسئله مطرح است که بدانیم کسانی که شهرهای بابل و نینوا را ساختند از چه نژادی بودند و ساراگن یا آشور بانیپال یا کوروش کبیر به کدام گروه نژادی تعلق داشتند؟ می‌توان فکر کرد که ایرانیان فعلی و کردها و ارمنیها و بعضی از ترکها از اخلاف و اعقاب ساکنان همان اقلیمهای باستانی هستند که در محل باقی مانده‌اند. ولی چه چیز به ما ثابت می‌کند که این اخلاف و اعقاب همیشه در همان زمینهایی سکونت داشته‌اند که اجدادشان در آنها به بسط و گسترش آن تمدنهای حیرت انگیز می‌پرداختند؟»

در نتیجه، ما ناگزیریم، لااقل با محدود بودن معلومات فعلی خود در این زمینه، به يك دید کلی آن هم مبهم اکتفا کنیم و با پیتار همداستان شویم که می‌گوید: «از پونت اوکسین (نام قدیم دریای سیاه) تا خلیج فارس یعنی از ارتفاعاتی که رود ارس و رودهای جاری در بین‌النهرین از آن سرچشمه می‌گیرند تا کوههای ایران باستان، احتمالاً مردمی زندگی می‌کردند که چادرنشین بودند و از طریق شکار امرار معاش می‌کردند و خصوصیات نژادی کاملاً مشخصی داشتند، بدین شرح: قد بلند، درازای کله بیش از پهنای آن، رنگ پوست شفاف، چشم و مو مشکی، بینی دراز و اغلب بزرگ و قلمی یا عقابی که بیشتر نوك آن خمیده بود و شکل چنان مشخصی داشت که مجسمه‌سازان و پیکرتراشان عهد باستان همیشه آن را در مجسمه‌ها خوب ازکار در می‌آوردند. اولاد و احفاد آن مردمان، بعدها در طول زمانهای بسیار دراز تاریخی اسمهای مختلف پیدا می‌کنند و با یکدیگر به جنگهای بیرحمانه‌ای مبادرت می‌ورزند، و برای اینکه به عمل ناروای خود صورت حق بجانب بدهند گاهی نام «بیگانه» به هم

می‌دهند؛ لیکن کافی بود قدری از نزدیک و به دقت به هم بنگرند تا از تشابه خطوط اصلی قیافه یکدیگر دریابند که همه از يك خون و از يك

نژاد هستند. (۸۶)

بدین گونه، موضوع اصل و مبداء ملت کرد مسئله‌ای را پیش آورده که درباره آن بحث و فحص زیادی شده است (۸۷)، و برای رسیدن به نتیجه‌ای رضایت بخش تر از آنچه تاکنون بطور خلاصه بیان کردیم هنوز جا دارد که بحثهای بسیار بیشتری بشود. همین مقدار کمی هم که توانستیم در این باره بگوییم، و در عین حال کوشیدیم

۸۶. پروفیسور پیتار کُرد موطلابی نمی‌شناخت و من در سال ۱۹۳۵ در بلژیک و به هنگام گشایش کنگره‌ای که در بروکسل تشکیل می‌شد يك کرد موطلابی به اسم شاهزاده بدرخان ثریاییگ* را به او معرفی کردم. (مؤلف)

۸۷. یکی از مؤلفین کرد که در عین حال مورد تأیید هموطنانش هم نیست ادعا می‌کند که کردها و ترکها از يك نژادند (دکتر شکری محمد سبکان**، در کتاب خود تحت عنوان مسئله کرد، چاپ ۱۹۳۳ پاریس، صفحه ۳۶). عربی هم به نام فریس حماده*** در نامه‌ای که به روزنامه ایران چاپ تهران نوشته کرده را از نژاد سامی دانسته و در تأیید مدعای خود قسمتی از کتاب مسعودی را شاهد آورده است. و نیز در این باره، در فصل یازدهم همین کتاب که بعداً خواهد آمد، به گفته‌ای بنگرید که منزل Menzel در باره خصوصیات یزیدیه‌ها از دید مردمشناسی می‌گوید، یزیدیهایی که لااقل از نظر مذهبی کرد واقعی بشمار می‌آیند. و سرانجام به گفته بیفزاییم که تحقیق و تتبعی جدید، که به طریقه‌ای کاملاً علمی و توسط يك دانشمند هلندی موسوم به آرین کاپرز*** صورت گرفته است نشان می‌دهد که در بین کردها اختلاط با نژادهای دیگر زیاد دیده می‌شود؛ و این خود به دلیل ازدواجهای چرکسی و نیز به این علت که آقای کاپرز تنها درباره کردهای دمشق مطالعه کرده است عجیب به نظر نمی‌رسد. با این وصف کاپرز در قبول این نکته تردید به خود راه نمی‌دهد که کردها از نژاد واقعاً مشخصی هستند. (رجوع شود به آرین کاپرز، در کتاب سهم خاور نزدیک در دانش مردمشناسی. کردها، چرکسها و ایرانیها، چاپ ۱۹۳۱، آمستردام.)

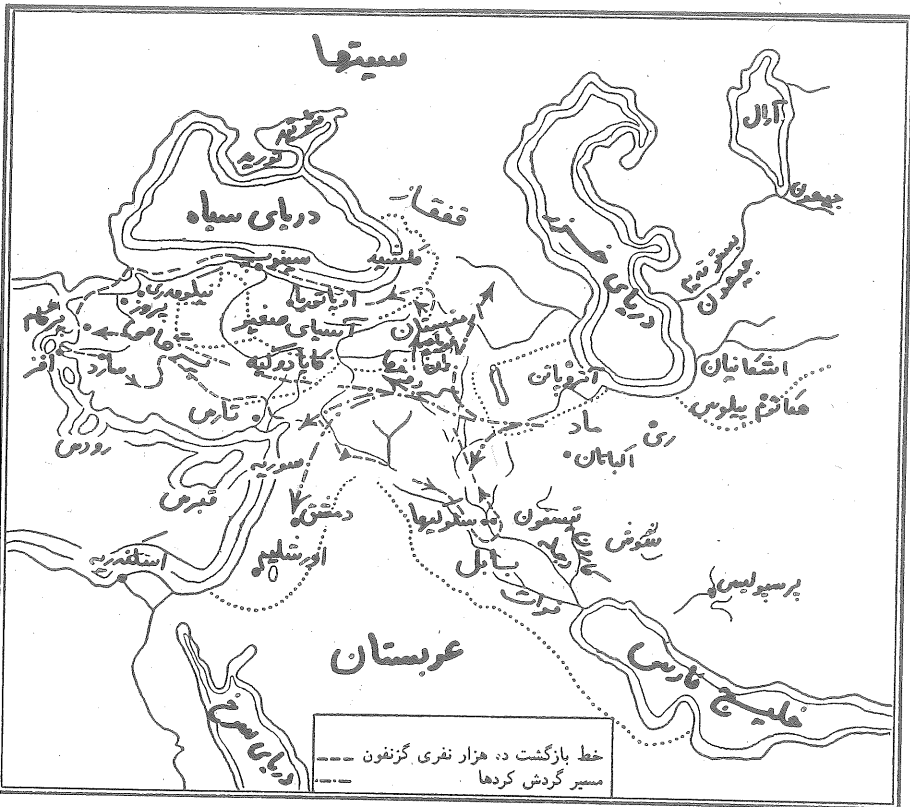
* Prince Bedr Khan Sureya bek

* Dr. Chukru Mehmed Sekban

** Faris Himadeh

*** Ariens Kappers

از بحثی بسیار فنی که تنها برای متخصصان این قضیه بسیار جالب خواهد بود اجتناب نماییم، به خوبی نشان می‌دهد که مسئله‌گردشناسی زمینه و دامنه تحقیقات بسیار وسیعی دارد و دورنماهای تاریخی و نژادشناسی ناشناخته ولی بسیار جالبی در پیش روی علاقه‌مندان به این فن می‌گشاید. در فصلهایی که پس از این خواهد آمد ما خواهیم کوشید در این زمینه به کاوش بپردازیم و آن را متناوباً از جنبه‌های مختلف نشان بدهیم.



نقشه شماره ۱- کردان در عهد باستان

فصل دوم

کردستان، عنوان قراردادی، ارزش واقعی آن

۱. نام کردستان در تاریخ شرق.

نام کردستان، یعنی سرزمین کردها، نام يك کشور مستقل و محدود به مرزهای مشخص سیاسی نیست که در درون آن مردمانی زندگی می‌کنند هر چند نه کاملاً همجنس و همخون، ولی اکثرشان دارای اصل و مبداء نژادی واحدی هستند. در ضمن، باید دانست که از این نام تا قرن دوازدهم میلادی اثری نبود و تنها در زمان سلطنت سلطان سنجر آخرین پادشاه بزرگ سلجوقی است که این ایالت را بوجود آورد و مرکز آن را قلعه بهار واقع در شمال غربی همدان قرار داد. این ایالت شامل ولایات همدان و دینور و کرمانشاهان در مشرق جبال زاگروس و شهرزور و سنجاب در مغرب آن کوهستان بود. تا قرن دوازدهم کسی این مناطق را جز به نام جبال الجزیره (یا دیار بکر) نمی‌شناخت. نخستین مؤلفی که از کردستان نام می‌برد حمدالله مستوفی قزوینی (قرن چهاردهم میلادی) در کتاب نزهة القلوب است (۷۴۰ هجری). این ایالت از مشرق محدود بود به عراق عجم، از شمال به آذربایجان، از مغرب به عراق عرب و از جنوب به خوزستان. کردستان شامل شانزده بخش یا ناحیه بود که همه به يك اندازه

اهمیت نداشتند، بدین قرار: ۱- آلانی، با شهری به همین نام که اهمیت خاصی داشت. ۲- الشتر، که سابقاً يك آشكده زردشتی در آن بود به نام آروخش^(۱) یا اردخش^(۲). ۳- بهار که در بالا به نام آن اشاره کردیم. ۴- خُفتیان، قلعه‌ای واقع بر رود زاب با چند ده و قصبه در دور و بر آن. ۵- دربند تاجی خاتون که شهر کوچکی بود. ۶- دربند زنگه، که آن نیز شهرکی بود. آب و هوای آن بسیار خوب ولی ساکنانش همه راهزن بودند. ۷- دِزبیل. ۸- دینور که شهر بزرگی بود و برای محصول انگورش شهرت داشت. ۹- سلطان‌آباد جمجمال در پای کوه بیستون که سلطان محمد خدابنده اولجاتیو آن را بنا نهاد (در قرن چهاردهم). ۱۰- شهرزور (که به قول یاقوت حموی بانی آن باید شخصی به نام زوربن ضحاک بوده باشد). ۱۱- کرمانشاه که بدواً به نام کرمیسین خوانده می‌شد. ۱۲- کرد و خوشان که دو قریه بودند. ۱۳- کنگور که به نام قصراللسوس یا «قلعه راهزنان» نیز نامیده می‌شد. ۱۴- ماهیدشت یا مایدشت که شامل ۵۰ آبادی بود. ۱۵- هرسین که قلعه بود. ۱۶- وستام که آبادی بزرگی بود.

از مقایسه منابع مختلف شرقی به این نتیجه می‌رسیم که کردستان ایران، شامل لرستان، تا قرن سیزدهم میلادی جزو ایالتی بود که عربها آن را جبال می‌نامیدند^(۳). و اما آن قسمت از کردستان که

1. Aroukhch

2. Ardekhch

۳. در کتاب: نظری اجمالی به تاریخ و جغرافیای ایران نوشته پرفسور و. بارتولد به زبان روسی، صفحه ۱۲۸، می‌خوانیم که جغرافی‌دانان عرب منطقه کوهستانی الجبال را که شهرهای ری و اصفهان و همدان و شهرهای دیگر در آن بود شامل کوهستانهای شمال همدان تا مرزهای آذربایجان نیز می‌کردند. بیشتر مردمان ساکن در این مناطق کوهستانی، مانند امروز، کرد بودند. ایالت واقع بین کرمانشاهان و آذربایجان اکنون به نام اردلان معروف است و شهر مهم آن سیناهو یا به عبارت صحیحتر «سنه» است. در قرون وسطی شهر مهم این منطقه دینور بود. خرابه‌های دینور در کنار رودخانه‌ای واقع است که به رود جاماس‌آب نزدیک کوه بیستون

بعدها جزو خاک ترکیه شد و آن قسمت که به عراق عرب (بین النهرین) پیوست شامل جزیره یا به معنایی محدودتر دیار بکر می‌شد. به هنگام حمله مغولها کردستان ایران شامل منطقه کوهستانی زاگروس بود. مرکز آن، بهار، در زمان جانشینان چنگیز خان اهمیت خود را از دست داد و جایش را به سلطان آباد جمجمال وا گذاشت که مقر حکمروایی حکام کردستان ایران گردید. در عین حال، عده‌ای از رؤسای محلی کرد از يك نوع استقلال یا خودمختاری بهره‌مند بودند. مع‌هذا، در حدود قرن پانزدهم یعنی در دوران فرمانروایی سلاطین صفوی که خود را يك سلسله ملی می‌خواندند ایالت بزرگ کردستان بتدریج کوچک می‌شد. از این طرف همدان و لرستان را از آن جدا کردند و از آن طرف نیز سرزمینهای واقع در غرب جبال زاگروس به تصرف عثمانیها درآمد؛ به قسمی که سرانجام نام کردستان در ایران به منطقه اردلان اطلاق شد که مرکز آن «سته» (یا سنندج) بود. ولیکن کردستان ترکیه که بسیار دیرتر یعنی در پایان قرن هفدهم ظاهر می‌شود جغرافیای اداری عثمانی تنها سه محل یعنی: درسیم Dersîm و موش Mouch و دیاربکر را به نام ایالت کردستان می‌شناخت. جمهوری فعلی ترکیه اصلاً با نام کردستان و کردان آشنا نیست و ایشان را «ترکان کوه‌نشین» می‌خواند.

چیزی که هست تنها ایالت‌هایی که در ایران و در ترکیه به نام کردستان خوانده می‌شدند اکنون به هیچ وجه با آنچه در دوران بسط

می‌ریزد و هنوز هم به نام «آب دینور» نامیده می‌شود. از دینور تا شهر زور که در جنوب شرقی سلیمانیه فعلی واقع است و از مرز فعلی ایران و عراق چندان دور نیست چهار روز راه بود. شهر زور در نزد ایرانیان نام دیگری هم داشت و آن «نیمراه» بود چون بر نیمه راه مداین پایتخت قدیم به شیز معبد مهم آتش پرستان در بخش جنوبی آذربایجان یعنی در آنجا که اکنون خرابه‌های تخت سلیمان دیده می‌شود قرار داشت. در دوران ساسانیان اردلان (کردستان امروز) و نهاوند با هم ایالت «ماه» را تشکیل می‌دادند. (مؤلف)

و گسترش نژاد کرد بودند و وسعت بیشتری داشتند تطبیق نمی‌کند. از آنچه گفتیم نتیجه می‌شود که اگر بخواهیم سرزمین محل سکونت کردها را بشناسیم نمی‌توانیم تنها به واژه کردستان که عبارتی قراردادی و به مقتضای زمان و مکان قابل تغییر است متکی باشیم، بلکه باید تعریف دیگری برای آن بجوییم، و این تعریف را نخواهیم یافت مگر اینکه به مطالعه جغرافیای طبیعی آسیای باستان پردازیم و این اصل مسلم را در نظر داشته باشیم که کرد جماعت به تمام معنی کوه‌نشین است.

۲. جغرافیای طبیعی کردستان (رجوع شود به کتاب کردها اثر مینورسکی به زبان روسی).

بنا به توصیه مینورسکی، برای اینکه جغرافیای این قسمت از آسیا را بهتر بفهمیم باید از دو نقطه مهم سمت‌گیری کنیم، یکی کوه آراتات (۲) و دیگر خلیج اسکندرون. در جنوب آراتات، در مسافتی به طول بیش از دو هزار کیلومتر رشته کوههایی به صورت يك سلسله متصل کشیده شده است. این کوهها ابتدا مستقیماً از شمال به سمت جنوب امتداد دارند، سپس شاخه‌هایی پیدا می‌کنند و به طور مورب به سمت جنوب شرقی یعنی به طرف خلیج فارس متمایل می‌شوند. آراتات مرکز منطقه کوهستانی وسیعی بشمار می‌آید که شکل آن لوزی است و چهار رأس آن عبارتند از: رأس شمالی در گوری Gori؛ رأس جنوبی در جولامرگ Djoulâmerg؛ رأس شرقی در

۴. «در میان سه دریای کوچک داخلی یعنی سه دریاچه با آب سبز تیره و سنگین از نمک، دریاچه ترکی وان و ایرانی ارومیه و روسی گوکجا (سوانگ Sevang) هیکل توئمند آراتات با صخره‌های سیاه مخطط به رشته‌های سفید برف، به نشانه نقطه مرزی شکوهند سه امپراتوری قد برافراشته است...» (مینورسکی)

شوشا choucha و رأس غربی در بایبورت Baibourt. با وجود بعضی عارضه‌های زمینی محلی (فرورفتگی مسیر ارس) ممکن نیست کسی در میان رشته کوههایی که این فلات را تشکیل می‌دهند دو خط سیر اصلی را تمیز ندهد. این دو خط سیر تقریباً منطبقند با محورهای لوزی. قفقاز کوچک و کوههای لازستان Lâzîstân محور موازی با خط استوا را تشکیل می‌دهند، و حال آنکه کوههایی که از سورام Souram واقع در نزدیکی «گوری» تا «جولامرگ» پایین می‌آیند و در این مسیر از آرارات می‌گذرند محور اولی را بطور عمودی قطع می‌کنند.

کوههای واقع بین آرارات و گردنه کله‌شین Kel-î - chîn گویی ستون حایل منطقه کوهستانی (فلات) ارمنستان هستند که در بالای خاک ایران واقع است. در حقیقت هرگاه دو حوضچه‌ای را که در یکی آبهای ارمنستان و در دیگری آبهای آذربایجان جمع می‌شوند با هم مقایسه کنیم می‌بینیم که سطح دریاچه وان (در ارتفاع ۱۶۵۰ متری) بسیار بلندتر از سطح دریاچه ارومیه (در ارتفاع ۱۲۲۰ متری) است؛ و سپس می‌بینیم که کوههای کردستان (محور عرضی لوزی) در قبال دریاچه ارومیه همان حالتی را دارند که سلسله جبال البرز در قبال دریای خزر دارد. فقط نسبتها یکی نیستند؛ در مورد اول اختلاف سطح ۱۱۰۰ متر است (دریای خزر - فلات ایران) و حال آنکه در مورد دوم از ۴۵۰ متر تجاوز نمی‌کند (وان - ارومیه). رویهم رفته، این رشته کوه کردستان شمالی برای کسانی که از ترکیه می‌آیند و بخواهند از آن عبور کنند سدّی غیر قابل عبور بشمار می‌آید: گردنه‌های آن بسیار بلند و قله‌های آن در قسمت اعظم سال پوشیده از برفند (۵).

۵. این سرزمین (کردستان) که توده انبوهی از صخره‌های متبلور به ارتفاع حداکثر ۴۴۰۰ متر است، با شیپهای تند و ناهموار، با شکلهای تماشایی و با منظره‌های دست نیافتنی و با اختلاف سطحهای اغلب نزدیک به ۳۰۰۰ متر برین‌النهرین ←

بنابراین در بین آرارات و جولامرگ، کوههای کردستان حاشیه و لبه سرزمین بسیار بلندی را تشکیل می‌دهند که ارمنستان است و در مقایسه با سرزمین پست‌تری که آذربایجان باشد بسیار بلند بشمار می‌آید. بر عکس، در جنوب جولامرگ فلات ایران واقع شده است که به نظر می‌رسد کوههای کردستان آن را بر بالای دشتهای آشور نگاهداشته‌اند. حوضچه بسته دریاچه ارومیه با نقاط مرتفعی که بلندیشان از سطح دریا به شرح زیر است مشخص می‌گردد: میان‌دواب ۱۲۸۰ متر، ساوجبلاغ (مهاباد فعلی) ۱۳۰۰، اشنو ۱۴۰۰ متر، ارومیه ۱۳۲۰ متر، خود دریاچه ارومیه ۱۲۲۰ متر.

کوههایی که حوضچه‌های دو دریاچه وان و ارومیه را از هم جدا می‌کنند نام مشترکی ندارند و کوههایی که در حاشیه بین النهرین قرار گرفته‌اند به نام باستانی زاگروس موسومند، نامی که ظاهراً ریشه یونانی دارد و شرقیان این را نمی‌دانند.

حال اگر رو به سمت اسکندرون برگردانیم مشاهده می‌کنیم که در فاصله کمی در شمال این نقطه رشته کوه آنتی‌توروس Antitaurus آغاز می‌شود. این رشته کوه خطی است که مسیر رودهای جاری به سمت دریای سیاه و رودهای جاری به سمت بین‌النهرین را از هم جدا می‌سازد و مجموعاً در سه شاخه به طرف شمال شرقی کشیده می‌شود که عبارتند از توروس (Taurus) شمالی، توروس مرکزی و توروس جنوبی ارمنستان.

سرچشمه‌های عمده رود فرات در دره‌های واقع بین این سه شاخه کوه توروس قرار دارند و دو رودخانه را تشکیل داده‌اند: یکی مُرادچای که تقریباً از پای کوه آرارات، در دره اَلشَکرت Alachkert آغاز می‌شود، و دیگری قره‌سو یا فرات که از حوالی ارضروم جاری

می‌شود. بر فلات بینگول Bin - Göi و در فاصله بین مسیر این دو رود سرچشمه‌های رود ارس واقع شده‌اند که به سمت شمال جریان دارند، و حال آنکه مُرادچای و فرات ابتدا به سمت جنوب غربی روانند. در يك نقطه مُرادچای از نزدیکی سرچشمه‌های رود دجله می‌گذرد؛ با این وصف قادر به سُنْفَن دیوارهٔ اندك ضخیمی که آن را از آنها جدا می‌کند نمی‌شود و در حوالی خَرپُوتُ Kharput تصمیم خود را می‌گیرد، یعنی به قره‌سو می‌پیوندد، و از التقای آن دو با هم شط فرات که قویترین شریان آبی آسیای باستان است و ۲۶۷۰ کیلومتر طول دارد تشکیل می‌شود. در آغاز امر، فرات ظاهراً می‌خواسته است در ادامهٔ راه خود به سمت جنوب غربی به دریای مدیترانه بریزد، لیکن چون به مانعی همچون کوه «توروس» بز می‌خورد راه خود را به سمت مشرق و به طرف خلیج فارس کج می‌کند.

رشته کوه دومی حرکت خود را از نقطه‌ای واقع در جنوب شرقی اسکندرون آغاز می‌کند. این کوه رویهم رفته چیزی بجز ادامهٔ کوه‌های شمال سوریه نیست. این رشته کوه توروس نامیده می‌شود و کاملاً پیدا است که رو به سمت مشرق دارد. وقتی به دریاچهٔ وان می‌رسد یکی از شاخه‌هایش به سمت شمال برمی‌گردد، و حال آنکه شاخهٔ دیگرش ضمن دور زدن دریاچه از جنوب و از مشرق، در نزدیکی قطور Kotour به مرز ایران می‌پیوندد. این شاخه در مشرق دریاچهٔ وان حوضچهٔ دریاچه را از مجرای «زاب بزرگ» جدا می‌سازد. از شاخهٔ جنوب شرقی کوه توروس نیز به نوبهٔ خود دو شاخهٔ جدید رو به سمت جنوب منشعب می‌شود که همچون دو شاخهٔ يك گیره عظیم دجلهٔ علیا را در میان می‌گیرند و آن رودخانه از لای آن دوراه خود را به سوی جنوب شرقی می‌گشاید. دجله پیش از اینکه از لای شاخه‌های آن گیره بدرآید و در دشت جاری شود مسافتی بسیار کوتاه‌تر از مسافت فرات می‌پیماید، ولی در عوض برای اینکه نامی را

که در عهد باستان به او داده‌اند موجّه جلوه دهد، از بالای قله‌هایی که با نهرهای روان خود تقویتش می‌کنند همچون «تیر» فرو می‌افتد. بر ساحل چپ دجله کوههای جودی‌داغ سر برافراشته‌اند که بنا به روایات اساطیری شرق کشتی نوح در آنجا به خاک نشسته است (۷).

۶. واژه بابلی دیگلت (diglat) که نام «دجله» معرب آن است در واقع به معنای «ساحل بلند» است، لیکن یونانیان چنین می‌پنداشتند که این همان واژه فارسی «تیرا» (Tigra) به معنای «تیر» است. (مؤلف)

و نیز بعضی از محققین آن کلمه را با tiger به معنای ببر یکی دانسته‌اند. زیرا در این ناحیه رودخانه دارای سرعت و جوش و خروش زیادی است و مثل ببر چابک و گران است. (احمد قاضی)

۷. داستانسرای تورات احتمالاً قصه به گل نشستن کشتی نوح بر کوه آرارات را از يك افسانه کلدانی اقتباس کرده که به موجب آن به خاک نشستن کشتی نامبرده در کوههای «اورارتو» بوده است، و حال آنکه روایات محلی مسیحی و مسلمان و یزیدی در آن واحد جبل جودی و قله پرشیب و سنگلاخی و کاملاً مشهود نفات (Niphate) و کوههای «اورارتو» را تعیین می‌کنند. عقل سلیم نیز حکم می‌کند که چون توفان در دشت ادامه داشته است کشتی احتمالاً باید روی یکی از رشته کوههای بلند واقع بر حاشیه دشت نشست کرده باشد نه روی قله بلندی که فرسنگها از دشتها بدور بوده و با چندین رشته کوه بلند دیگر از آنها جدا افتاده است. من خود گرایش به این عقیده دارم که روایت محلی متضمن حقیقت بیشتری است. بر قله کوه جودی‌داغ زیارتگاه بزرگی است و هر سال در ماه اوت (مرداد ماه) جشن بزرگی در آن برپا می‌شود که هزاران نفر مسلمان و مسیحی و یزیدی در آن شرکت می‌جویند. این افراد از کوره راه باریک و بسیار پرشیب و ناهمواری، در گرمای شدید تابستان، به قله کوه که بیش از ۷۰۰۰ پا ارتفاع دارد بالا می‌روند تا از حضرت نوح ستایش کنند (به نقل از سروان ب. دیکسون B. Dickson در مقاله‌ای تحت عنوان سفرهایی به کردستان منتشر در روزنامه انجمن جغرافیایی سلطنتی، شماره چهارم، سال ۱۹۱۰). از طرف دیگر يك مؤلف روسی به نام سرهنگ کارتسف Kartsev در مجله انجمن جغرافیایی سلطنتی، شعبه قفقاز، چاپ ۱۸۹۱ چنین می‌نویسد: «نوح در نزدیکی قریه عین سپینا Ain Spiyna که در بخش شیخان در ۱۵ کیلومتری بدریه و ۶۰ کیلومتری موصل واقع است شروع به ساختن کشتی کرد. وقتی نوح بدین منظور کار می‌کرد همه به او می‌خندیدند. کشتی ساخته و به آب انداخته شد و به طرف کوههای سنجار Sindjâr روان گردید. در کف کشتی

از آن بلندتر کوهستان جولامرگ است که بر شعبه سمت چپ دجله، یعنی بر زاب بزرگ، مشرف می‌باشد (زاب بزرگ نه در قسمتهای بالای دجله بلکه در وسطهای مسیرش به آن شط می‌پیوندد). ارتفاع بعضی از قله‌های این کوهستان، که به شرح مذکور در فوق در تحقیقی که در اینجا در باره کوهشناسی می‌کنیم به عنوان نقاط نشانه مورد استفاده واقع می‌شوند، به ۱۴۰۰۰ پا می‌رسد. (آارات بزرگ ۱۷۰۰۰ پا ارتفاع دارد).

سوراخی بود ولی ماری آمد و آن سوراخ را با کله خود گرفت. کشتی بر کوههای جودی توقف کرد». این يك افسانه یزیدی است (که مار را مقدس می‌شمارند) ولی مؤلف خاطر نشان می‌سازد که مسلمانان نیز همین حرف را می‌زنند. ما عین همین قصه را در سفرنامه مسافری که قدیمتر است می‌خوانیم (کتاب پنج سال سفر در شرق، از ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۱، نوشته اسرائیل یوسف بنیامین، مسافر و مؤلف، مقیم مولداوی، چاپ ۱۸۵۶ پاریس) و اینک عین گفته خود او را در اینجا نقل می‌کنیم: «در چهار فرسخی زاخو Zahou، در شمال، دامنه‌های کوه آارات که به کوههای کردستان می‌پیوندند شروع می‌شود. همه بومیان آنجا در این نکته همداستانند که کشتی نوح پس از فرونشستن توفان بر قله همین کوه نشست است. ما برآستی در يك روایت کلدانی منقول در تورات کوه آارات یا کوه کردستان را می‌بایم که نامش را به خود آن سرزمین هم داده است. جماعتی از کردان سالی سه بار به قله کوه صعود می‌کنند و در آنجا سه روز به عبادت می‌گذرانند. این کردها مدعیند که از اولادان خانواده پادشاهی سناخریب هستند، و نقل می‌کنند که خود آن پادشاه همیشه مراسمی به یادبود کشتی شگفت‌انگیز نوح برگزار می‌کرد. سپس از کوه پایین می‌آیند و تکه‌های ریزه‌ای از آن کشتی را که از اعماق زمین بیرون می‌کشند با خود می‌آورند. من خود در آنجا و در میان خرده ریزه‌ها چهار ستون ساخته از سنگهای بزرگ دیدم که در زمانهای قدیم پایه‌های يك معبد بوده‌اند. معبدی که امروزه به صورت خرابه درآمده است. این معبد، بنا به گفته بومیان آن منطقه باید همان محرابی باشد که نوح پس از بیرون آمدن کشتی از توفان بنا کرده است.» هر چند که مؤلف صریحاً از آن نام نمی‌برد ولی این مسلماً همان معبد جبل جودی است. بنا به روایت دیگری (منقول در روزنامه ارمنی آباکا، چاپ ۲۶ ژانویه ۱۹۵۳ پاریس) مار به امید وعده نوح که به او بنا به درخواست خودش قول خوراکی از گوشت آدم داده بود پوست انداخت، با پوست کهنه خود شکافی را که در کف کشتی پیدا شده ←

بدین گونه درمی یابیم که استخوان بندی این منطقه کوهستانی از دید کوهشناسی، که يك سر مفصل آن در آرات و سر دیگرش در اسکندرون است به چه شکل است. این رشته کوهها، چنانکه دیدیم، در مشرق بر حوضچه دریاچه ارومیه مشرفند و در جنوب پشته ای را تشکیل می دهند که فضاها ییابانی سوریه - عربستان در پای آنها متوقف می شوند. ما پیش از اینکه به تحقیق و بررسی خود درباره رشته جبال زاگروس که دنباله آن به سمت جنوب و جنوب شرقی متمایل است ادامه بدهیم خوب است چند لحظه ای برای افزودن توضیحاتی که در سمت گیری بهتر در این شبکه پیچیده و درهم کوهستانی به ما کمک می کند درنگ کنیم.

۳. مشخصات فلات ارمنستان.

و برای شروع مطلب، حدود سرزمین مرتفع ارمنستان را که دریاچه وان در مرکز آن قرار گرفته است تعیین کنیم: در جنوب، مرزهای آن - چنانکه قبلاً گفتیم - منطبق است با حاشیه شمالی استپهای سوریه و بین النهرین، آنجا که مسیر راههای گله چرانی قبایل بدوی با راههای عبور و مرور کردها تلاقی می کنند. این خط از فرات

بود مسدود کرد، و همین باعث نجات کشتی از غرق شدن گردید. در ضمن، پس از پیاده شدن سرنشینان از کشتی، مار بلافاصله از نوح درخواست رفای به عهد کرد. نوح نمی دانست چه بکند، و در آن حالت سرگردانی فرشته جبرئیل را طلب کرد و از او راه چاره خواست. بيك آسمانی به او گفت: «مار را بکش!» و نوح فرمان برد. فرشته باز گفت: «اکنون لاشه مار را بسوزان و خاکستر آن را پخش کن!» خاکسترهای لاشه سوخته مار به دم باد داده شد لیکن بجای پخش شدن در فضا به شکل بوده ای جمع شد و بر زمین افتاد. نوح با کمال تعجب مشاهده کرد که عده زیادی حشره دم پاهایش وول می خورند. در واقع نوح به رغم میل خود به وعده ای که به مار داده بود وفا کرده بود: از خاکستر مار حشراتی مانند كك و ساس و شپش و پشه، یعنی از آنها که از خون آدمیزاد تغذیه می کنند بوجود آمده بودند... (مؤلف)

شروع می‌شود و پس از عبور از سیه وه رِک Sewerek و مازدین Mardin به جزیره بن‌عمر می‌رسد. از جزیره بیعد، مرز فعلی ترکیه و عراق که از منطقه‌ای خالص کردنشین می‌گذرد ادامه حد جنوبی فلات ارمنستان است. در مشرق، مرز فلات با رشته کوهی مشخص شده است که دو کشور ترکیه و ایران را از یکدیگر جدا می‌سازد. و همان است که محور طولی لوزی بشمار می‌آید. این رشته کوه در شمال آارات تا ساحل شرقی دریاچه گوکچای پیش می‌رود. (سه دریاچه گوکچای و وان و ارومیه، با آبی کم و بیش شور، یکی از ویژگیهای چشمگیر سرزمینی هستند که ما اینک آن را در عالم خیال درمی‌نوردیم). مرز شمالی ارمنستان با خط تقسیم آبهای بین حوضچه‌های کورا Koura و چوروخ Tchorokh از يك طرف و حوضچه‌های ارس و فرات از طرف دیگر مشخص شده است. ضمناً در مغرب است که تعیین مرز طبیعی در منطقه‌ای دایم متغیر و بدون نقطه‌های مشخص نشانه‌گذاری بسیار مشکل می‌باشد. به هر تقدیر، خوب یا بد، توافق شده است که مسیر رود فرات از ارزنجان بیعد، و در قسمت جنوبی‌تر مسیر شط فرات، به عنوان خط تحدید حدود گرفته شود.

سرزمین مرتفع ارمنستان که حدود و ثغور آن را به شرح فوق مشخص نمودیم با ارتفاع زیادش از سطح دریا از سرزمینهای مجاور خود متمایز می‌گردد. تازه همان فرورفتگیهای طشت مانند و دشتهایش ارتفاعی بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ متر دارند، چه رسد به قله کوههایش که از ۴۰۰۰ متر متجاوزند (قله آارات بیش از ۵۰۰۰ متر یا به قراری که قبلاً هم گفتیم ۱۷۰۰۰ پا ارتفاع دارد). ارمنستان در مقایسه با آسیای صغیر و ایران و بین‌النهرین به برج و بارویی بلند می‌ماند. ما به این ویژگی ارمنستان در مورد حاشیه‌های آن در مشرق اشاره کردیم، ولی شاید این ویژگی در سمت دریای سیاه با شیبهای بسیار تند و

همچنین در سمت فرورفتگی رود کورا یا رود ریون Rion شدیدتر و چشمگیرتر باشد. با این وصف، منظره ارمنستان در مقایسه با مناظر ایران و آسیای صغیر کمتر به منظره فلات می‌ماند. معبرهای متعددی که نهرهای آب جاری در آنها به ارس و رود فرات و مرادچای، و در قسمت جنوبی‌تر به شط فرات می‌ریزند در واقع به اندازه‌ای فلات ارمنستان را تجزیه و تقسیم کرده‌اند که از این بابت هیچ شباهتی به ایران یا به آسیای صغیر ندارد، چه، حوزه‌های این دو سرزمین بسته و پوشیده از کویرهای نمکزار و باتلاقهای نمکین است. در خود ارمنستان نیز تعداد کمی حوزه‌های بسته هست که مخرجی با جریان رودخانه به خارج ندارند، با این وصف، هیچ قابل مقایسه با ایران و آسیای صغیر نیستند، زیرا جدایی و انزوای آن حوزه‌ها با بودن حوضچه بزرگ دریاچه وان که نهرهای زیادی به سوی آن جاری هستند تخفیف پیدا کرده است. در مرکز فلات ارمنستان بلندیها و چین خوردگیهای زمین اغلب منتهی به لبه تپه‌های بلند و پرسبزه و علفی می‌شوند که زیاد هم از هم فاصله دارند. دشتهای وسیع و حاصلخیزی در فاصله بین این تپه‌ها گسترده است که بوجود آمدن آنها ثمره رسوبات رودخانه‌ها یا عوامل آتشفشانی است. از این قبیلند مثلاً دشتهای ارضروم و وان و گیاور Guiâver (که نظیر آنها در ایران دشتهای ارومیه و سلدوز و لاهیجان^۸) است.

آب و هوای ارمنستان بر اثر بلندی سرزمینش با نوع آب و هوایی که معمولاً از آن ارتفاع انتظار می‌رفت متفاوت است، و اصولاً حالت قاره‌ای دارد. اختلاف بین فصول بسیار شدید است. در زمستان برف سنگینی تمام ارمنستان را می‌پوشاند، لیکن در تابستان دره‌ها و دشتهای چار خشکی فوق‌العاده‌ای می‌شوند^۹. در برخی از بخشهای

۸. و بدیهی است که در اینجا منظور لاهیجان طرفهای اشنویه و سلدوز است نه

لاهیجان گیلان. (مترجم)

«توروس» هرگز باران نمی‌بارد. بمحض اینکه سرمای زمستان پایان می‌یابد و برفها آب می‌شوند خشکی حکمفرما می‌شود. اگر در زمستان همه جای ارمنستان در زیر قشر ضخیمی از برف یکسان به نظر می‌رسد، بر عکس، در تابستان، تضادهای ناشی از مناظر مختلف کوهستانی چشمگیر است. در این مورد، بارزترین مثال را می‌توان در ارمنستان شمالی، آنجا که کوه بلند آرات بر دشت ایروان مشرف است به چشم دید. تمام مسافرانی که از شمال می‌آیند و پا به آن دشت می‌گذارند تحت تأثیر شدید مناظری قرار می‌گیرند که در جلو چشمشان نمودار می‌شود. ابتدا دشت وسیعی گسترده است که شیب ملایمی دارد و در تابستان بر اثر تابش سوزان خورشید خشک است. این دشت به صورت پهنه‌ای زرد رنگ مایل به خاکستری یکنواخت می‌نماید که تنها چند آبادی واقع بر کنار ارس از دور نشانه‌ای از حیات در آن منعکس می‌کنند. آن سوتر، دورترک، فلآت ارمنستان است با کناره‌های تند آرات بزرگ که قلّه پوشیده از برف داریم و از یخ آن با برقی همچون جلای نقره می‌درخشند، در حالی که تقریباً در نیمه‌های کمرکش کوه ابرهای سبکی دیده می‌شوند که تاجی به دور آن غول مهیب تشکیل داده‌اند. یک اختلاف سطح نسبی، در حدود ۴۵۰۰ متر، موجب شده است که در اینجا، در فضایی محدود، مجموعه‌ای از مناطق مختلف، از قلّه پر برف و بیابان یخزده گرفته تا

۹. چنانکه کلرژّه در کتاب خود تحت عنوان ترکیه، در صفحه ۲۵ می‌نویسد: «باید از دامنه‌های کردستان (منظور ارمنستان است - و. نیکیتین) بالا رفت تا به پرتگاههایی مساوی با هم یا به اختلاف یک متر و به چراگاههای زیبا و شیبهای پردرخت و پوشیده از درختان فان و گردو و سیذر و انواع و اقسام درختان بلوط، که از آنها مازوج و ترنجبین بدست می‌آید، رسید. معهدا در مجموع، درجه حرارت در زمستان، بعلت ارتفاع، بسیار پایین است (مثلاً اختلاف درجه حرارت در دیار بکر بین ۶/۰ درجه در ژانویه و ۸/۳۰ درجه در ژوئیه، و در اورفا، در همان زمانها، بین ۸/۳ درجه و ۶/۳۱ درجه متغیر است.»

کشتزار برنج در گودیهای باتلاقی کنار ارس و دشت سوزان و پرگرد و غبار، با هم جمع شوند. این نزدیکی اختلافات شدید آب و هوا طبعاً تأثیری نامساعد در کسانی می‌بخشد که در منطقه واقع در ارتفاعات متوسط هستند. از فصل بهار بعد، مخصوصاً تا فصل تابستان و از آغاز پاییز، غلات و میوه‌ها اغلب بر اثر یخبندانهای غیر منتظره شبانه و تگرگ نفله می‌شوند.

تنها يك استثنا برای این وضع کلی فلات ارمنستان می‌توان در حاشیه جنوبی آن سرزمین مشاهده کرد. شاخه‌های کوه «توروس» در آنجا منظره‌ای از تپه‌ها بوجود آورده‌اند که حد متوسط ارتفاع در آن کمتر است و آب و هوای آن معتدلتر. و نیز در این منطقه از آن فرورفتگیهای طشت مانند و دشتهای کم ارتفاع که از خصوصیات کلی سرزمین ارمنستان است وجود ندارد. دره‌های متعدد با جریان نهرها در این قسمت از «توروس» اغلب همان معبرهای تنگی هستند که به صورت پله‌پله فرود می‌آیند، و تنها با نزدیک شدن به تپه‌های پای آن رشته کوه است که منظره وسعتی پیدا می‌کند و بازتر به نظر می‌آید. در مجموع، آنچه از مشخصات سرزمین ارمنستان بشمار می‌آید همین درجه‌بندی ارتفاع نقاط مختلف آن از سطح دریا است که از آن تنوع مناظر نتیجه شده است. آنگاه که نواحی پست آن سرزمین در بهار و پاییز به صورت فرشی از سبزه و از گیاهان مختلف در می‌آیند و در گرمای تابستان تبدیل به فضا‌های خشک و بیابانی می‌شوند دامنه‌های کوهساران و قله آنها که از برف پاک شده‌اند به نوبه خود شکوفان می‌شوند. چنانکه باز فرصت سخن گفتن در این باره خواهیم یافت، چراندن گله‌ها در اینجا در جهت عمودی انجام می‌گیرد نه همچون در بیابانها یا استپهای نم‌کزار در جهت افقی. همچنین نظر به باروری چراگاهها در ارمنستان تراکم جمعیت و استعداد افزایش آن در این سرزمین بیش از مناطق دیگری است که

در آنها زندگی چادرنشینی رایج است.

مابین فلات ارمنستان و رشته کوه زاگروس منطقه دست نایافتنی هرکی اورامار Harkî Orâmâr قرار گرفته است (۱۰) که شکل ذوعارضه آن ناشی از این است که سمت سلسله کوههایی که تا آنجا از مغرب به مشرق است در آنجا ناگهان تغییر سمت می دهد. ناحیه هرکی اورامار را می توان به منزله گره اصلی دانست که در آنجا محور کوهشناسی ناگهان انحنایی تند به سمت جنوب پیدا می کند. دامنه های برجسته و پرعلف و شیبهای ملایم که در بالا تشریح کردیم جای خود را به صخره های عظیم و دره های تنگ و عمیق می دهند. سرانجام، این چین خوردگیهای ارضی به صورت پله های عظیم به سمت دشت بین النهرین فرود می آیند، و بتدریج ملایمتر و هموارتر می شوند، و پس از اینکه تا ارتفاع ۳۰۰ پایی پایین آمدند در حاشیه های موصل با دشت یکسان می شوند.

پیش از اینکه فلات ارمنستان را ترك کنیم لازم است به این نکته توجه نماییم که رودخانه هایی که دره های مرتفع را آبیاری می کنند از نقطه نظر هیدروگرافی (آب شناسی و نقشه برداری) در تلاشند تا با شعب بزرگ دجله (از قبیل زاب بزرگ و زاب کوچک و بوتان سو) یکی بشوند. این شعبه های بزرگ با انتخاب مسیری که کمتر مقاوم باشد راهی برای خود به سوی جنوب باز می کنند. همه آنها مجرای پر پیچ و خم دارند، گاه در دره هایی که شیبشان ملایم است به سمت مشرق در جریانند، گاهی ناگهان از ورای گردنه های سنگلاخی که در لای رشته کوه های بلند باز می شوند خود را به سمت

۱۰. رجوع شود به مقاله اینجانب و نیز در باره ارتفاعات این منطقه مراجعه شود به رساله همراه با عکس و نقشه که تحت عنوان «جیلو داغلار» (کوه های جیلو) در استانبول در ۱۹۴۹ به اهتمام فدراسیون کوهنوردی ترك انتشار یافته است. (مؤلف)

جنوب پرتاب می‌کنند، و بالاخره گاه نیز پس از يك پیچ خوردن به سمت مغرب در جستجوی درّه‌ای عمیقتر، دوباره راه جنوب را در پیش می‌گیرند تا به دجله ملحق شوند. چنین رودخانه‌های خروشان مناطق صعب العبور ناوجیا Nôw - Tchîyâ (شم‌دینان) و اورامار که هم اکنون از آن نام بردیم، و لولا Lolâ، و هومارو Houmârou، و روباری شین Roubâri - chîn و رودخانه‌های دیگر که سرانجام به زاب بزرگ می‌ریزند؛ و نیز چنین است رودخانه زاب کوچک که ابتدا به نام لاوَن Lâven و سپس به نام کیالوی Kiâlvi بدو در ایران در امتداد جبال زاگروس به سمت جنوب شهرک اشنویه جاری است، سپس در حوالی قریه آلوت Alot (در بخش آلان) پس از سوراخ کردن کوه زاگروس خاک ایران را ترک می‌کند، به صورت آبشارهای تند و در شیبهای عمودی به سمت دشت بین‌النهرین سرازیر می‌شود و در پایین دست شهر موصل به دجله می‌ریزد.

۴. زاگروس، کردستان ایران.

بدین‌گونه، پس از درنوردیدن فلات ارمنستان و پس از آنکه نگاهی به منطقه متغیر هرکی اورامار انداختیم اینک خود را در حاشیه‌های رشته کوه زاگروس می‌یابیم که لازم است از نظر کوهشناسی سرزمین کردستان نگاهی هم به آن بیندازیم.

در بین گردنه کله‌شین (تقریباً همسطح با اشنویه) و معبرشای آلان، رشته کوه زاگروس که مرز ایران و عراق را تشکیل می‌دهد بسیار منظم است. این رشته کوه به صورت يك خط مستقیم کشیده شده است و به طریقی محسوس از شمال غربی به سوی جنوب شرقی امتداد می‌یابد. کوه مزبور آخرین جلوه شمالی سلسله عظیم کوههای موازی با هم جنوب ایران را تشکیل می‌دهد، و ادامه

پدیده‌های بسیار منظم آارات و ارمنستان و سلسله جبال رسوبی ذهاب و لرستان است که بیشتر به سمت جنوب گسترش یافته‌اند. از دید سیستم کلی کوهشناسی ایران این نکته قابل توجه است که قله‌های اصلی نه تنها قدری بیرون از خط تقسیم آبها قرار دارند - امری که در مورد سلسله کوههای بزرگ تقریباً عادی است - بلکه علاوه بر این در بیرون از فلات ایران واقع شده‌اند و همچون کوه دماوند جزو آن دسته هستند که آبهای دامنه‌شان به خارج از فلات می‌ریزد. کوههای سهند و سبلان همچون خط رابطی هستند ما بین ارتفاعات حاصل از مواد آتشفشانی ارمنستان^(۱) و جبال البرز. برفهای سنگین کوههای سهند و سبلان و کوههای کردستان را در همان روزهای اول ماه نوامبر (نیمه دوم آبانماه) می‌پوشانند. کمی بعد، برف دشتهای اطراف آن کوهها را نیز می‌گیرد و تا ماه مارس آب نمی‌شود.

در مغرب کوههای واقع بین گردنه کله‌شین و آلان، به طرف بین‌النهرین، دامنه‌ها شیب بسیار تندی دارند. اربل (هولیر) بیش از ۴۳۰ متر از سطح دریا ارتفاع ندارد. و حال آنکه در سمت ایران ارتفاع دامنه‌ها در همه جا از ۱,۰۰۰ متر بیشتر است و بلندی کوهها اغلب به ۳۲۰۰ متر می‌رسد. گردنه کله‌شین در ارتفاع ۲۸۶۰ متری واقع است.

۱۱. رجوع شود به ب. دیکسون، در مقاله پیش گفته، به این شرح: «بر فراز فلات، چندین کوه بزرگ هستند که آتشفشانهای خاموشند و بعضی از آنها نمونه کامل چنین کوههایی هستند، مثلاً نمرودداغ با دهانه‌ای کاملاً مشخص که محیط آن ۱۶,۰۰۰ پا است و ۱۰,۰۰۰ پا از سطح دریا ارتفاع دارد؛ همچنین، سپان‌داغ Sipân - Dagh که محیط دهانه آن ۱۴,۰۰۰ پا است و بنا به روایات محلی کشتی نوح با آن برخورد پیدا کرده است. گویند نوح در آن دم بی‌اختیار گفت: «سبحان الله!» و این احتمالاً موردی کاملاً استثنایی است که ناخدای کشتی خدا را سپاس بگزارد از اینکه کشتی‌اش را شکسته است».

در ارتفاعی همسطح با موصل، در نقطه‌ای که تغییر مسیر آبها در اختلاف سطحهای دو سمت سلسله کوه زاگروس محسوس است، آبهای ایران از خط‌الرأس اصلی عبور می‌کنند تا وارد خاک عراق شوند. از آن جمله، زاب کوچک پس از آنکه آبهای خاک مکریان (منطقه ساوجبلاغ یا مهاباد) و بانه را در بستر خود جمع کرد در نزدیکی سردشت از گردنه‌های آلان عبور می‌کند.

از کوه آرارات تا این گردنه‌ها قتل کوهها از سنگهای آتشفشانی کم و بیش قدیمی تشکیل شده‌اند. در آن سوی گردنه آلان، رشته کوه زاگروس که بیش از پیش به سمت جنوب شرقی انحنا پیدا کرده است از مواد رسوبی رودخانه‌ها و رسوبات بحری تشکیل شده است. در شرق زاگروس که حاشیه غربی فلات ایران است، چنانکه گفتیم، کردستان ایران واقع شده است. جغرافی‌دانان امروزی ایران این منطقه را به سه بخش تقسیم می‌کند که ما اینک هر سه بخش را، یکی پس از دیگری، از نظر می‌گذرانیم. آنان بخش اول را کردستان مکری و گروس (یا بیجار) می‌نامند. رشته کوههای عمده این بخش در همان سمت کوههای زاگروس یعنی از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده‌اند. ارتفاع بلندترین قله‌های این بخش به ۳۲۰۰ متر می‌رسد. کوههای مزبور که در بین شهرک اشنویه و گردنه‌های آلان واقع شده‌اند عبارتند از: چپارش (سیاه کوه)، کوه سفید، برزن، کانی خولا، قندیل، باقر و حاجی ابراهیم، در قسمت شرقی‌تر، به موازات آنها، سلسله کوههای بردسیر و مکری کشیده شده است که با دره رود جغتو از هم جدا می‌شوند. از رشته کوه اول رودخانه تاتاهو عبور می‌کند و قسمت دوم آن به نام کورتک Kourtek موسوم است که تا ساوجبلاغ (مهاباد) و جنوب دریاچه ارومیه پیش می‌رود. سلسله کوه بردسیر از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده است و انحنا ی ملایمی به سمت مشرق دارد. این رشته کوه مرز شرقی کردستان مکری را

تشکیل می‌دهد و به عنوان خط تقسیم آنها از آن استفاده می‌شود. شیب شرقی آن که بلندتر است آرام به سمت درهٔ جغتو فرود می‌آید، و حال آنکه شیب غربی آن به کنارهٔ زاب کوچک می‌رسد. قله‌های مهم این رشته کوه موسومند به شوان بُریان Chevân Boriân، پالان‌سر، شیرینستان، کورتک و کوه یعقوب‌آقا. گردنهٔ کله‌شین (که نباید آن را با هم‌اسم خودش واقع در مرز و در نزدیکی اشنویه اشتباه کرد) در رشته کوه بردسیر واقع است. از میان شاخه‌های کوه بردسیر که به همهٔ جهات کشیده شده‌اند می‌توان از این کوه‌ها نام برد: تِکِلو Tékélou که درهٔ رود سقز (یکی از شعب جغتو) و درهٔ خود جغتو را از یکدیگر جدا می‌کند، و کَه‌وَشَه (بنفشه) واقع بین دو رودخانهٔ خالو و تاتاهو که پازشان کوه نیز در همان ناحیه واقع شده است، و حال آنکه سورمتان کوه Sourmetân - Kouh در شمال سرچشمهٔ تاتاهو قرار دارد. بدین گونه سیستم کوهشناسی کردستان مکرری با رشته کوه‌های منظمی مشخص شده است که سمت آنها از شمال و شمال غربی به طرف جنوب و جنوب شرقی متوجه است و شاخه‌های فرعی آنها که در سمت‌گیری نامنظمند، و این بی‌نظمی ناشی از تأثیرات آتشفشانی کوه سهند است که در مجاورت آنها قرار دارد متمایلند به اینکه سمت خود را از مغرب به مشرق تغییر بدهند.

سیستم هیدروگرافیک (آب‌شناسی) یا آب‌های این قسمت از کردستان ایران به دو حوضچه تقسیم می‌شود، حوضچهٔ دریاچهٔ ارومیه واقع در شمال شرقی و حوضچهٔ دجله واقع در جنوب غربی، رودخانه‌های مربوط به حوضچهٔ اول از کوه‌های بردسیر و چهل چشمه سرچشمه می‌گیرند، و چون آن کوه‌ها در قسمت اعظم سال پوشیده از برفند این امر موجب شده است که رودهای این حوضچه پر آب باشند، و از طرفی چون خاک بستر آن رودخانه‌ها نم‌کزار نیست آب آنها شیرین و قابل نوشیدن است. جغتو یا زرینه‌رود از سرچشمهٔ

خود که در کوه چهل چشمه واقع است تا دریاچه ارومیه مسافتی به طول ۲۴۰ کیلومتر از جنوب به شمال می‌یُماید و مسیر فوقانی آن به نام خورخوره موسوم است. در میان شعبه‌های سمت چپ آن، رود سقز از همه مهمتر است. این رود از رشته جبال بردسیر سرچشمه می‌گیرد، بخشی را که به نام خودش موسوم است آبیاری می‌کند و در مصبی عریض به جفتو می‌ریزد. شعبه‌های سمت راست آن همه ابتدا نهرهای کوچکی هستند که از کوههای کودا Koudâ و سارو Sârrou سرآزیر می‌شوند، و سپس قدری نزدیکتر به آنجا که جفتو به دریاچه می‌ریزد رودخانه‌های لیلان و ساروق Sârrouk هستند که از کوه سهند و از ارتفاعات افشار (صاین‌قلعه) می‌آیند. ویژگی بلند بودن کناره‌های جفتو اجازه نمی‌دهد که از آن رود برای آبیاری استفاده بشود، و تنها در بخش صاین‌قلعه است که این امر عملی است. طول رودخانه تاتاهو از جفتو کمتر است و حجم آب آن نیز به اندازه جفتو نیست. این رودخانه در معبری عمیق جریان دارد و چنانکه در بالا به آن اشاره کردیم کوه کورتک را از بردسیر جدا می‌کند. شعبه سمت راست آن چومی خالو (رودخانه خالو) نام دارد و شعبه سمت چپ آن رود ساوجبلاغ است، صرف‌نظر از نهرهای متعددی که در نزدیکی مصب به آن می‌ریزند. این دو رودخانه بزرگ، یعنی جفتو و تاتاهو ماهی زیاد دارند، لیکن ساکنان ساحلی آنها هیچگونه استفاده‌ای از آن نمی‌کنند.

و اما از رودهای حوضچه دجله در قسمت کردستان مگری یکی زاب کوچک است که ما قبلاً به نام آن اشاره کردیم. این رود پس از اینکه از گردنه میدان سرچشمه می‌گیرد (در ارتفاع ۲۱۴۰ گز) تا کوه لیکن (Lîkîn) (در ارتفاع ۱۵۶۰ گز) رو به سمت مغرب جریان

می‌یابد و در این قسمت نام همان کوه را دارد. پس از اینکه کوه مزبور را دور زد با نام جدید که لوه Kalwe به سمت جنوب جاری می‌شود تا به منطقه سردشت برسد. در آنجا جریان آن تندتر می‌شود (اختلاف سطح در مسافتی به طول ۱۶ فرسخ ۵۶۰ گز^{۱۳} است). پس از گذشتن از سردشت دوباره به سمت مغرب جریان می‌یابد، در گرده‌های آلان به خاک بین‌النهرین داخل می‌شود و در پایین دست اربل (هولر) به دجله می‌ریزد. شعبه‌های سمت راست آن رود عبارتند از رودخانه پَسوه Paswé (پس‌آب)، لاون، مسین Mesîn، و نیز نهرهایی که از کوه‌های زاگروس سرازیر می‌شوند و به آن می‌ریزند. در سمت چپ، رودخانه‌ای که به زاب کوچک می‌ریزد رود بانه است که منطقه‌ای به همین اسم را آبیاری می‌کند و در نزدیکی سردشت به آن می‌پیوندد. زاب کوچک که مسیر فوقانی آن از میان صخره‌ها می‌گذرد رسوبات زیادی با خود می‌آورد و آنها را در پایین‌تر که دره وسیع می‌شود بر جای می‌گذارد، و همین امر موجب شده است که آن بخش از کردستان مکرری بسیار حاصلخیز باشد. درباره رودخانه زاب کوچک و شعبه‌های آن توضیحات کاملتری در مقاله ساوجبلاغ، نوشته مینورسکی، مندرج در دایرةالمعارف اسلامی داده شده است.

کردستان کرمانشاهان، که ما اینک آن را از مدنظر می‌گذرانیم محدود است: از شمال به رشته کوهی که حوضه رودخانه دیاله را از دره گاماساب جدا می‌سازد، از مشرق به کوه‌های کنگاور و ساحل راست گاماساب، از جنوب به کوه‌هایی که منطقه کلهر و پشتکوه را از هم جدا می‌کنند، و از مغرب به دره رود دجله^(۱۴).

۱۳. گز مساوی است با ۱/۰۴ متر و فرسخ در حدود ۷ کیلومتر است. (مؤلف)

۱۴. جغرافیای این منطقه در کتاب فریا استارک Freya Stark تحت عنوان دره‌های آدمکشان و دیگر معبرهای ایران چاپ ۱۹۳۴ نیویورک به تفصیل آمده است. مثلاً رجوع شود به صفحه ۵۱ آن کتاب درباره دره کنگاور که سنگ چخماق زیاد ←

رشته کوههای این قسمت از کردستان ایران سمت گیری منظمی از شمال غربی به طرف جنوب شرقی دارند و اصولاً این منطقه بسیار کمتر از کردستان مکرری متحمل تکانهای ارضی شده است. قله‌های عمده این سلسله، از مشرق به مغرب، عبارتند از: ده لاکانی، کوه، کوه پرو (Pérou)، هولانه (Houlâneh) که در جنوب به سفید کوه متصل می‌شود، کیله کوه Kelleh - Kouh و کوه پُرقرمز (Kouh-éPor Ghermez). پس از این سلسله ارتفاعات منظم کوههای دالاهو و پهلوان می‌آیند که ظاهراً نام زاگروس بیشتر به آنها اطلاق می‌شد و در نزد یونانیان و ایرانیان باستان از شهرت عظیمی برخوردار بودند. در واقع شاهراه بزرگ سلطنتی داریوش از آنجا می‌گذشت و اسکندر کبیر نیز از همان راه عبور کرد. و سرانجام، در مرز بین-النهرین نیز کوههایی هستند که اهمیت کمتری دارند، و از آن جمله می‌توان از کیالو Kiâlou و نواکولی Néva - Kouli و کوه سنبله و شاه کوه نام برد.

در آن نقاط که کوهها کمتر به هم فشرده‌اند کرمانشاهان به سبب جریان رودخانه‌های گاماساب و قره سو خاک بسیار حاصلخیزی دارد. از جمله دشت ماهیدشت است که خود شهر کرمانشاه در درون آن واقع شده است و جمعیت پابرجا و انبوه و مرفهی دارد؛ لیکن در بخشهای غربی جنبه کوه‌نشینی مردم شدیدتر است و جمعیت نیمه

دارد و به همین جهت جمعیت این منطقه در عهد حجر فراوان بوده است. و نیز رجوع شود به صفحه ۷۹ همان کتاب که می‌نویسد: «تمامی منطقه پشتکوه با يك سلسله کوههای تقریباً متصل به هم به اسم کبیرکوه که سمت امتداد آن از شمال غربی به جنوب شرقی است و به يك دیوار بلند و دراز می‌ماند تقسیم شده است. دو قله عمده آن عبارتند از ولنتر Walantar و ورزرین Warzarine که ارتفاع آنها به ترتیب قدری پایین‌تر و کمی بالاتر از ۹۰۰۰ پا است»؛ رجوع شود به نقشه‌ها. (مؤلف)

چادر نشین آن نواحی بیشتر از گله‌داری امرار معاش می‌کنند. اکنون نظری هم به اردلان یا کردستان خاص ایران بیندازیم، تنها جایی که به نام کردستان معروف است. این ایالت که از شمال به جنوب ۲۰۰ کیلومتر طول دارد در بین بخشهای افشار صاین قلعه در شمال و سلیمانیه و کرکوک در مغرب و درّه دیاله در جنوب و بخشهای گروس و همدان در مشرق واقع شده است.

سیستم سلسله کوههای آن منظمند، بجز در شمال، آنجا که کوه چهل چشمه سهم بیشتری از بی‌نظمی کوههای کردستان مکرری یافته است. در جنوب غربی چهل چشمه سلسله کوههای گورمیان Gourmiân و دانی‌کاشان و کیله‌سر Kelleh - Ser به موازات هم از مشرق به مغرب کشیده شده‌اند. در مجاورت مرز عراق نیز، در قسمت بین کرکوک و سلیمانیه، کوههای علی‌داغی، قره‌داغ، سیگیرمه‌داغ و ازمیرداغ واقع شده‌اند که یکی به موازات دیگری است. کوه اخیر، یعنی ازمیرداغ، در ادامه خود به سمت جنوب به سلسله کوههای غربی کرمانشاهان می‌پیوندد و تنها درّه دیاله آنها را از هم جدا می‌کند. و بالاخره در شمال چهل چشمه رشته کوه تیله‌کو واقع شده است که در بالا، در قسمت کردستان مکرری، به نام آن اشاره کردیم، کوهی که سمت آن از جنوب غربی به شمال شرقی است و با شیب ملایمی به سوی درّه قزل اوزن سرازیر می‌شود.

در کوه چهل چشمه، چنانکه قبلاً گفتیم، رودخانه‌های جفتو و قزل‌اوزن و نهرهای دیگر کردستان سرچشمه می‌گیرند، و چنانکه از اسمش پیدا است این کوه باید منبع آب واقعی این قسمت از کردستان بشمار برود.

کردستان اردلان از هر طرف، بجز در سمت شمال شرقی که رود قزل‌اوزن از آن می‌گذرد، از کوههای بلند احاطه شده است. وسط

این فضای بسته نسبتاً پست است و در فواصل بین کوههای آن رسوبات حاصلخیزی ته‌نشین شده است. جمعیت در همین قسمت متمرکز است و اغلب آبادیها در این فرورفتگی مرکزی و در دره‌هایی که نهر آبی در آنها جاری است واقع شده‌اند. از نقطه نظر ارتفاع از سطح دریا، کردستان اردلان را می‌توان به دو منطقه تقسیم کرد. منطقه اول در شمال، فلانی رسوبی است که وسیع است و رود قزل اوزن از آن عبور می‌کند. این منطقه هوایی خشک و برّی دارد و محدود است از مغرب به چهل‌چشمه، از جنوب به کوههای سنه (سنندج) و پنجه‌علی، و همین سدّ کوههای جنوب و مغرب است که رود قزل‌اوزن را (که دورتر، در قسمت پایین‌تر مسیر خود به سفید رود موسوم می‌شود) واداشته است تا سمت شمال شرقی را در پیش بگیرد. این فلات وسیع را جریان آبها زیاد شیار داده و این شیارها از رسوبات حاصلخیزی پوشیده شده‌اند. نهرهایی که از دامنه‌های شرقی و شمالی چهل‌چشمه و کوههای دربند و طاهوخان (به ارتفاع متوسط ۴۰۰۰ متر) سرازیر می‌شوند در حین رسیدن به دشت، همه آن دره‌ها را پر می‌کنند، جابه‌جا به هم ملحق می‌شوند و سرچشمه قزل‌اوزن را تشکیل می‌دهند. این شعبه‌های متعدد با کوههای تالوانتوداگی (که ارتفاع متعادلی دارند) به صورت دو شاخه شرقی و غربی از هم جدا می‌شوند، و قزل‌اوزن پس از این سیر نخستین از ورای صخره‌ها و زمینهای رسوبی وارد بخش مجاور گروس می‌شود. منطقه دوم کردستان ایران، یعنی منطقه جنوبی، تماماً کوهستانی و دارای معبرهای تنگ و گردنه‌های صعب‌العبور است. این منطقه در قسمت اعظم سال از برفی سنگین پوشیده می‌شود و سلسله کوههای موازی با هم آن را هیچ شریان آب یا رود مهمی قطع نمی‌کند. ارتباطات و کشاورزی در این منطقه با مشکلات طبیعی فراوانی مواجهند که رفع آنها بسیار دشوار است و سکنه چادرنشین این منطقه بیشتر از

دامداری و از جنگلهای انبوه گسترده در دامنه‌های غربی کوهها امرار معاش می‌کنند.

سیستم هیدروگرافیک یا آبهای کردستان ایران در مرحله نخست با قزل‌اوزن که بیشتر از آن نام بردیم شکل می‌گیرد. شعبه‌های مسیر فوقانی آن به ترتیب عبارتند از رود سارال Sâral و هوبأتو از یک طرف، و خورخوره و قره‌توره از طرف دیگر، و این نامها را ساکنان آبادیهایی که بر مسیر آن رودخانه‌ها واقفند به آنها داده‌اند. این رودها پس از گذشتن از تالوانتو داغی بهم می‌پیوندند و قزل‌اوزن به معنای اخص را تشکیل می‌دهند. اندکی بعد، در سمت راست، رودخانه لیلی رود به این رود می‌ریزد که از کوه پنجه‌علی واقع در مشرق سنه (سندج) سرچشمه می‌گیرد. در اینجا یادآور می‌شویم که رودخانه‌های سقز (شعبه جغتو) و بانه (شعبه زاب کوچک) هر دو از کوه تلخان Telkhân واقع در کردستان ایران (اردلان) سرچشمه می‌گیرند، لیکن از قسمت عمده مسیر آنها کردستان مکرری بهره‌مند می‌شود. و اما در مورد کردستان ایران، رود بزرگ پس از قزل‌اوزن رود دیاله است که عامل مهم سیستم آبهای آن بشمار می‌رود. این رود بزرگ که به نامهای گاورود یا سیروان‌رود نیز شناخته شده است از کوه شریش‌خان واقع در مغرب الوند، نزدیک اسدآباد، سرچشمه می‌گیرد، و در حالی که از ورای رشته کوههای موازی با هم کردستان کرمانشاهان، از جمله، کوههای شالو و کیله‌سر، با تشکیل گردنه‌ها و معبرهای تنگ و پیچ‌پیچ راهی برای مسیر خود می‌گشاید تا مرز عراق از مشرق به مغرب جریان دارد. پس از بیرون آمدن از رشته کوه کیله‌سر، رود دیاله به سمت جنوب غربی متمایل می‌شود، در همین سمت از آخرین رشته کوه مرزی می‌گذرد و به دجله می‌ریزد. شعبه‌های سمت راست آن همه از کوههای اردلان سرازیر می‌شوند و عبارتند از: نخست رود «سنه» یا میابوروان Miâbou-Revân که شهر

سندج را از سمت شمال غربی به جنوب شرقی قطع می‌کند و در ۳ کیلومتری پایین دست شهر، بیش از اینکه به دیاله بریزد، رود قشلاق به آن می‌پیوندد. سپس رود اُرامان است که در مسیر فوقانی خود به رزآو Rez-Aw موسوم است. این رود بخشی را که به نام خودش موسوم است مشروب می‌سازد و پس از آنکه با آبهای جوانرود و مریوان تقویت شد (رود اخیر رودخانه کوچکی است که از دریاچه زری‌بار Zeribâr بیرون می‌آید و پنجاه کیلومتری طول دارد) و حجم نسبتاً قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد به دیاله می‌ریزد. شعبه‌های سمت چپ دیاله که از سرزمین اردلان می‌گذرند عبارتند از: لهله سو (Lehlé-Sou) که از شاه‌کوه سرچشمه می‌گیرد، و رنگان (Rengân) که از کوه دالاهو می‌آید، و رود کوچک دیگری که به زاب یا چومی زرشک (زرشک رود) موسوم است. این رود از ارتفاعات بین دالاهو و داروجان سرچشمه می‌گیرد و در مسیر خود از سلسله جبال آهنگران و بزنیان (Bezniân) عبور می‌کند. و سرانجام، در حدود کردستان کرمانشاهان، نمی‌توان شعبه دیگری از شعبات رود دیاله را فراموش کرد، و آن رودخانه‌ای است که به نام آب‌حُلوان Ab-é-Holwân (یا آب‌الوند) خوانده می‌شود. سرچشمه این رود در کوه گِرا (Guerra) در ارتفاع ۱۹۰۰ گز است. آب‌حُلوان با شیب بسیار تندی از بخشهای جلگه علی و سریل و قصرشیرین می‌گذرد تا به دیاله می‌ریزد.

آب و هوای کردستان ایران (اردلان) کاملاً بَرّی و با زمستانهای بسیار سرد است، به طوری که ریزش برف در آنجا به مدت چهار ماه در سال ادامه دارد. فله‌های بلند کوههای آن، به ویژه در نقاطی که کمتر در معرض تابش خورشیدند، در تمام مدت سال برف خود را نگاه می‌دارند، و این برف، چنانکه گفتیم، سرچشمه‌های تعداد زیادی از رودهای مهم را تقویت می‌کند. لیکن، حتی در دشتهای و در قسمتهای پست‌تر منطقه، برف تا نیمه‌های بهار بر زمین می‌ماند و ضخامت قشر

آن گاهی به حدود دو گز می‌رسد. این خشکی و سردی آب و هوا، بخصوص در قسمت غربی اردلان، (اورامان) محسوس است، آنجا که مسافر در زمستان نمی‌تواند آبادیهای مدفون در زیر برف را بجز از طریق دودی که از کلبه‌ها به آسمان برمی‌شود تشخیص بدهد. و چون در چنین وضعی رفت و آمد اگر هم به یکباره قطع نشود بسیار مشکل می‌گردد مهمترین غصه و مشغله فکری ساکنان آن نواحی منحصر به این خواهد بود که بقدر کافی آذوقه خواربار و پوشاک لازم برای زمستان ذخیره کنند، چه زندگی ایشان در گرو آن خواهد بود. کافی است در یکی از آن گوشه‌های دورافتاده محصول کم آورده باشند تا قحطی و مرگ و میر به کمک انزوا بر آن حکمفرما شود. این وضع بیشتر گریبانگیر عناصری می‌شود که در يك جا ساکنند و مانند چادرنشینان تحرك ندارند. در واقع قبایل چادرنشین نظر به عادتى که به بیلاق و قشلاق رفتن متناوب در تابستان و زمستان دارند در برابر سرماهای سخت زمستان و گرماهای سوزان تابستان مجهزتر و مقاومترند. بطور کلی فلاتهای مرتفع و دامنه‌های کوهستان بیشتر در معرض دیگرگونی هوا قرار دارند، و حال آنکه بعضی دره‌ها، از جمله قسمت شرقی و جنوب شرقی که اردلان به معنای اخص را تشکیل می‌دهند بیشتر در پناه بوده و از آب و هوایی برخوردارند که رطوبت آن را معتدلتر و برای کشاورزی مساعدتر کرده است.

بدین‌گونه آب و هوای کردستان ایران دو صورت متفاوت دارد: در يك قسمت (فلاتهای مرتفع و دامنه‌های جبالى که دارای دره‌های وسیعند) آب و هوایی خشك و برّی حکمفرماست که اختلاف درجه حرارت در آنها از ۲۳ - درجه تا ۳۲ + درجه در نوسان است، و حال آنکه در جاهای دیگر، در دره‌هایی که بهتر در پناهند، هوا مرطوبتر و گیاه و سبزه فراوانتر است و جنگلهامواد خوراکی اهالی را تأمین می‌کنند. با این وصف نباید این تقسیم بندی را قاطع و به منزله حکم

کلی تلقی کرد، زیرا تقریباً هر منطقه‌ای بر حسب سمت و جهتی که دارد و به مقتضای شکل و کیفیت خاک و وضع آبش از آب و هوایی که با شرایط آن مناسب است برخوردار خواهد بود. منابع مثال، منطقه شهر سنه (سندج) که در آنجا تعداد روزهای آفتابی بیشتر است آب و هوایی ملایمتر از بخشهای اورامان یا میوان دارد. بطور کلی، آب و هوای دامنه‌های شرقی زاگروس خوشتر و مساعدتر از آب و هوای دامنه‌های غربی آن می‌باشد (۱۵).

۵. منطقه محل سکونت فعلی کردها.

خواننده ما را معذور خواهد داشت از اینکه به این تفصیل وارد جزئیات جغرافیای طبیعی کردستان شدیم، ولی جز این هم نمی‌شد کرد، چه، در غیر این صورت خواننده نمی‌توانست جنبه‌های اصلی و ویژگیهای این سرزمین را، که با وجود تقسیم شدن با مرزهای سیاسی و با وجود دارا بودن سیستمهای مختلف کوهشناسی و آب‌شناسی بطور کلی به علت کوهستانی بودن و تشابه‌های دیگر مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهد، بدرستی بشناسد. باری، در این چارچوب طبیعی، یعنی در آنجا که قله‌های بلند و فلاتهای مرتفع و گردنه‌های صعب و دره‌های عمیق و وسیع از پی هم می‌آیند ملت کرد، از همان ابتدای پیدایش، مسکن مطلوب خود را برقرار کرده است. اگر منطقه علیای رود فرات و حوضچه دریاچه وان (اورارتو و سپس ارمنستان) مناطقی بودند که کردها خیلی زود در آن مستقر شدند (رجوع شود به فصل اول همین کتاب) با این وصف به نظر می‌رسد که باید کانون اصلی ایشان

۱۵. ه. ل. رابینو H. L. Rabino در کتاب خود تحت عنوان: گزارشی درباره کردستان، چاپ ۱۹۱۱، جزئیات بیشتری در باره جغرافیای کردستان ایران ذکر کرده است. (مؤلف)

را در دوران تاریخی در شاخه‌های «توروس» جنوبی و در سرزمین کوهستانی واقع بر ساحل چپ رود دجله (در امتداد بوتان و خابور و زاب بزرگ) جستجو کرد. هر گاه باز به آغاز تاریخ برگردیم می‌بینیم که میهن کردهای اولیه در مشرق و جنوب باز هم آن سوتر از آنچه امروز هست بوده است. با این سه درجهٔ زمانی سه نقطهٔ مکانی یعنی سه منطقهٔ مسکونی کردها تطابق پیدا می‌کند که عبارتند از فلات مرتفع ارمنستان، کردستان ترکیه به معنای اخص و کوههای غربی ایران.

خلاصه، در زمان فعلی، کردها از جنوب به شمال به صورت نواری پهن که مرز ایران و عراق را هم در برمی‌گیرد، از قصبهٔ مندلی (در مشرق بغداد) و سپس با در بر گرفتن خطی که ایران و ترکیه را از هم جدا می‌کند، تا کوه آرات و از شمال تا حاشیه‌های ماورای قفقاز (ارمنستان و آذربایجان شوروی)، گسترش یافته‌اند. آنان تا آغاز جنگ بزرگ (جنگ اول جهانی) در فلات ارمنستان می‌زیستند و با ارمنیها کاملاً مخلوط بودند (۱۶)، لیکن خط موازی ارضروم حد شمالی ایشان در ترکیه محسوب می‌شود. در جنوب، کردها تا حاشیه‌های

۱۶. می‌دانیم که به هنگام جنگ بزرگ (جنگ جهانی اول) ارمنیها از طرف ترکها مجبور به نقل مکان شدند، به طوری که امروزه دیگر تقریباً ارمنی در ارمنستان باقی نمانده است بجز بعضی سکنه روستایی که در دهات زندگی می‌کنند. کردها نیز چنانکه می‌دانیم در فردای آغاز جنگ بزرگ مجبور به نقل مکان به سمت مغرب شدند. در زمستان ۱۹۲۷ - ۱۹۲۶، و از جمله پس از سرکوبی شورش شیخ سعید پیران، مقامات نظامی کمال پاشا در حدود یک میلیون کرد، از مرد و زن و بچه را به سمت آناتولی غربی کوچ دادند و با چنان خشونت با ایشان رفتار کردند که یادآور سرنوشت ارمنیان تبعیدی به هنگام جنگ اول جهانی بود. فهرست آبادیهای ویران شده به دست ترکها در آن زمان و آمار قربانیان کرد در رساله‌ای تحت عنوان قیام کردستان علیه ترکیه منتشر توسط هوی‌بون Hoyboon، کمیتهٔ ملی کرد، ذکر شده و جمعاً ۸ صفحه از رساله را اشغال کرده است. علاوه بر این، در پنجم ماه مه ۱۹۳۲ نیز قانونی مبنی بر تبعید و نقل مکان کردها به تصویب رسید که با مقاومت مسلحانهٔ ایشان مواجه گردید. (مؤلف)

دشت بین‌النهرین فرود می‌آیند. در مغرب، مرز منطقه مسکونی ایشان بطور کلی با شط فرات مشخص می‌شود (و به عبارت صحیحتر با رود قره‌سو) لیکن کردها رسوخ عمیقی در سرزمین آسیای صغیر نموده و منطقه واقع در جنوب شرقی سیواس را اشغال کرده‌اند، و بعلاوه با تشکیل جزیره‌های کوچک مسکونی و منفرد در نزدیکیهای قونیه و سلوکیه (سیلیسی) تقریباً تا دریای مدیترانه نفوذ کرده‌اند. در مشرق، عناصر پراکنده کرد مخصوصاً در خراسان (که شاه عباس کبیر ایشان را به آنجا کوچ داده است) و همچنین در حوالی قزوین و در ایالت فارس (در نزدیکی کیالون‌ابدو Kialoun - Abdou که نادرشاه به آنجا منتقلشان کرده است (۱۷۴۷-۱۷۳۶) و همچنین در منطقه مازندران وجود دارند.

بطور کلی می‌توان مؤکداً گفت که کردها و کوهها از هم جدایی ناپذیرند. آنجا که دشت شروع می‌شود کرد جای خود را به عربها و ترکها و ایرانیها می‌سپارد، و برکناره‌های دریاچه وان از برابر ارمنیها پس می‌نشینند (۱۷).

در يك شعر کردی (رجوع شود به صفحات ۵۸۷ و ۵۸۸ کتاب شرفنامه، چاپ قاهره به وسیله فرج‌الله ذکی) مرزهای کردستان را بدین گونه توصیف کرده‌اند: «تو، ای کرد، می‌خواهی بدانی که هموعانت در چه جاهایی ساکنند؟ من اینک به تو می‌گویم: از مغرب، مرزهای کردستان تا اسکندرون و تا کوههای «توروس» به طرف دریای سیاه امتداد داشت؛ از شمال به دریای سیاه واردهان و ارس. از مشرق به کوههای الوند، تا رود ارس و از جنوب، از اهواز تا شط

۱۷. همان‌گونه که يك ضرب‌المثل کردی می‌گوید: «این سرزمین من نیست، این وجدان و قانون از آن يك سرزمین پست است، لیکن سرزمین بلند همچنان قلعه قلب من است.» (منقول به وسیله پ. روندو P. Rondot در کتاب عشایر کوه نشین...)

فرات. مرز جنوبی در خط کوههای حمزین Hamrîn و سنجار و جاده نصیبین کشیده شده است.»

ما با در نظر داشتن تمامی این شبکه کوهها و رودها است که کوشیده‌ایم و به خود اجازه می‌دهیم تابلویی از محل سکونت مردم کرد بر طبق اصول جغرافیای سیاسی و اداری تنظیم کنیم.

در ترکیه (۱۸) کردها به صورت توده‌های فشرده در قسمتهای کوهستانی ولایت موصل (که فعلاً جزو خاک عراق است) (۱۹)، در طول سلسله جبال زاگروس و شاخه‌های آن زندگی می‌کنند. در ولایات وان و بیتلیس ارمنیها فقط در کناره‌های دریاچه وان اکثریت داشتند، لیکن در ولایات سنجاق و هکاری Hakkâri که وصل به مرز ایران

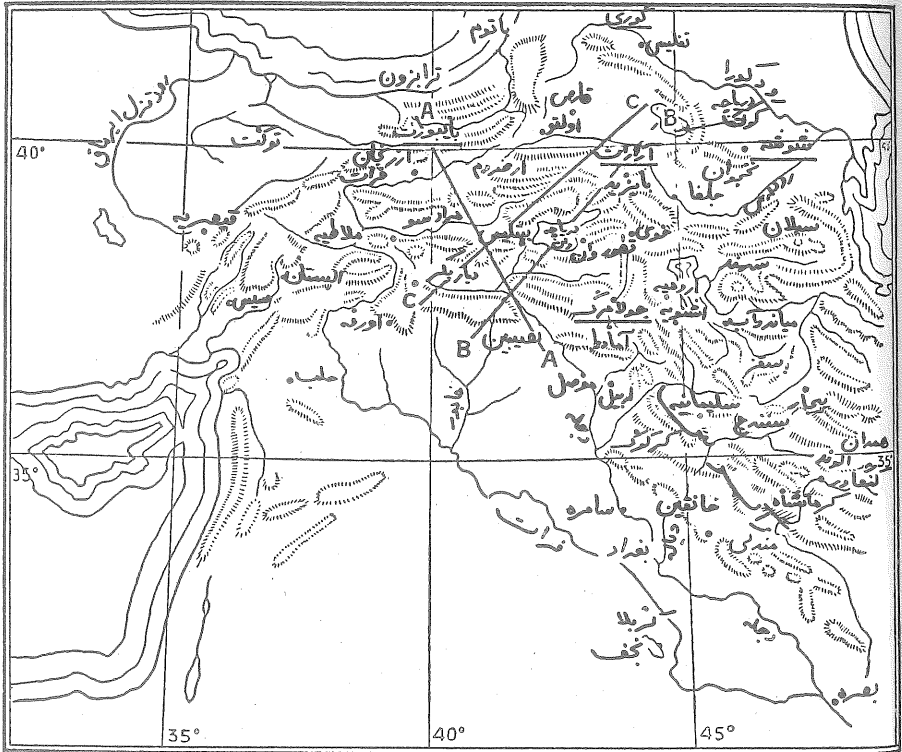
۱۸. ولایات ترك که در زیر از آنها نام برده می‌شود از روی جغرافیای اداری قدیم امپراتوری عثمانی نقل شده‌اند. در رژیم فعلی با کم کردن از مساحت هر يك از آنها بر تعدادشان افزوده‌اند. ولایاتی که اکثر ساکنان آنها کردند و با تعداد کردن ساکن در آنها قابل ملاحظه است در حال حاضر عبارتند از ولایات نامبرده زیر با تعداد ساکنان کردشان: ارضروم با ۷ بخش (کزه) ۳۸۶,۴۲۸ نفر؛ ارزجان با ۵ بخش ۱۵۸,۳۸۳ نفر؛ سیواس با ۱۰ بخش ۴۳۵,۶۲۹ نفر؛ قارص با ۹ بخش ۳۰۶,۴۴۴ نفر؛ آگری با ۵ بخش ۱۰۶,۷۲۹ نفر؛ وان با ۹ بخش ۱۴۲,۶۷۲ نفر؛ موش با ۹ بخش ۱۴۳,۵۲۷ نفر؛ سیرت Siirt با ۷ بخش، ۱۲۷,۷۲۸ نفر؛ دیاربکر با ۵ بخش ۲۱۴,۸۷۱ نفر؛ ماردین با ۷ بخش ۲۲۶,۰۳۰ نفر؛ اوره با ۷ بخش ۲۲۹,۲۰۱ نفر؛ العزیز با ۱۰ بخش ۲۵۳,۶۹۳ نفر؛ (خرپوت یکی از تقسیمات جزء همین ولایت است).

۱۹. نشریه رسمی حکومت عراق (۱۹۳۶) تعداد کردهای ساکن آن کشور را ۶۴۰,۰۰۰ نفر ذکر می‌کند (معادل ۱۶ درصد کل جمعیت ۴ میلیونی عراق) که عموماً در قسمت شمال شرقی کشور یعنی در مناطق موصل و اربل و کرکوک و سلیمانیه زندگی می‌کنند. اسامی عشایر کرد عراق به قرار زیر است: هویرامان بلباس - داوود دزه‌یی - همهوند - جاف - پشدر - برواری بالا - برواری زیر - بارزان - سورچی - سندی و گلی. در بغداد نزدیک به ۵۰,۰۰۰ کرد ساکنند، لیکن در حول و حوش آن شهر در میان ساکنان عرب پراکنده‌اند. چند قبیله (مانند زنگنه و دلو و غیره) در شرق جاده‌ای که از بغداد به طرف ایران می‌رود ساکنند. (مؤلف)

هستند و همچنین در کوهستانهای این دو ولایت کردها ساکنند. در جنوب هکاری، (جولامرگ) پیش از جنگ اول جهانی نسطوریهای کوه‌نشین می‌زیستند که ۹۰٪ جمعیت این منطقه را تشکیل می‌دادند. می‌دانیم که از آن پس نسطوریها ناگزیر به ترك میهن خود شدند، و کسانی که از ایشان باقی مانده‌اند اکنون در سوریه (در «نوک مرغابی» جزیره) ساکنند. در ولایات دیار بکر و خریوت کردها اکثریت ساکنان آن را تشکیل می‌دهند. در همین ولایت دیار بکر است که شهرک جزیره، مرکز ناحیه بوتان، بر ساحل دجله واقع شده است، شهری که مهد نژاد کرد بشمار می‌رود (در نقشه‌های قدیمی این منطقه ناحیه بوتان را به نام امپروم بوتانوروم می‌خواندند (۲۰)). ضمناً معروفترین نهضت‌های کرد سابقاً از همین ناحیه برخاسته است. در خور تذکر است که در ولایت خریوت و در جمعیت فشرده بخش «درسیم» واقع در بین دوشاخه فوقانی شط فرات عده کردها هشت برابر ملت‌های دیگر است. این کردها به لهجه خاصی سخن می‌گویند که به زازا zaza معروف است و پیرو آیین خاصی هستند به نام علی‌اللهی (۲۱)، ولی این به آن معنی نیست که ایشان را از عداد کردان خارج کنیم. در ولایت حلب (که قسمتی از آن اکنون جزو خاک سوریه است) کردها جای خود را به عربها وامی‌گذارند، با این وصف در نزدیک به هزار آبادی از دهات این ناحیه جمعیتی در حدود ۲۵۰۰۰ نفر کرد ساکن هستند. در ولایت سیواس کردها در اقلیت قرار دارند و عده‌شان از ۳۰,۰۰۰ نفر بیشتر نیست (بخشهای کنگال، کوچ‌حصار، زازا و دیورینگ (Divriğ)). در

20. Imperium Bohtanorum

۲۱. کتاب بسیار کاملی که در باره این منطقه نوشته شده (کردستان تری هینده درسیم) اشاره‌ای به نام علی‌اللهی‌ها نمی‌کند بلکه فقط از علویها یا قزلباشها نام می‌برد. (صفحات ۲۵ و ۲۶). «یک درویش اهل حق به من گفت که در ترکیه به ما می‌گویند علوی». (رجوع شود به مینورسکی، یادداشت درباره اهل حق، صفحه ۴۰).

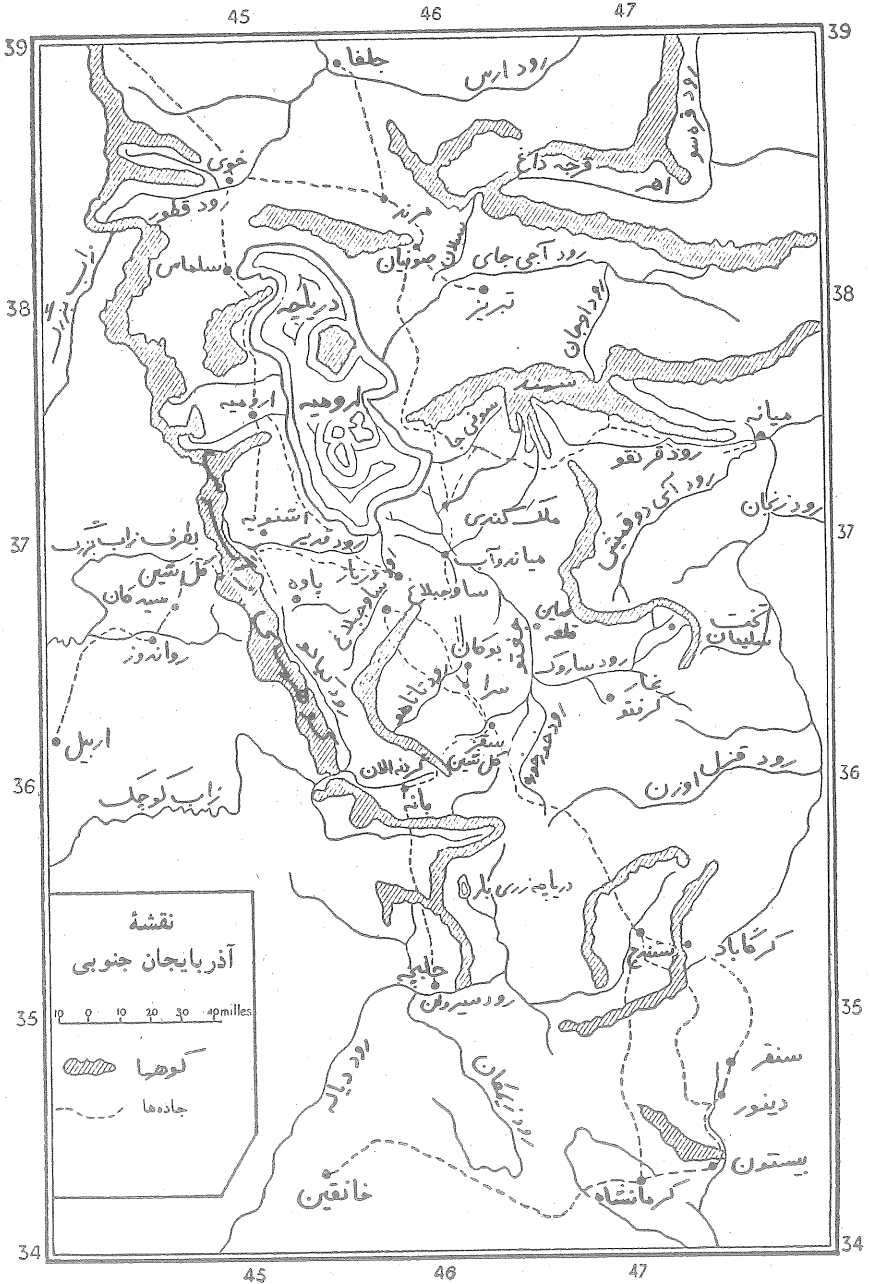


نقشه شماره ۲ - نقشه طبیعی کردستان

اسمهای گوری و بایبورت و شوشه و جولامرگ زیرشان خط کشیده شده است تا نوس لوزی بی را که آراغات مرکز آن است مشخص نماید. برای پروفیل‌های A-A و B-B و C-C رجوع شود به نقشه کریستف (۴).

ولایت ارضروم، مخصوصاً در قسمت شرقی آن، تعداد کردها از سایر نژادها بیشتر بود (۳۰۰,۰۰۰ کرد، ۲۰۰,۰۰۰ ارمنی و ۲۱۰,۰۰۰ ترک) ولیکن از نسبتهای فعلی بیخبریم. در سنجاق بایزید (که ما بار دیگر به هنگام بحث از ادبیات کرد از آن نام خواهیم برد) کردها پنج برابر بیش از نژادهای دیگر هستند. در سوریه نیز مهاجرنشینهای پراکنده کرد وجود دارد، و در دمشق يك محله تماماً به وسیله کردها مسکون شده است.

در ایران کردها تمامی ایالات بزرگ کرمانشاهان و کردستان اردلان (سنه) و ناحیه گروس و بعضی از قسمتهای آذربایجان را اشغال کرده‌اند، بدین قرار: ۱- ناحیه ساوجبلاغ (کردستان مکرری) واقع در جنوب دریاچه ارومیه و در مغرب تاتاهو. ۲- منطقه‌ای که در امتداد مرز ایران و ترکیه در پهنه‌ای به عرض ۲۰ تا ۴۰ کیلومتر گسترده است و در مغرب ارومیه و سلماس و خوی و ماکو واقع است. خنات آواجیق تنها محلی در این منطقه است که ترکها در آن ساکنند (قبیله آبروملی) و در بین ساکنان بهم پیوسته کرد فاصله انداخته‌اند. در جنوب، کردهای ایران بومی هستند (رجوع شود به فصل اول همین کتاب) و شاید قسمت غربی سرزمین مدیهای باستان را اشغال کرده‌اند. آیا ممکن است که اینان از اخلاف مستقیم همان مدیها (مادها) باشند؟ از روی نشانه زبان، و از بعضی جهات، مذهب، (شیعه، علی‌اللهی) این کردهای ساکن جنوب شرقی با توده اصلی همجنسان خود فرق دارند، ولی به هر حال خود را با ایشان از يك نژاد می‌دانند. و اما ایران شمالی، مثلاً سلماس در آغاز قرن اول میلادی هنوز جزو این منطقه مرزی و تقریباً مستقل بود که ارمنیها به آن کُرچه‌آ Körtchéa (یعنی کردستان) می‌گفتند. در مقابل، در زمانی نسبتاً دیرتر بود که کردها در جنوب دریاچه ارومیه باز هم پیشتر رفتند. تا زمان حال نیز در حول و حوش ساوجبلاغ (مهاباد) محللهایی هستند که



نقشه شماره ۳- از روی نقشه پروفیسور مینورسکی

آثاری از نام ترکی بر آنها باقی مانده است. از طرفی، تاریخ کرد، یعنی شرفنامه^(۱۳۱) صریحاً می‌گوید که ایل مکرّی (از منسوبان ایل بابان سلیمانیه) در زمان حکومت سلاطین قره قویونلو و آق قویونلو، یعنی در حدود قرن پانزدهم میلادی در آنجا ظاهر شده‌اند. نقل مکانهای مشابه و دیروقت از مغرب به مشرق اغلب پیش آمده و نقطه به نقطه به وضوح دیده می‌شود که چگونه يك عشیرت کرد جای عشیرت دیگری را گرفته است. و بالاخره در روسیه، در حاکم‌نشین ایروان (فعلاً ارمنستان شوروی) که در مجاورت آارات واقع است، و در بخشهای آردهان و کاگیزمان (از توابع قارص) (که در حال حاضر از طرف شورویها به ترکها پس داده شده است) و نیز در بخشهای زنگرور و جوانشیر و قدری کمتر در نواحی عرش و جبرئیل از توابع حاکم‌نشین الیزابت پول (که فعلاً به نام گنجه موسوم و در آذربایجان شوروی است) کردان وجود دارند.

۲۲. بعضی منابع (از جمله بیندر (Binder) در کتاب خود تحت عنوان سفر به کردستان، ۱۸۸۷) ناحیه کوهستانی جنوب شرقی به‌شمال غربی، بین ۳۳ درجه و ۴۰ درجه عرض شمالی و ۳۹ درجه و ۴۶ درجه طول شرقی را جزو کردستان ترکیه به‌حساب می‌آورند (صفحه ۱۴۵) و متذکر می‌شوند که: «تمام سرزمین گسترده تا مرز ایران و ترکیه و محدود از شمال و مغرب و جنوب به ولایات ارضروم و سیواس و حلب، سابقاً به نام ارمنستان خوانده می‌شد و اکنون ترکها آن را کردستان می‌نامند. (صفحه ۱۵۲).

در مورد نقشه کردستان، مراجعه، هم به کارهای انجام شده در قدیم مفید خواهد بود (از جمله به کِرپورتر Ker Porter - خط سیر از بغداد به تبریز) یا به لایارد Layard (موصل - رواندوز - شمدینان)، و هم به کارهای نزدیکتر به خودمان، از جمله به تورودانزین Thureau-Dangin در: نقل هشتمین جنگ سارگون (۷۱۴ پیش از میلاد مسیح) و به گزارشی که در ماه ژوئیه ۱۹۲۵ از طرف کمیسیون تحدید حدود ترکیه و عراق به جامعه ملل داده شده است. من هم به سهم خود در کتاب جغرافیای شبکه راههای کردستان را تشریح کرده‌ام (۱۹۳۵). از آن پس يك راه اتومبیل رو به آن اضافه شده و آن راه موصل به ایران است. (مؤلف)

با محاسبه اینکه تا پیش از جنگ بزرگ جهانی (جنگ اول) نزدیک به ۱,۷۰۰,۰۰۰ نفر در ترکیه و در حدود یک میلیون نفر کرد در ایران ساکن بوده‌اند ارزیابی می‌شد که جمعیت کل کردان بین ۲,۵۰۰,۰۰۰ تا ۳,۰۰۰,۰۰۰ نفر باشد. کردها خودشان (رجوع شود به کتاب شرفنامه چاپ ۱۹۳۰ که در بالا به آن اشاره کردیم) ارقام ذیل را از جمعیت خویش بدست می‌دهند:

در ایران	۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر
در اتحاد جماهیر شوروی	۲۵۰,۰۰۰ نفر
در ترکیه	۴,۵۰۰,۰۰۰ نفر
در عراق	۵۰۰,۰۰۰ نفر
در سوریه	۲۵۰,۰۰۰ نفر
جمع	۷,۰۰۰,۰۰۰ نفر

به نظر ما چنین می‌رسد که رقم ذکرشده برای کردهای ترکیه به طرزی آشکارا مبالغه آمیز باشد و باید آن را به نصف تقلیل داد، که در نتیجه جمعیت کل کردها در همه کشورهای که در آنها سکونت دارند به ۵ میلیون خواهد رسید. این رقم دقیقاً با آنچه خود کردها تعیین می‌کردند مطابقت دارد، بدین قرار: ۲,۹۸۷,۹۶۰ نفر در ترکیه؛ ۲۸۹,۹۴۰ نفر در سوریه؛ ۷۴۹,۳۸۰ نفر در عراق؛ ۱,۳۰۰,۰۰۰ نفر در ایران؛ ۶۰,۰۰۰ نفر در ارمنستان یعنی جمعاً ۵,۳۸۷,۲۸۰ نفر (رجوع شود به بروشور مسئله کردستان). بدون شك این رقم مربوط به پیش از جنگ بزرگ است، لیکن تلفاتی که از آن ببعد به کردان وارد آمده با افزایش جمعیت جبران نشده است (۳۷).

→ جنگهای اخیر و کنترل مؤثرتر دولت موجب تخلیه قسمتی از کردستان از نفوس شده است. با این وصف، بر طبق اطلاعات تازه‌ای که به دست آمده این خلاءها پر شده و کردستان دوباره مسکون گردیده است. دوست من، امیرکامران علی معتقد است که جمعیت ملت کرد باید بین ۸ تا ۹ میلیون باشد (نامه مورخ ۶ فوریه ۱۹۴۶ او).
(مؤلف)

فصل سوم

طرز زندگی - مشغولیات، و عادات و رسوم

کردها به دو دسته یکجانشین^(۱) و نیمه چادر نشین یا ثابت و نیمه سیار تقسیم می شوند. در واقع دائماً از تعداد چادر نشینان کاسته می شود زیرا همه بیش از پیش به سمت یکجانشینی گرایش پیدا می کنند. زمستان را در دشت و در خانه های کاه گلی بسر می برند، در بهار کشت و زرع می کنند و سپس چند نفری را برای نگهداری از مزارع خود بجا می گذارند و خود با گله هایشان به طرف چراگاه های بلند تابستانی از کوهها بالا می روند. بعضی اوقات این چراگاهها در مجاورت قشلاقها واقع شده اند، لیکن اغلب وقتها گله چرانان که معمولاً همیشه همان خط سیری را در پیش می گیرند که نسل به نسل دنبال شده است در فواصلی بسیار دور از هم به گله چرانی می پردازند؛ چنانکه مثلاً قبایلی که زمستان را در دامنه های غربی کوههای زاگروس در بین النهرین بسر می برند در تابستان به طرف کوههای واقع در مرز ایران و حتی به خود ایران می روند.

۱. گله‌چرانان و گله‌چرانیهای کردان.

سروان دیکسون^(۲) در مقاله‌ای که قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم گله‌چرانیهای قبیله هرکی را که زمستانها در شمال بین‌النهرین بسر می‌برند تشریح می‌کند و چنین می‌نویسد:

«آنان در نزدیکی زیبار^(۳) از رودخانه زاب بزرگ، در همانجا که هر سال پلی می‌سازند، عبور می‌کنند. این کار وقتی از ایشان می‌گیرد و باید طوری رفتار کنند که با کردهای ساکن آن منطقه، از جمله با آدمهای شیخ بارزان حسن رابطه داشته باشند، و گرنه آن کردها ممکن است از عبور ایشان جلوگیری کنند. سپس راه خود را از فراز تنگی بلینده (گردنه بلند) در پیش می‌گیرند، و بدین‌گونه کاروانی دراز از مردان با بار قاطرها و اسبها و اغنام و احشام در حالی که کوره راههای درّه «شم‌دینان‌سو» (شعبه زاب بزرگ) را در می‌نوردند و بیش از پیش متمایل به شرق می‌شوند به طرف چراگاهها می‌روند. گوسفندان به صورت گله‌های ۳۰۰ تا ۴۰۰ رأسی بر دامنه‌ها به چرا مشغول می‌شوند و تنی چند از چوپانان در حالی که مسلحند بر سر گردنه‌ها و معبرها به نگهبانی می‌نشینند. در محلی که رودخانه اورامارسو به زاب می‌ریزد تقسیم می‌شوند: عده‌ای با در پیش گرفتن راه درّه ست^(۴) از کوه بالا می‌روند، و بقیه از دره‌های هریکی و بیت کر^(۵) آهسته آهسته و منزل به منزل کوره‌راههای بیچاییج را می‌پیمایند تا به گردنه‌های بلند واقع در شمال ست‌داغ برسند. همه بسیار آزادانه و هر يك به دلخواه خود، بی‌نظم و پراکنده، درست همچون مشتی مورچه سفر می‌کنند. ظاهراً هر دو یا سه خانواده با هم حرکت می‌کنند و همه هم دار و ندار خود را از کیسه‌های غله و

2. Capitaine Dickson

3. Zibar

4. Sat

5. Beitkar

حبوبات و چادر و گلیم و نمد و لباس و غیره که بار اسبان یا چهار پایان دیگر کرده‌اند، با گوسفندانشان به همراه دارند. گهگاه گوسفند بیماری هم دیده می‌شود که روی بار و بنه‌شان بسته شده است. زنان با جامه‌های زنده بزحمت طی طریق می‌کنند و اغلب بار عجیبی از گهواره و ظروف گلی و چیق و مجموعه و مشک کره‌زنی و کدو و سماور و لوازم نخریسی و دوک نختابی با بچه‌های شیرخواره که سر بار ضروری ایشان است بر دوش دارند. جا به جا نگاه مسافران به رنگهای تند و خیره کننده صندوقی که از آن آقا (رئیس قبیله) است، به لباسهای او که از بهترین پارچه است و به دستگاه چایخوری او خیره می‌شود. همه، به استثنای کسانی که پایشان درد می‌کند، پیاده راه می‌روند، زیرا همه اسبها و قاطرها و گاوها بارشان را حمل می‌کنند. مردانی که سرتاپا مسلحند و ذخیره فشنگشان را به همراه دارند نگهبان کاروانند و در دهات و بر سر راهها، در حین بگومگو با دهاتیها، خوب نمایان می‌شوند. یکی دو نفری هم از آنان همراه پسر بچه‌هایی می‌روند که گله‌ها را در بلندیها و دامنه‌های کوه می‌چرانند. دوران عبور ایلات چادرنشین برای همه دورانی پر از تشویش و نگرانی است. روستاییان در خانه‌های خود می‌مانند و در را به روی خود قفل می‌کنند. مردان مسلح آماده و گوش بزنگ، همه نقاط سوق الجیشی نزدیک آبادیها را اشغال می‌کند. همه نگران و بدگمانند. گاه گاهی بی‌نظم و ترتیب تیر تفنگی شلیک می‌شود. ما در جایی بسیار زیبا و باصفا در بالای کوه به گله گوسفندی برخوردیم و چون هوس کردیم عکسی از آن منظره بگیریم من از چوپانی که از صخره بالا می‌رفت خواهش کردم لحظه‌ای چند بیحرکت بایستد. چوپان همچون خرگوش از صخره به زیر پرید، و در حالی که فریاد می‌زد و کمک می‌طلبید و تفنگش را آماده به تیر می‌کرد و می‌دوید چهار صد متری از ما فاصله گرفت. همینکه به پای تپه رسید آماده شد که به روی ما تیراندازی

کند. گله‌های گوسفند خسته و بیمار به نظر می‌رسند. بسیاری از آنها می‌افتند و ابری از عقابها و قرقیها به دنبالشان در حرکت است. کاروانیان شب هنگام بارها را از پشت مالها پایین نمی‌آورند، بلکه در کنار آنها اتراق می‌کنند و جاجیمها را به خود می‌پیچند.»

حال، از حواشی کوههای بین‌النهرین به نزد کردهای ماورای قفقاز نقل مکان کنیم. اینک بینیم یکی از ایشان به نام عرب شمو^(۶)، که نویسنده هم شده است در کتاب خود تحت عنوان چوپان کرد چگونه خاطرات دوران جوانی خود را برای ما نقل می‌کند^(۷).

«همینکه برفها آب شد و سبزه دمید و درختان به گل نشستند آبادی کرد به جنب و جوش درمی‌آید.

«صبح خیلی زود رفت و آمد آغاز می‌شود، کردها با گله‌های خود آماده رفتن به جایی می‌شوند که خودشان به آن دولگه dolga می‌گویند، و آن جایی است که بزها در آن بچه می‌زایند.

«کردها در دولگه‌ها با کمال دقت، از بره‌ها و بزغاله‌ها مواظبت می‌کنند و به بهترین نحو ممکن به آنها غذا می‌دهند تا هر چه زودتر رشد کنند و نیرو بگیرند، و وقتی فصل گرما فرا رسید بتوانند سفر خسته کننده به بالای کوه را تحمل کنند.

«در چراگاههای تابستانی، کردها به دور هم جمع می‌شوند و تشکیل گروههای مخصوصی می‌دهند به اسم اوبا obâ یا اجتماعات کوچک از چهل تا هشتاد رئیس خانوار، تا گله‌های خود را دسته جمعی در سبزه‌زارهای کوهستان بچرانند. در رأس هر «اوبا» يك «اوباباشی» قرار دارد که از ثروتمندترین و بانفوذترین افراد آن اجتماع بشمار

6. Ereb Chamo

۷. این کتاب که بدوآ به زبان کردی ماورای قفقاز نوشته شده بود بعداً به زبان روسی درآمد. من آن را به زبان فرانسه ترجمه کردم و از روی ترجمه من دوباره به زبان کردی سوری ترجمه شد و در بیروت به چاپ رسید. (مؤلف)

می‌رود. ادارهٔ همهٔ امور به عهدهٔ او است، او میزان سرانه‌ای را که هر خانواری باید بپردازد و نیز محل‌های مساعد برای چرا و هنگامی را که گله باید از منزلی به منزل دیگر به چرا برود تعیین می‌کند. این سِمَت انتخابی است و همیشه هم افتخاری بوده و همه بی چون و چرا از دستورهای اوباباشی اطاعت می‌کرده‌اند.

«اوباباشی تقریباً همیشه رئیس طایفه و ثروتمندترین مرد است. باری، از چوپانان خواسته می‌شود که علاوه بر انجام وظایف مشخص خود همهٔ کارهای مربوط به چراگاه و نگهداری از مال‌های متعلق به اوباباشی را مجاناً انجام بدهند: گوسفندانش را هر روز عصر از چراگاه به اردوگاه باز آورند، آنها را بشمارند و گزارش آن را به ارباب بدهند، صبح آغل را تمیز کنند و پشک‌ها و زباله‌ها را به محلی دور از اردوگاه ببرند.»

۲. آیین زندگی چوپانی.

«بر طبق آداب و رسوم محلی، پس از رسیدن به «دولگه» و پس از اینکه نخستین بره‌ها و بزغاله‌ها از مادر متولد شدند هر کرد ثروتمندی گوسفندی سر می‌برد، سوری براه می‌اندازد و همسایگان و چوپانان را به مهمانی می‌خواند. ارباب و زن ارباب با شور و شوق از مهمانان پذیرایی می‌کنند. پس از صرف غذا که همیشه در هوای آزاد صورت می‌گیرد سفره‌ها را برمی‌چینند و جوانان آوازهای محلی می‌خوانند و با چوپانان می‌رقصند. وقتی جشن و مهمانی پایان پذیرفت همه از ارباب و از پذیرایی‌های گرمش تشکر می‌کنند و از خدا به دعا می‌خواهند که زن ارباب در تابستان کره و پنیر فراوان تهیه کند و بیماری در اغنام و احشام نیفتد و گله‌چرانی تابستانی به خیر و خوشی به پایان برسد.»

«این جشن به زبان کردی «سره‌پز» Sar-é-pez نام دارد که به معنای «آغاز نشو و نمای چهار پایان» است. من برای نخستین بار در عمرم بود که در آن جشن شرکت می‌کردم و سخت از آن ذوق زده و متحیر مانده بودم، لیکن پدر و مادرم به من لبخند می‌زدند و می‌گفتند که «سره‌پز» هنوز جشن بزرگ نیست و بزودی جشن «برودان» baro-dân خواهد رسید که بهترین روز سال است. و من با کمال بیصبری منتظر فرارسیدن «برودان» شدم.

«همینکه بره‌ها رشد کردند و بزرگتر شدند و برفها در کوهساران بیش از پیش رو به آب شدن نهادند اوباباشی روز «برودان» یعنی حرکت از «دولگه» به سمت چراگاههای کوهستانی را تعیین می‌کند. مقدمات این جشن از يك هفته پیش تدارك دیده شده و اینك بالاخره آن روز باشکوه فرا رسیده است. همگان صبح زود برخاسته و بهترین لباسهای جشن و مهمانی خود را به تن کرده‌اند. دختران جوان پیراهنهای رنگارنگ و فاخر پوشیده، سر و بر خود را با گلهای تازه چیده صحرايي آراسته و آویزه‌ای به نام «کره‌فیل» Karafil که ورقه گردی از طلا با يك حلقه کوچک زرین است به بینی خود نصب کرده‌اند. کردهای ثروتمند بدین منظور پره بینی دختران خود را از همان اوان کودکی سوراخ می‌کنند. میشها و قوچها و بزها همه با گلوله‌هایی از پشم الوان زینت شده بودند. به گردن بند زیباترین و بهترین قوچها زنگوله‌هایی مسین با زیورهای رنگارنگ می‌آویختند. سپس می‌گذاشتند تا میشها و بره‌ها به میان گله مشترک بروند و ترتیب حرکت داده می‌شد.

«در آن اوان که تدارك مقدمات حرکت به پایان رسیده بود خورشید از مشرق سر برآورده و يك تیغ در افق بالا آمده بود. «آسمان صاف و بی‌ابر و هوا آکنده از گرمای مطبوع و فرح بخش يك روز بهاری و از عطر گلهای و غنچه‌های نوشکفته بود.

«سرانجام، آن لحظه شکوهمند فرا رسید. همه چیز آماده بود. «اوباباشی» فرمان حرکت داد. سرچویان که بهترین لباس چوپانی خود را پوشیده بود و نی لبکش را به دست داشت در رأس کاروان «برودان» قرار گرفت. او نقش فرمانده را بازی می‌کرد، یعنی به جوانان دستورهایی می‌داد در باره اینکه با بره‌های کوچک یا با میشهایی که بچه‌های شیرخواره‌شان را به خود راه نمی‌دهند چگونه باید رفتار کنند. در عقب سرچویان بزرگترین و زیباترین بز نری را که به زبان کردی «نری» *nerî* می‌گویند گذاشته و به گردنش زنگی آویخته بودند که چنانکه به من توضیح می‌دادند بلندترین صدا را داشت. در آخرین لحظه هر اربابی خطاب به چوپانان این سخنان را بر زبان می‌آورد: «من با سپردن گله خود به تو از تو می‌خواهم که از روی وجدان و شرافت وظیفه‌ات را انجام بدهی و از گله خوب مراقبت کنی».

«وقتی همه سفارشها داده شد سرچویان شروع به نواختن نی لبك کرد و کاروان براه افتاد. گله با نظم و ترتیب در پشت سر سرچویان می‌رفت و جوانان نیز آن را همراهی می‌کردند. کمک چوپانان و کودکان در دو طرف گله می‌دویدند و به دقت مراقب بودند که به هیچ وجه خللی به نظم و ترتیب حرکت وارد نیاید. کمک چوپانان به ضرب چوبدستی یا با سوت زدن به طرزی مخصوص به هر گوسفندی حالی می‌کردند که جایش در گله کجاست.

«از آن روز که من برای نخستین بار در عمرم کاروان «برودان» را دیدم سالها گذشته، لیکن خاطره خوش آن هنوز در ذهن من زنده مانده است. درست مانند اینکه همین حالا بوده است من چهره‌های درخشان کودکان و جوانان و چوپانان را در برابر خود می‌بینم و صدای آوازه‌ایشان را می‌شنوم. جامه‌های «آرخالغ» و «اویمه» و «بشمت»^(۸) ایشان با آن رنگهای تند و زننده و لباسهای جشن و سور دختران

جوان و تاجهای گل روی سرشان و زینتهای آویخته به میشها و قوچها در جلو چشم مجسم است. همه جا پرتو خیره کننده خورشید می تابد. تمام دره پوشیده از گیاه و سبزه است و از دور دیده می شود که نوك كوهها هنوز پوشیده از برف است. صدای بعبع گوسفندها و برهها و آواز چوپانان و جوانان از دور در دره طنین انداز است و ساکنان آبادیها از خانههای خود شتابان بیرون می پرند تا این کاروان شادی را تماشا کنند.

«چنین کاروانهایی در سال دوبار بیشتر راه نمی افتد: یکی در بهار، وقتی که گوسفندان به چراگاههای تابستانی می روند؛ و آن دیگر دیرتر، در پاییز، وقتی که آن گلهها به خانه باز می گردند. این نکته را نباید فراموش کرد که تمامی ثروت کردها را همین گلهها تشکیل می دهند. اگر شیر به مقدار زیاد بدست بیاید نه تنها آذوقه کره و پنیر گله دار کرد برای تمام مدت سال تأمین می شود بلکه این امکان برای او هست که مازاد این فرآوردهها را همراه با پشم گوسفندان و نیز تعدادی از خود گله را برای تأمین گوشت شهر در بازار بفروشد. او بدین وسیله می تواند مالیاتش را بپردازد و از اجناس مورد نیاز شهری برای خانواده اش بخرد. بنابراین عجیب نیست که نقل مکان گوسفندان از آبادی به چراگاههای تابستانی و بازگشت آنها به خانه از حوادث مهم و قابل توجه زندگی دهات کرد بشمار آید و روز جشن «برودان» از باشکوهترین روزهای سال باشد.

«راه تا منزل اول زیاد دراز نبود. جوانان پس از آنکه ما را تا چند کیلومتری با سروصدا همراهی کردند بازگشتند و به طرف خانههای خود رهسپار شدند؛ ولی چوپانان و کمک چوپانان با بار آذوقه شان آرام

۸. آرخالغ arkhâlouk و اوئمه oima و بَشمِت bechmet همه لباسهای محلی هستند ولی واژهها ترکی است نه کردی. (مؤلف)

آرام به راه خود ادامه دادند. در روز اول معمولاً به طی مسافت کوتاهی قناعت می‌کردند و هر روز اندکی بر آن می‌افزودند تا گوسفندان جوان زیاد خسته نشوند و به راه‌پیمایی عادت کنند.

«گله‌ها با فاصله‌های کوتاه از پی هم روان بودند. در توقف نخستین، گوسفندها را رها کردند تا استراحت کنند و بچرند. در آن فاصلهٔ زمانی، پدرم به عنوان سرچوپان شروع به تقسیم عادلانهٔ محصولاتی از قبیل نان و گوشت و حلوا و خشک‌بار می‌کرد که اربابان به رسم هدیه به چوپانان داده بودند. پدرم در طول راه و در اردوگاه اول، تا پیش از رسیدن اربابان، وظایف رئیس کاروان را ایفا می‌کرد. در طول راه، چوپانان به هنگام غروب پیش پدرم می‌آمدند و از او دستورهایی می‌گرفتند. در ضمن، سئوالهای زیادی از او می‌کردند، مثلاً: برای استراحت گوسفندان و مخصوصاً حیواناتی کم سال‌تر چند بار باید اُتاق کرد؟ چند بار باید برای آب دادن به آنها توقف نمود و آیا توقفهای يك روزه صورت خواهد گرفت تا گوسفندها و بره‌ها خوب استراحت کنند؟

«در نخستین اردوگاه مدت زیادی تنها نماندیم: چهار روز بعد، اربابان ما با افراد خانواده‌شان از راه رسیدند و بلافاصله چادرهای سیاه خود را برافراشتند. چادر بزرگی که از تکه‌های بافته از پشم بز درست شده است «کُنه» Kone نام دارد. «کُنه»های کردنِ ثروتمند بزرگ بود و به چند اتاق مزین به فرش و نمد (کوشمه) تقسیم می‌شد. يك اتاق از آنها مخصوص پذیرایی از مهمانان بود و يك انبار جداگانه برای نگهداری لبنیات از قبیل کره و پنیر و ماست داشت. آنان که ثروت چندانی نداشتند «کُنه»شان بسیار کوچکتر بود و تنها يك اتاق نشیمن و يك انباری داشت.

«چادرها را تك تك یا به صورت دسته‌های كوچك در دامنهٔ کوه یا در دره‌ها و تنگه‌هایی زده بودند که در آن صخره‌هایی قد برافراشته و

سیلابها و نهرهای جاری از کوه با سروصدای زیاد در آنها روان بودند. از دور ممکن بود آن دسته چادرها را بجای يك اردوگاه نظامی گرفت.»

۳. نقش دامداری

از این قرار، گله گوسفند همه مایحتاج زندگی کردان را تأمین می‌کند. مهمترین دامهای ایشان عبارتند از: اسب، خر، بز، میش دنبه‌دار و سگ. شتر و گاو در نزد کردها کم است. اسب که نجیب‌ترین حیوان است تقریباً تنها به سواری یا به بارکشی اختصاص دارد. از شیرمادیان گاهی به عنوان نوشابه استفاده می‌شود ولی نه به آن اندازه که در میان قبایل چادرنشین ترکستان رسم است. در ارمنستان پرورش اسب از اهمیت کمتری برخوردار است زیرا جنبه ذوعارضه بودن آن سرزمین امکان چنین کاری را کمتر میسر می‌سازد. بعلاوه، در آنجا که قدرت اداری بیشتر اعمال می‌شود، آنجا که سنگینی بار مالیات بیشتر محسوس است و بهترین چهارپایان را برای نیازمندیهای نظامی مصادره می‌کنند طبیعی است که در امر پرورش و تربیت اسب کوتاهی می‌شود و مردم کمتر به آن می‌پردازند. منطقه اصلی مستعد برای پرورش اسب بیشتر در حوالی مرز ترکیه و ایران واقع است که در آنجا شرایط مساعدتر است و قبایل ساکن آن منطقه آسانتر قادر به حفظ استقلال نسبی خویش هستند. بنابراین، کار پرورش اسب در میان کردان بیشتر در قبایل ساکن کوههای زاگروس و همچنین در میان کردهای حیدرانلی علی‌داغ که سرزمینشان در بین دریاچه وان و آارات واقع است رواج دارد. ارتفاعات پرسبزه و علف که شیب ملایمتری دارند و مسیرهای سهل‌الوصول آن نواحی بیش از گردنه‌های بلند و دره‌های عمیق سایر قسمت‌های کردستان برای پرورش و تربیت اسب مناسبند.

اسب کردی به اسب تازی شبیه است^(۹). از اسب عربی کوچکتر ولی در عوض قویتر است. به وضع طبیعی سرزمین خو گرفته است و در نتیجه، آنجا که سوارش زحمت بیشتری برای عبور از آن دارد رفتاری مطمئنتر و امن بخش‌تر از خود نشان می‌دهد. کردها تقریباً همگی سوارکاران شایسته‌ای هستند و مسافرانی که از مناطق تربیت

۹. اینکه اصل و مبداء و خواص اسب در محیط کرد منعکس‌کننده يك سنت یا روایت عربی است شاید نتیجه بعضی عوامل از جمله ناشی از این امر باشد که در اشعار کردی بهترین نژاد اسبهای اصیل را اسبهای صقلاب (صقلاو) و کحیلان می‌دانند، از همان اسبها که در روایات عربی پنج نژاد از آن را نام می‌برند، بدین‌قرار: ، منکی Ma'nie کحیل Koheil صقلاوی و جولفه Djulfé (ل. مرسیه L. Mercier در کتاب: زینت سوارکاران، ترجمه از عربی) در يك بیت (داستان منظوم) کردی نیز تحت عنوان قوچ عثمان صحبت از يك اسب سواری بسیار نخبه است که داستان بر محور هنرنامه‌های او دور می‌زند. بیت مذکور برای نشان دادن محسنات آن اسب تصریح می‌کند که پدرش يك اسب دریایی بوده است (اوسکارمان، لهجه کردی مکرانی، بیت دوم، صفحه ۳۵۳) در زمینه همین فولکلور کرد که فراتر از قلمرو کردان می‌رود سخن بسیار می‌توان گفت (رجوع شود به فصل دوازدهم همین کتاب). به قول يك مؤلف ایرانی تنها در همین منطقه اردلان می‌توان در صورت نیاز از ۶۰ تا ۷۰ هزار اسب آماده برای استفاده گردآورد. يك مسافر آلمانی نقل می‌کند: «در کردستان جنوبی زیاد از اسب استفاده نمی‌کنند. بنا به گفته ریک Rich کردهای پاشالیک (ولایت) سلیمانیه سواران بسیار جسور ولی بدی هستند که برخلاف عربها مهارتی در امر پرورش و تربیت اسب ندارند و با سوارکارهای دیوانه‌وار خود در زمینهای سنگلاخ نژاد خوب اسب را خراب می‌کنند. آدم حاضر است به طیب خاطر بر اسبی که قبلاً يك سوارکار عرب و بعضی وقتها نیز يك سوارکار ترک بر آن سوار بوده است سوار بشود، ولی مسلماً حاضر نیست با میل و رغبت بر اسبی سوار شود که قبلاً يك سوارکار کرد سوار بوده است. همان مسافر می‌گوید: اسبان دورگه مخلوط از نژاد کردی و عربی خیلی زود خواص خوب خود را از دست می‌دهند.» بر عکس او، سرهنگ شیل Shiel از هنر سوارکاری کردان ستایش می‌کند و می‌گوید: من فقط در میان کردهای مکری ساکن جنوب دریاچه ارومیه سوارکاران زبده و ماهری دیدم که در امر تربیت و پرورش اسب هیچ دست کمی از عربها ندارند.» (م. واگنر، در کتاب سفر به ایران و کردستان، صفحه ۲۳۹) درباره اسبهای کحیلان رجوع شود به مولتکه...» (مؤلف)

اسب در کردستان دیدن کرده‌اند همه از جرأت و جسارت ایشان در اسب‌سواری ستایش می‌کنند.

کتاب شرفنامه (چاپ قاهره، صفحه ۳۷۷) از جمله نقل می‌کند که یکی از خوانین مکرری به اسم امیریگ بن شیخ حیدر به اتفاق ترکان، در جلّه زمستان، در مراغه به ایرانیان حمله‌ور شد. در بازگشت، تعدادی اسب عربی از رمه اسبان شاه‌طهماسب که در محلی به نام قراجیق بودند با خود به غنیمت آورد. آنها همه از آن اسبان بودند که به «بادپا» معروفند و چون شایع بود که از نسل جن و پری هستند به آنها «دیو زاد» می‌گفتند، «از آن اسبان که در هیچ عصر و زمانه‌ای هیچ سلطان مقتدری نظیرشان را نداشته است...».

استفاده از خر در میان کردان بسیار کمتر معمول است و بیشتر در نزد ارمنیها دیده می‌شود. لیکن بویژه گوسفندها و بزها هستند که نقش مهمتری در تأمین خوراک و پوشاک و سایر ضروریات زندگی کردان بازی می‌کنند. میشهای کردی همه درشتند و دنبه زیاد دارند. این نژاد در سرزمین کردستان، در آب و هوایی که در عین حال هم سخت‌ترین و هم سالمترین است زندگی می‌کند، محیطی که هشت ماه از سال برف و سرما بر آن حکمفرما است و چهار ماه تابستان سوزانی دارد. گوسفند کردی حیوانی است که تقریباً هیچوقت بیمار نمی‌شود و پشمی قرصتر و لطیفتر از پشم گوسفندان تشنه لب عراق و سوریه دارد. انواع و اقسام گوسفندانی که در فلات ارمنستان پرورش می‌یابند به ترتیب از بالا عبارتند از: اسکی‌شهر - افیون فرانسی، کره‌مان سفید (یا آق کره‌مان). در امتداد به طرف مشرق و از ابتدای ارمنستان قدیم، بی‌آنکه نسل گوسفندان آق کره‌مان نایاب بشود به گوسفندان سفید دیگری برمی‌خوریم که پشم بلندی دارند و به آدمیس Ademiss معروفند. لیکن گوسفندان تیره رنگ در این منطقه بسیار بیشترند، و از آن جمله‌اند: قزل کره‌مان (کره‌مان قرمز) و نیز

انواع مختلف گوسفند سیاه از قبیل: توژ Toj، هریک Herik، مور Mor و کرکس karkas که ترکیبی از پیوند آق کره مان و قزل کره مان است، و در حواشی مرزهای سوریه نیز بسیار دیده می شود. این پشمهای الوان برای کارخانه های نساجی مغرب زمین بسیار مطلوبند (صرفه جویی در رنگ کردن) و در عین حال برای خود دامداران نیز سودمندند، زیرا تشکیل مواد رنگی در پوستشان آنها را در برابر تابش شدید خورشید و اثرات آن (باد سرخ گوسفندی) حفظ می کند. (رجوع شود به ف. بلسان Balsan، مقاله گوسفندان ترکیه، منتشر در مجله «اتحاد گوسفندان» شماره فوریه - مارس ۱۹۴۰).

پشم میشها و موی بزها برای درست کردن نمد (۱۰) یا رشتن نخ، که بعداً از آن لباس یا چادر درست می کنند مورد استفاده زنان کرد است. شیر به صورتهای مختلف غذای اصلی کردها را تشکیل می دهد. گوشت بر عکس آنچه گمان می رود کمتر در غذای کردی دیده می شود. گله سرمایه چادر نشینان است و یک حیوان شیرده را جز به حکم ضرورت سر نمی برند. از حیوانات نر برای مبادله آنها با غلات استفاده می کنند، به قسمی که گوشت را تنها برای مواقع بسیار ضروری نگاه می دارند. ولیکن مالهای شاخدار، از قبیل گاو و گاومیش، چادر نشینان کمتر به پرورش آنها می پردازند، زیرا گاوها چندان تاب تحمل مهاجرت های مداوم را که گوسفندها و بزها به آن خو گرفته اند ندارند. بنابراین پرورش گاو و گاومیش بیشتر اوقات بجز

۱۰. ما در تماشای نوع خاصی از ساختن نمد های زمخت و فرش های درون چادرها و پالتوهای زمستانی ایشان حضور یافته ایم. نمانده های پشم که روی زمین ریخته است به دور یک چوب بلند به درازای تقریباً یک متر و نیم پیچیده می شود، به هر سر آن چوب طناب نسبتاً بلندی بسته می شود و سر دیگر آن طنابها را به حلقه دور گردن آسی می بندند که به مدت چندین روز در صحرا می دود و بورغه می رود و آن غلطک را که طفلی مسئول هدایت آن است با خود می کشد» (بیندر، همان مأخذ، صفحه ۱۵۵).

در نزد قبایل نیمه چادر نشین که برای امور کشت و زرع به آنها نیازمندند دیده نمی‌شود (۱۱).

و بالاخره سگها که هم در برابر جانوران درنده نگهبانان کینه توزی هستند و هم در برابر مهمانان ناشناس، و لذا کاملاً بجا است که آدم در برخورد با آنها هوای خودش را داشته باشد. این سگها در واقع گرگهای درستی هستند با گردن و شانه‌های قوی و گوشهای بریده از ته و دم دراز بسیار پریشم، و اغلب همه سفید سفیدند یا سیاه سیاه، و نوعشان مطلقاً ثابت است.

بدین‌گونه، تمام زندگی کردها بر مبنای نیازمندیهای گله‌ها تنظیم می‌شود. آب شدن برفها و دمیدن سبزه‌های بهاره که بر پهنه فلات ارمنستان می‌رویند به معنای نزدیک شدن موسم آزادی مردان و چهارپایان است که در تمام مدت زمستان در بند بوده‌اند. در حقیقت کرد بمحض رسیدن فصل سرما گله خود را به درون اصطبلهای ناسالمی که عبارت از راهروهایی وصل به کلبه خودش هستند برمی‌گرداند. این راهروها بن بستهای تنگ و تاریک و بدون هوا و پر گل‌ولایی هستند که بیرحمانه وقفه‌ای در گردشهای تمیز چهارپایان در ماههای خوش آفتابی پدید می‌آورند. این دامها با توده شدن در یک جای تنگ و تاریک نیمی از نعمتهای بهداشتی را که در فصلهای خوب از آن برخوردار بوده‌اند از دست می‌دهند. به آنها از علفهای سبزی که برای ذخیره خوراک روزهای قید و بندشان کاشته شده بود و

۱۱. دامداری در مغرب ایران به سه دلیل مشروحاً زیر نقشی به اهمیت نقش کشاورزی بازی می‌کند: اولاً - چهارپایان کود طبیعی که همان پهن و پشگل باشد تولید می‌کنند. ثانیاً - لبنیات ماده خوبی است هم برای تغذیه و هم برای فروش. ثالثاً - موی بز برای بافتن پارچه چادر و طناب و غیره بکار می‌رود و پشم گوسفند برای قالببافی و لباس و غیره مورد استفاده است. (رجوع شود به آ. ک. س. لمبتون، در کتاب مالک و زارع در ایران، چاپ ۱۹۵۴ دانشگاه آکسفورد، صفحه ۳۵۰).

نیز از برگ بلوط جنگلهای انبوه بلوط و از خارهایی که دندانهای تیز بزها مانع از رشدشان می شود می دهند. با این وصف، وضع بهداشتی آنها بسیار بد است. کم خونی بر آنها حکمفرماست و بیشک بیماریهای مسری در این نابسامانی بوجود می آید. این اصطبلهای زیرزمینی به «آغل» موسومند و نوعشان در ارمنستان و در کردستان ایران یکی است، فقط در کردستان ایران آغلها بیرون از آبادی هستند (۱۲).

رها کردن بهاره دامها نباید زیاد به تأخیر بیفتد، زیرا ذخیره علوفه رو به اتمام می رود. اگر فصل بهار دیر سر برسد گلهها با خطر تلف شدن مواجه می شوند. همینکه برف شروع به آب شدن کرد کردها در همه جای کردستان، و یا لااقل در ارمنستان، از خانههای زیرزمینی

۱۲. مراقبتهایی که در چراگاههای تابستانی از دامها می کنند همه از روی نظم و ترتیب است و ساعاتی مقرر دارد. پس از شیردوشی عصر دامها را آزاد می گذارند که باز تا يك ساعت بچرند (این را غذای شبانه یا به کردی شهو خوار Chêw Khor گویند). سپس آنها را برای خواب شبانه در محوطه محصور نگاه می دارند که به آن ههوهژ Havêz می گویند، و مالها تا يك ساعت پس از نیمه شب در آنجا می مانند. در آن هنگام آنها را برای چریدن به مدت دو ساعت از آن محوطه بیرون می آورند، و این را چرای شبانه یا به کردی شهوین Chêwin می نامند. پس از آن، دوباره آنها را به ههوهژ برمی گردانند و تا سپیده دم نگاه می دارند. پس از آنکه سپیده زد حیوانها را رها می کنند که دو سه ساعت بچرند (تشت خور Techt Khor) تا موقع آب دادنشان برسد، و هر گله را در جای ثابت و مشخصی آب می دهند. پس از آب دادن نوبت دوشیدن صبحشان می رسد که در محلی به نام دانگه danega انجام می گیرد. پس از آنکه کار دوشیدن مالها به پایان رسید آنها را دوباره در محلی به نام پشته روژ Pychté roj نگاه می دارند و تا وقتی که بخوانند آنها را برای آب دادن عصرانه ببرند در همانجا می مانند. شاید شرح این جزئیات به نظر بیمعنی و ملال انگیز برسد ولی ما پروایی نداریم از اینکه آنها را در اینجا ذکر می کنیم، زیرا می خواهیم به خواننده بگوییم که زندگی ملت کرد در آن قسمت که مربوط به مراقبت و رسیدگی به گلهها است تا چه اندازه منظم و منطبق با برنامه است. (مؤلف)

خود بیرون می‌آیند، و هر چند هم شبها هنوز سرد باشد چادرهاشان را بر دامنه‌های جنوبی تپه‌ها که بیشتر رو به خورشید و خشکتر است می‌زنند. به هر حال این فصل بهاره در حدود شش هفته بیشتر نمی‌یابد. رطوبت زمین در پرتو اشعه سوزان خورشید سرعت بخار می‌شود، خشکی سبزه‌ها را از بین می‌برد و کردها، چنانکه هم اکنون دیدیم، بالاتر به سوی چراگاههای کوهستانی می‌روند و فصل تابستان را در کوه می‌گذرانند. بگذارید يك بار دیگر قسمتی از گفته‌های عرب شمونویسنده کرد را در اینجا بیاوریم:

«در آن ایام که ما با گله‌ها در کوهها می‌گشتیم اربابان ما مشغول تبدیل کردن شیر به محصولات بودند که نگاهداری آنها در دراز مدت و حملشان ممکن باشد. بدیهی است که این کار به نحوی بسیار ابتدایی انجام می‌گرفت. تهیه کره در نزد کردها کاری بس دشوار و خسته کننده است که بر عهده زن‌ها می‌باشد. زن اربابها همه شیرهای دوشیده در ظرف روز را، اعم از شیر ماده گاو و میش و بز، در دیگهای مسی بزرگی می‌ریزند که به آنها «قازان» Kâzân می‌گویند و هر کدام از دو تا ده سطل ظرفیت دارند. «قازان» را روی آتش می‌گذارند و وقتی شیر جوشید می‌گذارند تا قدری سرد بشود. تقریباً هر ده دقیقه يك بار زن ارباب با انگشت خود درجه حرارت شیر را تعیین می‌کند. وقتی شیر سرد شد و به درجه برودت لازم برای تخمیر رسید زن ارباب در هر دیگی يك قاشق سوپ‌خوری ماست می‌ریزد و در دیگ را با يك روپوش پشمی به نام «ایه‌لوپ» iélop محکم می‌پوشاند و می‌گذارد تا صبح بماند. صبح همه چیز آماده است و زن اربابها ماستها را در خیکهای چرمی که به آنها «مشک» mechk می‌گویند می‌ریزند و سر آنها را با طناب محکم به جایی می‌بندند. سپس مشکلترین کار که مشک‌زدن است شروع می‌شود. باید مشکها را گاهی به این سو و گاهی به آن سو تکان داد و گاه‌گاه آب سرد به

آن اضافه کرد تا وقتی که کره‌ها از دوغ جدا بشود. وقتی آن لحظه فرا رسید - که البته به زودی هم نمی‌رسد، چون باید برای این کار خسته کننده و یکنواخت نیروی زیادی مصرف کرد - همه محتویات مشکها را در کیسه‌های مخروطی شکل مخصوصی از کرباس خالی می‌کنند و آنها را می‌فشارند تا کره‌ها گلوله بشود. سپس کره آماده را از کیسه بیرون می‌آورند، با آب خنک می‌شویند، به آن نمک می‌زنند و در ظرفهای مخصوصی می‌گذارند.

«ته‌مانده کره‌ها که به کردی به آن «دو» daou می‌گویند برای تهیه پنیر سفید بکار می‌رود. به آن نمک می‌زنند و با گیاهان مختلف مخلوط می‌کنند و وقتی کاملاً سفت شد آن را در کیسه‌های کرباسی می‌ریزند و با وزنه‌ای می‌چلانند. شیر بریده باقیمانده از این عملیات را هم برای گوساله‌ها بکار می‌برند. و اما آن پنیر فشرده را در خیکها می‌ریزند و پُر می‌کنند. پنیر سفید برای کردها غذای اصلی است. ثروتمندان از آن به مقدار زیاد از ده تا پانزده خیک و فقرا يك يا دو خیک مخصوص خانواده تهیه می‌کنند.

«پنیر نیز به طرزی نسبتاً ابتدایی تهیه می‌شود: زنها شیری را که در ظرف روز دوشیده‌اند در دیگها می‌ریزند و آن الزاماً باید شیر خامه نگرفته باشد. کردها درست کردن پنیر از شیر خامه گرفته را گناه بزرگی می‌دانند. سپس شیر را می‌جوشانند و با زدن مایه‌ای از جفت جنین (پلاستنا) تخمیرش می‌کنند.

«کردها بدین منظور جفتهای جنین را وقتی که میشها بره می‌زایند جمع می‌کنند، آنها را بدقت با جوش شیرین می‌شویند و خشک می‌کنند. جفت جنین خشک شده را تکه تکه، به اندازه يك سکه درشت می‌برند و از آن برای تهیه پنیر در دیگها استفاده می‌کنند. تخمیر زود صورت می‌گیرد: شیر در فاصله ۱۵ تا ۲۰ دقیقه می‌بندد. سپس محتوی دیگها را در کیسه‌های کوچک کرباسی که مخصوصاً

بدین منظور درست کرده‌اند می‌ریزند و سر آنها را با نخ می‌بندند و روی تخته سنگ صافی می‌گذارند و روی آنها سنگهای بزرگی که بجای فشاری است می‌گذارند. پنیر فشرده را که از کیسه‌ها بیرون می‌آورند و دارای شکل گرد و صافی است در هوای آزاد خشک می‌کنند.

«کوچ کردن کردها در تابستان به طرف چراگاههای کوهستانی و جابجا کردن گوسفندان از نقطه‌ای به نقطه دیگر به هیچ وجه اتفاقی نیست. در بهار برف در دره‌ها به سرعت شروع به آب شدن می‌کند. در کوهها این امر کندتر و با شروع از دامنه‌های پایین‌تر صورت می‌گیرد، به طوری که کم‌کم هر هفته قسمتی از سطح دامنه‌ها آزاد می‌شود، و قسمت آزاد شده به سبب زیادی رطوبت و گرمای خورشید بسرعت از سبزه و گیاه پوشیده می‌شود. قبایل چادرنشین به دنبال برف که هر روز بیشتر عقب می‌نشیند با گله‌های خود بیشتر از کوه بالا می‌روند. در فصل پاییز و تقریباً در نیمه دوم ماه اکتوبر (اوایل آبان) در دره‌ها باران می‌بارد، بر فراز کوه برف شروع به باریدن می‌کند و کردها با گله‌های خود، با پس نشستن در برابر برفی که پیشروی می‌کند راه پایین را در پیش می‌گیرند، تا برسند به محلی که سابقاً اردو زده بودند و در آنجا علف در فصل تابستان مجال رویدن مجدد یافته بود. سزانجام، در اواخر پاییز، گله‌ها به درون دره‌ها که هنوز برف در آن نباریده است و اگر هم گاهی بیارد يك روزه بسرعت آب می‌شود فرود می‌آیند. در این اوان، عاقبت در دره‌ها نیز برف می‌بارد و آنگاه گله‌ها با صاحبان خود به قرارگاههای زمستانی خویش باز می‌گردند.

«کردها این بازگشت خزانی گله‌ها را نیز همچون واقعه خوشی که در زندگی ایشان روی داده باشد جشن می‌گیرند، زیرا روزهایی که در چراگاههای تابستانی بر آنان گذشته است، با آنکه آزادتر بوده‌اند، برای ایشان خالی از خطر هم نبوده است، و اینک آن روزها را پشت

سر گذاشته‌اند. گله‌ها صحیح و سالم بازگشته‌اند، چوپانان به زودی دستمزد کار تابستانی خود را دریافت خواهند کرد و اربابها به سودهای کلان خویش خواهند رسید. با این وصف، به هیچ وجه نمی‌توان این جشن را با جشن «برودان» بهاری مقایسه کرد. این جشن با شوز و هیجان کمتری همراه است و کمتر جنبهٔ عمومیت دارد. تغییر فصل تأثیر زیادی در روحیهٔ کردان می‌کند، و این حالت تقریباً وقتی بیشتر محسوس است که پاییز با آن روزهای تیره و بارانی و مه‌آلودش فرا می‌رسد؛ گویی دامها نیز بوی تغییر وضعی را می‌دهند که نزدیک شدنش احساس می‌شود.

«من وقتی گوسفندانم را که در فصل تابستان آن همه خوش چریده و نیرو گرفته بودند به پایین، به سمت دره‌ها می‌بردم همیشه به نظرم می‌آمد که حیواناتی مظلوم با حالتی حزن‌انگیز سر به زیر انداخته و حسرت می‌خورند بر اینکه دیگر دوران آزادی تابستانیشان بسر رسیده است و اینک دوران اقامت طولانی و کسالت‌آورشان در آغلهای تنگ و تاریک آغاز می‌گردد.

«لیکن مسلم است که زندگی با همهٔ نیازها و همهٔ غصه‌هایش بر این اندیشه‌ها چیره می‌شود. هر زن اربابی در راه بازگشت به خانه شروع به بحث و مجادله با دوستان خود کرده است که آیا تابستان را با موفقیت بسر آورده‌اند یا نه. همگی حساب می‌کنند که هر کدام چقدر کره و پنیر سفید و پنیر معمولی تهیه کرده‌اند. مردان نیز حساب می‌کنند که بی‌آنکه لطمه‌ای به مایحتاج خانه‌شان بخورد چقدر می‌توانند کره و پنیر و پشم بفروشند، و با پولی که از فروش آنها بدست می‌آورند چقدر گندم و جو می‌توانند بخرند. کردهای چادر نشین که کار اصلیشان دامداری است خودشان کشت و زرع نمی‌کنند و ناگزیرند نان مورد نیاز خود را بخرند؛ بدین جهت، مسئلهٔ بهای غلات اهمیت زیادی برای ایشان دارد. دربارهٔ ترتیب چرای زمستانی نیز بحث

می‌کنند، زیرا کردها علوفه ذخیره نمی‌کنند و در زمستان هر روز دامهای خود را برای چرا بیرون می‌آورند (۱۳). زن اربابهای جوان در نهمه به خودستایی می‌پردازند و فخر می‌فرشند به اینکه چه چیزهای خوب و قشنگی از قبیل دستمال سر و سوزن و نخ و تکمه و کبریت و زیورهای سر و گردن از فروشنده دوره‌گرد خریده‌اند! پسران و دختران جوان راز دل خود را به یکدیگر می‌گویند و از هم می‌پرسند که: کدام پسر فلان دختر را نامزده کرده و یا کدام دختر نامزد فلان پسر شده است؟ و آیا بین ایشان توافق قطعی برای عروسی شده است؟ عاشقان از تابستانی قصه سر می‌کنند که به آن خوشی گذرانیده‌اند، مکانهایی را به یاد می‌آورند که در آن کنار هم می‌نشستند، چشمه‌هایی را که با هم از آب خنک و زلال آن می‌نوشتند و شبهای مهتابی که در پناه آن خوشترین دقایق عمرشان را در کوهها و در میان گلپای خودرو می‌گذراندند. و نیز از جاهایی یاد می‌کنند که آزادانه و دور از نگاههای مزاحم پدر و مادر با هم بازی کرده و خندیده و رقصیده و بهترین آوازه‌های خود را خوانده و سرانجام در آن لحظه حساس به نام خدا برای هم سوگند خورده‌اند که تا آخر عمر نسبت به هم وفادار بمانند.

«دختران جوان هدیه‌هایی نامزدی و یا چیزهایی را که از عاشقان خود گرفته‌اند، مانند حلقه‌های نقره‌ای یا مسی و آینه دورطایلی و چیزهای شیشه‌ای رنگارنگ، به دوستانشان نشان می‌دهند. جوانان نیز به نوبه خود هدیه‌هایی را که دریافت کرده‌اند، از قبیل دستمال جیب و کیف پول مرواریدنشان و پیراهن مزین به نوارهای رنگارنگ ابریشمین و جوراب پشمی دستباف و دستکش، به هم نشان می‌دهند.

۱۳. برخلاف آنچه در فلات مرتفع ارمنستان عمل می‌شود، و ما قبلاً به آن اشاره کردیم.

و در دور و بر، همه جا گیاهها و گل‌های پژمرده است و درختان که برگ‌هایشان زرد شده است و آسمان ابر گرفته و بادهای تند که بر سرعت قدمها می‌افزاید.

«بدین‌گونه، کردها با خانواده و بار و بنه و گل‌های خود بر راهی که از بارانهای خزان‌ی خیس شده است آهسته آهسته پیش می‌روند تا سرانجام به قرارگاههای زمستانی خویش می‌رسند. در اینجا زن اربابها دوباره بسرعت هر چه تمامتر در خانه زمستانی مستقر می‌شوند، محصولات را که از کوه با خود آورده‌اند جابجا می‌کنند، دامها را می‌شمارند و نظم و ترتیبی به خانه می‌دهند.

«و اینک جشن «بران بردان» berân — berdân فرامی‌رسد. (رها کردن قوچها به میان میشها)، جشنی که پیش از همه چوپانان و کمک چوپانان از آن لذت می‌برند، چون در واقع در همان روز است که خدمت ایشان به پایان می‌رسد و حق‌الزحمه خدمات تابستانی خود را می‌گیرند. در روز «بران بردان» میشها را از گله جدا می‌کنند، آنها را در محوطه جداگانه‌ای می‌گذارند و قوچهای تخمی را که در تمام مدت تابستان در گله جداگانه‌ای خورده و خوابیده‌اند به میان آنها می‌اندازند. این کار را از آن جهت می‌کنند که در فصل بهار آینده همه میشها با هم و در یک زمان بره بزنند. در آن لحظه که قوچها را به میان میشها رها می‌کنند کردها چندین تیر تفنگ در می‌کنند، چنانکه گویی ازدواج دامهای خود را جشن گرفته‌اند. در آن روز غذاهای متنوعی می‌پزند، مانند «مرتوخه» mrtokha (نان بادامی با عسل)، و «گته» gata (نان شیرینی با میوه یا سبزی) و «قاورمه» (قورمه یا گوشت سرخ کرده)، و مهمانانی را به شام دعوت می‌کنند، و سپس فقرا را جمع می‌کنند و غذا بین ایشان تقسیم می‌کنند.

«دختران جوان لچکهای ابریشمین خود را از سر برمی‌دارند و به گردن گوسفندانی که بیشتر دوست دارند می‌اندازند؛ آنگاه پسران

جوان نزدیک می‌شوند و آن لچکها را برمی‌دارند، تا نشان بدهند که آن دختر صاحب لچک را دوست دارند و می‌خواهند با او ازدواج کنند. پدران و مادران مراقبند که ببینند کدام جوان لچک دخترشان را برداشته است، و می‌دانند که جوانان در تابستان قرار و مدارهای خود را در کوه با هم گذاشته‌اند و دخترشان با ازدواج با کسی که لچکش را برداشته موافق است. هرگاه مانعی از طرف اولیای پسر یا دختر سید راه نشود نامزدی رسمیت می‌یابد و چندی بعد عروسی برگزار می‌شود. بدیهی است که پدران و مادران معمولاً ازدواج دخترشان را با نامزدی که ثروتمند است بیشتر ترجیح می‌دهند، و در زمانهای قدیم کمتر کسی از اربابان ثروتمند حاضر می‌شد که دخترش را به یک چوپان بدهد.

«پس از پایان جشن «بران بردان» اربابان طلب چوپانان خود را می‌پرداختند. یک چوپان جوان به ازای خدمت تابستانی‌اش از ۸ تا ۱۲ گوسفند جوان دریافت می‌کرد و یک کمک چوپان از ۳ تا ۵ گوسفند. رسم محلی این بود که مزد چوپان از هر ۲۵ رأس گوسفند یک رأس باشد، و بنابراین اگر در گله اربابی ۲۰۰ تا ۲۵۰ رأس گوسفند بود ارباب ۱۰ تا ۱۲ رأس آن را به چوپانش می‌داد، و البته این در برابر کار مشکل و خطرناک چوپان دستمزدی بود بسیار ناچیزتر از ناچیز. لیکن علاوه بر این ارباب کرد کوشش می‌کرد که به نحوی مکارانه و غیر مستقیم ما را فریب بدهد، و برای این کار با همسایگان دیگرش که کمتر از او مکنّت داشتند ساخت و پاخت می‌کرد و گله‌های کوچک ایشان را به ازای دستمزدی به چراگاه تابستانی خود می‌فرستاد و بدین‌گونه، دویست سیصد رأس گوسفند دیگر را جمع می‌کرد که با گله خودش می‌چریدند، و به چوپانی که مسئول تمامیت و سلامت این گله اضافی بود هیچ مزد اضافی نمی‌پرداخت.»

۴. کشاورزی، محصول چینی، شکار.

تا اینجا منظور از آنچه ذکر شد این بوده است که نحوه زندگی کردهایی که وسایل امرار معاش خود را اکثراً از دامداری تحصیل می‌کنند به خواننده شناسانده شود. مع هذا در بعضی موارد در ارمنستان مشاهده می‌شود که کردها در فصل بهار در چند مزرعه واقع بر دامنه‌های بالای دشت سوخته از آفتاب تابستان جو هم می‌کارند. بازده این کشت و زرع بسیار ناچیز است، زیرا زمین را به وسیله یک خیش چوبی ابتدایی شخم می‌زنند. جو در عین حال هم غله‌ای است که از آن نان بدست می‌آید و هم برای خوراک اسبها قابل استفاده است، چون یونجه در ارمنستان کاشته نمی‌شود. کشاورزی بیشتر در دامنه‌های جنوبی جبال «توروس» در طرفهای دشت بین‌النهرین رواج دارد، آنجا که در عین حال چراگاههای زمستانی برای دامها نیز می‌توان یافت. با این وصف درست نیست که ما کردها را فقط چوپان و نیمه چادرنشین یا چادرنشین به حساب بیاوریم. در قسمتهایی از کردستان، مثلاً در کردستان ایران، مناطقی هست که در آنها کردهای یکجانشین و ساکن کشاورزان بسیار خوبی هستند؛ ولی حتی در گوشه‌های پرت و دورافتاده کردستان مرکزی (هرکی - اورامار) اتفاق افتاده است به کشت و زرع بسیار با سلیقه‌ای بر بخوریم که هر جریب از خاک آن به نحو بسیار ماهرانه‌ای مورد استفاده واقع شده و از سیستم آبیاری بسیار خوبی برخوردار بوده است. حتی در بعضی جاها می‌توان باور کرد که امر انشعاب و انتقال آب از نقطه‌ای به نقطه دیگر، به قراری که مثلاً لِرْکُ Lerch ذکر کرده است، به دورانه‌های بسیار دور برمی‌گردد:

«کردها مانند کلدانیان قدیم» (۱۲) بسیار ماهرند و از کارکردن در

زمینه احداث کانالهای آبرسانی به منظور آبیاری پروایی ندارند. مع
هذا، کشاورزی در نزد آنان نیز همچون در نزد تقریباً همه کوه‌نشینان
يك مشغله فرعی درجه دوم است، و با این حال، بیش از عربها به آن
اشتغال می‌ورزند. آنان فقط همان مقدار از زمین را زیر کشت می‌برند
که برای تأمین خوراك سالانه خود و تهیه کاه برای علوفه چهار
پایانشان به آن نیاز دارند. چیزهایی که می‌کارند بیشتر ذرت است و
گندم و جو و برنج. توتون نیز می‌کارند، و با این حال ثروت عمده کردها
از گله‌داری بدست می‌آید...» (لرک، کتاب نامبرده سابق، فصل اول،
صفحات ۲۳ و ۲۴).

يك ضرب‌المثل کردی می‌گوید: «نه عرب و رَزْ، نه فیله fileh
و پَزْ» (یعنی نه عرب و کشت مو، نه مسیحی و گوسفند). در آن
تناقضهای آشکاری به چشم می‌خورد، ولی آنچه هست کرد جماعت
دامدار بسیار خوبی است. (رجوع شود به پ. روندو P. Rondot، در
مقاله قبایل کوه‌نشین... منتشر در مجله دولتی، چاپ ۱۹۳۶ دمشق،
شماره ششم، صفحه ۳).

در مجموع، همه ناظران امر بر این نکته متفقند که مانع عمده
بسط و گسترش کشاورزی در میان کردان سیستم مالیاتی است که
هرگونه ابتکاری را در این زمینه از ایشان می‌گیرد. از طرفی نمونه‌هایی
برای یکجانشینی اجباری سراغ داریم که از شیوع بیماریهای مهلك
در میان چهارپایان نتیجه می‌شود و گله‌ها را نابود می‌سازد. این نکته

می‌شود: «... بر ساحل راست رودخانه بَلت سو Belath - Sou در مسافتی به طول
تقریباً پنجاه متر دیوار بلندی کشیده شده و خرابه‌های پُلی بر دره وجود دارد که هنوز
پنج شش چشمه یا طاق آن باقی است. آدم متحیر است که چرا آثاری چنین نفیس
با لاقیدی احمقانه‌ای به حال خود رها شده است؟ چه ابتکاری در ساختمان آنها
دخیل بوده و به چه دورانی مربوط می‌شوند؟ به این سؤالی من صد جواب مختلف
داده می‌شود، و متأسفانه نبودن کتیبه و نوشته شناسایی تاریخ این سرزمین را تقریباً
ناممکن ساخته است» (ببندر Binder، کتاب سابق‌الذکر، صفحه ۱۸۷).

نیز در خور ذکر است که شکار و جمع آوری بعضی محصولات طبیعی هم نقشی در اقتصاد ملت کرد بازی می کنند. در مورد اخیر، در ارمنستان که جنگل بسیار کم دارد (۱۵)، تهیه هیزم برای سوخت زمستانی یکی از مسایل مبتلابه است. در بسیاری از مناطق آن سرزمین بجز چند نوع گون تیغ دار چیزی برای سوخت پیدا نمی شود، که آن را هم باید با کارد مخصوصی از ریشه کند. کردها این ماده سوختی را اغلب به وسیله الاغ و از راههای دور حمل می کنند تا آن را به شهر برسانند و در بازار بفروشند. آنان زغال چوب هم درست می کنند. از این گذشته، کردها ماده اصلی برای سوخت را با پهن گاو درست می کنند که به آن کاه و برگهای خشک هم می زنند و آن را تپاله می نامند. و اما از گون با برش دادن به ریشه آن کتیرا نیز بدست می آورند. از بلوطهای کوتاه رشد، در کوهستان توروس جنوبی و همچنین در کردستان ایران (۱۶) مازوج بدست می آورند که از مواد بسیار لازم و مطلوب برای دباغی است، و نیز نوعی گزانگبین (۱۷) بدست می آید که

۱۵. برعکس، قسمت غربی کردستان ایران پوشیده از جنگل است. در آنجا کردها همه لوازم خانگی از جمله ظروف آشپزخانه را از چوب می سازند. این اشیاء چون هم سبکترند و هم مقاومتر برای حمل و نقل در موسم رفتن به چراگاههای تابستانی مناسبتر و بهترند. (ارتفاعات جدا شده از سردشت، و از آن پس از گردنه کلیخان واقع در شمال غربی «سنه» بعد بخشهای ژاورود، گاورود، سورسور، جوانرود، لهون، اورامان، مریوان و بانه در پهنه ای به طول نزدیک به ۳۰۰ کیلومتر). (مؤلف)

۱۶. در کردستان ایران چهارده نوع درخت بلوط شناخته شده است، بدین شرح: مازو، بلوط، دنوکه، سی چله، خرنوکه، کِلکاف، برامازو، کیله شینکه، حمزه بیگی، تسقل کهول، پانکه، گرکه، پوزه و خوکه. از دو نوع «مازو» و «کِلکاف» بهترین مازوج بدست می آید. (مؤلف)

۱۷. انواع درخت بلوط به حساب درنمی آید و برگها و میوه آن به هزار شکلند. ما به روی درختان بلوط گزانگبینی می بینیم که امروز نیز همچون در دوران قوم بنی-اسرائیل روی درخت می نشینند. گزانگبین (مان) روی برگها و روی میوه بلوط همچون صمغ نمودار می شود و تاکنون هیچ معلوم نشده است که از ترشح خود گیاه ←

مانند شکر سفید است و در شیرینی‌سازیهای شرقی از آن استفاده می‌کنند. کردها از کوهستانها علفهایی نیز جمع می‌کنند که بعضی از آنها مصرف خوراکی دارند (مانند شنگ، ترشو، trcho، مندیك mendyk، په کسك pekask، ترشك، اسفناج کوهی و غیره) و برخی هم حشره‌کشند. نوع اخیر با توجه به وضع غیر بهداشتی بودن منازل زمستانی کردها بسیار لازمند. کردها همچنین به خواص بعضی از گیاهان و مواد رنگی از نظر رنگرزی کاملاً وارد هستند و آنها را جمع می‌کنند تا در صنعت خانوادگی قالبیافی خود مورد استفاده قرار دهند. و سرانجام، جزو چیزهایی که کردها از کوه جمع می‌کنند از برف نام ببریم که جای یخ مصنوعی را می‌گیرد و کردها آن را به عمادیه Amadia و موصل می‌برند تا در تابستان به شهروندان بفروشند.

و اما شکار، لااقل در ارمنستان که شکار درشت کمیاب است، ظاهراً از منابع مهم تحصیل درآمد نیست. بزکوهی، گوزن، گرگ، گراز، روباه و خرس در کوههای «توروس» یافت می‌شود، لیکن بطور کلی بر اثر اینکه کردها در مهاجرتهاى مداوم خود ضمن رفتن به بیلاق و قشلاق از سلاحهای آتشین برای دفاع از گله‌های خود در برابر حیوانات درنده استفاده می‌کنند از تعداد آنها به طور محسوسی کاسته می‌شود. اثرات این انقراض نسل تدریجی، چنانکه می‌دانیم، به مراتب زیانبارتر از کشتار تك تك آنها در صید است (۱۸).

است یا يك نوع شبنم است، چون عیناً به همان شکل است که در بیابان بر صخره‌ها یا در جنگل فقط بر درختان بلوط می‌نشیند و بس.» (بیندر، همان کتاب، صفحه ۱۹۵).

۱۸. کردستان ایران سالانه در حدود ده هزار پوست روباه و دله تهیه می‌کند که به روسیه صادر می‌شود. سمور نیز در آنجا کمیاب نیست. میلیونگن (در حدود سال ۱۸۷۰) از تعداد زیادی پلنگ در ارمنستان یاد می‌کند. (مؤلف)

۵. صنعتگری و بازرگانی.

ضمن نظر انداختن به مشغله‌های صنعتی خانگی از کارهای زنان یاد کنیم که پارچه و فرش می‌بافند و اغلب در آنچه به تهیه لباس برای خودشان یا به درست کردن خیمه مربوط می‌شود بسیار سلیقه بخرج می‌دهند. در اینجا نیز باید میزان استقلال مردم را در قبال دولت و مخصوصاً در قبال الزامات مالیات‌ستانی او به حساب آورد. آنجا که امر مالیات‌گیری با حدّت و شدت بیشتری اعمال می‌شود سکنه کرد به سرعت رو به فقیر شدن می‌روند و در هنرنماییهای تزینی در پارچه‌بافی که ذوق زیبایی‌شناسی بدوی لیکن غریزی ایشان در آن بکار می‌رود، و این ذوق در عین حال از ابتکار و استعداد عجیب در اختلاط رنگها و غیره عاری نیست، کمتر شور و علاقه نشان می‌دهند. جانمازهای کردی (سجّاده) که در منطقه «سنه» می‌بافند در تمام ایران مشهور است. همچنین در بعضی چیزهای مورد استفاده روزمره، مانند قبضه خنجر کردی که از استخوان می‌تراشند و حلقه‌های نقره‌ای کمر بند و گلدوزی می‌توان آن ذوق و ابتکار را مشاهده کرد. نباید فراموش کرد که کردستان تنها سرزمینی که مسکن چادرنشینان یا کشاورزان باشد نیست بلکه دارای شهرها و شهرکهایی نیز هست که در آنها بعضی سنتهای صنعتگری و شیوه‌های کار شکل گرفته است. برای مثال کافی است از وان، بیتلیس، اربل، سنه، ساوجبلاغ و غیره نام برد که در عین حال که از مراکز شهری خالص کرد هستند محیط مساعدی برای بسط و توسعه صنعت به اشکال مختلف (چرمسازی، فلزات، چوب، و غیره) بشمار می‌روند^(۱۱).

۱۹. پ. روندو P. Rondot که مخصوصاً در کردهای سوریه مطالعه کرده است می‌گوید:

«صنعتگری هم به زنهای کرد اختصاص دارد که پشم را می‌ریسند و می‌بافند و هم به ارمنیها و یهودیها که داخل قبیله می‌شوند یا در جوار آنها زندگی می‌کنند و در

آ. سکیسیان در مقاله خود تحت عنوان ابدال خان فرمانروای کرد بیتلیس در قرن هفدهم و گنجینه‌های او، منتشر در روزنامه آسیایی، شماره‌های آوریل - ژوئن ۱۹۳۷ جزئیات بسیار عجیب و جالبی دربارهٔ اشیاء هنری از قبیل اسلحه و جواهر و دستخط‌های زیبای این شخص به ما می‌دهد. این مقاله ثابت می‌نماید که در بین رؤسای کرد کلکسیون‌داران باریک‌بینی بوده‌اند که ذوق و سلیقه هنری داشته‌اند، و حتماً مشوق صنعتکاران بوده‌اند. از جمله، در «سنه» (سندج) صنعتکاران قابلی هستند که قوطی سیگار و جعبه و صندوقچه و عصا و تخته‌نرد و شطرنج و همچنین کوزه‌های گلی ظریفی می‌سازند و مادهٔ اولیهٔ آن کوزه‌ها را از زمینهای رسوبی می‌آورند. در وان نیز جواهرسازان مشهورند و جامها و قلیانهای نقره و غیره می‌سازند. «در جنوب دریاچهٔ وان صنعت کوزه‌گری به حدّ اعلاّی کمال و ظرافت خود رسیده است. مخصوصاً قریهٔ نیمه‌ویران زورگ Zorğ برای کارهای کوزه‌گری خود مشهور است» (لرک، همان کتاب، فصل اول، صفحهٔ ۲۴).

اگر يك فرد کرد را در حدّ و مرز معینی بتوان صنعتگر شمرد هرگز به آن حدّ بازرگان نبوده است که از آن راه امرار معاش کند. با این وصف، حتی با روند ساده‌ای که در زندگی دارد بی‌نیاز نیست از اینکه اشیاء مورد احتیاج خود را که اقتصاد طبیعی‌اش نمی‌تواند برای او فراهم آورد از خارج تهیه کند. در صفِ اولِ احتیاجاتِ يك فرد کرد اسلحه قرار دارد که او آن را از اسلحه‌سازان ارمنی یا ایرانی خریداری می‌کند. حتی پیش از اختراع اسلحهٔ گرم، او برای درست کردن نیزه و اسلحهٔ سرد دیگر احتیاج به خیزران هندی داشت (۲۰). پس

رنگری و چرمسازی و فلزکاری بسیار ماهرند.»

۲۰. این خیزرانها از هندوستان می‌آمد و بازرگانان ایرانی آن را وارد می‌کردند. آنها که ←

از اسلحه، که در زندگی همواره مواجه با خطر کردن کمال ضرورت را دارد و کرد برای تحصیل آن حاضر است به هر محرومیتی تن در بدهد، اشیاء تزئینی و تجملی مطرح است که کردن به آن نیز بسیار علاقه‌مندند، زیرا لباسهای زیبا و رنگارنگ را دوست دارند و آن را با راحتی و جلوهٔ نجیبانه‌ای می‌پوشند. نیزهٔ کرد پیش از اینکه جای خود را به تفنگ و مسلسل بدهد همیشه به یک پر شتر مرغ مزین بود. سپر کوچکی هم که در آن زمانها مورد استفادهٔ او بود اغلب یک چیز ظریف و هنری به رنگهای تند و چشمگیر بود و بر حسب جنسی که سپر از آن ساخته می‌شد کنده‌کاریهایی هم داشت. پارچه‌های ابریشمی برای دستمال سر (میزه‌ر) یا کمربندهای پت و پهن (پشتیند pchtend) نیز مطلوب و مورد علاقهٔ کردها است. اسلحه و لباس نیز مانند اسب، اغلب با همهٔ جزئیاتشان در اشعار و در آوازهای عامیانهٔ کردی توصیف شده‌اند. کرد چادرنشین مخصوصاً بیشتر معاملهٔ پایاپای می‌کند. او علاوه بر دامهایش پشم و پوست و کره و پنیر و نمک و قالی و مازوج و هیزم برای سوخت نیز به بازار می‌آورد. پول در معاملات کردن بندرت دخالت دارد و سکه‌های طلا و نقره بیشتر در آرایش سر و گردن و لباس زنان کرد بکار می‌رود. این معاملات پایاپای معمولاً در فصل پاییز و در آن هنگام که ایلات از چراگاههای تابستانی برمی‌گردند صورت می‌گیرد، و مسلماً هم در این دادوستدها کرد نیست که سود می‌برد بلکه طرف او است.

جنبهٔ اقتصادی حیات ملت کرد بندرت از طرف ناظران خارجی مورد توجه قرار گرفته است، و ما در این زمینه بجز گواهیهای نادری که به دوران دوری برمی‌گردند مدرکی در دست نداریم. و چون اقتصاد

کردستان کمتر بسط و گسترش یافته است باز می‌توان از آنها استفاده کرد، زیرا آن گواهیها مشخص کننده يك رشته گرایشهای کلی هستند که از قدیم تا به حال تغییر زیادی نکرده‌اند(۲۱).

بدین‌گونه، می‌توان نشانه‌های متعددی را برشمرد که ثابت می‌کنند حتی در دورافتاده‌ترین گوشه‌های کردستان شکل‌هایی از سرمایه‌داری وجود داشته است. در واقع کردستان مرکزی بود که مایحتاج بغداد و قسطنطنیه و سوریه را از نظر دام برای گوشت تأمین می‌کرد. در عین حال پشم خام و تولیدات پشمی و عسل و مازوج و کتیرا و بعضی مواد لازم برای رنگرزی از کردستان صادر می‌شد؛ در عوض اسلحه و پارچه‌های نخی و ابریشمی و قند و شکر و سایر اجناسی که مصرف زیاد دارند وارد می‌کردند. می‌توان تصور کرد که میزان صادرات بر واردات می‌چربید و مبالغ هنگفتی عاید سکنه کرد می‌شد که از آن، هم یکجانشینان بعنوان مشتری عمده اجناس وارده (بجز اسلحه) استفاده می‌کردند و هم چادرنشینان.

قسطنطنیه در سالهای خوب یا بد تعداد يك میلیون و نیم رأس گوسفند وارد می‌کرد که از کردستان با پای پیاده به آنجا صادر می‌شد.

۲۱. آن گواهیها را یکجا می‌توان در مقاله‌ای به قلم او. ویلچفسکی، O. Viktchevsky، منتشر در مجلهٔ نژادشناسی شوروی، شماره‌های ۴ و ۵ سال ۱۹۳۶، دربارهٔ اقتصاد جامعهٔ کشاورزی ملت کرد پیدا کرد. دکتر ه. کریستف نیز در کتاب خود تحت عنوان کرد و ارمنی، چاپ ۱۹۳۵ اطلاعاتی دربارهٔ اقتصاد کردها بدست می‌دهد که ما در همین فصل از آنها استفاده کرده‌ایم. و بالاخره، يك مؤلف ایرانی به نام شمیم همدانی نیز در کتاب خود تحت عنوان کردستان در این باره سخن می‌گوید. این مؤلف ضمن مطالب متعدد حملات سختی به نقش یهودیان ساکن کردستان ایران می‌کند که وسایل و منابع مالی کافی در دست دارند، و همین وضع به ایشان امکان می‌دهد که صادرات را به سود خویش در انحصار بگیرند. ایشان علاوه بر این به عملیات قاچاق نیز مبادرت می‌ورزند (همان کتاب، صفحات ۷۹ - ۸۰).

شاید تعداد گوسفندان صادره به آن شهر از این هم بیشتر بود، ولی بسیاری از آنها در طول آن مسیر دراز و دشوار تلف می‌شدند. هر گله‌ای شامل ۱،۵۰۰ تا ۲،۰۰۰ رأس بود که چوپانان آنها را با اجتناب از راههای کاروان‌رو می‌بردند. برای پیمودن فاصله از وان تا قسطنطنیه معمولاً ۱۷ تا ۱۸ ماه وقت صرف می‌شد. در بین محصولات نباتی هم مازوج به ارزش ۳۵،۰۰۰ لیره صادر می‌شد. از میوه درخت سقر هم يك ماده چرب استخراج می‌شد که در صابون‌سازی بکار می‌رفت. ریشه روناس نیز جزو مواد لازم برای رنگرزی صادر می‌شد. پشم گوسفند و بز نیز زیاد صادر می‌شد، و مخصوصاً پشم بز طرفهای جزیره بسیار مرغوب است. پشم بز آنگورا برای بافتن شال و عبا بکار می‌رود. شالهای کردی از نظر ظرافت و غنی بودن رنگ آمیزی و تنوع نقش‌ونگارها، که نشان‌دهنده ذوق و سلیقه زنان کرد است، مشخصند. دیاربکر از لحاظ پارچه‌های ابریشمی شهرت دارد که مانند پارچه‌های ابریشمی حلب به صورت قواره ولی ارزاتر فروخته می‌شود، و همین خود موجب شده است که مشتریان زیادی تا سواحل دریای سیاه داشته باشد.

بدین‌گونه برآورد می‌کنند که کردستان ترکیه در اواسط قرن نوزدهم سالانه محصولات خود را به ازای مبلغی جمعاً معادل ۷۰۰،۰۰۰ لیره می‌فروخت. مسافر دیگری مربوط به همان دوران درباره اقتصاد جولامرگ از توابع ولایت وان اطلاعاتی به ما می‌دهد. در اینجا باز مازوج است. که در صادرات، به موصل و به ایران مقام اول را دارد، و سالانه تا میزان ۳۰،۰۰۰ قنطار از آن به فروش می‌رسد (هر قنطار مساوی است با تقریباً ۲۵۰ کیلو گرم). قیمت هر «باتمان» (۲/۹ کیلو) ۵۰ پیاستر است. پس از آن عسل است که در سال نزدیک به ۱۵،۰۰۰ باتمان از آن به ازای هر باتمان به ۲۵ تا ۳۰ پیاستر فروخته می‌شود. موم نیز هر باتمان بین ۴۰ تا ۵۰ پیاستر قیمت

دارد. بهای توتون هر باتمان بین ۱۰ و ۱۲ و ۱۵ پیاستر متغیر است. ابریشم کلاف کرده هر باتمان به ۳۰ هزار پیاستر فروخته می‌شود. در بین عصاره‌های معمول در رنگرزی درختی هست موسوم به اَلجگری Aladjagri که از میوه آن عصاره‌ای به رنگ زرد زیبا گرفته می‌شود و برای رنگ کردن تیماج بکار می‌رود. از آن ماده به حلب و به ایران زیاد صادر می‌شود. پشم پاك نکرده باتمانی به ۲۰ تا ۲۵ پیاستر و پشم شسته باتمانی به ۳۰ پیاستر فروخته می‌شود. و نیز گله‌های بزرگ گوسفند تا ۱۰,۰۰۰ رأس به موصل و حلب و دمشق و قیصریه (سزازه) صادر می‌شود. قیمت هر رأس گوسفند از ۱۰ تا ۵۰ پیاستر است. پشم، هم برای درست کردن پارچه لباس بکار می‌رود و هم به مصرف بافتن پلاس (گلیم) به منظور فروش می‌رسد. کره گاو و گوسفند هر باتمان به مبلغ ۳۵ تا ۴۰ پیاستر در موصل و گیاوز فروخته می‌شود. فروش همه این محصولات در خود محل به سوداگرانی صورت می‌گیرد که از خارج می‌آیند، زیرا خود سکنه محل چون از گمرکچیان می‌ترسند از آبادی محل سکونت خود بیرون نمی‌روند. در میان این سوداگران افراد یهودی و ارمنی و ترک تبریزی و ارومیه‌یی و کاشانی نیز هستند که در عوض، کالاهایی هم برای فروش با خود می‌آورند. ساکنان محل، پنهان از دولت ترکیه، آهن و سرب نیز استخراج می‌کنند و از قسمتی از آن برای ساختن لوازم مورد احتیاجشان استفاده می‌کنند و مازاد را به فروش می‌رسانند. در ناحیه «زرنیخ میدان» معدنی هست که از آن گِل اُخرا استخراج می‌کنند. این گِل برای رنگ کردن اشیاء به رنگ زرد بکار می‌رود و مسلمانان از آن بجای نوره هم استفاده می‌کنند. از این گِل در سال ۳۰,۰۰۰ قنطار به قسطنطنیه و بغداد و هندوستان صادر می‌شود. این معدن در کوهی واقع است که از خاک رس تشکیل شده است و به دولت تعلق دارد و دولت از آن بهره‌برداری می‌کند.

او. ویلچفسکی از مجموعه این اطلاعات نتیجه می‌گیرد که تجارت در قرن نوزدهم در کردستان رونق و رواج کافی داشته است، مخصوصاً با توجه به اینکه تمام این امثله بازرگانی محلی پیش از نفوذ امپریالیسم در منطقه بوده است. در واقع، می‌توان باور کرد که اقتصاد کردستان دیگر در مرحله کاملاً طبیعی یعنی بر پایه مبادلات صد درصد پایاپای باقی نمانده بود و کردها با مبادلات بر مبنای پول از مدتها پیش آشنایی یافته بودند. برای اظهار نظر درباره ساختار اقتصادی کردستان و بیرون‌کشیدن آموزشهای اجتماعی از آن بدو می‌بایست اسناد و مدارک کاملتری در اختیار داشته باشیم که متأسفانه هنوز برای تمامی سرزمین کردستان فاقد آن هستیم (و ویلچفسکی نیز خود در آغاز رساله تحقیقی‌اش این مطلب را بیان کرده است). در مورد کردستان ترکیه فعلی، ویلچفسکی تا اندازه‌ای از فعالیت اقتصادی رژیم جمهوری کمال پاشا بهره‌برداری کرده است. خط آهن اینک به دیاربکر تر به ارضروم رسیده است و قرار است خطهای دیگری نیز، با دور زدن دریاچه وان، از دیاربکر به سمت مرز ایران و به طرف شمال بین‌النهرین کشیده شود. بدیهی است که تأثیر احداث خط آهن با تسهیل حمل و نقل کالا و با آسان کردن مبادلات در این مناطق محسوس خواهد شد. از میان ثروتهای زیرزمینی کردستان تاکنون مس در اِرگانی Ergani از توابع دیاربکر استخراج گردیده و ورگه‌های بسیار غنی آهن و زغال سنگ و نفت نیز بررسی و شناسایی شده است. ظاهراً دامداری و پرورش گوسفند مورد توجه خاص دولت فعلی ترکیه است که سازمانی برای بخش دامپزشکی بوجود می‌آورد، و چنانکه م. بلسان M. Balsan در مقاله سابق الذکر خود به آن اشاره کرده مصمم است اقدامات مجدانه‌ای برای بهبود جنس پشم بعمل آورد. حسن تأثیر همه اقدامات از لحاظ سودمند بودن به حال کردها بستگی به سیاست کلی دارد که دولت در مورد ایشان در پیش

بگیرد، چنانکه ما باز این مسئله را در جای خود بررسی خواهیم کرد. یکی از واقعیت‌های درجه اول جغرافیای اقتصادی کردستان به ما می‌آموزد که تنها منابع طبیعی موجود در آن سرزمین برای ترقی و آبادانی آن کافی نیست و بسط و گسترش این عوامل تابع وضع کلی خاصی است که پیش از هر چیز به رژیم سیاسی و به اسلوب‌های اداری آن بستگی دارد».

بادگر Badger در کتاب خود تحت عنوان *نسطوریه‌ها* (جلد اول، صفحات ۴۶ - ۴۷) معتقد است که اگر کردهای ترکیه تحت تبعیت یک دولت عادل و با انصاف می‌بودند رعایای فرمانبردار و سودمندی می‌شدند. آنها که به کشاورزی اشتغال دارند از ظلم و جور حکام و عاملان پادشاه بسیار رنج می‌برند. در پاسخ به سؤال بادگر که می‌پرسد چرا کردها اغلب سر به شورش برمی‌دارند، جواب می‌دهند: «چه بکنیم؟ اگر ما در دشت مستقر شویم، خانه‌هایی برای خود بسازیم و دهاتی احداث کنیم، مو بکاریم و گندم بکاریم و زمینهای بایر را زیر کشت ببریم مالیاتهای چنان سنگینی بر ما خواهند بست که از حاصل دسترنج خود چیزی برایمان باقی نمی‌ماند. آن وقت چه کاری برای ما می‌ماند که بکنیم؟ ناگزیر بی‌آنکه خود بخواهیم خانه‌هایمان را ترك می‌کنیم و به نزد برادران خود به کوهها پناه می‌بریم، جایی که در آن هیچ ظلم و جوری را تحمل نمی‌کنند. به هر حال خدا کریم است!» (رجوع کنید به لِرک، کتاب پیش گفته، جلد اول، صفحه ۶۱) مسلماً از زمانی که بادگر این سطور را می‌نوشت (در حدود سال ۱۸۴۰) تاکنون تغییراتی روی داده است که ما به آنها اشاره کردیم؛ لیکن عدم اعتماد کردها به مقامات دولتی هنوز بجای خود باقی است و برای رفع این بی‌اعتمادیها کار زیادی صورت نگرفته است.

۶. برنامه اصلاحات اقتصادی.

در مورد کردستان ایران نیز می‌توان همین مطالب را گفت. در آنجا هم، در دوران سلطنت رضاشاه پهلوی، کشور دستخوش تحولات عمیقی شده و اصلاحاتی از قبیل تحکیم قدرت مرکزی، دادن سازمانهای نوتر به امور مالی عمومی، ازدیاد فعالیت‌های بانک کشاورزی، ساختمان راه آهن، توسعه شبکه راهها و کوشش در اسکان دادن ایلات (۳۳) بعمل آمده است. با این وصف، اینها همه مربوط به طرحهای دراز مدتی است که تازه اجرای آنها آغاز شده است و در حال حاضر تأثیرشان فقط در شهرستانهای تحوّل یافته‌تری محسوس است که اکنون بر مسیر خط آهن واقع شده‌اند. کردستان ایران، یعنی همان‌گونه که در فصل پیشین تعیین کردیم سرزمین واقع بین کرمانشاهان و دریاچه ارومیه، هنوز از حالت انزوا بدر نیامده و هنوز پیشرفتهای محسوسی در وضع آن حاصل نشده است.

در این باره بیفایده نیست به ذکر برنامه‌ای پیردازیم که مؤلف سابق‌الذکر ایرانی، شمیم همدانی، برای بهبود وضع کردستان پیشنهاد نموده و آنرا در چند ماده بیان کرده است، بدین شرح:

(۱) قبایل چادر نشین کرد ساکن مرز باید در دشت اسکان داده شوند و به کشاورزی واداو گردند. در رأس هر قبیله‌ای باید نماینده‌ای از طرف وزارت کشاورزی، که بدقت انتخاب شده باشد، قرار بگیرد، و او بر امر استقرار ایشان و کارهای کشاورزیشان نظارت داشته باشد.

(۲) بر تعداد آموزگاران سیار که به نسبت تعداد ایلات موجود در قلمرو حکومت غیر کافی هستند افزوده شود. باید بر حسب تعداد

۲۲. نحوه اجرای این اسکان دادن از طرف میس لمبتون در کتاب سابق‌الذکرش سخت مورد انتقاد قرار گرفته است. (مؤلف)

کودکان پسر و دختر که به سنّ تحصیل رسیده‌اند مدارس فارسی در محلّهای ثابت تأسیس شود. زبان آموزشی در آن مدارس فارسی خواهد بود، ولی باید از سنگین کردن بیش از حدّ برنامه‌های درسی اجتناب نمود، و از جمله، تاریخ ایران به اختصار به ایشان تعلیم داده شود.

۳) مدارس حرفه‌ای در کرمانشاه و سنه (سنندج) یا در هر محلّ مناسب دیگری که دولت خود انتخاب کند برای تعلیم دادن حرفه‌های نجّاری و تراشکاری و آهنگری و غیره تأسیس شود.

۴) بانک کشاورزی باید شعبه‌ای در کردستان داشته باشد تا اعتبارها و مساعده‌های نقدی یا جنسی به کشاورزان بدهد، و بدین گونه با بالا بردن سطح زندگی روستاییان ایشان را از جور و ستم اربابان و از فشارهایی که از طرف آنان به آن طبقه وارد می‌شود آزاد سازد.

۵) نصب چند کارخانه قالیافی و رنگرزی زیر نظر متخصصان فن. این کار باعث می‌شود که با قبولاندن مدلها و طرحهای دلخواه و مورد پسند بازارهای خارجی به سازندگان، سطح این صنعت به طور محسوسی بالا برود.

۶) مبادرت به اقدامات مؤثر برای جلوگیری از قاچاق که از راه مریوان و اورامان انجام می‌گیرد و به تجارت قانونی لطمه می‌زند.

۷) نظر به نداشتن معلومات فنی لازم، محصولات غذایی صادره از کردستان، با وجود مرغوب بودن جنسشان جوابگوی انتظارات بازارهای خارجی نیستند. برای علاج این نقیصه باید مدارس کشاورزی دایر نمود و یا لااقل متخصصان دیپلمه‌ای به کردستان اعزام داشت که شیوه‌های جدید خشک کردن میوه و غیره را به ساکنان محل یاد بدهند.

۸) قبایل چادرنشین بی‌هیچ مجوّز و بدون رعایت هیچگونه اسلوبی درختان جنگلها را قطع می‌کنند و بدین گونه ثروت‌های جنگلی

کردستان ایران را به سمت نابودی می‌کشاند. دولت باید سرویس مخصوصی متشکل از متخصصان فن سازمان بدهد تا بر بهره برداری معقول از جنگلها نظارت داشته باشد.

۹) برای تنظیم روابط بین اربابان و دهقانان باید قانونی تدوین و به تصویب برسد که حقوق و تکالیف دو طرف را به طرز روشن و صحیحی تعیین نماید. دهقان که در حال حاضر از باجگیرهای ارباب بسیار رنج می‌برد باید حق مالک شدن زمین را (که در حال حاضر فاقد آن است و در اکثر موارد فقط به صورت زارع با زمین ارتباط دارد [مؤلف]) بدست بیاورد.

۱۰) کردستان نیاز به جاده‌های ماشین‌رو دارد تا آن را به استانهای مجاور یعنی کرمانشاهان و آذربایجان و عراق عجم و نیز به بین‌النهرین ارتباط بدهد.

۱۱) اقداماتی برای بهداشت عمومی بمنظور مبارزه با بیماریهای کشنده در میان ایلات چادرنشین، که یکی از عناصر تولید کننده ملت ایران هستند، باید صورت بگیرد.

۷. نظریاتی در باره اقتصاد کرد و دورنمای بهبود آن.

شیوه زندگی کردها، مشغله‌های ایشان و عادات و آدابشان، بدان گونه که در مجموع برای ما تشریح کرده‌اند به مقتضای ماهیت و طبیعت سرزمینشان است. در حقیقت، شرایط اقلیمی و کیفیت خاک آن است که کردها را از قرن‌ها پیش چنانکه هستند، یعنی پرورش دهنده دام و چادرنشین یا نیمه چادرنشین، بارآورده است نه کشاورز یکجا نشین. این همان محیط شبانی است که همچنان خط مشخص کننده ملت کرد است، و کرد کشاورز نمی‌شود مگر اینکه بر اثر اوضاع و احوال خاصی وادار به آن کار بشود. مواردی از آن گونه در فردای جنگ بزرگ (جنگ جهانی اول) دیده شد، آنگاه که بعضی از عشایر

کرد بر اثر تعیین خط مرزی روس و ترك از چراگاههای تابستانی خویش جدا شدند، در نتیجه، تقریباً تمام گله‌های خود را از دست دادند و ناگزیر به تغییر شیوه زندگی خویش شدند. شیوع بیماری‌های مسری در میان دامها نیز ممکن است گاهی نتایج مشابهی در پی داشته باشد.

و اما تلاشهای دولتی در جهت اسکان ایلات کرد و واداشتن ایشان به یکجانشینی، این تلاشها همیشه با طرز تفکر کوه‌نشینی کردان که بادیه‌نشینان را تحقیر می‌کنند برخورد کرده و امکان توفیق پیدا نمی‌کند مگر اینکه با مهارت و سیاست و صبر و حوصله اعمال شود، و مجریان برنامه همه‌گونه امکانات مالی و وسایل فنی لازم را در اختیار داشته باشند. تاکنون فرد کرد همیشه به حق نسبت به همه اقداماتی که توسط مقامات دولتی برای او انجام گرفته با بدبینی برخورد کرده است، زیرا در پس آن اقدامات حق بجانب قصد و غرضی پنهانی دیده است که ممکن بوده صدمه‌ای به او بزند. بنابراین هرگاه بخواهند از راههای مسالمت‌آمیز به نتیجه‌ای در این زمینه برسند باید دست به يك کار تربیتی دراز مدت بزنند. پیش از هر چیز، ابتدا باید اعتماد رئیس طایفه (آقا) را، که هنوز در میان بسیاری از قبایل رئیس نفوذ زیادی در افراد قبیله دارد، جلب کنند. از آنچه گفتیم نتیجه می‌شود که بهترین راه نزدیک شدن به کرد جماعت داخل شدن از طریق خود کردها و اقدام در چهارچوب عشیرتی است که برای ایشان آشنا است. هرگونه اقدام مبتنی بر تعدی و توسل به زور و اجحاف، از آنجا که کرد ذاتاً طبیعتی رام ناشدنی دارد، ممکن است ایجاد مشکلات بزرگی بکند. مسلماً آنچه ما در اینجا بیان می‌کنیم فقط نکاتی هستند بسیار کلی و فهرست‌وار؛ و در واقع مواردی که ممکن است پیش بیاید از محلی به محل دیگر فرق پیدا می‌کند و باید هر يك از آن موارد را همچون مسئله‌ای جداگانه با تمام مفروضات آن

مورد بررسی دقیق قرار داد. من در این باره با کمال خوشوقتی نحوه رفتار بسیار عاقلانه هیئتهای تبلیغ مذهبی امریکایی در ارومیه را به یاد می آورم که به هنگام جنگ جهانی به سبب کمکهای پزشکی مجانی توانستند با بعضی از رؤسای قبایل کرد روابط دوستی قابل دوامی برقرار کنند، و بر مبنای همین دوستی موفق شدند به نحوی مؤثر به نفع مسیحیانی که بر اثر صدور حکم جهاد جانشان به خطر افتاده بود اقدام کنند و صدها نفر را از مرگ نجات بدهند. بعدها نیز از طریق کمک به پناهندگان کرد و عادت دادن ایشان به کارهای مداوم و سودمند مانند راهسازی و غیره سیاست مُدبرانه‌ای اعمال کردند. بدین گونه می‌توان کار ثمربخشی را طرح‌ریزی کرد که ممکن است کم‌کم بعضی مفاهیم لازم را به فرد کرد تلقین کند، مفاهیمی که وی را به سطحی بالاتر از سطح فعلیش ارتقا دهد: مدرسه (با تدریس به زبان مادریش)، بیمارستان، کمکهای دامپزشکی، - مراحلی که متوالیاً باید پیموده شوند و با برنامه شمیم همدانی مطابقت دارند، جز در مورد اسکان اجباری که ظاهراً شمیم آن را توصیه می‌کند، و البته مواد دیگر برنامه مورد بحث نیز مضمن پیشنهادهایی هستند که سزاوار است در نظر گرفته شوند. ما اینجا قادر نیستیم درباره نتایج سیاست شوروی نسبت به کردهای ماورای قفقاز اظهار نظری بکنیم، ولی بگمانم این نکته را بدانیم که آنان نتوانستند از اشتراکی شدن کشاورزی بگریزند، فقط نمی‌دانیم که شیوه‌های عمل و نتایج آن، از جمله در مورد دامداری، چه بوده است. در قبایل چادرنشین آسیای مرکزی نتایج اسکان دادن ایشان توسط دولت شوروی رقت‌انگیز بوده و از تعداد دامها به نسبت فاجعه‌آمیزی کاسته شده است (۲۳) و مگر در مورد

۲۳. در این باره رجوع کنید به تذکرات کاملاً موجه لیتل پاز Little Page در کتاب

جالب توجهش تحت عنوان در جستجوی معادن طلا در سبیری، ۱۹۲۸ - ۱۹۳۷.

کردهای ماورای قفقاز غیر از این شده است؟ (۲۲)

ولیکن در مورد کردهای عراق، اطلاعات جامعی راجع به وضع اقتصادی ایشان در دست نیست. حکومت بغداد نیز مانند حکومتهای تهران و انکارا سیاستی در جهت اعتلای ملی و مُدُنیزه کردن زندگی کردن در پیش گرفت، ولی آیا کردها از آن استفاده می‌کنند؟ و آیا تاکنون سودی از آن عایدشان شده است؟ و ما بی‌آنکه در این باره یقین حاصل کرده باشیم دلمان می‌خواهد که باور کنیم. گوسفندان زنده‌ای که عراق به تعداد بسیار زیاد به کشورهای خارجی صادر می‌کند باید لااقل قسمتی از آن حاصل دسترنج کردها باشد. بهره برداری از زمینهای نفت خیز منطقه کرکوک احتمالاً باید به دست کارگران کرد انجام بگیرد. در این باره، پیش از آغاز جنگ اول جهانی، سوون Soane در کتاب خود (که در فصل اول همین اثر از آن نام بردیم) اظهار داشته است که کردهای یکجانشین ساکن قسمت جنوبی جبال زاگروس (کلهر، باجلان، جاف) در مدت استخدام توسط شرکت نفت ایران و انگلیس، که در حوالی قصر شیرین به حفر چاههای نفت اقدام می‌کرد، قابلیت ذاتی خود را در کارهای فنی و مکانیکی نشان دادند. آن کردها را در آنجا برای کارهای مربوط به اداره «دریکهای» حفر چاههای نفت و کارکردن در کارگاههای مکانیکی استخدام کرده بودند، و آنان در آن کارها چندان قابلیت و مهارت از خود نشان دادند که وقتی شرکت نفت بساط فعالیت خود را

صفحات ۵۱ و ۵۷ و ۱۰۲ و ۱۶۸. ما بار دیگر در فصل دهم همین کتاب، ضمن بررسی برخی انتشارات شوروی در باره کردن، به این مسئله خواهیم پرداخت.
(مؤلف)

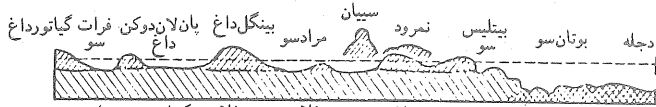
۲۴. فراموش نکنیم که مؤلف در زمان انقلاب اکتبر شوروی (۱۹۱۷) قونسول دولت تزاری در ارومیه بوده و به عنوان فردی ناراضی از انقلاب به اروپا رفته است، و لذا نباید انتظار داشت که بجز این بنویسد. (مترجم)

به جنوب غربی ایران منتقل کرد از بسیاری از کردهای قصر شیرین دعوت کرد به آنجا بروند. سوون می‌گوید: اکنون نیز آن کردها رضایت بخش‌ترین و واردترین کارگران شرکت هستند و بعضی از ایشان ترقیات شگرفی در امور فنی و مکانیکی کرده‌اند. اینان کارگران خستگی‌ناپذیر و بسیار منظم و آرامی هستند که برای هر نوع کار مکانیکی علاقه و مهارت عجیبی از خود نشان می‌دهند، و به حق می‌توان فرض کرد که کردهای کرکوک نیز در عراق موفق به استخدام شدن در عملیات استخراج نفت شده‌اند.

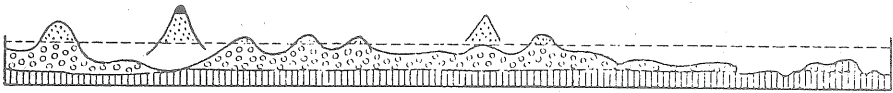
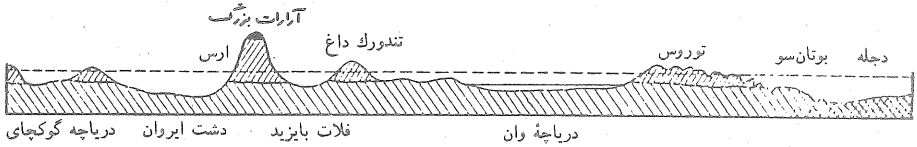
مسلماً در بین حالت چویان چادرنشین بودن تا کارگر مکانیک شدن فاصله زیادی است و کرد مثال بارزی برای بی‌مودن این راه است (۲۵). به هر حال ما این فصل را با بحث در اقتصاد خانگی کرد (homo oeconomicus) به پایان رساندیم و امیدواریم که یک روز ملت کرد به یاری موقعیتهای مساعد به سطح بالایی از رفاه و سعادت متناسب با استعدادهای ذاتیش برسد!

جغرافیای
دامداری
و
کشاورزی

50 km
Relevé de 8 fois

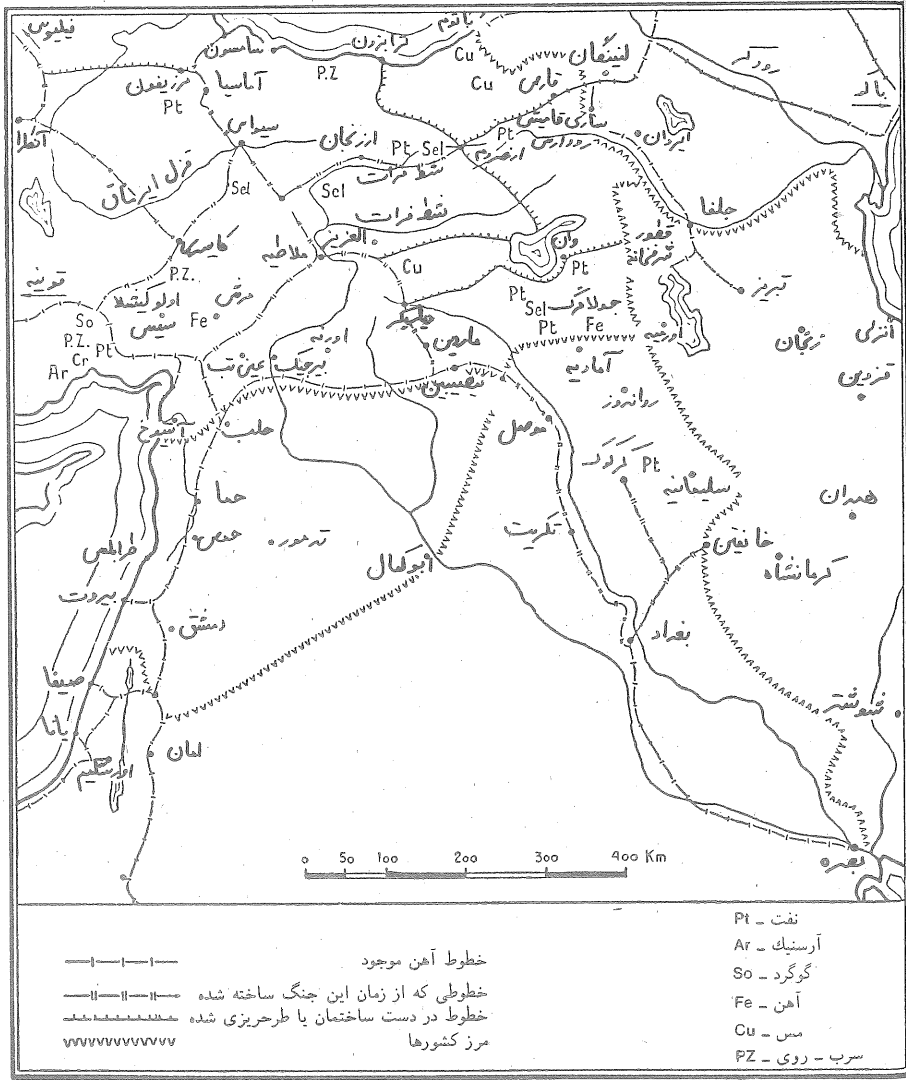


- توروس = فلات موش - فلات سبز - فلات نکمان - دشت ارضروم
- چراگاههای بهاره و پاییزه که در تابستان خشک است (زیر ۲۰۰۰ متر)
- چراگاههای زمستانی بر دامنه‌های توروس که در تابستان خشک است
- برف دایمی و یخچالها
- چراگاههای سبز تابستان (بالتر از ۲۰۰۰ متر)



- دامنه‌های زیر ۱۰۰۰ متر خانه‌های کاه‌گلی یا سنگی
- مسکنهای زیرزمینی بر دامنه فلات (از ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ متر)
- چادرهای کردی در تابستان

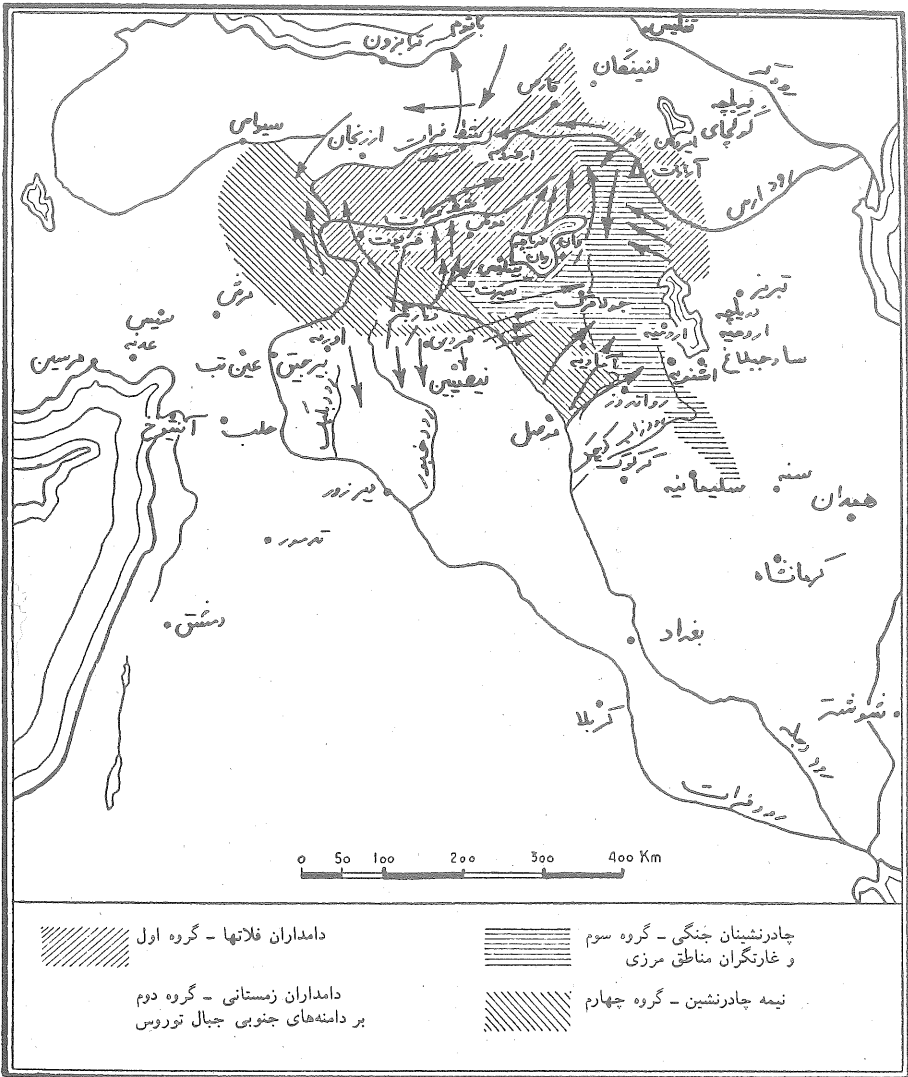
نقشه شماره ۴ - بنا به گفته ه. کریستف



—————	خطوط آهن موجود	Pt - نفت
—————	خطوطی که از زمان این جنگ ساخته شده	Ar - آرسنیک
—————	خطوط در دست ساختمان یا طرحریزی شده	So - گوگرد
~~~~~	مرز کشورها	Fe - آهن
		Cu - مس
		PZ - سرب - روی

نقشه شماره ۵ - راه آهن و اقتصاد کردستان

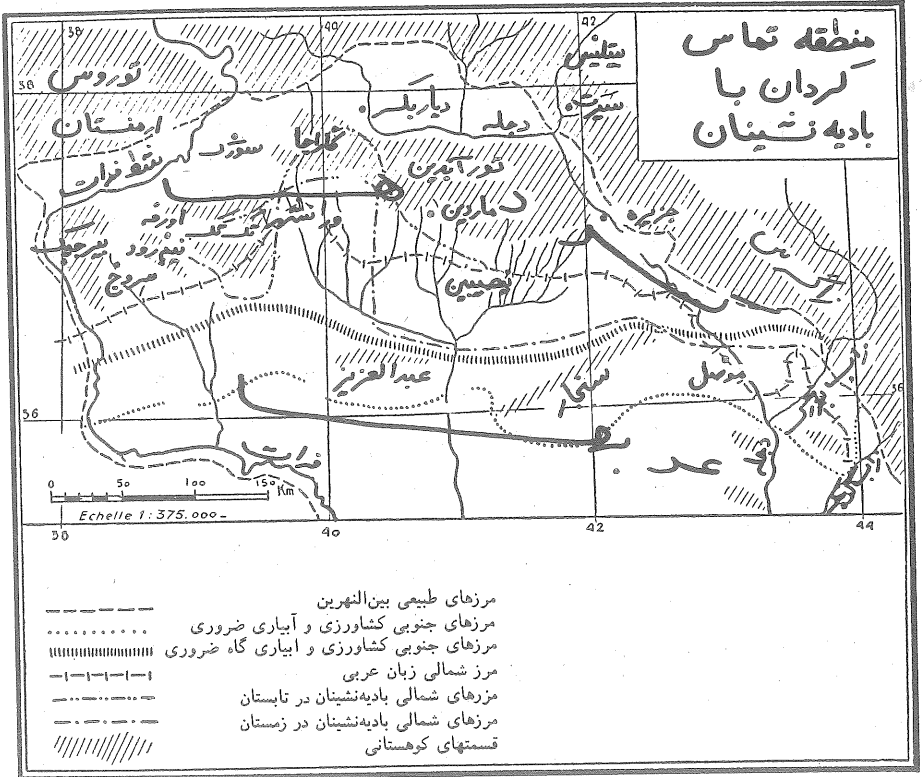




نقشه شماره ۶ - تقسیم عشایر کرد از روی طرز زندگی

سهمها اغلب، سمتهای کوچ قبایل چادرنشین را نشان می‌دهند. (از روی نوشته کلرژه، در کتاب ترکیه، نقشه شماره ۵، صفحه ۹۱) در مجموع چنین به نظر می‌رسد که این نقشه تقسیم عشایر کرد را برای قسمت ترکیه و شمال ایران خوب نشان می‌دهد. فقط در قسمت مربوط به ایران تعیین دامداران خالص بین رود ارس و دریاچه ارومیه درست نیست، چون سکنه این قسمت کرد نیستند. ساکنان کرد خط مرزی ایران و ترکیه را در امتداد سلسله کوههای مرزی دنبال می‌کنند، و بنابراین بیشتر به سمت غرب متمایلند. برای منطقه بین ساروجیلاخ تا آن طرف سندج بیشتر کردهای یکجانشین ساکنند. در این باره همچنین رجوع شود به نقشه مناطق زمستانی و راههای کوچ ایلات، و نیز مناطق تابستانی قبایل چادرنشین کرد، منضم به گزارش کمیسیون سازمان ملل برای مطالعه و تعیین مرز بین ترکیه و عراق در ۱۹۲۵.





نقشه شمارة ۷ - شمال بین النهرین



## فصل چهارم

### فردیت گرد، شخصیت و اخلاق او

«شخصیت و اخلاق و آداب و رسوم و استعدادهای اصلی و حتی عیبهایی را که موجب تمایز ملتی از ملتی دیگر می‌شوند نبوغ آن ملت می‌نامند.»  
ولتر - از کتاب فرهنگ فلسفی

#### ۱. دشواری ترسیم تصویر اخلاقی يك ملت.

وقتی ملتی را مورد تحقیق و مطالعه قرار می‌دهند، همان گونه که ما اکنون در باره کردها عمل می‌کنیم، در این تحقیق و بررسی نمی‌توان از جنبه روانشناسی آن به سکوت گذشت. بدیهی است هر ملتی دارای ویژگیهایی است که به آن «روح ملی» می‌گویند، و آن مجموعه‌ای از خطوط بارز است که آن ملت را از ملت‌های دیگر متمایز می‌سازد و یا به آنان نزدیک می‌نماید. با این حال، بی‌آنکه منکر وجود بعضی جنبه‌های «ثابت» در اخلاق و روحیات ملتی بشویم که توجیه آنها به گذشته آن ملت و به شرایط وجودی او بستگی دارد باز ناگزیر از ذکر این نکته هستیم که تعمیمها در این زمینه بسیار زیاد و بر مبنای غلطی صورت می‌گیرد، تعمیمهایی که اغلب به تصویرها و برجسبهای نادرستی منتهی می‌شود که بمحض اینکه پخش شد دیگر برگرداندن

آنها یا تصحیح آنها دشوار خواهد بود^(۱). این تعریفهای به اصطلاح روانشناسانه اغلب اوقات به انگیزه رجحان دادنها و سلیقه‌های زمان بیان می‌شود. مثلاً فلان ملت که امروزه به دلیل معینی (بیشتر سیاسی) سرش را به عرش می‌سایند فردا بمحض اینکه اوضاع و احوال عوض شد بر زمینش می‌زنند. گاهی از فردگرایی در تضاد با داشتن روحیه اجتماعی ستایش می‌کنند و گاه از بدیهای فردگرایی در مقایسه با ثمرات بدست آمده بر اثر انضباط ملی و غیره دم می‌زنند. صرفه‌جویی و احتیاط از صفات پسندیده بشمار رفته‌اند لیکن در وقتی دیگر مشاهده می‌شود که این صفات ممکن است در انسان خست پدید آورند و شم و ذوق خطر کردن را از او بگیرند، و بدین‌گونه نتایجی منفی به بار آورند. گاهی می‌کوشند ملتی را با تمام واکنشهایش به

---

۱. چنانچه مسئله از دید علمی در نظر گرفته شود ایجاد شك نخواهد کرد. مسلماً زمینه مشترکی در همه افراد يك ملت وجود دارد که به تاریخ و محیط طبیعی او و به عوامل اجتماعی و حتی بیولوژیکی زیادی مربوط می‌شود. اگر فردی را در محیط دیگری بگذارند ممکن است مختصات دیگری پیدا کند و شخصیت دیگری برای خود بسازد. با این حال، این تغییرات فقط سطحی خواهد بود و همینکه آن فرد به محیط مادرزادی خود بازگردد فردیت نخستین به او برخواهد گشت (رجوع شود به مقاله جالب توجه پ. روسو P. Russo، تحت عنوان تحقیق در باره نقش اجتماعی نژاد از دید حیوانشناسی و زیستشناسی، منتشر در مجله مردمشناسی، ژانویه - مارس ۱۹۳۹). خصوصیات ارگانسیم، خواه جسمانی یا روحانی، تحت تأثیر محیطی که فرد در آن زندگی می‌کند بسط و توسعه می‌یابند یا ضعیف می‌شوند و از طریق وراثت به فرزندان او منتقل می‌گردند. داروینسیم روی انتخاب طبیعی که حاصل تنازع بقا است تأکید می‌کند و نتولامارکیسیم (مکتب اصلاحی لامارک) نقش قطعی برای محیط قابل است و می‌گوید که محیط موجب پیدا شدن یا از بین رفتن خصیصه‌ای در فرد می‌شود. به نظر می‌رسد که در مرحله فعلی ترانسفورمیسم (تبدیل و تحول) در صدند تا این هردو نظر را با هم آشتی بدهند (از جمله رجوع شود به ا. رینیانو E. Rignano، کتاب درباره قابلیت انتقال خصایص تحصیلی). ما می‌دانیم که در این مورد دانش شوروی، مجسم در شخص پروفیسور لسیانکو Lissienko با دانش غربی موافق نیست. (مؤلف)

وسیله «طرز تفکر دهقانی» اش به ما بشناساند و او را کمتر از ملت همسایه اش که «طرز تفکر بازرگانی» دارد و چنان به ساخت و پاختها و قرار و مدارها خو گرفته است که «نرمش» نشان دادنش در آن کارها گاهی وقتها ما را به طرز ناخوشایندی حیرت زده می کند مستعد به سازش جلوه بدهند. و باز می گویند برخی علاقه مند به وضوح و نظم و شکل و منطق هستند و برتری خود را در آنها می بینند؛ برخی دیگر پاسخ می دهند که زندگی غیر منطقی و متغیر است و نمی گذارد وی را در این بدیهیات محدود به بند بکشند. باید دانست که چگونه خود را با آن تطبیق داد، از نیروی (دینامیسم) آن پیروی کرد و همواره این احساس را داشت که چیزی شد... خلاصه در این باره بسیار می شود بحث کرد ولی ما سخن را کوتاه می کنیم، زیرا منظور ما تنها یادآوری این نکته بود که زمینه روانشناسی ملتها تا چه اندازه وسیع و پر از نکات اشتباه انگیز است. از طرفی، این روح ملی که ما را در اینجا به خود مشغول خواهد داشت نسبت به روح ملت های بزرگی که این تذکرات مختصر ما هم اکنون به آنها اشاره می کند پیچیدگی بسیار کمتری دارد. لیکن حتی در مورد کردها به نظر نمی رسد که قاعده کلی، از جمله قاعده قضاوت های بسیار شتابزده که اغلب به حسب تصادف و حتی گاه بر مبنای مسموعات است غلط از آب دربیاید.

برای رسیدن به حد متوسطی بیش یا کم رضایت بخش و برای اینکه بدین منظور به يك سلسله عوامل ارزیابی دست یابیم که یکدیگر را تکمیل و تصحیح کنند بدواً به ذکر عقاید برخی از ناظران بیگانه نسبت به کردها می پردازیم و سپس به سراغ نظریاتی می رویم که در داستان های همایانه کردی منعکسند و بیانگر قضاوت خودشان در باره خود می باشند.

## ۲. نمونه‌های روانی‌گرد از دید ه. کریستف.

الف) چادر نشین دامدار منطقه توروس (برخورد با بادیه‌نشینان عرب)

تا آنجا که می‌دانیم عمیقترین تحقیق در باره شخصیت و خلق و خوی ملت کرد به وسیله دکتر هلموت کریستف^(۱) انجام گرفته که ما پیش از این به کتابش که در آن کردها را با ارمنیها مقایسه کرده است اشاره نمودیم. مؤلف بر مبنای ملاحظات سیاسی - اجتماعی، کردان را به چهار گروه تقسیم می‌کند، بدین قرار: (۱) دامداران بالای فلات ارمنستان ترکیه و مسیر فوقانی رود کر (Koura) یعنی ارس علیا و مرادسو و سرچشمه فرات و حوضچه دریاچه وان؛ (۲) دامداران دامنه‌های جنوبی جبال توروس؛ (۳) چادرنشینان جنگلی کرد ساکن مناطق مرزی؛ (۴) نیمه چادرنشینان. در ضمن، مؤلف خاطر نشان می‌سازد که دامداران دامنه‌های جنوبی جبال توروس، که زمستانها به بیابانهای سوریه و بین‌النهرین می‌روند اصیلترین و محفوظ مانده‌ترین نوع کردان هستند و کردهای دیگر همه از آن گروه مشتق شده‌اند. ویژگیهای اخلاقی و شخصیت در آن کردها تقریباً تنها از طریق مبارزه ایشان با قوای طبیعت و با دشمنان شکل گرفته است. در اینجا تغییرات آب و هوا در انسان اثر می‌بخشد. سرما و گرما اغلب به فاصله زمانی کوتاهی از پی هم می‌آیند. در دره‌های عمیق جبال توروس گرما گاهی غیر قابل تحمل می‌شود، در حالیکه در همان کوهستان باد سرد می‌وزد و در بعضی گوشه‌های محفوظ از تابش خورشید برف بر جای می‌ماند. در زمستان رگبارهای برف حتی در پای کوهها و در دشتها بیداد می‌کند و مردم را وامی‌دارد که به خانه‌ها یا به زیر چادرها که چندان هم محفوظ نیست پناه ببرند، و دامها نیز از

چراگاهها رانده می‌شوند.

به این مشکلات جوّی شکل ناجور کوهها نیز اضافه می‌شود که در هر قدم موانعی ایجاد می‌کنند. بیشک به بهای تلاشهای توانفرسا و باورنکردنی است که کردها موفق به نقل مکان می‌شوند و دامهای خود را از ورای دامنه‌های صعب و ناهموار و سیلابهای خروشان عبور می‌دهند، خاصه که در فصل بهار، بر اثر ذوب شدن برفها، بر آب آن سیلابها افزوده می‌شود. تنها پایداری و ثباتی لجاج‌آمیز و نیروی اراده‌ای بسیار قوی از عهده این موانع طبیعی برمی‌آید. بطور کلی ذوق سرشار تخیل را به قبایل چادرنشین نسبت می‌دهند که برای ایشان دنیا پر از ارواح خبیثه و شیاطین است؛ لیکن این خصیصه ایشان را بازنمی‌دارد از اینکه همواره به نحوی رفتار کنند که بیشترین سود را ببرند. کرد چادرنشین در لوای قانون هماهنگی تضادها احساس عجیبی نسبت به واقعیتها دارد؛ ولی این تنها طبیعت ناسازگار نیست که خلق و خوی چادرنشینان را می‌سازد، آنان دشمنانی هم دارند و برای چیره شدن بر این دشمنان باید شخصاً هم واجد شجاعت و دل و جرأت باشند. عشایر کرد جبال توروس تقریباً دایم در جنگ و جدال بسر می‌برند. در تابستان، عشایر همجوار بر سر چراگاهها با هم به جنگ می‌پردازند، و علاوه بر این باید گله‌های خود را نیز از شر راهزنان غارتگر حفظ و حراست کنند. لیکن بخصوص در فصل زمستان و به هنگام فرود آمدن از کوهها به سمت بیابانهای سوریه و بین‌النهرین است که کردها ناگزیرند تقریباً هر روز با بادیه نشینان عرب به جنگ بپردازند. بادیه نشینان نیز مانند همه چادرنشینان دزدیدن اغنام واحشام مردم را بد نمی‌دانند؛ و نیز بر این نکته واقفند که کردها چون آن بیابانها را خوب نمی‌شناسند نمی‌توانند ایشان را تا فواصل دوری دنبال کنند. در عین حال، وقتی با هم برخورد مسلحانه پیدا می‌کنند کردها هم از لحاظ شجاعت و هم از

نظر آشنا بودن به فنون جنگی بر بادیه‌نشینان عرب برتری دارند، قسمی که بادیه‌نشینان بجای مقاومت فرار را برقرار ترجیح می‌دهند. همان‌گونه که مولتکه Moltke گفته است: «در هر دو طرف ذوق و علاقه به راهزنی وجود دارد، لیکن در عرب ذوق دزدی بیشتر است و در کرد ذوق جنگجویی.» برخوردار کرد و عرب از دید نژادشناسی پدیده‌ای است بسیار جالب توجه و جا دارد که در اینجا قدری بیشتر به آن بپردازیم و اندکی حاشیه برویم. بدو در این باره به گفته‌های یکی از ناظران بسیار دقیق فرانسوی توجه کنیم و آن سروان روئندو^۳ است:

«سرزمین کوهستانی ارمنستان و کردستان در آن سوی ماردین و نصیبین و جزیره بن‌عمر یکدفعه به سمت جنوب یعنی به طرف دشتهای جزیره که منطقه چادرنشینان عرب است فرود می‌آید. آنجا مرز مشخص دو دنیا است و در حالی که غربهای بادیه‌نشین که هست و نیستشان به شتر بستگی دارد نمی‌توانند وارد آن کوهستانهای پر از سنگریزه بشوند کردها با حسرت به حاشیه دشت که نسبتاً خوب آبیاری می‌شود و برای کشت و زرع آسانتر از کوهستان و بالاخره جایی است که آنها می‌توانند گوسفندان خود را به آنجا برانند و چیزهایی هم بکارند، می‌نگرند. بمحض اینکه امنیت اجازه بدهد، یعنی همینکه دولت - یا ساکنان مسلح محلی - آنقدر قوی باشند که احترام به کشت و زرع مردم را به بادیه‌نشینان تحمیل کنند کردها به دشت فرود می‌آیند؛ لیکن امنیت مدت زیادی حکمفرما نخواهد بود، محصول همیشه خوب نمی‌شود و آب و هوای دشت هم کوه‌نشین را ضعیف می‌کند. دشت کردها را «می‌خورد» و جزر و مدّ روی می‌دهد» (پ. روئندو... همان کتاب، صفحات ۹-۱۰). و ضمناً من نظر پ. روئندو را

۳. P. Rondot که در حال حاضر سرهنگ است. (مؤلف)



در بارهٔ اثر ضعیف کنندهٔ دشت در مزاج کردها تأیید می‌کنم. در زمان جنگ بزرگ (جنگ جهانی اول) وقتی خط مرزی روس و ترک کردها را از چراگاه‌هاشان برید برای من بارها این فرصت پیش آمد که به رأی العین مثالهایی بر این واقعیت بینم؛ از جمله، طایفهٔ بیگرادهٔ بنار Benar (مرگه‌ور)، که مجبور شدند در دشتهای شمال بین‌النهرین بمانند، و چون حالت ضعف در آنها به غایت رسید دوباره سر و کله‌شان در خطوط مرزی ما روسها پیدا شد.

همین قضیهٔ روابط کردان و بادیه‌نشینان توسط او. بانسه O. Bance و چند تن دیگر از محققین بررسی شده است. از جمله، بانسه می‌گوید:

«اینک ما در منطقهٔ مرزی عربها و کردها هستیم. این یکی از جالبترین مناطق آسیای شرق است زیرا دو ملت دایم در کوچ در آنجا به هم برمی‌خورند. بادیه‌نشینان عرب از جنوب، یعنی از بیابانهای بی‌انتهای، به سوی شمال می‌آیند، در حالی که کردها از شمال، یعنی از همانجا که ارمنیها و عمال اداری ترک نیز می‌آیند، به پایین سرازیر می‌شوند. برای درک بهتر این پدیدهٔ مهم باید به نقشهٔ شمارهٔ ۷ مراجعه کرد: سه خط مرز شمالی منطقه‌ای را تعیین می‌کنند که در آن زبان عربی رایج است و چراگاههای تابستان و زمستان بادیه‌نشینان عرب قرار دارد. به آسانی می‌توان دریافت که این مناطق اصولاً از ارتفاعات کوهستانی به سمت جنوب انحنا پیدا می‌کنند، و حال آنکه دشتهای نمودار از دور حرکت و سیر نحوهٔ زندگی عربی را بسیار تسهیل می‌نمایند، چنانکه این امر مخصوصاً در نقاط بین تکتک (تق تق) Taktek و قره‌جه Karadja و تور عبدین Tour Abdin بخوبی نمایان است. تنها در آنجا که کوهها با شیب ملایمی فرود می‌آیند پای عرب به میان می‌آید. در دورتر مشاهده می‌شود که چراگاههای بادیه‌نشینان در تابستان، از سمت شمال، اغلب از مرز نهایی زبان عربی

هم می‌گذرند یا با آن منطق می‌شوند؛ لیکن بر عکس، در زمستان، در مسافت زیادی به داخل آن مرز پس می‌نشینند، یعنی در همان جنوب می‌مانند. بدین‌گونه فی‌المثل، آن چراگاهها به طرزی آشکار از منطقه سرشار از آب سرچشمه‌های رود خبور Khabour منحرف می‌شوند.

بر طبق سیر تحول تاریخی شرق آسیای، بطور کلی ناگزیر از پذیرفتن این اصل هستیم که یکی از ویژگیهای ملت‌های شمالی گرایش شدیدتری است به پیشروی به سمت جنوب، و حال آنکه این گرایش در ملت‌های جنوبی برای پیشروی به سمت شمال ضعیفتر است. در موردی که اکنون مطمح نظر ما است تحقق این گرایش برای ساکنان شمالی آسانتر صورت می‌گیرد، چون از آنجا که در کردستان مردم به زمینهای قطعه‌قطعه‌ای عادت کرده‌اند که آبهای جاری و بارانهای نسبتاً کافی همچون در قسمت اعظم بین‌النهرین شمالی کشت و زرع غلات معمولی را بدون توسل به آبیاری مصنوعی ممکن ساخته است بیشتر مستعد به زندگی یکجانشینی هستند. با این وصف، می‌توان تأیید کرد که ساکنان شمالی حدّ و مرز کوچ کردنشان به طرف جنوب تا آنجا است که به مرز منطقه مورد نظرشان برسند، و آن منطقه حدّی است که به طور کلی بتوان تنها به کمک آبیاری ضروری در آن کشت و زرع کرد. فراتر از آن منطقه بجز اقتصاد شبانی کار و کسب دیگری میسر نیست که به هر حال برای خود بادیه‌نشینان باقی می‌ماند. از طرف دیگر، آن بادیه‌نشینان تقریباً هیچگاه از شاخه‌های جنوبی چین خوردگیهای کوهستانی ارمنستان یا فراتر نمی‌گذارند، چون در آنجاها عرب فاقد آن پهنه‌های بیکران بیابانی و آن افقهای پست دشتها خواهد بود که گمان می‌کند بدون آنها زندگی‌اش نمی‌گذرد.

تابلویی که به وسیله نقشه بدست داده شده است نشان دهنده خطوط مرزی فعلی به صورتی است که تقریباً در مرکز این صحنه متنازع فیه ترسیم شده است. مع‌هذا در طول دهه‌های اخیر (بانسه این سطور را

در ۱۹۱۳ می‌نوشت) اسکان دادن کردها و ارمنیها و حتی عربها تحت حمایت ادارات ترك صورت گرفته است. «قشلاق»های کوچک (منازل زمستانی) که در آنها عدهٔ خیلی ساکنند تا آنجا که بتوانند بخوبی با راهزنان مسلح عرب (rezzou) مقابله می‌کنند. رفت و آمد بتدریج زیاد می‌شود، به طوری که می‌توان گفت عربهای بادیه‌نشین را به يك عقب‌نشینی مداوم وادار ساخته است. هرگاه به گواهی دو تن مسافر (که زیاد هم قابل اعتماد نیستند) باور کنیم مرز جنوبی منطقهٔ کردنشین از زمان سرنیک Cernik (۱۸۷۲) تا زمان فن نولد Von Nold (۱۸۹۳) از توزخورمتی Touz Khourmati تا قره‌تپه که شصت الی هفتاد کیلومتر می‌شود پایین‌تر آمده است. (بانسه، همان کتاب، صفحات ۶۲ - ۶۴).

با از سر گرفتن رشتهٔ سخنان خود مشاهده می‌کنیم که خصایص جنگجویی و سلحشوری بیش از هر چیز از مشخصات بارز کردها است. زندگی آزاد و بدون وقفهٔ قبایل چادرنشین که دایم در جستجوی چراگاههای خوب یا شکار مناسب و راهزنی هستند روحیه‌ای در ملت کرد ایجاد کرده است که قید و بند نمی‌شناسد و در بند تعهدات نیست. قانون رفتاری که زندگی به کرد می‌آموزد این است: «دنیا از آن آدمهای دلیر است!» با این حال، اگر همهٔ این ویژگیهای اخلاقی تابع مکتب سختگیر عشیرتی نمی‌بود - مکتبی که کرد در آن تسلط بر نفس و خود فدا کردن و انجام وظیفه در قبال جامعه‌اش را می‌آموزد^(۴) - جز برای مبارزه‌ای بی‌امان که به نابودی خودش می‌انجامد هیچ سودی به حالش نمی‌داشت. تحت تأثیر این عوامل دوگانه، یعنی مبارزهٔ مداوم با طبیعت و انسان و رعایت انضباط

---

۴. در اینجا جامعه‌شناس انگشت روی اصل گذر از مرحلهٔ ابتدایی تنازع بقا به مرحلهٔ بالاتر یعنی تشکیل قبیله گذاشته است. (مؤلف)

عشیرتی است که شخصیت والای کرد با سه نشانه اشرفی غرور و تمیز در نحوه رفتار و احساس غیرت پهلوانی شکل گرفته است. به عنوان نمونه‌ای از مظهر این خصایل و نشان دادن تسلط بر نفس کردان می‌توان مثالهای زیادی آورد که در آنها رؤسای مستقل و خود رأی ایلات در منازعه‌ای که با هم داشته‌اند رأی يك نفر داور را در حل اختلافات فیمابین، بمحض اینکه دریافته‌اند داور بر اساس حق و عدالت و بیطرفی نظر می‌دهد، پذیرفته‌اند. از جمله، نوئده Nolde در کتاب سفر به عربستان و کردستان و ارمنستان یکی از آن موارد را که خود در رأس کاروانی مجلل در سفر به کردستان شاهد و ناظر آن بوده است و از او درخواست شده که حکمیت در دعوی‌ای را بپذیرد، نقل می‌کند.

لیکن همانگونه که طبیعت نسبت به کرد بیرحمی از خود نشان می‌دهد او نیز با دشمن خویش بیرحمانه و بدون اغماض رفتار می‌کند. کینه و حس انتقامجویی وی را به هیجان می‌آورند. قانون قصاص و تلافی بر روابط بین عشایر حاکم است. ه. ل. رابینو^۵ در کتاب خود تحت عنوان گزارش در باره کردستان، صفحه ۲۳، در مبحث راجع به شهر بانه نقل می‌کند که در هیجدهم ذی‌الحجه ۱۳۸۸ (۱۸۹۱) یونس خان حاکم آن شهر عموی خود حاجی مصطفی را با خانواده‌اش دعوت کرده بود و با این حيله وی را با یکی از پسرانش به قتل رسانید. پسر دوم حاجی مصطفی، به نام عبدالله‌بیگ که جوانکی پانزده ساله بود با اینکه زخمی شده بود خود را به روی یونس خان انداخت و پیش از اینکه خود از پا درآید وی را به ضرب خنجر به قتل رسانید و شش تن از نوکران او را نیز کشت. اینها از ضرب‌المثلهای کردی است که می‌گویند: «دشمن پدر هرگز دوست

پسر نخواهد بود»، و «دستِ آلوده به خون داشتن به از قرض داشتن است.» آن‌گونه که کشتارهای مسیحیان، معمول به دست کردن و منقول به وسیلهٔ مسافران، ثابت می‌کند عطش خون در کرد جماعت بیش از چادر نشینان دیگر وجود دارد. این خصلت خونخواری تا حدی هم ناشی از این امر است که یک فرد آدمکش در آنجا آسان می‌تواند بگریزد و در آن سرزمین کوهستانی که تعقیب اشخاص در آن به علت عوارض شدید طبیعی دشوار است چنان ناپدید شود که اثری از خود بر جای نگذارد. و نیز کردها را ملامت می‌کنند از اینکه در بسی چیزها، از جمله در پرخوری، اندازه نگه نمی‌دارند - مع هذا کردها به زیانهایی که ممکن است از این عدم خودداری حاصل شود واقفند، و این معنی از یکی از ضرب‌المثل‌های ایشان مستفاد می‌شود که می‌گوید: «هر چیزی اگر زیاد ریز و ظریف باشد می‌شکند، بجز آدم که درشتش شکننده‌تر است.» در این مورد که کرد با همهٔ حرص و آز بی‌چون و چرایش خوب می‌تواند بر غرایز نفسانی خویش دهنه بزند مثالهایی برای رفتار منصفانهٔ او با دهقانان ارمنی در مناطقی که کردان تنها مالک زمین و ارباب آن کشاورزان هستند می‌توان یافت؛ لیکن همواره، به موجب همان قانون توازن تضادها، کرد می‌تواند با شیوه‌های رفتاری که در تناسب با حالات روحیش نوعی ناهماهنگی محسوب می‌شود و اغلب آدم را به تعجب وامی‌دارد، خود را مشخص نماید. مثلاً همان کردی که در محیط عشیرتی خویش نمونهٔ انضباط مردانه است ممکن است در برابر یک بیگانه خود را بسیار حریص و آزمند نشان بدهد. حتی رؤسای عشایر گاهی عزت نفس و غرور خویش را از یاد می‌برند و از مسافران مثلاً دو تکه قند و یا چیزی را که به گمان خودشان ارزش روانداختن دارد گدایی می‌کنند (۶). از

۶. «یک شب من در ده یکی از خوانین به نام عبدالرحمن آقا رئیس کردهای شیرکلی ←

طرفی، این احساس کینه و این قساوت او که در برخورد با دشمن رعایت هیچ چیزی را نمی‌کند در قیاس با کف نفس و نجابتی که از صفات انسان چادرنشین است تضادی آشکار دارد. کرد که به عنوان انسانی جنگجو آن همه شجاعت از خود نشان می‌دهد همانقدر در زمینه اقتصادی پخته و نالایق است و در کار تجارت آن احساس واقع بینی‌اش را بکلی از دست می‌دهد. آن سرشت پاک و نجیب، آن حرص و ولع بجگانه و آن کندذهنی‌اش در امر دادوستد به آسانی وی را قربانی بازرگانان ارمنی می‌کند.

به هر تقدیر، خصایص مهمی که موجب دوام و بقای دولت و فرهنگ می‌شود در سرشت چادرنشینان کرد به حداعلی وجود دارد و همین خصایص استقلال سیاسی ایشان را تأمین می‌کند و به آنان امکان می‌دهد تا بر دهقانان و سوداگرانی که از نظر اقتصادی و فکری بر ایشان برتری دارند مسلط باشند. بنابراین می‌توان به ضرس قاطع حکم کرد که شکل گرفتن شخصیت و اخلاق در قبایل کرد ساکن جبال توروس به سطح اعلائی خوبی نزدیک می‌شود، و دلیل آن این است که مبارزه روزانه، در عین سخت بودن، فرد کرد را بیش از حد خسته و افسرده نمی‌کند، ضمن اینکه زندگی عشیرتی به او انضباط هم تحمیل می‌کند و بر غرایزش دهنه می‌زند. از طرفی شخصیت و اخلاق عشایر کرد به شمالی بودن نژاد ایشان نیز بستگی دارد، و همچنین شکل گرفتن آن ناشی از شرایط اقلیمی و وضع زمین نیز

---

Chernakli اتراق کردم. خان از تفنگ و دوربین من تعریف کرد، بیجهت از من فشنگ خواست و پس از آن تقاضای دینامیت کرد تا قلعه دشمنش را منفجر کند. و باز چیزهای مختلفی از من خواست و این درخواستها را هم با کمال پررویی عنوان می‌کرد. من نیز از آنجا که بار و بنه زیادی با خود نداشتم با کمال پررویی تقاضاهای او را رد می‌کردم؛ تا آخر طمعش را کم کرد و به گدایی دو قرص برای درد معده قناعت نمود». (دیکسون، مقاله سابق‌الذکر).



هست که موجب برتری او بر نژادهای جنوبی شده است.

(ب) چادرنشین دامدار ارمنستان (برخورد با ارمنیها).

اکنون که به گروه دوم، یعنی به دامپروران فلات مرتفع ارمنستان، رسیده‌ایم باید بگوییم ویژگی بارز حیات ایشان در این است که زمستان سرد و سخت آن منطقه را با هم و با روستاییان ارمنی در خانه‌های زیرزمینی ایشان می‌گذرانند. در آن اوان که عشایر کرد ساکن جبال توروس در این فصل از سال با بادیه‌نشینان سوریه و بین‌النهرین بر سر چراگاهها در جنگ و جدل بسر می‌برند ساکنان فلات ارمنستان به سبب آن هوای سرد و سخت تقریباً شش ماه در بند می‌مانند. هیچگونه سعی و تلاش دلیرانه و هیچ نوع ابراز تصمیم و اراده‌ای قادر به تغییر وضع نخواهد بود. بدین جهت هیچ جای‌شگفتی نیست که کردها در طول آن مدت گذرانی آرامتر و راحت‌تر از تابستان داشته باشند که آزادند و هیچ مانع و رادعی در راه خود نمی‌شناسند. درعین حال، به هنگام آن عزلت‌نشینی اجباری، کردها فرصتی بدست می‌آورند که ارمنیها را بهتر بشناسند، چه، با ارمنیها بر سر گرفتن علوفه برای دامهایشان دایم در نزاع و بگومگو هستند و اینان با هوش تیزتری که دارند می‌کوشند تا به هر تدبیری که شده علوفه زمستانی خود را از دستبرد کردها نجات بدهند. این همخانگی در خلق و خوی کردها بی‌تأثیر نمی‌ماند، چنانکه برآستی تنها در میان چادرنشینان کرد فلات ارمنستان است که اغلب اثری از مکر و تزویر دیده می‌شود. با این وصف نباید چنین پنداشت که در آن مکر و تزویر تبهکاری و خیانت وجود دارد و بداند گونه که برخی از اعضای هیئتهای تبلیغ دینی در نوشته‌های خود کرده‌اند آن را به این عنوان محکوم نمود. با وجود زندگی مشترکی که کردها در زمستان با ارمنیها دارند باز يك فرد کرد به تمام فرقهایی که وی را از يك فردارمنی متمایز می‌سازد واقف

است، و اگر بعضی نفوذهای سیاسی هم به آن افزوده شود با توجه به خلق و خوی چادرنشینان نباید تعجب کرد از اینکه این فرقه‌ها و تضادها به کینه‌توزی و کافرکشی هم بیانجامد.

در این باره گواهی کنت شوله Cholet (در کتاب ارمنستان، کردستان و بین‌النهرین، چاپ ۱۸۹۲، صفحه ۱۷۲) در دست است که از رفتار زورگویانه بیگهای کرد سخن می‌راند و نقل می‌کند که ایشان زمینهای ارمنیان را به زور تصاحب می‌کنند و خود آنان را نیز گاهی وامی‌دارند که مانند رعیت یا رنجبر بر سر همان زمین برای آقا کار بکنند. از موارد متعدد راهزنی نیز نقلهایی هست (ایضاً همان کتاب، صفحه ۲۰۴). و اما در باره کشتار ارمنیان بدست کردان، از جمله کتاب ل. دو کنتنسون L. de Contenson تحت عنوان مسیحیان و مسلمانان، چاپ ۱۹۰۱، در دست است که به حق سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی را قاتل و مسؤل اصلی این کشتار می‌داند (صفحه ۶۵). در باره اصل مسئله ارمنیها هم اثر معتبری که در دست است همانا کتاب پرفسور آ. ماندلستام A. Mandelstam تحت عنوان جامعه ملل و قدرتها در برابر مسئله ارمنیان، چاپ ۱۹۲۵ است.

### ج) عشایر مرزی و نیمه‌چادرنشین

اگر در چادرنشینان فلات مرتفع ارمنستان اخلاق و آداب تحت تأثیر زندگی مشترک با روستائیان ارمنی شکل گرفته است در عشایر جنگجو و غارتگر مناطق مرزی، یعنی در گروه سوم تقسیم بندی کریستف، اخلاق و آداب ناشی از طرز زندگی منحصراً جنگی ایشان است، بی‌آنکه همچون کردهای چادرنشین یا یکجانشین برای تأمین وسایل معاش خود کار و پیشه مرتب و مداومی داشته باشند. این دسته از اموالی که به تاراج می‌گیرند و از راه بهره‌کشی از دیگران امرار معاش می‌کنند. حالت هشدار تقریباً همیشگی که این عشایر در آن



بسر می‌برند خلق و خوی ایشان را، همان‌گونه که ضمن صحبت از گروه اول تشریح شد، به منتهای خشونت می‌رساند. اخلاق غرورآمیز این دسته به سمت هوس نامتعادل تسلط بر دیگران گرایش دارد، بی‌آنکه در عین حال این گرایش صورت بیمارگونه‌ای به خود بگیرد. به هر صورت، در این گروه، بهترین ترکیب ویژگیهای اخلاق و شخصیت کرد، که در بالا به آن اشاره کردیم، از اندازه بدر است. چنانکه بعداً خواهیم دید بیشتر عناصر شهروند و برجسته کرد از میان این گروه برمی‌خیزند.

و سرانجام در مرحله آخر، قبایل نیمه‌چادرنشین می‌آیند که چنانکه در مورد چادرنشینان جبال توروس دیدیم بیش از پیش از بارزترین جنبه‌های اخلاق و آداب کردی منحرف می‌شوند. آنچه در این گروه چهارم مشاهده می‌شود تجاوز از حد و اندازه و یا گنده شدن بعضی از ویژگیهای اخلاقی کرد نیست. بلکه پست شدن و رو به تحلیل رفتن آن ویژگیها بر اثر بکار نبردن آنها است. بدین‌گونه، نبرد با دشمن در نزد ایشان اهمیت خود را به مقدار زیادی از دست داده است. فکر سلطه‌جویی و حتی خصیصه شجاعت ذاتی به میزان قابل توجهی تقلیل پیدا کرده است و بجای آنها اغلب بی‌تفاوتی و لاقیدی مشاهده می‌شود، سست شدن انضباط سخت قبیله‌ای از آنجا پیدا است که دیگر بر غرایز خود دهنه نمی‌زنند و بجای کف نفس حرص و ولع بی‌اندازه‌ای به چشم می‌خورد. فرمانبرداری از قدرت سیاسی حاکم عشق به آزادی را ضعیف می‌کند. به طور خلاصه، هرچند کردهای نیمه‌چادرنشین هنوز خیلی مانده است که به صورت گروه صرفاً دهقانی (فلاح) در بیایند مع‌هذا روحیه و اخلاقشان مسلماً در همان سمت رو به تحوّل است (۷).

۷. اثر قابل توجه میس لمبتون، که قبلاً از آن نام بردیم (مالک و زارع در ایران، چاپ ←

طرح دکتر کریستف که بعضی از نکات آن ممکن است جای بحث داشته باشد (ما در سیر تتبع خود باز فرصت صحبت در این باره را خواهیم یافت) زمینه بسیار جالبی هم به دست می‌دهد که از آن برای دستیابی به اصول جغرافیای انسانی مربوط به ملت کرد استفاده شود. این نکته که او کردها را بر حسب شیوه زندگی تعیین کننده نحوه اخلاق و آدابشان به چهارگروه تقسیم می‌کند امکان می‌دهد که

---

(۱۹۵۳)، مؤید این نظریه است و اینک آنچه در این باره در آن کتاب می‌خوانیم (صفحه ۲۸۳): «در بیشتر جاها عشایر فقط نیمه چادرنشین هستند؛ در بعضی موارد هم یکجانشین هستند و با این وصف از بعضی جهات سازمان عشیرتی خود را حفظ کرده‌اند. رفت و آمدهای آنها بر چراگاههای عشیرتی هم برحسب مسافتی که طی می‌کنند و شرکتی که هر گروه به تمامی در این کار دارد به میزان قابل توجهی فرق می‌کند. بیشتر اوقات، در موقعی که ایل به سمت چراگاه تابستانی (بیلاق) حرکت می‌کند چند تن از افراد آن در قرارگاه زمستانی (قشلاق) باقی می‌مانند تا از کشت و زرعی که در قشلاق کرده‌اند مواظبت بعمل آورند. بعضی وقتها، چند نفری هم بطور دائم یا نیمه دائم در بیلاق ماندگار می‌شوند. رؤسای قبایل اغلب صاحب زمینهای قابل کشتی در قشلاق و در بعضی موارد هم در بیلاق هستند. و اما زمینهای که ایل از آنها عبور می‌کند ممکن است متعلق به رؤسای قبایل باشد یا نباشد. وقتی فاصله از قشلاق تا چراگاه تابستانی خیلی دور باشد ایل معمولاً از زمینهای هم که به رؤسای خودش تعلق ندارد عبور می‌کند.

به پیروی از آداب و رسوم معمول، ایلات برای رفتن به چراگاههای تابستانی تقریباً همیشه راه معینی را در پیش می‌گیرند. هر قسمتی از ایل (تیره) برحسب آداب و سنن حق دارد از زمینهای معینی عبور کند. این حق تقریباً همیشه بر مبنای عرف و عادت است و بعضی وقتها هم ادعا می‌کنند که بر مبنای هبه‌های قدیمی یا قراردادهایی است که هنوز به قوت خود باقی هستند.

در مورد خساراتی که ممکن است از نقل و انتقال به چراگاهها و بر اثر عدم مراقبت رؤسای ایل در حین عبور از زمینهای کشت شده به کشتزارها وارد بیاید این خسارات بعضاً از طریق خرید لبنیات و گوشتی جبران می‌شود که دهقانان در حین عبور چادرنشینان به قیمت ارزان از ایشان خریداری می‌کنند.»

کتاب میس لمبتون اطلاعات جالبی هم درباره نظام کشاورزی معمول در میان کردهای یکجانشین بدست می‌دهد که ما در فصل مربوطه از آنها استفاده خواهیم کرد. (مؤلف)

از این پس در عقاید به ظاهر متناقضی که از طرف سیاحان مختلف در باره کردن ابراز شده است به نحو درست‌تر و روشنتری بنگریم. از جمله خواهیم دانست که تنها یک نوع کرد وجود ندارد، بلکه از نظر خلق و خوی و آداب و رسوم چهار نوع مختلف هست که اختلافات جزئی فی‌مابین ایشان از بعضی جهات آنقدر بارز هست که انگیزه قضاوت‌های ناهمسانی گردد. این نکته نیز در خور تذکر است که طرح کریستف به یک مسئله توجه نداشته و آن وضع فعلی ارمنستان از لحاظ آمار ساکنه است، چه، از زمان جنگ اخیر بعد دیگر دهقان ارمنی در آنجا وجود ندارد، و از آنجا نتیجه می‌شود که کردهای ساکن فلات ارمنستان که از آن پس مجبور شده‌اند خودشان زمینها را بکارند و خودشان علوفه ذخیره کنند به کردهای نوع نیمه چادرنشین نزدیک شوند، و لذا تعداد گروههای تقسیم‌بندی کرد عوض چهار تا به سه تا تقلیل یابد.

چنانکه در فصل پیش تذکر داده شد در کنار کردهای چادرنشین و نیمه‌چادرنشین باید بعضی عناصر شهروند کرد را نیز به حساب آورد. بنابراین کریستف حق دارد که بندی از فصول کتابش را به آنان اختصاص داده است، و ما اینک به مطالعه آن می‌پردازیم.

(د) عناصر شهروند کرد.

وی بدو می‌گوید: دولتهای عثمانی و ایران اغلب اوقات مقام حکومت را به رؤسای عشایر مرزنشین تفویض می‌نمودند. عشایر مزبور، بر اثر این عمل تبدیل به نوعی چریک یا ارتش ملی می‌شدند که از مرزهای مملکت مراقبت می‌کردند و در نتیجه از مشغله‌های سنتی خود باز می‌ماندند. این رؤسای حاکم در واقع عده‌ای مرد مسلح که منحصرأ در امور سپاهیگری و جنگی از آنان استفاده می‌شد به دور خود جمع می‌کردند و بنابراین با زندگی یکجانشینی و شهروندی

قدمی بیش فاصله نداشتند. اقامتگاههای شهروندی حاکمان معمولاً در آبادیهایی بود که بر محل تقاطع شریانهای ارتباطی منطقه واقع بود، جایی که از آن بهتر می‌شد ولایت را زیر نظر گرفت. بعلاوه، اقامت کردن و زیستن در يك شهرک آسانتر و راحت‌تر از زندگی در درون چادر بود؛ و مخصوصاً حاکم بدین طریق از رنج نگاهداری قرارگاههای زمستانی خود در دهی که وی را از دنیا مجزأ می‌کرد و فاقد همه گونه وسایل راحتی بود خلاص می‌شد. بنابراین در زمستان اگر نخواهد که لطمه‌ای به قدرت و نفوذش بخورد باید در شهر بماند. آن وقت مردان جنگی او نیز باید به دنبالش به شهر بروند و بدین گونه تبدیل به شهروند (یکجانشین) بشوند. این گذر از مرحله چادرنشینی به مرحله یکجانشینی بیشتر در استانهای مرزی صورت می‌گرفت. از طرفی، دولت ترکیه در ارمنستان و همچنین در سایر نقاط، اداره امور را به طیب خاطر به رؤسای کرد واگذار می‌کرد، و آنان ضمن استفاده از قدرت و نفوذی که حکومت مرکزی به ایشان تفویض می‌کرد ایلات و عشایر محل را نیز در اختیار داشتند. اغلب هم مقام و منصب پاشایی در خانواده‌ای از رؤسای والاتبار کرد موروثی می‌شد و این خود موجب می‌گردید که سلسله‌های محلی کوچکی بوجود بیاید. سرگذشت و تاریخچه این سلسله‌ها در يك کتاب تاریخ کرد (تاریخ الأکراد) که یکی از شاهزادگان بیتلیسی قرن شانزدهم تحت عنوان شرفنامه نوشته است منقول است. این حکمرانان کرد موقعیتی دوگانه داشتند: از يك طرف رئیس عشایر مستقل چادرنشین بودند که به ایشان باج می‌پرداختند، و از طرف دیگر کارمند و سرباز سلطان بودند. از نظر سیاسی نیز وجهه‌ای دوگانه داشتند: اگر دولت مرکزی قوی بود ایشان کارمندان خوب و سربراهی بشمار می‌آمدند، و اگر برعکس، ضعیف می‌بود آنان خویشان را شاهزادگان مستقلی می‌پنداشتند و سر به شورش برمی‌داشتند. بدین جهت دولت عثمانی اغلب ناگزیر بود با

این شورشیان به جنگ بپردازد.

شاهزادگان کرد در اقامتگاههای خود در يك قلعه و یا لا اقل در يك خانه مستحکم زندگی می کردند^(۸).

وسیله سرگرمی و تفریح ایشان شکار یا جنگ بود. آنان با رعایای نافرمان خود، یا بیشتر اوقات با چادر نشینان عشایر بیگانه، یا با همسایه‌ای که او نیز ممکن بود پاشایی منصوب از طرف سلطان باشد و یا با راهزنان می جنگیدند، هر چند خودشان هم ممکن بود در ملك ایلات مجاور دست به راهزنی و غارتگری بزنند. در چنان محیطی جنبه‌های قویتر اخلاق جنگجویی میدان رشد و نمو می یافت. همین کردهایی که در شهرهای ارمنستان مانند نجبا یا سلحشوران زندگی می کردند از «ضد سارت»های خالص بودند^(۹). منظور کریستف از این واژه مردانی است که زندگی خود را از راههایی غیر از کشاورزی یا سوداگری تأمین می کنند. هر قدر خصایص

---

۸. خرابه‌های قلعه‌های مستحکم در کردستان بسیار است. در کتاب شرفنامه (چاپ قاهره، صفحات ۴۴۱-۴۴۲) منقول است که قلعه بیتلیس به دستور اسکندر کبیر، به دست نوکرش که بیتلیس نام داشت ساخته شده است. این قلعه را می بایست به صورتی تسخیرناپذیر بسازند و به خود اسکندر تحویل بدهند. با این وصف، قلعه در مقابل اسکندر، در حین بازگشتش از ایران مقاومت کرد و تسلیم نشد. اسکندر از حمله به آن خودداری کرد و رفت. در نخستین منزلی که اتراق کرد نوکرش بیتلیس با «کفن و شمشیر به گردن» به او ملحق شد و توضیح داد که هر چه کرده به پیروی از دستور ارباب والاتبارش بوده است (چه، ارباب از او خواسته بود که قلعه‌ای تسخیرناپذیر بسازد). بیتلیس بخشیده شد و شهر به نام او موسوم گردید. و نیز در کتاب سابق‌الذکر بندر Binder (صفحات ۱۲۳-۱۲۷) شرح مفصلی درباره ساختمان قلعه مستحکم محمودیه در حوالی وان می یابیم. قلعه دمدم نیز که در قلمرو ارومیه واقع است موضوع یکی از حماسه‌های زیبایی کردی (بیت) است. مولتکه هم شرحی از قلعه سید بیگ Sayed Bey در کتاب خود (کتاب سابق‌الذکر، صفحه ۲۶۴) بدست می دهد. (مؤلف)

۹. سارته‌ها Sartes در آسیای مرکزی روسیه عناصر یکجانشین هستند و برخلاف قریزها و ترکمنها که چادر نشینند آنها در دهات یا در شهرها ساکنند. (مؤلف)

جنگجویی در ایشان بیشتر گسترش می‌یافت به‌همان اندازه دستشان از امکانات اقتصادی کوتاه می‌شد. آنان همه کارهای پولی و تجاری خود را به ارمنیها وامی‌گذاشتند. اگر غرور و جاه‌طلبی يك کرد در این بود که پاشای ولایتی بشود جاه‌طلبی يك ارمنی در این بود که خزانه‌دار يك پاشا یا بانکدار بشود، و بدین‌گونه کرد و ارمنی یکدیگر را تکمیل می‌کردند. مع‌هذا در این شهرهای استان وضع غیر از آن بود که در مراکز مهم بازرگانی وجود داشت. از جمله بسیار نادر بود که يك رئیس کرد بگذارد يك فرد ارمنی فاسدش کند، و حال آنکه این امر در مورد کسان دیگر روی می‌داد. و علت این بود که آن رئیس کرد در باطن عامل واقعی سلطان نبود بلکه رئیس مستقلی بود که برای حفظ موقعیت خود دایم در مبارزه بود.

رئیس کرد امور جنگی خود را شخصاً اداره می‌کند. تابستانها اغلب اوقات شهر را ترك می‌کند تا به کوهستان برود و فصل گرما را در زیر چادر خود بگذرانند. آداب و اخلاق این کردها رویهمرفته همان شکل گسترش یافته خلق و خوی جنگی و غارتگرانه «دامداران خالص» است که در جای خود شرح دادیم. از این گذشته عناصر شهروند کرد بیشتر از نیمه‌چادرنشینان هستند. اینان بتدریج که یکجا نشین می‌شوند از استقلال اقتصادیشان می‌کاهد و بر فقر و ناداریشان می‌افزاید. عشایر آزاد چادرنشین اغلب يك سهم از محصول را نه تنها از کشاورزان ارمنی بلکه از کردهای نیمه‌چادرنشین نیز می‌ستانند. دهقان نیمه چادرنشین که بدین‌گونه ناگزیر است در آن واحد هم توقعات چادرنشینان را برآورد و هم توقعات مالک را (که خود کشاورز او است) و هم مالیات بپردازد، سرانجام ناگزیر به ترك ده می‌شود و در شهر مسکن می‌گزیند تا در آنجا به هر ترتیبی شده امرارمعاش کند. به همین ترتیب، کم‌کم بر تعداد پرولترها یا رنجبران فاقد ابزار کار در میان سکنه شهر افزوده می‌شود. اخلاق و شخصیت چنین کسی که

قبلاً تحت تأثیر مشغله‌های دهقانی‌ش بود بیش از پیش در جهت طرز فکر شهروندی بسط و گسترش می‌یابد، و در عین حال بعضی خاطره‌ها از اصل و مبدا چادرنشینی خود را حفظ می‌کند. امروزه در همه شهرهای آسیای صغیر از این گونه رنجبران از نسل و تبار چادرنشین یا نیمه چادرنشین، مرکب از کرد و عرب بدوی و ترکمن و غیره می‌توان یافت. «کودکان ایشان هم اکنون شهروند واقعی هستند. این نحوه پا گرفتن سکنه شهری اهمیت فوق‌العاده‌ای در ساخت و ترکیب اخلاق جمعی ایشان دارد.» در واقع این تازه واردها موجب می‌شوند که سکنه شهری دایم در حال نو شدن باشند، و در نتیجه از تأثیرات اخلاق و آدابی که با هم یکسان نیستند متأثر گردند» (۱۰).

### ۳. گواهیهای ناظران بیگانه درباره آداب و شخصیت کردان (سوون، پیندر، میلینگن، ویگرام، لُرک، مینورسکی)

به منظور تجسم این اصول کلی که کریستف مقرر داشته است ما مفید می‌دانیم اکنون چند مثلی از آداب و خصوصیات کردان را که از نوشته‌های خارجی راجع به کردستان استخراج شده است در اینجا نقل کنیم (۱۱). اینک مثلاً آنچه سوون Soane درباره ایشان می‌گوید، کسی که خود در میان کردان زندگی کرده و به زبان ایشان حرف می‌زده است:

«ما اگر بخواهیم عادلانه قضاوت کنیم برای حفظ موازنه باید

---

۱۰. پ. روئندز (کتاب سابق‌الذکر، صفحه ۴۰) خاطرنشان می‌سازد که کردها نوعی واکنش شبیه به واردگی در قبائل شهر دارند؛ با این وصف ما شهرهایی را هم که به

دست کردان ساخته شده‌اند، از جمله شهر اخلاط را می‌شناسیم. (مؤلف)

۱۱. علاوه بر این رجوع شود به کتابهای و. ه. هی W.H. Hay و آ. م. هامیلتون A.M. Hamilton که در روزنامه کردی نوروز چاپ بیروت، شماره‌های سپتامبر و اکتوبر ۱۹۴۵، از آنها نام برده شده است. (مؤلف)



کردستان امروزی را در کنار اروپای ۶۰۰ سال پیش بگذاریم. و حتی در زمان حال نیز اگر فرد اروپایی را با فرد کرد مقایسه کنیم و ضابطه این قیاس را ایده‌آلها و اصول اخلاقی قرار بدهیم کرد کم از اروپایی نخواهد آمد. در میان هزار نفر کرد که بر حسب تصادف انتخاب شده باشند، بسیار کمتر از همان عده اروپایی که ایشان نیز بر حسب اتفاق انتخاب شده باشند جنایت و فساد اخلاق مشاهده می‌شود.

«مع هذا تعیین خصوصیات اخلاقی و شخصیت کرد برای يك ناظر بیگانه نسبتاً دشوار است، زیرا این خصوصیات در عشایر مختلف بقدری متغیر است که آسان نمی‌توان يك حکم کلی شامل همه ملت کرد صادر کرد.

(بدین گونه، سوون نیز همان مطالبی را تأیید می‌کند که در بیان عقاید کریستف دیدیم [و. نیکیتین].)

«روح فتودالی واقعی در کردان بسیار قوی است. فریزر Frazer، سیاح آغاز قرن نوزدهم، خاطر نشان می‌سازد که: «شباهت بسیار نزدیکی بین کردهای امروزی و قبایل اسکاتلندی (هایلندرز) چند قرن پیش وجود دارد».

«درستی و پاکدامنی تزلزل‌ناپذیر، وفاداری به قولی که بدهند، محبت خالصانه نسبت به اقوام نزدیک، رفتاری انسانی‌تر از مسلمانان دیگر با زن (خاصه در میان کردان جنوبی و مرکزی)، احساسات تند شاعرانه و عشق به شعر و ادبیات، شور و شتاب در فدا کردن خود برای قبیله و غرور و تعصب آب و خاک و نژاد از صفات بارز کردان است. وای که يك فرد کرد با چه غرور و تشخصی برمی‌خیزد و به لهجه خود اعلام می‌کند که: «أز کرمانجُم یا من کوردم»، یعنی من کردم.»

«کردها اخلاقی تند و دمدمی دارند و یکدفعه از کوره بدر می‌روند، صفتی که آن نیز ناشی از زندگی پرتحرک و پر از واقعه‌های



غیرمترقبه است، لیکن در عین حال ذوق شوخ طبعی و بذله‌گویی وسیعی نیز در ایشان (مخصوصاً در کردهای جنوب) وجود دارد، چنانکه همیشه آماده‌اند قصه‌هایی در مورد اخلاق تندخود نقل کنند. «می‌گویند يك وقت خانی بود از ایل هرکی، در «اورامار»، که خرمگسی انگشتش را گزیده بود. خان محل گزیدگی را خاراند؛ پنج دقیقه بعد، خارش دوباره شروع شد و او باز آن را خاراند. بار سوم همینکه خارش باز شروع شد و جای گزیدگی به سوزش افتاد خان از جا در رفت، هفت تیرش را کشید و انگشت گزیده را به ضرب گلوله‌ای پراند.»

«دو کرد در باره اینکه ستاره سیریوس (دُب اکبر)، نشان‌دهنده پایان فصل گرما، در کدام نقطه از آسمان ظاهر می‌شود با هم مشاجره کردند و بی‌آنکه به هم فحش و ناسزا بگویند در این باره عقاید مختلفی ابراز داشتند. تا آخر بر سر جاده ایستادند و به هم پریدند و یکی از ایشان کشته شد.»

حال به ذکر عقیده يك سیاح فرانسوی که سفرش در حدود سال ۱۸۸۷ بوده است پردازیم:

«کردها با همه وحشیگری دارای احساساتی سرشار از غرور و تشخصند. آنان به قول و پیمان خویش سخت پای‌بندند. هرگاه کردی به شما قول داده باشد که شما را صحیح و سالم به محلی برساند می‌توانید بی‌هیچ ترس و تشویشی خود را به دست او بسپارید. لیکن فردای پس از وفای بعهد اگر شما را در جایی گیر بیاورد لختتان خواهد کرد و مثل سگ خواهد کشت.»

بیندِر (همان کتاب، صفحه ۱۰۹ - ۱۱۰) از افسانه‌ای یاد می‌کند که به موجب آن جنگجویان آواره صلیبی با کردها مخلوط شده بودند. یادآور شویم که همین اصل و مبداء را به خه‌وسورها Khevsours هم که قبیله‌ای از قبایل قفقاز هستند و هنوز هم لباسشان

به شکل و طرح لباسهای قرون وسطایی است نسبت می‌دهند. نزدیکیهایی که به عقیده بینر بین زبان فرانسه و زبان کردی وجود دارد هیچ ربطی به صلیبیون فوق‌الذکر ندارد، بلکه ناشی از این امر است که هر دو زبان از خانوادهٔ زبانهای هند و اروپایی هستند.

سوون، ضمن نقل گفتهٔ بینر (بدون ذکر نام او) از گفتهٔ وی برای تسجیل و تأیید عقیدهٔ خود مبنی بر اینکه کردها از بعضی جهات بر مردمان متمدنتر از خود برتری دارند استفاده می‌کند.

سرگرد ف. میلینگن نیز در کتاب خود (زندگی بدوی در میان کردان، چاپ ۱۸۷۰) هر چند با زبان کردی آشنایی نداشته ولی به عنوان مُربی و آموزگار در يك هنگ ترك در ارمنستان، فرصت یافته است که در بارهٔ این ملت در چارچوب طبیعی آن تحقیق و مطالعه کند:

«اختلاط صفات خوب و بد که در اخلاق و رفتار کردها مشاهده می‌شود در همهٔ ایلات و قبایل چادرنشین اعم از عرب و کرد و قرقیز مشترک است؛ با این وصف، از بعضی جهات کردها را باید قدری پایین‌تر از چادرنشینان پهلوان خوی عرب دانست که بنابه عقیدهٔ مورد قبول عامه اصول مهمان‌نوازی را رعایت می‌کنند و کسانی را که به زیر چادرشان پناه می‌آورند زیر حمایت خود می‌گیرند. (عقیدهٔ مولتکه که در بالا نقل شد بر خلاف این نظریه است. واسیلی نیکیتین). کرد خاین است و هیچ ابایی ندارد از اینکه دستش را به خون کسی بیالاید که از او حمایت خواسته است.»

میلینگن از چند فقره آدمکشی معمول توسط کردها یاد می‌کند که از آن میان قتل شؤلتز دانشمند آلمانی در ۱۸۳۰ به ویژه بسیار اسف‌انگیز است. این مؤلف انگلیسی کردها را به حق‌ناشناسی و دروغ‌گویی و توطئه‌چینی و راهزنی متصف می‌کند، و می‌گوید که این راهزنی خواه با حمله به کاروانها و خواه طبق نقشه‌ای منظم به

صورت باجگیریهای اجباری از روستاییان ارمنی انجام  
ما نخواستیم از عقاید نامساعد به حال کردان، نظیر  
میلینگن، به سکوت بگذریم، چون منظور ما این نیست که دربر  
آنان به تحقیقی صرفاً مبتنی بر حسن نظر و پندار بس کنیم بلکه  
می‌خواهیم این ملت را براستی چنانکه هست درک کنیم. با این حال  
نباید فراموش کنیم که میلینگن در خدمت ترکان بوده و کردها در مورد  
او نیز با همان بدگمانی و کینه‌ای که نسبت به ترکان عثمانی داشتند  
رفتار می‌کردند.

ناظر دیگری که به ما نزدیکتر است ویگرام Wigram عضو  
هیئت تبلیغ مذهبی است. او نیز در کتاب خود (تاریخ کلیسای  
آسوری، چاپ ۱۹۱۰)، نسبت به کردان قدری سختگیری از خود  
نشان می‌دهد و می‌گوید: «کرد جماعت متعصب نیست. این ملت بطور  
کلی برای هیچ چیزی شور و شوق از خود نشان نمی‌دهد جز برای  
غارت اموال همسایه‌اش. کرد را حتی در امر راهزنی نمی‌توان عنصری  
بسیار جدی و فعال توصیف کرد.» همان مؤلف در کتاب دیگری که  
بعدها نوشته است در باره کردان چنین اظهار عقیده می‌کند:

«خصوصیات بارز این ملت از هزار سال پیش از میلاد مسیح تا  
به حال که سال ۱۹۰۰ بعد از میلاد است ظاهراً هیچ تغییری نکرده  
است. آنان مردمی هستند قوی و فداکار و از بعضی جهات جذاب که  
بسیاری از کارمندان انگلیسی توانستند به آسانی با ایشان طرح  
دوستی بریزند. با این حال نمی‌دانم به سبب خاصیت کوهستانهایی  
است که در آن بسر می‌برند و یا به علت نقصی است که در خلقتشان  
هست که همه آدمهای ناقصی هستند (واژه ناقص در متن اصلی به  
فرانسه آمده است: manqué. واسیلی نیکیتین) آنان هیچگاه قادر  
نشده‌اند که از حالت قبیله‌ای بدرآیند و تا امروز هم در آن مرحله از  
تحول باقی مانده‌اند» (رجوع شود به و. آ. ویگرام، کتاب آسوریها و

همسایگان ایشان، صفحه ۷).

تحقیق و تتبع انجام شده به وسیله ویگرم مسلماً در خور آن هست که مورد توجه ما واقع شود و شایسته است آن را به تحقیق معمول توسط کریستف که برای قبیله نقشی سالم و سودمند در حیات سیاسی و در فرهنگ ملت کرد قایل است نزدیک نماییم. با این حال، همان‌گونه که ویگرم اظهار نظر می‌کند اگر عبور از مرحله قبیله‌ای میسر نشود قبیله مانع از تحوّل جامعه کرد به سوی شکل عالیتری از زندگی دسته‌جمعی خواهد بود.

برای تکمیل مروری که به عقاید مختلف در باره کردان می‌کنیم به شرح نظریه لِرک می‌پردازیم که با بیان عقیده يك مؤلف ارمنی به نام آبوویان (۱۳) شروع می‌کند:

«آبوویان می‌گوید: اگر کردان در زندگی بیشتر یکجانشین می‌بودند می‌شد ایشان را به معنای درست کلمه پهلوانان مشرق زمین نامید. خلق و خوی جنگجویی، راستی و درستی، شرافت و فداکاری بیحد و حصر نسبت به رؤسای قوم، وفای بیچون و چرا به قولی که می‌دهند و مهمان‌نوازی، حس انتقامجویی و خصومت‌های قبیله‌ای حتی در بین نزدیکترین خویشاوندان، عشق و علاقه به غارت و راهزنی و احترام بی‌اندازه به زن از صفات بارز و از خصایص مشترك ملت کرد است.» من نمی‌دانم آیا آبوویان این فرصت را بدست آورده بود که با عشایر ساکن در مشرق سرزمین کردها، از جمله با قبایل متعدد لر، نیز آشنایی پیدا کند یا نه، ولی می‌بینم این ویژگی‌های اخلاقی که او به کردها نسبت می‌دهد کاملاً با آنچه سیاحان خارجی دیگر درباره ایشان گفته‌اند مطابقت دارد، و برای همین است که من در نقل حرف‌های او در اینجا اندک تردیدی به خود راه ندادم. تمام سیاحانی که

مدتهای مدید و اغلب اوقات در میان کردها بسر برده‌اند، مانند ریک^{۱۳}، آینس ورت^{۱۴}، راولینسون^{۱۵}، لیارد^{۱۶}، برنت^{۱۷}، و غیره، از مهمان‌نوازی ایشان ستایش کرده‌اند. از جمله، ریک، به طوری که از حرفهای منقول در زیر برمی‌آید بطور کلی در کردها فضایل اخلاقی و اجتماعی زیادی می‌بیند، چنانکه در کتاب خود که به زبان انگلیسی است در صفحه ۱۰۴ چنین می‌گوید: «کردها به نظر من ملتی هستند بسیار شاد و بشاش و اجتماعی، بی‌آنکه هیچگونه غرور و تفرعن یا تجمل و تشریفاتی در بین خود داشته باشند. ایشان نسبت به یکدیگر نه بخل و حسد می‌ورزند و نه هرگز شنیده‌ام که کردی از کردی دیگر، هر چند از نظر عقیده و مرام یا منافع مادی مخالف هم باشند، از وی بد بگویند...» غارت و راهزنی در نظر آنان جرم و جنایت محسوب نمی‌شود، بلکه برعکس، برازنده یک مرد شجاع و دلاور است، و این صفات در هیچ ملت دیگری به اندازه ملت کرد چنین وابستگی نزدیک به اخلاق و عادات و نحوه زندگیشان ندارد... با این حال، بنا بر یک عقیده عمومی رایج در مشرق زمین کرد هرگز با قربانیان نهب و غارت خود با آن بیرحمی و قساوتی که تاتارها و ترکمنها و اعراب بدوی رفتار می‌کنند رفتار نمی‌کند. عشق بیحساب به آزادی و نیروی اخلاقی ذاتی موجود در سرشت ملت کرد ناشی از روح جنگجویی او است. «یکی از بیگهای سی ساله کرد که از حیث صباحت منظر و رشادت انگشت‌نما بود در جنگی که کردها در سال ۱۸۳۷ با حافظ پاشا سردار ترک داشتند اسیر شد. پاداشها و منصبهایی که از طرف سردار ترک به او پیشنهاد شد تا تعداد قوای کردان و میزان نیرو و موضع هموطنان شورشی خود را فاش کند بیگ همه آن پیشنهادهای

13. Rich

14. Ainsworth

15. Rawlinson

16. Layard

17. Brent

وسوسه‌انگیز را ردّ کرد و با غرور تمام جواب داد: «من که يك بیگ  
کرد بوده‌ام هرگز رضا نخواهم داد که بر مردمان دیگری غیر از کردان  
ریاست کنم!» تا دو روز هم هرگونه شکنجه‌ای که ممکن بود به او  
دادند، ولی او حاضر نشد به هموطنانش خیانت کند. حتی در زیر  
چوب و فلک هم خم به ابرو نمی‌آورد و همچنان چپش را می‌کشید.  
روز سوم، حافظ‌پاشای بیرحم وی را در دیگی پر از آب جوش  
انداخت، ولی آن بیگ دلاور باز تسلیم نشد تا جان داد. «لُرک، همان  
کتاب، جلد اول، صفحات ۲۹ - ۳۱».

مینورسکی نیز داستان بسیار جالبی دربارهٔ صفات و مختصات  
کردان نقل می‌کند (۱۸)، داستانی که به همین عنوان برای ختم بحثمان  
در این زمینه جا دارد در اینجا بیاوریم: در اوایل قرن، در بخش چهریق  
(سلماس) جعفر آقا رئیس ایل شکاک می‌زیست که به هیچ وجه با  
مقامات دولت ایران کنار نمی‌آمد. اغلب از کوهستانهای محل اقامت  
خود به قصد غارت به طرف دشت سرازیر می‌شد، لیکن من بعدها  
مطمئن شدم که مردم فقیر آن نواحی در برابر او رفتاری بردبارانه  
داشتند و از او بدشان نمی‌آمد، زیرا خان اغلب پس از اینکه ثروتمندی  
را لخت می‌کرد و اموالش را به غارت می‌برد بخشی از غنایم بدست  
آمده را بین فقرا تقسیم می‌کرد. دولت که از پس او بر نمی‌آمد به  
حیله‌ای که در قدیم آزموده بود متوسل شد، یعنی وی را به سمت  
فرماندار و رئیس بخش مرزی منصوب نمود. جعفر آقا که ابتدا از این  
مقام و منصب رسمی شاد شده بود و به خود می‌بالید آرام گرفت، لیکن  
بزودی عادات دیرینه‌اش را از سر گرفت. برای من این فرصت پیش  
آمد که شاهد و ناظر مشاجرات قلمی بین جعفر آقا و مقامات دولتی

---

۱۸. در کتاب کردان، یادداشتهای و تأثرات، به زبان روسی، چاپ ۱۹۱۵ پتروگراد،  
دربارهٔ مرگ جعفر آقاشاک. رجوع کنید به غزل مندرج در فصل ۱۲ همین کتاب.  
(مؤلف)

باشم. جعفر آقا منشی خوبی که کاملاً آشنا به زبان فارسی باشد نداشت، لذا شبها يك پیرمرد فارس را که شاعر هم بود به خانه اش احضار می کرد، و او مکاتبات خان با دولت را انجام می داد. این میرزا جوابهای مناسبی برای نامه های دولت تدوین می نمود و صبح آنها را با امضای خان حاکم پاکنویس می کرد و می فرستاد. سرانجام پیشکار (استاندار) آذربایجان با سوگند خوردن و قرآن مهر کردن و فرستادن برای جعفر آقا موفق شد او را راضی کند که شخصاً به دارالحکومه تبریز بیاید و برای خطاهایی که مرتکب شده است از دولت عفو بخواهد. کردهایی که به همراه جعفر آقا آمده بودند ضمن اینکه همه به ظاهر آرام بودند رئیس خود را از نظر دور نمی داشتند، و در حالی که آماده به تیر بودند دور خان را تنگ گرفته بودند. با این وصف موفق به حفظ جان جعفر آقا نشدند و خان که برای خداحافظی با پیشکار به دارالایاله آمده بود در سر پله های ساختمان استانداری خائنه به قتل رسید. کردها که دیدند رئیسشان را با خالی کردن تیری در قلبش جابجا کشتند در عین اینکه شروع به تیراندازی کردند خونسردی خود را حفظ نمودند و بجای اینکه به سمت بیرون عمارت بیایند با پس زدن خادمان و ملازمان وحشتزده استاندار به درون حمله ور شدند. چند تن از مردان از دیگران جدا شدند و به سرداب ساختمان پناه بردند ولی بارانی از گلوله بر سرشان باریدن گرفت با این حال موفق شدند جان بدر ببرند و به دیگران پیوندند. در آن مهمه و گیرودار، کردها نزدیک بود به خود استاندار دست پیدا کنند و او را بکشند. سپس به درون اتاقی که خالی بود چسبیدند و تیراندازی تا صبح ادامه یافت. وقتی کردها پی بردند که در بالای دیوار سوراخی است و در زمستان لوله بخاری را از آن می گذرانند با قلاب گرفتن برای یکدیگر از سوراخ لوله بخاری بالا رفتند تا به پشت بام رسیدند و يك رفیقشان را هم که زخمی شده بود با خود بالا بردند. از آنجا با



عبور از پشت بامهای دیگر و دیوارها و باغها و کوچه‌ها توانستند، بی آنکه محاصره کنندگان ایشان را ببینند، بگریزند و سرانجام از شهر بزرگی چون تبریز بیرون بروند. صبح جمعی را به تعقیب ایشان فرستادند ولی کردها وقتی دیدند که تعقیب کنندگان از اسبهای خود به زیر آمده‌اند ابتدا ایشان را ماهرانه به سمتی کشیدند و سپس خود را به اسبهای آنان رسانیدند، سوار شدند و گریختند. از هشت نفر شش تن سالم به چهریق رسیدند و دو تن دیگر را که کشته شده بودند با جعفر آقا در جلو دارالحکومه به دار آویختند تا عبرت ناظران گردند. روزنامه محلی از کامیابی این سیاست مدبرانه (!) ستایش کرد (... از این ماجرا پنجاه سال می‌گذرد. واسیلی نیکیتین).

#### ۴. کردها از روی نقشی که خود از خود کشیده‌اند.

اکنون می‌دانیم که دیگران دربارهٔ کردان چه می‌اندیشند، ولی ببینیم که خودشان دربارهٔ خود چگونه قضاوت می‌کنند. بدو با این قصهٔ کوتاه آغاز کنیم که به ما نشان می‌دهد کرد بیش از هر چیز به شجاعت شخصی ارجح می‌نهد.

سخن بر سر هنرنامه‌های مردی به نام مام رزگو Mâm Rszgo است که راهزن مشهوری در حوالی دیاربکر بود، و داستان را یکی از غلامان او نقل کرده است. راوی تعریف می‌کند که دستهٔ راهزنان در نزدیکی جاده به کمین نشسته بودند که یکوقت دیدند جوانی با تفنگ مارتینی به شانه و دو ریح فشنگدان پیدا شد. از چارقهای ساخت دیاربکر به پا داشت و «پستکی»^(۱۹) از نمد، ساخت گری موسی (قره موسی) Guéri - Mouci (دهکده‌ای که پستکهایش معروف است)

---

۱۹. پستک کت ضخیم و بی‌آستینی است که معمولاً از نمد درست می‌کنند و در زمستان می‌پوشند. (مترجم)



پوشیده بود، قبا و شلوار «دِهه» Déhé به تن داشت و يك شال موصلى به دور سرش بسته بود. دست به بناگوش نهاده بود و بيهوا آواز می خواند. بارى، اين جوان كاملاً مسلح را يکى از مردان مام رزگو لخت کرد، بى آنکه او اندک مقاومتى از خود نشان بدهد. کمى بعد، پيرمردى ريز اندام بر سر جاده نمودار شد که عباى ژنده‌اى به تن داشت، ولى شمشير و سپرش را محکم به خودش می فشرد، و براى تشويق الاغش به تند رفتن مرتباً بر سرش داد می زد: ووش! ووش! مام رزگو دستور داد تا او را نيز لخت کنند. يکى از غلامان بيرون پريد و بر سرش داد زد: هولوئه لوهه Ho, loe, loe. پيرمرد هم که مام کال Mâm Kâl نام داشت جواب داد: هو، لونه، لونه! و بارانى از فحش و ناسزا بر سر غلام باريدن گرفت که: برو، اى عنكبوت سرخ، اى زهر مار! اين طرفها مثل سگ هززه مرض به دنبال چه می گردى؟ و در پاسخ اظهار غلام که به او فرمان داد: «هر چه داری تحويل بده!» مام کال برآشف و گفت: «تو کى آن مادر مادر سگت را براى من آوردى که من هرچه دارم به تو بدهم؟» غلام فشنگ در تفنگش گذاشت و به پيرمرد نشانه رفت، ولى پيرمرد مجالش نداد و با شمشير آخته خود را به روى او انداخت. غلام فرصت تيراندازى پيدا نکرد و گريخت. مام کال ريش خود را به دهان گرفت و به دنبال غلام تا محل کمينگاه راهزنان دويد. خلاصه، پس از مدتى مشاجره لفظى با مام رزگو، راهزن پيرمرد را دعوت به صرف ناهار کرد. پيرمرد پذيرفت و کباب خورد. آنگاه مام رزگو اثاثى را که از آن جوان گرفته بودند به پيرمرد داد و خنجرى هم از آن خود بر آن هدايا افزود و به او گفت: «خوش آمدى! انشاالله از اين چيزها خير بينى! الحق که تو سزاوار آن بودى.»

قصه مربوط به نزاع عبدی و عزیز نیز که از این پس می آید روشنگر این نکته است که اخلاق تند و عصبی کرد با شجاعت و

جسارت او می‌خواند. قهرمانان این قصه ما نه تنها از يك قبیله، یعنی از ایل میزوری ژوری Mizourî - Jurî و اهل يك دهکده، یعنی از قریه ارغوش Argouch بودند بلکه با هم خویشاوند نیز بودند و به طایفه مام شاران Mâm - charan تعلق داشتند. عبدی «ریسپی» rysiپی یعنی ریش سفید و رئیس قبیله بود، و برادر عزیز که اَحْمُوْ Ahmo نام داشت «پاشمیر» یعنی نایب رئیس و یکی از بزرگان ایل بشمار می‌رفت. سالی که ترکها موفق شدند با فرستادن عده زیادی سرباز مالیات سنگینی بر عشایر کرد ببندند محیط دستخوش نارضایی و ناراحتی شد و کردها از برکنار کردن رؤسای خویش، که به گمان خودشان در این تغییر وضع مقصّر بودند، دم زدند. عبدی که تهدید شده بود برآشت و گفت: «یا الله، بینم چه کسی جرأت دارد مرا از مقام خودم عزل کند! من آن پدر سگی را که به جایم بنشیند تبدیل به مگسك تفنگم می‌کنم!» عزیز رو در روی او ایستاد و پاسخ داد: «حال که چنین شد من خودم تو را برمی‌دارم؛ هر چه بادابادا!»

روزها گذشت تا ملاقاتی بین آن دو روی داد. ضمناً لازم به توضیح می‌دانیم که در قبیله میزوری رسم است وقتی افراد به هم می‌رسند می‌گویند: «خوده قوت هَنگو به دِهت!» (۲۰) (یعنی خدا به شما یاری دهد!) اینک عبدی که از «زومه» Zoma یعنی از قرارگاه تابستانی خویش برمی‌گشت و تفنگش را با خود داشت به اَحْمُوْ و عزیز برخورد که گاوهایشان را از چرا بازمی‌گرداندند و اسلحه‌ای بجز خنجر با خود نداشتند. عبدی بی‌آنکه حرفی با ایشان بزند از کنارشان گذشت. عزیز که از این بی‌اعتنایی عبدی رنجیده خاطر شده بود دهان به ناسزاگویی گشود و گفت: «این سگ حیا هم ندارد!» این توهین به عبدی برخورد، تیری به طرف عزیز خالی کرد و او را زخمی

نمود، ولی عزیز «با زخمی که هنوز گرم بود» توانست به روی عبدی بپرد و با خنجرش دو ضربه به او بزند. عزیز يك دستش را به پهلو گرفته بود و دست دیگرش را به روی آن نقطه از بدنش که گلوله خورده بود، ولی هیچ ناله نمی کرد، و حال آنکه عبدی داد می زد و کمک می طلبید. احمو به عبدی نزدیک شد و دید که خون از زخمهایش بیرون می زند، لیکن چون عزیز ساکت بود احمو فکر کرد که لابد تیر عبدی به خطا رفته و عزیز طوری نشده است؛ لذا شروع به فحش دادن به عزیز کرد و گفت: «خانه ات خراب شود! تو چرا مردی چون عبدی را که خویشاوند هم بود کشتی؟» عزیز همچنان خاموش بود، ولی وقتی فحاشی احمو به پایان رسید ناله ای کرد و گفت: «فحشم مده، برادر، و بجای این حرفها بیا این گلوله را از تنم در بیاور!» احمو کمربند عزیز را از کمرش باز کرد و زخم تن برادرش را دید. آنگاه خنجر را گرفت تا به طرف عبدی برود و انتقام برادرش را از او بگیرد، ولی عزیز با صدایی شبیه به سوت به او گفت: «نرو، برادر، من چنان ضربه ای به او زده ام که از آن جان سالم به در نخواهد برد. مرا به دوش بگیر و به خانه برسان!» باری، وقتی آن دو را به خانه هایشان رساندند هر دو تا شب هنگام جان سپردند. سرتاپای این قصه سرشار از خشونت و ساده لوحی ماهیت کرد را به خوبی مشخص می سازد. عزیز که خود در حال جان دادن است به برادرش احمو می گوید که برای کشتن عبدی «به خود زحمت ندهد»، زیرا او حسابش پاك شده است!

به طور کلی کردها اهمیت زیادی به زندگی نمی دهند. کردی يك روز از جنگلی می گذشت و چشمش به کرد دیگری افتاد که بر بالای درخت بلوطی رفته بود و مازوج جمع می کرد. چیزی در زیر کتش غلبه شده بود که نظر عابر را به خود جلب کرد، و او گمان برد که آن چیز باید کیسه ای پر از پول باشد. فوراً با يك تیر تفنگ مرد بالای

درخت را به زیر انداخت، تنش را گشت و بجای کیسه پول چند دانه پیاز پیدا کرد. سرخورده و پشیمان به خانه بازگشت و ماجرا را برای مادرش نقل کرد. مادرش به او دلداری داد و گفت: «ناراحت نباش. همین پیاز هم بد نیست، می شود آن را با نان خورد!»

به نظر می رسد که کرد نیز مانند يك فرد آلبانیایی - که از بسیاری جهات به هم شباهت دارند - از قدرت تیرش و از اینکه می بیند با يك حرکت ماشه تفنگش می تواند مردی سالم و زورمند را بر زمین بیندازد لذت می برد. این امر تا اندازه ای هم ممکن است توجیه کننده حادثه اسفناکی باشد که در سال ۱۹۱۴ برای مستر هوبارد^(۲۱) منشی انگلیسی کمیسیون تعیین حدود ایران و ترکیه اتفاق افتاد؛ توضیح آنکه نامبرده در حینی که به گردش مشغول بود بی هیچ علتی تیری خورد و سخت مجروح گردید (رجوع شود به مینورسکی، همان کتاب).

شجاعت کرد و خوار شمردن مرگ در آیین او از هنرنامهایی هم که در شکار می کند آشکار می شود. آهو و بز کوهی بندرت ممکن است از تیر او جان بدر ببرند^(۲۲). من نیز در مجموعه داستانهای خود داستان یکی از شکارچیان جسور کرد را دارم، بدین شرح: آورده اند که يك بار سلیمان بایزید از ایل میزوری - ژوری در شکار به کمک خرسی شتافت که پلنگی غافلگیرش کرده بود. خرس که حیوان حقیقتناسی بود دلبسته سلیمان شد و به همه جا به دنبال او می رفت. سرانجام، همان گونه که در یکی از داستانهای لافتنن (شاعر فرانسوی) نیز نقل شده است، خرس دوست خود را کشت، بدین

---

21. M. Hobbard

۲۲. درباره مهارت کرد در تیراندازی رجوع شود به کتاب وستارپ Westarp تحت عنوان در پرتو مهتاب و آفتاب، صفحه ۲۲۰ که نقل می کند چگونه يك تیرانداز کرد يك پوکه فشنگ را در چهل قدمی با تیرزد و سوراخ کرد. (مؤلف)

طریق که دوست و ناچیش زیر درختی خوابیده بود و مگسها مزاحمش بودند. خرس برای تاراندن مگسها سنگ بزرگی برداشت و بر کله او کوبید و سلیمان در دم جان داد.

کرد همچنین از نقل داستانهایی که قهرمان آن دزد عیار و تردستی باشد خوشش می آید و فریب و نیرنگ نیز جزو صفاتی است که درخور تحقیر و سرزنش شمرده نمی شود. من خود در B.S.O.S داستان سلیمان را نقل کرده ام که خود را به عنوان يك قدیس پاکدامن جا زد و گنجینه یکی از مبلغین مذهبی را در بغداد دزدید. دزد دیگری که از مکر و مهارت کمتری برخوردار بود کِمُو Kemou اهل قریه شاگولورده Chagoulourde از دهات گیاور Guiâver بود که او را به نام «عسل دزد» می نامیدند. کمو برای استتار دزدیهایش چند کندو ساخت و شانهای از عسل دزدی با چند زنبور درشت در آن گذاشت. شبی که در حین ارتکاب جرم مشهود غافلگیر شد. با این حيله نجات یافت که به مالك گفت در کار گذاشتن کندوهای نو در کردستان رسم است که يك زنبور عسل را می خرنند، دومی را مجاناً مطالبه می کنند و سومی را می دزدند، و معتقدند که با این کار کندوهایشان محصول عسل زیاد خواهد داد. کار و بار کمو رو به رونق بود تا روزی که مأمور نظارت بر درآمد عسل (مأموری میش هژماری) برای وصول مالیات از درآمد عسل به ده آمد. اگر کمو تعداد زنبوران عسلش را کمتر از واقع می گفت همسایگانش او را لو می دادند و می گفتند که عسلهایش را از کجا می آورد و اگر زیادتز از واقع اعلام می کرد بازرس در حین رسیدگی به کندوهای او می دید که آنها زنبورهای درشت هستند نه زنبور عسل. سرانجام کندوهایش را آتش زد.

لیکن نباید تصور کرد که کرد تنها از ستایش موارد اجحاف و تعدی و دزدی و آدمکشی و حقه بازی خوشش می آید؛ او نقل

حکایت نمونه‌هایی از مردان عاقل و هوشمند را نیز دوست می‌دارد، از آن جمله مثلاً نقل داستان عیسو Issou اهل قریهٔ دِلانْ Delân واقع بر مسیر سفلی زاب بزرگ است. عیسو مشاور رسمی ابراهیم پاشا والی کردستان بود که در عمادیه مسکن داشت. یک بار پاشا در اوقات شکار به استراحت پرداخته و تنها عیسو پیش او مانده بود تا مگسها را از روی وی ببراند. ناگهان چشم عیسو به عقربی افتاد که به پاشا نزدیک می‌شد. خنجرش را از نیام کشید تا عقرب را براند، ولی وقتی پاشا بیدار شد و عیسو را با خنجر آخته به روی خود دید عقرب ناپدید شده بود. از عیسو پرسید: «ها، چه خبر شده؟» و عیسو در جواب فقط گفت: «قربان، رفت.» و چون فهمیده بود که پاشا به او بدگمان شده است نخواست توضیح بیشتری بدهد. بلافاصله پس از برگشتن به شهر زنش و پسرش علی را بجا گذاشت و رفت. با رفتن عیسو کارهای پاشا بدون مشاورش وضع بد و نابسامانی پیدا کرد. پاشا علی را به حضور طلبید و از او خواست که برود پدرش را پیدا کند و باز او را به مشاورت بخواند. علی این مأموریت را انجام داد. عیسو به او گفت: «بیا برویم به باغچهٔ سبزیکاری، من فردا جوابت را خواهم داد.» همینکه به باغچه در آمدند علی دید که پدرش همهٔ علفهای خوش رشد و قشنگ را از میان سبزیها می‌کند و فقط سبزیهای ضعیف و رشد نکرده را بر جا می‌گذارد. به پدرش گفت: «تو با این کار باغچه‌ات را ضایع می‌کنی.» پدر جواب داد: «نه، فرزند، من با این کار حاصل بهتری از باغچهٔ خود برخواهم داشت.» صبح روز بعد به علی گفت که برگردد و آنچه در باغچه به چشم خود دیده بود برای پاشا نقل کند، و در پایان به گفتهٔ بیفزاید که: «او رفته بود ولی برگشته است.» پسر به نزد پاشا بازگشت و همهٔ ماجرا را برای او نقل کرد. پاشا بانگ برآورد که این پاسخ بسیار خوبی است. آنگاه مجلسی از همهٔ رؤسای کرد که به جنگجویی و دسیسه‌چینی شهرت داشتند گرد

آورد، فرمان قتل همه‌شان را صادر کرد و به جای آنان مردانی پاکدل و عاری از حرص و آز به کارها گماشت. بار دیگر نظم و ترتیب در ولایت حکمفرما گردید. پاشا باز به دنبال عیسو فرستاد و او را با عزت و احترام به عمادیه باز آورد. در آن دم بود که عیسو ماجرای عقرب را برای پاشا تعریف کرد و گفت: «وقتی عقرب رفت دیگر معاذیر من زاید و بیفایده بود و چون بازگشت دیگر جای ترس و تشویش نبود».

در همین زمینه فکری لازم است داستان حسن بیگ امیر (هکاری) را نقل کنیم که آوازه فهم و خردش در تمام کردستان پیچیده بود، به طوری که هر يك از سخنانش پندی بود و می‌توانست حکم ضرب‌المثل پیدا کند: در یکی از روزهای زمستان، در حضور او سخن از دوستان صدیق و دوستان دغل و از ارج و منزلت وفاداری و غیره می‌رفت. حسن بیگ گفت: «هر کس اول بار ظهور پرنده را به من خبر بدهد پاداش خوبی خواهد گرفت». همه فهمیدند منظور امیر از پرنده پرندگانی هستند که در آغاز بهار پیدا می‌شوند و مزده بهار می‌آورند. ظهور مرغانی از قبیل سار و لک‌لک و کلنگ و غیره را به حسن بیگ اطلاع دادند، ولی او به هیچکس جایزه نداد. تا آخر مردی به نام مام تال Mâm Tâl بود که بر طبل کوبیده يك کلاغ زاغی را که بر دیوار نشسته بود نشان داد و جایزه را گرفت. امیر خردمند علت دادن جایزه برای کلاغ زاغی را چنین توضیح داد: «در جایی که همه پرندگان زیبای بهاری فقط در مواقعی که هوا خوش است پیش ما می‌مانند کلاغ زاغی دوست وفادار ما است که در تمام فصول ترکمان نمی‌کند و همینجا می‌ماند».

از طرفی، مکر و حيله نیز گاهی جای فهم و هوش را می‌گیرد. سه مرد با چهارپایانشان که بار داشتند و عبارت بودند از يك اسب و يك قاطر و يك خر، تصمیم گرفتند که در باغی واقع بر کناره جاده استراحت کنند. اعتراضهای باغبان به جایی نرسید، این بود که



درصد برآمد آن سه را به جان هم بیندازد. در گوش مالکان قاطر و اسب زمزمه‌کنان گفت: «اگر شما در بیرون راندن این صاحب خر به من کمک کنید من غذای خوبی برایتان تدارک خواهم دید و به هر کدام نیز يك سکه خواهم داد». با این تمهید كلك صاحب خر کنده شد و او ناگزیر به ترك باغ گردید. باغبان حيله‌گر سپس دست به دامن صاحب اسب شد و ضمن تظاهر به اینکه می‌داند او فرزند یکی از دوستان نزدیکش است از وی خواست تا به حساب صاحب قاطر هم برسند. هر دو با هم قاطردار را از باغ راندند. وقتی فقط آن دوست مصلحتی یعنی صاحب اسب باقی ماند دیگر برای باغبان مشکل نبود که از شر او نیز خلاص شود. گفتگوی بین باغبان و سه مرد مزاحم به زبان کردی عاری از لطف و نمک نیست.

اکنون به قصه‌های هزل و مطایبه‌آمیز رسیده‌ایم که کردها با عشق و علاقه برای هم نقل می‌کنند و از آنها زیاد هم می‌دانند. یکی از کاسبکاران عقرا Aqra اظهار عقیده کرد که کار و کاسبی در دهات کردستان خیلی فایده دارد و می‌توان در آنجاها پول زیادی بدست آورد. به این امید باری از پارچه‌های مختلف با خود برداشت و رفت تا ده به ده بگردد و آنها را بفروشد. می‌دانست که دهکده کلت Kelet واقع در بخش گردی Guirdi از همه دهات کردستان فقیرتر است؛ این بود که یگراست به آنجا رفت، چون ضرب‌المثلی هست که می‌گوید: «خرید و فروش با کسی انجام‌پذیر است که نیاز دارد». وقتی به کنار ده رسید زنی را دید که در بیرون از کلبه‌اش مشک می‌زد و کره می‌گرفت. زن تقریباً لخت بود و فقط فوته‌ای داشت که به خود پیچیده و دو سر آن را به کمرش گره زده بود، به طوری که هر بار که با مشک تکان می‌خورد برهنگیش بیشتر آشکار می‌گردید. پارچه فروش دوره‌گرد خوشحال شد و با خود گفت: «ببخود نیست که من دوره راه افتادم. اگر احتیاج در این دهکده به این پایه باشد بارم را خالی نکرده



همه را خواهند برد و از دست هم خواهند قاپید». زن چشمش به مردک افتاد و از او پرسید: «کیستی، از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی؟» مرد گفت: «من تاجری از اهالی عقرا هستم و پارچه‌های خوب دارم. از آنها بخر!» وقتی زن این سخن را شنید از او روی برگردانید، تکان محکمی به مشکش داد و در جواب گفت: «برو پی کارت، مرد! در خانه ما به لطف خدا هر چه بخواهیم هست و به هیچ چیز احتیاج نداریم. دیگران هم خودشان می‌دانند، به ما مربوط نیست». کاسب دوره‌گرد مات و مبهوت ماند و با خود گفت: «بد نیست! اگر اینها همه چیز در خانه خود دارند و به چیزی احتیاج ندارند پس آنها که نیازمندند باید چگونه باشند؟» و فوراً با خرس پشت به ده کرد و برگشت و با خود گفت: «من اشتباه کرده بودم و از این پس دیگر هرگز به چنین چاله‌هایی در نخواهم افتاد». هر طوری بود با فروختن کالاهای خود به نصف قیمت از شر آنها خلاص شد و به عقرا بازگشت.

کرد حماقت را نیز به طیب خاطر مسخره می‌کند. امام بایر که آقای ثروتمند ولی احمقی در ده هسِنِکَان Hasnekân از توابع زیبار بود روزی از امام جمعه ده خود خواست که در خطبه نماز جمعه به جای اسم سلطان اسم او را ببرد، و در عوض این کار به او وعده سی رأس گوسفند شیری داد. جمعه بعد، مردم در مسجد ده برای نماز ازدحام کردند. از قضا ملای ده مجاور نیز که در جریان قول و قرار منعقد مابین امام بایر و امام جمعه نبود در مسجد حضور داشت. خطبه همیشه به زبان عربی خوانده می‌شود. وقتی آن لحظه فرا رسید که می‌بایست نام سلطان ادا شود امام از منبر بالا رفت و به زبان عربی چنین خواند: «أَيُّهَا الْمَأْمُ بَايِر، إِنَّكَ دُبُّ كَيْبِر، مَكَانُكَ جَهَنَّمُ وَ بَيْتُ الْمَصِيرِ» (یعنی: ای امام بایر، تو خرس (ابله) بزرگی هستی و جاییت در جهنم است، آن هم در بدترین جای آن). ملای غریبه وقتی

این سخنان را شنید به زبان عربی داد زد: «لا، لا!» (یعنی: نه، نه)، چون تصور می‌کرد که امام اشتباه می‌کند. لیکن امام خونسردی خود را از دست نداد و به شوخی در پاسخ او گفت: «اسکت اسکتون، المعز ثلاثون، لَكَ عَشْرُ وُلَى عَشْرُونَ» (یعنی: ساکت باش، ساکت! صحبت بر سر سی گوسفند است، ده رأس از آن تو و بیست رأس از آن من). ملا فهمید که قضیه از چه قرار است و سکوت اختیار کرد. امام بایر بسیار خوشحال شد و «کبکش خروس می‌خواند». پس از نماز به چوپانش دستور داد سی رأس از بهترین گوسفندان او را برطبق قولی که داده بود برای امام انتخاب کند (۳۳).

به طور کلی در کنار قصه‌های مضحک و هزل‌آمیز قصه‌هایی هم هستند که نظر به دهاتی مخصوص یا به ایلاتی مخصوص دارند. مثلاً ساکنان قریه تل Tel (واقع در بین زیبار و رکانی Rêkânî در عشیرت میزوری) همیشه مورد تمسخر و ریشخند این و آن قرار می‌گیرند. می‌گویند يك بار مردم آن قریه آمدند پیش ریش سفید بافهمشان كاك شاسوار و شکایت کردند که از لحاظ نمک بسیار در مضیقه هستند.

۲۳. در حال حاضر وصول سهمی از محصول برای روحانیون در بیشتر مناطق منسوخ شده است بجز در مشرق ایران و در کردستان، که در آنجاها هنوز مرتباً اجرا می‌شود. علاوه بر این، کسانی هستند روحانی‌نما که سیارند و جریان درو و خرمن کردن را دنبال می‌کنند تا آنچه بتوانند بگیرند... به اینها می‌گویند مفتخور بیکاره (واسیلی نیکیتین). اینها بیشتر گدایانی هستند که به لباس روحانیت در می‌آیند تا از اعتقادات مذهبی روستاییان سوءاستفاده کنند. در بسیاری از دهات نسبتاً مهم کردستان ملایی هست که مالک ده معمولاً يك تا پنج خروار گندم به او می‌دهد و در روزهای عید قربان و عید فطر نیز لباسی به رسم خلعت (خلات) به او می‌بخشد. (م. لمبتون، همان کتاب، صفحات ۳۴۸-۳۴۹). از دهقانان نیز هر خانوار پنج تا بیست من تبریز به رسم ذکات به ملا می‌دهند. هیزم برای سوخت مسجد در هر جا که مسجدی باشد معمولاً بر عهده مالک ده است. در بعضی موارد درآمد آسیاب به این منظور اختصاص داده می‌شود؛ مثلاً در حسن آباد (نزدیک سنندج) درآمد يك آسیاب و نصف به این امر اختصاص یافته است (همان نویسنده و همان کتاب).

گفتند باید کاروانهایی راه بیندازند که برای پیدا کردن نمک به ارومیه یا به موصل بروند. اگر چنین بکنند چهارپایان خسته خواهند شد و سمشان آسیب خواهد دید، چنانکه از آن پس دیگر به درد کار کردن نخواهند خورد؛ تکلیف چیست؟ تو راهی پیش پای ما بگذار. کاک شاسوار گفت: «خوب، زیاد ناراحت نباشید؛ اینکه کار بسیار سهل و ساده‌ای است. باید هر کدام از شما در آغاز فصل بهار اقلأً يك چارك نمك بكارد.» مردم تل همه به دستوریش سفیدشان نمك كاشتند. چندی بعد، یکی از ایشان رفت تا سری بزند و ببیند نمك سبز شده است یا نه، و چون چیزی ندید تصمیم گرفت قدری خاک را زیر و رو بکند تا مگر جوانه‌ای از نمك ببیند. از قضا در زیر تکه کلوخی چشمش به چیز تیزی افتاد که سیخ شده بود (و آن نیش عقرب بود). با خود گفت: «آهان! این حتماً كشت نمك است که جوانه زده است؛ باید آن را با نوک زبان لیسید و چشید». و تا با نوک زبان آن را لیسید عقرب زبانش را نیش زد. دهاتی بدبخت از جا پرید، جیفهای وحشتناکی کشید و به طرف خانه دوید، در حالی که با خود می‌گفت: «وه که چه خوب دارد سبز می‌شود! و عجب نیشی زده است! هنوز جوانه است و اینطور می‌سوزاند، وای به وقتی که بدست بیاید!» در خانه ماجرا را با آن زبان باد کرده‌اش برای خویشان و همسایگان نقل کرد و با آنکه سخت درد می‌کشید شادمان بود. گوسفندی را با بره‌اش برداشت تا به نزد کاک شاسوار برود و آنها را به رسم هدیه و برای عرض سلام و تشکر به او بدهد.

و نیز آورده‌اند که مردم عشیرت میزوری دنبه برّه را نمی‌خورند (میزوری ناخوا کلکه خوری)؛ و دلیل آن این است: سمایل (اسماعیل) پاشای عمادیه مکدر بود از اینکه پیرمردان قبیله وقتی به سلامش می‌آیند هر کدام به جای اینکه هدیه‌ای برسم معمول مهمتر برایش بیاورند يك برّه می‌آورند. يك روز که به همان نحو به دیدنش

آمده و فقط بره آورده بودند سمایل پاشا نهار از ایشان با سوار Sawâr (گندم پخته یا سمنو) که غذایی ساده و بسیار معمولی است و در اطراف آن تکه‌هایی از گوشت بره می‌گذارند و يك شقه دنبه بره نیز راست در وسط آن می‌نشانند پذیرایی کرد. این نحوه پذیرایی سخت به دماغ مهمانان پاشا برخورد، چنانکه کار به مشاجره و خنجرکشی رسید. از سی نفر مهمان میزوری بیست و نه نفر در جا کشته شدند و یکصد و پنج نفر از نوکران پاشا نیز همین سرنوشت را پیدا کردند. وقتی کسان آن يك نفر میزوری که زنده به ده برگشته بود از او پرسیدند: «چه شد که تو ترسو از آب درآمدی و تنها تو زنده ماندی؟» آن مرد فوراً خنجرش را از نیام کشید و خود را کشت. این قصه به يك قرن پیش برمی‌گردد؛ ولی توصیه می‌شود که دیگر آن را در حضور کسانی که از ایل میزوری هستند بازگو نکنند تا برای ایشان تجدید خاطره نشود!

امیدوارم همین چند قصه که من آنها را بدون انتخاب از میان مجموعه قصه‌های موجود در دسترس خود برداشته و در اینجا نقل کرده‌ام این امکان را به خواننده داده باشد به جنبه‌هایی از اخلاق کردان پی برده و دریافته باشد که ایشان در عین خشن بودن مردمی هستند شجاع، ساده‌دل، جوانمرد و مهمان‌نواز، و در ضمن، از هوش و ذکاوت ذاتی نیز برخوردار. من بی‌آنکه در این صدد بوده باشم که کرد را زیباتر و بهتر از آنچه هست جلوه بدهم ناگزیر بوده‌ام بعضی قسمتهای بسیار صریح و زننده را خلاصه کنم یا به لحن نرم‌تری در آورم. زبان عامیانه کردی زیاد مطلوب نیست. با این حال، در فصلی که به ادبیات کرد اختصاص یافته است خواهیم دید که کرد در اشعار غنایی یا حماسی خود به درجه‌ای از شیوایی و زیبایی دست یافته است که به هیچ وجه از دیگران کم نمی‌آید، و چنان شور و حساسیتی در آنها نهفته است که از يك ملت سختکوش و بی‌امان مانند کردان -

که قرن‌ها است زندگی بسیار سخت و دشواری دارند و هرگز از یاری و دلسوزی حکومت روشن‌بینی برخوردار نبوده‌اند - عجیب و غیرمنتظره به نظر می‌رسد.

چون قصد همیشگی من در این کتاب این است که تا آنجا که مقدور باشد بگذارم کرده‌ها خودشان به ترسیم خصوصیات اخلاقی خویش بپردازند کاملاً بجا می‌دانم که در اینجا گفتگویی را نقل کنم که چند سال پیش در پاریس با دوست مرحوم شاهزاده ثریا بیگ بدرخان، از خانواده شریف عزیزان بوتان داشتم، شاهزاده‌ای که سابقاً بر قسمتی از کردستان در جزیره بن‌عمر واقع بر دجله حکومت می‌کرد. ویژگی‌هایی که این گفتگو روشن می‌کند مشاهداتی را که ما درباره اخلاق و آداب ملت کرد داشتیم تکمیل خواهد نمود. من از آن گفتگو تکه‌هایی را به یاد دارم که در اینجا می‌آورم. امیر ثریا بدرخان مواردی از راهزنی‌های صورت گرفته در کردستان را انکار نمی‌کند، لیکن خاطر نشان می‌سازد که آن راهزنان بشدت مجازات شده‌اند، چنانکه اگر آدم کشته‌اند به زنده سوختن در آتش محکوم شده‌اند؛ و در این باره ماجرابی را نقل می‌کند:

«مدتی بود که راهزنی به نام آلو Aalo ایالت بوتان را دچار ناامنی و ناراحتی کرده بود. روزی دستگیر شد، و چون بر دوش وجدانش آدمکشیهای زیادی هم سنگینی می‌کرد محکوم به زنده سوختن در آتش شد. با بیباکی عجیبی از روی هیزمها بالا رفت و آتش به هیزمها درگرفت.

«امیر که در اجرای حکم حضور داشت از او پرسید:

«- خوب، آلو، اقرار کن که در بدترین وضع ممکن هستی!

«آلورو به سوی امیر برگردانید و جواب داد:

«- نه، جناب امیر، وضعی بدتر از وضع من نیز وجود دارد و آن

وقتی است که خدا مهمانی برایت بفرستد و تو چیزی نداشته باشی

که از او پذیرایی کنی، و آنگاه خودت و زنت مجبور بشوید از خجالت سر به زیر بیندازید. و به پاهای خود نگاه کنید.

«امیر در برابر این پاسخ راهزن را بخشید ولی او از سوختگیهایی که بر اثر چند دقیقه ماندن روی آتشنا پیدا کرده بود زنده نماند. (رجوع کنید به بیدار Beidar در کتاب دستور زبان کردی، صفحات ۱۸-۱۹).

از طرفی، دولت امیر خسارات وارد به هر يك از قربانیان يك راهزن را جبران می‌کرد:

«نقل می‌کنند که روزی چوپانی به حضور امیر جزیره آمد و به او گفت:

« - دیروز غروب، به هنگامی که از مرز قلمرو تو می‌گذشتم با اطمینانی که به عدل و داد تو داشتم و به امید امنیتی که تو بر سرزمین خود حکمروا کرده‌ای در کنار گله‌ام به خواب رفتم. وقتی بیدار شدم دیدم که پنج رأس از گوسفندهایم را گرگ دریده است. اینک من فقط پوست آنها را در دست دارم و از تو عدالت و جبران مافات می‌طلبم. «امیر به او گفت که فردا صبح بیاید.

«چوپان صبح روز بعد سر وقت آمد. روی زمین لاشه پنج گرگ دراز به دراز افتاده بود و به پهلوی هر يك از آنها گوسفندی بسته. «امیر به او گفت:

« - اینک پنج گوسفند به جبران زیانی که به تو وارد آمده است. و اما گرگهایی که گوسفندان تو را خورده بودند اینک به کیفر خود رسیده‌اند!»

## فصل پنجم

### خانوادهٔ گُرد: مسکن، پوشاک، خوراک نقش زن، آداب خانوادگی

#### ۱. خانه، ده، چادر.

نوع مسکن گُرد برحسب ارتفاع محل و مقتضیات اقلیمی تغییر می‌کند. خانه‌های ساخته از گل یا از سنگ در زمینهایی که ارتفاع آنها از سطح دریا به ۹۰۰ متر (در فلات ارمنستان) یا به ۱۰۰۰ متر (در دامنه‌های جبال توروس) می‌رسد دیده می‌شود. از ارتفاع ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ متری مسکن زیرزمینی می‌شود. و سرانجام، در بالاتر از ۲۵۰۰ متر تا ۴۰۰۰ متر فقط چادر و آن هم در فصل تابستان دیده می‌شود. مع‌هذا، این طبقه‌بندی خیلی هم قاطع نیست، چه، ما خانه‌های کردی ساخته در سطح زمین دیدیم که در ارتفاعی بیش از ۱۰۰۰ متر در منطقهٔ اورامار بنا شده بودند. به نظر می‌رسد که خانه‌های زیرزمینی ساخته در ارمنستان تنها به علت آب و هوا و حفاظت از گرما نیست بلکه ملاحظات امنیتی که تأمین آن در آن منزلها آسانتر است نیز در این امر دخالت دارد. «تمام دهکده به صورت مجموعهٔ عظیمی ساخته شده که طول هر ضلع جانبی آن از



چهل تا پنجاه متر است و تنها يك بام به شکل سکویی گلی روی مجموعه آن خانه‌ها را پوشانده است، بطوری که آدم اگر قبلاً ندانسته باشد بام است ممکن است آن را با کف زمین اشتباه بکند... در داخل آن مجموعه راهروهای بیچایچ و درهم و برهمی است با اتاقهایی که در آنها انسان و حیوان قاتی‌قاتی با هم می‌خوابند و زندگی یکسانی دارند.» (ببندر Binder، همان کتاب، صفحه ۱۵۷).

تجمع خانه‌ها در جاهایی که خطر حمله دشمن ایجاب کند به صورت فشرده است، لیکن در بعضی دره‌های عمیق یا در دره‌هایی که دسترسی به آنها مشکل باشد و یا طبیعت خود زمین طوری باشد که ساکنان آن در حفظ باشند خانه‌ها به صورت پراکنده ساخته شده‌اند. در آن‌گونه جاها، کلبه‌های جدا از هم و حتی خانه‌های تک افتاده که از کمترین تسهیلات برای چسبیدن به شیپهای تند کوهها استفاده می‌کنند دیده می‌شود. در جاهای دیگر، مثلاً در اردلان، عامل حاصلخیزی زمین است که نوع تجمع خانه‌ها را تعیین می‌کند. در دره‌های حاصلخیز، دهات خیلی به هم نزدیکند، و حال آنکه در قسمت کوهستانی و مشجر بیشتر دهکده‌های فاصله‌دار از هم به چشم می‌خورند. خانه‌های منطقه اورامار احتمالاً از نوع تحول یافته‌تری هستند. در واقع، آن خانه‌ها از سنگ و با ملاط آهک ساخته شده‌اند، کاری که در جاهای دیگر بندرت دیده می‌شود؛ و چهارچوب درها که از سنگ تراش‌اند قابهای طاق مانند محکمی تشکیل داده‌اند. این خانه‌ها که تا نیمه در دامنه کوه فرو رفته‌اند يك طبقه‌اند. از اتاقهای طبقه همکف به صورت طویله و اصطبل و انبار و آشپزخانه استفاده می‌شود. آن اتاقها تاریکند و چند هواکش بجای پنجره در آنها تعبیه شده است. خود طبقه رو به جنوب ساخته شده است، در زمستان غلات را در آن انبار می‌کنند، و در تابستان محل سکونت است. سقف آن را با چند تیر چوبی، معمولاً از درخت تبریزی تراش نداده و



پوست نکنده که دو سر آنها را روی دیوارها می‌گذارند ساخته‌اند. روی آن تیرها را با شاخ و برگ درخت می‌پوشانند، سپس روی آن علفهایی می‌ریزند، آن را گل‌اندود می‌کنند و خاک می‌پاشند و با غلطک صاف و هموار می‌کنند. بام این سقفها بسیار محکمند و تقریباً در همه جا تنها سطح صاف و یکدستی هستند که می‌توان از آنها برای کارهای مختلف، از جمله پنبه‌زنی و گندم‌کوبی استفاده کرد. آدم وقتی به کردستان سفر می‌کند اغلب اتفاق می‌افتد که مناسبترین جا برای اتراق کردن یکی از همین بامها است. بعلاوه، این بامها تمیزترین جاهای ده هستند. به هر حال دهات کوهستانی کردستان بر آبادیهای فلات ارمنستان که به لانهٔ موش می‌مانند و کثیف و تاریک و فاقد نور و هوا هستند بسیار ترجیح دارند.

تابستان، در این دره‌های عمیق شبها هوا بسیار گرم می‌شود، به همین جهت ساکنان دره‌ها عادهً به «زومه» (Zoma) یعنی به منزل تابستانی خود که در ارتفاع بیشتری قرار گرفته است می‌روند. با این وصف، عده‌ای باید در پایین بمانند تا از تاکستانها مواظبت کنند و به آبیاری مزرعه‌های کوچک ذرت و برنج و ارزن و توتون که در قطعات مشخص زمین پراکنده‌اند برسند. این عده سکوه‌های بلندی با داربست (هه‌رزال Herzal) برای خود می‌سازند که ارتفاع آنها اغلب به بیست پا می‌رسد، و شب را روی آنها می‌گذرانند. این هه‌رزالها مزایای زیادی دارند، از جمله انسان روی آنها از گزند پشهٔ مالاریا و جانوران درنده در امان خواهد بود، هوای آن برای خوابیدن صافتر و تمیزتر است و بعلاوه پستهای دیده‌بانی بسیار خوبی هم هستند.

ترتیبات داخلی منزل کرد در همه جا یکسان نیست و شرحی که

---

۱. زوم Zom به محل تجمع سیاه چادرها و خیمه‌های دامداران در بیلاقات گفته می‌شود. (احمد قاضی)

در ذیل می‌آید دربارهٔ نوع متوسطی از آن است که تقریباً بیشتر رایج است. بطور کلی، خانه شامل دو قسمت اصلی است؛ قسمت اول که خودشان آن را «کولان» (Koulân) می‌نامند يك نوع دالان یا راهرو است که در آن کوزه‌های آب و هیزم و مواد سوختی دیگر و جاروب و غیره نگاه می‌دارند و انبار تابستانی یا ذخیره (Koutchik) نیز در همانجا واقع است. قسمت دوم اتاقی است که در آن زندگی می‌کنند. در وسط آن تنور قرار دارد که به شکل يك کوزهٔ بزرگ فرو کرده در زمین است. در سمت راست در ورودی و در سرتاسر طول دیوار اتاق سکوی باریکی است از گل (دوشکی رُونِیشتنی) (۳) که روی آن نمد یا گلیم می‌اندازند. رو به روی در ورودی و چسبیده به دیوار تهی اتاق يك نوع چهارپایهٔ پهنی است از تخته که روی تیرهایی (کولین Koulîne) کوبیده شده‌اند. روی این چهارپایه رختخوابهای افراد خانه گذاشته می‌شود که به روی آن يك گلیم می‌کشند؛ در زیر چهارپایه هم مشکهای کره‌زنی و کره و گوشت قورمه شده و پنیر و «کشک» (پنیر خشک) نگاه می‌دارند. مردان عموماً روی «دوشکی رُونِیشتنی» می‌نشینند، و زنان و کودکان در سمت چپ تنور، در کنار کدبانوی خانه، که در جلوش سه پایه (سه کوجه Sekoutché) (۴) قرار دارد با دیگ غذا، و او با ملاقهٔ بزرگی (هیسکو Hyskou) (۵) از آن دیگ غذا برمی‌دارد و به همه می‌دهد که بخورند. در زمستان برای خوابیدن، کرسی روی تنور می‌گذارند. روی کرسی لحاف می‌اندازند و همه دور تا دور زیر کرسی می‌خوابند.

۲. کولان در زبان کردی مکرری به معنای محله است. (مترجم)

۳. دوشکی رُونِیشتنی) به تشکچه‌های کوچکی گویند که روی آن می‌نشینند نه به سکویی که در اینجا به آن اشاره شده است. (احمد قاضی)

۴. سه کوچیک به معنای سه سنگ. (احمد قاضی)

۵. هیسکو به تلفظ سورانی اسکوی می‌باشد. (احمد قاضی)

و اما چادرهای ایلات چادرنشین منزلهای سبک و قابل حمل و نقلی هستند که آنها را به آسانی از زمین برمی‌چینند و بر پشت یا بو به هر جا که بخواهند حمل می‌کنند. این سهولت حمل و نقل چادر با سیر حرکت ایل به سمت چراگاهها هماهنگی دارد. در بهار و پاییز که روزها هوا خنک است و شبها سرد چادرها را در دامنه‌های رو به جنوب و در درجه حرارت ملایمتری نصب می‌کنند. اردوگاهها تقریباً همیشه در منتهی‌الیه سفلی چراگاه قرار دارند، یعنی در بهار و تابستان وقتی گرمای خورشید شروع به خشکاندن گیاهان می‌کند و گله‌ها همپای آب شدن برفها به چراگاههای بالاتر می‌روند چادرها تا هر چند وقت که ممکن باشد پایین‌تر، و در جاهایی که بهتر گرم بشود می‌مانند. برعکس، در پاییز، وقتی گله‌ها به طرف دره سرازیر می‌شوند چادرها در پیشاپیش آنها پایین می‌آیند.

خیمه‌های کردان به خیمه‌های چادرنشینان عربستان شمالی شباهت دارند. رویه آنها از تکه پارچه‌های سیاه و درازی است به نام «رَشْمَال» (به کردی یعنی سیاه خانه، و وجه تسمیه آن چادرها که به کردی رَشْمَال rech-mâl هم می‌گویند همین است) که از پشم بز بافته و بهم دوخته‌اند. نه تا پانزده دیرک نیز به طولهای مختلف و به زاویه‌های متفاوت برای نگاهداری آن پارچه به زمین کوبیده شده‌اند، و تازه خود پارچه هم با طنابها و تسمه‌های چرمی به تیرهایی بسته شده است. این پارچه بسیار مقاوم است و بافت چنان فشرده و محکمی دارد که وقتی کشیده می‌شود در برابر آب تقریباً غیرقابل نفوذ است. خود پارچه چادر تا زمین نمی‌رسد و فضایی که بین آن و زمین از اطراف خالی می‌ماند با پرچینهایی از باد و باران محافظت می‌شود که بخصوص بدین منظور درست می‌کنند. در درون چادر، فرشهایی روی زمین انداخته‌اند، و این مفروش بودن گاهی چنان زیبا و مجلل است که نظر سیاحان را جلب کرده است. در این باره نکته‌ای را

یادآور می‌شویم که در فصل سوم همین کتاب راجع به تجارت کرد بیان کردیم و گفتیم که در بعضی موارد، بازرگان کرد می‌تواند چیزهای نفیسی در اختیار دامداران عمده بگذارد و این کار را هم می‌کند، به قسمی که اشیاء درون خیمه چادر نشین روشنگر وضع مالی ساکن آن است و نوعی اختلاف طبقاتی بی‌چون و چرا را آشکار می‌سازد. ابعاد و ترتیب افراشتن چادرها نیز متفاوتند؛ چنانکه یکی از سیاحان آلمانی به نام آ. ف. ماکینتوش^(۶) (در کتاب سرزمین قفقاز و ارمنستان) در حوالی بایزید چادری دیده است به طول ۵۰ پا و به عرض ۲۵ پا، و سیاح آلمانی دیگری به اسم کیسلینگ^(۷) (در کتاب سفر به مشرق) در بین‌النهرین شمالی به چادر یکی از رؤسای کرد برخورد کرده که ۱۰۰ پا طول و ۵۰ پا عرض داشته است. با این وصف، به طور کلی چادرها دارای ابعاد متوسطی هستند و بیشتر هم محقرند. چادرهای بزرگ مخصوصاً، به وسیله تجیربندی به اتاق‌هایی تقسیم می‌شوند و تقریباً همیشه یکی از آن اتاق‌ها به زنان اختصاص می‌یابد. به طوری که لیارد^(۸) (در کتاب نینوا و بابل) می‌گوید: «در آن قسمت که به زنان اختصاص دارد اتاق دیگری هم هست که به رئیس خانواده و زنان او منحصر است. مابقی قسمت زنانه (اندرون یا حرم) پر است از فرش و بالش و لوازم خانه و ظروف آشپزخانه و مشک‌های کره‌زنی و هر چه در زندگی چادر نشینی به آن احتیاج هست. در این قسمت کلفتها برای ارباب و مهمانانش غذا تهیه می‌کنند». به تیغه‌های نیی درون چادرها اغلب نخهایی از پشم یا ابریشم رنگارنگ می‌بندند، و طرز درهم انداختن آن نخ‌ها به نحوی است که نقشهایی می‌سازند و آن نقشها بیننده را به یاد گل قالی می‌اندازد. همه این قسمت‌های متحرک به آسانی برداشته می‌شوند؛ البته مانع از جریان هوا نیستند ولی وزش

6. A.F. Mackintosh

7. Kiesling

8. Layard

باد را تعدیل می‌کنند و جلو نفوذ باران را می‌گیرند. اندازه‌های آنها نیز برحسب استفاده‌ای که از آنها می‌شود - مثلاً برای تکمیل پوشش رویی بکار می‌روند یا برای ساختن اتاقکهای داخلی - فرق می‌کند. اثنائیه درون چادرها در بعضی موارد عبارت است از نیمکتهای مبلی و پشتیها و نازبالشهای متعدد ابریشمین و فرشهای گرانبها و غیره. تعداد چادرهای افراشته در چراگاههای تابستانی در يك محل معمولاً از ده تا پانزده چادر تجاوز نمی‌کند، و این تقریباً با تعداد گله‌هایی که در حوزهٔ چراگاه مشخصی نمی‌تواند از تعداد معینی گوسفند بیشتر باشد تطبیق می‌کند. اردوگاههای مهمتر تنها در دره‌های باز و وسیعی دیده می‌شوند که در آنها چراگاههای گسترده‌ای وجود دارد؛ لیکن به دلایل امنیتی که در بالا به آن اشاره شد هرگز تك چادر کردی در جایی دیده نمی‌شود. باز لازم به یادآوری می‌دانیم که چادر کُرد چیزی بجز يك منزل تابستانی نیست. حتی در دامنه‌های کوهستان توروس جنوبی کُردها برای سکونت در زمستان معمولاً دارای منازل دائمی هستند. از طرفی وضع چادر کُردی در مقایسه با خیمهٔ يك چادر نشین قرقیزی (که از نمد است و به صورت چند لایه روی يك داربست دایره‌ای شکل نصب شده است) نشان می‌دهد که چادر کُردی قادر به تحمل سرما و اختلافات جوّی در زمستان نیست. در کنار این نوع چادر رایج کُردی اغلب نیز کلبه‌هایی دیده می‌شود با دو شیب که دارای نامهای مختلفی هستند (کوه، کیروک، زومه و غیره) (۹).

## ۲. پوشاک.

### ۱. لباس مردانه.

لباس کُرد نیز مانند مسکن او رابطهٔ مستقیم با محیطی دارد که

۹. رجوع شود به توصیف يك چادر کُردی به وسیلهٔ مؤلّفكّه (همان کتاب، صفحهٔ ۲۲۰).

در آن زندگی می‌کند. دیکسون می‌گوید: کردهای ساکن فلات مرتفع لباسی می‌پوشند چسب بدن، با چینهای گشاده از هم، با شلوار چسبان و پوتینهای ساقه بلند. تقریباً همیشه بر اسب سوارند، مسلح به تفنگند، فانوسقه به خود بسته‌اند و خنجری هم به کمر دارند. همین کردها هستند که سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی از ایشان فوجی به صورت جنگجویان چریک و به تقلید از قزاقان روس، به نام فوج حمیدیّه تشکیل داد. لباس ایشان با عرقچینی مخروطی شکل از نمد سفید تکمیل می‌شود که به دور آن دستار سیاهی از جنس شال کشمیر می‌پیچند و منگوله‌های آن از اطراف آویخته می‌ماند. در کوههای کردستان جنوبی اسب تقریباً بيمصرف است و مردم کمتر با آن آشنایی دارند. در آنجا بجای لباس چسبان لباس گشادتری می‌پوشند که با نیازهای بالا رفتن بهتر سازگار است. شلوارشان گشاد است و به کیسه می‌ماند. کُتشان کوتاه و از جنس نمد سفید و ضخیم است. کفشها و کلاهشان نیز از جنس نمد سفید مخروطی شکل است که يك دستار سفید و آبی با تصویر «چشم پرنده» به دور آن به سر می‌پیچند، و کمر بند رنگارنگشان را نیز باشکوه و زیبایی خاصی به دور کمر می‌بندند خنجر بزرگشان که دسته‌اش نقره‌ای است این مجموعه را تکمیل می‌نماید. و اما کردهایی که منحصرأ چادر نشین هستند لباسشان تقلیدی از لباس عربی است، ولی خنجر کردی را که از ضروریات زندگی ایشان است همیشه با خود دارند. تشریح این نوع لباس قدری مشکل است.

از طرفی، لباس مردانه کردی ضمن اینکه به طور کلی، چنانکه دیدیم، تابع مقتضیات محیط و شیوه زندگی است، در عین حال گاهی در آن تنوعهای بسیار جالبی هم دیده می‌شود. اینک در اینجا مثالهایی برای این مورد از نوشته‌های سیاحان مختلف نقل می‌کنیم که این مسئله را ثابت می‌کنند. هر چند لباسهای مذکور در این مثالها قدیمی

هستند ولی امروزه نیز هنوز دیده می‌شوند.

«در پیشاپیش، سوار بر اسبی ریزاندام و لاغر و مردنی، مردی می‌آمد بلند بالا و خشکیده، که لباسی رنگارنگ به‌شیوهٔ کردان با - سلیقه و خوش پوش به تن داشت. دستارش که قطر حیرت‌انگیزی داشت به نظر می‌آمد که سوار و مرکب را در کام خود فرو برده و کلهٔ او را مدفون ساخته است، کله‌ای که از محو شدن در میان دو شانه در نتیجهٔ فشار بی‌اندازه‌ای که بر آن وارد می‌آمد، بر اثر معجزه‌ای نجات می‌یافت. از میان این تودهٔ انبوه و رنگارنگ پارچه، کلاه مخروطی شکلی از جنس نمد سفید سر بر آورده بود. این بار سنگین، گویی به آن تن لاغر، که به زحمت تاب و توان حمل آن را داشت، وضعی ناثابت و متزلزل بخشیده بود. از دو سمت پهلوهای اسب، پاچه‌های شلوار گشاد و رنگارنگی چنان باد کرده بود که گفتم تقریباً از این سو به آن سوی دره کشیده شده است. انواع رنگهای قرمز و زرد بر کت گلدوزی شده و بر روپوش او برق می‌زد و به کمرش سلاحهایی داشت به اندازه‌های باور ناکردنی و به شکلهای عجیب.»

سپس لباس مردم مکرری شمالی ساکن جنوب دریاچهٔ ارومیه را

تشریح می‌کند و می‌گوید:

«آنان يك شال پهن ابریشمی راه راه، به رنگهای قرمز و سفید و آبی که دور تا دور منگوله دارد به دور سر می‌پیچند و آن را به طرز زیبایی روی عرقچین سرخ رنگ خود گره می‌زنند. چینهای پهن آن روی هم می‌افتد و منگوله‌های دراز آن با بی‌نظمی جالب توجه و زیبایی از اطراف آویخته می‌ماند. خطوط چهرهٔ آنان عیناً از آن مسلمانان اروپایی (سارازن) است و چشمان مشکی و برآقشان در زیر آن کلاه و دستار برق مخصوصی دارد. لباسشان عبارت است از نوعی جلیقهٔ گل و گشاد و روپوشی با آستینهای پهن به شیوهٔ ترکی، و روی آن قبایی می‌پوشند که برحسب موقعیت صاحب آن اغلب گلدوزی



شده و آستر گرفته با خز است. مردمان فقیرتر شلوار گل و گشادی به پا می‌کنند که به شلوار مملوکهای مصری شبیه است و به هنگام راه رفتن چینهای لباس مواجشان را در آن فرو می‌برند. به کمرشان بجای شال کمربندی می‌بندند که حلقه‌های نقره‌ای درشتی دارد و برحسب ذوق و سلیقه صاحب آن به چیزهای قیمتی مزین است. آنان نه تنها خنجر کردی خود را به کمر دارند بلکه يك جفت طپانچه بزرگ دسته مسی یا نقره نشان نیز به کمر می‌بندند. همچنین انواع قوطیهای باروت و کیسه‌های گلوله و فشنگدان و غیره به خود می‌آویزند؛ و روی همه اینها روپوش یا عبایی از پشم شتر نیز که سفید یا سیاه یا راه راه، با خطهای سفید و قهوه‌ای یا سیاه است به دوش می‌اندازند و تکمه‌های آن روی سینه بسته می‌شود و دامنش به طرز جالبی از پشت مواج است.»

سپس سوون Soane به گفته می‌افزاید: لباسی که در اینجا تشریح شد از يك قرن پیش تا به حال هیچ تغییری پیدا نکرده، جز اینکه طپانچه‌های بزرگ جای خود را به هفت تیر داده‌اند و تفنگی هم از شانه سوار آویخته است که با چهار یا پنج رج فشنگدان همراه است، فشنگدانهایی که ضربدروار روی هم افتاده‌اند.

ژ. ریک (۱۰) نیز مردان جنوب، از جمله یکی از ساکنان سلیمانیه و جاف را به شرح زیر توصیف می‌کند: «لباسش از چیت فاخر بود با لبه‌های طلا گرفته و مزین به نقش گلها. يك شال کشمیری زیبا بامنگوله‌های طلایی را بی‌هیچ نظم و ترتیبی به دور سر پیچیده بود. لباس رویی او نوعی کت بلند یا مانتو از پارچه ونیزی به رنگ تمشک و با نقشهای طلاکاری بود.» «جافها قبایی به بر می‌کنند که کمرش بسته می‌شود، با شلواری سبک و کفشهایی از چرم دباغی نشده که



پاها را خوب نگاه می‌دارد، و يك كلاه مخروطی شكل از نمذ نیز بر سر می‌گذارند.»

كردهای مكری و كردهای رواندوز بجای آن كلاه سفید و نوک تیز نمذی يك كلاه سبز پارچه‌ای با منگوله‌ای كوچك كه سیخ روی نوک كلاه می‌ایستد بر سر می‌گذارند. دستارشان حجم كوچكتری دارد و آن را طوری روی سر گره می‌زنند كه منگوله‌های آن دو طرف صورت را می‌پوشانند. آنان قبای ایرانی را برگزیده‌اند، و آن رویوشی است كوتاه كه تا سر زانو نمی‌رسد، و اغلب روی همه آنها يك نوع سرداری چین‌دار از مخمل به رنگهای چشمگیر می‌پوشند.

بتدریج كه به سمت جنوب پیش می‌رویم لباسها كم كم شباهت به جامه‌های عربی پیدا می‌كنند^(۱۱). بجای لباس شمالی كه لباس كار است، زیرا در شمال مرد همیشه به اصطلاح «يك لا پیرهن» است، امروزه يك نوع رویوش بلند رایج شده كه تا قوزك پا می‌رسد و آن را روی پیراهن سفیدی می‌پوشند كه آستینهای بلند آن همچون آستین ردای كیشی تا به زمین می‌رسد. و نیز جامه‌ای می‌پوشند به نام «سَلْتَه» Salta، و آن نوعی كُت شبیه به كت سربازان الجزایری است از پارچه رنگی مزین به گلدوزی طلایی. دستارها برحسب عشایر مختلف به سبكه‌های مختلفند و عرقچین به طور کلی از پارچه پنبه‌ای گلدوزی شده است. برای تكمیل این لباس همه ایلات كُرد جنوب جلیقه مخصوص و ضخیمی از نمذ می‌پوشند كه آستین ندارد و به «پَسْتَك» معروف است.

می‌توان گفت كه در جنوب، كُردها هیچ خصوصیتی در مورد لباس حفظ نكرده‌اند بجز دستاری كه بر سر می‌بندند، و آن همچنان از مشخصات ویژه كُرد باقی مانده است.

۱۱. رجوع شود به كتاب بانسه Banse، صفحه ۸۸. (مؤلف)

هیچ نیازی به توضیح نیست که همه این لباسهای زیبای رنگارنگ را تنها رئیس ایل و مردان جنگی او به تن می‌کنند. لباس معمولی مردم دیگر در کردستان مرکزی عبارت است از يك شلوار گشاد و يك كت پشمی (رنی برغوز rani-berguz) (۱۱) که در خانه می‌بافند، و يك جلیقه نمدی بی‌آستین (پستک) و يك کلاه مخروطی شکل از جنس نمد (کولس، کوم Kôlos, Koum). لباس زیر نیز شامل يك پیراهن (کراس) است و يك زیرشلواری (دَرپه) از پارچه پنبه‌ای. کفش (په‌لاوْ pēlaw) از پشم بافته (رشیک rechyk، زرگال Zergal) یا از چرم دباغی نشده (کاله Kaleh) است. در زمستان برای راه رفتن روی برف از نوعی راکت پهن و کوتاه (لیان lian) استفاده می‌کنند (۱۲).

## ۲. لباس زنانه.

لباس زنانه نیز که در برابر تأثیرات خارجی، از جمله تماس با اعراب بادیه‌نشین، مقاومتر است انواع مختلف دارد. در شمال لباس زنانه ساده و عبارت است از: يك پیراهن رنگارنگ بلند و يك شلوار گشاد یا يك دامن گشاد که به هنگام سرما قدری بر پیراهنها می‌افزایند، و شاید هم از جنس نمد؛ همین و بس. يك دستار گنده هم بر سر می‌بندند. این شرحی است که «سوون» دربارهٔ لباس زنانه داده است. و اما دیکسون می‌گوید که تشریح لباس زنانه مشکل است و به طور کلی لباسی است بسیار کثیف و ژنده. این لباس شامل شلواری است به شکل کیسه و نوعی پیراهن دراز و رنگارنگ و يك بلوز گل و

---

۱۲. این «رنی برغوز» قاعدهٔ باید همان باشد که ما آن را «رانک و چوغه» می‌گوییم. (مترجم)

۱۳. برای شرح لباس کردهای سوریه به قسمت سوم اثر تحقیقی روندو Rondot مراجعه شود. (مؤلف)

گشاد. زنان گیسوان خود را به شکل رشته‌های باریک می‌بافند و يك كلاه كوچك و گرد مزین به پولکهای شیشه‌ای براق بر سر می‌گذارند و لچکی شل و ول به دور آن می‌پیچند. در موارد تشریفاتی، این لباس با يك گردن بند نقره‌ای و زینت‌آلات شیشه‌ای و النگوها یا زنجیرهای كوچك از جنس طلا و نقره که به دور سر می‌بندند تکمیل می‌شود. با این حال به سر توصیف «سوون» برمی‌گردیم که می‌گوید در کردستان مرکزی و جنوبی لباس زنانه پیچیده‌تر و مفصلتر می‌شود. زنان مکرری و سنندجی برای دستارهای بزرگی که به سر می‌بندند، و آن توده انبوهی از دستمالهای رنگارنگ ابریشمی است که فقط به يك طرف سر گره می‌زنند، در میان زنان عشایر دیگر متمایزند. گوشواره‌ها و النگوها و رشته‌هایی از سکه‌های طلا که به روی پیشانی می‌بندند، از مضافات معمولی لباس ایشان است. در میان کردان مکرری زنان اغلب سرداری یا «چاروکیه» tcharoukhiya می‌پوشند، و آن جامه سنگینی است که روی يك شانه می‌اندازند. حجاب به هیچ وجه در میان زنان کرد مرسوم نیست و زنها هرگز صورت خود را نمی‌پوشانند.

لباسهایی که زنان سلیمانیه می‌پوشند هر چند که دارای ویژگیهای لباس کردان است نشانه‌هایی از تأثیر ذوق و سلیقه عربی در خود منعکس دارد.

لباس زیر شامل يك پیراهن کوتاه است و شلواری به شکل کیسه که قسمت فوقانی آن از پارچه پنبه‌ای سفید درست شده و پایین آن از يك پارچه راه راه معمولی است. روی آن پیراهن بلندی می‌پوشند که تا روی پاهایشان می‌آید، با آستینهای كوچك و پهن از پارچه پنبه‌ای سفید که به گردن حمایل می‌کنند. سپس، روی آن هم قبایی (کهوا) می‌پوشند دراز که تا روی پاها می‌آید و تکه ندارد قسمت جلو آن باز است و از يك پارچه سنگین دوخته شده است، با

آستینه‌های دراز که در مُج از داخل به قدر چند سانتیمتر چاك داده شده است. روی سرشان هم کلاه کوچکی می‌گذارند مزین به پولک که روی آن «جامانه» djamana یا لچک می‌اندازند، و آن دستمالی است رنگارنگ که به پشت می‌افتد و اغلب يك بار هم به دور گردن پیچیده می‌شود. در اینجا بجای دستار کُردی از طناب دراز و قطوری استفاده می‌کنند که در آن تکه‌هایی از پارچهٔ سیاه بافته‌اند و آدم را به یاد مار «بُوا» می‌اندازند. این طناب یا «پوشین» pouchine روی سر و از روی «جامانه» یا لچک گره می‌خورد، و لباس در مجموع، زیبایی و اصالت خاصی دارد، به ویژه اگر زنی بلندقد آن را بپوشد، و از قضا زنان سلیمانیه بیشتر بلندبالا هستند.

اجازه می‌خواهم در اینجا شرحی از لباس شهری يك زن اعیان ساوجبلاغی (مهابادی) بدهم که نمونه‌ای از آن را به همسر من، به هنگامی که در آن شهر اقامت داشتیم، هدیه دادند، و ساوجبلاغ از شهرهای کردستان مکرری است. این لباس که بسیار جالب توجه و زیبا است شامل يك پیراهن سفید است و يك شلوار گشاد زربفت که روی آن پیراهن دراز دیگری از جنس ابریشم رنگارنگ می‌پوشند، بقدری بلند که تا قوزك پا می‌آید، و روی آن هم بلوزی می‌پوشند که آن نیز زربفت است و آستینه‌های درازی دارد که در مُج به زبانه‌هایی به سبك قرون وسطایی ختم می‌شود. پاپوش پوتینه‌هایی است بغدادی از جنس تیماج قرمز که منگوله دارد، و به سر نیز لچکی از جنس ابریشم رنگارنگ می‌بندند. احیاناً خوانندهٔ فرانسوی خوشحال خواهد شد وقتی بفهمد که همهٔ این اجناس ابریشمی زیبا و این پارچه‌های زربفت از ... لیون (۱۴) می‌آید.

---

۱۴. لیون Lyon از شهرهای صنعتی فرانسه که پارچه‌های ابریشمی آن معروف است.

### ۳. طبقه‌بندی از نظر پوشاک:

همه این جزئیاتی که درباره لباس کردها نقل کردیم برای تنظیم طبقه‌بندی قاطعی که یک نژادشناس بخواهد، ولو برای یک منطقه، مأخذ و نمونه قرار بدهد کافی نیستند؛ و تازه مگر تنوع و گوناگونی بر همه مسایلی که ما به طور کلی درباره کردان گفته‌ایم حاکم نیست؟ این موضوع بدون شك ناشی از این واقعیت است که اقامتگاه کردان شامل منطقه وسیعی از شمال به جنوب و از مغرب به مشرق است و نحوه زندگی و مشغله ایشان از محلی به محلی دیگر فرق می‌کند و کردها در طول تاریخ دراز مدتشان هرگز در نقطه واحدی محبوس و منزوی نمانده، بلکه برعکس، با همسایگان خود تماسهای فراوان داشته‌اند.

و ما در اینجا به رویه تردیدآمیز دکتر ه. کریستف که قبلاً چند بار به نامش اشاره کرده‌ایم، وقتی می‌خواهد به مسئله لباس کردان بپردازد، بی می‌بریم، مسئله‌ای که تحت قاعده و قانون منظمی در نمی‌آید و آن محقق شریف در این باره مثال بارزی به دست داده است. از جمله، می‌گوید: غیرممکن است بتوانیم تعیین کنیم لباس اصلی و مشخص کرد که تحت تأثیر شیوه زندگی و محیط جغرافیایی اقامتگاهش اختیار شده باشد چه بوده است و سهمی که باید به روابط بازرگانی و تماس کردان با عناصر نژادی دیگر در انتخاب لباس نسبت داده شود کدام است. مثلاً در شمال تأثیر ملت‌های قفقاز مطرح است، در مشرق از آن ملت ایران، در مغرب تأثیر ملت ترك و در جنوب عرب. این تأثیرات بیشتر در ارمنیها محسوس است ولی کردهای چادرنشین نیز بعضاً از آن بی‌نصیب نیستند. آنگاه کریستف به تشریح لباس کردان آن‌گونه که در فلات مرتفع ارمنستان دیده می‌شود می‌پردازد، لباسی که شکل و ترکیب آن با آنچه ما هم اکنون

از زبان «سوون» درباره کردهای کردستان مرکزی و جنوبی گفتیم به طرز محسوسی فرق دارد. کردهای ساکن فلات مرتفع ارمنستان لباسهای خود را با مواد اولیه‌ای که گلّه‌هایشان برای ایشان تولید می‌کنند می‌سازند و چندان به دادوستد متوسل نمی‌شوند. چنانکه در فصل سوم بیان کردیم در واقع زنان کرد خودشان پارچه می‌بافند و از پشم گوسفند و بز نمد و جاجیم درست می‌کنند، مع‌هذا این تولیدات زبر و زمخت بسیار محکمند و بهتر از پارچه‌های پنبه‌ای که از بازار می‌خرند تن را محافظت می‌کنند، و چوپانان چادرنشین نیز که بیشتر در معرض اختلافات جوئی قرار دارند راحت‌تر و بهتر از آنها استفاده می‌کنند. این حکم در مورد پاپوش نیز صادق است. پوتین، برخلاف آنچه دیکسون در بالا به آن اشاره کرد، در دسترس همه کس نیست، لذا کفش رایج معمول نوعی چاروق پشمی است که اغلب با دست می‌بافند و قالب پا است و تماس پاهای انسان با زمین را بهتر از پوتین تأمین می‌کند، و این، همان‌گونه که نویسنده این سطور خود مشاهده کرده است برای راه رفتن در کوه بیشتر به درد می‌خورد. و تازه این خود مورد آموزنده‌ای است برای عادت دادن پا به آن کار، چنانکه خود من از همان پاپوشها برای عبور از یخچال دیودورک (۱۵) واقع بر کوه قزبک (۱۶) (قفقاز) استفاده کردم. آن پاپوش چاروقی بود از چرم زمخت که بجای پاشنه و تکمه یک رشته بند نخی محکم داشت. این چاروق را پیش از پوشیدن از علف خشک و نرمی پر می‌کنند، و در آن صورت پا در میان آن احساس راحتی عجیبی می‌کند و از زبریها و ناهمواریهای زمین در حین صعود از کوه رنج نمی‌برد. و تازه مگر به هنگام عبور از دریای یخ در شامونیکس (۱۷) که کفشهای معمولی

15. Devdorak

16. Kazbek

۱۷. Chamonix از دره‌های کوه مَن‌بَلان که محل ورزشهای زمستانی و کوه‌پیمایی

است. (مترجم)

کوه‌پیمایی به پا دارند جوراب پشمی ضخیم نمی‌پوشند؟ این نیز با استفاده از همان اصلی است که در بالا به آن اشاره شد.

آنچه ذکر آن باقی مانده است پالتوی ضخیم و نمدی خاصی است به نام کینک که چوپانان برای حفاظت خود از سرما و باران به تن می‌کنند، و آن به شکل کیسه‌ای است تقریباً چهارگوش که کردهای ماورای قفقاز به آن می‌گویند «کولی شوانی» Kvalé Chevanié. و سرانجام باید گفت که تنها یک چیز از خصوصیات لباس پوشیدن و خود آراستن در همه کردها مشترک است و آن غنای فوق‌العاده‌ای است که در زینتها و رنگها دارند. لباس کردی هرگز یکرنگ و تیره‌گون نیست بلکه همیشه با ترکیب رنگهای مختلف چشمها را به طرز مطبوعی خیره می‌سازد. آدم به این باور می‌رسد که طبیعت محیط دور و بر با چراگاههای سرسبز و خرم و گل‌های رنگارنگ روئیده در میان آنها و برفهای سفید و درخشان از دور و آسمان صاف و آبی و آب سیلابها، و خلاصه مجموع این رنگهای شاد و زنده این ذوق و سلیقه هنرمندانه را که هم در لباس گرد مشاهده می‌شود و هم در بسیاری از اثاث منزلش از قبیل فرش و نمد و گلیم و بالشهای گوناگون و تجیرها و غیره، در او گسترش داده است. و حتماً بُرد اجتماعی لباس نیز از نظر خواننده دور نمانده است (۱۸).

در اینجا به موضوع اسلحه در میان کردان نمی‌پردازیم، چه اکنون سلاحهای مدرنی که در سایر جاها هست در میان ایشان نیز وجود دارد. نیزه‌های با پر شترمرغ یا دم اسب، و گرز و سپر راه موزه‌ها را در پیش گرفته و رفته‌اند و آداب و سنن رزمی سابق شاید تنها در قلمزنیهای روی دسته خنجرها و در خاتم‌کاریهای روی

---

۱۸. در لباس یک معنای سیاسی نیز وجود دارد، چنانکه اصلاحات پوشاکی انجام شده در ترکیه و ایران، و همچنین در زمان پطر کبیر در روسیه این مدعا را ثابت می‌کند.



آنها است که به یاد می‌آیند.

### ۳. خوراک

برعکس، جا دارد که بر سر موضوع خوراکِ کُردان لحظه‌ای چند درنگ کنیم. ما بدو، در آغاز فصل دوم، ضمن صحبت از زندگی چادرنشینی کردها، به این نکته اشاره کرده بودیم که محصولات بدست آمده از دامداری غذای ایشان را تأمین می‌کند، به استثنای گوشت که یا هیچ و یا بندرت مصرف می‌شود. غذاهای معمولی کردها عبارتند از: نخست پلو که در تمام شرق مسلمان رایج است؛ برنج آب‌نکشیده (کته یا شله برنج)؛ گندم جوشانده و سپس خشک کرده و آرد کرده و پخته با کره (ساوار Sawar)؛ برنج پوست کنده یا ارزن پخته در «هیران» (دوغ) که به آن «گردول» guerdol گویند، و آن نوعی خوراک است که تهیه آن دقت و ممارست می‌خواهد و با گیاهان مختلف معطر و ادویه و گردو درست می‌شود (ترشک tyrchik). این غذا مخصوصاً برای ادویه‌زیادی که به آن می‌زنند معروف است و از آن يك ضرب‌المثل کُردی رایج شده است که «ترشک» را با زن مقایسه می‌کند. همان‌گونه که زنی بی‌آنکه زیبا باشد ممکن است با طرز آرایش و زیورهای خود دل مرد را ببرد این غذا نیز که به خودی خود چیز مهمی نیست خوشمزه است و با ادویه‌ای که به آن می‌زنند اشتها را تحریک می‌کند. همچنین از گلوله‌های گوستی یاد کنیم^(۱) که در «هیران» می‌پزند و به آن برنج یا گندم خرد کرده اضافه می‌کنند (به این دانه‌های خرد کرده می‌گویند مره که méréké و به خود غذا می‌گویند دوغه‌وا dougava)؛ برنج یا گندم پخته در آب با «کاری» (ترکیبی از ادویه مختلف) و تهیه شده با مواد خوابانده در سرکه یا

۱۹. ظاهراً منظور همان کوفته است. (مترجم)



آب نمک که به آن کره هم می‌زنند (ترخینه tyrkhina)؛ گندم خرد کرده و پخته در آب جوش و کره زده، مخلوط با قورمه (کنسرو گوشت)، این غذا را «شله گنم Chélé-ghenym» گویند. گندم و جو پخته در «هیران» با گیاهان معطر (نظیر گزنک و پونگ) و با برگ شلغم (دوخین doukhine)؛ برنج، ارزن یا عدس که فقط در آب پخته باشند، و آن غذای فقرا است (شوروا Chourava)؛ گندم خرد کرده، یک یا دو مشت در یک دیگ آب، که آن هم غذای فقرا است (گرماو ghermaw)؛ با آرد گندم خمیری درست می‌کنند (رشته) که می‌گذارند در آفتاب خشک بشود، سپس آن را سرخ می‌کنند و در مشک نگاه می‌دارند. این خمیر خشک کرده به مصرف تهیه دو نوع غذا می‌رسد: رشته پلو و رشته رون rechte-roun. اولی نوعی پلو است که بدون خورش مصرف می‌شود و دومی را در «هیران» می‌پزند. غذاهایی که ذکر شد آنهایی هستند که در دهات و در خانه کردهای یکجانشین یا نیمه چادرنشین می‌پزند. در نزد چادرنشینان غلات را از خارج خریداری می‌نمایند، اغلب هم فاقد آنها هستند و در آن صورت تنها به پنیر و ماست قناعت می‌کنند. در میان محصولات شیری خوب است به فرآورده‌های زیر نیز اشاره کنیم: «ژاژی» jazi (که از دوغ جوشانده بدست می‌آید)؛ «لور» lur (محصولی فرعی که از مشک‌زنی بدست می‌آید)، «سرتو» Sertou (خامه) و کشک که عبارت است از گلوله‌های کوچک پنیر سفید خشک کرده در آفتاب. نان در نزد چادرنشینان چیزی است نظیر شیرینی و بندرت ممکن است از آن به مسافری رهگذر بدهند. در زمستان که دامها بقدر کافی علوفه نمی‌خورند و شیر کم می‌دهند وضع تغذیه برای کردها اغلب بحرانی می‌شود. به هنگام جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ عده‌ای از این بیچارگان برای جان بدر بردن از قحطی و گرسنگی پیش ما آمدند و امان خواستند. من آنگاه وظیفه خود دانستم با ایشان نیز مانند

پناهندگان مسیحی ترکیه که انجمن مخصوصی به ریاست خودم و با عضویت همه رؤسای هیئتهای تبلیغات مذهبی به امور ایشان می‌رسید رفتار کنم. بعداً وقتی به تهران رسیدم وضع رقت‌بار کردها را به اطلاع يك انجمن امریکایی که در پایتخت اقامت داشت رساندم و خواستار کمک به ایشان شدم.

در قبایل بزرگ کرد رسم بر این جاری است که خان یا رئیس قبیله همیشه سفره‌اش گسترده باشد. همه هدایایی که اعضای مختلف قبیله، از چهارپا گرفته تا محصولات مزارع، برای خان یا بیگ می‌آورند به همین مصرف می‌رسد و در نتیجه نفع آن به خودشان برمی‌گردد. به طور کلی اخلاق و آداب و رسوم و روند زندگی در مشرق زمین طوری است که در جهت مخالف گردآوری ثروت و مال سیر می‌کند. يك شخصیت بزرگ ایرانی، اعم از کرد یا ترک، ناگزیر است به پیروی از آداب و رسوم نوکر و کلفت زیاد داشته باشد و در خانه‌اش به روی همه باز و سفره‌اش گسترده باشد. همه هدیه‌های رسیده یا پولهای گرفته شده بدین طریق به خود مردم باز می‌گردد. در ایران شاه و در عثمانی سلطان با ضبط داراییهای مقربان ثروت اندوخته خود مراقب بودند که ثروت‌های سرشار در دست افراد زیاد جمع نشود. ابوویان Abovian تأکید می‌کند که این قبیله رؤسای کرد برای پاسخگویی به آداب و رسوم مهمان‌نوازی مجبور بودند روزی سی تا چهل گوسفند سر ببرند و چهار پنج پوت برنج (هر پوت ۱۶ کیلو) پلو کنند و چند کیلو هم قهوه و توتون در بین مهمانان خود تقسیم کنند (رجوع شود به م. واگنر، کتاب سفر به ایزان و به سرزمین کردستان، جلد دوم، صفحه ۲۴۰). مینورسکی شرح پذیرایی باشکوهی را می‌دهد که سردار مگری در محل اقامت خود در بوکان در سال ۱۹۱۱ از او بعمل آورده است. در ضمن، می‌گوید: «مهمان نوازی بی‌حساب به ورشکستگی کامل سردار مگری انجامید.

همسایگانی که طمع در اموال او بسته بودند وسیله مؤثری یافتند که خان مهمان نواز را به خاک سیاه نشانند. همه با عده زیادی از همراهان خود به خانه او می رفتند تا هفته ها مهمانش باشند، چون می دانستند که تا وقتی در آنجا هستند هیچ چیز از ایشان دریغ نخواهد شد. به هر حال من گمان نمی کنم که رسم دست و دلبازی و مهمان نوازی مکررها در نزد اکثر کردهای ترکیه نیز معمول باشد». مع هذا دوستان کُرد من به من می گویند که این رسم در میان کُردان عمومیت دارد.

#### ۴. مقام زن.

پس از مشاهداتی که در مورد زندگی مادی خانواده کُرد کردیم اکنون جا دارد که به مطالعه موقعیت زن بپردازیم. موقعیت زن در میان هر ملتی معرف شخصیت و خصوصیات اخلاقی آن ملت است، و به عقیده مینورسکی کردها احیاناً از این حیث روشنفکرترین و آزاداندیشترین ملل مسلمان هستند. بیشک همه کارهای سخت و سنگین خانواده را زنان انجام می دهند. ایشان هستند که بار بر پشت مالها می گذارند؛ بارها را پیاده می کنند، از چشمه یارودخانه آب می کشند، از کوه به سمت گله برای دوشیدن گوسفندان بالا می روند، هیزم و مواد سوختی دیگر جمع می کنند و می آورند، و برای همه این کارها از بچه شیرخواره خود که با کمر بند پهنی به پشت بسته اند جدا نمی شوند. آنان اگر با تقبل این زحمات نیروی مقاومت زیادی کسب می کنند در عوض، آن لطف و جذبۀ زنانگی را خیلی زود از دست می دهند و به سرعت شکسته می شوند. تنها زنان رؤسای ایل (که به ایشان «خانم» می گویند در برابر زنان توده مردم که به «یایا» Yaya معروفند) می توانند زندگی راحت و توأم با بیکاری داشته باشند، و

در نتیجه زیبایی خود را حفظ کنند و از جواهرات و زینت‌آلات خود نگهداری نمایند. به هر حال، همه زنان کرد، صرف‌نظر از چگونگی شکل و وضع ظاهریشان، بسیار خوب می‌توانند بر اسب سوار شوند و از این جهت بیمی ندارند از اینکه با مردان همچشمی کنند. ایشان همچنین از بالا رفتنهای بسیار جسورانه پرورایی ندارند و در این کار نیز مهارت فوق‌العاده‌ای از خود نشان می‌دهند.

زنان کرد، همان‌گونه که پیش از این گفتیم، رونمی‌گیرند. در جمع با مردان در می‌آمیزند و در يك گفتگوی همگانی همیشه حرفشان را می‌زنند. «سوون» در این باره چنین می‌نویسد: «اغلب اوقات، در دهات، کدبانوی خانه در غیاب شوهرش مرا می‌پذیرفت، در کنارم می‌نشست و بی‌آنکه مانند زنان ترك یا ایرانی تظاهر به شرم و حیای دروغی یا فروتنی بیجا بکند با من حرف می‌زد و خوراکیهای روی سفره را با روی خوش با من تقسیم می‌کرد. وقتی شوهرش از راه می‌رسید زن برای نشان دادن احترام و توجه خود به مهمان از او جدا نمی‌شد و تا وقتی که شوهرش اسب خود را در طویله بسته بود و به درون چادر نمی‌آمد از پیش مهمان بر نمی‌خاست.» بدیهی است که در میان کردان به هیچ وجه صحبت از مقید نمودن و به بند کشیدن زن در بین نیست. زن کرد در عین لوند بودن و خوشرو بودن پاکدامن است. فحشا در بین زنان کرد سابقه ندارد و همینطور بعضی رذایل و قبایح رایج در مشرق زمین. جوانان بسیار خوب به‌وظایف خود آشنا هستند. عروسی با يك خواستگاری واقعی و آبرومندانه آغاز می‌شود. احساسات شاعرانه (رمانتیک) به میزان وسیعی بر دل کردان حکمفرما است. تقریباً بیست سالی پیش از این، (مینورسکی این موضوع را در ۱۹۱۴ نوشته است) واقعه عجیب زیر در نزدیکی ساوجبلاغ (مهاباد) روی داد: يك دختر جوان اروپایی عاشق و دلباخته يك جوان کرد شد، به دین اسلام گروید، و با وجود مخالف

خوانیهای قونسول کشورش و پدر و مادرش با شوهرش ماندگار شد. حال که به رمانتیسیم اشاره کردیم اجازه می‌خواهم در مجموعه‌ای از آثار ادبی کُردی که در اختیار دارم به دیوان کوچکی اشاره کنم، و آن مجموعه شعر یا دیوان ادب، اثر طبع مصباح مکری است که سرتاسر آن غزلیات عاشقانه شاعر در عشق افلاطونی خود به معشوقی است به نام نصرت، که آخر هم زن شاعر نشد، بلکه به دیگری شوهر کرد. و باز در همین زمینه طرز تفکر رمانتیکی، خوب است نامی از بانو پُل هانری بُردو (۲۰) ببریم. این زن در رمان جالب و زیبای خود به نام آنتارام طرابزوننی (۲۱) داستان شگفت‌انگیز یک دختر جوان ارمنی را نقل می‌کند که به وسیله زاندارمهای ترک مأمور انتقال او به تبعیدگاه به یک مرد کُرد فروخته می‌شود.

آن دختر جوان ارمنی داستان کنیز شدن خود را بدین گونه باز می‌گوید:

«براستی مگر من چه بودم؟ کنیز! کلفت! صاحبخانه چرا مرا خریده بود؟ در آن مرد بربر ته مانده‌ای دیرینه از نجابت بدوی وجود دارد. او عشق و علاقه‌ای بی‌امان به استقلال دارد. حرمسرا ندارد. راستی این احترام به زن که ملت‌های دیگر مسلمان با آن بیگانه هستند از کجا در ذات کرد رسوخ کرده است؟

«... من از آن مرد با اینکه هیچ نمی‌شناختم و با زبان و تاریخش بیگانه بودم خوشم آمد.

«... صبح مرا از جا بلند کرد و آهسته به دور آتش گردانید. این رسمی است در میان ایشان که وقتی دختری شوهر می‌کند باید با اجاق پدرش وداع کند. چند لحظه بعد، مرا با دایه‌ام به محوطه محصوری بُرد که در آن صد رأسی گوسفند و پنج رأس گاومیش و

اسبی با زین چرمی نو و قرمز رنگ گرد آورده بود. در آنجا ما را نگاه داشت و گفت: «حق این بود که من به پدرت کلیم» شیربهای عروسیمان را بپردازم؛ بنابراین همه این چیزها را که می‌بینی من به دایه‌ات که تو را تا به اینجا همراهی کرده است می‌بخشم». شاد و سرخوش به من نگاه می‌کرد؛ در حالیکه هیچ چیز او را مجبور نمی‌نمود به اینکه با من چنین رفتاری داشته باشد. ولی او می‌خواست با این عمل خود به همه نشان بدهد که نمی‌خواهد زنی بیگانه را تنها برای لذت‌های شبانه‌اش در زیر چادر خود نگاهدارد، بلکه مایل است او را به عقد خود در آورد تا همه به وی احترام بگذارند. من به هیجان آمده بودم. يك هفته بعد، در آستانه درِ چادر، صداهایی شنیدم: صدای پاهایی بود و صدای بعبع گوسفندان. از چادر بیرون آمدم. او در کمین ایستاده بود. به من گفت: «تو می‌بایست پس از عروسی به نزد پدر و مادرت برگردی تا ایشان ماده گاو و مادبان و بز مرسوم را که بچه‌های آنها از آن خود تو خواهند شد به تو بدهند. آخر در نزد ما رسم چنین است، من چون نمی‌خواهم که تو از عروسهای دیگر کمتر چیزدار باشی خودم آنها را به تو می‌دهم».

من از آن مرد صاحب پسری شدم که در بین خودمان بزرگ شده است. این بچه يك کلمه کردی بلد نیست و يك بچه ارمنی حساسی است. پدرش از این بابت شکوه‌ای ندارد، ولی روزی به من گفت: «لااقل به او پیاموز که مرا بابا صدا بزند!» و من نخواستم. این خوشبختی اکنون چهار سال است که ادامه دارد».

اکنون جا دارد که پس از این حاشیه رفتن دوباره رشته تحقیق خود را به دست بگیریم.

طلاق در بین مردان امر بسیار ساده‌ای است. چه بسا که کردان در جریان شوروهیجان يك مشاجره لفظی قسم یاد می‌کنند که اگر فلان چیز فلان طور نشد زنشان سه طلاقه شود، و برآستی که چنان هم



می‌شود. آنگاه سرزنش وجدان و پشیمانی شروع به آزار دادن شوهر می‌کند. او خوشبخت می‌بود اگر می‌توانست همان زن مطلقه‌اش را به خانه برگرداند، ولی قانون شرع به او اجازه این کار را نمی‌دهد، مگر اینکه زن در آن فاصله شوهر دیگری اختیار کند، و سپس، از او طلاق بگیرد تا باز به عقد شوهر اولش در آید. حتی در شهرها کسانی هستند که این حرفه را دارند و به آنان «مُحَلِّل» می‌گویند. این افراد حاضرند در قبال دریافت دستمزدی نقش محلل را بازی کنند تا اثرات طلاق قبلی را از بین ببرند. معمولاً در این موارد يك رشته اشتباهات مضحك پیش می‌آید که بسیاری از قصه‌های کُردی به آن اختصاص یافته است. این مسایل مخصوصاً بیشتر در زندگی شهروندی پیش می‌آید و بدیهی است که در بین چادرنشینان آداب و رسوم بسیار ساده‌تر و سخت‌تر است.

کُردها رقص مخصوصی دارند که به آن «چوپِی» *tchopi* می‌گویند و آن رقصی است حلقه‌وار و دسته جمعی توأم با جست و خیز. کسی که در رأس دسته رقص را می‌گرداند و به اصطلاح رهبر رقص است دستمال سفید و لوله شده‌ای در دست دارد و با دست دیگرش رفاصان دیگر را که همه بازو در بازوی هم دارند می‌گرداند. مینورسکی می‌گوید: يك بار به افتخار من این رقص را در ده یکی از ملاکان ثروتمند کرد برپا کردند. همینکه صدای دُهل و سُرنا طنین انداز شد در ظرف مدت پنج دقیقه همه زنان ده خود را آراستند، به محل رقص شتافتند، با مردان قاطی شدند و تا غروب با قدمهای سنگین و باشور و نشاط به پایکوبی پرداختند. يك گواه دیگر چنین می‌گوید:

«من به شتاب خود را به محلّ تجمع مردان و زنان که برای رقص گرد هم آمده بودند رسانیدم و در اجرای يك رقص کُردی که برای نخستین بار می‌دیدم حضور یافتم. رقص به نظرم بسیار عجیب

آمد ولی آن را چندان زیبا نیافتم. زن و مرد دست یکدیگر را می‌گیرند، دایرهٔ بزرگی تشکیل می‌دهند و با صدای نوعی طبل (دُهَل) با آهنگ کند و یکنواخت می‌چرخند... با این حال، دیده می‌شود که زنان کُرد با اینکه مسلمانند در قید و بند حجاب نیستند... حتی سر و صورت و گردنشان هم باز است، و چنین وضعی در بین سایر فرزندان پیغمبر گناهی بزرگ محسوب می‌شود (کُت دُوسِرُسی (۲۲۱)، کتاب ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰، صفحه ۱۰۴).

زن در میان کردان بی‌چون و چرا شخصیت خود را دارد. بیخود نیست که مثلاً اگر زن به سبب هوش و فراست یا حسن و ملاحظت شهره باشد اسم او را به اسم پسرش اضافه می‌کنند و کسی به نام «باییری شاشان» (یعنی باییر پسر شاشان خانم) بدین‌گونه نام مادرش را علم می‌کند. می‌توان مثالهای فراوان از زنانی ذکر کرد که در رأس عشیرت قرار گرفته و افراد ایل همه کاملاً از ایشان تبعیت کرده‌اند. مثلاً می‌دانیم که به هنگام اشغال قطعی هکاری Hakkari به وسیلهٔ ترکان، این ناحیه به وسیلهٔ زنی اداره می‌شد (رجوع کنید به هارتمن). مینورسکی می‌گوید: «ما نیز در پاییز سال ۱۹۱۴ در حلبچه (نزدیک سلیمانیه) بانوی مشهوری به نام عادلہ خانم بیوهٔ عثمان پاشای جاف را دیدیم» (۳۳). او تا همین چند سال پیش هم در واقع بر تمام آن بخش

## 22. Comte de Sercey

۲۳. بر این مثالی که مینورسکی آورده است من نیز به سهم خود می‌توانم مثالی بیفزایم و آن مورد مریم خانم بیوهٔ شیخ محمد صدیق است. من با کمال خوشوقتی فرصت صحبت کردن با آن بانوی نجیب و اصیل کرد را پیدا کردم. او به هنگام پیشروی سربازان روسی در ۱۹۱۶ در این قسمت از کردستان، تنها با نوکران خود در «نهری» Nehri مرکز بخش شم‌دینان مانده بود. میلیون‌گن نیز در کتاب خود (زندگی بدوی در میان کردان، صفحهٔ ۲۵۱) از یک بانوی کرد که بیوهٔ عمر آقا رئیس ایل میلان بوده است یاد می‌کند و می‌گوید: وقتی شوهرش را از دست داد بیست و دو سال بیش نداشت؛ با این وصف، از احترام کلیهٔ سران و پیران ایل برخوردار بود و نفوذ عجیبی ←



که اسماً از طرف ترکها به شوهرش واگذار شده و او همیشه غایب بود حکومت می‌کرد. سوون که به لباس مبدل يك بازرگان ایرانی در آمده بود مدتی در دربار کوچک آن بانو بسر برده است و به شیوه‌ای بسیار جالب توجه شرح می‌دهد که چگونه آن بانو در اختلافات فیما بین رعایایش قضاوت می‌کرد و چگونه به رتق و فتق امور ایشان می‌پرداخت، بی‌آنکه کارهای زنانه خود از قبیل خریدن پارچه‌های مختلف و رسیدگی به امور خانه‌اش را از یاد ببرد. دولت جدید ترك يك عامل ترك واقعی به حلبچه فرستاد و از آن دم بعد، عادلانه خانم در نوعی مغضوبیت و کناره‌گیری بسر برد. با این حال، وقار و تشخص خود را از دست نداد. با جمعی از عروسان و خدمتگاران زن به ملاقات ما به اردوگامان آمد و به طیب خاطر اجازه داد که از او عکس بگیریم. سپس برای هدیه‌هایی که به پسرش داده بودیم با نامه‌ای به زبان فرانسه از ما تشکر کرد، و به طوری که بعداً اطلاع یافتیم آن نامه را جوان کُردی برایش نوشته بود که در نزد مبلغین کاتولیک مقیم «سنه» (سنندج) درس می‌خواند.»

کردها عموماً کودکان را بسیار دوست می‌دارند و معمولاً در نزد هر يك از رؤسای ایل پسر بچه عزیز کرده‌ای با سر و صورت آلوده به کتافت و مشغول به بازی دیده می‌شود که دهمین یا دوازدهمین فرزند آقا است. به طوری که در شرفنامه آمده است (صفحه ۲۹۲) جان فولادیگ ۷۰ بچه داشت، و تازه این يك مورد استثنایی نیست. در کوه‌های کردستان انسان اغلب به کُرد دلیری برمی‌خورد که امید و آرزوی روزهای پیریش را به بغل گرفته است. مینورسکی می‌گوید: به

---

روی همه ایشان داشت، و کارهای ایل را با جدیت و حرارت يك مرد اداره می‌کرد. آقای ماسینیون نیز توجه مرا به نفوذی جلب کرد که زنان یزیدی روی بزرگان کرد اعمال می‌کردند. زیبایی این زنان مردان را وامی‌دارد که برای عروسی با ایشان به تلاش برخیزند. (مؤلف)

یاد می‌آورم صحنه سفری به کردستان را. ما داشتیم با افراد کاروان از کوره راه باریکی در امتداد گردنه‌ای بالا می‌رفتیم که ناگاه سر و کله دو نفر از بالای سرمان پیدا شد. در جلو کردی بود که لباس سبکی در برداشت، ریخت و قیافه‌ی دهقان فقیر را داشت و بچه بیماری را به بغل گرفته بود که به کهنه پیچیده بودند. زنش که قیافه نجیب و غمزده‌ای داشت به دنبال او می‌آمد و خنجر شوهرش را برای اینکه دست و پا گیر او نباشد با خود حمل می‌کرد. بچه از بام افتاده و از هوش رفته بود. پدر و مادر شتاب داشتند که او را به دعانویس یا رمالی در آن نزدیکیها نشان بدهند. وقتی چشمشان به ما چند تن فرنگی، که در مشرق زمین همه به طیب بودن شهرت دارند، افتاد مادر رکاب اسب ما را گرفت، شروع به بوسیدن پاهای ما کرد و به التماس خواستار نجات بچهاش شد. در این صحنه صمیمیت و درد و اندوه واقعی فراوانی وجود داشت. من به تداعی تضاد به یاد خوار شمردن مرگ و خطر در بین کردان افتادم و به یاد حرفهای یکی از رؤسای ایل که گفته بود: «هیچ مرگی ننگ‌آورتر از آن نیست که آدم در بستر خود بمیرد، ولی من اگر مورد اصابت گلوله‌ای واقع شوم و در آن حال مرا به خانه ببرند همه شادی خواهند کرد از اینکه به مرگی شایسته مرده‌ام». شاید مادران کرد نیز در اعتقاد به این فلسفه خشن شریک باشند، لیکن درد و اندوه آن زن بیچاره به شیوایی تمام حکایت می‌کرد از اینکه در قلبش تارهای حساستری در ارتعاش است.

در این باره لازم به تذکر می‌دانیم که کردها تقریباً با بهداشت بیگانه‌اند و به نظافت چندان اهمیت نمی‌دهند. بیماریهای عفونی در میان ایشان بسیار شایع است، با این وصف، بیماریهای سخت کمتر در میان چادرنشینان دیده می‌شود. مراقبتهایی که از بیمار بعمل می‌آورند معمولاً عبارت از این است که به موضع زخم یا درد دعا یا طلسم می‌بندند و یا تکه کاغذی را که روی آن آیه‌ای از قرآن یا دعایی

نوشته شده است به خوردش می دهند که ببلعد. همچنین از چند گیاه طبی استفاده می کنند، ولی درباره این شیوه مداوای خانگی هنوز مطالعات کافی انجام نگرفته است.

در این باره لازم است از قول م. واگنر (کتاب سفر به آارات و ارمنستان، جلد دوم، صفحه ۲۲۹) نقل کنیم که در میان عشیرت بلباس شیوه خاصی برای مداوای زخم معمول است: آنان مرد مجروح را در لای یک پوست گاو تازه کنده می گذارند، سرهای پوست را بهم می دوزند و فقط سر مجروح را بیرون می گذارند. به مرور زمان، پوست خود به خود از تن مجروح پایین می افتد. حتی خطرناکترین زخمهای حاصل از نیزه و ضربات شمشیر همیشه باید به همین نحو شفا یابند.

و از اینجا می توان به اعتمادی پی برد که کردها به یک پزشک یا به هر فرد فرنگی دارند، همچون در مورد داستانی که هم اکنون نقل کردیم. حتی اگر هم نتوانیم جز با یک حبه قند یا با مالیدن یک قطره الکل یا عرق نعناع به کمک یک بیمار کرد بشتابیم او باز بلافاصله احساس تسکین و بهبود می کند. بیماریهای جهاز تنفس با وجود تغییرات ناگهانی درجه حرارت زیاد نیستند؛ برعکس، رماتیسم اغلب دیده می شود، و آن احياناً ناشی از کافی نبودن حمایتی است که در پناه چادر می توان یافت، و همچنین از تماس با زمین سرد است. و سرانجام بیماری مالاریا است که اغلب کردها را تهدید می کند. کردان برای رهایی از دست پشه های مالاریا، چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم، داربستهای بلندی به صورت برج دیدبانی می سازند و روی آن می خوابند. نکته قابل توجه اینکه بچه هایی که به حال خود رها می شوند و لباس کافی ندارند که بپوشند از همان آغاز کودکی انسانهای مقاومی بار می آیند، و مورد برخورد با عمرهای دراز در کردستان کم نیست.

برای بازگشت به موضوع خانواده کرد از قول سوون یادآور می‌شویم که از شمال تا جنوب، مرد کرد اصل وحدت زن را رعایت می‌کند و تعداد افراد يك خانواده متوسط و معمولی بندرت از سه یا چهار نفر تجاوز می‌کند. تنها رؤسا هستند که بیش از يك زن می‌گیرند، و در بعضی موارد که در کتاب شرفنامه به آن برمی‌خوریم تعداد زنهای يك مرد خیلی بالا است (همان کتاب، صفحه ۳۶۶، مبحث «زنان بیشمار»).

#### ۵. شیوه قضاوت کرد درباره زنان.

از آنجا که من همچنان به نیت خود دایر بر اینکه بگذارم کردها حتی المقدور خودشان خودشان را توصیف کنند وفادارم با کمال خوشوقتی قسمتهایی از تحقیقی را که دکتر کامران علی بدرخان، دکتر حقوق و برادر کهنتر ثریا بیگ سابق‌الذکر درباره قضاوت نسبت به زن کرد انجام داده و در مجله شرق چاپ بیروت، شماره‌های ۱۲ و ۱۳ ژوئیه ۱۹۳۳ چاپ شده است در اینجا نقل می‌کنم. چنانکه خواننده خود متوجه خواهد شد مؤلف به ویژه از زن کرد متعلق به محیطهای مرفه و از خانواده نجبا و اعیان با ما سخن می‌گوید نه از زنان توده کرد.

کرد هیچگاه در فکر ایجاد محدودیت و قید و بند برای زن نبوده و همیشه او را شایسته همان اعتماد و همان حقوق و مسئولیتهایی دانسته که برای خود قایل بوده است. از نظر روانی نیز زن کرد در چشم مرد کرد موجودی است که ممکن است دستخوش همان وسوسه‌های مرد قرار بگیرد و دارای همان فضایل و معایب مردان باشد.

سپس مؤلف زندگی زن کرد را در همه مراحل آن تحت مطالعه

قرار می‌دهد و می‌گوید: این مادر او است که عهده‌دار تربیتش می‌باشد. زن کرد بدو مانند برادرش آوازهای ملی و رقص و اسب سواری و نوشتن یاد می‌گیرد و علاوه بر آن کارهای دستی نیز می‌آموزد، همراه با مردان جوان می‌رقصد و بدین‌گونه می‌تواند شوهر آینده خود را ببیند.

در اینجا ما از جزئیات زندگی زن شوهردار که در جای دیگری مطرح است می‌گذریم، ولی آنچه شایسته است به آن اشاره شود این خوی و خصلت کردی است که نام یک زن شجاع و جنگجو را به بچه‌اش می‌دهند، در موردی که پدر طفل در آن صفات و ملکات به پای زنش نرسیده باشد. مثلاً امیر کامران شاهد می‌آورد که پسر رئیس فعلی ایل «رمن» Reman به نام مادرش «پریهن» Périhan شهرت یافته است نه به نام پدرش.

شعر غنایی کردی اکثراً با الهام از زن سروده می‌شود و قسمت عمده‌ای از آوازاها و اشعار لای لایی (مخصوص خواباندن کودکان شیرخواره) و تصنیفهای رقت‌انگیز و غیره را زنان سروده‌اند.

زن کرد اغلب جانشین شوهر از دست رفته‌اش می‌شود. مؤلف مورد دو زن رئیس را در منطقه بشدر ذکر می‌کند که یادشان در دل توده مردم گرامی مانده است: یکی پوره حلیمه، از ایل کفوروشی Kafourouchi و دیگر کهه نرگس Qaha Narkiz از ایل «شوان». این دو زن طی سالهای متمادی با سلطه ترکان عثمانی مبارزه کردند.

نامهای عادلہ خانم (متوفی به سال ۱۹۲۴) که پانزده سال تمام امور عشیرت جاف را از اقامتگاه خود در حلبچه اداره می‌کرد، و حفصه خانم خواهر زن شیخ محمود جای افتخارآمیزی در تاریخ ملت کرد دارند.

مؤلف به یادداشتهای جالب توجه خود با این گفته پایان می‌دهد که زن کرد یکی از عوامل تجدید حیات ملت کرد در آینده خواهد بود.

خوب است این رساله شیوای يك روشنفکر با فرهنگ کرد را با يك قصه كوچك شیطنت آمیز که از مجموعه قصه‌های توده‌ای خود برداشته‌ایم تکمیل کنیم، قصه‌ای که در آن آشنای دیرین خویش عیسوی خردمند (منقول در فصل چهارم) را باز می‌یابیم:

«روزی سمایل پاشا (۳) از عیسو پرسید: «بهترین زن دنیا کدام است؟ عیسو جواب داد: آنکه دزد است و شهوتران است و دروغگو است!» و چون پاشا چیزی از این جواب نفهمید عیسو به او پیشنهاد کرد که با هم بروند و گشتی بزنند. هر دو به جامه درویشی ملبس شدند و براه افتادند. نخستین خانه‌ای که بدان درآمدند خانه يك برادر کهنتر بود، و از او خواستند تا اجازه بدهد که شب را در خانه‌اش بگذرانند. صاحبخانه گفت: «خوش آمدید، بابا درویشها، قدمتان روی چشم!» آن دو نشستند و مشاهده کردند که ریش صاحبخانه سرتاپا سفید شده و پشتش قوز برداشته است. هر دو سخت حیرت کردند و پرسیدند: «چگونه ممکن است که يك مرد چهل ساله چنین باشد؟» صاحبخانه جواب داد: «فردا که به خانه برادر بزرگتر من رفتید مطلب را در خواهید یافت.» پس از آن زنش را صدا کرد، زن داد زد: «چی؟ چه از جان من می‌خواهی، ای عنکبوت سرخ، ای زهر مار!» مرد گفت: «آخر باید غذایی برای این مهمانان درویش ما آماده کنی.» زن جواب داد: «مگر نمی‌دانی که در این خانه خراب شده تو چیزی پیدا نمی‌شود؟ از کجا چیزی بیاورم؟» خلاصه، هر چه شوهرش به او می‌گفت زن با خشونت و بیشرمی تمام جواب ردّ به او می‌داد. آن دم که وقت خواب فرارسید شوهر به زن گفت: «ما دو لحاف داریم و دو حصیر؛ يك لحاف و يك حصیر را برای خودمان برداریم و لحاف و حصیر دیگر را به درویشان بدهیم.» زن جواب داد: «کور شوی،

۲۴. آخرین فرمانروای موروئی عمادیه (رجوع شود به سوسین Socin و کتاب او تحت عنوان مجموعه کرد، قسمت اول، صفحه ۲۳۷). (مؤلف)



انشاءالله، مگر نمی دانی که من بجز يك بار در ماه اجازه نمی دهم کسی دست به پهلوهایم بزند؟ يك لحاف را تو بردار، لحاف دیگر را من روی خودم می اندازم.»

بدین گونه پاشا و عیسو شب بدی را گذرانیدند، صبح به خانه برادر وسطی رفتند. این يك ریشی داشت که نیمی خاکستری شده و نیمی هنوز سیاه بود. پاشا از او پرسید: «تو چند سال داری؟» مرد جواب داد: «من در آستانه شصتمین سالم.» پاشا گفت: «معمولاً در این سن و سال ریش تقریباً سفید می شود، پس چرا ریش تو سفید نشده است؟ مرد جواب داد: «شما امشب را در خانه من بگذرانید و مهمان من باشید! فردا بروید به خانه برادر بزرگترمان تا به راز این مطلب پی ببرید.» بنابراین، هر دو شب را در آنجا ماندند. زن صاحبخانه گاهی دستورهای شوهرش را اجرا می کرد و گاه نیز گوشش به حرفهای او بدهکار نبود؛ به عبارت دیگر گاهی خشن می شد و گاه مؤدب.

صبح روز بعد، هر دو به خانه برادر ارشد رفتند و مشاهده کردند که ریش او به سیاهی شبق است و با این حال هشتاد سال از سنش می گذرد. به پاشا گفت: «تعجب نکن، درویش! امشب را در خانه من بمان، به دلیل آن پی خواهی برد.» این برادر از آن دوی دیگر فقیرتر بود، لیکن زنش در هر امری از او اطاعت می کرد. وقتی مرد صدا می زد: آی، زن! همسرش فوراً جواب می داد: «بله، قربان!» می پرسید: «چیزی برای خوردن داریم که بیاوری؟» زن می گفت: «چطور نداریم! همه چیز هست؛ تخم مرغ، برنج، کره و عسل.» و فوراً غذایی آماده کرد که فقط در خانه خود پاشا ممکن بود نظیر آن درست شود. و آن وقت که مهمانان برای خوابیدن آماده می شدند شوهر زنش را صدا زد و از او پرسید: «رختخواب داریم؟» زن جواب داد: «از سایه سر شما همه چیز داریم، درست مثل خانه يك پاشا!» و بیرون رفت و آنچه لازم



بود از خانه همسایگان به عاریت گرفت و آورد. باز شوهر به زن گفت: «زن، ما امشب مهمان داریم و شایسته نیست که با هم بخوایم. باید امشب را از هم جدا بمانیم.» زن گفت: «نه، نه! این درویشان بجای برادران ما هستند. تو که می‌دانی من اگر يك شب بی‌تو بگذرانم مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهم.»

صبح که از خواب برخاستند پاشا از صاحبخانه پرسید: «بهترین زن کدام است؟» مرد جواب داد: «بهترین زن زن من است، زیرا او از این ور و آن ور چیزهایی را از من پنهان می‌کند و آنها را بدون اطلاع من ذخیره می‌کند تا بعداً به مصرف خودمان برساند و نگذارد ما پیش مهمانان شرمنده بشویم. ما اصلاً رختخواب نداریم ولی او آن را از همسایگان به عاریت می‌گیرد. مرا هم بسیار دوست می‌دارد. بنابراین، آدم با چنین زنی چگونه ممکن است پیر بشود؟» آنگاه پاشا معنی سخنان عیسو را فهمید، وی را ستایش کرد و پاداشش داد. سپس برادر ارشد را ثروتمند کرد و برادر کوچکتر را واداشت که زنش را طلاق بدهد، و زن دیگری برای او پیدا کرد.

به گمانم بقدر کافی سخن گفته باشیم که خواننده دریابد خانواده در میان کردان، نظر به مقامی که زن در آن احراز کرده است، بیش از خانواده‌های ایرانی و ترك به مفاهیم ذهنی ما غریبها نزدیک است (البته پیش از پیشرفتهایی که در بالا بردن شخصیت زن در این دو کشور از جنگ بزرگ ببعده حاصل شده است). کرد کانون خانوادگی خود را دارد و در آن اصل وحدت زن حکمفرما است (۲۵) و زن (کابان) Kabani در اندرون از اقتدار زیادی برخوردار است. او است که امور خانه را اداره می‌کند و نوکرها و کلفتها همه به فرمان

---

۲۵. اگر زن دومی هم باشد (بری bēri) معمولاً همه کارهایی را که به شیر مربوط می‌شود (از قبیل شیردوشی، مشک‌زنی، برای کره‌گیری، درست کردن پنیر و خامه و هیران (دوغ) و غیره) به او محول می‌کنند. (مؤلف)

اوهستند. او است که غذا بین افراد خانه تقسیم می‌کند و بدون اجازه او کسی شروع به غذا خوردن نمی‌کند. در غیاب شوهرش مهمانان را می‌پذیرد، از آنان پذیرایی می‌کند و آزادانه با ایشان به گفتگو می‌نشیند. زن کرد بر خلاف سایر زنان مسلمان رو نمی‌گیرد.

#### ۶. رئیس خانواده.

یکی از ویژگیهای جالب توجه زندگی ملت کرد این است که ازدواجها در میان ایشان به انگیزه عشق و دلدادگی صورت می‌گیرد و نامزدها پیش از عروسی یکدیگر را می‌بینند و با هم آشنا می‌شوند، و حال آنکه در میان مسلمانان دیگر ازدواجها اغلب بیرون از اراده و خواست زن و شوهر آینده و با وساطت اشخاص ثالث انجام می‌یابد. از این گذشته، در خانواده کرد همیشه پدر است که رئیس خانواده (مال‌خه مال *malkhé mâl*) است و دارو ندارد خانواده را در اختیار دارد. او در خانواده مقام اول را دارد، و اعضای خانواده نمی‌توانند در حضور او بدون اجازه وی نه بنشینند و نه حرف بزنند.

پسر ارشد جای پدرش را می‌گیرد و برای يك فرد کرد کسی عزیزتر از جانشینش نیست. از اینجا معلوم می‌شود که چرا در مذاکرات با کردان از پسران ارشد ایشان به عنوان گروگان استفاده می‌کنند، و این کار اعتبار بیشتری از سوگند دادن آنان به قرآن دارد. عشیرت اگر رئیسش را هم برده باشند می‌تواند تعهدات خود را زیر پا بگذارد، زیرا جانشین او و یا به قول خود کردها «تخم و ترکه» او پیش خود ایل هست، ولی اگر وارث و جانشین رئیس ایل را برده باشند ایل چنان کاری نمی‌کند، زیرا بیم آن می‌رود که پس از مرگ رئیس، ایل دچار مشاجرات داخلی بشود.

«رعایت سلسله مراتب در خانواده عمیقاً با آداب و رسوم کرد

عجین شده است، و ما هر روزه مثالهای بارز و عجیبی در این زمینه در پیش چشم داریم. حاجی نجم‌الدین وقتی برای روشن کردن چپقیش به آتش احتیاج پیدا می‌کند پسر ارشد او مانند يك خدمتکار فرمانبردار می‌رود آتش پیدا می‌کند و با ادب و احترام برایش می‌آورد. خود پسر ارشد نیز اگر چنین نیازی پیدا کند برادر کوچکتر او، که شاید بیش از دو سالی با هم اختلاف سن نداشته باشند، با همان خضوع و فروتنی می‌دود و این خدمت را برای او انجام می‌دهد. به او نیز برادر کوچکتر و به او هم برادرزادگان خدمت می‌کنند؛ و به هر حال سلسله مراتب سنی و مقامی از هر جهت مراعات می‌شود» (شوله cholet، همان کتاب، صفحه ۲۲۹).

«کردهای جوان، حتی پسران رئیس... حق ندارند در حضور بزرگسال‌تر از خود بنشینند، بلکه باید بر سر پا بمانند و با آوردن قهوه و چیق به ایشان خدمت بکنند. هر گاه جوانی به‌خیمه درآید معمولاً دست همه مردان مسن‌تر از خود را به ترتیب می‌بوسد، و ایشان نیز پیشانی او را می‌بوسند. هر گاه مردی که به خیمه در می‌آید مسن‌تر از آن‌های دیگر باشد تنها کاری که می‌کند به رئیس دست می‌دهد، و دیگران همه به احترام او دست به پیشانی می‌برند» (م. واگنر، همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۲۴۰).

فرزندان پس از مرگ پدر از او ارث می‌برند. هر گاه متوفی فرزندی نداشته باشد ارثش به برادریا به برادرزادگانش می‌رسد و به هر حال وارث مذکر دو برابر وارث مؤنث ارث می‌برد. هر گاه زنی بمیرد و فرزندی نداشته باشد نیمی از ماترك او به شوهرش می‌رسد و نیم دیگر به اقوامش یعنی به برادران و خواهران و برادرزادگان و خواهرزادگانش تعلق خواهد یافت. ولی اگر زن دارای فرزند یا فرزندی باشد يك چهارم ماتركش از آن شوهرش خواهد بود و سه چهارم دیگر به فرزند یا فرزندانش خواهد رسید. زن در صورت مرگ

شوهرش اگر فرزندی نداشته باشد يك چهارم ماترك را خواهد برد (اگر بیش از يك زن باشند باید این يك چهارم را بین خود تقسیم کنند) ولی اگر زن اولاد داشته باشد بیش از يك هشتم از ماترك به او نخواهد رسید و بقیه مال بچه‌ها خواهد بود. در صورت لزوم، فرزند ارشد یا برادر متوفی به عنوان قِیم (سرّوگِر Serveguer) تعیین خواهد شد.

مسئله شجره‌نامه یکی از چیزهایی است که به مسئله خانواده کرد بستگی تام دارد. همه خانواده‌های قدیمی که بیش از هر چیز به اصل و نسب و اصالت خود پای‌بندند شجره‌نامه کامل خود را دارند، و برای جلب محبت يك رئیس کرد هیچ چیز مؤثرتر از این نیست که با او از اجدادش سخن بگویند. و اگر خود شما چند نفری از اجداد او را بشناسید او تا چند نسل بعد نیز کسانی را بر آن عده اضافه خواهد کرد و از دل‌و‌ریه‌های ایشان در نبرد با رومیان (ترکها) و با عجمان (ایرانیان) قصه‌ها خواهد گفت. برای احساس راحتی در مسایل مربوط به کردان، بهتر است انسان در جریان این شجره‌نامه‌ها باشد که چند تایی از آنها را می‌توان در کتاب شرفنامه بدست آورد (در صفحه ۳۲۳ تا پانزده نسل هم آمده است). من با کمال خوشوقتی با حمید بیگ بابان آشنا شدم، و او کسی بود که سالها از عمر خود را برای کشف شجره‌نامه‌ها از روی مأخذ و منابع تاریخی عربی و ترکی و فارسی، که در آنها اشاره‌هایی به اعضای خانواده خود می‌یافت، صرف کرد. من شجره‌نامه او را همچون سندی گرانبها برای درك طرز فکر کردان نگاه داشته‌ام. از طرفی، باید بگویم که این احساس خانوادگی و این غرور کانون پدری تنها به نجبا و اعیان اختصاص ندارد. هر کردی در هر موقعیت و مقام اجتماعی که باشد خوب می‌داند به چه کانونی (بنه‌مال) تعلق دارد و پدر و اجداد خود را می‌شناسد. در کردستان، اغلب مردان بیسواد را می‌توان یافت که ده تا

پانزده پشت خود را با بسیاری از شاخه‌های فرعی آن از بر می‌دانند (مینورسکی). این شجره‌نامه‌ها برای تاریخ عشایری دارای اهمیت خاصی هستند.

## ۷. آداب و رسوم خانوادگی.

اکنون به آخرین قسمت این فصل که آداب و رسوم خانوادگی است می‌پردازیم و آن روشنگر مهم‌ترین و حساسترین مراحل زندگی خانواده کرد است (۲۶). در مبحث خانواده بدواً تولد به نظر می‌آید، و منطبق حکم می‌کند که ما نیز بحث خود را از تولد شروع کنیم.

### الف) وضع حمل.

وضع حمل روی زمین و بر حصیر انجام می‌گیرد. شوهر خانه را ترك می‌کند و تا یکی دو روز پس از فارغ شدن زنش به خانه بر نمی‌گردد. به زائو زنانی کمک می‌کنند که در این کار تجربه اندوخته‌اند، و مزد زحمتشان را به جنس دریافت می‌کنند. پیش از اینکه بچه متولد شود به ملا مراجعه می‌کنند و او دعایی می‌نویسد تا همه چیز به خیر و خوشی بگذرد. پس از تولد بچه هم باز ملا دعای دیگری می‌نویسد تا مادر بچه و خود بچه به سلامت باشند. دستمزد ملا را نیز بر حسب استطاعت مالی پدر طفل با يك ماده گاو و یا يك گاو یا يك گوسفند می‌پردازند.

---

۲۶. در اینجا سخن بر سر کردهای آذربایجان شوروی است که به وسیله چورسین Tchoursine مطالعه شده است (رجوع شود به کارنامه قفقازی تاریخ و باستانشناسی، جلد سوم، چاپ ۱۹۲۵ تفلیس). مواردی را نیز خود اینجانب بر مبنای مشاهدات شخصی خویش بر آن افزوده‌ام. (مؤلف)

هر گاه زایمان سخت باشد گوشهای زائو را می‌کشند، اسمش را در گوشش داد می‌زنند و به التماس از او می‌خواهند که به خود بیاید، ضمن اینکه به او می‌گویند که مثلاً برادرش آمده، یا مهمانی از راه رسیده است، و غیره. اگر زائو از هوش برود يك تیر تفنگ به هوا شلیک می‌کنند تا او را به هوش بیاورند. گاه نیز به رودخانه می‌روند و با خنجر «آب را می‌برند» (طریقه‌ای جادوانه برای باطل کردن طلسم و گسستن بندی که او را بسته است). بنا به عقیده عوام زن زائو مورد حمله موجود خاصی قرار می‌گیرد به اسم «هال انه‌سی» Hal-anassy، و آن زنی است بلند بالا و لاغر اندام و هراس‌انگیز، با پستانهای چون مشک که به پشت شانه انداخته است. می‌گویند «هال انه‌سی» قلب و ریه‌های زائو را در می‌آورد، آنها را به رودخانه می‌برد و در آب می‌شوید، و اگر مجال انجام دادن این کارها را پیدا نکند زائو می‌میرد. برای طرد «هال انه‌سی» چند تیر تفنگ در اطراف زائو شلیک می‌کنند؛ در ضمن، با شکافتن آب رودخانه به وسیله خنجر، این منظور را هم دارند که قلب و ریه‌های زن زائو را آزاد کنند و نگذارند «هال انه‌سی» بیاید و آنها را در آب بشوید (۲۷).

اگر بچه در خانه بمیرد به ملاّ مراجعه می‌کنند و او توضیح می‌دهد که سبب مرگ بچه آمدن زنی است به خانه با يك دعای بد، ولی اگر مزد خوبی به او بپردازند او چنان دعایی خواهد داد که از آن پس دیگر جادوی دیگران بکلی بی‌اثر خواهد ماند. برای حفظ نوزاد از تأثیر دعاهاى بد، به زنانی که مشکوک باشند به اینکه ممکن است دعای بد یا جادو بکنند اجازه نمی‌دهند که به خانه درآیند و حتی اجازه ورود به حیاط خانه نیز به ایشان داده نمی‌شود. هر گاه بچه از چیزی ترسیده باشد يك تکه زغال مشتعل بر می‌دارند، آن را در آب



می‌اندازند و آب را به خورد بچه می‌دهند.

اسم بچه را زنها می‌گذارند. همه در خانه زانو جمع می‌شوند، شورایی تشکیل می‌دهند و نامی برای بچه انتخاب می‌کنند. این رسم بازتابی از دوران مادرشاهی قدیم است. از طرفی، ملا که همه موجبات سودجویی را در انحصار خود گرفته است این حق را نیز برای خود قایل است که اسم بچه را خودش تعیین کند. به کتاب دعای خود (جامع دعوات) مراجعه می‌کند، از آن اسمی برمی‌گزیند و اعلام می‌دارد که اگر اسمی غیر از آنچه او تعیین کرده است به بچه بدهند بچه خواهد مُرد. پدر و مادر از ترس اینکه مبدا برآستی بچه بمیرد تسلیم نظر ملا می‌شوند، و او هم دستمزدی اضافه بر آنچه قبلاً گرفته است برای صوابدید خود دریافت می‌دارد.

ختنه‌سوران بچه وقتی انجام می‌گیرد که پدر و مادر او امکان دادن سور مفصل و خوبی پیدا کرده باشند. پدر خواندهٔ طفل (کروه - کروو Kirva-Krvo) را نیز تا آنجا که امکان‌پذیر باشد از يك خانوادهٔ ثروتمند و با نفوذ انتخاب می‌کنند. دعوت از مهمانان توسط پدر طفل به عمل می‌آید و ردّ کردن این دعوت به منزلهٔ توهین و هتکِ حرمت از دعوت کننده است. پدر خوانده دو یا سه رأس گوسفند می‌فرستد و پدر طفل نیز به همان تعداد گوسفند سر می‌برد و ضیافتی ترتیب داده می‌شود که از هر يك از خانوارهای ده يك نفر در آن شرکت خواهد کرد. پس از صرف غذا مهمانان همه می‌روند و فقط خویشاوندان و دوستان نزدیک پدر طفل و پدر خوانده می‌مانند که ختنه در حضور ایشان انجام می‌شود. عمل ختنه توسط دلاک محل و به وسیلهٔ تیغ دلاکی و يك نی شکافته انجام می‌شود. سه یا چهار روز بعد، پدر خوانده به احوالپرسی طفل می‌آید و يك دیگ پلو با يك نان بزرگ و شیر و عسل و تخم مرغ و کره با خود می‌آورد. خانوادهٔ طفل هم وقتی دیگ پدر خوانده را پس می‌دهند در آن يك طاقه شال برای «چوغه» یا



«آرخالغ» (نوخی ماتو) و یا یك تخته فرش می گذارند و یا یك ماده گاو به او هدیه می کنند که با خودش ببرد. به هر حال، هیچوقت دیگ را «خالی» پس نمی دهند، و گرنه توهین بزرگی به صاحب آن شده است. بچه ها را تا سن دو یا سه سالگی شیر می دهند. معمولاً نسبت به طفلی که پسر باشد مراقبت بیشتری بعمل می آورند و مهر و محبت بیشتری نشان می دهند. نسبت به دختران کمتر علاقه نشان می دهند. هر گاه زنی فقط دختر بزاید با نگاه ترحم آمیزی به او می نگرند و در خانه از ناسزاگویی به او نیز دریغ نمی ورزند.

برای حفظ و حراست بچه ها از چشم زخم، از ارواح خبیثه و از بلاهای دیگر، از دعاها و جادوهای مختلف به عنوان مؤثرترین وسیله استفاده می کنند. یکی از آن جادوها این است که در زیر گهواره بچه نان می گذارند. وقتی کسی شب هنگام بچه را از خانه بیرون ببرد و یا برای طرد ارواح خبیثه که به شب گرد خانه می گردند او را به حیاط ببرد قبلاً یك تکه نان در دست بچه می گذارند و یا به روی سینه اش می بندند، و معتقدند که نان شیطان را می ترساند. یك پسر بچه یك ساله، در آبادی ملا احمدلو سرتا پای بدنش غرق در طلسم و دعا بود: به شانه اش دعایی آویخته بود که آن را در یك تکه پارچه سیاه چهارگوش دوخته بودند، و یك صدف و یك مروارید بدلی و یك لوحه فلزی هم به لباسش دوخته بودند. به پشتش نیز دعای دیگری بود به شکل سه گوش، با چند دانه مروارید بدلی که به یك نخ پشمی رنگارنگ کشیده بودند. پسر بچه دیگری که بر کول دخترکی سوار بود روی هر دو شانه اش منگوله های کوچکی از پشم سرخ و زرد دوخته بودند، و به منگوله شانه چپش چند دانه مروارید بدلی و آویزه و زنگوله آویخته بود.

آداب و مراسمی که هم اکنون شرح دادیم، چنانکه گفتیم، در میان کردان نیمه چادر نشین آذربایجان شوروی مشاهده شده است؛

لیکن در میان کردهای کردستان مرکزی که من مجال تحقیق و مطالعه در آن را یافته‌ام این چیزها با قدری اختلاف صورت می‌گیرد.

وقتی هنگام وضع حمل نزدیک می‌شود همسایگان در خانه زائو جمع می‌شوند، و هرچه زائو اعیانتر باشد عده دستیاران او بیشتر خواهد بود. به هر حال، حضور ماما (دایپرک dapirk) که زائو را می‌زایاند همیشه اجباری است. ماما همیشه در جلو زنهای دیگر قرار می‌گیرد و حال آنکه زنان دیگر، اگر حضور داشته باشند، در عقب یا در کنار او می‌مانند (در نزد مکره‌ها زنی که در جلو قرار دارد «پیشه‌وه پچه‌وه» pýchewa نامیده می‌شود و آنکه در عقب است «پشته‌وه» pýchewa نام دارد). تا آنجا که امکان‌پذیر باشد وضع حمل به حال ایستاده انجام می‌گیرد. بعضی وقتها طنابی به سقف می‌بندند و زائو آن را می‌گیرد و به حال آویخته می‌ماند. پس از آنکه بچه نمایان شد به مادر يك بطری یا ظرفی که دهانه تنگی داشته باشد می‌دهند و به او تکلیف می‌کنند که در آن بدمد تا بیرون آمدن جفت جنین (هاوال بوچوک، یا به زبان کردی مکریانی آوال) زودتر صورت بگیرد. سپس ماما (دایپرک) بند ناف بچه را می‌برد و آن را دور می‌اندازد، و همه مواظبند که ببینند بند کجا می‌افتد. اگر روی اسلحه بیفتد نوزاد جنگجوی شجاعی خواهد شد و اگر روی ظرفی از ظروف آشپزخانه بیفتد بچه دله‌ای شکمو از آب درخواهد آمد، و قس علیهذا. در طول شش روز اول بچه را خوب قنداق پیچ می‌کنند و او را روی يك غریال (بیزنگ bējing) نگاه می‌دارند، و در آن مدت نه «دایپرک» و نه زنان دیگری که در وضع حمل زائو حضور داشته‌اند حق ندارند خانه را ترک کنند، و نباید پارچه‌هایی را که برای زایاندن زائو آورده‌اند، بخصوص به هنگام شب، با خود ببرند. از این قرار، زنان حق ندارند جز به هنگام روز از خانه زائو غیبت کنند و ناگزیرند با غروب خورشید به آنجا برگردند، وگرنه «ششه» Cheché یا شیطان یا جن ممکن است مادریا

نوزاد را بکشد. به همان دلیل آتش یا چراغ را در تمام مدت شب روشن نگاه می‌دارند و به نوبه کشیک می‌کشند تا نگذارند روح بد یا شیطان به خانه درآید. و نیز رسم است که در طول آن مدت یک تکه پارچه برداشته از لباسهای یکی از سه شیخ را که شهرت دارند به اینکه «شسه» یا روح شیطان را تسخیر کرده و از او قول گرفته‌اند که به کودکان ایشان صدمه نزنند در خانه نگاه دارند (این سه شیخ عبارتند از شیخ جمال سوره‌یی، شیخ فرخ بروجی و شیخ بابا بابیکی). دوران چهل روزه پس از وضع حمل را دوره «زیستانی» (زایمان) مادر می‌نامند، و او در آن مدت هدایایی (کودیک Koudyk) دریافت می‌دارد که عموماً عبارت است از یک کیک شیرینی درست شده با کره و گردو (کده Kadé). بعلاوه، ملاً دعای مخصوصی (نوشته) برای نوزاد می‌نویسد که آن را در یک تکه پارچه سه گوش می‌دوزند و به بازوی طفل می‌بندند.

### ب) ازدواج

پس از شرح وضع حمل اینک به بحث در باره ازدواج و عروسی می‌پردازیم، و صحنه همچنان در آذربایجان است. سن ازدواج، پیش از اینکه با قانون اتحاد جماهیر شوروی تثبیت شود، برای پسران پانزده سال و برای دختران نه تا ده سال بود. ازدواج مرجحاً بین افراد یک قبیله صورت می‌گیرد و به کسانی که در خارج از قبیله خود زن می‌گیرند این سرزنش می‌شود: «چرا دختر عموی خودت را نگرفتی و بیگانه‌ای را گرفتی؟ آدم بهتر است با کسی از خانواده خود ازدواج کند نه با یک بیگانه» (۲۸).

۲۸. افراد ایل بلباس هیچگاه دخترشان را به مردان ایل دیگری به شوهر نمی‌دهند و به همین جهت، اغلب، دختران جوان در آن ایل ربوده می‌شوند (م. واگنر، همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۲۲۹).

یکدیگر نامزد می‌کردند، و به علامت نامزدی دستمالی را به سر دخترک گره می‌زدند که به آن چند سکه دوخته می‌شد. از آن لحظه بعد، و تا رسیدن به سن ازدواج، پسر می‌بایست هر سال در روز «بایرام» یا عید (نهم مارس) یک گوسفند، یک قواره پارچه برای لباس و یا چیزهای دیگر برای نامزدش بیاورد.

درحین عقد ازدواج، «کلیم» Kalym یا شیربها (بش‌تیخ bachtykh به کردی یا بش‌لیخ bachlykh به ترکی) را به پدر عروس می‌پردازند و آن مبلغی پول معادل سی تا پنجاه روبل است با یک ماده گاو و چند رأس گوسفند و غیره. پدر دختر نیز به نوبه خود همه اشیاء ضروری برای مجهز نمودن یک خانه را به عنوان جهیزیه برای دخترش فراهم می‌کند. این جهیزیه معمولاً عبارت است از یک تخته قالیچه، رختخواب (لحاف و تشک و بالش)، یک فرش بزرگ برای اتاق (مالفرش)، یک گلیم، یک آفتابه مسی، یک دیگ، یک مجمعه و غیره. علاوه بر اینها، پدر دختر یک اسب یا یک ماده گاو نیز به رسم هدیه به دخترش می‌بخشد. این جهیزیه که دختر از پدرش می‌گیرد، و نیز هدیه‌هایی که دریافت می‌دارد در قانون عرف کردی تنها مایملکی هستند که به یک زن شوهر کرده تعلق دارند.

در اینجا منیاب جمله معترضه متذکر می‌شویم که در بین چادرنشینان، «کلیم» یا شیربها گاهی سر به مبالغه‌گفتی می‌زند. از جمله برای یک دختر جوان از عشیرت میلی Milli که زنانشان به زیبایی مشهورند تا ۲۰ کیسه پول، معادل یکصد لیره استرلینگ یا ۲۵۰۰ فرانک (۳۰) می‌پردازند. (لیارد Layard، همان کتاب).

از آنجا که عروسی ایجاد خرجهای سنگینی برای پدر و مادر

---

۲۹. چنانکه مشاهده خواهیم کرد در کردستان ماورای قفقاز اصطلاحات مربوط به ازدواج نیز همچون اصطلاحات مربوط به وضع حمل ترکی هستند. (مؤلف)

۳۰. نرخ قدیمی تبدیل ارز. (مؤلف)

داماد می‌کند خویشاوندان نزدیک به کمکشان می‌آیند، یکی گوسفند می‌دهد، یکی گندم برای نان، و دیگری چیزهای دیگر یا پول نقد. علاوه بر این، رسم دیگری نیز جاری است، و آن پیوند «قرداشلیک» (Kardâchlyk) (از واژه ترکی قرداش به معنی برادر) یا اتحاد برادرانه برای کمک کردن به یکدیگر در عروسی است. دو جوان برای عقد این اتحاد مابین خود توافق می‌کنند. از آنجا که هیچ امری نباید بدون خبر و نظر اقوام بزرگسال‌تر صورت بگیرد پدر داماد به دیدن دایی آن جوانی می‌رود که قرار است با پسرش پیمان «قرداشلیک» ببندد (یا به دیدن پدر آن جوان، و در صورت نبودن پدر به دیدن مادرش) و از او خواهش می‌کند که اجازه بدهد خواهر زاده‌اش با پسر او پیمان «قرداشلیک» ببندد. مراجعه به دایی اثری بجا مانده از رسوم دوران مادشاهی است. طرف پیمان «قرداشلیک» که بدین‌گونه منعقد می‌شود متعهد می‌گردد که کلیه اجناس لازم برای برپا داشتن جشن عروسی را در منزل عروس آماده کند (از قبیل گاو و گوسفند و غیره). همان «قرداش» پس از عروسی با خانواده‌اش به خانه داماد می‌رود و اجناس مختلف و هدیه‌های گوناگون برای او می‌برد. در آنجا از ایشان پذیرایی می‌کنند و به هنگام رفتن هدیه‌هایی به آنان می‌دهند. داماد نیز به نوبه خود متعهد می‌شود که در حین عروسی «قرداش» هزینه‌ها و تعهدات مربوط به ازدواج او را متقبل شود.

در شب اول عروسی، «قرداش» بر درِ اتاق عروس و داماد کشیک می‌کشد. اگر بکارت عروس مسجل نشود فوراً پدرش را می‌خواهند و به او تکلیف می‌کنند که دخترش را پس بگیرد. ولی اگر بکارت دختر محرز شد نشانه‌های محسوس آن را به مادر داماد و مادر عروس نشان می‌دهند. در این باره لازم به تذکر می‌دانیم که همه ناظران بیگانه در ستایش از اخلاق و آداب زن کرد متفق‌القولند. کلمه «فاحشه» در زبان کردی وجود ندارد (۳۱). من در مجموعه ←

داستانهای خود بیش از يك داستان در باره خیانت زن کرد نسبت به شوهر نیافتم، و آن داستان پریزاد زیباروی زن جوان امیر پیر شمیدینان به نام زین الدین است. آن زن جوان عاشق یکی از نوکران امیر به نام ایزو IZO شد. شوهر پیر چون از این ماجرا آگاه گردید «ایزو» را سر به نیست کرد. آنگاه پریزاد امیر را مسموم کرد و خود نیز زهر خورد و مُرد.

برای بردن عروس به خانه داماد دوستان داماد به دنبال عروس می‌روند. بمحض رسیدن ایشان در خانه را می‌بندند، و برای آنکه در باز بشود باید «قرداش» پولی به دوستان عروس بدهد. آنگاه شروع به آرایش عروس می‌کنند. زنی که عهده‌دار این کار است بدو از لباس پوشاندن به تن عروس خودداری می‌کند و می‌گوید که تا «قرداش» حق الزحمه او را نیز نپردازد عروس را آرایش نمی‌کند. قرداش دستمزد او را نیز می‌پردازد. سپس وقتی عروس را از خانه پدر و مادرش با اسب به خانه داماد می‌برند جوانان محله راه کاروان عروس را با کشیدن طناب می‌بندند و فدیهِ می‌خواهند. «قرداش» مبلغ مختصری می‌پردازد و ایشان راه کاروان را می‌گشایند. کاروان در حالی که در پیشاپیش او نوازندگان (سُرناچیها) دهل و سرنا می‌زنند پیش می‌رود. صورت عروس را با دستمال قرمزی پوشانیده‌اند، و آن، به طوری که کردها می‌گویند، بیانگر این آرزو است که روزهای شوهرداری عروس خانم سرخ رنگ یعنی توأم با شادی و خوشبختی باشد.

پس از رسیدن به خانه داماد، عروس تا وقتی که پدر داماد هدیه‌ای به او نداده است از اسب پیاده نمی‌شود. پدر داماد يك ماده گاو و یا يك مادیان به او هدیه می‌کند (گاو نر یا اسب را نمی‌توان به عروس هدیه داد)، و آنگاه عروس بر آستانه در خانه پیاده می‌شود.

۳۱. و اگر واژه‌های «قحبه» یا «جنده» در کردی بکار می‌روند هیچکدام کردی نیستند.



زنی از بستگان داماد چند تکه نان لواش بر سر عروس می‌ریزد که به زیر پای او در جلو در می‌افتد. عروس ضمن سلام کردن و برداشتن نانها از زمین داخل خانه می‌شود، و ناگزیر است که در همان دم در نان را بیوسد. در داخل خانه، زنان دست عروس خانم را می‌گیرند و او را از يك تا سه بار به دور تنور (که اگر به یاد داشته باشید گفتیم در وسط اتاق و در زمین کنده شده است) می‌گردانند و می‌گویند: «ما تو را خواستیم و به اینجا آوردیم و تو هم باید تا آخرین لحظه حیاتت به این خانه خدمت کنی.»

پس از آنکه عروس را به دور تنور گردانیدند او را به گوشه‌ای از اتاق که با پارچه قرمز از جاهای دیگر جدا کرده و به او اختصاص داده‌اند می‌برند و می‌نشانند. دختران جوانی از خانواده خود عروس و از خانواده داماد دورش را می‌گیرند، و عروس همانجا روی فرش، با تکیه به نازبالشها، در تمام مدت تشریفات عروسی که دو سه روزی به طول می‌انجامد می‌ماند و بجز خویشان نزدیک داماد کسی حق ندارد او را ببیند؛ و پدر داماد نیز فقط وقتی می‌تواند او را ببیند که هدیه‌ای به رسم چشم روشنی (گوسفند، میش، ظروف نقره) به او داده باشد.

بیرون آمدن عروس از آن گوشه، که با پرده قرمزی از جاهای دیگر اتاق جدا شده است، همراه با تشریفات خاصی انجام می‌گیرد: پدر داماد خویشاوندان خود و خویشان عروس را دعوت می‌کند. غذایی بر سر سفره می‌آورند، و طی صرف غذا پدر داماد یا یکی از بستگان او اعلام می‌دارد که باید عروس را «بیرون آورد»، و به همین منظور باید هدایایی به او داد. هر يك از حاضران مجلس هر چه مقدورشان باشد می‌دهند. یکی از زنان هدیه‌های گردآمده را به نزد عروس می‌برد و با بالا زدن پرده او را به میان مهمانان می‌آورد. عروس به دوره از جلو همه مهمانان می‌گذرد و دست همه را می‌بوسد (بعنی وقتها در آن موقع نیز هر کس به فراخور استطاعت خود از



بیست کویک گرفته تا يك یا سه روبل به او پول می‌دهد). از آن دم بعد، عروس خانم می‌تواند آزادانه بگردد؛ لیکن صورتش همچنان با آن دستمال قرمز پوشیده می‌ماند.

تقریباً يك هفته پس از آنکه «عروس را نشان دادند» پدرش او را با دوستان خود و با داماد و پدر و مادر داماد به خانه خویش دعوت می‌کند و ضیافتی کوچک برای بیست نفری مهمان راه می‌اندازد. پس از مهمانی، عروس باز دو سه روزی در خانه پدرش می‌ماند، و به هنگام برگشتش به خانه شوهر، پدرش باز هدیه‌ای به او می‌دهد. این آیین «ایاغ آچمه» («راه گشایی» به سوی خانه پدر) نام دارد.

در این هنگام عروس خانم از طرف خویشاوندان دیگر خود نیز دعوت می‌شود. ایشان هم با غذاهای متنوع و با هدیه‌هایی از عروس پذیرایی می‌کنند تا او از آن پس بتواند آزادانه به منزل ایشان رفت و آمد کند، چه، اگر این مراسم اجرا نشود عروس خانم به هیچ قیمتی حاضر نخواهد شد که پا به منزل خویشاوندان خود بگذارد.

وضع تازه عروس را در خانه شوهرش نمی‌توان سخت و دشوار پنداشت. بر عکس، از همان نخستین لحظاتی که او پا به آنجا می‌گذارد مورد عنایت و توجه خاصی قرار می‌گیرد. غذاهای خوب و مقوی به او می‌خورانند تا قوت بگیرد و سرگرمش می‌کنند تا به یاد خانه پدری احساس کسالت و اندوه نکند. بدین‌گونه، از آن زن جوان تا حین نخستین وضع حملش کمال مراقبت و پذیرایی می‌شود، و در تمام آن مدت به او به چشم يك مهمان می‌نگرند. پس از نخستین وضع حمل، او دیگر به طور قطع جزو افراد خانواده می‌شود و موقعیتی نظیر موقعیت همه عروسهای دیگر پیدا می‌کند. از جمله وظایف جوانترین عروس یکی این است که پاهای همه اشخاص مسن‌تر از خود را در خانه و نیز پاهای همه مهمانانی را که به آنجا می‌آیند بشوید. این پاشویی در بعضی خانواده‌ها همه روزه و در بعضی دیگر

هر دو سه روز يك بار است.

همچون در میان ملت‌های دیگر، زن کرد شوهر خود و اعضای مسن‌تر خانواده را به نام خودشان صدا نمی‌زند. در موقع خطاب به شوهرش می‌گوید «ا» یا «ادا» adâ، یعنی «تو». مادر شوهرش را «هاله» halâ یعنی «خاله» می‌خواند و پدر شوهرش را «مامو» mamo یعنی «عمو» می‌نامد، و به برادر بزرگتر شوهرش می‌گوید «برا» brâ یعنی «برادر». کسانی را که از خودش کوچکترند به همان اسم خودشان صدا می‌زند. از آن طرف، شوهر نیز او را به نام خودش صدا نمی‌زند، بلکه به او می‌گوید: «آقیز» aghyz، یعنی «دختر».

با اینکه ساختار خانواده کرد در حال حاضر بر مبنای اصل پدر شاهی است بعضی آداب و رسوم بازمانده از دوران مادرشاهی که در میان کردها معمول بوده است هنوز باقی است (در این باره رجوع شود به تذکراتی که در فصل اول داده‌ایم). از جمله، اسم بچه را مادرش با زنان دیگر با هم تعیین می‌کنند. ازدواج بین عمو و برادرزاده و دایی و خواهرزاده ممنوع است و حال آنکه پسر عمو می‌تواند با دختر عمو ازدواج کند. همچنین برای کسب اجازه عقد پیمان برادری («قرداشلیک») به دایی مراجعه می‌کنند، و غیره. رسم مبنی بر اینکه نوعروس چند روز پس از استقرارش در خانه شوهر دوباره برای چند وقتی به خانه پدر و مادرش برگردد یکی از یادگارهای مانده از دوران مادرشاهی است.

نقل قسمتی از کتاب عَرَبُ شَمُو، مؤلف کُرد ماورای قفقاز، که در فصل سوم همین کتاب از او نام بردیم، به ما امکان می‌دهد تا با افزودن جزئیات مشهودی تابلوی ازدواج در میان کردان این منطقه را تکمیل کنیم. سخن بر سر عروسی «برو» Bro (مخفف کردی نام ابراهیم) با «میه‌نه» Maïaneh است. «برو» جوان فقیری است که بجز مادرش «بسیه» Bassé کسی را ندارد، ولی عمویش به کمکش

می‌آید. اقدامات در خفا انجام می‌گیرد زیرا «میّه‌نه» مطمح نظر خواستگار دیگری از يك خانواده ثروتمند است.

به رسم معمول، بسیه عموی «برو» را به خانه خود دعوت کرده و «کلیم» یا شیربها در نهران پرداخت شده است.

پس از جلب موافقت خانواده عروس و پرداخت «کلیم» یا شیربها داماد باید هدیه‌هایی برای خویشاوندان عمده عروس ببرد و خود را در نزد ایشان نه تنها با هدیه‌ها بلکه با نشان دادن هوش و ذکای خود نیز جا کند. بسه که به جای پدر داماد است و تکالیف او را بر عهده دارد چهار زانو نشسته است و در حالی که به پسرش می‌نگریسته به او گفته است:

«خوب، پسر، فردا تو زنت را خواهی آورد. این تنها کاری بود که من می‌توانستم با انجام دادن وصیت پدرت برای تو بکنم. حال دیگر تو خودت آقای خودت هستی، باید بدانی که چگونه خانه و زندگی خودت را راه ببری و مخصوصاً از گوسفندانی که معاش ما را تأمین می‌کنند خوب نگهداری کنی. سبکسر نباش و به خود غره مشو! اگر تو به میان قبیله‌ای رفتی و دیدی که مردان آن قبیله همه بیش از يك چشم ندارند تو نیز باید مثل ایشان بشوی و به طرز زندگی آن قبیله خو بگیری.

«برو» جواب داد: بسیار خوب، مادر!

- حال به فکر مهمانان باشیم؛ آیا برای همه ایشان «توپه‌یی»

topai (تحفه یا هدیه) فرستاده شده است؟

رسم است که داماد برای هر يك از مهمانان عروسی يك «توپه‌یی» (هدیه) از قبیل يك دستمال، يك قالب صابون، و غیره بفرستد. کسی که مایل به شرکت در عروسی باشد هدیه را می‌پذیرد و کسی که مایل نباشد آن را ردّ می‌کند.

«آری، مادر، برای همه هدیه فرستاده شده است.

- آیا هدیه بقدر کافی هست؟

- بلی، مادر، کفایت خواهد کرد. عمو برای عروسی هفت رأس گوسفند به من داده است. او می‌داند که ما به تنهایی از عهدهٔ مخارج عروسی بر نمی‌آییم.»

صبح روز بعد، بازشناختن قشلاق (ده زمستانی که «برو» در آن می‌زیست) مشکل شده بود. مهمانان زیادی از راه رسیده بودند و غریب دُهل و سُرنا در ده طنین انداخته بود. خویشاوندان داماد نیز در آنجا بودند. کردها با «اَرخَالغ»های رنگارنگ مهمانی و «اویمه» (۳۲) و دستارهای رنگین چشمگیر، هیجانزده از چادری به چادری دیگر می‌رفتند، روی چمنها دسته دسته به دور هم جمع می‌شدند و شاد و خندان با هم گپ می‌زدند. در میان ایشان زنانی بودند با چهره‌های آفتاب سوخته و خندان لب که پیراهنهای مهمانی به رنگهای مختلف و سنگین به تن کرده بودند. بر سر زنان خوش پوش و زیبا روی کوهستانی کلاههای بلندی بود به نام «کوفی» Kofi که به سکه‌های پول و مروارید مزین بود.

در آن سوی قشلاق نیز شور و هیجان حکمفرما بود. در آنجا شرکت کنندگان در نمایشهای «جرید» (۳۳) با اسبهای خود گرد آمده بودند و هر يك از آنان می‌کوشید تا محبتات پیمانند اسب خود را نشان بدهد. بحث بر سر این در گرفته بود که چه کسی برنده خواهد شد. گروهی نیز ادعا می‌کردند که اسبشان از نژاد اصیل است و در بارهٔ اصل و نسب اسبها گواهیهای مختلفی ابراز می‌شد. سرانجام اسبدوانیها آغاز یافت. فاصلهٔ دو سر میدان ده

---

۳۲. «اویمه» Oima نوعی کُت کردی. (مؤلف)

۳۳. «جرید» djirid جشن اسب‌سواری با اجرای سوارکاری و تمرینهای مختلف هنرنمایی. (مؤلف) و به کردی سورانی آن را جلیت Djilit گویند. (احمد قاضی)

کیلومتر بود. سواران که به حال یورغه به سر خط حرکت می‌رسیدند همه چشمه‌های مختلفی از هنرنامه‌های جسورانه سوارکاری و پرش با اسب و غیره اجرا می‌کردند، و سرناچیان نیز با نوای دُهل و سُرنا و با نواختن آهنگ «کَیْ دِه سُواریه» Keidé Souariya (یعنی سوار کی می‌آید؟) آنان را همراهی می‌کردند.

بدین‌گونه، مردم همه تفریح می‌کردند. در این هنگام «برو» به قول کردها «بر تخت یله داده بود». جوانانی که دور او را گرفته بودند تفریح می‌کردند، آوازه‌های مختلف می‌خواندند، سر او را می‌تراشیدند و آماده می‌شدند تا لباس دامادی به تنش کنند. بر طبق رسم و آداب کردی سر داماد را مرحله به مرحله می‌تراشیدند. هر يك از رفقای او به دلاک نزدیک می‌شد، پولی به او می‌داد و از او می‌خواست که سهم تعیین شده از موی سر داماد را زودتر بجای او بتراشد. پولی که به وسیله دلاک جمع می‌شد صرف سور و مهمانی مشترک جوانان می‌گردید.

و اما «میانه» در درون خیمه نشسته بود و دوستانش که به او لباس عروسی می‌پوشانیدند به رسم معمول گریه می‌کردند. یکی از دختران جوان آواز مخصوص لباس پوشاندن به تن

عروس را به شرح زیر سر داد:

تنها من و تو بیگانه‌ایم،

و چون بیرون از خانه نشسته‌ایم

هیچکس نمی‌داند که هستیم.

وای که من چه غریبم! چه بدبختم!

من خانه پدری تو را می‌بینم،

و بام کهنه‌ای که روی آن را پوشانده است:

خودت را نزن، داماد جوان است.

تنها منم که در اینجا بیگانه‌ام،

اینک رفتم، و دیگر هیچگاه بر نمی‌گردم

به خانه پدر و مادرم.  
با اشکی که می‌ریزم و وداعی که با خانه می‌کنم  
بجز من بیگانه‌ای در اینجا نیست.  
من همچون يك دستمال ارغوانی رنگم  
که در میان بیگانگان خوب به چشم می‌آیم.  
لعنت بر آن نانی باد  
که مادرم به من می‌داد،  
برای يك شیربها می‌فروشندم  
من بدبخت را به يك چنین پیرمردی...»

پس از هر بندی از آواز، همه می‌زدند زیر گریه، لیکن در عین حال هر کدام هم فکر می‌کردند که: «تو چقدر خوشبختی! و شوهرت جوان و زیبا است. ولی ما هنوز نمی‌دانیم که سرنوشتمان چه خواهد بود. شاید زن دوم یا سوم پیرمرد بدجنسی بشویم. آنگاه براستی ترك پدر و مادر برای ما دردناك خواهد بود و اشکها خواهیم ریخت، نه برای پیروی از رسم و عادت، بلکه اشك واقعی خواهیم ریخت و براستی خواهیم گریست.»

نزدیک ظهر آرامشی نسبی حاصل شد. میهنه را بر اسبی سوار کردند و در حالی که سواران همراهیش می‌کردند او را به خانه «برو» آوردند. با نزدیک شدن عروس چند تیر تفنگ شلیک شد، و مادر «برو» با دو بشقاب در دست، رقص «کوچری» Kotcheri می‌کرد.

وقتی میهنه از آستانه در خیمه گذشت يك ظرف گلی زیر پایش گذاشتند، او از روی ظرف رد شد و آن را خرد کرد و به خانه درآمد. تشریفات به پایان رسیده بود. آن توفان شور و هیجان آدمها فرو نشسته بود. همه به خانه‌های خود بازگشتند و سکوت برقرار گردید.

اینک یکسال است که میهنه شوهر کرده است. به حساب خود میهنه، از روزی که او وارد خانه «برو» شده سیزده ماه گذشته است. و تنها با انقضای مهلت مقرر به حکم رسم و عادت بود که میهنه اجازه



یافت حجابی را که در تمام آن مدت به چهره داشت کنار بگذارد و با مادر شوهرش حرف بزند.

و اما درباره ازدواج کردی در حوزه دریاچه ارومیه، من یادداشتهایی از مشاهدات خود برداشته‌ام که در زیر می‌آورم:

بیش از اینکه دل‌آلان ازدواج را بفرستند بدو کسب اطلاع می‌کنند تا ببینند آیا به خواستگاریشان جواب قبول داده خواهد شد یا نه (۱۳۲). معمولاً پسر و دختر جوان، هر چند در خفا، با هم آشنا می‌شوند. خواستگاران از طرف داماد هدیه‌ای برای عروس می‌آورند (نشانه)، عمومی عروس اسلحه‌ای دریافت می‌دارد (چکه هالانه tcheka) - hâlâné - و برای پدر عروس نیز هدیه‌های پوشاکی (خلاتت بوکه Khalatet - bouké) می‌فرستند. شیربهای عروس که به پدر و مادر او پرداخت می‌شود به همان نام خوانده می‌شود که به جریمه ربودن دختر می‌گویند (قلم qalem یا نخت nakht). تذکر استعمال همان واژه جالب توجه است، زیرا منعکس‌کننده نوع ازدواجی است که سابقاً از طریق ربودن دختر انجام می‌گرفت (به کردی دزیه بوکه Dzi-é bouké). در منطقه اشویه (شهرک کردنشین واقع در جنوب غربی دریاچه ارومیه) کسی که زن یا دختری را می‌رباید باید هدیه‌ای به

---

۳۴. خواستگاری گاه مأموریت بسیار حساسی خواهد بود، چنانکه از داستانی که من از میان مجموعه داستانهای کردی خود برگزیده‌ام این نکته به خوبی روشن می‌شود: طاهر آقا رئیس ایل «زرزان» zerzân دختر بسیار زیبایی داشت به نام پری خانم که ابدال بیگ میر شمدینان خواهان ازدواج با او شد. خواستگار طرف بسیار خوبی بود و به نفع طاهر آقا بود که بپذیرد، ولی طاهر آقا آدم سختگیر و خشنی بود و به اصطلاح «دوغ را از دوشاب تمیز نمی‌داد»؛ این بود که برخورد خوبی با فرستادگان ابدال بیگ نکرد و ایشان را سرخورده و مأیوس به نزد اربابشان بازگردانید. آنگاه ابدال بیگ به مردی یهودی به نام موشی متوسل شد. موشی مأموریت خود را بسیار ماهرانه انجام داد و موافقت طاهر آقا را با عروسی پری خانم و ابدال بیگ بدست آورد. بدینگونه زندگی و زیرکی مرد یهودی بر درشتی و زورگویی کرد چیره شد. (مؤلف)



رئیس قبیله بدهد، در حالی که پدر دختر یا شوهر زن عوارضی به نام «دویتانه devitâne» یا «عوارض دولت» می‌پردازند. و نیز در همان منطقه رسم است که به هنگام عروسی مبلغی به آقا یعنی مالک ده بپردازند (ظاهراً در اینجا تأثیر آداب و رسوم ایرانی مشهود است، چه، دهقان در ایران وقتی عروسی می‌کند باید حقی به مالک بپردازد). در جنب مبلغی که به عنوان شیربها به پدر و مادر عروس پرداخت می‌شود موافقت با عروسی متضمن مبلغی هم به نفع خود عروس خواهد بود که بر ذمه داماد می‌ماند (ماره‌یی mâréyi یا مهریه - اسم ماره‌یی در میان کردهای مکرری به خود ازدواج نیز اطلاق می‌شود). این مبلغ در بیشتر اوقات همچنان به صورت دین بر ذمه داماد می‌ماند و فقط اسماً از آن یاد می‌شود.

عروسی با يك جشن سه روزه در خانه داماد (زاوا Zaoua) و با آواز و رقص و هنرنماییهای سوارکاری آغاز می‌شود. در عروسی اعیانی يك مرد متمول جمعیت زیادی شرکت خواهند داشت که اغلب از راههای دور می‌آیند، و آن خود فرصتی است برای کردها که زیباترین لباسهایشان را بپوشند و بهترین سلاحهایشان را با خود بیاورند و با اسبهای خویش زیباترین نمایشها را بدهند. يك بازی جنگجویی نیز ترتیب داده می‌شود: سواران به دو دسته تقسیم می‌شوند و هر دو دسته با فریادهای «خوخویی kho-khoi» به هم حمله می‌کنند و می‌کوشند تا به وسیله دیرکهایی که بجای نیزه یا سلاحهای دیگر بکار می‌برند یکدیگر را از زمین به زیر بیندازند. همه این جمعیت تماشایی و پرسرو صدا، پس از انقضای مدت سه روز به خانه عروس (بوک bouk) می‌روند و او را به خانه داماد می‌آورند، و پس از آن نیز باز جشن تا سه چهار روز ادامه خواهد یافت. تشریفات عقد به وسیله ملا انجام می‌گیرد و این کار خواه پیش از رسیدن عروس صورت می‌پذیرد و خواه در همان روز که عروس وارد خانه داماد می‌شود.

حضور دو طرف عقد الزامی نیست و از آن دم که معلوم شد خود عروس و پدر و مادر او با این وصلت موافقت کرده‌اند نمایندگان ایشان می‌توانند بجای خودشان در اجرای صیغه عقد حضور یابند. ملا به پدر و مادر عروس خطاب می‌کند: «بگوئید ما حاضریم دختر خود را به عقد شرعی و به زنی به فلان کس درقبال فلان مبلغ مهریه بدهیم.» و اینان جواب می‌دهند: «بلی، ما موافقیم». در بعضی جاها، در شب زفاف، پشت در اتاق عروس و داماد می‌مانند و منتظر شلیک تیر تفنگ داماد می‌شوند که بدان وسیله خبر می‌دهد به تکالیف خود عمل کرده است. و نیز رسمی هست که اکنون بیش از پیش رو به زوال است، و آن اینکه روی تشك زفاف پارچه سفیدی (پیسار pyssiâr) می‌اندازند، و بعداً آن را با لکه‌های خونی که بر آن نشسته است به عنوان شاهی بر بکارت دختر برای پدر و مادرش می‌فرستند. پدر و مادر دختر از این بابت جشن می‌گیرند و شادی می‌کنند. سرانجام، چندی پس از عروسی، پدر و مادر عروس باید ضیافت مفصلی بدهند، و از آن پس زندگی به مسیر طبیعی خود خواهد افتاد.

ج) مراسم تشییع جنازه و تدفین.

و سرانجام دوران حیات با مرگ بسر می‌رسد، و تنها مراسم عزاداری است که باید در مرحله آخر به شرح آن بپردازیم. بیمار محتضر در بستر خود دراز کشیده و رویش به سمت قبله است. از آن دم که او جان می‌سپارد شیون و زاری آغاز می‌شود. سپس نعش را به اتاق جداگانه‌ای می‌برند، در آنجا آن را می‌شویند و در کفنی از کرپاس می‌پیچند. تکه چوبهایی را که به دور آن از همان پارچه پیچیده‌اند در دهان و سوراخهای بینی و گوشهای او می‌چپانند و در زیر هر دو بغلش نیز می‌گذارند. اگر مرده را همان روز به خاک نسپرده باشند به روی سینه‌اش سنگی و آینه‌ای می‌گذارند، و روی آینه را به

سمت چهره او می‌گیرند.

تابوت جعبه‌ای بکار نمی‌برند، بلکه مرده را روی تابوت مسطحی که از تیر و تخته ساخته‌اند به گورستان می‌برند. همراه دسته تشییع جنازه خویشان و همسایگان براه می‌افتند و زنان نیز هستند که می‌گیرند و بر سینه خود می‌کوبند. اسب آن مرحوم را نیز در پیشاپیش یا در عقب جنازه او می‌آورند. اگر متوفی جوان بوده باشد اسبش را با يك طاقه پارچه رنگین زینت می‌کنند (معمولاً شال قرمزی به گردش می‌آویزند)، و شمشیر و خنجرش را نیز به زین اسب می‌آویزند. هر گاه متوفی پیر بوده باشد به روی اسبش يك پارچه سیاه عزا می‌کشند. پس از دفن مرده اسبش را به خانه برمی‌گردانند و اسب در خانواده آن مرحوم خواهد ماند. دیگر نمی‌توانند آن را به کسی هدیه کنند و اسب همچنان به خدمت خود در آن خانواده ادامه خواهد داد. هرگاه متوفی مردی ثروتمند یا رئیس ایل بوده باشد در پیشاپیش تابوتش چندین اسب زین کرده و آراسته که حامل اسلحه باشند حرکت می‌دهند.

میلینگن مراسم تشییع جنازه یکی از رؤسای ایل را به شرح زیر توصیف می‌کند (همان کتاب، صفحات ۳۷۹ - ۳۸۰): «یکی از آداب و رسوم کردها که بسیار به آداب معمول در اروپا شباهت دارد تشریفات عزاداری است که به افتخار مردی جنگجو یا يك رئیس ایل مرده برگزار می‌کنند. بدین مناسبت دعوتنامه‌های مخصوصی خطاب به رؤسای ایلات دوست و همه کسانی که نسبت خویشاوندی نسبی با آن مرحوم دارند می‌فرستند. در ساعت مقرر، همه به سوی خانه‌ای می‌شتابند که دسته تشییع جنازه باید از آنجا راه بیفتد. عده‌ای سوار با اجرای يك رشته شیرینکاریها و هنرنامه‌یهای سوارکاری در جلو تابوت راه حرکت دسته را می‌گشایند. در آن دم که این کارها در جلو دسته صورت می‌گیرد تابوت در وسط دسته روی شانه خویشان و دوستان متوفی حمل می‌شود. بلافاصله پشت سر تابوت، مرکب متوفی

آهسته آهسته راه می‌آید و روی زین خالی آن سلاحها و لباسهای رزم متوقی حمل می‌شود. در انتهای دسته عده زیادی سوار حرکت می‌کنند. زنان، اعم از خویشاوندان و دوستان متوقی، نقابهای سیاه به علامت عزا به چهره دارند. وقتی جنازه را از خانه حرکت می‌دهند زنان شروع می‌کنند به گریه کردن و به جیغهای گوشخراش کشیدن، در حالی که جامه می‌درند و مشت مشت گل و خاک بر سر می‌ریزند.»

میلینگن پس از این شرح چنین اظهار عقیده می‌کند: «این رسم و آداب کردی به ویژه از این نظر بسیار حیرت‌انگیز است که با اصول قرآن و با معتقدات مسلمانان دیگر که معتقدند مرگ همه آدمیان را با هم برابر می‌کند و در نتیجه هیچ مورد ندارد که «به سلطان بیش از گدا حرمت گذاشته شود» کاملاً مغایر است...»

به هر حال به گورستان برگردیم: وقتی به آنجا رسیدند جنازه را در کنار قبر می‌گذارند، ولی تا او را سه مرتبه بالا نبرده و پایین نیاورده‌اند بر زمین نمی‌گذارند. پس از آنکه ملا دعا‌های مختلف خواند جنازه را در گور می‌نهند. روی گور را با تخته سنگهایی می‌پوشانند، به طوری که جسد در زیر آنها آزادانه دراز کشیده است. روی تخته سنگها يك قشر علف می‌چینند، به همان شیوه که با بام خانه‌شان می‌کنند، و می‌گویند که بدین‌گونه يك نوع منزل زیرزمینی برای، متوقی درست می‌کنند، سپس روی آن علفها خاک می‌ریزند. آن علفها مانع می‌شوند از اینکه خاک از لای درز بین سنگها به روی جنازه متوقی بریزد. زیر سر مُرده يك مُهر نماز ساخته از گل کربلا (شهر مقدس شیعیان) می‌گذارند تا ثابت کنند که متوقی مسلمان و شیعه مذهب است (۳۵). روی قبر را هم با خاک می‌پوشانند. در این هنگام ملا نماز میت را می‌خواند و سفارشهایی به مُرده می‌کند. حاضران چند

۳۵. با این حال کردها همه سنی هستند بجز کردهای ماورای قفقاز. (مؤلف) و بجز کردهای کرمانشاه. (مترجم)

قدمی عقب می‌نشینند. وقتی ملا از خواندن نماز و دعا فراغت یافت حاضران به گور نزدیک می‌شوند و با سر انگستان خود خاک روی آن را لمس می‌کنند. بنا به عقیده عوام، متوفی در آن لحظه به هوش آمده است و می‌فهمد که چه کسانی در تشییع جنازه وی شرکت داشته‌اند. تیر و تخته‌هایی را که به کار درست کردن تابوت آمده بود روی گور یا در کنار آن می‌گذارند و می‌گویند که برگردانیدن آنها به خانه گناه است.

سپس به خانه آن مرحوم باز می‌گردند، ملا دعایی می‌خواند و حاضران همه آمین می‌گویند.

با غروب خورشید، صاحبخانه فتیله‌ای در روغن کرچک می‌گذارد، آن را روشن می‌کند و در محلی که نعش را شسته‌اند می‌گذارد. این چراغ باید از سر شب تا صبح بسوزد، تا مرده روشنایی داشته باشد، وگرنه گورش تاریک خواهد بود. علاوه بر این، کردها همه شبهای جمعه شمعی بر مزار یک پسر جوان مرحوم یا یک دختر جوان مرحومه و نیز بر مزار کسی که سید (اولاد بیغمبر) بوده باشد می‌گذارند. شب آن روزی که مراسم تشییع جنازه و تدفین بعمل آمده است هیچگونه غذایی به یاد آن مرحوم پخته نمی‌شود، حتی در خانه نیز پخت و پز نمی‌کنند و همسایه‌ها برای افراد خانه متوفی غذا می‌آورند. نخستین غذای یادبود متوفی (خیرات) در روز سوم پس از مرگ او پخته می‌شود. همه اهل ده در آن مهمانی شرکت می‌کنند، به این ترتیب که از طرف هر خانواده‌ای یک نفر حضور می‌یابد. این غذا «اوج گونوک» نام دارد (از واژه «اوج» ترکی به معنی «سه» و «گون» به معنی «روز»). هفت روز بعد از مرگ متوفی دومین غذا به نام «یدی لیک» yedilik داده می‌شود (از واژه «یدی» ترکی به معنای «هفت»)، و بیست تا چهل نفری را به آن دعوت می‌کنند. روز چهارم مرگ متوفی با دادن غذای موسوم به «قرخی» Kyrkhy (از واژه «قرخ» ترکی به

معنای چهل) مشخص می‌شود. و بالاخره در یکمین سال پس از مرگ متوفی مهمانی مفصلی به تمام اهل ده داده می‌شود که به «ایللیک خیرات» موسوم است (از واژه ترکی «ایل» به معنی «سال»). هزینه همه این غذاهای یادبودی در صورتی که خویشاوندان و دوستان به ادای آن کمک نکنند بار سنگینی بر دوش خانواده خواهد بود. معمولاً برای هر يك از این ولیمه‌ها خویشاوندان مرفه، پدرخوانده‌ها و دوستان، هر کدام گوسفندی به خانواده عزادار کمک می‌کنند، و همسایگان نیز محصولاتی از قبیل کره و پنیر و گاهی هم پول نقد می‌آورند.

تا وقتی که يك سال تمام از مرگ متوفی نگذشته است خانواده آن مرحوم به طور کلی عزادار خواهند ماند، از هرگونه تفریح و شادمانی خودداری خواهند کرد و سخنی درباره لذتها و کامراییهای زندگی بر زبان نخواهند آورد. بدین‌گونه، تا يك سال تمام هر چیز قرمز رنگی در خانه ناپدید خواهد شد، دیگر لباس قرمز نخواهند پوشید، دیگر پشم یا تخم مرغ را به رنگ سرخ رنگ نخواهند کرد و به گیسوانشان هم حنا (خنه) نخواهند زد. از اینها گذشته سقز هم نمی‌جوئند و غذایی را که از برشته کردن برنج درست می‌شود (و به ترکی آن را که ورگه Kavarga و به کردی برهژك Brejak گویند) تهیه نمی‌کنند. معمولاً درست کردن این غذا در خانواده‌های کرد هفته‌ای يك بار تقریباً اجباری است. لیکن وقتی کسی در خانواده مرده باشد درست کردن آن غذا نه تنها در آن خانواده بلکه در خانه خویشاوندان نزدیک و حتی در نزد همسایگان دیوار به دیوار نیز متروک می‌شود، و اگر هم درست بکنند راز آن را در پرده نگه می‌دارند تا خانواده عزادار بو نبرد.

پیش از فرا رسیدن «بایرام» (عید)، همسایگان برای بانوی خانه متوفی حنا (خنه) می‌آورند و قسمش می‌دهند که موهایش را به



مناسبت فرارسیدن این عید بزرگ رنگ کند. اگر خانم رضایت بدهد و موهایش را رنگ بکند عزاداری تمام شده است و زندگی عادی از سر گرفته خواهد شد. لباسهای نو متوفی را يك سال نگاه می‌دارند و روزی که يك سال بسر آمد آنها را به يك سید یا به يك ملا می‌دهند تا برای آن مرحوم دعا بکند. روی قبر متوفی يك سنگ ساده تراش نداده می‌گذارند و یا لوحه سنگی تراش داده‌ای که روی آن نام و تاریخ مرگ متوفی ثبت است. روی سنگ قبر کسانی که دودی بوده‌اند معمولاً تصویر يك قلیان هم می‌کشند. این سنگ نوشته قبر را معمولاً يك یا دو ماه پس از مرگ متوفی و گاه نیز يك سال بعد می‌گذارند، و به هر حال این امر بستگی به وسع مالی خانواده دارد. سابقاً این سنگ قبر به شکل گوسفند یا اسب بود، چنانکه تصویرهایی هنوز هم در قبرستانهای مخصوص کردان در بعضی دهات دیده می‌شود (دهات بزلو، داشلو، قره قشلاق و سیدلر). به پهلو چپ اسب معمولاً صحنه‌هایی از زندگی روزمره را به طور برجسته نقش می‌کنند.

اشخاص متمول گاهی بزرگداشت خاطره متوفی را با انجام بعضی خدمات عام‌المنفعه از قبیل تعبیه يك چشمه، ساختن يك پل، و یا با اجرای بعضی کارهای خیریه مانند دستگیری از فقرا، نگهداری اطفال یتیم و یا اعطای پارچه به يك سید و غیره برگزار می‌کنند. بیوه متوفی تا يك سال از مرگ شوهرش نگذرد به فکر دوباره شوهر کردن نمی‌افتد، و اغلب هم به برادر متوفی یا به یکی از اقوام او شوهر می‌کند، و به هر حال از آن خانواده بیرون نمی‌رود، چه، اگر بیوه به مردی از يك خانواده دیگر شوهر کند توهین بزرگی به خانواده شوهر قبلی خود کرده است. درك علت این امر آسان است: خانواده در زمان خود شیربهایی برای آوردن این زن پرداخته و هزینه‌هایی برای بدست آوردن او متقبل شده است، و لذا او را ملك طلق خانواده



می‌داند و حاضر نیست که او را به آسانی از دست بدهد.

دربارهٔ مراسم عزاداری در کردستان مرکزی فقط چیز کمی داریم که بر آنچه گفتم بیفزاییم: پس از آنکه نعش را شستند آن را با گیاهان معطر مالش می‌دهند، سپس آن را در يك یا چند کفن می‌پیچند، (گاهی تا پنج کفن). تابوتی که پس از آن جنازه را روی آن می‌گذارند «داربست» نام دارد. گور را به درازا و ژرفای متناسب با ابعاد جسد حفر می‌کنند. در کنار گور قاب یا ظرف مخصوصی می‌گذارند به اسم «گورکول» (gór-kol) (قبر کن). دیواره‌های قبر را با سنگ یا با خشت خام می‌پوشانند و این پوشش را «بیرزغه» birazghé گویند. جسد را روی پهلوی راست طوری در گور می‌گذارند که رویش به سمت قبله باشد. سپس گور را با سنگ و خاک می‌پوشانند و در آخر کار دو سنگ بزرگ را به طور عمودی، یکی بالای سر و دیگری دم پا، می‌نشانند (كِلْ كِلْ kél kél). دعای ملا بر سر گور متوفی (تلقین) بدین شرح است: «ای فلان، پسر (یا دختر) فلان، عاقل باش! دو فرشته به بالینت خواهند آمد و از تو خواهند پرسید که مذهب چیست و قبله‌ات کدام است؛ خدایت کیست و پیمبرت کدام است؛ برادران تو کیستند و خواهرانت که؟» و تو باید در جواب بگویی: «اللّٰه خدای من است و محمد پیمبرم، مذهب اسلام است و قبله‌ام کعبه (حجرالاسود مکه)، همهٔ مؤمنان برادر منند و همهٔ مؤمنات خواهرم.»

کردها بجا نیاموردن مراسم عزاداری و بزرگداشت متوفی را گناه بزرگی می‌دانند، و برای همین است که در مواقع جنگ همیشه منتهای کوشش را بجا می‌آورند که کشته‌ها و زخمیها را در میدان جنگ بجا نگذارند و با خود ببرند. بر حسب موقعیت و استطاعت مالی متوفی، به مدت سه روز یا بیشتر، و حتی گاه تا يك سال بر سر قبرش قرآن می‌خوانند. وقتی قرائت قرآن برای يك بار به پایان رسید به آن «ختم» می‌گویند، و همین خود باید متوفی را از آتش جهنم حفظ کند. روز

سوم پس از اجرای مراسم تدفین نان مخصوصی می‌پزند به اسم «سمنی» Seminy، که به یاد آن مرحوم بین همسایگان و فقرا تقسیم می‌کنند. موارد دفن مرده با يك تابوت صندوقی در میان کردان بسیار نادر است.

<https://t.me/kurdistanbooks>

## فصل ششم

### عشیرت کرد

ساختار اجتماعی (طبقات؛ شخصیت و صلاحیت رئیس ایل؛ تفریحات) و اقتصادی (بدهیها، سازمان اوبا Obâ).

#### ۱. تصویر عشیرت.

«وقتی خانواده‌ای خود به خود توسعه می‌یابد و از حدود همخونی فراتر می‌رود و محیط نسبتاً وسیعتری را در بر می‌گیرد طبعاً تبدیل به عشیرت می‌شود. ارتباطهای عاطفی و عادی که اتحاد بین اعضای يك خانواده را محکم می‌کنند با بسط و توسعه دایره خانواده ضعیف می‌شوند و بجای آنها پیوندهای سنتی و آیینی و منافع مشترک برقرار می‌گردد. بدین‌گونه، اعضای متعدد يك خانواده که به طرز وسیعی گسترش یافته باشند مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که به نام ایل یا عشیرت خوانده می‌شود. مگر قبایل اسرائیلی زمانهای بسیار قدیم چیزی غیر از خانواده‌های بزرگی بودند که تبدیل به قبایل شدند و کم‌کم به سوی تحول و تبدیل شدن به ملت پیش رفتند؟ امروز در هیچ جای دنیا نمی‌توان تصویری کاملتر از عشایر و قبایل زمانهای قدیم پیدا کرد مگر همانها که قبایل ساکن عربستان و بین‌النهرین

و کردستان به ما عرضه می‌کنند. آدم با وارد شدن به اردوگاه‌های ایشان، با نگرستن به خیمه‌ها و با نزدیک شدن به رؤسای خانواده‌هایشان ممکن نیست آثاری به یادگار مانده از دورانهای عهد تورات را در هر قدم و در هر چیز مشاهده نکند. این رئیس قبیله، با آن ریش سفید و نگاه تندش که سنگین و موقر در درون خیمه نشسته است و فرزندان و خویشان و خدمتگاران‌ش دورش را گرفته‌اند به خوبی می‌تواند در تخیل ما یادآور ابراهیم و یعقوب و یایکی از شیوخ بنی اسرائیل باشد. مگر این چهار یا پنج زنی که بعضی را نشسته و برخی را ایستاده در گوشه‌ای از خیمه می‌توان دید تصویر زنده‌ای از زنان عهد قدیم یعنی رِبکا^۱ و سارا^۲ و راشیل^۳، در آن دم که در شکوفاترین دوران زیبایی نخستین خویش جلوه می‌فروختند نیستند؟

عشایر کردستان ترکیه از يك خانواده اصلی که خانواده رئیس ایل است و يك رشته خانواده‌های دیگر که خویشاوندی کم و بیش دور و نزدیک با هم دارند تشکیل شده‌اند. هر خانواده‌ای تشکیل يك «هامپا» hampa یا چادر می‌دهد، به قسمی که شمارش آماری هر عشیرتی بر حسب تعداد چادرهایی که آن عشیرت از آنها ترکیب شده است بعمل می‌آید؛ مثلاً می‌گویند فلان عشیرت شامل هزار چادر است، اصطلاحی که در واقع معادل هزار خانوار است. با این حال، باید در نظر داشت که عشایر کردستان از دو عنصر متمایز از هم تشکیل شده‌اند که یکی دایمی و ثابت و دیگری سیّار است. عنصر ثابت عبارت است از هسته‌ای از خانواده‌های اصلی که با رئیس قبیله خویشاوندی دارند، و حال آنکه عنصر سیّار از توده‌ای از ماجراجویان و گریزیان تشکیل می‌شود که خود را گاه به این

۱. Rebecca زن اسحق و مادر یعقوب. (مترجم)

۲. Sarah زن ابراهیم و مادر اسحق. (مترجم)

۳. Rachel زن یعقوب. (مترجم)

عشیرت و گاه به آن عشیرت می‌بندند و تکلیف روشنی ندارند. از این وضع نتیجه می‌شود که اظهار نظر صحیح در باره ارزش کمی يك عشیرت و نیروی نسبی آن ممکن نیست، زیرا این عوامل بستگی به وضع امور در زمان و مکان دارند. مثلاً عشیرت میلان Milan وقتی در دوران ریاست عمر آقا در اوج عظمت و قدرت بود از ۱۶۰۰ چادر تشکیل می‌شد. همان قبیله پس از دو سال سیر انحطاطی به ۵۰۰ چادر تقلیل یافت، و بقیه بر اثر بدبختی از بین رفتند.

رئیس قبیله خود کامه بزرگی است که مظهر دوران پدر شاهی است. قدرت و اختیارات او حد و مرز ندارد چنانکه می‌تواند از دارایی و مایملک هر يك از زیردستانش به هر نحوی که بخواهد استفاده کند. و نیز اگر صلاح بداند می‌تواند دستور بدهد هر يك از زیردستانش را به چوب و فلک ببندند و یا بکشند. انعقاد معاهده‌ای برای استرداد مجرمین که در زمان صلح رؤسای ایلات را به هم پیوند می‌دهد مانع از آن می‌شود که فردی از افراد ایل از سیطره قدرت رئیسش بگریزد و به ایل دیگری پناه ببرد. دولت نیز هیچگونه کمکی به افراد ایل در قبال زورگوییها و زیاده‌رویهای رئیس ایل نمی‌کند، زیرا سیاست دولت عثمانی چنین اقتضا می‌کند که رؤسای ایلات را آزاد بگذارد تا هر چه می‌خواهند بکنند، مشروط بر اینکه مالیات خود را به خزانه دولت بپردازند.^(۴)

جانشین رئیس ایل بر مبنای حق ارشدیت تعیین می‌شود. با مرگ رئیس ایل مسن‌ترین افراد موجود در بین نزدیکترین خویشانش جای او را می‌گیرد و همه افراد ایل به فرمانش گردن می‌نهند. غصب

۴. «تارانها و جرمه‌های مربوط به زخم زدن که گرفتن آن در میان عشایر کرد مرسوم است به بیگها و خانهای ایشان اختصاص دارد (ر. مانتران، و ژ. سواژه، کتاب تسویه حسابهای مالی دولت عثمانی، چاپ ۱۹۵۱، مؤسسه فرانسوی دمشق، به وسیله آ. میژون نوو، صفحه ۱۰۲).

مقام ریاست ایل با اِعمال زور یا به حکم سنت، و نیز انتصاب به آن مقام از طریق آراء عمومی مواردی کاملاً استثنایی هستند که جریان منظم حوادث را در اینجا نیز همچون در سایر نقاط کره زمین تغییر می‌دهند.

چادر رئیس ایل در میان چادرهای کوچکتری که دور آن را گرفته‌اند همیشه طوری افراشته می‌شود که بهتر و زودتر به چشم بیاید. این چادر محل گرد هم آییهای عمومی و در واقع نقطه‌ای است که همه بیگانگان به سوی آن کشیده می‌شوند تا از مهمان نوازیهای صاحب آن برخوردار گردند. آنجا به مقتضای زمان و مکان هم دیوان عدالت است و هم مرکز بیعدالتی؛ آنجا هم میعادگاه مشترك است و هم اتاق سران قوم که در آن درباره مسایل و جریانهای مهم روز بحث می‌کنند. در آنجا رئیس برای هر يك از افراد ایل قابل رؤیت است، با هر يك از افراد صحبت می‌کند و می‌خندد و یا قهر و خشم خود را بر سر کسانی که مستوجب غضب او شده‌اند فرو می‌ریزد. بر سفره‌اش همیشه دیسهای پلو و سیخهای کباب از گوشت گوسفند پیدا می‌شود، به طوری که هر کس می‌تواند در پای آن سفره زانو بزند و هر قدر که دلش بخواهد بخورد. کردها برای من نقل کردند که بر سر سفره علی آقا رئیس ایل مقتدر حیدرانی ارتفاع مجموعه‌های محتوی پلو و توده کبابهای گوسفند بقدر يك کوه بود که بر دوش چهار نفر حمل می‌شد (همین موضوع را با آنچه در فصل پیش گفتیم مقایسه کنید. مؤلف). من خود هرگز این مجال را نیافته‌ام که صحنه نمایش این ولخرجیها و اسراف کاریهای ایلیاتی را بینم، زیرا رؤسای عشایری که من با آنان سر و کار داشتم در مقایسه با این اربابان بزرگ اشخاص حقیر و ناچیزی بودند.

با اینکه قدرت و اختیارات رئیس ایل بی‌حد و اندازه است نوعی کنترل از طرف پیرمردان قبیله که به هر حال حرفشان وزن و



اعتباری دارد و همیشه نمی‌توان نسبت به آن بی‌اعتنا بود اعمال می‌شود. شورای «ریش سفیدان» قوم (به ترکی آق ثقل) تقریباً هر شب در چادر رئیس ایل تشکیل می‌شود تا دربارهٔ مسایلی که به‌منافع مشترك مربوط است و دربارهٔ پیشامدهایی که در زندگی روزمرهٔ عشیرت روی داده است شور کنند» (میلینگن، کتاب سابق الذکر او، صفحات ۲۸۲ - ۲۸۶).

این تابلوی کلی آب و رنگ زده به دست مؤلفی که در میان کردها زندگی کرده است (میلینگن) خواننده را بکراست به محیط عشیرتی ملتی داخل می‌کند که شیوهٔ زندگی و ویژگیهای فردی و خانوادگی آن موضوع فصلهای پیشین این کتاب بود و ما اکنون به خوبی با آنها آشنا شده‌ایم. البته میلینگن این سطور را در سال ۱۸۷۰ می‌نوشت، لیکن ما بی‌آنکه کاملاً به عقیدهٔ ویگرام Wigram منقول در فصل چهارم همین کتاب، مشعر بر اینکه کردها از هزارهٔ اول پیش از میلاد مسیح تا به امروز تغییری نکرده‌اند پای‌بند باشیم مع‌هذا معتقدیم که در واقع هر جا عشیرت کرد توانسته است حالات ایلپاتی خود را حفظ کند شباهت بسیار به شرحی دارد که میلینگن دربارهٔ آن داده است. اکنون وظیفهٔ ما تنها این است که دربارهٔ جنبه‌های اصلی ایل که میلینگن از آنها سرسری گذشته و فقط طرح مختصری به دست داده است تعمق بیشتری بکنیم.

از طرفی باید اعتراف کرد که تا به حال و یا لااقل تا آنجا که ما می‌دانیم تحقیق جامع و کاملی از نظر جامعه‌شناسی راجع به ماهیت عشیرت کرد انجام نگرفته است و به طور کلی گمان نمی‌رود که اتفاق نظری در بارهٔ اصل و تکوین عشیرت وجود داشته باشد^(۵). پیوندهای

۵. از نظر پ. روندو (کتاب سابق الذکر، صفحهٔ ۴) «عشیرت کرد جامعهٔ کوچکی است که به روی خود تا شده است و می‌توان گفت که يك سازمان دفاعی است. عشیرت مؤسسه‌ای است سنتی و محافظه‌کار؛ جمعیتی است که به نسبت گروههایی که همان ←

خونی (قرابت نسبی) همیشه از پایه‌های ضروری تشکیل عشیرت نیست؛ چنانکه مثلاً لووی Lowie در کتاب خود (جامعهٔ اولیه، چاپ ۱۹۲۱ لندن، صفحات ۳۷۶ - ۳۸۲) متذکر می‌شود که: «تماسهای محلی، ولو در سطوح فرهنگی بسیار پایین، یکی از عوامل تعیین کنندهٔ تعاون و همکاری اجتماعی است که جدا از خویشاوندی نسبی (خون) در ایجاد این علقه و پیوند مؤثر است» (۶). پطروشفسکی نیز در کتاب خود (راجع به دوران فتودالیته در ارمنستان و آذربایجان، از قرن شانزدهم تا آغاز قرن نوزدهم، به زبان روسی) اظهار می‌دارد که: «قبایل چادرنشین دوران مورد نظر، از جمله، قبایل چادرنشین ترك و مغول‌قرنهای سیزدهم - پانزدهم اتحادیه‌هایی بر مبنای خویشاوندی نسبی نبودند و از اجداد مشترکی بوجود نیامده بودند. آنان اتحادیه‌هایی بودند که مصنوعاً با اجزاء گروه‌های مختلف خانوادگی قدیمتر و مربوط به پیش از دوران فتودالیسم تشکیل یافته بودند». بعلاوه، طایفه و عشیرت تمیزشان از هم همیشه آسان نیست، زیرا طایفه (کلان (Clan) می‌تواند گسترش پیدا کند و تبدیل به عشیرت (تریبو (tribu) بشود، و عشیرت نیز می‌تواند آنقدر کوچک و محدود بشود که به طایفه مبدل گردد. (رجوع شود به هوکارت Hocart، در کتاب ترقی انسان، چاپ ۱۹۳۳). هر گاه جامعهٔ مفروض اولیه هنوز تبدیل به عشیرت نشده... و به صورت ترکیبی از خانواده‌ها زندگی کند

---

خصوصیت و شخصیت را ندارند برتری خودش را بر آنها احساس می‌کند». و. ر. هی W.R. Hay، سروان انگلیسی، در عشیرت کرد «جمعیت یا اتحادیه‌ای از جوامع را می‌بیند که برای حمایت از اعضای خود در برابر تعرض خارجی و برای نگاهداری عادات و آداب کهن نژادی و نوع زندگی قبیله‌ای درست شده است». جامعه‌شناس دیگر، گومپلویچ Gumplowicz زدر کتاب مبارزهٔ نژادها، صفحهٔ ۱۹۲ و صفحات بعد) عشیرت را از زاویهٔ اندک ویژهٔ «جنگ افراد با افراد» (bellum omnium Contra Omnes... بررسی کرده است...

۶. اصل گفتهٔ لووی در متن کتاب نیکیتین به زبان انگلیسی آمده است. (مترجم)

حتی می‌تواند طایفه (کلان) به معنایی که در حقوق رُم منظور است نداشته باشد، زیرا طایفه (کلان) آن‌گونه که حقوق رُم از آن برداشت می‌کند مفهومی کاملاً ذهنی و انتزاعی دارد. و بیش از رُم پدرشاهی این مسئله در يك طایفه «توتمی» (مبتنی بر اعتقاد به توتیم) آشکار می‌شود که در آن خویشاوندی نه با داشتن روابط خون و نسب بلکه با اعتقاد به يك جد - خدایی به صورت «توتیم» تعریف می‌شود. به همین جهت است که طایفه (کلان) هرگز جانشین خانواده (فامیل) نخواهد شد و خانواده سلول بنیادی تشکیل جامعه است. (رجوع شود به لوی Lowie، در کتاب مقدمه‌ای بر مردمشناسی فرهنگی، چاپ ۱۹۳۴ لندن، فصل چهاردهم طایفه). و بالاخره جامعه‌شناس دیگری می‌گوید: «عشیرت يك واحد سیاسی یا قبیله یا نیمی از يك واحد اجتماعی است که یکی از تقسیمات متعدد چنین واحد سیاسی را تشکیل می‌دهد. عشیرت مطابق است با مفهوم مملکت یا ملت در میان خودمان. قبیله نوعی از يك خانواده گسترش یافته است» (۷) (رجوع شود به کروبور Kroeber، در کتاب مردمشناسی، چاپ لندن، کلکته، سیدنی، ۱۹۲۳). برخورد سریع با نظریه‌های مختلف غامض بودن مسئله‌ای را که ما خاطر نشان نمودیم ثابت می‌کند. کاری که برای محققان آینده باقی مانده است این است که تعیین کنند آیا عشیرت کرد يك طایفه گسترش یافته و بیرون آمده از يك خانواده است یا واحدی است سیاسی که اغلب اصل و مبدائی ساختگی دارد.

## ۲. ترکیب عشیرت و طبقات آن.

بنابراین بدواً ذکر چند نکته در باره ترکیب عشیرت ضروری است. میلینگن مسلماً حق دارد از اینکه عشیرت را به چشم

۷. اصل گفته آن جامعه‌شناس در متن کتاب نیکیتین به انگلیسی آمده است. (مترجم)

خانواده‌ای می‌نگرد که بزرگ شده و گسترش یافته است. با این حال، در هر نوعی از عشیرت، باز باید از نزدیک مشاهده شود که سهم هسته اولیه خانواده در تشکیل آن عشیرت چقدر است و عناصر خارجی که به دور آن هسته گرد آمده‌اند کدامها هستند. تحقیق در این باره از نظر «بافت‌شناسی» (هیستولوژی) عشیرتی بسیار آموزنده خواهد بود. بعلاوه، همان اصل خویشاوندی همیشه و بدون تغییر در کامل کردن و یکدست نمودن يك واحد بزرگ دخیل نیست، بلکه برعکس، گاهی اصل مذکور همان واحد بزرگ یا عشیرت را به چندین شاخه تقسیم می‌کند. از میان موارد متعددی که با جستجو در تاریخ کرد می‌توان به عنوان مثالی بر این نکته یافت ما به يك مثال بسنده می‌کنیم، و آن مورد عشیرت هرکی Harkî است. بنا بر قصه‌ای که ما آن را برای مجموعه داستانهای کردی خود یادداشت کرده‌ایم جدّ اعلاي خانواده‌های «حکمران» این عشیرت مردی بود به نام ابوبکر که به جسارت و رشادت شهرت داشت و کسی بود که نمی‌ترسید از اینکه به تنهایی با بیست نفر بجنگد. ابوبکر بر سر يك چیز جزئی با زین‌الدین میر شمیدینان درگیر شد و نوکران و رعایای میر را اگر هم نمی‌کشت لخت می‌کرد. حتی يك بار کار جسارت را به جایی رسانید که پس از اینکه به تنهایی بیست نفری از آدمهای میر را، که می‌خواستند وی را در کمینگاهی غافلگیر کنند، زد و پراکنده کرد سلاحهای ایشان را نیز گرفت و همه را بر پشت دو قاطر که در آن هنگام تمام دار و ندار او را تشکیل می‌دادند بار کرد و یگراست به نزد خود میر رفت. میر شمیدینان به نیرنگ متوسل شد و بی‌آنکه نیت واقعی درباره‌ی ابوبکر را برملا کند، بر عکس، روی خوش به او نشان داد و به او گفت: «خوش آمدی! قدمت روی چشم! این نوکران من از زن هم کمترند. من برآستی ضرر می‌کنم که ایشان را نگه می‌دارم و مواجب می‌دهم. از آنجا که تو آدم فقیری هستی و چیزی نداری من بسیار مایل بودم که

مرد شجاعی مثل تو مباشر و همه کاره‌ام باشد». خلاصه، هر دو با هم به توافق رسیدند و ابوبکر شب را در خانه میر ماند تا فردا صبح به سراغ زن و بچه‌اش برود و آنها را بیاورد و به سر کار تازه خود بیاید. میر که بدین حيله اعتماد ابوبکر را جلب کرده بود دیگر برایش آسان بود که بر دشمنش دست یابد و او را به بند بکشد. وقتی بند از ابوبکر برداشتند تا اعدامش کنند او توانست خنجر یکی از نوکران میر را بقاءید، و چنان ضربتی به آن مرد زد که تیغه خنجر پس از آنکه تن او را سوراخ کرد به درختی فرو رفت. ابوبکر خواست خنجر را از درخت بیرون بکشد ولی فقط دسته آن به دستش آمد، و لذا بی سلاح ماند. پیش از مرگ تنها خواهشش این بود که بگذارند وصیت آخرش را برای پسرانش بکند، و با این خواهش او موافقت شد. آنگاه ابوبکر گفت: «اولاً هیچگاه تیغه خنجر را بدون میخکاری به دسته آن محکم نکنند. ثانیاً هر کدام دست کم چهار زن بگیرند تا اولاد و احفاد زیادی پس بیندازند و آنان بتوانند انتقام مرا بگیرند. ثالثاً هیچگاه به سخنان تملق‌آمیز و دروغین پیگراذگان شمدینان (عشیرت حاکم) باور نکنند». از چهار پسر ابوبکر به نامهای مندو Mendo، سیدو Sido، سرهات Serhât و مام‌شیر Mam cheir، سه نفر اول کسانی بودند که سه شاخه از تقسیمات عشیرت هرکی از ایشان درست شدند و نام خود را از ایشان گرفتند، بدین شرح: مندان Myndân که تعدادشان از شاخه‌های دیگر بیشتر است، سیدان Sidân که از همه شجاعترند و سرهاتی Serhâtî.

این بود مثالی که ما برای تشکیل عشیرتها از طریق انشعاب يك خانواده آوردیم. از طرفی هم مسلم است که هیچگونه طرح کلی و قاطعی نمی‌توان در این زمینه بدست داد. به نظر می‌آید که در اینجا دو اصل همیشه حکمفرما است، یکی اصل انجماد و التصاق که منتهی به تشکیل قبیله‌ای به دور يك عامل تبلور یا يك هسته قوام دهنده (رئیس

شجاع و با عرضه) می‌شود، و دیگر اصل تجزیه و تفرقه بر اثر پیشامدهای نامساعد (از قبیل تلف شدن رئیس، بیماریهای مسری در بین چهارپایان، قحطی).

همان‌گونه که میلینگن بسیار خوب آن را بیان کرده است مادام که عشیرتی در ناز و نعمت بسی می‌برد و گردش ایام به کام او است بر تعداد نفراتش افزوده می‌شود، و بر عکس، در موارد خلاف آن، تحلیل می‌رود و حتی ممکن است بکلی نابود شود. هر گاه فهرست عشایری را که در دورانهای مختلف تنظیم شده‌اند با هم مقایسه کنیم به آسانی می‌توانیم شواهدی بر این مدعا بیابیم. در این آزمایش تنها نام چند عشیرت بزرگ است که در همه فهرستها تکرار می‌شود و حال آنکه اکثر عشایر دیگر تکرار نمی‌شوند و در عوض، نامهای تازه‌ای بر آن فهرستها ظاهر می‌شود. این عشایر تازه ممکن است با خرده ریزهای باقیمانده از عشایر از بین رفته تشکیل شده باشند. باری، همیشه عناصری مواج و متغیر، که میلینگن به آنها اشاره کرده است، هستند که به ما توضیح می‌دهند چگونه همه این تبدیل و تحولات صورت می‌گیرد (۸).

لیکن علاوه بر آن عناصر متغیر، باید در میان بعضی از این عشایر وجود قشرهای اجتماعی مختلفی را نیز تشخیص داد. تمام محققانی که درباره ملت کرد مشاهداتی داشته‌اند در تشخیص لاقل دو طبقه در میان ایشان متفق‌القولند: یکی نجبا، جنگجویان و مالکان

---

۸. پ. روندو (در کتاب عشایر کوه‌نشین، صفحات ۴ و ۵) می‌گوید که در عشایر عناصر بیگانه را به آسانی می‌پذیرند و آنها حتی می‌توانند در عشیرت به مقامهای والایی برسند. کرد به ارزش و شایستگی يك عنصر بیگانه معتقد است و اگر او را در خود می‌پذیرد به این امید است که او را مانند خود کند، زیرا عشیرت از قدرت خویش اطمینان دارد، چهارچوب زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهد و گرایش دارد به اینکه آن چهارچوب را کاملاً تنظیم نماید. مثلاً احساس عشیرتی در روش کرد نسبت به مذهب مؤثر است (رجوع شود به فصل یازدهم همین کتاب). (مؤلف)



زمین، و دیگر نوکران مسلح و رعایای ایشان که به صورت نیمه برده درآمدند. به طبقهٔ اخیر خواه نام «رعیت» می‌دهند (در جمع «رعایا») که عموماً در شرق مسلمان بکار می‌رود، و خواه نام «گوران» (و نام اخیر باید توجه ما را به خود جلب کند). «گوران»ها از کردهای دیگر به وسیلهٔ شکل جسمانی و زبانشان (که آن نیز ایرانی است) تمیز داده می‌شوند. این تقسیم‌بندی محیط کرد طبعاً این فکر را به وجود آورده است که از يك طرف فاتحانی در کار بوده‌اند و از طرف دیگر بومیانی که فرمانبردار آن فاتحان شده‌اند. این عقیده از طرف بعضی از محققان عنوان شده است و حال آنکه به گفتهٔ برخی دیگر، بی‌آنکه توضیحی دربارهٔ این پدیده به ما بدهند برای واژهٔ «گوران» دو معنی قایلند: یکی وسیعتر، برای تعیین يك طبقهٔ اجتماعی در عشیرت کرد، و دیگری محدودتر و نژادی، که به عشیرت مشخصی اطلاق می‌شود.

باری اینک بعضی شواهد در این باره:

«کردها به دو طبقه تقسیم می‌شوند: یکی جنگجویان که بجز گله‌های خود چیزی ندارند و معمولاً راهزنی هم می‌کنند، و دیگر دهقانان که ایشان را گوران می‌نامند (واگتر، کتاب سفر به ایران و به سرزمین کردان، چاپ ۱۸۵۲ لایپزیگ، جلد دوم، صفحهٔ ۲۳۳). «طبقهٔ اخیر نمی‌توانند خود را به عنوان نجبای کرد جا بزنند، زیرا دهقانان از نظر شکل و صورت و لهجه با جنگجویان فرق دارند و فوراً شناخته می‌شوند.» (ایضاً همان کتاب، صفحهٔ ۲۳۵). «طبقهٔ دهقانان احتمالاً از بومیان «ماد» بوجود آمده‌اند که تحت سلطهٔ دیگران در آمده‌اند.» (ایضاً همان کتاب، صفحهٔ ۲۲۵). «در میان عشیرت بلباس نیز (در جنوب دریاچهٔ ارومیه) تقریباً همچون در همه جای کردستان يك طبقهٔ دهقان وجود دارد. این طبقه تحقیر می‌شود، به هیچ ایلی تعلق ندارد و ظاهراً، همچون در شهر زور، به بومیان قدیم متعلق است. بلباسها ایشان را به نام «کلاوسی» یعنی «کلاه سفید»



می‌نامند.» (ایضاً همان کتاب، صفحه ۲۲۹). بنا به گفته ریک Rich (در کتاب حکایت اقامت در کردستان) گورانها از طبقه جنگجویان با شکل و قیافه و با لهجه‌شان تمیز داده می‌شوند. صورت ایشان شکلی دلنشین‌تر و ملایم‌تر دارد، خطوط چهره‌شان منظم‌تر است و نیمرخشان اغلب حالت نیمرخ یونانیان را دارد. ریک همچنین متذکر می‌شود که موقعیت اجتماعی ایشان رقت‌آور است و بیشتر به سرنوشت بردگان سیاه پوست هند غربی شباهت دارد. سیلویستر دو ساسی نیز در گزارشی که در باره کار «ریک» داده است (در روزنامه دانشمندان، چاپ ۱۸۳۷، صفحات ۸ و ۹) این فرضیه را عنوان کرده است که طبقه جنگجویان مظهر و نماینده نژاد فاتحان هستند و کشاورزان بازماندگان بومیان. در عین حال، ن. مارر N. Marr (در کتاب راجع به واژه «چلبی»، به زبان روسی، صفحه ۱۳۷) ممکن می‌داند که واژه «گوران» چیزی بجز صورت تحریف شده واژه «کرد» نباشد، چنانکه در اصوات دستوری کرد گاهی تبدیل حرف ك ك به گاف g در آغاز کلمه دیده شده است (جستی Justi، کتاب دستور زبان کردی، صفحه ۲۱)؛ همچنان که «رد» rd در آخر کلمه گاهی به «ر» r بدل می‌شود (جستی، همان کتاب، صفحه ۳۸). در میان محققان ارمنی نیز که «مارر» از ایشان نام برده است، میراخوریان (۱۸۸۵) کردها را به يك طبقه چادرنشین که به وسیله رؤسای «تورون» toroun (یعنی نجیب‌زاده) اداره می‌شود و از راه دامداری امرار معاش می‌کنند، و به طبقه دیگری که یکجانشین هستند، تقسیم می‌کند. سرواندزتیانتس Srvandztiants (۱۸۷۶) از سه طبقه در میان کردان نام می‌برد: ۱- نجبا (تورون)؛ ۲- دسته‌های مسلح رئیس ایل یا «غلام» (غلام)؛ ۳- رنجبران (رعایا). آ. آراکلان (۱۸۹۸) چهار طبقه تشخیص داده است: ۱- پلب plèbe یا «رعایا» که کار می‌کنند؛ ۲- نوکران مسلح رئیس ایل؛ ۳- رؤسا یا آقاها که طبقه نظامی هستند؛ ۴-

روحانیون.

دربارهٔ واژهٔ «غلام» درخور تذکر است که این واژه ظاهراً در بعضی موارد معرف حالتی نزدیک به بردگی و یا دست کم محدودیتهایی در آزادی است. در واقع سندی در این باره در دست است که این فرض را قوت می‌بخشد، و آن عریضه‌ای است که در ۱۷۶۸ رعایا و چادرنشینان خانات نخجوان به کریمخان زند پادشاه ایران نوشته‌اند. در آن عریضه از وکیل‌الرعیایا (کریمخان) خواسته‌اند که نگذارد «بیگ‌زادگان» (یعنی اربابان)، ایشان را به صورت غلام (حالت بردگی) درآورند، و نوشته‌اند: «کسی غلام است که پدرش غلام بوده یا خود با پول خریداری شده و یا بیگانه باشد، ولی دیگر نباید دهقانان (رعایا) و چادرنشینان (ایلات) نخجوان را به غلام تبدیل کرد.» (ن. بوگدانووا، مقالهٔ مندرج در صفحهٔ ۱۴۲).

مینورسکی نیز (۱۹۱۴، به زبان روسی) به وجود دو طبقه در میان کردان اشاره می‌کند: نجبا با نوکران مسلحان، و دهقانان یا کشاورزان نیمه‌سرف. او ضمناً خاطر نشان می‌سازد که سختی موقعیت اجتماعی طبقهٔ اخیر با احساسات علقه‌های قبیله‌ای نسبت به «آقا» که گاه حالتی بسیار پدرشاهی دارد و سخت تند و تیز است تخفیف پیدا می‌کند. از جمله، مینورسکی متذکر می‌شود که به هنگام اشغال بخشهای سرحدی متنازع فیه بین ایران و عثمانی (۱۹۰۴ - ۱۹۱۰) از طرف ترکان، ترکها کوشیدند که وضع رعایا را با محدود نمودن سلطهٔ «آقاها» بر دهقانان تا اندازه‌ای بهبود بخشند. با این حال، اغلب از زبان رعایا شنیده می‌شد که با حسرت و اندوه می‌گفتند: «دیگر آقایی برای ما نمانده است!»

مینورسکی با این عقیده نیز موافق است که «آقاها» فاتحانند و «رعایا» از نژاد دیگری هستند، چه، به هر حال، این دو دسته را نمی‌توان با هم اشتباه کرد. از نظر تاریخی، این واقعیت بیش از یک

بار به اثبات رسیده که مثلاً در قطور، در سُمای Somai و غیره، شکاکها که بعداً آمده‌اند بر ساکنان قدیمی آن نواحی تسلط یافته‌اند. به عقیده راولینسون Rawlinson عشیرت گوران از ایل کلهر بوجود آمده است، همانها که کردهای باجلان - که به وسیله سلطان مراد چهارم تغییر مکان یافته بودند - مجبورشان کردند ناحیه غربی ذهاب را در حدود سال ۱۶۳۹ ترک کنند؛ با این حال این نظریه با اختلافی که بین لهجه گورانها با لهجه کلهرها وجود دارد جور در نمی‌آید.

مینورسکی مسئله گورانها را مورد تحقیق و تتبع بسیار فشرده‌ای که به نام ایشان (فراتر از دو هزار سال!) و به اصل و مبداءشان مربوط می‌شود قرار داده و نیز مآخذی ادبی و منتهایی گورانی عرضه کرده است. این نام به معنای درست کلمه به قبیله عمده‌ای اطلاق می‌شود که کوههای واقع در شمال جاده بغداد - کرمانشاه را تا رودخانه سیروان (دیاله) در شمال و سرزمین مرتفع اورامان اشغال کرده است. محل‌های محدود و کوچک دیگری از لهجه گورانی وجود دارد که علاوه بر خود گورانها به وسیله زازاها (دیملی) در درسیم Dersim صحبت می‌شود. نام گورانها برمی‌گردد به واژه باستانی گا (و) باره (ك) Gâ(v)bâra(k) و لذا کانون نخستین ایشان را باید در ولایات نزدیک دریای خزر جستجو کرد، آنجاها که ما سلسله‌ای را به همین نام در حدود سالهای ۶۴۵ - ۶۶۰ می‌شناسیم. (رجوع شود به مقاله گوران نوشته مینورسکی در B.S.O.A.S. مجلد یازدهم، قسمت یکم، سال ۱۹۴۳).

از مجموع این گواهیها ظاهراً، وبه هر حال با قطع و یقین نتیجه می‌شود که محیط کرد از دید اجتماعی به هیچ وجه یکسان نیست و در وجود طبقات در میان ایشان نباید تردید کرد. ممکن است خواننده این سؤال را از خود بکند که در بررسیهایی که پیش از این به آنها اشاره

شد احتمال دارد گاهی طبقه‌بندی عشایر بین خودشان به یکجانشین و چادرنشین یا نیمه چادرنشین را، که به هر حال چیزی غیر از حالات مختلف اجتماعی در داخل يك عشیرت واحد است با هم اشتباه کرده باشند. ظاهراً چنین ایرادی موجه به نظر می‌رسد، لیکن از طرفی هم باید این حقیقت را در نظر گرفت که بسیاری از عشایر (مثلاً هرکی که پیش از این چندین بار به نامش اشاره کردیم، و سپس عشایر ارتومیشی و سورچی و میلان) به دو شعبه تقسیم می‌شوند: چادرنشین و یکجانشین، که با تقسیم‌بندی به دو طبقه مطابقت دارد، طبقه جنگجویان (که نمونه آن همان چادرنشینان هستند و چنانکه در فصل چهارم ذکر کردیم دامداری می‌کنند)، و طبقه کشتکاران که به نوعی به زمین وابسته مانده‌اند. این حقیقت امکان این فرضیه را می‌دهد که عشایری که در حال حاضر یکجانشین هستند در اصل همیشه وابسته به ایلات چادرنشین بوده‌اند و خود فقط شاخه‌ای از آنها محسوب می‌شده‌اند، لیکن به مرور زمان این پیوندها بریده شده و دو بخش یا دو شاخه هر کدام زندگی جداگانه‌ای در پیش گرفته‌اند. این فرضیه به همان قیاس بیشتر پذیرفتنی است که چادرنشینان جنگجویی که تنها از منبع درآمد گله‌هایشان امرار معاش می‌کنند در زندگی به میزانی کمتر از یکجانشینان که منابع مالی بیشتری در اختیار دارند در تأمین هستند. با قرار گرفتن در معرض بدبیارهای زبانبار، يك قبیله چادرنشین آسانتر از يك قبیله یکجانشین نابود می‌شود، و آنجا که دو شاخه از يك عشیرت واحد وجود دارند تنها شاخه یکجانشین که از آغاز فقط يك تقسیم‌بندی و يك طبقه بوده است باقی می‌ماند.

به هر حال، گرایش کلی، همان‌گونه که در فصل چهارم دیدیم، عبارت است از ترك چادرنشینی محض و گذر به حالت یکجانشینی از طریق حالت میانی که نیمه چادرنشینی باشد. بنابراین، اشتباه

عشیرت - طبقه اجتماعی چیزی بجز يك اشتباه ظاهری نخواهد بود. اقدام یکجانشین کردن کردها در ارمنستان از زمان ناپدید شدن ارمنیها از آنجا، به وسیله کِلِرژِه Clerget خاطر نشان شده است (کتاب سابق الذکر، صفحات ۹۴ - ۹۵). پ. رُونْدُو نیز (کتاب سابق الذکر، صفحات ۴۰ - ۴۱) این پدیده را در سوریه، یعنی در آنجا که کردها تبدیل به کارگر فصلی می‌شوند مورد بررسی قرار داده است. دولت این پایبند شدن به زمین را که در عین حال به سود مالک زمین نیز هست تشویق می‌کند. از طرفی سر مارک سایکس^(۹) سابقاً از این سیاست که اجرای آن را در جنوب ارضروم به چشم خود دیده اظهار تأسف کرده است. مارشال مولتکه نیز (در کتاب زمین و خلق کرد، به زبان آلمانی) تلاشی قدیمتر برای یکجانشین کردن کردها را از طریق اعمال زور (در ۱۸۳۸) که به نتیجه نرسیده شرح داده است.

### ۳. صفات و وظایف رئیس ایل.

پس از آنکه بدین گونه ترکیب اجتماعی عشیرت کرد را شرح دادیم اینک به مطالعه ساختمان آن از نظر سلسله مراتب و به ذکر صفات و وظایف رئیس ایل می‌پردازیم. طرق بدست آوردن قدرت به وسیله رئیس ایل بر حسب موارد فرق می‌کند، لیکن می‌توان آنها را در قالب چند اصل معین ریخت که از آن جمله‌اند: جانشینی از طریق وراثت، انتخاب از طرف خود عشیرت، انتصاب از طرف دولت حاکم؛ و همه این طریقه‌ها جنبه قاطعیت ندارند و بجز در محیطی آکنده از زورگویی و دوز و کلک اعمال نمی‌شوند، چنانکه می‌کوشیم این مدعا را با ذکر چند مورد مشخص که عیناً اتفاق افتاده است ثابت نماییم. در عین حال، اصل وراثت از نیروی عرف و عادت و سنت برخوردار

بوده و متکی به علاقه‌ای است که عشیرت نسبت به رئیس موروثی خود دارد. کتاب شرفنامه مثال جالب توجهی در این باره که به خانواده شاهزادگان بیتلیس مربوط می‌شود برای ما نقل کرده است. این خانواده که زمانی به حکم شاه ایران همهٔ املاک و دار و ندارشان را از ایشان گرفته بودند به حال تبعید در شهر قم که دور از موطنشان کردستان بود زندگی می‌کردند و دیگر بجز دو خلف ذکور که هنوز بچه بودند نماینده‌ای نداشتند. این امر مانع از آن نشد که یکی از نوکران وفادار خانواده تلاشهای هیجان‌انگیزی برای بازگرداندن این بچه‌ها به قدرت و اختیارات رؤسای قدیم معمول دارد، و در این راه از کمکهای بیدریغ ایل و عشیرت اربابانش نیز برخوردار بود. آن نوکر پس از چندین بار شکست، بی‌آنکه دلسرد بشود موفق شد اصل وراثت را به کرسی بنشانند، و بیتلیس پس از وقفه‌ای دراز مدت شاهزادهٔ خود را بازیافت. همان کتاب شرفنامه موردی نیز از انتخاب رئیس ایل برای ما نقل می‌کند. ماجرا مربوط به ایل روزه‌کی Roujekî است که در آن، خانوادهٔ رئیس ایل بی‌وارث مانده بود (صفحات ۴۶۸ - ۴۶۹). معمران و ریش سفیدان قوم با هم به مشورت نشستند و پیشنهاد کردند که از دو تن از شاهزادگان، از نسل و تبار شاهی، دعوت شود که بیایند و قدرت را به دست بگیرند. افراد ایل «از خرد و کلان» با این پیشنهاد موافقت کردند. کسانی که نزد آن دو شاهزاده رفتند و هر یک را به ریاست یکی از دو شاخهٔ ایل فرا خواندند و مراتب اطاعت و بیعت افراد ایل را به ایشان ابلاغ کردند. و باز در شرفنامه به فرمانهای ریاست برمی‌خوریم که از طرف دولتهای ایران یا عثمانی به نام کسانی از خانواده‌های اعیان و نجیب‌زادهٔ کرد صادر شده است (صفحات ۵۳۱ - ۵۵۱ و ۵۶۳ و ۵۸۱).

تمام مثالهای یاد شده در بالا مربوط است به خانوادهٔ خود میر شرفخان بیتلیسی مؤلف کتاب شرفنامه، در مراحل مختلف از حیات او.



لیکن در قسمتهای دیگر کردستان ترکیه یا ایران نیز در مورد خانواده‌های نجیب و اعیان دیگر مراتب به نحوی غیر از این جریان نداشته است. از طرفی هم شرفنامه که بهترین منبع ما برای آشنایی با کردستان قرن شانزدهم بشمار می‌رود بر است از جزئیات مربوط به مبارزه بین عشایر و رقابت رؤسای ایشان با هم که در پی کسب قدرت بوده‌اند. گاهی تنها تصادف و پیشامد محض در پیشرفت کاریک رئیس ایل مؤثر می‌شود. سه برادر در یک جا با هم مقیم بودند. برادر بزرگتر به زهد و پاکدامنی مشهور بود. یک بار در یک مهمانی، برادر کوچکتر ناگزیر شد قدری غیبت کند. وقتی برگشت و مطالبه سهم خود را کرد برادر وسطی معترف شد که چون از انتظار کشیدن خسته و از بازگشتن او مأیوس شده بود سهم او را خورده است. آنگاه برادر بزرگتر نفرینش کرد و گفت: «الهی شکمت بترکد!» و با این حرف برادر پرخور خود را افسرده و مکدر کرد. بیچاره برادر در دم افتاد و جان داد. و چنین بود اثر معنوی سخنان مرد مؤمن و پرهیزگارا! «بر اثر همین واقعه معجزه‌آسا برادر ارشد به ریاست ایل نایل آمد» (شرفنامه، صفحات ۳۳۰ - ۳۳۱) (۱۰).

۱۰. به عقیده پ. روندو (کتاب سابق‌الذکر، صفحات ۱۵ و ۱۶) قدرت رئیس ایل بجز در موارد بحرانی و جنگ بسیار ممکن است مورد بحث و منازعه باشد. از طرفی تنها یک شکست کافی است که قدرت را از او سلب نماید. تحت نظم و قاعده در آوردن این مسئله از آنجا که جزئیاتی درباره آن در دست نداریم مشکل است و ظاهراً از دورانی به دورانی دیگر و از ایلی به ایلی دیگر تغییر می‌کند. در نزد یزیدیه‌ها (تحقیق روزه لسکو، صفحه ۱۶۳) قدرت قضایی از دست رئیس ایل گرفته شده و به قاضی مخصوصی تفویض گردیده است. اصل وراثت اتفاق آراء کردها را به دست نمی‌آورد. مثلی است کردی که می‌گوید: «رحمت به گورشان، هم‌هاش احمقها رئیس می‌شوند!» درباره انتخاب وابسته به بخت و تصادف نیز به مثل عامیانه مشهور اشاره کنیم که می‌گوید: «پرنده بر سر هر یک از نامزدها نشست همان انتخاب می‌شود».



چون آن اثر گرانبهای تاریخی به زبان فرانسه ترجمه شده است ما در اینجا به نقل همین چند مثال از آن کتاب راجع به طریقه کسب قدرت و مقام ریاست، ایل بسنده می‌کنیم و خواننده را در صورتی که مایل به دانستن مطالب بیشتری در این زمینه باشد به خود کتاب حواله می‌دهیم»^{۱۱}) (کتاب شرفنامه، ترجمه از فارسی به فرانسه، با شرح و تفسیر فردریک. ب. شارمو، چاپ ۱۸۷۳ سن پترسبورگ). ما برای تکمیل این مبحث اضافه می‌کنیم که بطور خلاصه نجبای کرد از پنج طبقه زیر تشکیل شده‌اند: اول، ملازاده‌ها که از اعقاب ملایان هستند و به خاطر علم و سواد و شیوه استثنایی زندگی‌شان شهرت دارند (مانند حیدریهای اربل، از اعقاب ملا حیدر، و هیلانی یا هلنی زاده‌های Hilani zâde رواندوز، از اعقاب ملا عمر افندی، از قبیلۀ هلنی). به ملاحی که فاقد این خصایص باشند به کردی «نیوه ملا» یعنی «نیم ملا» می‌گویند. دوم، شیخ زاده‌ها، که از اعقاب شیخان هستند (اینان پیشوایان مذهبی‌اند و در فصل راجع به مذهب از ایشان یاد خواهیم کرد). سوم، بیگزاده‌ها، یا خانواده‌های بزرگ اعیان، از قبیل خانواده‌های امرای بوتان و رواندوز و سرداران مکری (بابا میری) و پاشا بیه‌های سلیمانیه و غیره. چهارم، آقازاده‌ها، یا رؤسای قبایل کم‌اهمیت‌تر، و بالاخره، پنجم، زیوه‌دارها - Zevêh-dâr که خانواده مقدسین هستند.

حال برای مثال، منطقه کوچکی از کردستان مرکزی، مثلاً شم‌دینان را که زیاد شناخته نیست و ما درباره آن توانسته‌ایم مطالعه کنیم، بگیریم و بینیم این نظام طبقاتی که هم اکنون به شرح آن پرداختیم در آنجا چگونه جا افتاده است.

---

۱۱. فراموش نکنیم که خود مؤلف کتابش را (که اینک ما به ترجمه آن پرداخته‌ایم) از ابتدا به زبان فرانسه نوشته است نه به روسی؛ و به همین جهت، خوانندگان فرانسه زبان را به خواندن ترجمه فرانسه شرفنامه حواله می‌دهد. (مترجم)

در این گوشه از کردستان، ابتدا به خانوادهٔ بیگزاده‌های عباسی برمی‌خوریم که چنانکه از اسمشان پیدا است مدعی منسوب بودن به خلفای عباسی هستند. مؤسس و جدّ اعلاّی این خانواده مردی بوده است به نام امیر شمس‌الدین که ظاهراً خود منطقه (شم‌دینان) هم به نام او موسوم شده است. چنانکه اغلب در شجره‌نامه‌های اعیان و اشراف کرد مشاهده می‌شود در مورد این امیر شمس‌الدین هم می‌بینیم که نسبش را به عربها می‌رسانند. باری، طایفهٔ او در فضای بین بغداد و موصل چادر نشین بودند. امیر شمس‌الدین با قبیلهٔ نیرومند عرب به نام شَمَر (۱۱) Chammar اختلاف پیدا کرد و کار این اختلاف به جنگ و نزاع کشید؛ از ایشان شکست خورد و به کوههای کردستان واقع در شمال موصل پناه برد. ابتدا در قریهٔ ستونی Stouni، در میان عشیرت هرکی (یعنی در قسمت غربی شم‌دینان که جادهٔ موصل به عمادیه از آنجا می‌گذرد) مستقر شد. از آنجا که مردی با هوش و دست و دل باز بود بزودی احترام و علاقهٔ بزرگان ایل هرکی و همسایگان ایشان را به خود جلب کرد. پسر و جانشین او، میر عزالدین، دامنهٔ نفوذ خود را تا چندین منطقهٔ همجوار، چون مرگه‌ور و ترگه‌ور و گردی Guirdi و برادوست و دوسقان Douskân و اورامار و رکان Rekân گسترش داد. این خانواده طی شش یا هفت نسل به زندگی خود در «ستونی» ادامه دادند، لیکن در زمان امیر ناصرالدین مقر اقامت خود را به قریهٔ بَتْکَار Bêt-kâr که آن نیز در میان عشیرت هرکی واقع است منتقل کردند. یکی از مسجدهای واقع در نه‌ری Nehri که اکنون مقرّ و مرکز ایل شم‌دینان است به نام همین امیر موسوم است. سپس، بعد از سه یا چهار نسل دیگر، در زمان میرزین‌الدین، بار دیگر انتقال مرکز و مقرّ رئیس ایل صورت گرفت و به قریهٔ هَرُونَان Harounân واقع در محال

هُومارو Houmârou (قسمت شمالی شم‌دینان) منتقل گردید. این امیر دژ محکمی در آنجا ساخت که آثار آن تا امروز هنوز برج‌مانده است. میرزین‌الدین دو پسر داشت که یکی از ایشان، به نام میر عماد الدین، میان‌هاش با پدر شکر آب شد و به ارومیه رفت، و در آنجا حکومت افشاریه (جانشینان نادرشاه) محال برده‌زور و ترگه‌ور را تیول او نمود. خرابه‌های دژی که میر عمادالدین در برده‌زور ساخته است هنوز در آنجا دیده می‌شود. پسر دوم، میر سیف‌الدین، جانشین پدر شد و نخستین کسی بود که رسماً به لقب میر شم‌دینان ملقب گردید. دو سه نسل دیگر از آن خانواده باز در هرونان زندگی کردند، تا در زمان میر بهرام به نهری^(۱۳) نقل مکان کردند، و از آن زمان به بعد، نهری مقرریاست ایشان است. اینان بجای يك کلیسای کهنه مسیحی که بر تپه مرکزی نهری واقع بود دژ مخصوص خود (قلعه) را ساختند. میرهای شم‌دینان تا زمان شیخ عبیدالله (نیمه قرن نوزدهم) بر آن منطقه حکومت کردند، لیکن از آن تاریخ بعد، قدرت به خانواده شیخها که به نام «سادات نهری» معروفند انتقال یافت. این شیخها در آغاز امر فقط رؤسای مذهبی کردستان بودند، لیکن بعدها بسیاری از ایشان قدرت دنیوی را نیز به خود اختصاص دادند. مابعداً در این باره، در فصل مربوط به مذهب کردان، به تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت، و در اینجا تنها برای تعیین جای ایشان در سلسله مراتب اشرافی شم‌دینان از آنان نام بردیم. پس از این دو خانواده عمده، بیگزادگان عباسی و سیدهای نهری، شم‌دینان خانواده‌های اعیانی دیگر نیز داشته است که ما اینک از ایشان نام می‌بریم؛ از آن جمله‌اند «آقاها» که رؤسای قبایل مختلف این منطقه بوده‌اند، و در

۱۳. مینورسکی این اسم را به اسم نیری Nairi که گاهی برای تعیین قلمرو «خالد» «اورارتو» بکار می‌رود نزدیک می‌نماید. دریاچه‌های وان و ارومیه به ترتیب دریاچه‌های بالا و پایین یا علیا و سفلی «نیری» نامیده می‌شدند. (مؤلف)

درجه اول، «آقاوات زرزان» هستند» (۱۴) (آقاوات در نزد ایشان جمع آقا است). ایل زرزان zezân دو شاخه دارد که یکی از آن دو در اشنویه (در ایران) و دیگری در شمدرینان است، و هر دو نسب خود را به خالد بن ولید (باز هم عرب) می‌رسانند، چه، خالد هم سردار عرب است که سیف‌الله لقب داشت و فاتح بین‌النهرین و سوریه در قرن هفتم بود. تا حین به قدرت رسیدن شیخها آقاهای زرزان از نفوذ فوق‌العاده‌ای در منطقه برخوردار بودند، لیکن شیخها توانستند ایشان را در نزد مقامات عثمانی بدنام کنند، و به هنگام جنگ بزرگ (جنگ بین‌الملل اول)، این خانواده که دار و ندار خود را از دست داده بود مقام اجتماعی خود را نیز از دست داد و پراکنده شد. پس از آقاهای زرزان، به ترتیب اهمیت، طایفه‌ای آمد به نام «طایفه پاشمیری». در سلسله مراتب کرد، واژه «پاشمیر» به معنای جانشین میر است، یا نایب میر. جدّ اعلاّی این طایفه شناخته نیست و فقط می‌دانیم که از طبقه روحانیون یعنی «ملا زاده» بوده است. این طایفه نیز منقرض شده است.

در عشیرت گردی چندین خانواده بر سر اشغال مسند ریاست با هم منازعه داشتند. خانواده اصلی که لقب «میر» هم دارد اصل و نسبش خیلی روشن نیست و محل اختلاف است. در حقیقت گاهی نسب این خانواده را به خود خلیفه ثانی عمر بن خطاب می‌رسانند و گاه، چنانکه هم اکنون دیدیم، به خالد بن ولید؛ گاه نیز به یک مسیحی ساکن حول وحوش دریاچه وان، در قریه زرینک Zirinak؛ و بالاخره به یک یزیدی که از سنجار آمده بوده است. به هر حال، جدشان، هر که می‌خواهد باشد، میرهای گردی از پنج قرن پیش تا به حال قدرت را در عشیرت خود نگاه داشته‌اند. طایفه اصلی این عشیرت به مرور

زمان به دو شاخه تقسیم شد، یکی بیگزاده زَرینْ Zerîn (طلایی) و دیگر بیگزاده بن چیا Byn-Tchiyâ (پای کوه). نزدیک به یک قرن است که شاخه اول غالب شده و شاخه دوم اهمیت خود را از دست داده است. در کنار این «میرها»، عشیرت گردی «پاشمیر»های خود را نیز دارد (خانواده قوچ بیگان Koutch-Begân)، لیکن هر دو طایفه اغلب منازعات خونینی با هم پیدا می‌کنند، زیرا «پاشمیر»ها مدعیند که اصل و نسب قدیمتری دارند.

در یکی از تقسیمات جزء عشیرت گردی، از جمله گردی بروژه Guirdi Baroja، خانواده‌ای هست به نام «میر لشکری» که اعضای آن همیشه در رأس این عشیرت جزء بودند، و با این حال همیشه از «میر بزرگ» یعنی از رئیس کل عشیرت حرف شنوی داشتند. در میان خانواده‌های روحانی در عشیرت گردی سه خانواده هستند که از شهرت خاصی برخوردارند: طایفه شیخ عیسی که از میان ایشان دانشمندان زیادی برخاسته‌اند، طایفه ملانبی از قریه کیت Kelit، که بخصوص به تسلط بر اجنه معروفند، و طایفه شیخ فرح. درباره اجنه، کردهای شم‌دینان معتقدند که اجنه به سه دسته تقسیم می‌شوند و هر دسته وابسته به یک طایفه روحانی هستند که برای دفع آنها یا خنثی کردن طلسم و جادوی آنها و غیره باید به آن طایفه متوسل شد. طوایف مورد بحث عبارتند از: طایفه شیخ جمال سوری، طایفه ملانبی که هم اکنون از آن نام بردیم، و طایفه شیخ بابک پیرانی از عشیرت شیروان. نکته‌ای که ناگفته مانده است این است که در عشیرت هرکی بنه‌جی Bénédji (قسمت یکجانشین)، طایفه ملا شبه آقا سابقاً از همه با نفوذتر بوده، و حتی اکنون نیز هر چند فقیر شده‌اند ولی باز ایشان را بر آقاهای دیگر اولویت می‌دهند. در عشیرت هرکی خانواده روحانی انگشت‌نمایی وجود ندارد و اگر ملایانی هم بوده‌اند در توده مردم حل شده‌اند.

۴. چند قصه درباره روابط بین رؤسای عشیرت.

نظری بسیار سریع به خانواده‌های با نفوذ شمدینان، یکی از متروکترین گوشه‌های کردستان مرکزی، به ما امکان می‌دهد تا همچون از و رای دنیایی کوچک بازی پیچیده روابط عشیرتی با همه این رؤسای دنیوی و دینی را باز بینیم، رؤسایی که در وهله نخست چون گردش روزگار به کامشان بود در کار خود قوس صعودی طی می‌کنند، و سپس چون با جاه‌طلبهای قویتری برخورد کردند رو به انحطاط می‌روند، قوس نزولی طی می‌کنند و در توده فانی گم می‌شوند. تمام تاریخ کردستان را وقتی به این قضایای مقدماتی بازگردانیم به تعداد زیادی موارد محلی مشابه برمی‌خوریم. به هر حال، باز بعضی وقتها شخصیتی با استعداد و با حرارت در صحنه مقدم تاریخ کرد قرار می‌گیرد. شمدینان نیز ساعتی چند از فیض شهرت برخوردار شد، و آن در عهد شیخ عبیدالله نه‌ری بود که در ۱۸۸۵ بانی يك قیام ملی کردی شد و مناطق مجاور خاك ایران را اشغال کرد و برای دولتهای ایران و عثمانی دردسرهایی درست کرد. ما باز در این باره فرصت صحبت خواهیم یافت، لیکن اکنون، پیش از ترك شمدینان می‌خواهیم چند قصه در باره این منطقه نقل کنیم:

دو تن از رؤسای کرد، میر بدرالدین شمدینان و ابراهیم بیگ بهدینان، هر يك از دهات قلمرو خود ستایش می‌کردند. ابراهیم بیگ می‌گفت: «شوشه و شرمینی خوشتره جه هنده دنی» ( یعنی «شوشه» و «شرمینی» خوشترین و زیباترین جاهای دنیا هستند)، و میر بدرالدین جواب می‌داد: «شوشه و شرمینی و سیانی و ارگه‌نی نایه‌نن به‌گوشه یکی اولیانه‌ی من به تنی» ( یعنی «شوشه» و «شرمینی» و «سیانی» و «ارگنی» به يك گوشه تنها «اولیان» من نمی‌ارزند). آخر میر بدرالدین از ابراهیم بیگ دعوت کرد که در ماه ژوئیه (اوایل تیر) به دیدنش



بیاید؛ و چون ابراهیم بیگ به «اولیان» آمد میر بدرالدین به سه تن از نوکرانش دستور داد که یکی برای مهمانش جو بیاورد، دومی توت و سومی انگور. نوکران چنین کردند و میر بدرالدین برای ابراهیم بیگ که مات و متحیر مانده بود توضیح داد که چنین چیزی بجز در «اولیان» در هیچ جا امکان پذیر نیست. در بست‌ترین قسمت ده برف خیلی زود آب می‌شود، در قسمتهایی اندک بالاتر برف در آخرهای بهار شروع به آب شدن می‌کند و بر قلّه کوه «کوری مزگفتان» در نیمه‌های تابستان تازه فصل بهار می‌رسد، به طوری که در ماه ژوئیه (تیر ماه) در قسمتهای پایین ده انگور هست، قدری بالاتر توت کم‌کم شروع می‌کند به رسیدن، و بر سر کوه ترشک نیش می‌زند. در ضمن، بهترین توتون سراسر ترکیه در «اولیان» کشت می‌شود.

در قصه «گویزه کلاوان» (درخت گردوی کلاه بسر)، درختی کهنسال و کشن در مرز بین دو عشیرت گردی و شم‌دینان، در آبادی «بنه‌ووک» رقابت بین رؤسای کرد به صورت خشن‌تری تجلی می‌کند. حسن بیگ شم‌دینان و سلیم بیگ گردی برای منازعه‌ای که بر سر دهات «رویان» و «بنه‌ووک» و «بسوسین» با هم داشتند به هیچ نحوی به توافق نمی‌رسیدند. آقای شم‌دینان که بسیار خودرأی و از خود راضی بود با وجود اندرزهای منشی‌اش که به او می‌گفت بهتر است لحن ملایمتری در نامه نگاری داشته باشد نامه بسیار تندی به این مضمون به سلیم بیگ نوشت: «سلیموک (لحن تحقیر) بلوط خور، دست به طرف دهات من دراز مکن، و گرنه سر تا سر گردی را ویران خواهم کرد! و الی آخر» و سلیم بیگ چنین پاسخ داد: «مردن به عزت بهتر از زیستن به ذلت است. مادام که در میان «گردیها» تنها یک دختر جوان مانده باشد من از دهات خود دست نخواهم کشید... الی آخر». آنگاه با ۳۰۰ نفر از جنگجویان دلیر خود، نیم ساعت پیش از سپیده دم به «بنه‌ووک» حمله‌ور شد، آتش گشود و سپس خنجر به دست بر



دشمن تاخت و او را به طرزی چنان فجیع و ناگهانی فراری ساخت که کلاه‌های مردان که به شاخه‌های گردوی کهنسال آویخته بود برجا ماند. صبح روز بعد، با ۵۰۰ تن جنگجوی تقویتی به «اولیان» حمله برد و دشمن را از آنجا نیز بیرون راند. حسن بیگ که شکست خورده بود به نهری بازگشت. سرانجام با وساطت شیخان و «علما» صلح میان آن دو برقرار شد. اولیان و بگردی Beguirdî در دست میر شم‌دینان باقی ماند ولی «رویان» و «بنه‌ووک» و «بسوسین» به املاک «گردی» ملحق شد. راوی این داستان برای من، که خود یکی از افراد ایل گردی بود به قصه افزود: «هر یک مرد گردی با شش مرد شم‌دینان برابر است و شم‌دینان هرگز نتوانسته است گردی را شکست بدهد.» و آن درخت گردوی کهنسال از آن پس «کلاه بسر» نام گرفت.

و اینک برای پایان دادن به این کشمکش‌های بی‌پایانی که این رؤسای جاه‌طلب ایلات باهم می‌کنند به نقل داستان میرممد Mir Mamed و میریحیی می‌پردازیم. اندکی پیش از این دیدیم که طایفه حاکم ایل گردی به دو شاخه تقسیم شده است: شاخه زرین و شاخه بن چیا. میر ممد به شاخه نخستین وابسته بود و میریحیی به شاخه دوم. اقامتگاه رسمی میرگردی در قصر زرین بود، و هیچکس دیگری بجز خود او حق نداشت در آنجا ساکن شود. وقتی میران بیگ پدر میرممد فوت کرد پسرش دوازده سال بیشتر نداشت. بنابراین میریحیی را به قصر زرین آوردند و او میرگردی شد. بر اثر این پیشامد، خانواده میرمرحوم را هم به «بسوسین» منتقل کردند. چند سالی گذشت تا میرممد مردی شجاع و خردمند از آب درآمد. همه خلق به محاسن او پی بردند و دانستند که پیدا کردن رئیسی بهتر از او دشوار است. میریحیی احساس کرد که چنین فکری در افراد عشیرت رسوخ کرده است و در این اندیشه بود که به چه طریق بهتری می‌تواند حریف را از سر راه خود بردارد. از آن سو، میرممد نیز دست حریف را خوانده بود و هوای خود را

داشت. میریحیی تصمیم گرفت مهمانی بزرگی بدهد و عده‌ای از خوانین، از جمله میرمد را دعوت کرد، به قصد اینکه در همانجا سر او را زیر آب کند. میرمد پیش از قبول دعوت، با سه برادر کوچکتر از خود، جهانگیر و زینل و حسن، مشورت کرد، ایشان را از مکر و رذالت و سوء نیت میریحیی آگاه ساخت و به آنان گفت: «از طرفی نمی‌شود به این مهمانی نرفت، چون ردّ دعوت بی‌احترامی خواهد بود؛ و از طرف دیگر، اگر برویم خطر جانی ما را تهدید می‌کند. تکلیف چیست؟» برادران گفتند: «تو برادر بزرگ مایی و هر طور که تو صلاح بدانی ما چنان خواهیم کرد. در این صورت، هر چهار با هم برویم و پنج تن از نوکران را نیز با خود ببریم. میریحیی نمی‌داند که ما دست او را خوانده‌ایم و به ما اعتماد می‌کند. شاید ما به یاری خداوند توانستیم کلك او را بکنیم. فقط باید در راه و در خانه او بسیار احتیاط بکنیم و مواظب خودمان باشیم. وقتی ما را بر سر سفره می‌نشانند، به ما غذا تعارف می‌کنند و جایی برای خواب شب به ما نشان می‌دهند سعی کنیم که با هم باشیم و از هم جدا نشویم».

همزمان با ایشان، شیرآقا، «پاشمیر» ایل گردی نیز به مهمانی به زرین آمد، میرمد را به کناری کشید، و او را از نیرنگ میریحیی برحذر داشت و گفت: «من دوست پدرت بودم و نمی‌خواهم خدای ناکرده بلایی به سرت بیاید» و تصمیم گرفتند که با هم اقدام کنند. میریحیی میرمد را در تالار مهمانسرای خود پذیرفت. غذا خوردند و گپ زدند، و سپس میریحیی به میرمد گفت که حرفی محرمانه با او دارد و لازم است که همه مهمانان بجز شیرآقا، از اتاق بیرون بروند. میرمد از میریحیی خواهش کرد که تا شب نشده است حرفش را به او نزنند و بیجهت معطلش نکنند، چون شب باید برای خوابیدن به خانه شیرآقا در قریه شیپاتان Chepâtân که در همان نزدیکی است برود. میریحیی فهمید که «شکار متوجه تله شده است» ولی از

وجود خطری که خودش را تهدید می‌کرد بویی نبرد. به مهمانان دیگر اجازه مرخصی داد که با همراهان خود بروند و خود تنها با میر ممد و برادران او و شیرآقا باقی ماند. آنگاه رو به میر ممد کرد و گفت چون پسری که شایستگی جانشینی او را داشته باشد ندارد تصمیم گرفته است او یعنی میر ممد را به جانشینی خود برگزیند. میر ممد گفت: «اگر چنین است و تو برستی مرا شایسته جانشینی خود می‌دانی پس چرا هنوز زنده‌ای؟» و با خنجر چنان ضربت سختی به قلب او وارد آورد که جایجا کشته شد.

دیگر باقی کار آسان بود. میر ممد و برادرانش و شیر آقا با نوکران مسلحشان به آسانی توانستند نوکران و هواداران میر یحیی را دستگیر کنند. بدین گونه شاخه زرین در عشیرت گردی سلطه خود را بر شاخه بن چیا مسجل کرد. میر ممد سی سالی بر ایل ریاست کرد و آخر او نیز به نوبه خود به دست یوسف بیگ، میر «برادوست» نابود شد؛ لیکن این خود داستانی دیگر است.

## ۵. قدرت قضایی رئیس ایل.

رسیدن يك آقای کرد به ریاست، به نحوی که دیدیم، خواه موروثی می‌بود (به حسب ارت(۱۵۵))، خواه از طریق انتخاب (به استصواب عشایر و اقوام(۱۶۶))، و یا با اعمال زور (به زور بازو(۱۷۷))، همینکه آقا بر مسند قدرت تثبیت می‌شد دیگر حکمش برو برگرد نداشت و بی‌چون و چرا اجرا می‌شد. با این وصف، ما هنوز در مورد حقوق عرفی کرد و در باب صلاحیت رؤسای ایل در مسئله قضاوت اطلاعات جامعی نداریم. البته از وقتی که دولتهای ترکیه و ایران بیش

---

۱۵، ۱۶، ۱۷. هر سه عبارت بین پرانتز عیناً از متن فرانسه کتاب نقل شده است.

از پیش اعمال قدرت نموده‌اند از قدرت رؤسای عشایر چیز زیادی باقی نمانده است. با این حال هنوز چیزهایی راجع به مجازاتهای تا تقریباً يك ربع قرن پیش برای ما نقل می‌کنند؛ از آن جمله یکی غارت (تالان) اموال مقصر است که یکی از سخت‌ترین کیفرها است و مثلاً در قبال ربودن دختری جوان یا زنی شوهردار بر خلاف میلش اعمال می‌شود. در قبال جنایات دیگر، خانه مجرم را آتش می‌زنند (مال سوئی) و یا درختان باغش را قطع می‌کنند (رَز بَری (râz - byri)؛ ولی چیزی که کردها بیش از همه از آن می‌ترسند این است که از ایل خود رانده شوند (کریادَرُ)، و این بسیار طبیعی است، زیرا برای این‌گونه مردان که فقط وقتی قوی هستند که به ایل و جمعیتشان وابسته باشند طردشان از آن جمع برابر با از دست دادن همه حقوقشان خواهد بود. غریزه حفظ نفس با غریزه تعلق به دسته یا عشیرت به هم درآمیخته است و مثالی که در زیر می‌آوریم نشان می‌دهد که يك فرد کرد تا چه اندازه به عشیرتش وابسته است: کردهایی که پس از سرکوبی شورش به دست ترکان اسیر شده و آنان را به طرابلس در افریقا تبعید کرده بودند موفق شدند از آنجا بگریزند و به سرزمین کوهستانی خود در مرز ایران بازگردند!

مجازاتهای خفیفتری هم برای جرمهای کم اهمیت‌تر وجود دارد، از جمله جریمه‌ای (نخت *nakht* یا نقد) از ۱۰ تا ۱۰۰ لیره ترک در قبال ربودن دختری جوان با رضایت خودش از مجرم گرفته می‌شود. هر گاه چهارپایی را دزدیده باشند باید لنگه آن را به صاحبش پس بدهند و چهار سکه نیز به رسم جریمه به رئیس ایل بپردازند. در مورد دزدی پرندگان همین حکم جاری است، با این تفاوت که به رئیس ایل فقط دو سکه پرداخت می‌شود، و ظاهراً تعداد سکه‌های جریمه باید با تعداد پاهای حیوان به سرقت رفته برابر باشد. عوضی را که به صاحب زیان دیده پس می‌دهند «توله» *tolâ* می‌نامند و جریمه‌ای را که

به آقا می‌دهند به نام «گناه» یا «کریه‌تی» می‌خوانند (۸۸).

به هر حال شخصیت رئیس قبیله خود به خود تضمینی والا برای اجرای عدالت است. مثلاً نقل می‌کنند که میر ابدال بیگ شمیدینان در این باره از شهرت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است. او هر سال جالیز سبزیکاری خود را در دامنه کوه «شهیدان» و درست در کنار چراگاه تابستانی ایل هرکی می‌کاشت بی‌آنکه به دور آن دیوار یا پرچینی بکشد، و در این باره می‌گفت: «قدرت و هیبت من خودش بهترین پرچین برای جالیز من است.» و در واقع چنین به نظر می‌رسید که کردها در زمان او گرایش ذاتی خود به دزدی و راهزنی را از یاد برده بودند، و هیچ دزدی صورت نمی‌گرفت، تا روزی یونس نامی از اهالی قریه گره Garé، «سر سوخته»، یک گوسفند چاق و چله از گله مسیحیان ده «کتونه یوخاری» دزدید و سر برید. همه جستجوهای صاحب گوسفند برای پیدا کردن مال خود بی‌نتیجه ماند، و به ناچار مفقود شدن گوسفندش را به حساب گرگها گذاشت. آخر خبر این دزدی به گوش ابدال بیگ رسید، بسیار مکدر شد و دستور داد تا دزد را پیدا کنند. یونس را گرفتند و به «نهری» به پای میز محاکمه‌عشیرت آوردند. مجازاتهای مختلفی پیشنهاد شد: عده‌ای نظر دادند که خانه‌اش را آتش بزنند، بعضی پیشنهاد کردند که بازویش را قطع کنند و برخی هم گفتند ساق پایش را ببرند و یا به جرم دزدی از ولایت بیرونش کنند. میر هیچیک از این مجازاتها را تصویب نکرد و گفت: «از زمانی که دزدی و بی‌نظمی در لوای حکومت تن از وقایع نادر شده است مجازات مقصر نیز باید مجازاتی نادر باشد.» و دستور داد تا یونس را اخته کنند. حکم میر اجرا شد. سالی نگذشت که موهای ریش و سبیل یونس ریخت و سپس صورتش نیز تغییر شکل داد، چین

برداشت و شبیه به صورت پیرزنها شد. آنگاه همه به رأی مدبرانه امیر پی بردند و قصه یونس دزد و مجازاتش تا به امروز هنوز در خاطر مردم زنده مانده است.

و نیز در همین زمینه می‌توان از نام محمود پاشای رواندوز یاد کرد که در زمان او هم هرگز اسمی از دزدی برده نمی‌شد. تاجری که کیف محتوی پولش را گم کرده بود از آنجا که شهرت پاشا به عدل و داد در همه جا پیچیده بود کیف را دست نخورده پیدا کرد (۱۱۱). مثالهای دیگری راجع به عدالت، به مفهومی که در ذهن رؤسای کرد بود، در فصل چهارم همین کتاب دربارهٔ راهزنی نقل شده و ما باز قسمتهایی از مکالمات ثریا بیگ را که جا دارد در اینجا نقل شود می‌آوریم.

در خور ذکر است که سرقت و کلاهبرداری و دزدی شبانه با بالا رفتن از دیوار و غیره در کردستان مرسوم نبوده و هنوز هم نیست، ورشکستگی به تقصیر یا بی‌تقصیر نیز در بین بازرگانان کرد سابقه ندارد. مفهوم راهزنی در میان کردان بستگی بسیار نزدیکی به مفهوم *الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ* (حق قویتر) دارد. یک راهزن اگر برای لخت کردن طرف خود به مکر و حيله متوسل شود بی‌آبرو خواهد شد. او باید از زور خود و از جرئت و شجاعتش استفاده کند و جانش را به خطر بیندازد. هر مالی که تحت این شرایط بدست آمده باشد می‌گویند که شرافتمندانه تحصیل شده است. کسی که قویتر است این دین را هم به گردن دارد که از ضعیفان حمایت کند. راهزنی که به آبرو و حیثیت خود پای‌بند است هرگز به زن یا به پیرمرد یا به بچه حمله نمی‌کند. بازرگانانی که ناگزیر باشند پول کلانی از یک شهر به شهر دیگر بفرستند اغلب ترجیح می‌دهند که آن را به پیرمردی بسپارند تا به پُست. پیرمرد با چوبی که در دست دارد و با پول کلانی که با خود



حمل می‌کند از کوهها و گردنه‌ها به سلامت می‌گذرد و بی‌آنکه آزاری از کسی ببیند به مقصد می‌رسد.

راهزن باید به بینوایی که بر سر راه خود می‌بیند کمک بکند و بجز در صورت ضرورت مطلق نباید کسی را بکشد.

به طوری که مینورسکی بحق بیان کرده است ظاهراً ادراک ضرورت رعایت نظم عمومی به گونه‌ای در میان کردان، در آنجاها که با هم و بدون اختلاط با عناصر دیگر زندگی می‌کنند، وجود دارد. از آنجا که همه زندگی به شیوه‌ای یکسان دارند و تابع نظم عمومی مشترکی هستند بی‌آنکه اثری از دخالت دولت در بینشان باشد خودشان پلیس و حافظ نظم خودشان هستند. مینورسکی از مشاهده این کیفیت سخت حیرت کرد، از جمله مثلاً در شهر کوچک سقز، آنجا که جمعیت زیادی را با شور و هیجان در کوچه و بازار در گشت و گذار می‌دید بی‌آنکه حتی يك مأمور دولت در میانشان دیده شود. وی اضافه می‌کند که در مناطق مشابه در سلیمانیه و ساوجبلاغ (مهاباد) و غیره کردها خودشان خون‌گرم‌تر و مهربانتر به نظر می‌رسند.

گاه نیز اختلافات فیما بین رؤسا به طریق مسالمت‌آمیز و با سازشی دوستانه حل و فصل می‌شود و نشان می‌دهد که روحیه کردی با توسل به این شیوه نیز چیزی از دست نمی‌دهد. ماجرای بامزه‌ای که دربارهٔ تحدید حدود بین دو قریهٔ «بسوسین» و «بنه‌ووک» اتفاق افتاده است، و ما اینک در زیر نقل می‌کنیم، شاهد گویایی بر این مدعا است. این دو قریه از مدتها پیش بر سر تحدید حدود مزارع خویش با هم اختلاف داشتند و با وجود میانجیگری همهٔ ریش سفیدان و «علما»ی محل توافقی فیما بین حاصل نمی‌شد. آخر يك روز مردی خوش‌مشرَب و بهلول صفت به نام شابو chabo که مسیحی و ساکن قریهٔ بسوسین بود طریقه‌ای برای سازش به مردم هر دوه پیشنهاد کرد که همه با آن موافقت کردند: قرار شد از هر دوه يك دیگ پلو بپزند و



بقدر کافی و مساوی روی آن کره بگذارند. سپس از هر دو طرف با آن دیگ به سمت محل‌های مورد نزاع بدونند و هر جا کره روی پلوشان آب شد بایستند. آنگاه مقدار فضایی که بین دو طرف به هم نرسیده باقی خواهد ماند به تساوی بین دو طرف تقسیم شود. ضمناً، شابو به مردم ده خودش «بسوسین» اندرز داد که روی پلوشان بجای کره پیه خرس که دیرتر آب می‌شود بگذارند. مردم «بنه‌ووک» توجهی به این مسئله نداشتند و روی پلوشان کره خالص که زود آب می‌شود گذاشتند. در روز موعود، بر طبق قراری که با هم داشتند، از هر دو طرف با دیگ پلو به طرف محل‌های مورد اختلاف دویدن گرفتند، فقط مردم «بسوسین» که پیه خرس روی پلوشان به کندی آب می‌شد تا نزدیکی‌های خط حرکت مردم «بنه‌ووک» پیش رفتند. و حال آنکه بنه‌ووک‌ها چون کره‌شان زود آب شد نتوانستند مسافت زیادی پیش بروند. برای رسمیت دادن به مرزهای جدید، که به این شیوه تعیین شده بود، از هر دو طرف سوگند یاد کردند که آن را محترم بشمارند. در آنجا نیز شابو به کمک ساکنان ده خود شتافت و به آنان توصیه کرد که در ته کفش خود قدری از خاک آبادی «بسوسین» بریزند و سپس با وجدان راحت به نام خدا و پیغمبر و قرآن سوگند یاد کنند که خاکی که اکنون به روی آن پا نهاده‌اند خاک پاک «بسوسین» است و مردم بنه‌ووک هیچ حقی به آن ندارند. این دستور نیز اجرا شد، و از آن هنگام بعد، مردم هر دو قریه در سازش و آرامش بسر می‌برند.

دربارهٔ نظم عمومی و عدالت در میان کردان باز هم سخنی راجع به انتقام به معنای خونخواهی داریم که باید بگوییم.

قضاوت دربارهٔ آدمکشی بر مبنای اصل قصاص (توله) انجام می‌گیرد. خویشان مقتول حق قصاص از قاتل را پیدا می‌کنند، و در ضمن، قاتل برای مدت پنج سال یا بیشتر از میان عشیرت طرد می‌شود. هر گاه در این فاصلهٔ زمانی، دارندگان حق قصاص توانستند

قاتل را بکشند دعوی خاتمه یافته است، وگرنه در انقضای مدت طرد، قاتل می‌تواند با موافقت معمرین قوم و با تأیید رئیس ایل به میان ایل بازگردد، لیکن حق قصاص خویشان مقتول همچنان به قوت خود باقی است. این حق را با تعیین فدیهای نیز که «خونبها» نام دارد می‌توان ایفا کرد و قاتل با پرداخت آن (که هرگز به میزان معین در شرع یعنی به بهای یکصد شتر نمی‌رسد) خون را بند آورده است (خوین بستن)، چون معتقدند که تا وقتی انتقام مقتول گرفته نشده است خون او همچنان روان است. لیکن سازش دوستانه در مورد خون چندان مورد پسند کردها نیست و ایشان در این مورد ضربت خنجر یا گلوله را بر پول ترجیح می‌دهند. به هر حال، اگر قاتل کفن پوشیده و شمشیر به گردن به خانه دارنده حق قصاص برود، یعنی خویشان را در بست در اختیار او بگذارد طرف نمی‌تواند سازش با دریافت خونبها را رد کند. در مورد زنا کیفر آن تنها مرگ زانی است. قبلاً دانستیم که فحشا در میان کردان امری ناشناخته است و آنان برای بیان آن ناچارند واژه‌های ترکی یا فارسی بکار ببرند.

مقاله‌ای تحقیقی نیز مخصوصاً راجع به قضاوت در میان کردان، نوشته میرزا محمد جواد قاضی (تحت عنوان تحقیقی درباره مسایل حقوقی در میان کردان، منتشر در شماره ۲۲ سال ۱۹۰۹ به زبان آلمانی) وجود دارد که در آن نویسنده می‌نویسد کردها ترجیح می‌دهند در مورد اختلافات خود به قضاوت عشیرت که بر طبق قوانین عرف داوری می‌کنند مراجعه نمایند نه به قضاوت شرع که بر طبق قوانین شرع حکم می‌دهند، هر چند تنها قضاوت دسته اخیر هستند که از طرف دولت ایران به رسمیت شناخته شده‌اند (۲۰).

---

۲۰. مثلاً در ساوجبلاغ (مهاباد) طایفه بانفوذی از کردان هستند به نام قضاوت (جمع قاضی) که رئیسشان در زمان جنگ بزرگ ۱۹۱۴ قاضی فتاح بود (مؤلف). ضمناً

## ۶. تفریحات دسته جمعی: آواز و رقص.

اگر از شرح تفریحات دسته جمعی کردها به سکوت بگذریم در حقیقت به طور کامل به بررسی جنبه اجتماعی زندگی ایشان نپرداخته‌ایم، و لذا هم اینک به بحث در این باره نیز می‌پردازیم. در اینجا نخست مسئله آوازی مطرح است که کردها می‌خوانند. همان گونه که «مار» در کتاب خود (درباره واژه «چلبی»، صفحات ۱۲۷ - ۱۲۹) می‌گوید همه جهانگردان درباره آن آوازاها با شور و شیفستگی یکسانی سخن می‌رانند. بسیاری از آوازاها متناوباً بطور دسته جمعی خوانده می‌شوند. آوازهای دروگران درباره فرهاد و شیرین بیتهایی از اشعار تاس^(۲۱) را که قایقرانان ونیزی می‌خوانند به یاد «ریک» مسافر خارجی می‌آورد. بنا به گفته آبوویان^{۲۲} محقق و نویسنده ارمنی اشعار عامیانه کردی پیشرفتهای حیرت‌انگیزی کرده و به سرحد کمال رسیده است. بنا به اظهار همین مؤلف، کردها همه، از زن و مرد، از بدو تولد روحاً شاعر هستند. به دنبال آبوویان، موریتز واکنر نیز در شرح سفر خود به کردستان با ابراز شادمانی بسیار از محسنات والای آوازهای کردی یاد می‌کند.

بلاو Blau نیز^(۲۳) که تمام قسمتهای شمال شرقی کردستان را گشته است درباره خواص آوازهای کردی و اهمیت اساسی آنها در

---

میرزا محمد جواد قاضی که در بالا به نامش اشاره شد عموی اینجانب است که در آن زمان در آلمان تحصیل می‌کرد و مرحوم قاضی فتاح نیز عموی پدر اینجانب بوده است. (مترجم)

۲۱. تاس Tasse شاعر ایتالیایی (۱۵۴۴-۱۵۹۵) سراینده اشعار غنایی و حماسی که از بس مورد آزار و شکنجه ارباب کلیسا قرار گرفت در حالتی نزدیک به جنون فوت کرد. (مترجم)

۲۲. درباره عشایر کردستان شمال شرقی، چاپ شده در مجله ZDMG، شماره ۱۲، صفحه ۵۹۸. (مؤلف)

زندگی ملت کرد داد سخن می‌دهد. بلاؤ می‌نویسد: «فقیرترین عشایر کرد از لحاظ آوازا و نغمه‌های دلنواز غنی هستند. قصه‌های کوتاه ایشان درباره جنگها که به آواز می‌خوانند تنها در حین کوچشان به سمت چراگاههای تابستانی و به هنگامی که در گردنه‌های سنگلاخی توقف می‌کنند طنین‌انداز نیست، بلکه همان آوازه‌خوان به میان دره‌ها، پیش کردهای یکجانشین نیز می‌رود و برای ایشان هم می‌خواند. او طرفهای عصر مردان را به دور خود جمع می‌کند و با آوازهای خود درباره قهرمانان قدیم قبایل جنگجو یا با آوازهای عاشقانه‌ای که از درد هجران شکوه می‌کنند ایشان را محظوظ می‌سازد.... تحریرهایی که عمر آقای آوازه‌خوان در «دیادین» Diâdîn به آوازهای مختلف خود می‌داد، لحنهای گاه تند و شاد و گاه کند و حزن‌انگیزی که در آوازهای خود می‌آورد، و نیز ادای تند یا کند کلمات اشعار و حرکات هیجان‌انگیزی که به همراه آوازهای خود می‌نمود همه ثابت می‌کردند که او بی‌آنکه متن آواز اشعارش را بفهمد کاملاً با ادراک و احساس می‌خواند.»

گواهی لیلارد (۱۳۳) درباره شعر و موسیقی کردان یزیدی نیز عجیب است. می‌گوید: آواز ایشان بر سر گور شیخ هادی باشکوه و حزن‌انگیز بود. «من به عمر خود هرگز آوازی نشنیده‌ام که تا به این حد تأثرانگیز و در عین حال دلنشین باشد». نغمه نی به طرزی آهنگین با صداهای مردان و زنان در هم می‌آمیخت و در فواصل مختلف با ضربات طبل و سنج قطع می‌شد.

آوازهای غیر مذهبی کردان (۱۳۴)، هم بر پایه موضوعهای عشقی و

۲۳. در کتاب نینوا و خرابه‌های آن، جلد اول، صفحه ۲۹۲.

۲۴. چند نمونه از آوازهای دلنشین کردی (ملودی) به وسیله اسقف کومیتاس Comitas در مجموعه امین Emine گردآوری شده و زیر نظر پروفیسور خالاتیان به وسیله مؤسسه لازارف مخصوص نشر زبانهای شرقی در مسکو به سال ۱۹۰۴ انتشار یافته است. (مؤلف)

غنایی و هم قهرمانی ترکیب شده‌اند، ولی آن گونه که مارّ خاطر نشان می‌سازد آنچه مهم است خود موضوعها نیست که تجدید می‌شود بلکه مجموعهٔ انگیزه‌هایی است که آن موضوعها را با چنان غنایی تجدید می‌کنند. تنها همین حقیقت که آواز کردی از طرف ارمنیهای مسیحی با شور و هیجان و احترام استقبال می‌شود گواهی کافی و شافی بر لطف و زیبایی فوق‌العادهٔ شعر توده‌ای کردی است. آقای م. واگنر اظهار عقیده می‌کند که بسیاری از آوازهای کردی و یزیدی در آسیای باستان (آسیای صغیر) با ترجمه به زبان ترکی رایج شده‌اند.

سیاحان و محققان دانشمند عموماً گرایش یافته‌اند به اینکه عالی بودن آوازهای کردی را به فضایل فردی و قهرمانی این ملت نسبت بدهند. «مارّ» می‌گوید: «اگر اشتباه نکنم حتی این سؤال را نیز از خود نکرده‌اند که: «مگر برعکس، این همان تصویر غنایی و قهرمانی خود کردان نیست که با موضوعها و انگیزه‌های اشعاری چنین شیوا و موروث از زمانهای بسیار کهن نمایانده می‌شود؟» به نظر من غنای اشعار عامیانهٔ کردی بستگی بسیار نزدیک به مزیتی دارد که کردان بر همسایگان خود یعنی ترکان مسلمان و ارمنیان مسیحی دارند. آن ملتها به آداب و سنن مذهبی توده‌ای کهن خود از پایه خیانت کردند، و حال آنکه کردها مانند ایرانیان در عین اینکه با حفظ زبان خود کُرد ماندند از سنتهای مذهبی توده‌ای خویش نیز، حتی آن وقت که به مذهب اسلام گرویدند، نبریدند.

«پیوند موجود بین غنای موضوعها و انگیزه‌ها در آوازهای توده‌ای کردی با شرك و بت‌پرستی پدیده‌ای نسبتاً کلی است. آوازهای کردی در اصول و انگیزه‌های خود به منزلهٔ ثروتی جلوه می‌کنند که از بت‌پرستی و شرك به ارث برده شده‌اند، همان مذهب بت‌پرستی که در قدیم عشیرتهای بشمار کُرد را نیز، که امروز مسلمان هستند، در جزو پیروان خود داشت.»

چنانکه دیده می‌شود، اشعار توده‌ای کردی این فرصت را برای «مار» پیش آورده است که به میدان مشاجره و بحث وسعت بیشتری بدهد. ما وقتی که به بحث سر مسئله مذهب در نزد کردان رسیدیم از این نظرات استفاده خواهیم کرد. در حال حاضر تنها به ذکر این نکته بس می‌کنیم که آوازهای کردی چه بطور دسته جمعی خوانده شود و چه به وسیله آوازه‌خوانهای شاعر مسلک، چه درباره موضوعهای قهرمانی باشد و چه غنایی، بهترین وسیله سرگرمی و وقت‌گذرانی در محافل و مجالس کردان است.

«پس از صرف شام، مجلس بزرگی تشکیل شد که بعضی در درون چادر و برخی در بیرون از آن گرد آمده بودند. جنگجویان پیر و جوان عشیرت، مخلوط به هم، همه چهارزانو و به صف روی چمنها نشسته بودند. در آن هنگام که اعضای مجلس همه خلق خوشی داشتند و می‌گفتند و می‌خندیدند ناگاه چند صدا با هم شروع به خواندن يك رشته آوازهای دلنواز کردی از نوع آوازهای عاشقانه و احساساتی کردند. کم‌کم و بتدریج که دیگر احساسات عاشقان شعر و آواز به جوش می‌آمد حالت چشمها و دهانها و همه وجودشان تغییر می‌کرد و همگان ظاهری حتی المقدور عاشقانه و تقریباً خنده‌دار به خود می‌گرفتند. برخی از آن چهره‌های خشن، با تضادی که خطوط موقر و مردانه صورتشان با لطف و لاقیدی و صفایی که نیروی موسیقی در آن لحظه در ایشان دمیده بود پیدا می‌کرد، تماشایی بودند؛ و حال آنکه دیگران با وجود ظاهر شاعرانه و وارفته‌ای که می‌کوشیدند به خود بدهند باز جلوه‌ای ساده و دهاتی داشتند.

«این تفریح با نغمه و آواز دو ساعت تمام طول کشید، و من باید اقرار کنم که به هیچ وجه ناخوشایند نبود. این نوع موسیقی کم‌کم به گوش من بسیار بیش از موسیقی ترکی شیرین و خوش‌آهنگ می‌آمد. بهترین دلیل بر ارزنده‌تر بودن موسیقی کردی مسلماً این



است که در بین آوازهای بسیاری که در آن شب خوانده شد یکی از آنها چنان تأثیری قوی روی اعصاب و ذهن موسیقی‌شناس من گذاشت که تا مدتی مدید از ذهنم محو نشد و من خو گرفته بودم به اینکه آن را با لذت خاصی برای خود بخوانم، بدبختانه دیگر اکنون نمی‌توانم آن را به خاطر بیاورم و گرنه با ثبت‌ت آن نسخه‌ای از آن را تحت عنوان آواز دلنواز کرد در اینجا می‌آوردم.» (میلینگن، کتاب سابق‌الذکر، صفحات ۳۱۳-۳۱۴).

پس از آواز نوبت رقص می‌رسد. در فصل سابق اندکی در این باره سخن گفتیم، ولی گوش کنید که باز میلینگن در این باب به ما چه می‌گوید (همان کتاب، صفحات ۳۷۸-۳۷۹):

«آن شب اردوگاه ما تبدیل به یک فستیوال واقعی شد. سربازان خوشحال بودند از اینکه قدری تفریح و سرگرمی پیدا کرده‌اند. و اما کردهای ایل «میلان» از شور و شادی بر سر پا بند نبودند. مهتاب بسیار زیبا و روشنی بر جلوه‌ منظره‌های اطراف افزوده بود و آتشیهای تند اردوگاه نیز کمک می‌کرد به اینکه دسته‌های مختلط کردان و سربازان ایستاده در کنار آن را شادتر و هیجانزده‌تر بکند. ارکستر هنگ شروع به اجرای چند آهنگ جنگی کرد و بر اثر آن عده‌ زیادی از سربازان و کردان به دور نوازندگان گرد آمدند و حلقه‌ای تشکیل دادند. در این اثنا همین که ارکستر شروع به نواختن آهنگهای شاد کردی کرد گردها دایره‌ منظمی تشکیل دادند و شروع به اجرای رقص ملی خود کردند. رقص کردی، از آنجا که دارای ویژگیهای خاصی است که من در هیچیک از رقصهای شرقی دیگر ندیده‌ام درخور آن هست که در باره‌اش شرح و تفصیل بیشتری بدهم. یکی از این ویژگیهای موجود در شیوه رقص کردی این است که گردها هیچگاه جدا جدا و یا دو به دو و چهار به چهار نمی‌رقصند، بلکه از همان ابتدا حلقه‌ای تشکیل می‌دهند که در آن هر مردی در بین دو زن همپای رقصش



طوری جا می‌گیرد که دستشان در دست هم و شانه‌شان به شانه هم فشرده می‌شود. ویژگی دیگر رقص کُردی که بسیار جالب توجه است این است که در همه جای دنیا کسی که می‌رقصد همهٔ اعضای بدن خود را به شدتی کم یا بیش تکان می‌دهد، ولی کردها تقریباً بی‌حرکت می‌مانند و فقط با زانوان خود حرکات بسیار سبکی انجام می‌دهند. کردها هیچ جنب و جوش فوق‌العاده‌ای نشان نمی‌دهند، ولی در حلقهٔ چوبی ایشان هماهنگی چنان عجیبی با موسیقی هست که درست به يك مزرعهٔ گندم می‌ماند وقتی در معرض وزش نسیم ملایمی قرار بگیرد. جنگجوی کُرد وقتی می‌رقصد احساساتی‌ترین و عاشقانه‌ترین حالت ممکن را به خود می‌گیرد. آدم وقتی نگاههای رقصندگان را می‌بیند انتظار دارد که همهٔ ایشان در همان دم تحت تأثیر احساسات تند درونی غش کنند و بیفتند ولی وقتی رقص به پایان می‌رسد همه دوباره همان هستند که بودند (all right again) و دیگر اثری از حالات عاشقانهٔ حین رقص در ایشان دیده نمی‌شود.

چیزی که در رقصهای کُردی حیرت‌انگیز است درك این واقعیت است که مردان کُرد با داشتن زنانی به عنوان همپای رقص مخالف نیستند، و برعکس، چنین پیدا است که از رقصیدن با زیبارویان لذت خاصی هم می‌برند. وقتی کردها با هم می‌رقصد هر رقص مردی دختر جوانی را به کنار دست خود می‌آورد و شانه‌اش را به شانهٔ او می‌چسباند. در آن صورت، در حلقهٔ چوبی به همان تعداد که مرد هست زن هم هست. من متأسفم که خودم تا به حال چوبی ایشان را ندیده‌ام، چون کردها تنها وقتی که با خودشان هستند و از نگاههای خطرناک ترکان و سربازان به دورند می‌رقصدند.»

از آواز و رقص که بگذریم تفریحات دیگر در بین کردان متنوع نیست و فقط می‌توان از کُشتی و مسابقهٔ سنگ اندازی و تمرینهای اسب‌سواری که در شرح عروسی کُردی از آن یاد کردیم و بالاخره از

جنگ گاومیشها نام ببریم. جنگ گاومیشها خود به خود بین آن حیوانات و به هنگام عصر که می‌خواهند به لب آب بروند و غوطه‌ای در آب بخورند پیش می‌آید. این جنگ گاومیش به هیچ وجه نه با گاوبازیهای مرسوم در اسپانیا قابل مقایسه است و نه حتی با جنگ گاوها که من در استان گیلان در شمال ایران دیدم (ورزو جنگ)، چه در گیلان گاو را مخصوصاً به همین منظور تربیت می‌کنند، و آن وقت، بر خورد دو گاو صحنه‌ای بوجود می‌آورد که برآستی کم از مجلس جشن و شادمانی نیست.

برای تکمیل آنچه گفتیم شرحی نیز از بازیهای چوپانان کرد از قول عرب شمو به نوشته خود بیفزاییم:

«گاه گاه كمك چوپانان گله‌های خود را بهم نزدیکتر می‌کردند و با شور و شوق با هم به بازی می‌پرداختند. بعضی از آن بازیها را ما از دوران بچگی می‌دانستیم و با آنها آشنا بودیم و بقیه را هم خودمان اختراع کرده بودیم. این بازیها بیشتر عبارت از رقص و آواز بود، مثلاً دست یکدیگر را می‌گرفتیم و حلقه‌ای تشکیل می‌دادیم. یکی از بازیکنان اول شروع به آواز خواندن می‌کرد و بقیه دسته جمعی یکی از آهنگهای شاد خودمان را که از همه بیشتر دوست داشتند سر می‌دادند و چوبی راه می‌افتاد. اینك قطعه‌ای از شعر آن آواز:

« - ای، ای، چوپان! کوچولو! زرنه انگشت! با نی لبك خود  
آهنگهایی می‌بازد که معمولی نیستند. ای مامان، این چوپان کوچولو  
از گله بد نگهداری می‌کند. ای مامان، من این چوپان کوچولو را از  
دل و جان دوست خواهم داشت. ای مامان، تو مرا به زنی به این  
چوپان کوچولو بده. ای بابا، مرا به زنی به این چوپان کوچولو بده! من  
همیشه خوشبخت خواهم بود، با او پیش شما کار خواهم کرد. برای  
جهیزم....»

« - اینك صبح شده و خورشید سر زده است. بر پیشانی دلبر

من طلای برّاق به درخشش آمده است. من هفت سال است که چوپان مانده‌ام، ولی اکنون هنگام آن فرا رسیده است که برای دلدارم يك كمر بند نقره‌ای بخرم.»

«ما همچنین از آن آوازهای قدیمی عامیانه دربارهٔ قهرمانانی می‌خواندیم که شجاعانه برای تصرف بهترین چراگاهها جهت گوسفندانشان و بهترین اردوگاهها برای ایلشان می‌جنگیدند و در نبردی نابرابر سر می‌باختند.

«همچنین بازی دیگری می‌کردیم که مخصوص چوپانان بود و «زه‌زه» zéze نام داشت. بازی نامبرده عبارت از این بود که هر کدام از ما کاردی یا تکه چوبی را روی پنجهٔ پایمان به طور عمودی نگه می‌داشتیم و آن را با تمام زورمان به گوشه‌ای پرتاب می‌کردیم. یکی از بازیکنان در حالی که همه‌اش «زه‌زه» می‌گفت می‌بایست بی‌آنکه نفس تازه کند همهٔ آن چیزهای پرت شده را جمع کند و بیاورد. و اگر پیش از انجام این کار نفس تازه می‌کرد بازی را باخته بود.

«گاه نیز جنگ قوچ ترتیب می‌دادیم. از هر گله قویترین و جنگجوترین قوچهای جوان را برمی‌گزیدیم و با هم به جنگ می‌انداختیم و مسابقه شروع می‌شد. برنده در این مسابقه کسی بود که قوچش غالب می‌شد.

«این بازیهای دسته جمعی در نهان صورت می‌گرفت، زیرا اربابان ما به ما اجازه نمی‌دادند با گله‌هایمان یکجا جمع بشویم، چون گله‌ها می‌بایست در جاهای فراختری پراکنده باشند تا علف بیشتری بخورند، بهتر تغذیه بشوند و زودتر گوشت بیاورند.»

#### ۷. سیمای اقتصادی عشیرت.

اکنون به بحث در سیمای اقتصادی عشیرت کرد می‌پردازیم. ما

به بعضی از نکات این مبحث در فصلهای سابق (فصل سوم و چهارم)، در آنجا که از شیوه زندگی و سازمان خانواده سخن می‌گفتیم اشاره کردیم، لیکن در چهارچوب عشیرت، بیان این نکته هنوز مانده است که ببینیم روابط بین رئیس ایل و زبردستان او در زمینه اقتصادی به چه صورت برقرار است. این جنبه از زندگی ملت کرد احتمالاً همان قسمتی است که تاکنون توجه بسیار کمتری به آن مبذول داشته‌اند. در این باره تنها به این بس شده که در گذر از مطلبی به مطلبی دیگر اشاره‌ای هم به اقتصاد طبیعی چادرنشینان و به جنبه پدشاهی آداب و رسوم عشیرتی بکنند، ولی اگر بخواهند نظری به وضع اقتصادی این ملت، چنانکه واقعاً هست، بیندازند متأسفانه معلومات کافی در این باره در دست نیست. محیط کردان هنوز در این انتظار است که تحت یک تجزیه و تحلیل فشرده از نظر جامعه‌شناسی قرار بگیرد تا معلوم شود که عوامل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی چه نقشی در آن محیط بازی می‌کنند و چگونه متقابلاً در هم تأثیر می‌بخشند.

#### الف) باج به رئیس یا آقا.

با نبودن چنان تجزیه و تحلیلی در اینجا می‌کوشیم تا با استفاده از مطالعات محققانی چون ویلیچفسکی و کریستف - که پیش از این از ایشان نام برده‌ایم - خطوط اصلی روابط اقتصادی در بطن عشیرت کرد را شرح بدهیم. محقق اول، یعنی ویلیچفسکی، با تشریح ساختار اجتماعی و اقتصادی کردهای ماورای قفقاز و نواحی مرزی ایران و ترکیه در قرن نوزدهم اظهار می‌دارد که در آغاز دوره مورد مطالعه، کردهای این مناطق دارای یک نظام کاملاً گسترده مبتنی بر روابط ملوک الطوایفی (فتودالیته) بودند. آقاها و بیگهایی که در رأس عشایر نیمه چادرنشین قرار داشتند جزو نظام فتودالی حاکم بر آسیای صغیر

بودند و با دولتهای ایران و ترکیه یا با حاکم‌نشینهای نیمه مستقل و خودمختار مستقر در سرزمین ایران و ترکیه روابط رعیتی و تابعیت داشتند. عشایر کرد می‌بایست به اربابان فتودال خود نه تنها مالیات و بیگاری بدهند بلکه ملزم بودند به فرمان ایشان دسته‌های مسلحی نیز تشکیل بدهند، دسته‌هایی که در مناطق مرزی کار نیروی نظامی را می‌کردند و عامل مهمی در اجرای الزامات فوق اقتصادی معمول توسط اربابان بر رعایای ساکن دور و برشان بودند.

ارباب فتودال کرد بدو احتیاجات خود را با فشار آوردن به توده یکجانشین کردستان، که در آن هنگام بیشترشان مسیحیان ارمنی و نسطوری بودند و بنا به گفته تیلر Taylor قونسول انگلستان که در ۱۸۶۰ از این مناطق دیدن کرده است تنها عناصر کارگر و صنعتگر محیط را تشکیل می‌دادند، تأمین می‌کرد.

رؤسای کرد این مسیحیان را «زیرخورلی» Zir-khourli یعنی زرخرید می‌نامند، و این در مورد ایشان اصطلاح کاملاً درستی است، زیرا رؤسای مذکور ایشان را عیناً مانند چهارپایان می‌خرند و می‌فروشند. این وضع تنها بر اثر فقدان کامل قدرت دولت در منطقه امکان یافته و در نتیجه به استقلال و خودکامگی آقاها و بیگها که ساکنان مسیحی منطقه در بست در اختیارشان قرار گرفته‌اند انجامیده است. در آغاز امر، مسیحیان برای جلب حمایت رؤسای کرد هر ساله خراجی به صورت پول نقد به ایشان می‌پرداختند، لیکن بعداً چون بر فقر و تنگدستی ایشان به نسبتی که بر حرص و آز اربابان می‌افزود اضافه می‌شد پرداخت منظم این خراج برای ایشان غیرممکن گردید، و از آن هنگام بی‌بعد، به صورت برده و زرخرید اربابان درآمدند و هنوز هم در همان وضع بسر می‌برند (رجوع شود به آنچه شوله Cholet در این باره نوشته است، فصل چهارم). در حال حاضر وضع ایشان به شرح ذیل است: در وابستگی کامل با زمینی که

زراعت می‌کنند از دستی به دستی دیگر منتقل می‌شوند ولی نمی‌توان فرد فرد ایشان را جداگانه فروخت. و اما اربابشان می‌تواند از محصولات سالانه کار ایشان اعم از نقد یا جنس هر چه دلش می‌خواهد بردارد. واقعه زیر که مورد تأیید مقامات دولتی ترک نیز قرار گرفته است به خوبی روشنگر این وضع است: يك آقای كرد به ضرب يك گلوله یکی از «زیرخورلی» (زرخرید)های متعلق به آقای دیگری را کشت. این يك بجای اینکه با خود قاتل تصفیه حساب کند رفت و دو تن از «زیرخورلی»های تابع او را که اندک دخالتی در ماجرای قتل هم‌کشیشان نداشتند کشت. ویلچفسکی ضمن نقل این ماجرا حق دارد که می‌گوید: نمی‌توان تابلویی گویاتر از این از صحنه بردگی (سرواز) این بیچارگان ترسیم کرد. بنابراین نسبت به سکنه یکجانشین کردستان بود که فشار اقتصادی فتودالیسم با چنین شدتی اعمال می‌شد و در آنجا بود که خان یا فتودال كرد بنیان زور و سلطه خود را، که به کمک عشایر چادرنشین بدست آورده و نگاه داشته بود، می‌یافت. با این حال، هر چند وضع چادرنشین كرد، در نظر اول، غیرقابل مقایسه با وضع یکجانشین و مساعدتر از وضع او می‌نماید در واقع سرنوشتش به این سبکی هم نبوده و بعضی وقتها وضعیت او گذشته از تعلق شخصیش به ارباب، حتی بحرانی‌تر از وضع زارع یکجانشین نیز بوده است.

در اوایل، کردها به نفع اربابشان مجبور به تبعیت از يك نظام پیچیده باج دهی فتودالی و مالیات پردازی بودند که یا خود ارباب مستقیماً از ایشان وصول می‌کرد و یا به وسیله نماینده‌اش در آبادی که ریش سفید یا کدخدا و غیره بود، وصول می‌شد.

ما اطلاعات دقیقی درباره همه مالیاتهایی که کردها به اربابان خود می‌پرداختند در دست نداریم، لیکن نقل قولهای جداگانه‌ای که راجع به مناطق مختلف در رابطه با نوع و مبلغ این مالیاتها در دست

است اهمیت قابل ملاحظه این عواید فتودالهای کرد را که در نظر اول ناچیز می‌نماید به ما نشان می‌دهد.

از جمله مثلاً در بین یزیدیها، سالانه دست کم یکدهم از درآمد رعایا را به عنوان سهم اربابی جمع‌آوری می‌کنند و به امیر تقدیم می‌دارند. رؤسای عشایر و شیخها نیز به همان میزان سهم می‌برند. «پیر» یا مُراد کرد یزیدی قدری کمتر می‌برد، لیکن به هر حال، مالیاتهای مستقیمی که به نفع مقامات دینی و دنیوی بر ذمه يك کرد یزیدی است کمتر از دو پنجم درآمد سالانه او نخواهد بود.

علاوه بر این، آقا این حق را دارد که خیمه و خرگاهش را مجاناً برایش از جایی به جایی منتقل کنند. «حق ازدواج» نیز يك رأس گاو است که باید به آقا داده بشود، و جریمه‌های نقدی یا جنسی از رعایا را نیز خود ارباب می‌گیرد. شیخها هم برای ختنه ۲ تا ۱۰ رأس، برای عقد ازدواج ۵ تا ۱۵ رأس و برای دفع اجنه و شیطین ۱ تا ۲ رأس گوسفند دریافت می‌دارند.

و بالاخره، بنا به گواهی گروهی از سیاحان خارجی، به طور کلی يك فرد کرد جرأت ندارد بدون بردن هدیه‌ای مناسب به حضور اربابش شرفیاب شود. وقتی به نزد آقا می‌آیند دست کم يك گوسفند یا يك بز، و چون به نزد شیخ می‌آیند يك بره یا يك پرنده (غاز، اردک، مرغ خانگی) می‌آورند. خلاصه، در مجموع، رئیس کمتر از دو پنجم از درآمد سالانه زیردستانش را نمی‌گیرد، و گاه نیز بیشتر.

در عین حال، دولت مرکزی نیز به نوبه خود و به وسیله آقا عشریه معمولی به اسلامی را که اگر به صورت چهارپا باشد «اغنام» می‌نامند وصول می‌کرد. معمولاً کردهای بسیج شده برای خدمات جنگی را از پرداخت «عشریه» معاف می‌داشتند، لیکن آقا این عشریه را نیز اغلب به نفع خود از ایشان وصول می‌کرد، و این امر گاه به شورشهایی می‌انجامید، مانند شورش‌هایی که شوالیه گ. دروویل در



کتاب خود به نقل آن پرداخته است (۲۵).

از زمان انتشار کتاب تحقیقی ویلچفسکی (۱۹۳۶) اسناد و مدارک دیگری هم انتشار یافته است (مثلاً از ن. بوگدانووا، تحت عنوان استعمار فتودالی چادر نشینان، در مجله اسناد تاریخی، جلد دوم، سال ۱۹۳۹، نشریه انجمن تاریخ فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی) که به ما امکان می‌دهند نظری دقیقتر به مسئله‌ای که در اینجا به بحث درباره آن پرداخته‌ایم بیندازیم. این مدارک درباره صورت مالیات‌هایی است که در سال ۱۸۲۸ توسط میرزا اسماعیل، وزیر (لقب مأمور دیوانی وصول مالیات) حسین خان قاجار، که در آن تاریخ یعنی در زمان جنگ‌های روس و ایران سردار و والی ایالت ایروان بوده و ایروان پس از غلبه روسها بر ایران به آن کشور ضمیمه شده، تنظیم یافته است. این صورت جزئیات مربوط به باج و خراج‌های نقدی و جنسی را که عشایر چادر نشین ترک و کرد بایستی بپردازند به دست می‌دهد. مثلاً ما از آن فهرست درمی‌یابیم که کردهای زیلان Zilan، که در حدود ۲,۰۰۰ خانوار بودند و گله‌ای در حدود یکصد هزار رأس گوسفند داشتند، هر ساله از هر یکصد رأس گوسفند، دو رأس، یکی میش و دیگری بره، به اضافه پنج «خلوار» کره بابت همه «اوتره»ها به سردار می‌دادند («خلوار» یا به عبارت صحیحتر خروار، یا «خربار» یعنی بار یک خر، و آن وزنی است متغیر بین ۲۴۰ تا ۶۰۰ کیلوگرم؛ و «اوتره Otara» یعنی چراگاهی برای تقریباً هزار گوسفند). ایشان همچنین سالانه همه لوازم برگ و براق مورد نیاز برای حمل و نقل (از قبیل پالان، طناب، افسار و غیره) را برای پنجاه شتر یا قاطر تهیه می‌کردند و ۱,۰۰۰ رأس گاو نیز برای نیازمندیهای حمل و نقل، و بالاخره هزار مرد مسلح هم در اختیار سردار

۲۵. سفر به ایران، معمول در ۱۸۱۲-۱۸۱۳، به وسیله گاسپار دروویل Gaspard

Drouville، چاپ ۱۸۲۵ پاریس. (مؤلف)

می گذاشتند. در موردی دیگر که مورد طایفه سَقَنَلو Sakenlu از عشیرت جلالی باشد این طایفه که از ۱۰۲ خانوار تشکیل می شد هر ساله ۲۱۹ تومان و ۶ «مینالتون» به سردار می پرداخت (در آن زمان هر تومان به ارزش ۱۰ روبل نقره و هر مینالتون یک دهم روبل بود) علاوه بر این سقنلوها ۸ «اوتره» + ۷۵۰ گوسفند داشتند (هر اوتره معادل ۱,۰۰۰ گوسفند). از این بابت نیز به ازای هر «اوتره» ۵/۵ تومان که جمعاً ۴۸ تومان و یک و یکریج مینالتون می شد می پرداختند. از این گذشته، ۱۲ «باتمان» کره گوسفندی و سرانجام ۲۵ جفت کیسه یا جوال پشمی از همه «اوتره»ها وصول می شد. از طرفی، سردار مالهای شخصی خود را تحت شرایط زیر و به دو صورت مختلف به چادرنشینان می سپرد که از آنها نگهداری کنند. یک صورت، که به آن «دیش به دیش» می گفتند از این قرار بود که کسانی که مالهای سردار را تحویل می گرفتند می بایست پس از هر چند سالی که آنها را در اختیار داشتند به همان تعداد و به همان سن و سال میش و قوچ پس بدهند، و علاوه بر آن، به ازای هر میشی که به ایشان تحویل شده بود سالانه نیم «باتمان» کره و پنیر و یک «ستیل» پشم بدهند (باتمان واحد متغیر وزن بود که در ایروان معادل ۵ کیلوگرم می شد و «ستیل» [که به نظر مترجم ظاهراً باید همان سطل باشد] معادل  $\frac{1}{4}$  باتمان بود). بچه های آن مالها در ملکیت نگهدارندگان باقی می ماندند. طبق صورت دیگر که به آن «امانی» می گفتند، نوزادان و پشم به دست آمده از گوسفندان از آن خود سردار می شد، و به علاوه، ۷ «ستیل» و نیم کره به ازای هر گوسفند، ۶ باتمان به ازای هر ماده گاو میش و ۴ باتمان به ازای هر ماده گاو به او می دادند. و بالاخره سالی یک بار، طایفه همه چهارپایان باری خود را برای نیازمندیهای حمل و نقل در اختیار سردار می گذاشت (۲۶).

ب) باجهای نظامی در دوران فتودالیته.

کردهای چادرنشین در کنار تعهدات مالیاتی، ناگزیر بودند عواقب احضار به زیر پرچم یعنی تقبل خدمات جنگی و عدم امکان پرداختن به مشغله‌های دامداری خود را نیز متحمل شوند. این درست است که اگر عملیات نظامی به کامیابی می‌انجامید بعضی از کردها بر اثر جنگ ثروتمند می‌شدند، لیکن در مجموع، گروهی به وجود می‌آمد که افراد آن همه از کار و کسب اقتصاد شبانی خود برکنده شده بودند.

۲۶. درباره نظام مالیاتی ایلات آذربایجان مطالب دقیقی در اثر تحقیقی پطروشفسکی به زبان روسی راجع به روابط فتودالی در ارمنستان و آذربایجان در فاصله بین قرن شانزدهم و نوزدهم، صفحه ۳۱۵، چاپ ۱۹۴۹ لنینگراد، می‌توان یافت. و نیز در این باره به اثر تحقیقی م. لمبتون (صفحه ۳۵۰) درباره نظامی که هم اکنون در ایران معمول است مراجعه شود. مالک احشام قراردادی برای نگاهداری مالهایش با چوپان می‌بندد. دو نوع قرارداد وجود دارد: یکی «دندانی» و دیگری «طران». به موجب نوع اول، چوپان در انقضای مدت قرارداد همان تعداد مالی را که تحویل گرفته است به صاحبش پس می‌دهد و رأسهایی را که زیاد شده است برای خود نگاه می‌دارد. در قرارداد نوع «طران»، مالک در سال به ازای هر رأس گاومیش ۴ تا ۶ من تبریز روغن می‌گیرد. در انقضای مدت قرارداد، مالک باز صاحب گله خود می‌شود و آنهایی را که اضافه شده است به تساوی بین خود تقسیم می‌کنند و یا آن را قیمت می‌کنند که پول آن نیز به تساوی بین طرفین تقسیم می‌شود. در سالی که از نظر علف خوب بوده باشد چوپان از هر رأس مال ۵ تا ۶ من تبریز کره بدست می‌آورد. هرگاه مالی بر اثر غفلت و خطای او بمیرد نصف قیمت آن را باید به مالک بپردازد، ولی اگر حیوان به مرگ طبیعی مرده باشد چوپان نباید تاوانی بدهد. حق چراگاه (حق المرتع) سالانه پنجاه ریال برای هر رأس است. در بعضی مناطق (مثلاً کرمان) این حق مطالبه نمی‌شود. در جاهای دیگر (مثلاً در سقز کردستان) مالک چراگاه آن حق را می‌گیرد، و چون روستایی تنها به گرفتن تعداد محدودی مال اکتفا می‌کند به نظر می‌رسد که این وضع برای ترویج دامداری نامساعد باشد. دهقانان در بین خود قرار می‌گذارند که مالهایشان را با هم در چراگاه گرد بیاورند (همان کتاب، صفحه ۳۵۷) بی‌آنکه صحبتی از «اوباباشی» که من در جای دیگر، از روی يك منبع شوروی، درباره آن سخن خواهم گفت، در میان بیاید. (مؤلف)

این کردها در جزو جنگجویان منظم وابسته به رؤسای فتودال استخدام می‌شدند، و بدین ترتیب بر تعداد انگلهایی که به خرج توده‌های استثمار شده می‌زیستند می‌افزودند و در تشدید استثمار فتودالی سهیم می‌شدند، و به صورت فقرایی درمی‌آمدند که دست تکدی به سوی همسایگان دراز می‌کردند و یا به عنوان کارگر کشاورز یا چوپان استخدام می‌شدند (رجوع شود به آنچه در آغاز همین فصل دربارهٔ عنصر «سیار» در عشیرت گفته شد).

هزینه‌ای که يك جامعه كوچك چادرنشین برای فرستادن يك سوار مسلح به خدمت نظام بایستی متحمل شود در سال ۱۸۴۰ معادل ۱۶۳ روبل بود. علاوه بر این بایستی مواجب او را نیز که سالانه معادل ۲۴ روبل و ۴۰ کویک بود، و همچنین علیق اسب او را که معادل ۲ خروار جو و بیست بار کاه بود تأمین کند. آن سوار تجهیزات زیر را نیز از جمعیت دریافت می‌کرد: يك جفت طپانچه، يك قبضه شمشیر، يك قبضه خنجر، يك دست لباس با یراق نقره‌ای و لوازم دیگر، و يك لگام اسب مزین به نقره. هرگاه سوار آن لگام را گم می‌کرد جمعیت ناگزیر بود یکی دیگر برای او تهیه کند (ب. بوگدانووا، مقاله سابق‌الذکر).

در مرحلهٔ سوم، اقتصاد شبانی، حتی اقتصاد قبایل چادرنشین، ممکن نیست بطور منفرد و کلاً مجزاً از اقتصاد منطقه در نظر گرفته شود. دامپروری، حتی اگر به صورت کاملاً طبیعی هم باقی می‌ماند و از محصولات کشاورزی محروم می‌بود باز ناگزیر بود که خواستار مبادله با مواد کشاورزی باشد، و بدین گونه در ایجاد بازارهای داخلی، هر چند کوچک، دخیل می‌بود. و توده‌های یکجانشین که فشار اقتصادی ارباب فتودال را تحمل می‌کردند می‌کوشیدند تا با دوشیدن چادرنشینان باز خودشان را بگیرند، و در نتیجه، چادرنشینان نیز به نوبهٔ خود تأثیرات این استثمار را متحمل می‌شدند.

و سرانجام در مرحله آخر، یکجانشینی کم کم پا می‌گرفت و تقریباً در همین دوران بود که تعداد زیادی عشایر نیمه چادرنشین وجود داشتند و رئیس فئودال برای بهره‌برداری از ایشان و به خدمت گماشتن آنان از همه وسایل ممکن استفاده می‌کرد.

سخن کوتاه، کردهای چادرنشین با وجود استقلال ظاهریشان و با اینکه مالیات پرداختی آنان در نظر اول سبکتر از آن دیگران می‌نمود نتوانستند از زیر بار فرایند کلی فئودالیزه شدن شانه خالی کنند، و ناگزیر تحت سلطه سنگین رؤسای فئودال خود قرار گرفتند. با این وصف، پطروشفسکی اظهار عقیده می‌کند که سرنوشت عشایر چادرنشین مساعدتر و بهتر از آن یکجانشینان بوده است.

بدین ترتیب، در پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم فئودالیزه کردن کردستان نه تنها تکمیل شد بلکه به پایان منطقی خود نیز نایل آمد.

فئودالیسم کردی جامعه هم‌نژاد و بهم پیوسته کرد را متلاشی کرد، اقتصاد دامپروری طبیعی را بر مبنای تملک خصوصی دامها به وجود آورد، از کشاورز در برابر خطر تهاجمهای عشیرتی چادرنشینان حمایت کرد، کردستان را به عنوان واحدی مستقل در برابر سلطه امپراتوریهای مهاجم چادرنشین که کشورهای همجوار در زیر ضربات ایشان از پا در می‌آمدند حفظ کرد، و با سهم شدن در مقدرات فئودالیسم تمامی آسیای صغیر خود نیز تبدیل به مانع بسیار بزرگی در راه تحول بعدی نیروهای مولد گردید. فئودالیسم کردی در واقع رفاه مملکت را از بین می‌برد، زیرا شکل‌های طبیعی اقتصاد را که به او امکان می‌دادند فشار فوق اقتصادی خود را اعمال کند نگه می‌داشت. فئودالیسم جلو گسترش بازار داخلی را که ایجاد آن برای همزیستی اقتصادهای شبانی و کشاورزی ضروری بود می‌گرفت؛ با مسلح کردن افراد چادرنشین برای خدمت خود و بازداشتن ایشان از

پرداختن به کار دامداری، اقتصاد چادرنشینی را ورشکسته می‌کرد، و همچنین اقتصاد یکجانشینی را که از تهاجمها و تاخت و تازهای او زیان می‌دید، و در عین حال، چون به نفرات چادرنشین به عنوان مردان مسلح نیازمند بود جلو یکجانشینی را نیز می‌گرفت.

بنابراین ویلچفسکی معتقد است که از آغاز قرن نوزدهم فتودالیسم کردی خود به خود رو به زوال نهاد، چون دیگر با بسط و گسترش نیروهای نو پدید اقتصادی، که تا اندازه‌ای هم تحت تأثیر خود او و پس از متلاشی ساختن طوایف هم‌نژاد و آب کردن ایشان در بطن عشایر بوجود آمده بودند، هماهنگی نداشت. عشیرت نیز به نوبه خود ملزم به تحمل تغییراتی می‌شود و نقش رئیس فتودال، در برابر یک عامل جدید اقتصادی و اجتماعی که ویلچفسکی آن را در شخص «اوباباشی» می‌بیند - و او کسی است که دامداری را برطبق شیوه‌های «سرمایه‌داری» استثمار خواهد کرد - محکوم به محو شدن می‌گردد. شورشهای کردان در طول قرن نوزدهم، برطبق نظریه ویلچفسکی جنبه ضد فتودالی داشته‌اند، و لذا می‌توان گفت که مرحله تازه‌ای در تاریخ تحول این ملت بشمار می‌آیند. ما قدری پایین‌تر به بحث درباره نقش «اوباباشی» برخوایم گشت. در اینجا روابط بین رئیس عشیرت و رعایای او را در لوای رژیم فتودال خلاصه کنیم:

۱. چادرنشینان باید مقداری باج جنسی به رئیس خود بدهند، و نیز عده‌ای مرد مسلح در اختیار او بگذارند، و در عوض، از حق چرانیدن دامهای خود در مسیرهای معین و از اقامت در چراگاههای معین، اعم از اینکه آزاد یا مورد استفاده باشند، برخوردار شوند (و چنین است که قبایل چادرنشین در حین انتقال گله‌های خود به چراگاههای تابستانی بر زمینهای کشت شده یا بر چمنهای متعلق به یکجانشینان توقف می‌کنند). این تعریف که به وسیله ویلچفسکی بدست داده شده است، به عقیده من، به طریق دیگری نیز ممکن است

تفسیر شود. از جمله می‌توان گفت که يك عشیرت چادر نشین چنانچه به اندازه کافی قوی بوده و به تعداد لازم مردان مسلح در اختیار داشته باشد که به دور رئیسشان گرد آمده باشند می‌تواند بر طبق نیازهایی که از لحاظ انتقال به چراگاهها دارد مسیر مناسبتر برای این انتقال را در پیش بگیرد و از چراگاههای مطلوب برای گله‌های خود استفاده کند. بنابراین، این دیگر باجی نیست که او به فنودال می‌پردازد بلکه به طور ساده همان ضرورت حیاتی است که او در تنازع بقا از آن پیروی می‌کند. ظاهراً جای آن است که بین رئیس فنودال و رئیس قبیله یا عشیرت تمیز قایل شد. این دو عامل اجتماعی گاهی اوقات ممکن است بر هم منطبق شوند، ولی به طور کلی از هم متمایزند. يك رئیس فنودال اغلب سلطه خود را بر چندین عشیرت اعمال می‌کند، و تنها در قبال عشایری که او رئیس موروثی آنها نیست می‌توان از باجهایی دم زد که پر خرج و سنگین بوده و برای تأمین منظورهایی بکار می‌روند که همیشه هم منظور خود عشیرت نخواهند بود.

ج) سیستم مالیاتی.

ظاهراً يك سؤال اصولی، ابتدا در این زمینه، پیش می‌آید که ما چرا همراه با ارباب فنودال، محیط عشیرتی محض را رها می‌کنیم و داخل در قلمرو دولت می‌شویم، هر چند دولت در مشرق زمین، تا زمان ما، چیزی بجز يك ترکیب کم و بیش پایدار از عشیرتها، که تازه دولت مرکزی سلطه کمی بر آنها داشته، نبوده است. با این وصف، همین دولت مشرق زمینی، حتی با ساختار خاص خودش، تلاشها و مبارزه‌هایی فراتر از آن عشیرت داشته است. علاوه بر این، انگیزه‌ای روانی نیز در کار است که ما را به لزوم تمایز بین رئیس عشیرت و ارباب فنودال معتقد می‌سازد. اولی با همه استمارهایی که از افراد عشیرت می‌کند، و ما نمی‌توانیم منکر آن بشویم، باز به دلیل



پیوندهای متعددی که با عشیرت خود دارد وابسته و علاقه‌مند به منافع خاص آن است و قدرت «بیگانه» ای نیست که بر عشیرت اعمال می‌شود، و به همین جهت با همه اجحافهای درعین حال محدودش اگر احتمال معزول شدن او و جایگزین کردنش به وسیله رئیس دیگری در بین باشد باز خود او بیشتر قابل قبول است.

۲. هر واحد چادر نشین که چراگاه معینی را اشغال کرده باشد خراجی جنسی از محصولات دامداری خود به مأخذ تعداد دامهای متعلق به خانواده‌هایی که آن واحد را تشکیل داده‌اند می‌پردازد (رجوع شود به فهرست مالیاتهای تشریح شده در بالا). علاوه بر این، خراج دیگری هست به نام عوارض چراگاه (حق المرتع) و حق آبشخور (آبخور) که مالک چراگاه از چادر نشینان به هنگام عبورشان از ملک او می‌گیرد.

۳. چادر نشینان بدهیهای مالیاتی خود را به سلطان با واسطه رئیس عشیرت می‌پردازند، و این بدهیها ممکن است به صورت خدمت باشد (نظامی و بیگاری) یا به صورت محصولات (اغنام و احشام) و یا حتی به صورت وجه نقد. در مورد اخیر اجحاف زیاد بود، چه، مأموران وصول مبلغ آن را به میل خود زیاد می‌کردند و مابه‌التفاوت را به جیب می‌زدند. از طرفی به خوبی می‌توان حدس زد که مأموران مالیاتی دولت چنانکه باید دسترسی به «مالیات دهندگان» کرد پیدا نمی‌کردند. من در این باره می‌توانم خاطر نشان سازم که مثلاً برای وصول مالیات از قسمت چادر نشین عشیرت هرکی کار با توفیقی کم و بیش انجام می‌گرفت، آن هم از راه کمین کردن محصلان مالیاتی ترك در حوالی محلی که، چنانکه در فصل سوم همین کتاب گفتیم، این چادر نشینان هر ساله پلی می‌زدند تا در «زیبار» از روی رودخانه زاب بزرگ بگذرند. در همین زمینه باید گفت تخته سنگی در بخش «تباری»، در همان حوالی وجود دارد که به نام پرمعناي «تخته

سنگ مأمور مالیات» معروف است و می‌رساند که فراتر از آن نقطه، محصل مالیات توفیق چندانی برای ورود به میان مالیات دهندگان خود پیدا نمی‌کرده است (۲۷). از طرفی می‌دانیم که در زمان حکومت

۲۷. آیا این محصلان مالیات خطا نمی‌کنند از اینکه بدحسابهای مالیاتی کرد را غافلگیر می‌کنند بی‌آنکه شرایط و اوضاع و احوال ایشان را در نظر بگیرند؟ این امر از نامه‌ای که من در اختیار دارم ثابت می‌شود، نامه‌ای از «سوتو آقا» Suto رئیس ایل «اورامار» به حیدرپاشا والی موصل که در ۱۹۱۵ نوشته شده است. بدین شرح: «من افتخار یافته بودم که در بهار، به هنگام جهاد بزرگ، و در آن دم که عساکر دولت علیه به سمت «تباری» و «تخوب» پیش می‌رفتند به حضور حضرت والا شرفیاب شوم. حضرت والا در آن هنگام به بنده امر فرمودید که عشیرت اورامار در محل خود نمانند، و به همین جهت بود که ما گله‌ها را به آبادی «دهوک» باز گردانیدیم و من خودم با مردان مسلح در اورامار ماندم. با این وصف، اکنون مأمور مالیات از رعایای فقیر ما در «دهوک» مالیات اغنام و احشام می‌طلبید. من تقاضا دارم که دولت از پناهندگان مالیات نستانند، و امیدوارم که آن جناب نیز با تقاضای من موافقت فرمایید».

این نامه مطلب دیگری را نیز می‌رساند و آن اینکه شرکت در جهاد همیشه مؤمنان را از پرداخت مالیات معاف نمی‌کند. میلینگن (کتاب سابق‌الذکر، صفحه ۲۵۳) ماجرای مربوط به یک محصل مالیات را نقل می‌کند که مجبور شد از برابر برخورد تهدیدآمیز زنان کرد بگریزد.

در سال ۱۹۳۵ نیز سطوری را که من اینک در زیر می‌آورم می‌شد در یک روزنامه پاریسی مورخ ۱۴ ژوئن خواند: «واقعۀ غم‌انگیزی در منطقه موش (آناتولی شرقی) در ارتباط با وصول مالیاتهای عقب افتاده روی داده است. در آن ولایت کردهای نیمه وحشی ساکنند. چون ایشان مرتباً از پرداخت هرگونه مالیات یا عوارض خودداری می‌کردند. بخشدار مجاور آن ناحیه به همراه دو تن ژاندارم و دو تن مأمور وصول مالیات و مفتی محل به نزد عشیرت کوه‌نشین سسون Sassoun رفتند و بخشدار ضمن نصیحت، به آنان توضیح داد که وصول مالیات از رعایا برای یک دولت متحد و متمدن ضرورت حیاتی دارد. کوه‌نشینان از همان آغاز سخترانی بخشدار خشمگین شدند و به همه آن اشخاص اخطار کردند که اگر به جان خود پای‌بندند بهتر است راه خود را در پیش بگیرند و بروند، و چون مأموران به اندرزگویی و به تشویق ایشان به ملایمت و اطاعت ادامه دادند کردها به مهمانان خود حمله‌ور شدند و همه‌شان را تا آخرین نفر کشتند».

رژیم قدیم ترکیه وصول مالیات از طریق «التزام» انجام می‌شد، یعنی بر عهده «مُلْتَرِم» بود که وجهی را که به طور مقاطعه از بابت مالیات فلان بخش یا ناحیه مقرر شده است به صندوق دولت بپردازد و خود به هر وسیله‌ای که در اختیار دارد از مالیات دهندگان وصول کند. در آنجا که وصول مالیات از توده‌های کشاورز یکجانشین مطرح بود «فرار مالیاتی» مشکل می‌شد، چون موادی را که مالیات به آنها تعلق می‌گرفت، یعنی محصولات کشاورزی را نمی‌شد پنهان کرد؛ لیکن در مورد چادرنشینان و گله‌های سیار ایشان وضع به نحو دیگری بود. در این مورد عقد اتحادی با رؤسای عشایر ضروری بود و ایشان طبعاً از این اتحاد سود می‌بردند.

به اتکای تحقیق فشرده‌ای که میس لمبتون در این باره کرده است می‌توان نظر درست و روشنی هم نسبت به وضع کردها در ایران که بیشترشان یکجانشین هستند پیدا کرد؛ اینان اختلاف بسیار کمی با دهقانان جاهای دیگر دارند، جز اینکه در اینجا مالک رئیس ایل هم هست (۲۸). سهم مالک از محصول، که زارع خودش برای او حمل می‌کند برحسب جاهای مختلف بسیار فرق می‌کند (از  $\frac{1}{4}$  یعنی نصفه کاری گرفته تا  $\frac{1}{3}$  و  $\frac{2}{5}$  و  $\frac{1}{5}$  و  $\frac{1}{6}$  و  $\frac{2}{15}$  و  $\frac{1}{15}$ ؟) بنا به گفته ه. ل. رابینو (گزارشی درباره کردستان، چاپ ۱۹۱۱، صفحه ۱) سیستمی به نام «ده‌دو» بسیار معمول است. در این سیستم محصول را به ۱۲ قسمت تقسیم می‌کنند که ۲ قسمت آن را مالک و ۱۰ قسمت دیگر را زارع برمی‌دارد. در این مورد تمام مخارج برعهده زارع است و حال آنکه در سیستم نصفه کاری تنها بذر و کار برعهده زارع است و پرداخت مالیات و هزینه‌های درو و غیره برعهده مالک است. دهقانان باجهای جنسی دیگری نیز باید به مالک بدهند (کره،

جوجه، تخم مرغ) و نیز باید «عوارض مهمانداری» (قوناقخ) بپردازند، و حتی حتی هم به عنوان حق اجازه عروسی (سورانه) به مالک بدهند. علاوه بر اینها مالک حق دیگری هم به نام حق چراگاه (حق المرتع) می‌گیرد و به عنوان رئیس عشیرت هم چند رأس گوسفند دریافت می‌دارد. در عین حال تعهد سنگین دیگری نیز بر ذمه دهقان هست و آن اینکه باید با خرش چندین روز مجانی برای ارباب کار بکند (کشت و زرع، باغداری، درو) بی‌آنکه نام بیگاری روی آن بگذارد، و باید بگوید که آن را به دلخواه خود و به طیب خاطر انجام می‌دهد! سلسله مراتب روستایی بعد از ارباب عبارتند از: مباشر، کدخدا، پاکار و میرابها یا نگهبانانی که مراقب آبیاری مزارع در نقاطی هستند که زراعت آبی است، هر چند در بیشتر نقاط کردستان کشت و زرع به طریق دیم (دیمات) انجام می‌شود (dry farming). زمینهای ده که به «جفت» (واحد کشت با مقدار بذر معین) تقسیم شده‌اند هر ۵ تا ۱۵ سال دوباره بین رعایا توزیع می‌شوند. و اما در مورد مالیات، باید گفت عیب اساسی سیستم مالیاتی در طریقه وصول آن است، از زمانی که دولت تنها مالک زمین را مسئول پرداخت آن دانسته است و کاری به زارع ندارد، و آن وقت مالک هم علاوه بر بهره مالکانه خود مالیات دهقان را نیز می‌گیرد. بدیهی است که در این سیستم، دهقان مالیات بده هیچگونه وسیله‌ای برای کنترل بدهی خود ندارد و از هرگونه تضمین عدالت مالیاتی محروم است.

در ضمن، لازم به تذکر است (همان کتاب، صفحات ۱۸۳-۱۸۴) که قانون مصوب ۲۴ آذر ۱۳۱۳ (دسامبر ۱۹۳۴)، جانشین قانون ۲۰ دیماه ۱۳۰۴ (ژانویه ۱۹۲۶) که ناظر بر تغییر نظام مالیات املاک مزروعی بود عوارضی جنسی معادل ۳٪ از محصولات کشاورزی و از دامها به هنگامی که آنها را به شهر یا به شهرکی برای فروش می‌آوردند و یا به هنگام صدور آنها به خارج از کشور مطالبه

می‌نمود. این عوارض تنها يك بار شامل هر جنس می‌شود. ارزش کالا برای تخمین عوارض هر سال تعیین می‌شود. از آن هنگام بعد طرح‌های مختلف قانونی به مجلس تقدیم شده ولی به تصویب نرسیده است. در ۱۹۴۸ مالیات املاک مزروعی در بعضی از شهرستانها بر مبنای مساحتی آغاز شده در ۱۳۰۴ (۱۹۲۶) تعیین گردید.

*

**

چنانچه اکنون به نظرات گردآوری شده توسط کریستف درباره زندگی عشیرت کرد، که ناظر بر تجلیات اقتصادی و اجتماعی آن است، نگاهی بیندازیم تنها به بعضی نکات کلی برمی‌خوریم که درعین حال جالب و قابل توجه‌اند، زیرا تا اندازه‌ای مؤید نظرات ویلچفسکی هستند، هر چند این دو محقق از دیدهای مختلف به قضایا نگریسته‌اند. از جمله، مثلاً کریستف در بررسی علل گذر از حالت چادرنشینی به حالت نیمه چادرنشینی دلیل آن را در وضع مالیاتهای بسیار سنگین و الزام افراد به انجام خدمات نظامی می‌داند. چادرنشینان دامهای خود را می‌فروشدند تا کسریهای ضروری زندگی خود را تهیه کنند، و نیز مجبورند به کار کشاورزی هم پردازند، به ویژه اگر این کار با اوضاع و احوال و شرایط طبیعی محلی که در آن زندگی می‌کنند تسهیل شده باشد. دلیل این فقیر شدن را به عقیده کریستف می‌توان به سیاست دولت نسبت داد، و حال آنکه به عقیده ویلچفسکی گناه از طرز رفتار خان فئوال است؛ به هر حال، نتیجه در هر دو مورد یکی است. کریستف این نکته را نیز به نظر خود اضافه می‌کند که کردهای نیمه چادرنشین با محدود شدن در غرایز جنگجویی خویش (راهزنی و غیره) کمتر به پرورش اسب می‌پردازند و بیشتر گاو نگاه می‌دارند، و از طرفی هم بیشتر در زیر نفوذ روحانیون مسلمانی قرار می‌گیرند که در میان ایشان مدارس دینی تأسیس می‌کنند و موازین

قانون شرع را به جای قانون عرف مُجرأ می‌دارند. به عبارت دیگر ساختار عشیرت کم کم از هم متلاشی می‌شود و در مرحله بعدی که مرحله یکجانشینی است کُرد اگر نتواند زبان و فرهنگ عامیانه (فولکلور) خود را حفظ بکند در معرض این خطر قرار خواهد گرفت که تبدیل به «ترك کوه‌نشین» بشود، چنانکه هم اکنون در ترکیه ایشان را به همین نام می‌خوانند، و یا تبدیل به «رعیت» ساده‌ایرانی بشود که مثلاً در منطقه کرمانشاهان در واقع فرق کمی با رعیت ایرانی دارد. همچنین کریستف متذکر می‌شود که در میان چادرنشینان خالص دامدار مفهوم طایفه و خانواده به دلایل اقتصادی مقدم بر مفهوم عشیرت است. در واقع زنها هستند که کارگر لازم برای پرورش گوسفندان و برای اقتصاد لبنیاتی را تأمین می‌کنند. در این محیط است که زن - که خود را فدای مرام خانوادگی و نگاهداری خانواده می‌کند - بیش از محیط عشایر مرزنشین که در آن اختلافی محسوس بین زن رئیس ایل و زنهای دیگر (خانم و یایا، رجوع شود به فصل پنجم همین کتاب) وجود دارد از برابری اجتماعی برخوردار است. در عشایر مرزنشین که بیشتر به راهزنی می‌پردازند اتفاق می‌افتد که مردان مسلح رئیس ایل وسیله معاشی بجز آنچه در فتوحات جنگی خود بدست می‌آورند ندارند، کاری که به سبب امکان عبور از مرز اکنون آسانتر هم شده است (ویلیچفسکی این نحوه معیشت را الزام فوق اقتصادی می‌نامد). این دستبردها گاهی از يك سو صورت می‌گیرد و گاه از سوی دیگر، درحالی که باقی افراد عشیرت به کار دامداری مشغولند. علاوه بر این، جنگجویان مورد بحث از قبیل توده‌های مسیحی نیز (به قول تیلر زیرخوری یا زرخرد) امرار معاش می‌کنند، و این کار در پناه حمایت رئیس ایل صورت می‌گیرد که اغلب از طرف دولت دارای اختیارات حکومت می‌شود. در این عشایر، انضباط ایلی و مفهوم آن بر مفهوم طایفه که نقش اقتصادی آن



به دلیل تنوع منابع حیاتی اقتصادی و فوق اقتصادی عشیرت ضعیفتر است مقدّم می‌باشد. و سرانجام، در این شرایط، پرورش اسب که برای جنگجویان لازمتر است اهمیت بیشتری می‌یابد.

(د) سازمان اوبا.

حال بینیم که سازمان «اوبا» Obâ در همه این سیستم عشیرتی و فئودالی چگونه جا می‌گیرد و تأثیرات آن بر ساختار اقتصادی ملت کرد چیست. «اوبا» آن گونه که ویلچفسکی برای ما تشریح می‌کند و ما اینک نوشته‌های او را دنبال می‌کنیم، شرکتی است اختیاری متشکل از تعدادی از خانواده‌ها که گله‌هایشان در تابستان تشکیل گله واحد و مشترکی می‌دهند و چوپانانی که بدین منظور استخدام شده‌اند آنها را می‌چرانند. عملیات مربوط به تهیه لبنیات و پشم‌چینی و غیره را هر یک از خانواده‌ها منفرداً در مورد گوسفندان خود انجام می‌دهند و اشتراك مساعی تنها در مورد به چرا بردن همه گوسفندها بر مسیرهای تعیین شده در «اوبا» صورت می‌گیرد. اهمیت گله مشترک از يك سو منوط است به وسعت و کیفیت چراگاهها، و از طرف دیگر به امکانات مراقبت از گله به وسیله چوپانان استخدام شده. تعداد گوسفندان آن بین ۵۰۰ تا ۱۰,۰۰۰ رأس در نوسان است و تعداد خانواده‌های شرکت کننده در «اوبا» بستگی به اهمیت گله گرد آمده و سهم هر خانواده در آن مجموعه دارد. به طور متوسط، «اوبا» از ۸ تا ۱۵ چادر را شامل می‌شود، هر چندگاه اتفاق می‌افتد که يك «اوبا» تنها برابر با يك خانواده است و یا از ۲۰ تا ۲۵ خانواده را در برمی‌گیرد. در حال حاضر، «اوبا»ی نمونه در کردستان شمالی معرّف ۱۵ تا ۲۰ خانوار است که رویهم ۱,۰۰۰ تا ۲,۰۰۰ گوسفند دارند. هنوز به این مسئله نپرداخته‌اند که بدانند مبداء و منشاء «اوبا» از کجا است. در این باره دو نظریه وجود دارد، بدین شرح:



۱- «اوبا» تحت تأثیر فتودالیزاسیون در فرایند بوجود آمدن اقتصادهای طبیعی فردی ناشی از اقتصاد خانواده واحد (ژانتیلیس) مقدم بر فتودالیسم تشکیل شده است.

۲- «اوبا» در نتیجه اختلاط و ادغام اقتصادهای ضعیف طبیعی درهم که متحمل استثمار بی اندازه خان فتودال می شدند و به طور انفرادی از تأمین چراگاه برای گوسفندان خود عاجز مانده بودند بوجود آمده است. ویلچفسکی معتقد است که این هر دو عامل در تشکیل «اوبا» همکاری کرده اند، چه در «اوبا» در آن واحد، هم مشتقی از ساختار وحدت طایفه (ژانتیلیس) دیده می شود و هم تلاشی برای گذر از مرحله اقتصاد طبیعی با توسل جستن به استخدام چوپانان آزموده.

به طور کلی با تجزیه و تحلیل «اوبا» ابتدا به این واقعیت برمی خوریم که «اوبا» خود، به هر عنوان که باشد، دارای سهم معینی از چراگاهها است که به آن «وار» Vâr یا «زوزان» ZoZân یا «یورت» Yurt می گویند. بر این اساس، به «اوبا» به چشم نتیجه تملک اشتراکی چراگاهها به وسیله گروهی از اقتصادهای فردی چادرنشین می نگرند. با این وصف، همان گونه که در بالا ذکر شد، چراگاهها به تمام عشیرت تعلق دارند و عشیرت از این بابت حق معینی به فتودال می پردازد که از هر خانواده یا «اجاقی» جداگانه وصول می کند، در حالی که خود «اوبا» چیزی بجز یک شرکت تعاونی به منظور استفاده هر چه بهتر از قسمت معینی از چراگاهها به وسیله چرانیدن دسته جمعی گلهها نیست. «اوبا» هر سال پیش از حرکت ایلات به سمت چراگاههای تابستانی تشکیل می شود و تا مدتی از پاییز گذشته که برای شخم زمستانی زمینها برمی گردند ادامه می یابد. از طرفی نباید از نظر دور داشت که پیاده کردن اصل تشکیل «اوبا» در عمل از سادگی کمتری برخوردار است. «اوبا» گاهی ممکن است با یک عشیرت یا با

جزئی از يك عشیرت انطباق پیدا کند، و این در مورد چادر نشینان بیش می‌آید. در بین یکجانشینان یا نیمه یکجانشینان ممکن است با يك اجتماع روستایی مشتبه شود، و بالاخره این مورد هم بیش می‌آید که «اوبا» خود به خود و به تمامی معرف يك واحد اقتصادی نامتفاوت باشد. بدیهی است که در موارد ذکر شده، «اوبا» با یکی از تقسیمات فتودالی مطابق با آن مورد مشتبه می‌شود و در آن مورد دیگر جنبه همکاری داوطلبانه مطرح نخواهد بود، لیکن آنچه مورد توجه ویلچفسکی است «اوبا» به شکل خالص خودش است که به دور آن «مبارزه طبقات» در کردستان تمرکز می‌یابد.

اصولاً دو نوع «اوبا» وجود دارد: اول: «اوبا»ی مبتنی بر اصل برابری کامل اعضای شرکت‌کننده (جُل dijol) که مشترکاً با چوپانان معامله می‌کنند و همه هزینه‌های مربوطه را به نسبت تعداد مالها سرشکن می‌نمایند. دوم: «اوبا»ی تشکیل شده به این طریق که یکی از اعضا («اوباباشی» یا «سراوبا») گله‌های اعضای دیگر را در گله خود می‌پذیرد و چوپانان را نیز خود «اوباباشی» مستقیماً استخدام می‌کند؛ در ضمن، برای تأمین هزینه‌های مربوطه از اعضای دیگر مبلغی به تناسب تعداد مالهایشان دریافت می‌دارد. و «اوبا» معمولاً به صورت اخیر و زیر نظر يك «اوباباشی» عمل می‌کند.

ما در اینجا می‌توانیم از قسمت معارضه بین نظر ویلچفسکی با نظر اگیازاروف (۲۹) مؤلف دیگری که در سال ۱۸۸۵ به مسئله «اوبا» پرداخته است بگذریم. از نظر اگیازاروف «اوبا» سازمانی است مبتنی بر خانواده واحد (ژانتیلیس). می‌گوید: «کردها از اجتماعات پدرشاهی دموکراتیکی تشکیل شده‌اند که در آن همه اعضا، اعم از فقیر و غنی، از حقوق یکسانی برخوردارند. تنها فرقی که با هم دارند این است که

خانواده‌های ثروتمند و اشرافی از احترام بیشتری بهره‌مندند و دارای نفوذ بیشتری هستند.»

برعکس، ویلچفسکی معتقد است که دوران مرحله پدرشاهی يك خانواده‌ای (ژانتیلیس) دیگر بسر آمده و تحت تأثیر فنودالیسم تغییر شکل داده و جامعه کُرد اینک دستخوش اختلافات اجتماعی شده است، به طوری که يك مبارزه طبقاتی به صورت نطفه در درون خود دارد.

ما لازم نیست در این جدل طرف هیچیک را بگیریم، فقط می‌گوییم که نمی‌توان در دوام اعتبار و قدرت «آقا» چون و چرا کرد. مینورسکی که قبلاً در همین فصل از او نام بردیم، در عین حال که استثمار رعایا به وسیله «آقا» را انکار نمی‌کند معتقد است که اکنون بر اثر علاقه پدرشاهی و اغلب هیجان‌انگیز رعایا به ارباب خود از شدت این استثمار کاسته شده است. لیکن در عین حال، ملاسعید معلم کردی من، احساسات نامساعدی را که نسبت به آقاها و شیخها داشت از من پنهان نمی‌کرد. او آن دو طبقه را سرزنش می‌کرد ازاینکه توده مردم را در جهل و نادانی نگاه می‌دارند تا آسانتر بتوانند ایشان را استثمار کنند، و معتقد بود که دسیسه‌چینیها و حسابگریهای شخصی ایشان مانع از پیشرفت ملت کُرد و تحول فکری ایشان در جهت ملی است. آنچه ملاسعید، این کُرد واقعی، در توبیخ و ملامت همه اداره‌کنندگان ملت کُرد بر زبان می‌آورد این بود که می‌گفت این طایفه بمحض اینکه «میخ خود را می‌کوبند» و به اهرم قدرتی دست می‌یابند فوراً درصدد برمی‌آیند که شجره‌نامه‌ای برای خود بسازند و در آن می‌کوشند ثابت کنند که کُرد نیستند بلکه عربند. ملاسعید در این باره به طرز طنزآمیز و بامزه‌ای حرف می‌زد و می‌گفت: «هر کس بیگ می‌شود ادعا می‌کند و هو می‌اندازد که: - من عباسیم، یا عمریم، یا خالدیم، یا فلان و بهمانم، یا از اعقاب شلغم یا پیاز یا هویج، و

صد جور دلیل می آورد که: - من کُرد نیستم! باری، معلم من، که يك مسلمان عالم بود و همه احادیث را از برداشت به همین نحو به سخن ادامه می داد و می گفت: درباره این اشخاص که با استعمار توده های کُرد و با استفاده از خوبی ایشان موقعیتهایی برای خود دست و پا کرده اند حدیث نبوی صادق است که می فرماید: اِتَّقِي شَرَّ مَنْ اَحْسَنَتْ اِلَيْهِ. یعنی: «بپرهیز از شر کسی که در حق او نیکی کرده ای».

با این حال، يك نکته مسلم در این میان هست که خود ویلچفسکی نیز، وقتی قدری بالاتر به محاکمه فتودالیسم می پردازد، به آن اشاره می کند و آن اینکه: فتودالیسم (از دید من ساختار عشیرتی) توانسته است کردستان را از شر اشغالگران بیگانه حفظ کند. کردستان فردیت خود را به فتودالیسم مدیون است، لیکن اگر کردستان مرحله عشیرتی را از سر نگذراند هرگز تبدیل به ملت یا دولت نخواهد شد.

برای اینکه به موضوع سازمان «اوبا» بازگردیم لازم به تذکر می دانیم که در واقع، از روی محاسبات بسیار دقیق ویلچفسکی، «اوبا باشی» گوسفندان خود را مجانی می چرانید و سهم خود از بابت دستمزدی را که بایستی به چوپانان بپردازد بین اعضای دیگر «اوبا» (جلها) سرشکن می کرد و بدین گونه همه مزایای چراگاه مشترك را به خود اختصاص می داد.

از آنجا که اجیر کردن چوپانان هزینه های قابل ملاحظه ای را ایجاد می کرد «اوباباشی» با منحصر کردن این اختیار به خود عملاً مالك واقعی بخش چراگاهی می شد که به همه آبادی یا به تمامی عشیرت تعلق داشت. «اوباباشی» که به این طریق ارباب می شود شروع می کند به پذیرفتن گوسفندان سکنه یکجانشین محیط دور و برش در گله خود برای ماههای تابستان، و از این راه سهم قابل ملاحظه ای از عواید را به خود اختصاص می دهد. و برای اینکه این

کار را با سود و صرفه بیشتری انجام بدهد کم کم قسمتی از اعضای اصلی «اوبا» را با نپذیرفتن مالهای ایشان در گله خود بیرون می‌اندازد.

این سیر اهمیت و اعتبار روزافزون «اوباباشی» بستگی بسیار نزدیک و فشرده‌ای با سودجویی روز به روز شدیدتر اقتصاد طبیعی دامداران کرد و فعالیت روزافزون بازارهای کوچک داخلی دارد. گرایشهای تمرکز قدرت در نزد دولتهای ایران و ترکیه و افتادن بعضی مناطق کردنشین به دست امپراتوری روسیه از نیروی نظامی فتودال کرد که متکی به افواج مسلح عشایر تابعه بود به مقدار زیادی کاست و از آن پس ارتش منظم دولتهای مرکزی جای آن افواج را گرفتند. همان دلیل فتودال کرد را نیز از تکیه‌گاه اصلی اقتصادی خود که استثمار توده‌های یکجانشین باشد محروم کرده است.

بدین گونه، کم کم در طول قرن نوزدهم عشیرت از بین می‌رود، ساختار اجتماعی و اقتصادی کرد تغییر شکل می‌دهد و کردستان به سوی مقدرات تازه‌ای قدم برمی‌دارد که در فصل نهضتهای ملی کرد به آنها اشاره خواهیم کرد.

بعده‌العنوان - کار من در این زمینه به پایان رسیده بود که دو اثر نوظهور توجه مرا به خود جلب کردند، یکی تألیف پطروشفسکی (۳۰) به زبان روسی، درباره روابط فتودالی در ارمنستان و آذربایجان از قرن شانزدهم تا آغاز قرن نوزدهم، که در آن اغلب از وضع مالیاتی عشایر کرد سخن به میان آمده است (صفحات ۲۹۱، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۳۲ و ۳۳۵)؛ و دیگر عمر لطفی برکن (۳۱) مؤلف مجموعه‌ای از متنهای قانونی به زبان ترکی درباره اقتصاد کشاورزی از دید قضایی و مالی که در آن نیز نکاتی درباره عشایر کرد در قرنهای پانزدهم و شانزدهم می‌توان

یافت. عنوان این مجموعه چنین است: «۱۵ و ۱۶ اینجی عصرلردا عثمانلی امپراتور لوغوندا زراعی اکونومین حقوقی و مالی اساسلری - بیرینجی جیلت (جلد اول) قانونلر، ایستامبول ۱۹۴۵». من مجال نیافتم که از این مأخذ برای نوشته خود استفاده کنم و ناچار فقط به نام آن اشاره کردم. از طرفی، در مجموع، اثر نامبرده تغییری در نظرات من وارد نمی‌آورد. از قول پطروشفسکی درخور تذکر است که عشایر چادرنشین در مقایسه با یکجانشینان کمتر زیر فشار بار مالیات بودند؛ و لیکن در عوض همیشه مسلح بودند. پطروشفسکی از چندین مورد شورش نیز یاد می‌کند که به انگیزه سنگینی بار مالیات روی داده است.



## فصل هفتم

### عشایر در زمان و مکان

#### ۱. دوران نخستین تاریخ عشایر.

اگر بخواهیم عشایر کُرد را در زمان بررسی کنیم، همان گونه که فصل اول این کتاب دربارهٔ اصل و مبداء این ملت برای ما تشریح کرد، این بدان معنی است که اگر هم به دوران ماقبل تاریخ این قوم نپردازیم لااقل نخستین دوران تاریخ آن را مورد مطالعه قرار دهیم، و این مطالعه ما را به دورانهای بسیار قدیم این قسمت از آسیا خواهد کشانید. باری، اگر نتایج قابل توجهی را که تاکنون از تحقیقات باستانشناسی معمول در قلمرو حکومت‌های آشور و بابل و ایلام و خالد بدست آمده است مستثنی کنیم اطلاعاتمان دربارهٔ قسمت‌های کوهستانی این مناطق که کمتر در دسترس بوده و با این وصف، چنانکه می‌دانیم، کردها در آن سکونت داشته‌اند اندک و یا بسیار ناکافی است. در واقع میدان بسیار وسیعی برای اکتشافات هنوز دور از دسترس دانش قرار دارد. دیکسون که کردستان را از هر سو زیر پا گذاشته و در همه جای آن گشته است می‌گوید کمتر کشوری در دنیا هست که آن همه آثار خرابه و استحکامات قدیمی و قلاع باستانی داشته باشد. کردستان برای باستانشناسان بهشت واقعی است. چه



فراوانند کوههای سنگلاخی و قلّه‌های بلند که سرگیجه می‌آورند و به قول سارگن^(۱) که روزی لشکریان خود را در این سرزمین می‌تازاند «همچون خنجرهایی هستند که رو به آسمان آخته شده‌اند!» بر اغلب این قلّه‌ها آثاری خرابه از دورانهای مختلف مربوط به کردها و آسوریها و خالدها (اورارتوها) و حتی آثاری از دوران ماقبل تاریخ دیده می‌شود. در نقاط متعدد تخته سنگهای عظیم و هیولایی یافت می‌شود که امروزه ظاهراً چیزی بجز سنگهای معمولی نیستند، لیکن طرز قرار گرفتنشان طوری است که معلوم است دست آدمیان و یه با قول بومیان دست دیوان در آن دخالت داشته است. در همه درّه‌های پرسبزه و علف نردوز Nordouz که درست در جنوب سلسله جبال آرنوست Arnost واقع شده‌اند خرابه‌های زیادی هستند که در همه جا منظره یکسانی دارند. اینها احتمالاً ممکن است برج و بارو بوده باشند. دیکسون می‌نویسد: جنوبی‌ترین این برجها که من به آن برخورددم در قریه ست Sat در منطقه هرکی - اورامار واقع است، و حال آنکه جالبترین و موقرتترین آنها بر یکی از دامنه‌های کوهستان جودی داغ قرار دارد. این کوه و محلی به نام فینک Finek (پیناکای قدیم) از نظر باستانشناسی موزه‌های واقعی هستند و در آنها همه گونه آثار باستانی، از غار دورانهای مردم غارنشین گرفته تا کلبه‌های کاه‌گلی کردی با آثاری میانگین مربوط به آشوریان و ایرانیان و یونانیان و رومیان و تازیان و سلجوقیان یافت می‌شود. بر ارتفاعات جنوبی جودی داغ و در درّه‌های جنوب، خرابه‌های متعددی مربوط به دوران آشوریان و نیز سنگهای حجاری شده و نقوش برجسته و کتیبه‌ها می‌توان یافت. بومیان همه این آثار را به سناخریب نسبت می‌دهند، احتمالاً به این جهت که او تنها پادشاه بابل بوده که نامش

۱. منظور سارگن دوم پادشاه آشور است که از ۷۲۲ تا ۷۰۵ پیش از میلاد مسیح سلطنت کرد و به سرزمینهای مصر و ارمنستان و کلدان لشکر کشید. (مترجم)

در تورات آمده است. بر قلعه کوه چهار کتیبه بزرگ هست با نقوش برجسته و به خط میخی (رجوع شود به فصل دوم) که هر کدام رو به یکی از جهات چهارگانه دارند. این کتیبه‌ها اکنون خیلی خراب شده‌اند و در محلی قرار دارند که دسترسی به آنها و عکسبرداری از آنها بسیار مشکل است.

جزیره و موکوس Moukous در دوران دیوکلسین^(۲) پاسگاه‌های مقدّم رومی بودند، و تماشایی است که آدم در حین مسافرت و گذر از آن نقاط آثار بجا مانده از اشغال رومیان، از جمله، جاده‌ها و دژها و غیره را ببیند. در درّه با صفای خیزن Khizan دژی هست که بسیار خوب نگهداری شده و به نظر می‌آید که از آن رومیان بوده باشد. اینجا به احتمال زیاد پایتخت یک ایالت رومی به نام موکسین Moxéne بوده که در بین دو کشور حایل یعنی ارمنستان و بین‌النهرین قرار داشته است. این خرابه‌ها نمایانگر قلعه‌ای هستند به مساحت ۲۵۰ یارد مربع. دیوارهای این قلعه در زمان آبادانی ۲۵ پا ارتفاع و ۱۵ تا ۲۰ پا قطر داشته‌اند. برجهای نیمه مدور و چهارگوش این قلعه به فاصله ۶۰ پا از هم قرار دارند و نسبت به دیوار قلعه بلندترند. خرابه‌های دیگری که از آن سجلقیان هستند در دور و بر آن قلعه پراکنده‌اند و کردها کلبه‌های خود را با تکیه به آنها ساخته‌اند.

تحقیق عمیق در بناهای عظیم و باستانی کردستان، که از جمله دیکسون به آنها اشاره کرده است، احتمالاً امکان خواهد داد پیشینه ملت کرد در دوران ماقبل تاریخ و در نخستین دوران تاریخی روشنتر دیده شود. در حقیقت با مطالعه آثار مشابهی در کردستان ماورای قفقاز است که باستانشناسان روسی توانسته‌اند بعضی اطلاعات لازم در زمینه جامعه‌شناسی راجع به وضع این مناطق در دوران فتح آنها به

۲. Dioclétien دیوکلسین امپراتور رُم از ۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی. (مترجم)

وسیله خالدها (قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد مسیح) بدست  
یابورند؛ و از آنجا مسلماً می‌توان از روی مقایسه و به طریقی کاملاً  
فرضی دربارهٔ سازمان اجتماعی و سیاسی مردمی که با آثار عظیم  
اورارتو (قسمتی از کردستان فعلی) معاصر بوده‌اند حدسهایی زد.  
اشیاء باستانی و کتیبه‌های میخی خالدها گواهند بر اینکه دسته‌های  
اجتماعی جداگانه و مستقلی در سرزمین ماورای قفقاز وجود داشته‌اند  
که در رأسشان رئیسی (ایپن Ipan و ایشن Ichan) بوده است. نام  
قبایل گاهی در کتیبه‌ها به چشم می‌خورد، لیکن در آنها معمولاً بیش  
از هر چیز از فتح کشورها و به اسارت گرفتن مردم یک کشور یا یک  
شهر سخن گفته شده است. از این قرار، حدس زده می‌شود که در آن  
زمانها عشایری در ماورای قفقاز وجود نداشته است. در زندگی  
اقتصادی توده‌ها دامداری در درجهٔ اول اهمیت بوده است. در  
کتیبه‌های خالدهای بجز آدمها و چهارپایان به عنوان غنیمت جنگی  
سخن از چیز دیگری در میان نیست. آن قلعه‌های غول پیکر یا به  
عبارت دیگر آن خانه‌های مسکونی که نسبتاً نزدیک به هم واقع بوده‌اند  
به توده‌های چوپان تعلق داشته‌اند. از آنجا که منازل مسکونی در  
معرض نهب و غارت همسایگان بوده‌اند دیوارهای بلند و محکمی از  
سنگ به دور آنها می‌کشیده‌اند. منزل رئیس قبیله را اغلب در همان  
حول و حوش قلعه پیدا می‌کنند. رئیس که جنگجویان خاص خود را  
در اطراف خویش دارد در عین حال که به طبقهٔ دیگری غیر از طبقهٔ  
زیردستان خود تعلق ندارد با بقیهٔ مردم فرق دارد. مقبره‌های شاهانه  
موجود در سرزمین ماورای قفقاز در واقع فرقی با مقبره‌های مردم عادی  
ندارند، چنانکه گورهای مردم چادرنشین قوم سیت نیز همینطور است.  
همین گورها آدم را به این فرضیه می‌رسانند که در آن زمان بردگی  
وجود داشته است، زیرا جا به جا کردن تخته سنگهای عظیم کار  
بسیار دشواری بوده که احتمالاً تنها به وسیلهٔ بردگان انجام می‌گرفته

است. نشانه‌هایی در دست نیست که بتوانیم درباره مالکیت خصوصی رئیس قبیله نسبت به دامها حرفی بزنیم، و این امر ما را به این فرضیه می‌رساند که برقراری مالکیت خصوصی رئیس بر چهارپایان یکی از موجبات مسلم تجزیه و تلاشی گروههای اجتماعی شده است. خلاصه اینکه ساختار اجتماعی ملت کرد، در مرحله تحول، به صورت یک اجتماع واحد (ژانتیلیس) بوده و این تحول به پیدایش سیستم فتودال انجامیده است (رجوع شود به ای. ای. مسچانینوف^(۴)) در مقاله دژهای غول پیکر در سرزمین ماورای قفقاز، منتشر در مجله آکادمی تاریخ، شماره ۱۳، چاپ ۱۹۳۲، صفحات ۴-۷).

بدین گونه، از همان دوران بسیار قدیم، باریک‌بینی و دقت باستانشناسان که بر تحلیل و تفسیر آثار و اشیاء بدست آمده از آن دوران متکی است نوری بر روابط اجتماعی موجود در آن زمان می‌تاباند. و مگر خود ما به همین شیوه (از جمله به وسیله کتاب بسیار جامع گلوتز^{Glutz} راجع به تمدن اژه‌ئی) اطلاعاتی درباره جامعه ساکن در جزیره کرت بدست نیاورده‌ایم، اطلاعاتی که تحصیل آنها به سبب عدم امکان قرائت کتیبه‌های موجود در کرت بسیار دشوار بود^(۴). بنابراین برعهده باستانشناسان است که با فعالیت در کند و کاوها و تحقیقهای خود در کردستان اطلاعاتی راجع به اجداد کردها، منجمله در ناحیه دجله علیا و توروس جنوبی، که همه معتقدند کانون اصلی کردها در آنجاها بوده است، به ما بدهند^(۵).

از طرفی، بعضی وقتها تنها توجه دقیق به زندگی مادی فعلی به

---

### 3. I. I. Mestchaninov

۴. این کتیبه‌ها اکنون خوانده شده‌اند. (مؤلف)

۵. تحقیقات باستانشناسی در کردستان موضوع کتابهایی است به قلم استادانی چون لمان هاویت، بلک Belck، استرک Streck، بیلزک و غیره. درباره مادها به وسیله دیاکونف Diakonov تحقیق شده است. (مؤلف)

ما امکان می‌دهد به نکات عجیبی مربوط به دوام بعضی آداب و رسوم پی ببریم. از جمله، میلینگن در کتاب سابق‌الذکر خود (صفحات ۱۲۹-۱۳۴) برای ما نقل می‌کند که چگونه در کردستان سردابهای سیمانی برای نگاهداری شراب را، نظیر همانهایی که گزنفون در کتاب آناپاز خود شرح داده، کشف کرده است. و میلینگن حق دارد که کشف خود را با این عبارات توصیف می‌کند: «این که ما امروز در میان توده‌های ساکن کردستان و ارمنستان همان آداب و رسوم و همان ویژگیهایی را کشف می‌کنیم که خاص اجداد ایشان بوده است از اهمیت تاریخی والایی برخوردار است. این خود ثابت می‌کند که اگر ملت‌های ساکن قسمتهای دیگر کره زمین تغییر و تحول تقریباً کاملی پیدا کرده‌اند در مشرق زمین که مردم آن به خواب رفته‌اند اوضاع بر همان روال سابق باقی است. مذهبی آمده و مذهب دیگری را از میدان بدر کرده، فاتحی سر برداشته و فاتح دیگری را به فرمان خود در آورده است. نظیر مادها و ارمنیها و کردوخیایی که به سبک و سیاق قدیم زندگی می‌کنند امروزه نیز در میان اعقابشان وجود دارند. همان گونه که در دانش زمین‌شناسی عناصر شناخته شده با نام فسیل و غیره انگار با اثرات ویرانگر زمان و با تجزیه‌های شیمیایی مقابله می‌کنند در تاریخ ملت‌ها نیز آداب و رسومی وجود دارد که در واقع همان آثار باستانی و فسیلی تاریخند و در برابر فاجعه‌های اجتماعی و تجزیه و تلاشی نژادها مقاومت می‌کنند و برجا می‌مانند».

همان مؤلف در موارد دیگر نیز باز به گزنفون و به کردوخواها اشاره می‌کند، از جمله مثلاً در تشریح منزل مسکونی کردها که در آن واحد استفاده طویله برای نگاهداری دام‌ها نیز از آن می‌شود، و نیز در اظهار تعجب از اینکه چوپانان کرد (همچون کردوخواها به هنگام نزدیک شدن ده هزار نفر بازگشتی گزنفون) با چه سرعتی نزدیک شدن خطر را به یکدیگر خبر می‌دهند (لِمانْ هاوُوتْ نیز به این نکته اشاره کرده



است).

چنانکه ما مطمئنیم بتدریج که تحقیقات باستانشناسی و نژادشناسی در محیطهای مسکون به وسیله کردن بیشتر پیش برود به رفع آن کمبودهای تاریخی که در حال حاضر ما را در برابر خلاء و شکاف بزرگی مابین خالدها (قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد مسیح) و کوزتییوها (قرن ششم پیش از میلاد) و کردوخوا (قرن چهارم پیش از میلاد) و کرتوه‌لیهای سوریه (قرن چهارم میلادی) از یک طرف و عشایر کرد تشریح شده در مآخذ و منابع اسلامی از طرف دیگر قرار داده است توفیق خواهیم یافت.

گذشته از این، چه تغییر و تحولات و چه وقایعی که در سیر تاریخ کردستان روی داده و چشم‌اندازهای مختلفی از آن سرزمین به ما عرضه داشته است! همان‌گونه که شارمو^۶ در مقدمه خود بر ترجمه کتاب شرفنامه نوشته است قسمت جنوب شرقی کردستان مرکزی متوالیاً به وسیله سلسله پادشاهان ارمنی هایکان^۷ Haikan که وابسته به هخامنشیان بودند، و به وسیله اسکندر کبیر و اشکانیان ارمنی و اسکندر پسر مارک آنتوان^۸ و ملکه کلئوپاترا و پارتیایی که گاه تابع اشکانیان بودند و گاه تابع رومیان، و نیز به وسیله اردشیر و شاهپور پادشاهان ساسانی و ثئودوز امپراتور روم شرقی (بیزانس) و سرانجام به وسیله نخستین فاتحان عرب و شاهزادگان ارمنی آرتزرونی Artzrouni که خود تابع اعراب بودند و به وسیله نخستین سلسله مستقل کردها به نام مروانیان که از ۹۹۰ تا ۱۰۹۶ سلطنت کردند فتح شده است. پس از مروانیان سلسله شهرمنها Chaharmènes جای ایشان را در خلات (اخلاط) و دیار بکر و ارضروم گرفتند (از ۱۱۰۰

6. Charmoy

۷. مارک آنتوان سردار رومی (۸۳-۳۰ پیش از میلاد) که با کلئوپاترا ملکه مصر ازدواج کرد، در جنگ دریایی با اکتایوس شکست خورد و خود را کشت. (مترجم)

تا ۱۲۰۷)، در حالی که شدآدیان که در آنی Ani (ماورای قفقاز) حکومت می‌کردند (از ۹۵۱ تا ۱۰۸۸) معاصر مروانیان بودند. پس از آن فاتحان شرق، یکی از پی‌دیگری، باز آمدند: در قرن یازدهم سلجوقیان پیدا شدند و در سال ۱۰۴۹ تا جنگ‌های خوردزن Khordzen (که بعدها درسیم Dersim نامیده شد پیش راندند، لیکن به وسیله فیلاوت و آرازنوری^۸) حاکم امپراتوری بیزانس در منطقه به عقب رانده شدند. سلجوقیان زمینهایی را به نام «اقطاع» مابین امیران کرد تقسیم می‌نمودند و از این راه ایشان را تابع خود می‌کردند. آنان شدآدیان را از گنجه بیرون راندند و «آنی» را به ایشان واگذاشتند. سپس کردها مجبور شدند با مغولها دست و پنجه نرم کنند، بدین شرح که ابتدا در قرن سیزدهم با هلاکوخان، و پس از آن در حدود سال ۱۴۰۰ با تیمور لنگ در افتادند و تیمور یک بار در زمان امیران عمادیه اوقات بسیار سخت و تلخی را در کردستان گذرانید. در قرن چهاردهم حمله‌ای از طرف کردها، از شمال بین‌النهرین به طرف ارمنستان جنوبی و سلسله جبال زاگروس صورت گرفت. در قرن پانزدهم، در زمان ترکمنان قره‌قویونلو و آق‌قویونلو، امیر بیتلیس دختر خود را به زنی به قریوسف داد و بدین وسیله متحد او شد، لیکن در زمان اوزون حسن آق‌قویونلو کردستان (نقاط حصن کیف و بیتلیس و جزیره و سحره Sâhré و هکاری) در فاصله بین سالهای ۱۴۶۰ و ۱۴۷۰ فتح گردید. سرانجام در قرن شانزدهم دوباره اشغالگرانی از جانب مغرب آمدند که همان ترکان عثمانی بودند و از ۱۵۱۴ بعد (پیروزیهای ترکان بر ایرانیان در چالدران واقع در شمال غربی دریاچه ارومیه) مقدرات کردستان وابسته به دولت عثمانی شد. همین یادآوری سریع که در آن به نامها و دوره‌های شناخته شده در تاریخ آسیای باستان



اشاره شد کافی است تا دامنه تحوّل تاریخی کردان را به خواننده نشان بدهد، تحوّل که در اینجا فقط می‌توان تنوع قابل توجه آن را حدس زد. تاریخ ملت گُرد هنوز خیلی لازم است که روی آن کار بشود...

## ۲. گسترش گُرد در مکان.

در مورد گسترش ملت گُرد در مکان، خواننده پس از خواندن فصل دوم این کتاب اطلاع کافی به دست آورده است. در اینجا بطور خلاصه فقط به یادآوری مطالب آن بس می‌کنیم و می‌گوییم که کردها از مسکن نخستین خود در سرزمین مادها، در طول قرون و اعصار، در همه جهات افق به حرکت درآمدند، به طوری که امروزه غربی‌ترین نقطه حدّ ایشان در حوالی انطاکیه (آنتیوخ) و حلب است. در مشرق، ایشان را می‌توان در خراسان که هم مرز با افغانستان است یافت، چه شاه عباس کبیر و نادرشاه ایشان را به آنجا کوچ دادند. حتی نقاط محدود کردنشین در میان ترکمنان اترک نیز وجود دارد که درباره آنها هنوز چنانکه باید مطالعه نشده است. شمالی‌ترین حد کردها در آذربایجان شوروی است که در آنجا کردان در بخش کردستانی آن متشکل از بخشهای جدا شده در سال ۱۹۲۳ از نواحی شوشه و جوانشیر و کوبتلی Koubatli ساکنند (بعضاً هم ترک زده شده‌اند). این کردها از اعقاب همان جنگجویانی هستند که در ۱۵۸۹ در جنگ ایران و ترک شرکت داشتند، و بالاخره، در جنوب، جاده کرمانشاه حد نهایی ایشان است.

در اینجا شمارش و ذکر نام همه عشایر و ایلات گُرد که بسیار زیادند مطرح نیست، عشایری که در طول زمان و مکان دایم در حرکت بوده‌اند و اکنون مابین چهار دولت ترکیه و ایران و عراق و اتحاد جماهیر شوروی تقسیم شده‌اند (و اگر سوریه را نیز بر آن

ببفرماییم باید گفت بین پنج دولت). نام عشایر و آداب و رسومشان در طی قرن‌ها تغییرات زیادی پیدا کرده است. نخستین جدولی که از نام عشایر گرد، آن هم کردهای ایران و ترکیه، در دست داریم از کتاب شرفنامه مربوط به پایان قرن شانزدهم است. برای پیش از آن تاریخ می‌توان در کتب تاریخ و جغرافیای اسلامی برحسب اتفاق اشاره‌هایی به نام بعضی عشایر گرد که نقشی در تاریخ آسیای باستان بازی کرده‌اند یافت، لیکن کتاب شرفنامه نخستین تلاش برای به نظم و قاعده در آوردن همه این اطلاعات را بدست می‌دهد. به موجب این اثر تحقیقی همه کردها به چهار شاخه بزرگ تقسیم می‌شوند^(۹)، بدین

۹. پ. روندو P. Rondot در اثر تحقیقی بسیار دقیق و سودمند خود که من قبلاً بیش از چند بار به آن اشاره کرده‌ام، مسئله جالب توجه هویت طوایف عشیرتی گرد را با تقسیم‌بندی بزرگ همه دنیای گرد به دو قسمت میلها mil و سیلیوها siliv (یا زیلانها Zilan) مطرح می‌کند. من، همان گونه که «رونودو» می‌گوید، گمان نمی‌کنم این تقسیمات «کلاسیک» یعنی مبتنی بر سابقه و رسمی باشد، چون از وجود تقسیمات دیگر نیز اطلاعاتی در دست است. از جمله، چهار دسته اساسی برای من برشمرده‌اند بدین شرح: لر، کلهر، سوران، گوران، که ظاهراً از نظر لهجه‌های مخصوص به خود با هم تفاوت دارند. بیخود نیست بگویم که «رونودو» کاملاً حق دارد در اینکه توجه ما را به این نکته از دانش کردشناسی جلب می‌کند. نامبرده تصریح دارد بر اینکه: «در وضع فعلی تحقیقات در مورد کردها هنوز سر نخ هدایت‌کننده‌ای به دست نیامده است. - و ادامه می‌دهد: «مع‌هذا می‌توان به اطلاعاتی اشاره کرد که رؤسای عشیرت میلی Milî راجع به میلانها و سیلیوانها (یا زیلانها) به سیر مارک ساینس و محققان دیگر داده‌اند. به موجب این مأخذ بایستی در میلانها و زیلانها به چشم اجتماعی نگریست که از همان ابتدا کاملاً مشخص بوده و به شیوه‌های بسیار متفاوت تحول یافته‌اند: زیلانها که از مشرق آمده‌اند زمخت و خشن و به حال چادرنشینی بر ارتفاعات کوهستانی باقی مانده‌اند و به آداب و سنن قدیمی کردان پای‌بندند. میلانها که از ریشه عربند ظریفتر و باهوش‌ترند و در نتیجه این صفات بانفوذتر. دسته اخیر ظاهراً بر اثر منازعات داخلی به دو گروه گنوری ganûri و بنوری Banûri تقسیم شده است. از گروه اول عشایر حسینان Hasênan و حیدران و غیره منشعب شده‌اند که در کردستان علیا ساکنند، و از گروه دوم بر اثر الحاق اجتماعات بیگانه (مخصوصاً عربها) اتحادیه ایلی میلی ←

قرار: ۱- کرمانج، ۲- لر، ۳- کلهر، ۴- گوران. کرمانجها در منطقه‌ای ساکنند که از دریاچه وان تا ولایت اردلان در ایران امتداد دارد. گورانها طبقه کشاورز ولایت اردلان را تشکیل داده‌اند، و نیز چند عشیرت چادرنشین در جنوب اردلان و در شمال غربی کرمانشاه را شامل می‌شوند. در جنوب گورانها کلهرها هستند و در بخش جنوبی‌تر لرها. شاخه اخیر به لهجه خاص خود حرف می‌زنند و خاورشناسان در ایشان به چشم کرد نمی‌نگرند.

در حدود سال ۱۸۵۶ لِرْکُ Lerch (رجوع شود به کتاب او که در فصل اول به آن اشاره کردیم) با تجسس بسیار دقیق در همه مآخذ و منابع اروپایی و شرقی که در آن زمان توانسته بود بدست بیاورد فهرستهایی از عشایر کرد ساکن ترکیه و ایران و روسیه تدوین کرد که نزدیک به شصت صفحه از کتاب او را پر کرد (از صفحه ۶۳ تا ۱۲۱). از لِرْکُ بعد، کسی به کاری مشابه کار او دست نزد، با این وصف جا دارد از يك اثر تحقیقی انگلیسی متعلق به مارك سايكس نیز نام ببریم تحت عنوان عشایر گرد امپراتوری عثمانی. این شخص به کردستان سفر کرد و يك فهرست و يك نقشه از عشایر کرد تنظیم نمود که آخرین تحقیق در این زمینه است (يك نقشه روسی نیز از سرهنگ کارتسيف Kartsev در دست است که در مجله شعبه قفقازی جامعه‌شناسی و جغرافیایی روس در ۱۸۹۷ به چاپ رسیده لیکن از

---

Miliı بوجود آمده است.

«در نقاط دیگر دنیای گرد نیز تجزیه‌ها و الحاقهای مشابه مشاهده می‌شود که تعیین آنها با وضع فعلی معلوماتی که ما در دست داریم بسیار مشکل است. از جمله آیا «بوتانها» که گروهی از زبلانها هستند به دو شاخه تقسیم می‌شوند؟ لذا اصل و مبداء و ماهیت و گسترش طوایف گرد نسبت در پرده ابهام مانده است و با این وصف نمی‌توان روی تجسس و تحقیق در این موضوع بسیار مشکل برای بدست آوردن معلومات بهتری راجع به زندگی عشیرتی زیاد تأکید کرد (همان کتاب، صفحات ۲۶-۲۷).

بعضی جهات ناقصتر از نقشه سایکس است). در پایان باید از بررسیهای خاص مربوط به مناطق مختلف کرد یاد کرد که به وسیله مینورسکی انجام گرفته و در دایرةالمعارف اسلامی به چاپ رسیده است. همان مؤلف اطلاعات دقیق و گرانبهایی نیز درباره عشایر کرد دو طرف مرز ترکیه و ایران به دست می‌دهد، و او این اطلاعات را در آن زمان که به عنوان کمیسر روس در کمیسیون تحدید حدود دو کشور نامبرده در ۱۹۱۴ شرکت داشته با مطالعاتی که فرصت انجام آن را یافته به دست آورده است. این تحقیقات در «مطالب محرمانه وزارت امور خارجه روسیه» درج شده است و لذا دسترسی به آنها برای هر کس مقدور نیست (۱۰).

با عدم امکان خلاصه کردن همه این اسناد و مدارک در اینجا، ولو به طور اختصار، ناچار اکتفا می‌کنیم به اینکه نکات برجسته آنها را با راهنمایی سوون Soane ذکر کنیم، و در ضمن، هر جا لازم شد مطالب او را با اطلاعات مستخرج از منابع دیگر تکمیل یا تصحیح نماییم.

### الف) عشایر کردستان مرکزی (ترکیه).

#### ۱. هکاری و بیتلیس.

بدواً با عطف توجه به سمت مرکز کردستان باستان، یعنی به

---

۱۰. ه. ل. رابینو (گزارش درباره کردستان، ۱۹۱۱) فهرستهای متعددی از عشایر اردلان به دست می‌دهد. در روزنامه کردی منتشر در بیروت به نام «روژه نو» Roja Nû، شماره‌های ۶۶ و ۶۸ سال ۱۹۴۶ تحت عنوان «نسکرینه کردستان» فهرستهای کاملی از عشایر کرد چه در ترکیه و چه در عراق و ایران می‌توان یافت، و بالاخره از قسمت اخیر (عشایر کرد ایران) در روزنامه بختیار تهران به اختصار اسم برده شده است. (رجوع شود به شرق و غرب مورخ ۵ ژوئن ۱۹۵۴، اسناد و مدارک فرانسوی، نخست‌وزیری).





سوی بیتلیس و منطقه هکاری (زاب کبیر علیا و کوهستانهای واقع در جنوب دریاچه وان تا شط دجله و جزیره بن عمر) به عشیرت هکاری برمی خوریم که مردان برجسته و دانشمند آن در شمال تا بایزید، که اکثر ساکنان آن را افراد همین ایل تشکیل داده اند، پیش رفته، و از طرفی شاهزادگانی هم به رواندوز و به مناطق جنوبی تر آن داده است. پس از فتح دیار بکر به دست تیمور لنگ در قرن چهاردهم، مردی به نام امیر قره عثمان به حکومت منطقه هکاری گماشته شد. قره عثمان چون دید که تسخیر این سرزمین کوهستانی دشوار است درصدد برآمد تا از طریق وصلت با طایفه فتودال هکاری به آنجا در آید. او با اقدام از این راه، به عشایر محلی نزدیک شد، و چون قدرت امیر تیمور در کردستان رو به زوال نهاد قره عثمان، خود، با قبول نظرات و منویات کردان تبدیل به یک کرد واقعی گردید، اعقاب او رونق و اعتبار تازه ای به طایفه قدیمی هکاری دادند، نام و عنوان شاهزاده بر خود نهادند و با شکوه و جلال تمام قدرت و نفوذ خود را در بیتلیس برقرار کردند، به طوری که دوران فرمانروایی ایشان تا قرن نوزدهم دوام یافت.

آنچه در بالا گفتیم از روی متنی بود که سوون راجع به ایل هکاری نوشته است، لیکن لازم به تذکر می دانیم که این متن با آنچه در کتاب شرفنامه آمده است کلاً فرق دارد، و از نظر ما متن شرفنامه مرجح است. سوون کردهای سلیمانیه و اردلان و همچنین کردهای جنوبی تر از آن مناطق را به خوبی می شناخت لیکن به معلومات او درباره کردهای شمال بسیار کمتر می توان اعتماد کرد. رؤسای ایل هکاری که مقرشان (پس از آنکه در قرن سیزدهم، در ۱۲۱۸، به وسیله اتابکان زنگی از عمادیه رانده شدند) در جولامرگ واقع بر زاب کبیر علیا بود ادعا می کردند که از اعقاب خلفای عباسی هستند. نخستین شاهزاده این خانواده که در شرفنامه از او یاد شده است عزالدین شیر بوده است. او در ۱۳۸۷ کوشید تا در قلعه وان در برابر امیر تیمور

مقاومت کند، لیکن صحبت اینکه قره عثمان نامی را به جای او بگذارند هیچ به میان نیامده و معلوم نیست مآخذ این روایت از کجا است؟ از این نخستین سلسله فرمانروایان هکاری به وسیلهٔ عشیرت دُنبلی Domboli سلب قدرت شد، لیکن خانوادهٔ دیگری از همان شاهزادگان محلی بار دیگر به کمک نسطوریان بر اریکهٔ قدرت نشست و عنوان شَمبُو Chembo یافت. دامنهٔ اقتدار این خانواده از شمال تا ناحیهٔ البک Albak که مرکز آن باشقلعه است کشیده شده بود. آخرین فرمانروای این خانواده نورالله بیگ است که به دست ترکان عثمانی از مقام خود به زیر افتاد و در سال ۱۸۴۵ باشقلعه به وسیلهٔ زنی به نام حلیمه خانم به مقامات عثمانی تسلیم شد.

و اما شاهزادگان بیتلیس به ناحق ادعا می‌کردند که از اعقاب سلسلهٔ ساسانیان هستند، و این در زمانی بود که عشیرت ایشان روزه‌گی Rouzégui نام داشت و از ۲۴ طایفه تشکیل می‌شد. در این باره به مطلبی توجه کنیم که قبلاً در فصل ششم همین کتاب بیان کردیم، و آن اینکه نباید رئیس فتودال را با رئیس ایل اشتباه کرد. یک رئیس فتودال در واقع بر چندین عشیرت که ممکن است کرد باشند یا ویژگیهای کردی پیدا کرده و یا حتی مسیحی باشند حکومت می‌کند. چنین کسی تنها برای ایل خود رئیس عشیرت است، و همان ایل خودش اغلب به تعداد لازم مردان مسلح جهت اعمال قدرت در اختیارش می‌گذارد. این رئیس فتودال حتی ممکن است کُرد هم نباشد، چنانکه در مورد سردار ایروان که از ایل قجر بود دیدیم (فصل ششم). ضمناً بگوییم که شاهزادگان بیتلیس به نام سَرَسَبِکَسُ Sarasbeks خوانده می‌شدند. آنان در بیتلیس یک قصر واقعی فتودالی داشتند (رجوع شود به فصل چهارم) و می‌توانستند لشکری از ۲۰ تا ۲۵ هزار سوار مسلح تجهیز کنند. سلطان عثمانی و شاه ایران به سبب اهمیت سوق‌الجیشی خاصی که بیتلیس واقع بر سر راه حلب به تبریز



داشت هر يك می‌کوشیدند تا با شاهزادگان آنجا روابط حسنه برقرار کنند. از پایان قرن هفدهم بعد، هر شاهزاده جدیدی از این سلسله که بر مسند حکمرانی می‌نشست از باب تشریفات هدیه کوچکی به بابعالی تقدیم می‌داشت (رجوع شود به ه. ف. ب. لینک Lynch در کتاب سفرها و مطالعات در ارمنستان، جلد دوم، صفحات ۱۹۱-۱۹۲). این شاهزادگان چندان قوی شدند و توافقهایی چنان بخردانه‌ای با عشایر منعقد نمودند که در نقاط جزیره بن‌عمر، عمادیه، جولامرگ و رواندوز بیگها و شاهزادگان همه از ایل هکاری بودند. شاید در مورد عمادیه و جولامرگ حق با سوون باشد، لیکن جزیره و رواندوز شاهزادگان ویژه خود را داشتند که مستقل از هرگونه قدرت خارجی و بدون اعتنا به ادعاهای ایران و عثمانی بر سرزمین دست نیافتنی خویش حکومت می‌کردند. در دوران قدرت این شاهزادگان بیتلیس تبدیل به يك مرکز بسیار مهم شد، و این به سبب نفوذ فوق‌العاده ادریسی وزیر عالیقدر سلطان سلیم است که خودش کُرد هکاری بود و موجب شده بود که نفوذ و اقتدار این عشیرت بر سرزمینهای دیگر کردستان کشیده شود.

## ۲. عشایر کُرد ارمنستان.

به طور کلی جای تردید نیست که انحطاط رژیم فتودالی در ترکیه و ضعف قدرت بیگهای ترك رخنه‌های تازه‌ای به روی کردان گشوده است، لیکن کردها مخصوصاً به سبب يك اقدام قاطع و سیاسی دولت ترکیه توانستند به تعداد زیاد در ارمنستان مستقر شوند. پس از پیروزی دولت عثمانی بر ایرانیان در دشت چالدران در ۱۵۱۴، ادریسی وزیر سلطان سلیم عشیرت حیدرانلو و ایلات وابسته به آن را به شمال و به ارمنستان منتقل کرد و در طول مرزهای جدید ایران و گرجستان با دولت عثمانی مستقر نمود تا از آن مرزها به نفع ترکان

دفاع کنند. عشایر نامبرده به این شرط از پرداخت مالیات معاف شدند که نوعی لشکر دایمی برای خدمت به دولت ترکیه تشکیل بدهند. با این حال در طول جنگهای معمول در سالهای ۱۸۲۹ و ۱۸۵۴ و ۱۸۷۷ طرز رفتار کردها مرموز بود و انتظاراتی را که ترکان از ایشان داشتند بر نیاورندند (لینک، همان کتاب، جلد دوم، صفحات ۵۴۶-۵۴۲). آنچه مسلم است این است که استقرار کردها در ارمنستان مربوط به همان دوران است. با این وصف، مینورسکی معتقد است که کردها در دورانی بسیار پیشتر در شمال پراکنده شده‌اند (۱۱). این نفوذ در سرزمین ارمنستان بدو ناشی از غریزه چادرنشینی کردها بود، و بعضاً نیز به عنوان هواداران اسلام بود که می‌خواستند به مسیحیان فشار بیاورند. مناب مثال، می‌دانیم که اجداد سلطان صلاح‌الدین معروف، که از عشیرت راوند بودند در قرن دهم میلادی در نزدیکی دوین Dvin (در منطقه ایروان) به صورت چادرنشینی زندگی می‌کردند. و نیز یادآور می‌شویم که بنا به روایت کتاب شرفنامه عشیرت روزه‌گی بیتلیس و «خزو» را از دست یک شاهزاده گرجی به نام داوید بیرون آوردند. و باز به نقل از همان منبع استقرار سلسله کرد در بیتلیس در سال ۸۳۷ به وقوع پیوست. بر فرض هم قبول کنیم که تاریخ این استقرار به این قدمت نبوده است باز نباید از قرن دهم و یازدهم دیرتر روی داده باشد. بدین گونه، کردها کم کم بعضی از قسمت‌های قلمرو پادشاهی ارمنستان را متصرف می‌شدند تا پادشاهی نامبرده در قرن یازدهم منقرض گردید. بنابراین در بسیاری از نقاط ارمنستان که کردها ساکنند در حقیقت در سرزمینی که زادگاه اصلی خودشان باشد نیستند بلکه این امر ناشی از یک فرایند تاریخی است که قرنهای متمادی ادامه داشته است. بنا به عقیده لینک عشایر عمده

۱۱. چنانکه شهرمنها Chaharmènes که قبلاً به نامشان اشاره کردیم در قرن دوازدهم

کرد در ارمنستان (ولایت ارضروم) از این قرارند: زیرکی، جیبرائلی، زرقائلی، زیلانلی، حسنائلی، حیدرانلی، آدمانلی، سیقائلی، و مقانلی (اصل و ریشهٔ عشیرت اخیر را به طایفهٔ مامیکونین ارمنی نسبت می‌دهند). آوریانف Averianov محقق روسی همین عشایر را نام می‌برد و تعداد دیگری نیز بر آنها می‌افزاید، بدین شرح: جمدانلی، جلالی (اینها نیز ظاهراً از ارمنیهای کرد زده هستند که به هشت طایفه تقسیم شده‌اند: کوتنلی، سورانلی، سگنلی، حسنانلی، کچنانلی، ووتکانلی، کپدکانلی و چنانکنلی) کسکنلی، شادلی، بدلی، قزلباشهای کروجن (چارك‌لی، بلبان، بال‌اوشاغی، کچیلان، ولولانلی).

شاهزادگان بیتلیس در طول قرون شانزدهم و هفدهم و هیجدهم در اوج قدرت و عظمت بودند، ضمن اینکه گاه با قبول نوعی وابستگی به ایران یا به عثمانی و گاه نیز با رد هرگونه دخالت ایشان در امور خود از استقلال برخوردار می‌شدند. آخرین شاهزادهٔ این خانواده به نام شریف بیگ در نیمهٔ اول قرن نوزدهم و در آن دوران که دولت عثمانی تمام زور خود را می‌زد تا مگر کردستان را مطیع خویش سازد در برابر ترکان مقاومت کرد. شریف بیگ در ۱۸۴۹ به اسارت ترکان در آمد و به اسلامبول تبعید گردید، و از آن هنگام بعد يك حاکم ترك بر بیتلیس حکومت کرد.

هرچند ایل هکاری به شرحی که ذکر شد دستشان از پایتخت خود کوتاه گردیده تا امروز نیز (یعنی تا پیش از روی کار آمدن رژیم کمال آتاترک) هنوز عشیرتی بسیار نیرومند و سرشناس هستند و در آن قسمت کوهستانی محل سکونتشان کسی نمی‌تواند مزاحشان بشود. ترکها با این ایل رفتار آستی جویانه‌تری در پیش گرفتند تا بتوانند به پای‌بند بودن ایشان به عهد و پیمان خود در این منطقه بیشتر متکی باشند. در اینجا حاشیه می‌روییم تا متذکر شویم که سوون نیز پیش از آغاز جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ همین حرف را می‌زد. از آن هنگام

بعد تغییراتی در وضع پیدا شد. این عشایر مرزی در زمان جنگ بزرگ به هواداری از ترکان مسلمان در جنگ مقدس یا جهاد شرکت کردند و عشایر مسیحی و نسطوری را از منطقه بیرون راندند. پس از جنگ بزرگ و پیش از تعیین مرزهای رسمی بین ترکیه و عراق که تا پایان سال ۱۹۲۵ عملی نشد وضع در این منطقه متنازع فیه بیشتر مغشوش شد. و سرانجام در حال حاضر به نظر نمی‌رسد که سیاست دولت ترکیه بتواند، چنانکه باز در این باره سخن خواهیم گفت، بر پای بند بودن کردان به عهد و پیمان متکی باشد. در مورد ایل هکاری اشاره به عادت عجیبی شده است که برای جانشینی رئیس ایل در میان ایشان مرسوم است. هرگاه تشخیص داده شود که خان محلی عرضه اعمال قدرت را ندارد شورایی از معمرین قوم تشکیل می‌دهند. این شورا به بررسی وضع موجود می‌پردازد، و اگر تأیید کرد که خان باید از مقام ریاست معزول شود در همان مجلس يك جفت چکمه جلو او می‌گذارند به این معنی که باید آنها را به پا کند و از مجلس بیرون برود و با این عمل خود رضایت بدهد که دیگری را به جایش بر مسند ریاست بنشانند. در عین حال، زمین و ملک خان معزول را نیز مصادره نمی‌کنند.

در همسایگی هکاریها، در ناحیه درسیم (۱۲) (ولایت خربوت) کردهای زازا سکونت دارند. اینان عشیرت خاصی هستند که درباره‌شان اطلاعات زیادی در دست نیست، و فقط همین را می‌دانیم که قرن‌هاست در کوهستانهای این منطقه ساکنند. سوون می‌گوید: من بسیار متأسفم که نتوانستم با ایشان دیدار کنم زیرا زبانشان هر

---

۱۲. درباره درسیم اکنون يك اثر تمام شده از يك مؤلف اهل همین منطقه در دست است و در آن پژوهش خواسته است از اینکه آن را به زبان ترکی نوشته است. عنوان کتاب چنین است: «کوردیستان تاریخینده درسیم»، نوشته دکتر ن. نوری درسیمی، چاپ ۱۹۵۲. حلب. (مؤلف)

چند يك لهجه آریایی و از گروه زبانهای فارسی و کردی است ولی به هیچیک از این دو زبان شباهت ندارد. این عشیرت در قسمت بالای شط دجله ساکنند و سیاحان از آنان به نام «يك ملت كوچك عجیب و دیر آشنا» یاد می‌کنند. در واقع کسانی از این عشیرت که من دیدم مردمی بودند بدگمان ولی قیافه‌شان نشان می‌داد که آدمهای ساده و بی‌غل و غشی هستند، آدمهایی کوتاه قد و شجاع و کاری، و در میان ایشان به نسبت زیادی چشمان آبی و موهای خرمایی دیده می‌شد.

(ب) عشایر کردستان جنوبی (عراق).

#### ۱. بابان.

همان رویه‌ای که دولت عثمانی در ارمنستان برای حفظ و حراست سرحدات خود در شمال در پیش گرفت بعداً در کردستان جنوبی (که اکنون جزو عراق است) نیز از وقتی که به وسیله سلطان مراد چهارم به عثمانی ملحق شد تعمیم یافت، بدین معنی که در آنجا نیز بیگهای کُرد به حکومت موروثی خود با تولیت قسطنطنیه و با احکامی که از آنجا به نامشان صادر می‌شد ادامه دادند. مع هذا، در آغاز قرن هیجدهم، این منطقه که به نام ایالت شهرزور خوانده می‌شد (رجوع شود به فصل دوم) مستقیماً تحت نظر نایب‌السلطنه عراق قرار گرفت، و او از آن پس بیگهای کُرد را در شش «سنجاق» (شهر) از آن ایالت به حکومت گماشت، بدین شرح: کرکوک، اربل (هولیسر)، کوی سنجاق، قره‌چولان، رواندوز و حریر. این بیگها از طرف بابعالی به لقب «میرایمان» مفتخر می‌شدند و حتی يك عنوان «پاشا» نیز به دنبال اسمشان بسته می‌شد. آنان مُتعهد می‌شدند که با مردان مسلح خویش ترکان را در پس راندن دشمنانشان یاری دهند، و نیز علیق و خواربار لازم برای لشکریان ترك مستقر در ایالت عراق را تأمین



نمایند. در عوض از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض دیگر به دولت معاف می‌شدند. در این قسمت از کردستان به ویژه به عشیرت بیه یا بابان اشاره کنیم که جای عشیرت منقرض شده سوران را گرفته است (از سوران در شرفنامه نام برده شده). این ایل اسم خود را از رئیسش ببه سلیمان پیشدد، که در حدود سال ۱۶۷۸ خدمات بزرگی به ترکان در جنگ با ایرانیان کرد، گرفته است. یکی از بیگهای این خانواده به نام ابراهیم پاشا، در ۱۷۸۶ در محل شهرک ملک هندی شهری بنا نهاد که نام آن را به افتخار بیوک سلیمان نایب‌السلطنه عراق سلیمانیه گذاشت، و همان شهر مقر بیگهای خانواده بابان شد. اسمعیل حقی، ترک جوانی که عضو پارلمان قسطنطنیه بود به این خانواده تعلق داشت، و همچنین حمدی بیگ بابان که در فصل پنجم همین کتاب از او یاد کردیم. این شخص کسی است که اسناد و مدارک قابل توجهی درباره تاریخ خانواده و عشیرت خود گرد آورد. در این مورد متأسف از ذکر این نکته هستم که همه آن اسناد و مدارک چند سالی در اختیار من بودند و من بخوبی از آنها نگاهداری می‌کردم، لیکن حمدی بیگ بعداً آنها را از من پس گرفت، چون در آن هنگام دعوایی در لندن علیه دولت بریتانیا در دادگاه برای پس گرفتن املاک مصادره شده خود مطرح کرده بود و به آن اسناد نیاز داشت؛ و از آن پس دیگر نمی‌دانم آن اسناد چه شده‌اند. دولت بغداد هم چندین بار در کابینه‌های خود از اعضای خانواده بابان داشته است.

۲. همه‌وند(۱۳).

در این نواحی باید از اتحادیه همه‌وندها نیز نام ببریم. این

عشیرت در جنگ روس و عثمانی در سالهای ۱۸۷۷-۱۸۷۸ به عنوان «باشی بوزوک» (سواره نظام چریک) شرکت فعالانه‌ای داشتند و دولت عثمانی با اعطای زمینهایی در منطقه بازیان Bazian (چمچمال) به خدمتشان پاداش داد. شهرت این ایل بیشتر به هنرنماییهای آن در راهزنی است. دیکسون در این باره با عبارت زیر سخن می‌گوید: «سرزمین بین کرکوک و سلیمانیه منطقه کردان هراس‌انگیز همه‌وند است که عشیرتی هستند چادرنشین، با ۲۰۰۰ تفنگ، و غرورشان در این است که هر چه را بجز مادیان و تفنگ و جنگ و غارت باشد تحقیر می‌کنند. همه‌وندها مردمی هستند وحشی و موجب ترس و وحشت کردهای دیگر و مناطق اطراف. چند سال پیش (دیکسون این سطور را در ۱۹۱۰ می‌نوشت) دولت ترکیه درصدد برآمد که به آنان گوشمالی بدهد، و پس از مانورهای فراوانی که لشکر ترك انجام داد توانست چند تن از مردان آن ایل را به اسارت در آورد و به طرابلس در سرزمین بربر (افریقا) تبعید کند. یکی از رؤسای ایشان با غرور و تبختر تمام برای من نقل کرد که اسرا سه هفته پس از رسیدنشان به تبعیدگاه فرار کردند و همه راه بازگشت تا مرز ایران را پیاده طی کردند (رجوع شود به فصل ششم). این کردان لباسی می‌پوشند که نیمی از آن عربی است، مانند عربها بر مادیان سوار می‌شوند و کار و کاسبی‌شان هم خرید و فروش اسب است. کردها، چنانکه می‌دانیم، در فلات مرتفع جز بر اسب سوار نمی‌شوند و مادیان را لایق سواری نمی‌دانند. به علت وجود همه‌وندها سفر در این ناحیه کار خطرناکی است، با این وصف ما به اتفاق يك رئیس کرد و مردان مسلحش به آنجاها رفتیم. این مردان بسیار خودستا بودند و می‌کوشیدند تا با زور و توان خود ما را تحت تأثیر قرار دهند، لیکن دروابع از بوهمیهای مسلح برتر نیستند. چادرهاشان کثیف است و در خانه‌شان از آن رفاه و آسایش که ثروتمندان این سرزمین از آن برخوردارند کمتر دیده



می شود.

ج) عشایر کردستان ایران.

۱. مَکری.

اکنون سرزمین ترکان را ترک بگوییم و به جانب جنوب شرقی، که در آنجا عشایر مَکری و اردلان را در ایران خواهیم یافت عنان بگردانیم. عشیرت مَکری که سرزمین واقع در جنوب دریاچه ارومیه را اشغال کرده است معرف شاخه جنوبی کردهای شمال است. مَکریها به لهجه کردی خاصی حرف می زنند که آهنگ کلمات و دستور زبان آن احتمالاً بهتر از لهجه های دیگر تدوین شده است. مَکریها مدّعیند که لهجه شان از همه لهجه های دیگر قدیمتر است. محتمل است که قدمت این لهجه از لهجه های دیگر زبان کردی بیشتر نباشد، لیکن نظر به حفظ کامل شکل های قدیمی، می توان آن را برای مقایسه با زبان های دیگر معیار قرار داد.

عشیرت مَکری که با بیه های شهرزور خویشاوندی دارند در قرن پانزدهم به همراهی رئیس به نام سیف الدین به منطقه ساوجبلاغ (مهاباد) آمدند. آنان در آن منطقه بخش دریاز (شهر ویران) را از دست ترکان جبوقلو بدر آوردند، سپس بخش های دوله باریک و اخته چی و آلتَمور و سلدوز را اشغال کردند. در نسل چهارم پس از سیف الدین، امیره بیگ در ۱۵۸۳ از سلطان مراد سوم سلطان عثمانی حکومت سرزمین بسیار وسیعی را که شامل موصل و شهرزور و اربل (هولیر) و غیره تا مراغه واقع در مشرق دریاچه ارومیه می شد بدست آورد. در زمان پسرش حیدرخان کردهای مَکری باز هم بر وسعت قلمرو خویش افزودند و تا بخش های مراغه و اجری Adjeri و لیلان و شهر میاندواب و قلعه مستحکم سارو قورغان Sarou Kourgan واقع

در نزدیکی مراغه پیش رفتند. خانهای مکرّی به پنج خانوادهٔ بزرگ بابا امیره یا بابامیری تقسیم می‌شوند. همراه با این عشیرت، در کردستان مکرّی از مدتها پیش عشیرت دیگری به نام دَبوکری به صورت یکجانشین زندگی می‌کنند که احتمالاً بومیان ساکن این منطقه بوده‌اند و بعدها که مکرّیها این سرزمین را از ایشان گرفته‌اند آنان را مطیع خویش ساخته‌اند. بعید هم نیست که اسم دَبوکری واژه‌ای مشتق از دموکری باشد (رجوع شود به کتاب ماتریو، صفحات ۴۳۵-۴۶۵).

در حال حاضر تعداد افراد این عشیرت زیاد نیست ولی با عشایر دیگر، که مخصوصاً در مغرب و جنوب غربی با او همسایگی دارند، درآمیخته است و از نام و آوازهٔ زیادی برخوردار است که مرهون شجاعت مردان و نفوذ و اقتدار سرداران یا حکمرانان خویش است. سردارانی که قرن‌ها در پایتخت کوچک و عجیبشان ساوجبلاغ حکومت می‌کردند. شاه عباس و نادرشاه و فتحعلیشاه هر سه در جنگهای خود با دشمنان روی عشیرت مکرّی حساب می‌کردند. نخستین این سه پادشاه که از آن دوی دیگر بزرگتر بود به کردان که قسمت اعظم نیروهای مسلح او را تشکیل می‌دادند متکی بود، بسیاری از کردها را در لشکر خود به مقامات عالی فرماندهی گماشت، و به قراری که می‌گویند بسیاری از فتوحات خود را، به ویژه در مغرب، به کردها که با او بودند مدیون بوده است. در سال ۱۶۲۴ نیز که کردهای مکرّی هستهٔ اصلی لشکر شاه عباس را تشکیل می‌دادند و او در نبردی بزرگ شکست فاحشی به ترکان عثمانی وارد آورد همینطور بود. این عشیرت دائماً در حالت آماده باش بسر می‌برد، و این به سبب همسایگی با عشیرت بلباس بود که به راهزنی و غارت شهرت داشتند و مکرّیها اغلب ناگزیر بودند با ایشان بجنگند، مضافاً بر اینکه گاه نیز مأموریت گوسمالی دادن به این همسایگان

نا آرام را پیدا می کردند. از طرفی، مکرها و بلباسها یقیناً اصل و ریشه مشترکی دارند و چیزی بجز دو شاخهٔ يك عشیرت واحد نیستند. در واقع بلباسها نیز مانند مکرها با عشیرت بیه خویشاوندی دارند و به لهجهٔ واحدی سخن می گویند. بلباسها عشیرت بسیار نیرومندی هستند و تقسیمات جزء ایشان در ایران به شرح زیر است: منگور، پیران، مامش و اجاق کهندری Odjakh-Ka-Hydri (رجوع شود به کتاب ماتریو، صفحات ۴۳۵-۴۳۷).

در میان رؤسای مکرى بوداغ خان شهرت فوق العاده ای پیدا کرد. به پاس شهرتی که به عدل و داد داشت او را انوشیروان ثانی نامیدند (انوشیروان پادشاه ساسانی که در تاریخ به لقب عادل ملقب شده است). بوداغ خان در پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم می زیسته است. در آغاز از خانوادهٔ کُرد زنده، که از میان ایشان یکی پادشاه ایران شد (کریمخان)، پشتیبانی کرد، لیکن سرانجام مغلوب قجرها گردید. بعداً دست اتحاد به قاجاریه داد و در زمان فتحعلیشاه رسماً به عنوان امیر مکریان شناخته شد. شخصیت‌های دیگر مکرى نیز به خدمت قاجاریان در آمدند، از جمله مجیدخان که درجهٔ سرهنگی گرفت و اسمعیل آقا دُبوکری که در دربار شاه ایران عنوان «یساول» یافت، و غیره. بوداغ خان دو بار در لشکرکشی‌های تنبیهی علیه عشیرت بلباس شرکت جست و در این عملیات با نیروهای دولتی که از طرف عباس میرزا ولیعهد و حکمران کل آذربایجان فرستاده شده بودند همکاری کرد.

یکی دیگر از رؤسای مکرى که در تاریخ قاجاریان به نامش اشاره شده است عزیزخان سردار از خانوادهٔ بابامیری است که دوران فعالیت او در زمان سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه بوده است. نامبرده با تنی چند از رؤسای دیگر کُرد به تبریز رفت، و این، چنانکه قبلاً گفتیم، در زمانی بود که بوداغ خان می خواست با قاجارها آشتی

کند. پس از آن، چند مأموریت سیاسی (مذاکرات در هرات) و اداری (اغتشاشات رویداده در شیراز) به او محول شد که همه را با موفقیت به انجام رسانید و به پاداش این خدمات در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه به لقب آجودانباشی یا فرماندار نظامی تهران مفتخر گردید. در آن دم هم که ولیعهد روس از ایروان دیدن می‌کرد عزیز خان سردار از طرف ناصرالدین شاه مأموریت یافت که به استقبال برود و هدایا و دعا و سلام شاه را به او برساند. در راه حرکت به ایروان وقتی به زنجان رسید با فتنه بایها مواجه شد و برای فرونشاندن آن اقدامات مُجددانه‌ای بعمل آورد. در بازگشت از ایروان از راه تبریز آمد و به امور نظامی آنجا سر و صورتی داد، و چون به تهران رسید به امر شاه دایره انتظاماتی در پایتخت دایر کرد که کردهای مگری ساوجبلاغ و کلهر کردند و افشار به فرماندهی علیخان پسر عزیزخان در آن خدمت می‌کردند. به پاداش این خدمت به درجه سپهبدی (ژنرال‌سیسم) در ارتش ایران ارتقا یافت. با این وصف، بعدها بر اثر توطئه‌چینیها و سعایت‌های میرزا آقاخان صدراعظم، عزیزخان سردار متهم شد به اینکه برای استقلال کردستان و جدا کردن آن از خاک ایران با دولتهای روس و انگلیس زد و بند کرده است. عزیزخان مغضوب شاه واقع شد و به سر املاک خود در بوکان بازگشت. یکی از معبرهای تهران به نام «چهارراه عزیزخان» یاد او را در پایتخت زنده نگاه داشته است.

سوون می‌گوید: «ذکر این نکته خالی از فایده نیست که در سرزمین مکریان محلی واقع شده است که زردشت پیغمبر والامقام ایران باستان در آنجا متولد شده و به موعظه و تبلیغ دین خویش پرداخته است» (۱۴). همچنین، در اینجا یعنی در قسمت شمالی سرزمین

۱۴. فرضیه‌ای که اکنون بیشتر اعتبار دارد این است که اصل و مبداء زردشت در ایران شرقی بوده است. (مؤلف)

مکری خرابه‌های جالب توجهی واقع شده است که اکنون به نام تخت سلیمان معروف است و ظاهراً آثار باقیمانده از شهرشیز پایتخت دولت ماد می‌باشد (۱۵).

این خرابه‌ها در ولایت افشار و در حوالی صاین قلعه واقع شده‌اند. آنها را «اکباتان شمالی» نیز می‌نامند و در همانجا است که اشکانیان شکست سختی به آنتوان سردار رومی وارد کردند. خرابه‌های مورد بحث در محلی به ارتفاع ۹,۰۰۰ پا واقع شده است. مردم محل معتقدند که قصر سلیمان نبی در آنجا بوده و همیشه جنیان و دیوان در دور و بر آن بوده‌اند (رجوع شود به فصل اول همین کتاب، دربارهٔ افسانه‌های شرقی راجع به اصل و مبداء کردان). و بنا به روایت افسانه‌های رایج بر قلّه کوهی در آن حوالی به ارتفاع ۱۰,۰۰۰ پا قصر ملکه سبا قرار دارد که از استخوان پرنندگان ساخته شده بود و تخت بلقیس نام دارد (قول دیگر دربارهٔ قصر ملکه سبا این است که آن قصر در محل فعلی اشنویه، در جنوب غربی دریاچهٔ ارومیه واقع بوده است) رجوع شود به کتاب سابق الذکر بیتنر Bittner، فصل ششم). از طرفی هم، از نقطهٔ نظر تاریخی، نام تخت سلیمان ممکن است از نام سلیمان شاه ابوه آمده باشد که در قرن سیزدهم در کردستان سلطنت می‌کرده است. اینجا سابقاً پایتخت مادها بوده و کوروش کبیر گنجینه‌های کرسوس Crésus را در اینجا نگاهداری می‌کرده است (رجوع شود به ویلسون، در کتاب زندگی و آداب و رسوم ایرانیان، صفحهٔ ۱۶۱) (۱۶).

کردهای مکری که افسانه‌های زیادی دربارهٔ این محلها می‌دانند

- 
۱۵. رجوع شود به مینورسکی در اثر تحقیقی عملیات جنگی رم و بیزانس در آتروپاتکان (BSOAS، جلد یازدهم، قسمت دوم) و به قسمت چهارم آتشکده شیز.  
۱۶. تاریخ این منطقه از زمان کشف گنجینهٔ زیویه، واقع در نزدیکی سقر، غنی‌تر شده است (رجوع شود به مقالهٔ ی. گودار که در فصل اول به آن اشاره کردیم). (مؤلف)

آنها را به عنوان شاهی بر این مدعا نقل می‌کنند که خالصترین نژاد کُرد هستند. مع‌هذا ایشان، بی‌آنکه خود بدانند دلایل معتبرتری دارند بر اینکه اصل و مبداءشان به مادها می‌رسد (رجوع شود به فصل اول همین کتاب، نظریه مینورسکی) و این دلایل در زبان‌شان است که بنا به عقیده سوون بیش از همه لهجه‌های دیگر کُردی به زبان اوستایی زردشت نزدیک است.

## ۲. بنی اردلان.

همسایگان جنوبی کردهای مکری جماعت دیگری از کردان هستند که در زمان حال از شهرت و اعتبار بیشتری برخوردارند و در تاریخ ایران نیز نقشی چشمگیرتر از نقش مکرها داشته‌اند. این جماعت را بنی اردلان می‌نامند و مرکزشان شهر کوچک و زیبای سنه (سنندج) است. این شهر در منطقه‌ای واقع شده است که در خود ایران نیز به همان نام واقعی کردستان نامیده می‌شود (رجوع شود به فصل دوم). در این ایالت اردلان خانواده نجیب و بسیار با استعدادی حکومت می‌کرد که از قرار معلوم اصل و ریشه‌اش به قرن چهاردهم میلادی برمی‌گردد، و پیش از آن نیز شاهزادگان قدیمی اردلان در این منطقه سلطنت می‌کردند. این خانواده مدعی است که از اعقاب مستقیم صلاح‌الدین است، و او خود کُردی از طایفه حسن کیف بوده است؛ حسن کیف نیز خود یکی از تقسیمات جزء عشیرت هکاری به شمار می‌رود (۱۷). «سنه» (سنندج) یک شهر بسیار قدیمی است و

---

۱۷. این حرف نادرست است. رَوَند یا رَه‌وَه‌دی Ravadi که نام عشیرت صلاح‌الدین است در اصل متعلق به شمال منطقه ارس بوده و بعدها به جنوب انتقال یافته است. برادر صلاح‌الدین در تکریت واقع در نزدیکی موصل می‌زیست. آخرین تحقیق در این زمینه را به و. مینورسکی مدیونیم که در ۱۹۵۳ به لطف و عنایت دانشگاه کمبریج جزو آثار مربوط به تحقیقات در تاریخ قفقاز، تحت عنوان ماقبل تاریخ صلاح‌الدین انتشار یافته است. (مؤلف)



کتیبه‌های بسیاری که در حول و حوش این شهر به دست می‌آیند و اغلبشان هم مربوط به دوران ساسانیان هستند بر این نکته گواهی می‌دهند. منطقه واقع در جنوب غربی «سنه»، یعنی حلوان و ذهاب و قصرشیرین فعلی قرارگاه پادشاهان ساسانی بوده‌اند. خرابه‌های حلوان قدیم در نزدیکی سرپل ذهاب واقع است. بخش اخیر در امتداد مرز ایران و عراق واقع شده است، حد شمالی آن رودخانه سیروان و حد جنوبی آن الوند رود است (رجوع شود به فصل دوم). در دوران ساسانیان، وقتی قصرشیرین ساخته شد و فرهاد نقشه‌هایی بر کوه بیستون نقر کرد شهر بزرگی به نام حلوان از سال ۴۰۰ پیش از میلاد مسیح وجود داشت. حلوان و ولایتی که این شهر در آن واقع بود تا شهرزور کشیده شده بود.

خانهای اردلان پس از آنکه چند قرن به طرزی کاملاً مستقل حکومت کردند عنوان والی اردلان را که از طرف شاهان ایران به ایشان داده شد پذیرفتند، و همواره نسبت به پادشاهان ایران وفادار ماندند. بر اثر این تغییر لطمه چندانی به استقلال خانهای «سنه» وارد نیامد و تنها نشانه این تبعیت این بود که پادشاهان ایران از ایشان عده‌ای مرد مسلح می‌خواستند و ایشان نیز همیشه این حاجت پادشاهان را برمی‌آوردند. تا زمان خسروخان پسر امان‌الله خان، رئیس مشهوری که آوازه او تا زمان حاضر نیز در این منطقه زنده مانده است، ایل اردلان استقلال خود را تقریباً دست نخورده نگاه داشت و ضمناً با دولت ایران در جنگهایی که با بیگانگان داشت بیشتر به عنوان متحد نه مانند تابع یاری و همکاری کرد.

اهمیت والی، چنانکه در گزارش تسی تسیانف^(۱۸) به شاهزاده چارتورسکی^(۱۹)، مورخ ۲۹ ژانویه ۱۸۰۵ (منقول در فصل ششم



کتاب سابق الذکر ویلچفسکی می‌خوانیم، در نظام استبدادی ایران نسبتاً زیاد بوده است. «ایران گذشته از خانات و از قلمروهای بیگلریگیان که آن را تشکیل می‌دهند و مستقیماً تابع ارادهٔ سنیّهٔ شاه هستند، دارای چهار «نایب‌السلطنه نشین» است که فرمانروایان آنها را به فارسی «والی» می‌نامند، بدین شرح: والی عربستان، والی گرجستان، والی لرستان، و والی کردستان. زمینهای مجاور متصرفات ترکان و بایزید که سابقاً به والی کردستان تعلق داشتند و اکنون کردها در آن سکونت دارند متعلق به ایالت اخیرند. چهار والی نامبرده دارای عنوانها و تکلیفهایی در دربار شاه بودند که به هنگام تاجگذاری شاه در اردبیل ایفا می‌کردند. این تکالیف به قرار ذیل بوده‌اند: والی عربستان می‌بایست «جغه» یا پر تاج را نگاه دارد؛ والی گرجستان شمشیر شاه را، والی لرستان تاج را و والی کردستان تزیینات مرکب از دو بند شمشیر الماس نشان را.

به طوری که اگر یکی از این چهار مقام والا شاه را به رسمیت نشناسند او نمی‌تواند تاجگذاری کند. اختیارات والیان تا بدان پایه است که در غیاب شاه می‌توانند عنوان «خان» به اشخاص بدهند و خاناتی تأسیس نمایند. آنان از این حق بر حسب قدمت استفاده می‌کنند، یعنی اول والی عربستان است، پس از او والی گرجستان، و پس از آن دو والیان لرستان و کردستان سوم و چهارم‌اند؛ و مادام که والی مسن‌تر زنده است والیان جوانتر از این حق برخوردار نیستند. این قلمرو کوچک، با ملحق ساختن همهٔ ولایات و ایلات ضعیفتر در طی قرون، دامنهٔ اقتدار خود را تا حدود ایلات جاف و مکری و شاهزادگان رواندوز گسترش داد. ولایات مذکور از اینقرارند: جوانرود، اورامان، مریوان، بانه، سقز و بخشهای حسن آباد و اسپندآباد. در حال حاضر، همهٔ این ولایات جزو اردلان هستند و بخشهای تابعهٔ ایالت «سنه» یا سنندج را تشکیل می‌دهند. اورامان

ایران به دو بخش تقسیم می‌شود: اورامان تخت، واقع در مشرق سلسله جبال پوشیده از برفی که ادامه کوههای شاهو هستند و در مشرق ذهاب سر به فلک کشیده‌اند، و اورامان لَهون Lahoun که بر دامنه غربی (عراقی) همان کوهستان قرار گرفته است. بخش مریوان شرقی‌تر است و فراتر از خط تقسیم آبهای دریاچه زیبار واقع شده است. این حوزه در مشرق دو دره تشکیل داده است که با کوههای امام از هم جدا شده‌اند و در مغرب هر دو دره به هم ملحق می‌شوند و تشکیل دشتی به دور دریاچه زیبار می‌دهند.

در بین همه این بخشها بخش اورامان بیشتر جالب توجه است. این شهرستان کوچک باطناً مستقل بود و به حکام خودش واگذار می‌شد که خانواده کله شقی بودند و ادعا می‌کردند که از اعقاب رستم پهلوان ملی ایران هستند. در آنجا به زبان مخصوصی صحبت می‌کنند و خود را بجای «کرد» اورامی می‌نامند. در واقع هم از روی زبان و ویژگیهای دیگرشان چنین به نظر می‌رسد که کرد خالص نباشند، بلکه ممکن است مانند گورانها به بازماندگان قوم ایرانی دیگری تعلق داشته باشند (رجوع شود به ماتریو و به فصل ششم همین کتاب، مبحث مربوط به گورانها).

این اورامیها در منطقه کوهستانی صعب‌العبوری زندگی می‌کنند که از هر طرف با دیوارهای عظیم طبیعی محصور شده است و شکل و منظره و ترتیبات زندگیشان نیز مانند محل سکونتشان استثنایی است.

بنا به افسانه‌ای که در میان خودشان ساری است داریوش شاه جد ایشان را که اورام نام داشته از وطن خود واقع در اطراف دماوند و در قسمت شمالی ایران بیرون رانده، و اورام با برادرش کندول به سرزمین ماد گریخته، در این کوههای پرت افتاده پناهگاهی برای خود یافته، در آنجا مستقر شده و عشیرت اورامی را بوجود آورده است.

خوانین اردلان در آن هنگام که قدرت و نفوذی داشتند درصدد برآمدند تا اورامیان را از سرزمین خود برانند یا آنان را مطیع و منقاد خویش سازند، لیکن تلاششان بی‌ثمر ماند، به قسمی که در میان همهٔ عشایر کوچکی که بر خط مرزی ترکنازی می‌کنند تنها افراد عشیرت اورامی در حال حاضر (۱۹۱۴) می‌توانند آزادانه به دامنه‌های کوهستانهای خود بنگرند و از هیچکس پروا نکنند، زیرا رئیسشان علیشاه که در قصر اورامی خود نشسته است تا به امروز نیز در همه چیز بجز در اسمش مستقل است.

بخشهای کوچک مریوان و بانه، واقع در شمال اورامان، تحت سلطهٔ بیگها و خانهای خود بودند و هرگز به اندازهٔ اورامان ایجاد در دسر نمی‌کردند، زیرا اولاً کُرد خالص بودند و ثانیاً زور چندانی نداشتند. بیگهای مریوان معمولاً در گذشته نیز مانند امروز با حکمرانان اورامان در جنگ و ستیز بودند، لیکن در برابر خانوادهٔ اردلان، مادام که این طایفه قدرت و نفوذ خود را حفظ کرده بودند، بخش مریوان همواره از آنان اطاعت کامل می‌کرد.

دارالحکومهٔ «سنه» تا قرن نوزدهم برقرار بود و سرشناس‌ترین خانهای او احياناً همان امان‌الله خان بود که در دو دههٔ اول قرن نوزدهم والی اردلان بود و به پایتخت کوچک خود «سنه» جلوه و شکوهی شاهانه بخشیده بود.

به هنگامی که خانوادهٔ قاجاریه درصدد برآمد تا تخت و تاج پادشاهی ایران را بدست آورد خانوادهٔ اردلان «سنه» سرنوشت خود را به سرنوشت ایشان پیوند داد و یک پیمان دوستی و اتحاد با آنان بست. وقتی بدینگونه تبعیت خود را از خانوادهٔ قاجاریه اعلام داشت به عهد خود وفادار ماند و در نبرد قاجاریان با لطفعلیخان ننگونبخت زند، که شکست او و مرگش تاج و تخت ایران را به قاجاریان واگذاشت، مسلحانه به آنان یاری داد.

خسروخان پسر امان‌الله خان با والیه خانم دختر فتحعلیشاه ازدواج کرد، و این زن کوشا و باعرضه پس از مرگ شوهرش همچنان زمام حکومت را در دست داشت. جانشین والیه خانم غلامشاه خان بود (۱۸۶۵) که آخرین والی اردلان بشمار می‌رود. پس از مرگ غلامشاه خان، ناصرالدین شاه از حقوق و اختیارات خانوادگی و سلطنتی خود استفاده کرد و چنان شرایطی برای جانشینی والیان اردلان تعیین نمود که این امر خود به خود پا در هوا ماند. در آن حیص و بیص که خانهای جوان منتظر اتخاذ تصمیمی از طرف دربار بودند شاه به طور غیرمنتظره عموی خود معتمدالدوله را که مردی فعال بود به حکومت کردستان منصوب نمود.

مردم اردلان که قبلاً به حکومت يك شاهزاده خانم قاجاری خو گرفته بودند و از طرفی هم خانوادهٔ محلی اردلان قدرت و نفوذ خود را به میزان زیادی از دست داده بود و رو به انحطاط می‌رفت مقاومت زیادی از خود نشان ندادند. بدین گونه، برای معتمدالدوله بسیار آسان شد که موقعیت خود را در سنج تحکیم کند. لیکن وقتی به سوی اورامان عطف عنان کرد در آنجا با وضع دیگری رو به رو گردید: اورامیها که فرمانبرداری از خانوادهٔ اردلان برایشان قدری مشکل بود چنین تشخیص دادند که فرمانروایی دولت ایران شرایط زندگی دشوارتری را برای ایشان پیش خواهد آورد و طبیعتشان طوری است که قادر به تحمل آن شرایط نخواهند بود.

این بود که معتمدالدوله پیش از اینکه بتواند حسن خان سلطان اورامان را به اطاعت از خود وادارد ناچار شد تن به جنگی دشوار و درازمدت بدهد؛ و تازه وقتی هم به این کار توفیق یافت عشیرت اورامی والی را تا به آن حد به رعایت حرمت خود مجبور نمود که او اختیارات حکومت اورامان را به پسر حسن خان و به برادر او تفویض نمود.

در حال حاضر (۱۹۱۴) اورامان طوری واقع شده که قسمتی از خاک آن جزو کشور عثمانی (فعلاً عراق) است و قسمت دیگر که بهتر و جالبتر است در خاک ایران قرار دارد. و با اینکه حکمرانان آن در اینجا و آنجا اسماً تابع آن دو دولت هستند در امیال و افعال خود مستقلند، به ویژه علیشاه اورامی در ایران که حاضر نیست از کسی حرف شنوی داشته باشد. در آن هنگام که این سطور به رشته تحریر می‌آمد (به وسیله سوون) قوایی از «سنه» (سنندج) برای وصول مالیات و تلاش در برقراری نظم و انضباط به مقابله با علیشاه اعزام شد. در دوران سلطنت پهلوی اورامان دیگر تظاهری به نافرمانی نمی‌کند.

خانواده اردلان با اینکه آن قدرت و نفوذ سابق را از دست داده است همچنان از حسن شهرت برخوردار است و مقام خود را در لوای دولت ایران حفظ کرده است. رئیس قبیله اردلان در ۱۹۱۷ که فخرالملک نام داشت مردی مومن و بسیار با سواد و محترم بود و مقام فرمانداری شوشتر و دزفول را در ایالت عربستان داشت، و وارث او جوانی ۲۵ ساله بود.

نظری اجمالی به تاریخ محلی «سنه» که به وسیله سوون خلاصه شده است به ما نشان می‌دهد که در ایران نیز همچون در عثمانی (در بیتلیس و جزیره و عمادیه و رواندوز و غیره) بعضی از خانواده‌های کُرد به جایی می‌رسیدند که برای خود قلمروهای حکومتی مستقلی تشکیل می‌دادند و تبعیتشان از حکومت مرکزی اغلب فقط اسمی بود. ما با در دست داشتن کتاب شرفنامه اطلاعات کافی درباره زندگی داخلی و جنبشهای خارجی قلمرو بیتلیس داریم. چند صفحه‌ای از آن کتاب نیز به طایفه اردلان اختصاص داده شده است که من از روی یک نسخه خطی فارسی آن تاریخچه مختصری منتشر نمودم (در مجله دنیای اسلام). همین موضوع در کتاب خطی فارسی

دیگری نیز که در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود مورد بحث قرار گرفته است. مابین این دو متن در رئوس مطالب اختلافات مختصری وجود دارد، و من وقتی به این امر پی بردم که آن دو را مطالعه و با هم مقایسه کردم. ه. ل. رابینو نیز در گزارش محرمانه خود که قبلاً به آن اشاره کرده‌ایم، شرح مختصری از تاریخ «سنه» به دست می‌دهد.

### ۳. جاف.

اکنون رو به سوی همسایگان اردلان یعنی عشیرت جاف بگردانیم که در تمام کردستان جنوبی به جنگجویانی دلیر و ورزیده و بیرحم شهرت دارند (۲۰). تا به حال کسی از تاریخ ایشان تقریباً چیزی نمی‌دانت، و به قول سوون آنچه در اینجا گفته می‌شود از روی گفته‌های مستند یکی از اعضای خانواده حاکم ایشان به نام محمدعلی بیگ پُشمال اهل قزل رباط واقع در منتهی‌الیه جنوبی کردستان است.

این عشیرت معتقدند که تا سال ۱۷۰۰ میلادی در جوانرود، یکی از ولایات کردستان اردلان که قبلاً به نام آن اشاره کردیم، ساکن

---

۲۰. یکی از شعرای کُرد در وصف دلاوری کُردان جاف شعری دارد که دو بیت اول آن

را در اینجا با ترجمه آن به فارسی نقل می‌کنم:

خزمینه مدهن په‌نچه له‌گهل عه‌شیره‌تی جافا

میروله نه‌چی باشه به گژ قولله‌یی جافا

کی‌یی له دلیرانی عه‌شایر که نه چوبی

وه‌ک تیری نه‌جهل نوکی رمی جافی به نافا

یعنی:

ای خویشاوندان، با عشیرت جاف پنجه در پنجه میندازید. موزچه خوب نیست که با قلّه کوه قاف درافتد. کدامیک از دلیران عشایر است که نوک نیزه جاف همچون تیر اجل به نافش فرو نرفته باشد؟ (مترجم)



بوده و در آنجا تحت سلطه والیان اردلان می‌زیسته‌اند. باری، خواه اینکه اردلانها چشم طمع به ولایت بسیار حاصلخیز جوانرود دوخته و خواه از قدرت روزافزون جافها به وحشت افتاده بودند درصدد برآمدند تا بنیان حکومت خود را در این ولایت تحکیم بخشند. بر اثر این تصمیم، کار این دو عشیرت به جنگ و جدال کشید و در نبردی که در آن رئیس ایل جاف و پسرش و برادرش اسیر شدند و به قتل رسیدند بقیه رؤسای عشیرت فرار را بر قرار ترجیح دادند و به زیر چتر حمایت پاشای کُرد سلیمانیه درآمدند، بجز چند طایفه کوچک که درایشان علاقه و پیوند با آب و خاک زادگاه قویتر از حس کینه و عناد نسبت به اشغالگران بود. لیکن در میان همینها هم که مانده بودند بعضی شاخه‌ها، از جمله ایلات قدیر میروسی، تایشایی Taichai، کلکنی، یوسف یار احمدی، کوئیک Kouiiik، نیرجی Nirdji و گرگ قاییش چون نمی‌توانستند بار سلطه والیان متفرعن اردلان را تحمل کنند پناهگاهی در میان عشیرت گوران یافتند و نام ایشان را بر خود نهادند، بقسمی که اکنون به نام جاف - گوران مشهورند.

پاشای کرد سلیمانیه حمایت از رؤسای جاف را تقبل کرد و به طوایف مختلف ایشان اجازه داد که در بهار و پاییز گله‌های خود را در امتداد مسیرهایی که هم اکنون در اشغال ایشان است، یعنی در شمال به سوی پنجوین و در جنوب تا قزل رباط و خانقین بچرانند و در این مناطق بیلاق قشلاق کنند. بدین گونه جافها تبعه دولت عثمانی شدند (اکنون تبعه دولت عراق) و هنوز هم به همان حال مانده‌اند. می‌گویند این عشیرت بزرگ (یا اتحادیه‌ای از عشایر) در حدود یکصد هزار مرد دارد و پاشای ایشان که در حال حاضر (۱۹۱۴) محمودپاشا نام دارد مدعی است که در ظرف چند ساعت می‌تواند چهار هزار مرد مسلح آماده کند.

جافها در زمستان در مغرب شد سیروان و از خط خانقین



قره‌تپه - صلاحیه تا کوه‌های قره‌داغ، و نیز در شمیران و در دشت شهر - زور زندگی می‌کنند. قسمتی از این عشیرت (در حدود ۲,۰۰۰ خانوار) یکجانشین است و قسمت دیگر (در حدود ۸,۰۰۰ خانوار) نیمه چادرنشین که در بهار گله‌های خود را به سمت مشرق تا حدود «سنه» (سندج) و به سمت شمال تا سقز به چرا می‌برند. نخستین خانی از میان عشیرت جاف که از جوانرود به حوزه شط سیروان کوچ کرد کسی بود به نام ظهیر بیگ که در حدود ۳۰۰ سال پیش به چنین کاری دست زد. دیگران نیز به دنبال او رفتند و در حدود سال ۱۶۳۸ جافها به سلطان مراد چهارم در فتح بغداد کمک کردند و به پادشاه این خدمت به لقب «مرادی» مفتخر(۱) شدند، لقبی که امروزه در میان ایشان چندان رایج نیست. در ولایت جوانرود نزدیک به ۴,۰۰۰ خانوار ماندند و تقریباً ۱,۵۰۰ خانوار نیز در بین گورانها مستقر شدند (ماتریو، صفحات ۱۹۳-۱۹۶).

ژ. پ. فریه(۲) در کتاب خود تحت عنوان سفرها و ماجراها در ایران، (۱۸۴۵) چند صحنه‌ای را که خود به چشم دیده است برای ما نقل می‌کند و جا دارد که در اینجا بیاوریم.

از جمله مثلاً کاروانسرای خانقین را تشریح می‌کند (صفحه ۱۳): «آنجا همیشه مردمان غارتگر و راهزن بخشهای مجاور ازدحام می‌کنند... جافها با سنجاییها دوش به دوش نشسته‌اند و بیلبر(؟)ها در کنار بختیارها و لرها». فریه ممکن است درباره نام و اصل و نسب عشایر اشتباه بکند (مثلاً جافها را عرب می‌نامد...) لیکن نکته بسیار درستی را متذکر می‌شود و آن این است: «آدم از تماشای این صحنه سیر نمی‌شود که این مردان با چه متانت و نجابتی لباسهای کهنه و مندرس به تن می‌کنند و این لباسهای زنده چه تضاد عجیبی با

سلاحهای تجملی و قشنگ ایشان دارد. فلان راهزن که سر تا پای لباسش ده شاهی نمی‌ارزد تفنگ گرانمایی بر دوش دارد».

او همچنین حمله ناموجه يك فرمانده اسواران ایرانی را به عشیرت جاف حکایت می‌کند و دلیل این حمله را چنین شرح می‌دهد: «تا از قبیل آن عشیرت ثروتمند بشود، و در ضمن، با دادن يك گزارش دروغین به شاه بفهماند که خدمتگزاری دلیر و غیرتمند و زیرک است». باری، جافها مالیات خود را تمام و کمال پرداخته بودند، فقط چون شاه عباس خان (فرمانده فوق‌الذکر) خواسته بود مبلغ آن مالیات را به نفع خود دو برابر کند ایشان از قبول توقعات بیجای او خودداری کرده بودند (صفحات ۲۵-۲۸).

یکی از آخرین رؤسای عشیرت جاف به نام عثمان پاشا که در پاییز سال ۱۹۰۹ مرحوم شد به تقویت عشیرت پرداخت و با ازدواج با عدله خانم (رجوع شود به فصل پنجم) دختری از یکی از خانواده‌های قدیمی اردلان که وزرایی به دربار والیان داده است بر قدر و عزت عشیرت افزود. او با این اقدام خود از يك سو ناخشنودی ترکان را متوجه خویش کرد و از سوی دیگر خرسندی و سپاس ایرانیان را، که به او لقب و عنوان و شمشیر مرصع دادند و بدین گونه بر عملش دایر بر انتخاب يك همسر ایرانی صحه گذاشتند.

پاشاهای جاف مردانی هستند متفرعن و کم حرف و بیباک، لیکن چست و چالاک. در طول صد سال اخیر اقدامات چنان سریع و قاطعی بعمل آورده‌اند که از زمان نخستین تفرقه عشیرت، که هم اکنون شرح آن را نقل کردیم، دیگر چنان بلایی برشان نیامده است. از میان عشایر بزرگ کرد شاید عشیرت جاف تنها ایلی باشد که نشان داده است می‌تواند تعادل درونی خود را حفظ کند، به نحوی چنان مطلوب که بر اثر اقدامات متمرکز رؤسای شاخه‌های مختلف این عشیرت، ایل جاف بسط و گسترش بیشتری یافته و روز به روز

کامیابتر و نیرومندتر شده است.

در واقع، یکی از خصیصه‌های بارز زندگی کردان که قبلاً نیز به آن اشاره کرده‌ایم و ترکان عثمانی و ایرانیان را از خطر قیام‌های بزرگ کردان معاف داشته است - و برآستی اگر این خصیصه نبود وضع به صورت دیگری می‌بود - این است که عشایر کرد نمی‌توانند مابین خود در صلح و صفا بسر ببرند. و این خصیصه‌ای است که تقریباً در میان همه توده‌های کوه‌نشین در سایر نقاط دنیا عمومیت دارد.

اکنون سوون^{۲۱} به گورانها می‌پردازد (رجوع شود به فصل ششم). محتمل است که درمیان همه عشایر کرد گورانها از همه بهتر شناخته شده و توجه مسافران خارجی به ایران غربی و به کردستان جنوبی را بیشتر به خود معطوف داشته باشند. همه گورانها به همراه جافها در حدود ده هزار خانوار می‌شوند. زمستانها در دشت ذهاب و در مغرب آن زندگی می‌کنند و تابستانها از سر پل تا کردند واقع در ریجاب و ماهیدشت در حرکتند. محتمل است که در تشکیل این عشیرت کلهرها نیز با قبول نام «گوران» سهمی داشته‌اند، نامی که به طور کلی بر مردم کشاورز و یکجانشین اطلاق شده است (ماتریو، صفحات ۱۸۳-۱۸۴).

سوون چنین می‌پندارد که با این وصف اگر این عشیرت را از دید نژادشناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم شاید معلوم گردد که گورانها کرد نیستند بلکه فارس یا لُرند. در امتداد مرزی که کردستان را از لرستان جدا می‌کند عشایر زیادی سکونت دارند که نه کردند و نه لُر و به لهجه‌ای سخن می‌گویند که در آن واژه‌های بازمانده‌ای از زبان تاجیک یعنی فارسی قدیم می‌توان یافت^(۲۲).

۲۲. از جمله رجوع شود به اوسکارمان - هادانک در کتاب لهجه گوران ۱۹۳۰. ضمناً

زبان تاجیک یکی از لهجه‌های فارسی است که در تاجیکستان فعلی شوروی با آن ←

اکنون عقیده‌ای وجود دارد که به موجب آن این ولایت مسکن مردمی یکجانشین به نام «گوران» بوده که به لهجهٔ مورد بحث یعنی به همان لهجه‌ای صحبت می‌کردند که امروزه با اندک اختلافی عشایر یکجانشین اورامان و کندوله و ریژو Rijo در صحبت بکار می‌برند. این زبان در قدیم و در حال حاضر نیز تا اندازه‌ای زبان «کلاسیک» خانوادهٔ اردلان است و در اشعار فراوانی که در «سنه» و اطراف آن سروده شده است و باز می‌شود بکار می‌رود. این زبان را اکنون «اورامی» یا «شهرزوری» می‌نامند. این زبان که از زبان کردی متمایز است اخیراً مورد مطالعهٔ آقایان اوسکارمان^(۳) و بندیکسن^(۴) قرار گرفته است و به نظر می‌رسد که متعلق به خانوادهٔ لهجهٔ گوران باشد. از نظر قدمت هم از زبان فارسی مدرن قدیم‌تر نیست (ماتریو، صفحهٔ ۳۵۶). بیان واقع اینکه اغلب گورانهای یکجانشین هنوز به همین زبان سخن می‌گویند و حال آنکه قسمت چادرنشین به زبان کردی خالص حرف می‌زنند؛ و این امر ناشی از وجود مواردی است که بعضی از عشایر کوچک جاف و کلهر ناگزیر شدند در نزد گورانها پناهی بجویند و نام ایشان را بر خود بگذارند.

عشیرت اصلی گوران که خانوادهٔ «سلطانها» بر آن فرمان می‌راندند بسیار قدیمی است و ادعا می‌کند که اصل و نسبش مستقیماً به بهرام گور می‌رسد. بهرام گور چنانکه می‌دانیم یکی از پادشاهان سلسلهٔ ساسانی بود و از ۴۲۰ تا ۴۴۰ میلادی سلطنت کرد. «گور» در زبان فارسی علاوه بر «قبر» به معنی «خر وحشی» نیز هست، و چون بهرام در شکار این حیوان مهارتی بسزا داشت به بهرام گور معروف شد. عمرخيام شاعر ایرانی (۱۰۴۰-۱۱۲۳) این دو معنی را در رباعی زیر آورده است:

---

سخن می‌گویند نه آن گونه که سُون می‌گوید فارسی قدیم. (مؤلف)

«بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت»

و در حقیقت بهرام گور در جریان شکار گورخر در چاهی سر  
نپوشیده افتاد و مُرد.

از ۱۶۳۹ به بعد که بین ایران و عثمانی قرارداد تحدید حدود  
صریحتری منعقد شد و وقتی جافها و عشایر دیگر با گورانها در  
آمیختند عشیرت اخیر با قدرت تمام در پایتخت خود «گهواره» [واقع  
در شمال شرقی کرد و جنوب شرقی کوه دالاهو (ماتریو، صفحه  
۱۶۶)] حکومت کردند و اشعار و قصاید خود را بر سر زبانها  
انداختند، چنانکه امروز نیز کردها برای پاره‌ای از انواع شعر نام  
«گوران» را بکار می‌برند (۲۵).

مع‌هذا در این اواخر گورانها بر اثر ضعف رؤسایشان قدرت خود  
را از دست دادند و بکلی ضعیف شدند، به طوری که میدان عمل را به  
کلهرها واگذاشتند که در حال حاضر از هر وقت قویتر است و به  
اجتماع استواری از عشایر کوچک اطلاق می‌شود که در زیر یک نام  
نوعی با هم جمع شده‌اند.

#### ۴. کلهر.

از قرنها پیش کلهرها در منتهی‌الیه جنوبی کردستان ایران و در  
طرفهای بین مرز و کرمانشاه ساکنند. توده‌های یکجانشین و  
چادرنشین کلهر به ۲۵ شاخه تقسیم می‌شوند. بعضی از این شاخه‌ها  
در زمستان و تابستان دارای مراکز سکونت دائمی هستند و برخی که  
فقیر شده‌اند هم دامهای خود را از دست داده‌اند و هم زمینشان را، و  
در نتیجه به عنوان چوپان یا نوکر یا مهتر و غیره به خدمت دیگران در

۲۵. و بعید نیست که واژه کردی «گورانی» به معنی آواز نیز از اینجا ناشی شده باشد.  
(مترجم)

آمده‌اند. اکثر شاخه‌های عشیرت کلهر طرز زندگی چادرنشینی دارند و به دامداری می‌پردازند؛ لیکن این کار ایشان را باز نمی‌دارد از اینکه در سالهای معمولی گندم نیز بکارند، آن هم به مقداری که تقریباً يك سوم آن را به کرمانشاه می‌فروشند. علاوه بر این، وسیلهٔ امرار معاششان را از کاروانهایی نیز می‌گیرند که در بین بغداد و کرمانشاه در رفت و آمدند و از زمینهای ایشان می‌گذرند. کلهرها برای وصول این عایدی ۲۱ پاسگاه دارند و در هر پاسگاه نگهبانان یا به قول خودشان قره سوارانی گماشته‌اند که از هر باری يك قران عوارض می‌گیرند. پیش از جنگ بزرگ، رئیسشان داوودخان مرد بسیار مقتدری بود که از شغل فروشنده‌گی دوره‌گرد ساده توانسته بود خود را به مقام ریاست ایل برساند، و پس از اینکه از گورانها سلب قدرت کرده و بعضی عشایر کوچک از قبیل سنجاییها و غیره را مطیع و منقاد خویش ساخته بود ارباب و فرمانروای بلامعارض تمامی آن خطه از کرمانشاه تا مرز شده بود. علاوه، از طریق وصلت با خانواده‌های اشرافی، از جمله والیهای پشتکوه، با ایشان متحد شده بود. داوودخان شهر گیلان غرب را با ساختن بناهای زیبا زینت داد و باغهای میوه ایجاد کرد. سرانجام در ماه ژوئن ۱۹۱۲ در جنگی که به هواداری شاهزاده سالارالدوله (مدعی تاج و تخت) با نیروهای دولتی به فرماندهی فرمانفرما می‌کرد در صحنه کشته شد (ماتریو، صفحات ۱۶۲-۱۶۶).

در اینجا باز فریبه است که به شیوه‌ای جالب توجه صحنه کوچ کردن ایل سنجایی را به طرف چراگاه تابستانی به اختصار شرح می‌دهد (صفحات ۳۰-۳۱) و در تشریح برخورد «بهمن ایرانیان» با این تودهٔ فشردهٔ انسان و حیوان با خشم و خروش چنین می‌گوید: «بهمن ایرانیان در برخورد با این تودهٔ فشرده، بسیاری از دامها و مالهای بارکش را به پرتگاهها درغلطانید. بره‌ها و گرهٔ اسبها و گوساله‌هایی که بر پشت بعضی از آن حیوانهای بارکش بسته شده



بودند پس از مدتی غلتیدن در دامنه‌ها به ته پرتگاهها چنان تکه تکه شده بودند که دل آدم به حالشان کباب می‌شد.» با این وصف، ملاعلی نامی که از همراهان کاروان فرّیه بوده این نحوه رفتار با آن دمداران بیچاره را عین صواب دانسته و گفته است: «این مردم فقط اسماً مسلمانند، زیرا نه نماز می‌خوانند، نه طهارت می‌کنند، و نه روزه می‌گیرند، و از دادن عشریه به ملایان نیز استنکاف می‌ورزند. من معتقدم که قلع و قمع اینها کاری است صواب و خدا و پیغمبر از آن بسیار خوشنود خواهند شد...»

ولیکن درباره کله‌رها لازم به تذکر است که وضع فعلی ایشان در مقاله‌ای در دیلی تلگراف (مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۶ به قلم سرهنگ دوم آ. ر. بیت تشریح شده است. در آن مقاله می‌خوانیم که «بر اثر اذیت و آزار و اخاذیهای با زور و تهدید عمال گذشته و حال ایرانی، و نیز به سبب توطئه‌ها و دسیسه‌های خانواده‌های رقیب و مالکان زمیندار طماع کرمانشاه دهقانان بسیار فقیر شده‌اند و وضع مالی فعلی ایشان بی‌اندازه اسف‌انگیز است.» و نیز مسئله رئیس این قبیله به نام عباس خان در آن مطرح است که همچون بسیاری از رؤسای دیگر عشایر در ۱۹۲۶ به وسیله رضاشاه، که می‌کوشید قدرت و نفوذ سنتی خانهای زنده عشایر را در هم بشکند و ایشان را وادار به تبعیت از قدرت دولت مرکزی بکند، به اسارت درآمد. عباس خان در ۱۹۴۱ آزاد شد و در ۱۹۴۴ درصدد برآمد تا به عنوان وکیل مجلس از کرمانشاه انتخاب شود. وی در پاییز سال ۱۹۴۶، در حین قیام عشایر علیه حکومت تهران نقش خاصی بازی کرده است (رجوع شود به روزنامه شرق و غرب، شماره ۷۲۲، مورخ ۱۵ اکتبر ۱۹۴۶، اسناد فرانسوی).

صفحاتی که پیش از این از نظر گذشت به خواننده امکان داده



است نگاهی بسیار سریع به مقدرات چند عشیرت بزرگ کرد در ترکیه و ایران بیندازد. من بار دیگر در فصلی که به نهضت‌های ملی کردان اختصاص خواهد داشت به بعضی نکات که در اینجا فقط اشاره زودگذری به آنها کرده‌ام باز خواهم گشت، لیکن به هر حال، از هم اکنون لازم می‌دانم خواننده را آگاه سازم که بر اثر تحولات بسیار سریع وضع سیاسی در آسیای صغیر در فردای جنگ بزرگ، وضع عشایر کرد نیز دست‌خوش تغییرات عمیقی شده است. از جمله در ترکیه و در ایران بر قدرت حکومت مرکزی چندان افزوده شده که هرگونه هوس و حرکت معمول برای کسب استقلال با سرکوبیهای بسیار شدید مواجه گردیده است. مثلاً در ایران دیده شد که در فردای جنگ بزرگ، رئیس ایل شکاک، اسمعیل آقا سمکو (سمیتکو) در آغاز کار، به یاری حسن تصادفات، موفق شد قدرت و سلطه خود را بر تمامی منطقه واقع بین دریاچه ارومیه و مرز ترکیه بگستراند، لیکن سرانجام شکست خورد و فرار اختیار کرد و در ۱۹۲۲ در حوالی اشنو (اشنویه) کشته شد. انگلیسیان نیز پس از استقرار در عراق ناگزیر به مبارزه با کردان شدند، از جمله مردی به نام محمود پاشا قیام کرد و خود را «پادشاه کردستان» نامید. این قیام در هم شکسته شد، همچنان که قیام شیخ بارزان در شمال موصل نیز سرکوب گردید. در ترکیه شیخ سعید در ۱۹۲۵ سر به شورش برداشت، و آن نیز همچون قیامهای دیگری که تاکنون در آن کشور به وقوع پیوسته است سرکوب شد. من از این بحث نمی‌خواهم هیچ نتیجه‌ای بگیرم؛ فقط می‌گویم که ظاهراً دورانی از حیات عشیرتی و فتودالی ملت کرد بطور قطع بسر آمده است و محیطی که در امپراتوری پیر و فرتوت عثمانی و در ایران پر هرج و مرج قاجاریان مستعد برای نشو و نمای آن بود دیگر وجود ندارد، مشرق زمین رو به تغییر و تجدد می‌رود و در برابر دیدگان ما وارد مرحله تازه‌ای از تحول سیاسی می‌شود که از همه ملت‌های علاقه‌مند

خواهد خواست تا در سازگاری با وضع جدید و در ثبات و استقامت  
مُجدانه بکوشند. کردان در جنگ بزرگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ و در مشارکت  
در جهاد هیچ سودی نبردند و اکنون برعهدهٔ رؤسای ایشان است که  
پیش از اینکه تصمیمی بگیرند و دست به اقدام تازه‌ای بزنند خوب  
بیندیشند.

بعدالعنوان - در شرحی که پیش از این آمد باید توجه داشت به  
اینکه دوران مورد بحث سُونُ سال ۱۹۱۴ است.



## فصل هشتم

### کرد و دولت، ملت کُرد؟

#### ۱. تمیز بین دولت و ملت.

طی فصلهای پیشین و پس از اینکه از زبان و اصل و مبداء نژادی کردان سخن گفته شد کوشیدیم تا ایشان را در محیط جغرافیایی و اجتماعی و خانوادگی و عشیرتی خودشان بگذاریم. حال به آنجا رسیده‌ایم که به مقدرات این ملت درمقیاس بالاتری بپردازیم، یعنی از دولت سخن بگوییم که طبعاً بحث دربارهٔ مسئلهٔ ملت نیز به میان خواهد آمد؛ بنابراین صحبت بر سر تاریخ کُرد است. تنها همین مسئله درخور آن هست که درباره‌اش يك جلد کتاب نوشته شود. در برابر اهمیت مسئله که نمی‌توان آن را ضمن تشریح همهٔ جنبه‌های زندگی تودهٔ کرد نادیده گرفت ناگزیریم به يك بررسی سریع اکتفا کنیم.

و بدواً به تعریف بپردازیم: دولت پدیده‌ای است سیاسی، مبتنی بر اصل قضایی قدرت. ملت پیوستگی خود را مرهون وجدان مشترك است که آن خود يك اصل روانشناسی است. دولت و ملت، هر دو، در مشرق و مغرب تحوّل متفاوت داشته‌اند، و این تحوّل وابسته به شرایطی بوده است که در آن، چه در اینجا و چه در آنجا، ادراکات

قضایی و اخلاقی شکل گرفته‌اند.

در مغرب زمین، اجتماعاتی که بدو بر مبنای اشتراك نژاد و زبان و آداب و رسوم و غیره تشکیل شده بودند کم کم شعور درك فردیت یعنی شخصیت خود را پیدا می‌کنند؛ در پایان قرن هیجدهم به طور قاطع تشکیل ملت می‌دهند، و آن خود ترکیبی (اورگانیسم) است مشخص و مجهز به اراده همه آن اجتماعات.

## ۲. دولت و ملت در اسلام.

در اسلام از آغاز امر شعور مذهبی بر شعور ملی پیشی گرفته است. از يك طرف دارالاسلام یا اجتماع مسلمانان است و از طرف دیگر دارالحرّب و آن قلمرو بیگانه است که باید با آن جنگید. مفهوم اسلام جهان‌شمول فراتر از هر مفهوم نژادی است. اسلام بیشتر فقط يك زبان را تحمیل می‌کند، و آن عربی است که هم زبان مذهبی است و هم زبان همه اعمال مشترك مسلمانان، درست مانند قرآن، که در آن واحد هم کتاب آسمانی است و هم قانون جهانی: خلیفه که قدرت برتر است نماینده اراده خداوند نیز هست. و اما در مورد فرد، باید گفت که تکالیف او در برابر خداوند بیشتر مطرح است تا حقوق او. خطوط اصلی این ادراك مسلمانان از دولت به مرور زمان که اسلام بسط و گسترش می‌یابد تغییراتی پیدا می‌کند و در واقع دولت عناصری را نیز که دارای آداب و سنن خاص و ویژگیهای خودشان هستند در برمی‌گیرد (ایرانی، ترك، مغول). ایران در قرن شانزدهم سرانجام به صورت دولت جدا از مذهب که نقطه مقابل اسلام قشری است درمی‌آید. برعکس، عثمانی مذهب تسنن را که اسلام متعصب است اختیار می‌کند و سلطان سلیم اول عنوان خلیفه به خود می‌بندد. چیزی که هست در هر دو صورت مفهوم ملیت در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. تجلی دیررس آن از نیمه دوم قرن نوزدهم بعد

است و تا فردای جنگ بزرگ ۱۹۱۴ جهش نهایی خود را انجام نمی‌دهد. به هر حال نظر ما این نیست که در اینجا به بررسی مراحل این تحوّل بپردازیم، و فقط بحث در مسئله کرد مورد نظر است. دیدیم که غریزه «عشیرت» یعنی غریزه حفظ خود است که طرز رفتار و طرز تفکر فرد کُرد را به عنوان عضو يك اجتماع تعیین می‌کند. فرد کُرد در بوته عشیرت، که قواعد آن برای وی برترین قانون است قالب‌ریزی شده است و او همه فضایل و شخصیت و زبان و آداب و رسوم خود را به عشیرت مدیون است. او در عین حال، از عشیرت طرز تفکر محدودی را نیز که در چهارچوب خود عشیرت می‌گنجد گرفته است و این طرز تفکر مانع از آن است که او درك يك دولت ملی با دوام را داشته باشد و در راه تحقّق آن بکوشد.

۳. کردها در تحوّل سیاسی اسلام.

در تاریخ اسلام يك دوره «بارداری» پیش آمد. در آن دوره شاهد چندین قیام مختلف ترك و ایرانی و بعدها مغول در قرون سیزدهم و چهاردهم بودیم، لیکن کردان از این قیامها کوچکترین استفاده‌ای نکردند. البته ایشان شرکت فعالانه در آن ماجراها داشتند، منتهی به این ترتیب که گاهی به نفع این حریف و گاه به سود رقیب او، که درفاصله زمامداری خلفا بر سر کسب قدرت به جان هم می‌افتادند - مانند آل بویه و دیلمیان و سلجوقیان و غیره - وارد معرکه می‌شدند. و گناه آن به گردن این واقعیت بدفرجام است که کردها نمی‌توانند با هم متحد بشوند.

يك افسانه شرقی به شیوه خود دلیل نامرادی کردان را شرح می‌دهد. آورده‌اند که وقتی محمد پیغمبر اسلام ظهور کرد همه شاهان و ساهزادگان جهان در ابراز اطاعت و عرض خدمت به او بر یکدیگر پیشی گرفتند. اوغوزخان که بر ترکستان سلطنت می‌کرد يك شاهزاده



کرد اهل بغداد را که ضَمین نام داشت به نزد پیغمبر فرستاد. پیغمبر بمحض دیدن آن غول هیولا که چشمان گیرا و رنگ و روی کدروی داشت وحشتزده شد و از ملیّت او پرسید. وقتی فهمید که طرف کرد است دست دعا به درگاه خدا برداشت و از او خواست که هرگز نگذارد چنین دشمن هولناک یک روز بدل به یک ملت متحد بشود. و این است دلیل نفاقهای بی‌پایانی که در میان کردان وجود دارد (رجوع شود به مارّ، چلبی، صفحه ۱۲۶).

در حقیقت کردان فرصت خوبی را که صلاح‌الدین مؤسس کرد سلسله ایوبی (۱۱۶۹-۱۲۵۰) برای ایشان پیش آورده بود از دست دادند. این فرصت بار دیگر تکرار شد و آن وقتی بود که کرد دیگری به نام کریمخان زند بر تخت سلطنت ایران نشست (۱۷۶۰-۱۷۷۹). قاجاریان از رقیبان سلسله زندیه به کمک بعضی از عناصر کرد (اردلان و مکرری) بر ایشان فایق آمدند. با مراجعه به کتاب شرفنامه موارد متعددی را می‌توان برشمرد که در آن رؤسای کرد گاهی با شاه ایران متحد می‌شدند و گاه با سلطان عثمانی. کردان با عرض خدمت به این یا به آن حریف نیروهای خود را در راه آرمانی به هدر می‌دادند که از آن خودشان نبود. حسین حُزنی نویسنده میهن‌پرست کرد در اثر تحقیقی خود به نام غنچه بهار از تأثیر شوم تعلیمات عرب بر هموطنانش ابراز تأثر و تألم می‌کند و معتقد است که تاریخ این ملت از آن تعلیمات خراب شده است. تأثیر نامطلوب تمدن عرب بر کردان برای استاد رشید یاسمی که خود کردی از کردهای گوران است جای هیچ شک و شبهه نیست (رجوع شود به تاریخ کرد رشید یاسمی، به

---

۱. درباره صلاح‌الدین آخرین تحقیق از پروفیسور مینورسکی است تحت عنوان ماقبل تاریخ صلاح‌الدین در سلسله مطالعات راجع به تاریخ قفقاز، در سری انتشارات شرقشناسی دانشگاه کمبریج، مورخ ۱۹۵۳. (مؤلف)



زبان فارسی، صفحه ۱۷۸).

#### ۴. احساس ملی کرد.

با این حال باید گفت که در کنار يك کرد زبدهٔ مسلمان یکی دیگر نیز هست و کافی است از شاعر بزرگ کرد، احمد خان، نام بیریم که در ۱۰۶۱ هجری قمری (قرن هفدهم میلادی) متولد شد. او در اثر ارزنده و منظوم خود هم وزین شخصیتی را در زندان مجسم می‌کند که مظهر کردستان است. شاعر وسایل و اقداماتی را نشان می‌دهد که باید برای نجات میهن اسیر از آنها استفاده کرد. می‌گوید:

«من در حیرتم از سرنوشتی که خدا نصیب کردان کرده است... این کردان که به ضرب شمشیر به فتح افتخارنایل آمده‌اند... چگونه می‌شود که از امپراتوری جهان بی‌بهره مانده و خود به فرمان دیگران در آمده‌اند?... ترکان و ایرانیان را دیوارهایی از کردان احاطه کرده است... هر بار که ترکها و عربها لشکر می‌آریند این کردان هستند که در خون غوطه می‌خورند... کردان همواره نامتحدند و در نفاق و اختلاف با هم بسر می‌برند و از هم حرف شنوی ندارند... اگر ما با هم متحد شویم این ترك و این عرب و این عجم نوکران ما خواهند شد.»

اگر در قرن یازدهم نیز کسی مثل خانی وجود می‌داشت ممکن بود تاریخ کرد مسیر دیگری پیدا کند. کردها در عین حال که روحیه و شور و شوق لازم برای تشکیل يك دولت ملی را داشته‌اند از آن محروم و اکنون مظهر ملتی هستند که بالقوه نیرومند است، ملتی بدون دولت و با ایده‌آل والای رسیدن به آن.

*

**

هم اکنون گفتیم که پراکندگی عشیرتی و سلب ملیتی که اسلام از اقوام کرده نقش مؤثری در جلوگیری از تشکیل يك دولت کرد

داشته‌اند. اکنون سزاوار می‌دانیم که با توجه به آنچه گفتیم به مطالعه تاریخ سیاسی کردستان بپردازیم. متأسفانه این عمل شکاف بزرگی درمطلب مورد بحث ما می‌اندازد، زیرا کردهای دوران باستان را از اعقاب مسلمانان جدا می‌سازد. مسلماً می‌توان حدس زد که این ملت جنگجو مزدوران مسلحی برای امپراتوران روم و بیزانس و پادشاهان ساسانی تجهیز می‌کرد (رجوع شود به فصل اول، مبحث «مزدوران کرد در پیرگام»)، لیکن ما اسناد و مدارک قاطعی درباره فتوحات این ملت و جنگهای او در دست نداریم. و نیز بسیار محتمل است که کردان پیرو دین زردستی بوده باشند، به ویژه که در بسیاری از اعتقادات توده‌ای ایشان نشانه‌هایی از آن آیین باقیمانده است. و بالاخره، همان گونه که پروفیسور ن. مار معتقد است (فصل اول) ممکن است طی همین دوران تاریک بوده باشد که کردها زبان قبلی خود متعلق به آسیای باستان را به زبان هند و اروپایی تغییر داده‌اند؟

به هر حال، اینها همه فرض است؛ لیکن حتی برای دوره اسلامی نیز می‌توان گفت که روی تاریخ ملت کرد هنوز خیلی باید کار کرد. ما بیش از یک اثر تاریخی درباره ملت کرد در دست نداریم و آن هم کتاب شرفنامه است که در پایان قرن شانزدهم به زبان فارسی نوشته شده (۲) و چندان وقتی نیست که با اثر دیگری به قلم محمد امین ذکی مرد سیاسی عراقی به زبان کردی تکمیل شده (۱۹۳۸) و به وسیله محمد علی عونى به عربی در آمده است (۱۹۴۵). همان مؤلف، در همان تاریخ، مجموعه‌ای نیز درباره مردان مشهور کرد منتشر کرد. در ضمن، قصه‌های محلی کردی نیز هست (من یکی از آنها درباره

---

۲. این کتاب در ۱۸۶۰ با ترجمه فرانسه آن در سن پترزبورگ منتشر شده است و آخرین چاپ آن همان ترجمه عربی به وسیله م. ع. عونى در قاهره بوده است. (مؤلف). ولی چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم آخرین چاپ آن ترجمه کردی به قلم شاعر گرانمایه هزار است که در تهران منتشر شده است. (مترجم)

والیان اردلان را خلاصه کرده و به چاپ رسانده‌ام) که احياناً بسياری از آنها هنوز در جایی چاپ نشده است. یکی از مؤلفان معاصر کُرد به نام حسین حُزنی، اهل رواندوز، چند تا از آن قصه‌ها را در کتابهای خود آورده است. حُزنی، آخرین سالهای عمرش را وقف مطالعه در تاریخ کردان و نشر و اشاعهٔ بررسیهای خاصی کرده که با استفاده از مآخذ و کتابهای خطی و روایات شفاهی و با تتبع در منابع عربی و ترکی و فارسی فراهم آورده است. در میان مؤلفان ایرانی به نام سید احمد کسروی تبریزی اشاره می‌کنیم که دربارهٔ سلسله‌های کوچک کُرد در ایران و ماورای قفقاز مطالعه کرده است (شهریاران گمنام، ۱۹۵۰)؛ و نیز استاد رشید یاسمی که قبلاً از او نام بردیم. در کردستان شوروی، تا آنجا که ما اطلاع داریم، او ل. ویلیچفسکی در کار تدوین اثری جامع دربارهٔ تحول اجتماعی کردستان بود، ولی نمی‌دانیم که اکنون کار را به کجا رسانده است. به هر حال، اکنون پروفیسور و مینورسکی است که پیشرو مطالعات دربارهٔ کردان است (رجوع شود به فهرست کتابهای او در B.S.O.A.S، جلد چهارم، قسمت سوم) و بخصوص باید از او نام برد که آثارش مستند و معتبر هستند.

باری، با استفاده از تحقیقات همهٔ این دانشمندان است که می‌توان در اینجا خلاصه‌ای از مقدرات ملت کُرد در تاریخ دولتهای مسلمان را ذکر کرد. این بحث را به سه دوره تقسیم می‌کنند. دورهٔ اول از تاریخ پیروزی اعراب تا زمان اعقاب مغولان، یعنی از قرن ششم تا پایان قرن پانزدهم که سلسله‌هایی بوجود می‌آیند و از میان می‌روند، و در این دوره اقبال به نوك شمشیر بسته است. چند تن از رؤسای کُرد از آن وضع بهره می‌گیرند، بی‌آنکه چیز بادوامی بوجود بیاورند. دورهٔ دوم از آغاز قرن شانزدهم شروع و به اواسط قرن نوزدهم ختم می‌شود. در این دوره عثمانی و ایران به صورت دولتهای نسبتاً متبلوری در می‌آیند و هر کدام چندین بخش ملوک الطوائفی کُرد

را در تبعیت خود دارند. و سرانجام، دوره سوم از زوال این فئودالها شروع و به انقلابهای ترکیه جوان و ایران ختم می‌گردد، و در ضمن، پیش درآمدهای نهضت ملی کرد نیز آفتابی می‌شود.

در میان نکته‌های اصلی که از این دوره‌ها باید به یاد داشت در وهله اول مقاومت سرسختانه کردان در برابر اعراب به هنگام فتح حلوان و تکریت (۶۰۷-۶۱۶) و موصل و جزیره و ارمنستان جنوبی است (رجوع شود به ابن اثیر و طبری و بلاذری). و شاید دلیل این مقاومتها را بیشتر از دید اجتماعی جستجو کرد و کمتر از دید مذهبی. عشایر کرد در برابر عشایر عرب درست به همانگونه مقاومت می‌کردند که در برخورد با هم برای چراگاهها پیش می‌آمد. برای رام کردن کردهای آشتی‌ناپذیر حتی به دیپلماسی مادرشاهی نیز متوسل می‌شدند، چه، مادر آخرین خلیفه اموی، مروان حکم، کُرد بوده است. کردها حتی پس از گرویدن به دین اسلام چندین بار سر به شورش برداشتند (قیام غلامان زنگی در ۸۷۵). حُرّنی در کتاب خود، (میژوی دُوری عمارت) موردی را برای ما نقل می‌کند که فاریس (یا فریس) جنگجوی کُرد جزیره در جنگ تن به تن با یکی از پهلوانان دوزان هارون‌الرشید (۷۸۶-۸۰۹) فاتح بیرون می‌آید؛ و نیز داستان افشین (محمد) را که پس از جنگیدن با دشمنان خلیفه (۸۶۸-۹۰۵) فرمان حکومت شهرزور و آذربایجان یعنی آن خطه زیبا را از موفق خلیفه عباسی گرفت و پس از آن نیز قلمرو حکومت خود را به رغم عباسیان گسترش داد.

## ۵. دوره اول تاریخ کرد از قرن هفتم تا پانزدهم.

در میان سلسله‌های کرد که کم و بیش دوامی داشته و در تاریخ نامی بهم زده‌اند می‌توان از سلسله شدادیان نام برد. این سلسله در حدود سال ۹۵۱ (۳۴۰ هجری) به وسیله محمد شداد بن کُرتو

Kartou از عشیرت رَه‌وَه‌دی که عشیرت صلاح‌الدین است تأسیس یافت. این سلسله در ۱۰۷۲ (۴۶۵ هجری) به دو شاخه تقسیم شد: یکی شاخه گنجی و دیگر شاخه آنی Ani. آنی نوبه به نوبه گاه به گرجیان تعلق می‌یابد (از ۱۱۲۴ تا ۱۱۲۶) و سپس به شدادیان (از ۱۱۲۶ تا ۱۱۶۱ و از ۱۱۶۵ تا ۱۱۷۴). ملک‌شاه سلجوقی این سلسله را منقرض کرد. ما درباره این سلسله آثار تحقیقی خوبی در دست داریم که یکی از سید احمد کسروی است و دیگری که عمیقتر است از مینورسکی است (رجوع شود به: مطالعات در تاریخ قفقاز، ۱- نوری تازه بر تاریخ شدادیان گنجه، ۲- شدادیان آنی، در سری انتشارات راجع به شرق، به وسیله دانشگاه کمبریج، جلد ششم، ۱۹۵۳). درخور تذکر است که این شاهزادگان کرد بر توده‌ای سلطنت می‌کردند که بیشترشان ارمنی بودند. اینان بناهای تاریخی جالبی از خود به یادگار گذاشته‌اند، از جمله دو مسجد به سبک معماری محلی در آنی که به «شهر هزار و یک کلیسا» معروف است. فرهنگ ایرانی در گنجه نیز همچون در آنی بر فرهنگ محل مسلط بوده است. باری، تاریخ سلسله شدادیان در عین حال که صحنه‌هایی از زندگی توأم با ظرافت و لطافت دارد پُر از چکاچاک شمشیرها به نام تبلیغات اسلامی نیز هست.

سلسله دیگری از شاهزادگان کُرد در سال ۹۵۹ (۳۴۸ هجری) در سرزمین جبال (فصل دوم) به وسیله حسن و یحیی (۳) بن حسن رئیس قبیله برزیکان (۴) که خدماتی هم به رکن‌الدوله دیلمی (آل بویه) کرده است تأسیس یافت. وقتی در نزد او از راهزنیها و غارت‌های کردان شکایت می‌کردند در جواب می‌گفت: «آخر کردان نیز نیاز به خوردن دارند....» مورخان عرب از فضایل و ملکات شخصی و سیاسی

شاهزادگان این سلسله بسیار ستایش کرده‌اند. ایشان عاقبت به دست شمس‌الدوله دیلمی (آل بویه) در سال ۱۰۱۵ (۴۰۶ هجری) منقرض شدند(۵).

سلسله سوم که از همه مشهورتر است سلسله کرد مروانی است. این سلسله توسط ابوعلی بن مروان بن دُستک Dustak تأسیس یافت. و از ۹۹۰ (۳۸۰ هجری) تا ۱۰۹۶ (۴۸۹ هجری) دوام یافت. مستملکات این سلسله شامل ولایت دیار بکر و بعضی از شهرهای ارمنستان و نیز برای مدتی (از ۱۰۲۵ تا ۱۰۳۱) شهر اورفه بود. این سلسله را بیشتر به وسیله نسخه خطی یک کتاب عربی (موجود در موزه بریتانیا) درباره شهر میافارقین، نوشته ابن‌الْأَزْرَقُ الفریقسی، شناخته‌اند، کتابی که مورد استفاده ه. ف. آمه‌دروز(۶) واقع شده است (J.R.A.S. ۱۹۳). مطالعه در احوال این سلسله به ما نشان می‌دهد که بجز اینکه اصل و نسب رؤسای آن کرد بوده هیچ فرق دیگری با سایر امیرنشینهای مسلمان آن دوران نداشته و گشتن به دنبال ویژگی خاص کردی در بین ایشان بیهوده است. سلطه سلجوقیان به کمک عوامل دیگر، از جمله چند توطئه، به حکومت سلسله مروانیان پایان بخشید.

در میان مروانیان، ابونصر احمد به شاهزاده‌ای کارآزموده و عادل و روشن ضمیر مشهور بوده، هر چند که عادات و اخلاقی نزدیک به بیعاری داشته است (۴۰۲-۴۵۳ هجری). سلطنت او با انتصابش

---

۵. در صورتی که به گفته محمدامین ذکی باور کنیم (رجوع شود به تاریخ او، چاپ عربی، ۱۹۴۵، صفحه ۳۸۸) اعیان سلسله حسن ویحی در برادوست (خاک ایران) مستقر بوده‌اند. مینورسکی در کتاب خود (صفحه‌های ۱۹۰ - ۲۰۳) به نقش مربی پدرین حسنویه که با کمال قدرت بر عشیرت خود حکومت می‌کرد و از سر کوچکترین تقصیری مادام که خاطی را تنبیه نکرده بود نمی‌گذشت اشاره کرده است (رجوع شود به ادامه دهنده راه مسکویه در کسوف سوم، صفحه ۲۸۸).



به این مقام از سوی سه تن از حکمرانان مقتدر زمان، خلیفه عباسی، شاه آل بویه و بازیل اسلاو امپراتور رم شرقی (بیزانس) مصادف بوده است. بدین گونه می بینیم که حکومت اسماً مستقل این شاهزادگان کرد در لوای چه قدرتهایی اعمال می شد. ضمناً از نقطه نظر ساختار اجتماعی به مورد کردی اشاره کنیم که از «آزادشدگان» بود، و این امر ما را در این حدس راسخ می کند که در عشیرت کرد (فصل ششم) در کنار عنصر دهقان («گوران») بردگان کرد نیز که تصادفاً «آزاد» شده بودند وجود داشته اند.

و دیگر باید از سلسله شاهزادگان بنوآناز Annaz یاد کرد (رجوع شود به ك. ل. هوارت، در کتاب سوریه، چاپ ۱۹۲۲) که از ۳۸۰ تا ۵۱۰ هجری (۱۱۱۶ میلادی) در جبال حکومت کردند؛ و سلسله شبانکاره در فارس، در قرن یازدهم، که اصل و نسب کرد بودنشان مورد اختلاف است (رجوع شود به کتاب رشید یاسمی، صفحات ۱۶۷-۱۷۰ و ۱۹۲ درباره اصل و نسب کردان). و نیز سلسله هزار اسپان اتابکان لرستان بزرگ (۱۱۴۸-۱۳۳۹). هر چند کتاب شرفنامه لرها را کرد می داند، لیکن در این باره نیز نظرهای مختلفی هست.

و سرانجام، سلسله ایوبیان (۱۱۶۹-۱۲۵۰) که بی چون و چرا کرد بودند و لشکری داشتند که بیشتر افراد آن از ترکان بودند. قلمرو سلطنت این سلسله مصر و سوریه و قسمتی از بین النهرین و خیلات ساحل دریایچه وان) بوده است.

هرگاه طبقه بندی مذکور در کتاب شرفنامه را مأخذ قرار بدهیم سلسله های مورد بحث در ردیف اول قرار می گیرند و از همه امتیازات سلطنت برخوردارند. در نتیجه، این سلسله ها به شرح زیر خواهند بود:

- ۱- شاهزادگان دیار بکر و جزیره؛ ۲- شاهزادگان دینهور و شهرزور (حسن و یحیان)؛ ۳ و ۴- شاهزادگان هزار اسب (فضلویه) لرستان



برزگ و كوچك: ۵ - ايوبيان(۷).

در مجموع، از نظر اجمالی معمول در فوق چنین معلوم می‌شود که در قرون اول تاریخ اسلام، کردها در مقدرات خلفا و رقبای ایشان به عنوان عوامل جنگی مشهور و مطلوب نقش خاصی بازی کرده‌اند. عقیدهٔ پروفیسور مارّ این است که کردان در زمان سلجوقیان نیز همین نقش را داشته‌اند (چلبی)، و در این باره چنین می‌گوید: «از آنجا که کردان جنگجویانی خودرأی و مغرور و جسور بودند غیرممکن بود که خودشان را به همه و به ویژه به ترکان که خود نیز مردمی جنگجو بودند تحمیل نکنند». همچنین مارّ معتقد است که در قشرهای پایین اجتماع حتماً اختلاط خون به مقدار زیاد بین کردها و ترکها صورت گرفته است. مارّ به گفته می‌افزاید: در شکل گرفتن نمونه‌های نژادی و فرهنگی ترکان آسیای باستان طبعاً باید نفوذ کردان دخیل بوده باشد، چه، این ملت از نظر اجتماعی بیش از همه به ترکان نزدیک بوده است. از طرفی، در عین حال اختلاطهایی هم بین کردان و مسیحیان صورت می‌گرفت (رجوع شود به رسالهٔ خود اینجانب دربارهٔ کردان و مسیحیت، منتشر در مجلهٔ نژاد و آداب و سنن توده‌ای). مینورسکی نیز یادآور می‌شود که بنا به یک روایت ارمنی، دو تن از شاهزادگان ارمنستان که از سرداران معروف نظامی و در خدمت پادشاه گرجستان بودند و زاخاری و ایوان نام داشتند هر دو از نژاد کردان بوده‌اند (تحقیقات در تاریخ قفقاز، «سلسلهٔ شدادیان آنی»).

---

۷. محمدمین ذکی در صفحهٔ ۲۸ کتاب تاریخ خود از چهارده سلسلهٔ کرد نام می‌برد و من از آنها فقط آن عده را که در فهرست خودم نیستند ذکر می‌کنم: سالاریان آذربایجان (از ۳۰۰ تا ۴۲۰ هجری)؛ اتابکان لرستان کوچک (از ۵۷۰ تا ۱۲۵۰ هجری)؛ شاهزادگان اردلان (از ۶۱۷ تا ۱۲۸۴ هجری)؛ زندیه (از ۱۱۶۷ تا ۱۲۰۲ هجری)؛ امیرنشین خراسان (از ۶۴۳ تا ۷۸۵ هجری)؛ براهوی بلوچستان (از ۱۱۷۲ تا ۱۳۰۰).

ترجمه عین نوشته مینورسکی (که به زبان انگلیسی است) چنین است: «فتوحات تمر Thamar (۱۱۸۴-۱۲۱۳) بیشتر مرهون دو سردار نامی موسوم به زاخاری و ایوان بود که منسوب به خانواده‌ای با نام گرجی «مکسارگردزلی» Mxargrdzeli (یعنی درازقد) بودند. بنا به روایتی که دلیل صحت آن در دست است، اجداد ایشان از کردهای بین‌النهرین و از عشیرت (خیل) بیره‌کان Babirakan بوده‌اند. و بنا به نوشته‌ای که مستند است این سرداران پسران سرگیس دوم، پسر زاخار، پسر اوگ سرگیس اول و غیره بوده‌اند.»

باری، برخوردهای عوامل نژادی و فرهنگی کردان که تا ایشان از قالب عشیرتی خود بیرون می‌آمدند و با زندگی شهری یا دولتی در می‌آمیختند نقشی در میان ایشان بازی می‌کرده هرچه بوده باشد - باز تکرار می‌کنیم که عامل اصلی همان سلطه و نفوذ اسلام بوده است. حزنی در کتاب خود (آوریکي پاشه‌وه) تصویری بسیار عجیب از یکی از حاکمان موروثی اربل، از خانواده بکنگین، به نام مظفرالدین کوك‌بوری Kökbüri ترسیم می‌کند. این حاکم هر چند به طوری که از اسمش پیدا است قاعده باید ترک کرده‌ای باشد حزنی طوری از او سخن می‌گوید که انگار کرده خالص است. باری، این شخصیت برای دوران خودش (قرن دوازدهم میلادی) سیاست اجتماعی - اسلامی بسیار جالب توجهی داشت که شرح تفصیلی آن در چهارچوب محدود کتاب ما نمی‌گنجد. مسئله تداخل نژادهای کرده و ترک در هم که موردی مانند مورد «کوك‌بوری» را پیش می‌آورد ظاهراً هنوز چنانکه باید روشن نشده است. به هر حال وقتی تواریخ کردان را ورق می‌زنند در شگفت می‌مانند از اینکه به تعداد زیادی اسامی و القاب ترکی برمی‌خورند که کاملاً با محیط کردی سازگار شده است. به هر حال، آنچه مسلم است اینکه اسلام برای کردها نیز مانند سایر ملت‌های آسیای صغیر يك نیروی بزرگ تمدن بخش شد که برای

مدتی مدید راه تحوّل سیاسی و اجتماعی ایشان را مشخص نمود. بدیهی است که در این باره بعداً در فصل مربوط به زندگی مذهبی کردان باز سخن خواهیم گفت.

با پیدا شدن مغولان از نقش کردان بیشتر کاسته می‌شود. حزنی در کتاب خود (آوریکی پاشه‌وه) از قول ابوفرّج نام نقل می‌کند که به هنگام نزدیک شدن هلاکو به بغداد دو تن از رؤسای کرد با نیروی کثیری که در اختیار داشتند کوشیدند تا به مقابله با او بپردازند، لیکن هر دو شکست خوردند. شهر اربیل (به کردی هَولیر) را کردان با پرداخت ۷۰,۰۰۰ مثقال نقره از هلاکو خان باز خریدند.

با این وصف، می‌گویند که هلاکو پیش از حمله به بغداد از حمایت کردهای تحت فرمان سلیمان شاه اطمینان حاصل کرده بود (رجوع شود به تاریخ ایران تألیف عباس اقبال، جلد اول، صفحه ۱۸۲). در اینجا سخن بر سر رقیب حسام‌الدین خلیل اتابک لرستان صغیر است. این رقیب، یعنی سلیمان شاه از حمایت المستعصم بالله خلیفه عباسی برخوردار بود و رقیبش از حمایت مغولان. حسام‌الدین خلیل در این مبارزه داخلی نابود شد، لیکن برادر و جانشینش بدرالدین مسعود هلاکو را در فتح بغداد همراهی کرد؛ چنانکه سلیمان شاه نیز چنین کرد و در آنجا کشته شد (ایضاً تاریخ عباس اقبال، صفحه ۴۵۰). از طرفی، درخور تذکر است که منابع و مآخذ ما راجع به وابستگی نژادی سلیمان شاه با هم متفاوتند. عباس اقبال از او همچون از «یک رئیس کرد قابل احترام» یاد می‌کند، و حال آنکه محمدعلی عونی ناشر متن عربی تاریخ کرد نوشته محمدامین ذکی می‌گوید که او رئیس عشیرت ترکمن «ایوایی» Eiwai بوده است (یادداشت صفحه ۱۵۳ کتاب تاریخ الدول والامارات الكردیه) (۸).

۸. دربارهٔ اختلاط ترکمانان با کردان در پایان قرن دوازدهم رجوع شود به ک. ل. کاهن

← Cl.Cahen در کتاب یادداشتهایی دربارهٔ تاریخ ترکمانان آسیای صغیر در قرن

بطور کلی می‌توان فرض کرد که رویه مغولان در برابر کردان بستگی به این امر داشت که جلال‌الدین منکوبرنی در آخرین وهله مقاومتش وقتی که مورد تعقیب سپاهیان مغول به فرماندهی جورمغون نویان بود در کردستان فعالیت می‌کرد (عباس اقبال، همان کتاب، صفحه ۱۳۶).

کردان به کوهستانهای خود عقب‌نشینی کردند و به انتظار سرنوشت ماندند. سرزمینهای مسکونی کردان کم کم به تصرف امرای مغول درآمد. با این وصف، شرفنامه به مواردی اشاره می‌کند که رؤسای کرد از طرف امیر تیمور در مقام و موقعیت خود تثبیت شدند. ترکمانان آق قویونلو (قرن پانزدهم) که مرتباً می‌کوشیدند خانواده‌های بزرگ کردان را نابود سازند معلوم شد که برای کردان بسیار شوم‌تر و زیانبارتر از مغولان بوده‌اند (رجوع شود به قسمت مربوط به این موضوع، فصل هفتم).

---

سیزدهم چاپ J.A. ۱۹۵۱، فصل سوم، صفحه ۳۵۲. تحقیق جالب توجه دیگری از همین مؤلف، تحت عنوان نظری به تاریخ دیار بکر در قرن چهاردهم، چاپ J.A. ۱۹۵۵، اطلاعاتی دربارهٔ عشایر کردستان قسمت علیای دجله در آن زمان به ما می‌دهد و می‌گوید: این عشایر در عین حال که ضد مغول بودند همیشه هم به جان یکدیگر می‌افتادند. و سرانجام دربارهٔ موقعیت کردان در قرن پانزدهم، در زمان حکومت ترکمانان، در حوزهٔ دریاچهٔ وان (استان هکاری و بیتلیس و خیزان) رجوع شود به نوشته‌های پروفیسور مینورسکی راجع به جنگهای ترکمانان تیموری، به تصحیح و نشر محمد شفیع، چاپ ۱۹۵۵ لاهور.



نقشه شماره ۱۱ - نقشه سیاسی آسیای باستان نشان‌دهنده گسترش کردان

## فصل نهم

### کرد و دولت (دنباله)

۶. دوره دوم تاریخ کرد: از آغاز قرن شانزدهم تا اواسط قرن نوزدهم، نظام مُلُوك الطَّوایِفی در ترکیه و ایران.

در این دوره دولتهای بزرگ عثمانی و ایران بطور قطع نظام و قوام یافتند و این امر موجب شد که کردان اقبال کمتری برای کسب استقلال داشته باشند. وقتی یازده تن از رؤسای کُرد سُنّی مذهب در خوی به حضور شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفویه و شیعه متعصب رسیدند شاه اسمعیل تقریباً همه ایشان را به زندان انداخت و بجای آنان کسانی از هواداران خود را به حکومت محل امارت ایشان گماشت. برعکس، سلاطین عثمانی با سیاست مُدبرانه تری با کردان رفتار کردند و توانستند ایشان را پس از جنگ چالدران (۱۵۱۴)، که در آن شکست سختی به ایرانیان وارد آمد، به سمت خود بکشند.

و در همان اوان بود که کُردی به نام حکیم ادریس، از امرای بیتلیس، مأمور شد تا هم نژادان خود را در سیستم حکومتی عثمانی وارد کند. او بدین گونه هشت «سنجاق» (بخش) در ایالت دیار بکر به دست آورد که به وسیله رؤسای کرد اداره می شدند (اگراد بهی لغی)؛ بعلاوه، پنج حاکم نشین کُرد، (کورد حکومتی) نیز حکومت را در



سلسله موروثی خود نگاه داشتند. این سیستم در تمامی کردستان ترکیه، از ملاطیه تا بایزید و شهرزور تعمیم یافت. سیاح ترك قرن شانزدهم، به نام اولیا چلبی، در این باره يك گواهی عینی برای ما نقل می‌کند (رجوع شود به مقاله کردان، نوشته مینورسکی، و رساله تحقیقی خود من درباره ملوک الطوائفی کردی، چاپ ۱۹۲۵).

میهن پرستان کرد، از جمله ثریا بدرخان (رجوع شود به کتاب مسئله کردان در مقابله با ترکیه، چاپ N.J. ۱۹۲۸ پرینستون، صفحات ۲۷-۲۸) معتقدند که در ۱۵۱۴ يك پیمان دوستی و اتحاد مابین دولت عثمانی و بیست و سه امیرنشین کرد به امضا رسید. این مؤلف تأکید می‌کند که از تاریخ انعقاد آن معاهده تا مدتی بیش از یکصد و پنجاه سال، کردان به تمام تعهدات خود در برابر دولت عثمانی عمل کردند، از جمله، در همه جنگهای آن دولت با دشمنانش شرکت جستند و دهها هزار نفر در این راه کشته دادند.

واقعۀ بوجود آمدن دولتهای ایران و عثمانی مشخص‌کننده مرحله تازه‌ای در تاریخ کردان است. چنانکه در فصل پیش گفتیم تشکیل این دولتها از روی اصول حقوق عمومی غرب صورت نگرفته است. همه خصوصیات این دولتها، از جمله ماهیت قدرت مرکزی، الصاق قسمتهای مختلف مملکت به هم، صلاحیت و میزان مسئولیت مقامات محلی، و حتی مرزهای سیاسی، از زمان سلطنت يك شاه به شاه دیگر بی‌اندازه متغیرند، چه رسد به دوره‌های بین سلطنت سلسله‌ها و در مدت جنگها و غیره که شاید بیش از دوره‌های عادی حکومت پیش می‌آیند.

خلاصه، در محیطی آن‌چنانی کردها هر طور که دلشان می‌خواهد سازمان می‌یابند و با این وضع هرج و مرج شدید می‌سازند^(۱). در اینجا، هم سلسله‌های «مستقل» و درجه اول شرفنامه در مد نظرند، و هم فتودالهای درجه دوم که ظاهراً با پیوندهای تبعیت ←



از دولت مرکزی و یا به طور ساده با رؤسای عشایر کم و بیش نیرومند اداره می‌شوند. در بین فتودالها، کتاب شرفنامه از اینها نام می‌برد: ۱- والیان اردلان؛ ۲- حُکام هکاری (شنبوها) ۳- حُکام عمادیه (بهدینان)؛ ۴- حکام جزیره (که سه شاخه‌اند: عزیزان، گورگیل Gourguil و فینک Finek)؛ ۵- حُکام حصن کیف. این فتودالها سکه می‌زدند و وامی داشتند تا به نامشان خطبه بخوانند. دسته سوم شامل عده زیادی از خوانین کم اهمیت‌تر است، و دسته چهارم تنها شاهزادگان بیتلیس را در برمی‌گیرد که خود مؤلف شرفنامه نیز یکی از ایشان است.

ضمناً در قضاوت درباره کردان از نظر سیاسی نباید زیاد سختگیری کنیم، زیرا مکتبی که کرد در آن بار آمده هیچک از آن اصول لازم برای درک صحیح حقوق و تکالیفش در برابر دولت را به او تلقین نکرده است. مولتکه (مکتوب... صفحات ۲۷۷-۲۷۹) به حق اظهار عقیده می‌کند که کرد عشیرت در برابر سه نظامی که پایه و اساس یک جامعه ملی مدرن هستند، یعنی خدمت نظام اجباری، پرداخت مالیات و گمرک، سخت مستتکف بوده است.

به هر حال، دخالت حکومت مرکزی در امور داخلی کردان در ترکیه از زمانی آغاز شد که دولت عثمانی در ۱۶۸۳ در برابر دروازه‌های وین شکست خورد. از جمله، سلطان سلیمان یک فرماندار کل به دیار بکر فرستاد که می‌بایست رابط بین فتودالهای کرد با قسطنطنیه باشد. چنانکه ثریا بدرخان (در کتاب سابق‌الذکر) اشاره

---

۱. بطروشفسکی (در کتاب سابق‌الذکر خود، صفحات ۲۹۱ و ۳۲۲ و ۳۳۵) به شورشهای کردان در آذربایجان اشاره می‌کند، از جمله به شورش سال ۱۰۲۵ هجری (۱۶۱۶ میلادی) و سال ۱۱۵۶ هجری (۱۷۴۳-۱۷۴۴) در خوی و سلماس، و نیز به شورش ساوجبلاغ در بین سالهای ۱۷۰۹ و ۱۷۱۵ که به مناطق تبریز و مغان نیز کشیده شد. این شورشها بیشتر ناشی از فشار بار مالیات بود. (مؤلف)

می‌کند بعدها سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن!» با توفیق معمول ادامه یافت؛ امیرنشینان کرد تبدیل به ایالات ترک شدند و برای رؤسای عشایر تنها یک خودمختاری اسمی باقی ماند. این وضع در نیمه‌های قرن نوزدهم، در زمان سلطنت سلطان عبدالمجید به منتهای شدت خود رسید. آخرین تلاش مقاومت کردان از آن شاهزاده بدرخان جزیره در ۱۸۴۷ بود که پس از یک سلسله شکستهای پی در پی که به ترکان وارد آورد بر اثر خیانت پسرعمویش از پای در آمد.

در ایران، شاهزادگان فتودال اردلان که تنها رؤسای مستقل کرد باقیمانده پس از انقراض سلسله هزار اسپان لر بودند، بتدریج امتیازات خود را از دست دادند، و سرانجام در ۱۸۶۰ یک شاهزاده قاجاری جای ایشان را گرفت. به طوری که خزنی نیز در آثار خود، از جمله در کورد و نادرشاه و ناودارانی کوردان (نامداران کرد) می‌نویسد، در دوران فترت در قرن هیجدهم، که نشانه آن جنگهای نادرشاه با آخرین شاهزادگان خانواده صفوی و درگیری شدید بین قاجارها و بختیارها و افشارها و زندیه بود، کردها نیز در این گیر و دارها فعالانه داخل شدند. کامیابی ایشان در کسب قدرت با شخص کریمخان زند (۱۷۶۰-۱۷۶۹)، که فرمانروایی عادل و انسان صفت و همدوست بود، متأسفانه چندان نباید و دنباله پیدا نکرد.

در میان شخصیت‌های تاریخی کم نفوذتر، خزنی تصویری جالب از کردی به دست می‌دهد به نام میرمحمد (میرانی سوران) که در آغاز قرن نوزدهم (از ۱۲۲۹ تا ۱۲۵۴ هجری) با یک لشکر ۳۰,۰۰۰ نفری در رواندوز حکومت کرد. در این باره که آیا میر دستور داده بود به نامش خطبه بخوانند یا نه اشاره‌ای نشده است ولی منقول است که سکه به نام خود می‌زد. این امیر با فتح سرزمینهای کردنشین قلمرو حکومت خود را در مغرب تا نصیبین و ماردین (به استثنای موصل و سلیمانیه) گسترش داد. در سال ۱۸۲۶ اعلام استقلال کرد و با

دولتهای ایران و مصر روابط سیاسی برقرار نمود؛ لیکن از جانب عثمانی سر و کارش با محمد پاشا اینجه بیرق‌دار و مصطفی رشید پاشا دیلم‌تلی افتاد. این امیر یکی از چهره‌های عجیب فتودال کرد بود که توانست از هرج و مرج حاصل در عثمانی بر اثر شورش پاشای مصر استفاده کند. مولتکه نقل می‌کند که چگونه در آن اوان باعالی می‌کوشید کردها را به زور به زیر پرچم بکشاند تا لشکر خود را در برابر شورشیان تقویت نماید.

## ۷. دوره سوم تاریخ کرد، از نیمه‌های قرن نوزدهم تا جنگ بزرگ، الغای نظام ملوک‌الطوایفی در ترکیه و ایران.

به عقیده ویلچفسکی (رجوع شود به فصل ششم) انحطاط نظام ملوک‌الطوایفی در کردستان بر اثر این امر است که خوانین کرد زیاد از حد به رعایای خود فشار وارد می‌آوردند، و همین باعث شد که سرانجام به قدرت نظامی خودشان هم خلل وارد بیاید. در عین حال، خوانین مورد بحث نتوانستند خویشان را با تغییرات و تحولات اقتصادی محیط کردان که «اوباباشی»ها از آن استفاده کرده‌اند سازگار سازند. این «سرمایه‌داران» خود ساخته نظام ملوک‌الطوایفی را متلاشی کردند، چنانکه ملوک‌الطوایفی هم در قدیم موجب نابودی ساختار تشکلات اجتماعی کرد بر مبنای خانواده واحد (ژانتیلیس) شده بود. و بالاخره، برای توجیه از بین رفتن نظام ملوک‌الطوایفی باید دلایلی را نیز که ثریا بدرخان می‌آورد اضافه کرد، و آن سیاست متمرکز کردن قدرت در دست حکومت مرکزی است که سلاطین عثمانی و شاهان ایران در پیش گرفته بودند.

بنابراین تحت تأثیر توأم همین نیروهای اقتصادی و سیاسی است که در حدود نیمه‌های قرن نوزدهم کردستان وارد مرحله تازه‌ای از حیات خود شد، مرحله‌ای که صرف نظر از بعضی جهات تا به

امروز نیز دوام یافته است.

حال می‌برسیم: آیا وقتی که قدرت موروثی رؤسای سنتی کرد متزلزل گردید و آنگاه که هیچ تلاش جدی برای جان‌نشین ساختن يك قدرت دیگر در این چهارچوب که بتواند این ملت را به مسیر زندگی عادی کشور وارد کند بعمل نیامد ملت کرد در چه موقعیتی قرار گرفت؟

کُنْتُ دُشُولَه (۲) که در اواخر قرن نوزدهم به کردستان سفر کرده است گواهی‌هایی در این باره بدست داده است که از جمله اینک مثلاً چیزی را که راجع به تأثیر اصلاحات قضایی در ترکیه می‌گوید در اینجا می‌آوریم (کتاب ارمنستان، کردستان و بین‌النهرین، چاپ ۱۸۹۲ پاریس، صفحات ۲۳۵-۲۳۷).

«... سازمان فعلی که عیناً از سازمان ما غربیان تقلید شده است... در داخل با مردمان آرام و فرمانبردار خوب عمل می‌کند، لیکن در برابر کوه‌نشینان که تنها ترس می‌تواند ایشان را براه بیاورد و بارها عصیان از خود نشان داده و به ریش احکامی که از دادگاهها در مورد آنان صادر می‌شود همچون به ریش ژاندارمهایی که آن احکام را برایشان می‌برند می‌خندند، هیچ فایده‌ای ندارد. دادستان بیچاره ما هر ساله در حدود پنجاه نفری از این آدمها را به پای حکم اعدام می‌رساند ولی ایشان همچنان سُر و مَر و گنده‌اند و ککشان هم از این احکام نگزیده است...»

و باز در کتاب همین کنت دوشوله است که داستانی شیرین دربارهٔ چند تن از رؤسای ایل «همه‌وند» می‌خوانیم، ایلی که بر سرزمینهای ترکیه می‌تازند. اینان مایهٔ وحشت مسافران و راهزن کاروانیان بودند، و با این وصف اغلب به سبب هدایایی که به مقامات

دولتی می‌دادند، و حتی به این جهت که گاه ممکن بود خودشان هم به مقامات اداری مهمی برسند، کارشان با آن مقامات به صلح و سازش می‌انجامید.

ناگزیریم بگوییم در چنین اوضاع و احوالی حکمرانان بر کسانی حکومت می‌کنند که درخور آن هستند^۳. و برای اینکه کردستان از این حالت کانون ضد اجتماعی بودن بدرآید باید توانست و دانست او را در محیط دیگری غیر از ایران قاجاریان منحصراً یا ترکیه عثمانیان رسیده به لبه پرتگاه سقوط قطعی قرار داد. اکنون به نقل چند مثال درباره رفتاری پردازیم که نسبت به کردان می‌کردند:

پس از فرو نشاندن شورش شیخ عبیدالله (۱۸۸۵)، امیرنظام سردار سپاهیان ایرانی (منسوب به خانواده‌ای که‌نسال که از هفتصد سال پیش بر گروس حکومت می‌کردند) یکی از رؤسای کرد به‌نام حمزه آقا را به حضور خواست و برایش به قرآن سوگند یاد کرد که تا خودش «در روی زمین است» هیچگونه آسیبی به او نرساند. ضمناً دستور داد در درون چادرش چاله‌ای کنند، و پیش از آمدن حمزه آقا خود در درون آن چاله پنهان شد. وقتی حمزه آقا به چادر در آمد امیرنظام اشاره کرد تا از اطراف چادر را به گلوله بستند. حمزه آقا کشته شد و امیرنظام هم دلخوش بود به اینکه برخلاف سوگندش رفتار نکرده، زیرا تا وقتی ملزم به وفای به آن بوده که روی زمین قرار داشته، و حال آنکه در آن دم در زیر زمین بوده است نه روی زمین! رؤسای بلباس نیز در میان‌دواب، در موقعی که به جشنی دعوت شده بودند به همین شیوه ناجوانمردانه کشته شدند (رجوع شود به فصل هفتم)؛ و نیز یزدان‌شیر معروف در ترکیه به همین حیل دستگیر شد. حال می‌فهمیم که چرا بی‌اعتمادی در رگ و خون کردان ریشه

۳. به قول ضرب‌المثل معروف «بینه دیگ بيله چفندرا!». (مترجم)

دوانیده است و چرا کردان نتوانسته‌اند در درون اجتماعات سیاسی که خود جزو آن هستند حل بشوند.

يك كلمه در این باره باقی است که بگوییم و آن تلاش ترکان است در وادار کردن کردان به اینکه در برابر نوعی انضباط سر فرود بیاورند و به رعایت نظم و قانون خوبگیرند، و می‌خواستند این کار را از طریق بوجود آوردن هنگهای نامنظمی از ایشان به نام «افواج حمیدیه» عملی سازند. مبتکر این فکر هم کسی به نام شاکر پاشا بود. در ۱۸۹۲ در قسطنطنیه و در بغداد مدارس عشیرتی (عشیرت مکتب لری) تأسیس شد تا بدان وسیله اصول دلپستگی به ترکیه را به کردها و به عربهای چادر نشین بیاموزند. این مدارس فقط دوران کوتاهی دوام کردند. ولیکن در مسئله اصلاح امر سرپازگیری و تشکیل افواج نامنظم، عملی کردن این فکر به عهدهٔ محمّت ذکی پاشا گذاشته شد. کنت دوشوله با این پاشا در ارضوم دیدار کرد، و چون خود او هم نظامی بود دربارهٔ این طرح با بدبینی خاصی سخن می‌گوید (همان کتاب، صفحات ۱۷۲-۱۷۳):

«... بسیاری از اشخاص صالح و کارآزموده از آن می‌ترسند که اگر به این وسیله غریزهٔ جنگجویی را در کردان بیشتر برانگیزند هرگاه روزی احیاناً سر به شورش برداشتند آن تاکتیکهای جنگی را که نمی‌دانستند و آن سلاجهایی را که نداشتند در ضمن آن آموزشهای نظامی کسب کرده باشند.»

از طرفی، خود ترکها هم سرانجام به این اعتقاد رسیدند که هنگهای نامنظم حمیدیه باید به سواران سبک سیر منظم (خفیف سواری) مبدل شوند.

و براستی از زمانی که کردان و سلجوقیان از نظر اجتماعی در يك سطح بودند و اغلب نیز با هم متحد بودند چه راههایی طی شده است!



در مورد «افواج حمیدیه» اشاراتی نیز در کتاب يك افسر آلمانی به نام ا. ژی. گراف فون وستراپ^(۴)، که نزدیک به بیست سالی پس از تشکیل آن افواج به کردستان سفر کرده بود، می‌خوانیم (در پرتو هلال ماه و خورشید، صفحات ۱۵۳-۱۵۴). این افسر نیز کمتر از شوله بدبین نیست، و می‌گوید: «برای اینکه بتوان از سواره نظام سلاح جنگی مؤثری درست کرد دادن تعلیمات مقدماتی مناسب به وسیله فرماندهانی که خود تعلیمات نظامی و تاکتیکی دیده باشند لازم است، و حال آنکه حمیدیه‌یی‌ها در سه سال اول فقط مکلفند هر سال يك دوره دو تا شش ماهه ببینند، و در نه سال بعد، فقط دوره‌های دو ماهه. ما می‌دانیم که متأسفانه کردهای مسلح شده به وسیله ترکان تبدیل به آلت دست کوری شده بودند در اجرای سیاست ظالمانه سلطان عبدالحمید بر ضد ارمنه؛ لیکن کردهای فهمیده‌تر هیچ فریب این سیاست کثیف را نمی‌خوردند. از جمله، این جواب را به شیخ عبیدالله (۱۸۸۵) نسبت می‌دهند که وقتی هوادارنش به او پیشنهاد کرده بودند اجازه بدهد مسیحیان ساکن ارومیه را قتل‌عام کنند و او گفته بود: «ما کردها برای ترکان فقط به این درد می‌خوریم که در دستشان اسلحه‌ای باشیم بر ضد مسیحیان، ولی وقتی دیگر مسیحی در کار نبود آن وقت ترکان به جان خود ما خواهند افتاد».

در زمانی نزدیکتر به زمان ما، در ۱۹۲۸، ثریا بدرخان در کتاب خود که قبلاً از آن نام بردیم چنین می‌نویسد:

«در اکتوبر ۱۹۲۷ «هویون»^(۵) (کمیته ملی) مرکب از نمایندگان ملت کُرد و نمایندگان ملت ارمنی، ضمن اینکه ترکان را دشمن مشترک خویش شناختند و بر اشتراك منافع خود متفق القول شدند کلاً با هم آستی کردند. من به نام ملت خود علاقه‌مندی عمیق قلبیم را به ملت

4. E.J. Von Westrap

۵. هویون یا خویون به معنای اتحاد و یگانگی است. (مترجم)



شجاع ارمنی اعلام می‌دارم و به ایشان اطمینان می‌دهم که به آرمان ملی و بر حق آنان، یعنی تشکیل يك دولت ارمنستان مستقل و متحد احترام می‌گذارم.»

آیا لازم است در مورد رفتار جوانان ترك نسبت به كردان تأکید کنیم؟ مینورسکی در کتاب خود راجع به كردان که به زبان روسی نوشته است به لحنی عتاب‌آمیز سخن می‌گوید.

در ایران نیز با کمال تأسف هیچ اقدام ابتکاری خوبی به نفع كردان صورت نگرفته است که ما بتوانیم به آن اشاره کنیم. «این خود، شاید یکی از تراژدیهای بزرگ و اسف‌انگیز تاریخ کرد است که فارسها و کردها با اینکه از يك نژادند و پیرو يك دین، و از میراث اجتماعی و فرهنگی واحدی بهره‌مندند هنوز نتوانسته‌اند خندق اختلافات پوچ و بیمعنایی را که از لحاظ جدایی طریقت مذهبی در بینشان وجود دارد پُر کنند» (مسئله کردستان، صفحه ۲۷).

از طرفی، در ایران مسئله کرد جزو مسئله کلی‌تری است که مسئله عشایر نام دارد و هنوز هم حل نشده است. طرح دموورگانی (R.M.M.)، جلدهای ۲۲ و ۲۳ مارس و ژوئن ۱۹۱۳) در نطفه خفه شده است. به نظر نمی‌رسد که اقدامات معمول توسط حکومت رضاشاه زیاد مطلوب و نتیجه‌بخش بوده باشد (برای مثال رجوع شود به آنچه دربارهٔ عشایر فارس در کتاب فارسی محمد بهمن بهمن بیگی، به نام عشایر فارس، چاپ ۱۳۲۴ هجری (۱۹۴۵) تهران، نوشته شده است، و نیز به مقالهٔ تحقیقی بیلووا Bylova به زبان روسی، تحت عنوان قوانین زراعی حکومت استبدادی رضاشاه، در مجموعهٔ مسایل ملی و مستعمراتی، صفحات ۱۶۸-۱۸۹).

*

**

از دید دو فکر متقارن «دولت» و «ملت»، مقدرات كردان، چنانکه

هم اکنون دیدیم، تا به حال به جایی نکشیده است که این دو عامل حیات سیاسی کاملاً با هم ترکیب شوند، و بدون این امر نیز، به قول پروفیسور ن. مار، يك ملت در معرض این خطر قرار می‌گیرد که «در تاریخ فراموش بشود».

مسئله ملت کُرد فاقد قدرت لازم برای بوجود آوردن دولت نیست، و حتی در قرون یازدهم و دوازدهم چند قلمرو شاهزاده‌نشین هم تشکیل داد، لیکن فکر ملی و ارادهٔ تبدیل کردن خود به يك ملت «واحد و غیر قابل تقسیم» برای او بیگانه بوده است. سلسله‌های کوچک عرب شده یا ایرانی شده و همیشه مسلمان، هر چند هم موفق بوده باشند فقط اسماً کُرد بوده‌اند.

تفرقه و تلاشی جغرافیایی عشیرتها، بی‌لیاقتی رؤسای آنها و عجزشان در بالا بردن سطح فکر خود تا به درجه درک منافع والاتر، فقدان انضباط و پیوستگی، نبودن شعور مشترکی نسبت به مسئله کُرد، و بخصوص سلطهٔ ضد ملی مذهب اسلام که در عین حال نمی‌توان تأثیر مدنیت آنرا انکار کرد، تا به حال مانع شده‌اند از اینکه کردان دولت ملی خود را تشکیل بدهند.

در عین حال نمی‌توان شخصیت ملی کُرد را نیز که به طرزی غیر محسوس بدو در درون عشایر و سپس در میان فتودالها قوام می‌یابد منکر شد.

به طور خلاصه ما معتقدیم که ملتی به نام ملت کُرد وجود دارد، هر چند که در ترکیه و ایران از برسمیت شناختن آن استنکاف ورزیده‌اند؛ و به همین جهت هم همهٔ اقداماتی که از دوران ختم نظام ملوک‌الطوایفی تا به حال دربارهٔ این ملت بعمل آمده بی‌اثر مانده است. بررسی نهضت ملی کُرد که بعد از این فصل خواهد آمد مراحل پی در پی و شیوه‌های عمل و برنامه‌های آن را به ما نشان خواهد داد. ما این مسئله را نیز از نظر دور نمی‌داریم که ترکیه و ایران و

عراق، که اصولاً سرنوشت ملت کُرد به ایشان وابسته است، همچون تمام ملت‌های مشرق زمین، به نوبه خود به سوی درکی ملی از دولت تحوّل می‌یابند.

## فصل دهم

### نهضت ملی کرد

۱. نفعی که در بررسی این مسئله هست.

در پرداختن به این مسئله نمی‌توان حساسیت آن را نادیده گرفت. آیا کرد صلاحیت و لیاقت این را دارد که دولت ویژه خود را تشکیل بدهد؟ آیا این دولت دوام خواهد آورد؟ آیا چنین دولتی در صورت تشکیل، تبدیل به یک عامل صلح و امنیت در منطقه خواهد شد؟ آیا برعکس، بجز اینکه وضع خاورمیانه را پیچیده‌تر کند ثمری خواهد داشت؟ جوابهایی که به این سئوالها داده می‌شود ممکن است متفاوت باشد، لیکن در عین حال لزوم یافتن راه حلی برای مسئله ملی کرد همچنان به جای خود باقی است؛ زیرا اگر بنا باشد در همه تجلیات اراده ملی کردان به چشم اعمال ساده نافرمانی و یا راهزنی بنگریم این کار هم نادرست است و هم دور از عدل و انصاف. تاریخ نهضت‌های ملی به ما می‌آموزد که همه جز از طریق به دست گرفتن اسلحه آغاز نشده‌اند و کامیابی آنها از «راهزنان» «قهرمانان ملی» ساخته است.

از این گذشته، هرگاه بعد از بررسی جنبه‌های گوناگون زندگی ملت کرد به تحقیق خود در این زمینه ادامه ندهیم و درباره مرحله فعلی

تحوّل این ملت سکوت کنیم نسبت به هدفی که در تألیف این اثر داشته‌ایم کوتاه آمده‌ایم.

## ۲. سه مرحله نهضت ملی.

بنابراین، نهضت ملی کرد تا اینجا سه مرحله داشته است: اول دوران نافرمانیها و طغیانهای اجتماعی و شورشهای خوانین فتودال که نسبت به امتیازات خود تعصب داشته‌اند. مرحله دوم وقتی است که با انقلاب ترکیه جوان تلاشهایی نیز از طرف کردان بعمل می‌آید، به منظور به دست آوردن حقوق ثابتی که دیگران ویژگیهای ملی ایشان را به رسمیت بشناسند. و بالاخره، مرحله سوم در فردای نخستین جنگ بزرگ جهانی آغاز می‌شود که مسئله کرد بر زمینه‌های بین‌المللی مطرح است (معاهده سه‌وزر و معاهده لوزان). مرحله فعلی از تاریخ تأسیس کمیته ملی کرد (هویونُ Hoyboun) در ۱۹۲۷ آغاز می‌شود که از این پس باید در آن به چشم عضو مسئول نهضت نگریست؟

حال بیاییم و سیر حوادث را از روی این سه خط ترسیم کنیم.

الف) شورشها و انقلابهایی که در مجموع بدون نقشه بوده‌اند.

### ۱. شورش عبدالرحمن پاشا (۱۸۰۶).

(رجوع شود به ریک Rich، منشآت... جلد اول، صفحه ۳۸۴). عبدالرحمن پاشا برادرزاده ابراهیم پاشا بیه بنیانگذار شهر سلیمانیه (۱۷۸۶) است. وی پس از آنکه حاکم ترک کوی سنجاق را به ضرب خنجر از پای درآورد و رقیب کرد خود خالد پاشا را که به جای او به حکومت سلیمانیه منصوب شده بود شکست داد به ایران رفت. در بازگشت، با اینکه شاه ایران به وی کمک کرده بود از ترکان که پسران

خالد پاشا با ایشان همراه بودند شکست خورد و باز به ایران پناه برد. وصف جنگهای او در اشعار فولکلوری کردی (بیتها) آمده است (رجوع شود به اوسکارمان، لهجه کردی مگری، بخش دوم، صفحات ۴۵۴ - ۴۶۰، چاپ ۱۹۰۹ برلن).

## ۲. شورش بلباسها (۱۸۱۸).

بنا به گزارشهای نظامی روسی (از جمله، گزارش ویلیامینوف^(۱)) به ارمولف^(۲)، مورخ ۲۴ آوریل ۱۸۱۸ و نامه مورخ ۱۰ اوت ۱۸۱۸ به نسلرود^(۳) عباس میرزا ولیعهد در سرکوب کردن شورشیان توفیق نیافت و متحمل تلفات سنگینی شد. نزدیک به همان دوران، در سال ۱۸۱۵، کردهای ساکن پاشانشینهای ترک (پاشالیک) بازید و وان سر به شورش برداشتند و کردهای چادرنشین ایران (بین ایروان و نخجوان و خوی) نیز به ایشان پیوستند. این شورش به وسیله سر عسکر ارضروم در هم شکسته شد. بنا به گفته ویلیچفسکی (در کتاب سابق الذکر، صفحات ۱۵۷-۱۵۸) تنها به تحریک و توطئه چند تن از خوانین نبود بلکه توده‌های کثیری سر به طغیان برداشته بودند. این توده‌ها از طرفی مورد زجر و ستم رؤسای موروثی خود و اذیت و آزار دولتها بودند و از طرف دیگر بر اثر نفع‌پرستی روزافزون خویش کارشان به ورشکستگی کشیده بود و با تداوم جنگها که مردانشان را به زیر اسلحه می‌برد دچار کمبود کارگر برای گله‌داری و کشت و کار نیز شده بودند.

در سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۲۰ و ۱۸۲۲ شورشهایی از طرف کردان، خواه علیه دولت ایران و خواه بر ضد دولت عثمانی روی داد. در ۱۸۲۵ پادگان یکی از دزهای ایران تا نفر آخر از دم تیغ بیدریغ

1. Veliaminov  
3. Nesselrode

2. Ermolov



کردان گذشت.

۳. کردان در زمان جنگ روس و عثمانی (۱۸۲۸ - ۱۸۲۹).

امیرنشینان رواندوز و بوتان و بهبهان و هکاری از شرکت در منازعه خودداری کردند. بهلول پاشا، کُرد بایزیدی، درصده برآمد تا با روسها متحد شود، لیکن در این کار توفیقی نیافت. امیرپاشای «موش» نیز کوشید تا خود را از زیر یوغ تبعیت ترکان بیرون بکشد. ویلچفسکی این تلاشها را ناشی از احساسات روس دوستی کردها نمی‌داند، بلکه معتقد است که خوانین کُرد دیگر نمی‌توانستند رعایای خود را برای کمک به ترکان مسلح کنند چون برکندن دهقانان از زمین، در حالی که از تعداد کارگران بسیار کاسته شده بود کار بس دشواری بود.

در کنار این کشش اجتماعی احساسات ملی نیز تجسم می‌یابد. ویلچفسکی می‌گوید اگر به این عوامل نام «راهزنی» و «بربریت» بدهیم به خطا رفته‌ایم. به عقیده تروتر Trotter (در کتاب کردهای آسیای صغیر) به هنگام جنگ ۱۸۲۸-۱۸۲۹ کردان بر اوضاع مسلط بودند. کانونهای پراکنده شورش سرانجام با هم متحد شدند تا يك آتش سوزی بزرگ قیام راه بیندازند. این قیام بر ضد فتودالهای بزرگ، اعم از کُرد یا ترک، که تلکه کردنشان از رعایا به اقتصاد چادرنشینی لطمه می‌زد، رهبری شد. «اوباباشی» که نطقه بورژوازی روستایی بود محرك این شورش شد، با این وصف نباید فراموش کرد که شعور ملی کُرد بدو در میان برگزیدگان یعنی دربین خوانین و اطرافیان ایشان تبلور یافت، و سپس به میان توده‌ها رسوخ کرد، و در این ماجرا تنها عامل اقتصادی نبود که نقش داشت.



#### ۴. کردان و شورش مصر (۱۸۳۲-۱۸۳۹).

میرمحمد رواندوز که چند تن از خوانین دیگر کرد نیز به او پیوسته بودند فرصت را غنیمت شمرد و برضد ترکان قیام کرد. ترکان محمد پاشای سیواس را که لشکریانش با قوای پاشایان بغداد و موصل تقویت شده بود بشتاب به مقابله با او فرستادند. میرمحمد مغلوب و به قسطنطنیه فرستاده شد و در آنجا مورد عفو قرار گرفت. به روایت دیگر در بازگشت از آنجا به قتل رسید. مولتکه که در آن هنگام سروان جوانی درخدمت ارتش عثمانی بود علاقه خود را نسبت به شورشیان کرد پنهان نمی‌دارد، و مثلاً توجه کنید که با چه عباراتی از تسلیم شدن سعید بیگ که برای اظهار اطاعت و سرسپردگی به حضور حافظ پاشا آمده بود سخن می‌گوید (همان کتاب، صفحه ۲۶۴):

«وقتی فکر می‌کردم که او قلعه زیبایی را تسلیم می‌کند... و تازه بعد از همه این حرفها... اطمینان ندارد که بتواند جان سالم بدر ببرد... نمی‌توانستم از تحسین و تمجید نسبت به رویه لاقیدانه و مطمئنی که او در حین نزدیک شدن و بوسیدن دست پاشا از خود نشان داد خودداری کنم.»

شورشها از پی هم ادامه می‌یابد. پس از شکست ترکان در ماه مه ۱۸۳۹ درنصیبین محمود پاشا در سلیمانیه سر به شورش برداشت. دولت عثمانی بجای او کس دیگری را به حکومت آنجا گماشت، و محمود پاشا به ایران پناه برد. دخالت دولتهای روس و انگلیس در ۱۸۴۳ مانع از وقوع جنگ تازه‌ای بین ایران و عثمانی گردید.

#### ۵. شورش بدرخان بیگ (۱۸۴۳-۱۸۴۶).

محققانی که در این باره سخن گفته‌اند (مینورسکی، سوون، آدامف، ویگرام) موجبات این شورش را بیشتر در نتیجه اجحافات

می‌دانند که بدرخان و نورالله بیگ نسبت به نسطوریان مسیحی هکاری می‌کردند. اینان مغلوب توپال پاشا شدند (می‌گویند پسرعموی بدرخان به او خیانت کرد). در صورت موافقت با نظریهٔ پ. روندو، (کتاب عشایر، صفحهٔ ۶) می‌توان گفت که: «... این درگیری‌های بین کردان و مسیحیان کوه‌نشین که از دید اجتماعی بسیار به هم شبیهند مربوط به مسایل عشیرتی بوده است نه مذهبی»، لیکن در میان اعقاب بدرخان عقیدهٔ دیگری در این باره رایج است (رجوع شود به کتاب مسئلهٔ کرد، تألیف دکتر بلج شیرگوه^(۴)، چاپ ۱۹۳۰ قاهره، صفحات ۱۴-۱۷). بدرخان با استفاده از آشفتگی اوضاع ترکان پس از شکست نصیبین، قلمرو نفوذ خود را تا وان و موصل و ساوجبلاغ و ارومیه و دیار بکر گسترش داد. چند تن از خوانین بزرگ کرد، از جمله کورحسین بیگ قارص و آجره و امیر اردلان با او متحد شده بودند. باری، در ۱۸۴۵، در گرماگرم تدارکات او، نسطوریان سر به شورش برداشته و از پرداخت مالیات و عوارض به بدرخان سربیزی کرده بودند، بطوری که بدرخان ناچار شد ایشان را به فرمانبرداری از خود بازگرداند (رجوع شود به مقالهٔ خود من در E.I، راجع به نسطوریان).

به هر حال گواهی‌هایی از ارمنیان در دست است که ظاهراً ثابت می‌کند بدرخان در مسایل مذهبی سیاست سازگاران‌های را دنبال می‌کرده است. او خود را رئیس و رهبر روحانی مناطق آزاد شده از زیر سلطهٔ ترکان می‌دانسته است (رجوع شود به تاریخ کرد و ارمنی، تألیف آگوپ شهباز، چاپ ۱۹۱۱ قسطنطنیه و به یک مقاله در مجلهٔ حیرانیک منتشر در قسطنطنیه، مورخ ژانویهٔ ۱۹۳۰).

بدرخان سالهای دراز در تبعید، در کاندی (جزیرهٔ کرت) و

دمشق، زندگی کرد و همانجا در سال ۱۸۶۸ جهان را بدرود گفت.  
(رجوع شود به تاریخ لطفی، صفحه ۲۲۷).

۶. شورش یزدان‌شیر (۱۸۵۳-۱۸۵۵).

این شورش نیز با استفاده از مشکلاتی که بابعلی در جنگ با روسیه پیدا کرده بود در هکاری و بوتان سر گرفت. یزدان‌شیر ابتدا بینلیس و موصل، و سپس همه سرزمینهای بین وان و بغداد را تسخیر کرد. نسطوریها همه در زیر پرچم او گرد آمدند. در ۱۸۵۵ به وعده‌های نمود رسام کارگزار قونسولگری انگلیس اعتماد کرد، در نتیجه، دستگیر و به قسطنطنیه فرستاده شد. او نیز مانند عبدالرحمن پاشا بیّه تبدیل به قهرمان ملی شد و شعرهایی در «بیتهای» فولکلوری کردی هست که خاطره او را زنده نگاهداشته است (رجوع شود به کتاب مجموعه حکایتها و نغمه‌های کردی به لهجه تور عابدین، تألیف پریم Prym و سوسین Socin، چاپ ۱۸۸۷ سن پترسبورگ، صفحه ۶۴ و پس از آن).

۷. شورش شیخ عبیدالله نه‌ری (۱۸۸۰).

هدف این شورش مهمّ اخیر که پیش از انقلاب ترکیه جوان روی داد تحصیل استقلال برای سرزمین کردستان بود. این شورش درخاک ایران و در نقاط هم‌مرز با شمدینان (ارومیه و بناب و مراغه) روی داد، و حتی مدتی تبریز نیز در معرض تهدید قرار گرفت. سرانجام، کردها ناگزیر به عقب‌نشینی به خاک ترکیه شدند. دولت ایران اعتراضات شدیدی کرد و آخر با دخالت نظامی مشترک ایران و عثمانی به فعالیت‌های شیخ شورشی پایان داده شد. شیخ عبیدالله را ابتدا به قسطنطنیه بردند و سپس از آنجا به مکه تبعید کردند. پس از آنکه انقلاب ترکیه جوان صورت گرفت تنها پسر کهنتر شیخ عبیدالله،

موسوم به شیخ عبدالقادر که بعدها سناتور ترکیه شد، از مکه بازگشت (رجوع شود به کتاب آبی، به زبان انگلیسی، شماره ۵، سال ۱۸۸۱، و کتاب روسی سرهنگ کاماساراکان Kamasarakan، دربارهٔ محاصرهٔ ارومیه، و نیز به مقالهٔ تحقیقی خود اینجانب دربارهٔ افشارها، منتشر در J.A.، ماههای ژانویه و مارس، صفحات ۱۰۰-۱۰۵).

برای یادآوری لازم است اشاره‌ای هم به تلاشهای نافرجام دو پسر بدرخان به نامهای امیرامین اعالی بیگ و امیر مدحت بیگ در ۱۸۸۹ بکنیم که هر دو در کمینگاهی غافلگیر و دستگیر شدند، و نیز به ابراهیم پاشا رئیس کردهای ملی (رجوع شود به پ. رُوندو، همان کتاب، صفحات ۳۴-۳۹، و به فصل ششم کتاب ا. بانسه E.Banse تحت عنوان در سایهٔ ابراهیم پاشا، صفحات ۷۶-۹۴). بعضی از عشایر کُرد، از قبیل ایل موتکی Moutki، در ناسازگاری با مقامات دولت عثمانی مشهور بودند.

ب) تلاشهای مربوط به سازماندهی نهضت ملی.

۱. نخستین سازمان سیاسی کُرد در قسطنطنیه (۱۹۰۸).

پیشاهنگان نهضت ملی کُرد نیز همچون میهن‌پرستان عرب و خود جوانان انقلابی ترك ابتدا به دور محور يك روزنامه با هم تماس یافتند و در آنجا بود که آرمانهای رهایی‌بخش ملی تبلور یافت. نشریهٔ دو زبانهٔ کردی - ترکی ارگان این نهضت، به نام کردستان، که در ۱۸۹۸ در قاهره تأسیس یافته بود (۱۳۱۵ هجری قمری) بعداً به ژنو و فولکستون^۵ انتقال یافت، و سپس در دوران پیروزی انقلاب ترکیه جوان به قسطنطنیه بازگردانده شد و به هنگام جنگ ۱۹۱۴ دوباره در قاهره مستقر گردید. نویسندگان این روزنامه تغییر می‌کردند، ولی از

۵. Folkestone از شهرهای انگلستان. (مترجم)

خانواده بدرخان و امیر مدحت و امیر عبدالرحمن و ثریا بیگ بودند. از آن طرف، شیخ عبدالقادر نیز در ۱۹۰۸ روزنامه «هتأوی کورد» (آفتاب کُرد) را به عنوان ارگان «جمعیت همکاری و پیشرفت کُرد» دایر کرد، و بلافاصله جمعیت دیگری نیز شبیه به آن تشکیل شد. چون در واقع دیری نگذشت که دو طایفه بدرخانیان و سادات نه‌ری با هم به رقابت برخاستند، درکمین هم نشستند و به فاش کردن اسرار هم پرداختند. روزنامه معلق ماند و جنبش که هیچ کمکی به آن نشد از هم پاشید. عبدالرزاق بدرخان به سراغ روسها می‌رود تا مگر یاری ایشان را جلب کند یا سر از مقاصد ایشان در آورد، و سپس در پاریس مستقر می‌شود. اعضای دیگر خانواده راه مصر را در پیش می‌گیرند. و حتی هواداران شیخ عبدالقادر، از جمله خلیفه سلیم و علی آقا شورشی در بیتلیس راه می‌اندازند که بیرحمانه سرکوب می‌شود. در ۱۹۰۹ جوانان ترك انجمنها و مدرسه کُردان را در «چنبرلی» می‌بندند، لیکن این حرکت مانع از آن نمی‌شود که در ۱۹۱۰ گروهی از دانشجویان و حقوقدانان در انجمن تازه‌ای به نام «هیویای کورد» (امید کُرد) گرد هم آیند و شروع کنند به نشر مجله ماهانه‌ای به نام «روژا کورد» (روز کُرد).

بدین گونه ظاهراً جهشی به جنبش داده می‌شود، و در آستانه آغاز جنگ ۱۹۱۴ نهضت ملی راه خود را برزمینه روشنفکری می‌جوید.

## ۲. کُردان در زمان جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸.

جنگ این تلاشهای معمول به منظور سازماندهی و تشکل آرمان مشترك ملی را متوقف می‌سازد. دعوت به جهاد در زیر پوشش اسلام، يك بار دیگر زمینه به دست می‌دهد که غرایز جنگجویی کُردان در جهتی کاملاً مغایر با منافع راستین ملی ایشان تجلی کند. ترکان

می‌خواهند که از کردان برای تأمین منظوره‌های نظامی خویش استفاده کنند، لیکن در عین حال از نزدیک مواظبشان هم هستند، به طوری که می‌توان فهرست مطولی از میهن پرستان کرد به دست داد که در دوران جنگ به دست ترکان اعدام شده‌اند.

من خود تحت عنوان «شرکت در مطالعه در امر جهاد» در ۱۹۳۵ بیانیه‌ای به ششمین کنگره بین‌المللی تاریخ ادیان در بروکسل تقدیم کرده‌ام. علاوه بر این، در ۱۹۵۱ نیز بیانیه دیگری تحت عنوان «یک گواهی کردی درباره جهاد» به کمیته سازمان بیست و دومین کنگره بین‌الملل خاورشناسان در اسلامبول فرستاده‌ام که از قرار معلوم «گم شده است».

می‌دانیم که کمال بیگ بوتان، یکی از افراد خانواده بدرخانی، در ۱۹۱۶ در تفلیس فعالیت زیادی به خرج داد تا مگر مسئله آرمان ملی کردان را به دوک بزرگ نیکلا، نایب‌السلطنه قفقاز و سرفرمانده نیروهای روسیه در جبهه ترکان بقبولاند. به هر حال به نظر نمی‌رسد که در آن زمان دولت روسیه از سیاست معینی نسبت به کردان پیروی کرده باشد. مسئله کردان با دورنمای یک ارمنستان مستقل اشتباه می‌شد. من در اواخر سال ۱۹۱۷ در دفتر قونسولگری خود در ارومیه یکی را که از جانب «جمعیت استخلاص کردستان» آمده بود به حضور پذیرفتم. این بیک نامه‌ای از سید طه به دستم داد که در آن از من خواسته شده بود ترتیب ملاقاتی بین او و فرماندهان ارتش روس بدهم تا توافقی برای یک اقدام مشترک علیه ترکان به منظور آزادی کردستان با هم بکنند. سید طه که از بند اسارت روسها گریخته بود برادر زاده شیخ عبدالقادر بود. خود شیخ که تا ۱۹۱۷ در قسطنطنیه مانده بود بعداً از آنجا گریخت و به مکه به نزد ملک حسین رفت. در ۱۹۲۵ مقامات ترک او را گرفتند و در دیار بکر اعدامش کردند. در همان زمان، پسر او سید عبدالله در موصل دستگیر شد.



من در مجموعه‌ای که از متنهای کردی در اختیار دارم شرحی هم از معلم کرد خود ملا سعید به تاریخ ۱۹۱۷ دربارهٔ رویهٔ هم‌میهنانش در برابر ترکها و روسها دارم. این کرد رند و باسواد چنین اظهار عقیده می‌کند که برای رام کردن و براه آوردن کردهای خشن و گردنکش واجبتر از هر چیز این است که ایشان را از زیر یوغ رؤسایشان آزاد کرد و درد فقر و فلاکتشان را شفا بخشید. اتفاقاً نظریهٔ همقطار شوروی من ویلچفسکی نیز همین است. این یادداشت حاکی از ادعاینامهٔ اجتماعی که از زیر قلم یک کرد درس خوانده و عاقل در آمده است درخور آن است که نگاهداشته بشود.

از واقعیت مهمی نیز که به طور کلی مردم از آن بی‌خبر مانده‌اند نمی‌توان به سکوت گذشت و آن تبعیدهای دسته‌جمعی کردان است در دوران جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸. این تبعیدها به بهانهٔ تخلیهٔ اماکن در برابر پیشروی روسها صورت می‌گرفت و منظور از آن سلب ملیت از کردهایی بود که در دهات ترک‌نشین پراکنده می‌شدند و از رؤسای سنتی خود جدا مانده بودند. از هفتصد هزار نفری که این اقدام در موردشان بعمل آمده بود عدهٔ زیادی قربانی شدند، بازماندگان به سر خانه و زندگی خویش بازگشتند.

به هنگام شکست ترکان، رؤسای کرد در ماه مه ۱۹۱۹ در محلی موسوم به کهتا Kahta، واقع در نزدیکی ملاطیه، به دور هم گرد آمدند تا طرح دست زدن به یک اقدام ضد کمال آتاترک را بریزند. سرهنگ بل Bell رئیس اینتلیجنت سرویس انگلیس در حلب آمد تا به نام دولت متبوع خود ایشان را از این اقدام منصرف کند و از طرف متفقین به آنان قول داد که آرمانها و خواسته‌های ملی کردان در نظر گرفته خواهد شد. همان وقت در نظر بود که قراردادی در سیه‌وز به امضا برسد...

پیش از اینکه به بررسی بُرد آن پیمان در مورد نهصت ملی کرد



بپردازیم شایسته است اشاره به از سر گرفتن فعالیت‌های میهن پرستانه‌ای بکنیم که به شکل ایجاد کمیته‌ها تجلی می‌کرد. از جمله، امیر ثریا، بلافاصله پس از پیمان ترک مخاصمه مؤدروس Moudros کمیته‌ای به نام «انجمن استقلال کرد» در قاهره تشکیل داد. امیر امین اعالی و کامران اعالی بیگ و سناتور عبدالقدیر و شخصیت‌های دیگر نیز جمعیتی تأسیس کردند به نام «کورد تعالی جمعیتی». مدتی نه چندان زیاد پس از آن نیز جمعیت‌هایی به اسامی «کورد ملت فرقه‌سی» و «کورد تشکیلاتی اجتماعیه جمعیتی» پیدا شدند. بلافاصله پس از اینکه قسطنطنیه به اشغال مصطفی کمال پاشا درآمد این سازمانها از هم پاشیدند، ولی در عین حال از فعالیت خود دست برنداشتند. در ۱۹۲۷ به هنگام تشکیل کمیته ملی «هویبون» همه آن سازمانها در آن ادغام شدند.

ج) تأیید بین‌المللی خواسته‌های کردان.

۱. قراردادهای سیه‌ور، مورخ ۱۰ اوت ۱۹۲۰، و لوزان، مورخ ۲۴ ژوئن ۱۹۲۳.

هر چند معاهده سیه‌ور عملاً به صورت نوشته‌ای بی‌اثر و مرده باقی مانده است ولی مسلم است که انعقاد آن نقطه عطف بسیار مهمی در تحوّل مسئله کرد بود. در واقع، برای نخستین بار در تاریخ، يك سند دیپلماتیک «خودمختاری محلی برای مناطقی را که اکثر ساکنان آن کرد بودند» در نظر می‌گرفت (قسمت سوم، مواد ۶۲-۶۴). از آن هنگام بعد، دیگر در بین‌المللی شدن مسئله تردیدی نیست. بیشک اظهار تأسف خواهد شد (همراه با پروفیسور آ. مائدلستام^۶)، متخصص در امور اقلیتها) از اینکه قرارداد لوزان - که جایگزین

قرارداد سیه‌وز شده است - «تنها بر تساوی حقوق مدنی و سیاسی اقلیتهای غیرمسلمان تصریح دارد» (ماده ۳۹). (رجوع شود به حمایت از اقلیتها، نشریه آکادمی حقوق بین‌الملل، چاپ ۱۹۲۵ هاشت).

## ۲. مسئله موصل

معاهده لوزان هر چه هم در مورد کردهای ترکیه ناقص و دور از انصاف بوده باشد مع‌هذا در اینکه مسئله موصل را مطرح کرده و پس از آنکه در ماه اکتوبر ۱۹۲۴ یک خط تحدید حدود موقت به نام «خط بروکسل» تعیین کرده و سازمان ملل را واداشته است که درباره این منطقه از کردستان به تحقیق بپردازد (رجوع شود به بند ۲، ماده ۳) نقش بسیار مهمی بازی کرده است. گزارش کمیسیون تحقیق (مرکب از کنت پ. تیلکی^(۷)، م. ویرسین^(۸)، و سرهنگ پائولیس^(۹)) به شورای سازمان ملل در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۵ حاکی از این بود که سازمان ملل باید به مدت ۲۵ سال بر این منطقه قیمومت داشته باشد؛ امور اداری و قضایی و آموزشی این منطقه بایستی به دست خود کردها سپرده شود و زبان کردی به عنوان زبان رسمی آن شناخته شود.

یادآوری کنیم که پیش از اینکه گزارش مورد بحث به بحث و بررسی گذاشته شود آتش يك شورش کردی به رهبری شیخ سعید روشن شده بود (فوریه - آوریل ۱۹۲۵). این تقارن، نظریه انگلیسیان را دایر بر اینکه ولایت موصل باید ضمیمه عراق بشود تقویت کرد. در عین حال، شورش فوق‌الذکر تکذیبی بود بر ادعاهای هیئت نمایندگی ترکیه در لوزان، دایر بر اینکه «اقلیتهای مسلمان تحت نفوذ رژیم ترکیه از سرنوشت خود کاملاً راضی هستند».

به هر تقدیر، در شانزدهم دسامبر ۱۹۲۵، شورای سازمان ملل

7. P. Teleki

8. M. Wirsén

9. Paulis

«خط بروکسل» را به عنوان خط مرزی بین ترکیه و عراق تصویب کرد، و در عین حال قیمومت بر عراق را برای مدت ۲۵ سال بر عهده دولت بریتانیای کبیر گذاشت. در ضمن، از دولت بریتانیا خواسته شد تا به تنظیم اساسنامه‌ای دایر به واگذاری اختیارات مورد توصیه گزارش به ساکنان کُرد منطقه بپردازد. در فوریه ۱۹۲۶، نخست‌وزیر عراق در مجلس شورای آن کشور در بغداد چنین اظهار داشت: «ما باید حقوق کردها را به خودشان واگذار نماییم؛ کارمندان ادارات ایشان باید از میان خودشان انتخاب شوند، زبان خودشان باید به عنوان زبان رسمیشان شناخته شود و فرزندانشان در مدارس باید به آن زبان آموزش ببینند».

و اکنون - در ۱۹۵۵ - چقدر خوب بود اگر می‌توانستیم تأیید کنیم که کردهای عراق از مقرراتی که در یک ربع قرن پیش اعلام شده است کاملاً برخوردارند!

### ۳. تأسیس «خویون» و شورشهای جدید.

پس از سرکوبی بیرحمانه شورش شیخ سعید آرامش سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ فقط ظاهری بود. در بهار سال ۱۹۲۷ جمعیتی که در یکی از دهات به دور هم گرد آمده بودند يك انجمن ملی کرد تشکیل دادند به نام هُویوُن یا خُویوُن (به کُردی به معنای «خود بودن»)، و اعضای آن همگی سوگند یاد کردند که به مبارزه خویش برای کسب استقلال سرزمین کردستان ادامه بدهند. احسان نوری پاشا که يك افسر قدیمی بود مأمور شد تا به مبارزه سازمان بدهد. او با کمال دقت به تدارک مقدمات کار آغاز کرد و کوه آارات را به عنوان پایه و مبنای عمل برگزید.

بدین گونه، از اوایل بهار سال ۱۹۳۰ يك رشته شورشهای تازه کردان آغاز می‌شود (۱۰). در اینجا ما فقط می‌توانیم بدون وارد شدن به

جزئیات امر، به شمارش آنها بپردازیم، هر چند شرح جزئیات آنها نیز خالی از فایده نخواهد بود. از جمله، شورش ۱۹۳۰ این فایده را داشت که ایران و ترکیه را به زیان کردان به هم نزدیک کرد و موجب انعقاد موافقت‌نامهٔ مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۳۲ دربارهٔ اصلاح خط مرزی آراارات گردید. و نیز واکنشهایی در روابط ترکیه و شوروی که نتیجهٔ آن اتخاذ رویهٔ موافقتی از طرف شوروی نسبت به ترکیه بود. آقاییگ اوف، چک شناس سابق در خاطرات خود که به زبان فرانسه منتشر شده است (۱۹۳۰) از جمله به «افشای رازها» بی‌مربوط به فعالیت شوروی در میان کردان به وسیلهٔ شخصی به نام میناسیان وابستهٔ قونسولگری شوروی در تبریز می‌پردازد که معلوم نیست تا چه حد می‌توان برای آن اعتبار قایل شد.

به هر حال، مارشال فرانسهٔ دسپیره^(۱۱) به هنگام بازگشت از خاور نزدیک، دربارهٔ شورش ۱۹۳۰ کردان چنین نوشته است [روزنامهٔ لوماتن (صبح) مورخ اول ژانویهٔ ۱۹۳۱]: «شورش کردان بسیار شدیدتر از آن بود که دربارهٔ آن سخن گفته‌اند، و هنوز هم نتوانسته‌اند آن را فرو نشانند. کردها از طرف بعضی از ترکان که دشمن مصطفی کمال هستند حمایت می‌شوند و عناصر ارتجاعی سر بلند می‌کنند». در واقع، در پایان سال ۱۹۳۰ و آغاز سال ۱۹۳۱، یک نهضت ضد کمالی از منطقهٔ محل نفوذ دراویش نقشبندیه در منمن^(۱۲)، یعنی از میان جمعیتی مذهبی که شیخ سعید نیز به آن تعلق داشت، برپا شد. برهان آصف بیگ در یک سلسلهٔ مقالات منتشر در نشریهٔ حاکمیتی میلی از «توطئه‌های ارمنی و کرد» (تماسهای بین م. پاپازیان و خوانین بدرخانی) پرده برمی‌داشت.

۱۰. در کنگرهٔ بین‌الملل دوم در زوریخ، متشکل در ماه اوت ۱۹۳۰، مسئلهٔ کرد با وساطت نمایندگان ارمنستان یادآوری و مطرح شد. (مؤلف)

در ۱۹۳۲ صلاح‌الدین پسر شیخ سعید که از عراق به وعدهٔ بخشوده شدن آمده بود در ارضروم در دادگاه نظامی محاکمه شد. مع‌هذا بار دیگر او را در شورش «درسیم» دخیل دیدند. در ۱۹۳۳ «عملیات پلیسی» بر ضد شیخ فخری در حوالی دیار بکر قوت گرفت. در ۱۹۳۴ يك سلسله احکام دایر بر محکومیت‌های اعدام و زندانی باکار اجبار و حبس ابد و غیره جریان داشت.

دوره‌ای نسبتاً طولانی سکوت غم‌انگیز از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۷ فرا رسید (به استثنای «توطئه» ایسپارتا در ماه مه ۱۹۳۵ با شرکت بدیع‌الزمان، شیخ کُرد، و اعتصاب مالیاتی کردان در «موش»، در ماه ژوئن ۱۹۳۵). علت آنکه قبلاً در پنجم ماه مه ۱۹۳۲ قانون تبعید و تفرقه کردان به تصویب رسیده بود. به موجب این قانون کردها می‌بایست در بین دهات ترک‌نشین به نسبت هر صد نفر سکنه پنج کُرد توزیع شوند. رؤسا که در شهرها اسکان داده می‌شدند به هیچ وجه حق نداشتند با کردهای دیگر ارتباطی داشته باشند. این قانون در حقیقت احیاء‌کنندهٔ همان مقرراتی بود که به هنگام جنگ ۱۹۱۴ دربارهٔ کردان اجرا می‌شد. يك بار دیگر نیروی حیاتی کردها آشکار گردید و حتی ثابت شد که بیش از جوش و خروش و تعصب هیئت حاکمهٔ ترک‌است، چندان که اثرات این اقدامات تغییری در آمار ساکنان کرد کردستان نداد و هم اکنون نسبت درصد آن در مقایسه با ساکنان غیربومی بسیار بالا است.

در ۱۹۳۷ شورش درسیم - تونجلی در می‌گیرد. غرب این «تُر» ترکیه را می‌پذیرد که: «تمدن» با «توحش» در نبرد است.... آن هم با مسدود ساختن غارها و آتش زدن به جنگلهایی که پیرمردان و زنان و کودکان به آن پناه می‌برند (برای پی بردن به جزئیات دلخراش این صحنه‌ها به کتاب کوردیستان تاریخینده درسیم که قبلاً به آن اشاره شد مراجعه شود).

#### ۴. وضع کردان در ایران.

نظری سریع به وضع کردان در ایران به ما نشان می‌دهد که در این کشور مسئله از دید مخصوصی مطرح است (رجوع شود به فصل نهم همین کتاب، عقیدهٔ ثریا بدرخان). اصرار بر این نکته که کردها و فارسها اصل و مبداء نژادی واحدی دارند، و نبودن دلایل موجه برای دشمنی دو ملت خویشاوند همواره در بیانیه‌های رسمی و در مطبوعات تکرار می‌شود. کتاب فارسی رشید یاسمی نیز همین نتیجه‌گیری را می‌کند. با این حال، تهران در سرکوبی اغتشاشات خالد آقا جلالی از سمت آارات یا شورش اسمعیل آقاسمکو (سمیتکو)ی مشهور از سمت اشنویه یا جعفر آقا سلطان اورامان در ۱۹۳۲ شور و شتاب کمتری از خود نشان نمی‌دهد (دربارهٔ اسمعیل آقا سمیتکو رجوع شود به کتاب سابق الذکر وستارپ، صفحات ۲۱۲-۲۲۴). بدبختانه روابط کردان و ایرانیان بعدها تیره‌تر می‌شود، و ما در جای خود در این باره توضیح خواهیم داد.

#### ۵. کردها در عراق.

اصولاً در عراق، یعنی در جایی که اساسنامهٔ کردان از تضمینهای بین‌المللی برخوردار است شورشها اهمیت خاصی پیدا می‌کنند. يك جغرافی‌دان آلمانی به نام پروفیسور س. پاسارگه (۱۳)، معتقد است که «شگفت‌انگیز نخواهد بود اگر این ملت چوپان زمخت و آبدیده و قوی اراده و دارای روح واقع‌نگری، با وجود کمتر بودن افرادش ادارهٔ امور سیاسی تمامی کشور عراق را به دست بگیرد» (کتاب مصر و خاور عربی، صفحهٔ ۶۳). با این حال، آن‌گونه که گزارش کمیسیون عالی بریتانیا دربارهٔ ادارهٔ عراق از اکتوبر ۱۹۲۰



تامامه مارس ۱۹۲۲ گواهی می‌دهد کردان به هیچ وجه در انتخابات ملك فيصل شرکت نکردند. وانگهی، از تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۲۲ بعد يك اعلامیه انگلیسی - عراقی این حقوق را برای کردهای عراق به رسمیت می‌شناخت که «در آنجا يك دولت کردی برای خود تشکیل بدهند». همه می‌دانند که سیاست دولت بریتانیا در عراق در يك رشته «دست به عصا راه رفتنها» و «پیش و پس رفتنها» خلاصه می‌شد (از جمله رجوع شود به کتاب تبهای شرق، اثر ر. بینون). رویه کردان از همین سیاستها محسوس است. در بین سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۳۰، ما شاهد مبارزه ضدانگلیسی شیخ محمود برزنجی سلیمانیه هستیم که خود را «شاه کردستان» اعلام کرد. این شیخ گاهی در اسارت انگلیسیان بسر می‌برد و گاه مورد عفو قرار می‌گیرد یا فرار اختیار می‌کند و بی‌آنکه خسته بشود همچنان با ایشان در نبرد است تا سرانجام در ۱۹۳۱ او را تحت الحفظ در بغداد نگاه می‌دارند (ما درباره او از يك گواهی زنده برخورداریم که از کتاب دزدی در کردستان آرام، اثر گ. ف. مؤلر چاپ ۱۹۳۷ روتلینگن برداشته‌ایم). «به کمک حوادثی نظیر حادثه شیخ محمود است که می‌توان میزان اشتباه مرتکب شده در لوزان را سنجید» (مکتوب مستعمراتی، مورخ ۲۰ مه ۱۹۳۱).

به هنگام بررسی پیشنهاد بریتانیا در سازمان ملل، در ماه مه ۱۹۳۲، که گرایش به آزاد کردن عراق داشت، آقای پُل بُونکور (۱۴) اظهار داشت که برای کردان نیز خوب بود يك رژیم اقلیتی نزدیک به خودمختاری اداری برقرار کنیم. این کار در آینده مشکل کنترل منطقه را آسان خواهد کرد. باری، به نظر می‌رسد سیاست لندن که مساعد به حال يك عراق «مستقل» است حاکی از این تمایل است که خود را



از شرّ قیمومت کمیسیون دایمی جامعه ملل برهاند و دستش برای دخالت در امور بغداد آزاد باشد(رجوع شود از جمله به ا. نُولد E.Nolde در کتاب عراق، مبانی تاریخی و موقعیت بین‌المللی، چاپ ۱۹۳۴ پاریس).

به هر تقدیر، پس از ترك قیمومت، بی‌هیچ تضمین معتبر (رجوع شود به کتاب یوسف ملك دربارهٔ آسوریان، تحت عنوان خیانت بریتانیا) آتش شورش دیگری از ناحیهٔ کردان، لیکن این بار در کوههای شمال یعنی در بارزان، مشتعل شد. سرکوبی شورشیان با نیروی هوایی سلطنتی منجر به ویران شدن ۱۳۶۵ خانه در ۷۹ آبادی کردنشین گردید. چند صدایی از میان خود انگلیسیان به اعتراض بلند شد (نامه‌هایی به روزنامهٔ تایمز از طرف پروفیسور جیلبرت مورهِی (۱۵) به تاریخ ۱۴ مه ۱۹۳۱، و سر آرنولد ویلسن (۱۶)، مورخ ۲۱ مه ۱۹۳۱، و کمیسر عالی سابق، سر هنری دابس (۱۷)، به تاریخ ۸ ژوئیه ۱۹۳۱. همچنین رجوع شود به گزارش سر فرانسیس همفری (۱۸) به کمیسیون قیمومتها، مورخ نوامبر ۱۹۳۱). در گزارش نوشته شده است: «شیخ بارزان به سروان هالت Holt افسر سیاسی بریتانیا می‌گوید: من تسلیم شدن به ترکان را که دشمن آشکار منند صد بار بر تسلیم شدن به غلامان انگلیسیان ترجیح می‌دهم.» خلاصه، روابط کرد و عرب در عراق، بی‌آنکه راه حل عادلانه‌ای برای آن پیدا بشود همچنان تیره مانده و ممکن است حوادث پراکندهٔ کم و بیش شدیدی بیارورد (ژوئن ۱۹۳۳، ژوئیه ۱۹۳۵). آدم احساس می‌کند که از هنگامی که عراقیها استقلال پیدا کرده‌اند کردها تقریباً همیشه در برابر ایشان حالت جنگی به خود گرفته‌اند (۱۹). يك سیاح جوان آلمانی طی سال

15. Gilbert Murray

16. Sir Arnold Wilson

17. Sir Henry Dobbs

18. Sir Francis Humphry

۱۹. همانطور که نویسندهٔ دانشمند پیش‌بینی کرده است به علت عدم اجرای مواعید ←

۱۹۳۶ توانسته است از میهن کردهای عراق دیدن کند و در بغداد مصاحبه مفصلی هم با شیخ محمود کرده است. در آن هنگام، یک «طناب» واقعی نظامی منطقه کردان را از مابقی کشور جدا می‌کرد. در ژوئن ۱۹۳۷ از قصد شورشی در سلیمانیه آگاهی حاصل شد و چهار تن از خوانین کرد توقیف شدند. در همان سال، در ماه سپتامبر، کودتای نظامی بکر صدقی که ژنرالی از تبار کردان بود روی داد و یک سال بعد بکر صدقی کشته شد. رشید عالی گیلانی نیز که در ۱۹۴۱ عراق را بر ضد انگلیسیان برانگیخت از تبار کردان بود (چنانکه نورالدین محمود نیز کرد است). به هر حال یک لژیون کرد در اختیار او گذاشته شد.

#### ۶. کردهای سوریه.

درباره دویست و پنجاه هزار کرد مقیم سوریه که اینک نوبت بحث از ایشان رسیده است ما به وسیله اثر تحقیقی بسیار عالی پ. ژوندو، تحت عنوان فرانسه مدیترانه‌ای و افریقایی، چاپ ۱۹۳۹، صفحات ۸۱-۱۳۶) اطلاعاتی به دست آورده‌ایم، اطلاعاتی که در بعضی نکات با کتاب دیگری تألیف مادام و. واکا V. Vacca تکمیل شده است. این کردها که تحت قیمومت فرانسه بودند نقش سیاسی خاصی نداشتند، و فوئش حضور آنها در طول مرز سوریه و ترکیه گاهی در دسرهایی ایجاد می‌کرد. کمیسر عالی جمهوری فرانسه، برای رفع بیم و نگرانی ترکان حکم اخراجی در مورد ارشد خانواده

---

اعطای آزادی به کردان، این کشور هرگز روی آرامش به خود ندیده و کردستان عراق در نیم قرن اخیر هیچگاه آرام نبوده است. بعد از مبارزات طولانی اکراد به رهبری ملا مصطفی بارزانی و شکست آن در ۱۹۷۵ آتش انقلاب مجدداً زبانه کشید و نهضت خودمختاری طلبی کردها هم‌اکنون (۱۹۸۴) در تمام شمال عراق به صورت مسلحانه ادامه دارد. (احمد قاضی)

بدرخانیان یعنی شاهزاده ثریا گرفت، و او از آن پس تا حین وفاتش که در ۱۹۳۹ اتفاق افتاد در پاریس بسر می‌برد، با این وصف همیشه به آرمان ملی خود وفادار مانده بود.

ضمناً لازم است خاطر نشان کنیم که فعالیت فرهنگی کردان تحت قیمومت فرانسه توانسته است با تشعشع مجلهٔ هاوار (فریاد) و چاپهای متعدد آن خودی نشان بدهد.

کردهای سوریه به هیچ وجه تحت تأثیر نهضت کردهای عراق که شامل مناطقی بدون تماس با ایشان بود قرار نگرفتند. در عوض، از حوادث آناتولی عمیقاً به هیجان آمدند (تلگراف بکری کوتره‌شا به جامعهٔ ملل در ۱۹۳۷ مشعر بر اعتراض به کشتار کردان به دست ترکان در «درسیم»).

#### ۷. کردهای شوروی.

اکنون تنها این مانده است که اطلاعاتی نیز دربارهٔ کردهای مقیم شوروی به دست بدهیم. مجموع نفرات کردان که در ماورای قفقاز ساکنند ظاهراً نباید از یکصد هزار متجاوز باشد، با این وصف، نظر به سیاست خاص شوروی دربارهٔ ملیتها عجب نیست اگر همین عدهٔ معدود قطب جاذبه‌ای برای هم‌نژادان خود در خارج بوجود بیاورند. اگر بگوییم که هم اکنون در ایروان بیش از هر جا کتابهای کردی منتشر می‌شود و در آنجا روزنامه‌ای به زبان کردی هست و يك دانشسرا و يك تئاتر کردی نیز وجود دارد بیمی از آن نداریم که ما را به اغراق‌گویی متهم کنند. در دهات کردنشین که همه اشتراکی شده‌اند مدارس ابتدایی و کتابخانه‌ها و ایستگاههای رادیو و ماشین‌آلات کشاورزی و شرکتهای تعاونی چهرهٔ آنها را بکلی دیگرگون کرده است.

ما متأسفیم از اینکه نمی‌توانیم صفحاتی چند از نشریات به

زبان کردی، از جمله مثلاً از چوپان کُرد نوشتهٔ عرب شمو (کتابی که به وسیلهٔ خود ما به فرانسه ترجمه و دوباره به زبان ... کردی برگردانده شده و در بیروت به چاپ رسیده است!) و یا از کتاب کشاورز سرخ (۱۹۳۰) را که امکان می‌دادند از فعالیت دولت شوروی در مورد این اقلیت آگاه شوید در اینجا بیاوریم. با تأیید بی‌چون و چرای فایدهٔ تحوّل‌ی که در کردهای مقیم شوروی صورت می‌گیرد باز می‌توان از خود پرسید آیا سیاستی که گرایش آشکار به درهم شکستن ساختار عشیرتی دارد متضمن این خطر نیست که به «گردیت» یعنی به فولکلور و اشعار حماسی و لباس و آداب و رسوم سنتی و غیره، که بقای آنها مدیون همان ویژگیهای عشیرتی است لطمه بزند؟

(د) مسئلهٔ کرد در جریان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۰-۱۹۴۵) و پس از آن.

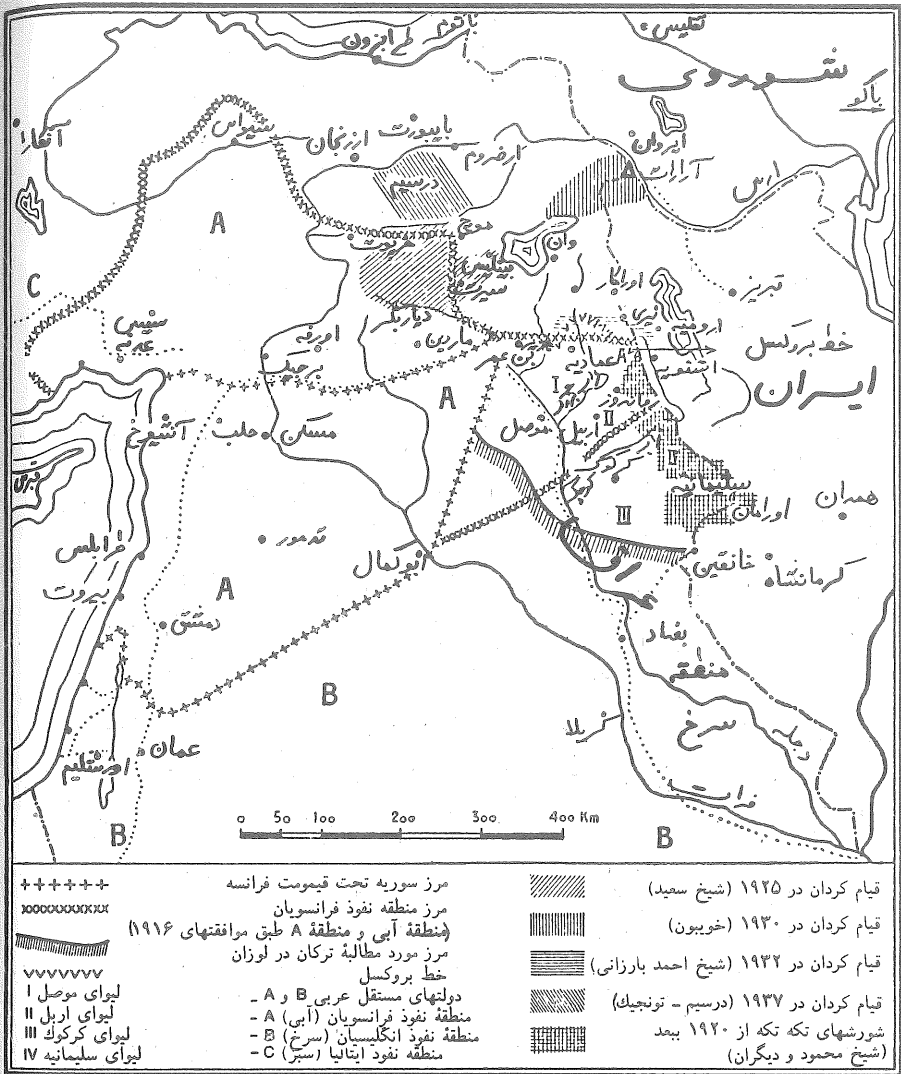
اگر در فردای نخستین جنگ بزرگ جهانی اصول ویلسونی نتوانست نقشی به سود منافع ملی کردان بازی کند برخورد بین‌المللی به هنگام و پس از پایان جنگ دوم جهانی نیز بیش از آن مساعد به حالشان نشد.

در ۱۹۴۳ شورش تازه‌ای در بارزان درگرفت که آن را برادر شیخ احمد، به نام ملا مصطفی، با معاونت شیخ لطیف رهبری می‌کرد. بغداد کوشید تا بدون هیچگونه توافق واقعی شورشیان را با ناز و نوازش آرام کند. در ۱۹۴۵، به هنگام کنفرانس متشکل در سازمان ملل متفق، در سانفرانسیسکو، یک هیئت کُرد با نامه‌ای و یادداشتی و نقشه‌ای که ادعاهای ملی کردان دایره به تشکیل یک کردستان آزاد و مستقل در آن مشخص شده بود اقامهٔ دعوا کرد. ادعای اینکه بدون حل مسئله کُرد صلح ممکن نیست در خاورمیانه تأمین بشود جملهٔ بیهوده‌ای نبود که در آن سند قید شده بود. در ماه اوت ۱۹۴۵ دوباره

خون در بارزان براه افتاد. ملا مصطفی که با افتادن به تنگنا در خطر تسلیم قرار گرفته بود به ایران گریخت و به مهاباد (ساوجبلاغ مکری) آمد. در ماه نوامبر یک کنگره کرد در باکو تشکیل جلسه داد. در ترکیه کردها به جنب و جوش درآمدند. با استفاده از حوادثی که در آذربایجان روی داد در سیزدهم ژانویه ۱۹۴۶ یک جمهوری کرد در مهاباد به ریاست قاضی محمد اعلام وجود کرد، لیکن عمر آن چندان دوام نداشت. در ماه دسامبر، آذربایجان بار دیگر به تصرف دولت مرکزی ایران در آمد و جمهوری مهاباد به بهای سرکوبیهای بیرحمانه منحل گردید (رجوع شود به جمهوری کرد مهاباد، مقاله آرسی روزولت (روزنامه) منتشر در میدل ایست جورنال، ۱۹۴۷).

در این زمان دو گرایش در رؤسای کرد دیده می‌شود: «جوانان» فکر می‌کنند که می‌توانند به حمایت روسها متکی باشند، و معمرین از هرگونه فکر همکاری با شوروی نفرت دارند (روزنامه لوموند، مورخ ۸ مه ۱۹۴۶). درباره این دوران می‌توان اطلاعاتی از نوشته‌های پ. روندو، که طبق معمول عینی و صریحند، به دست آورد: برنامه قاضی محمد، جمعیت جوانان کردستان در ایران، اساسنامه کمونیستی منتشر در عراق (مجله در سرزمین اسلام، سه ماهه دوم سال ۱۹۴۶). خالی ازفایده نیست که اشاره‌ای هم به نامه خطاب به روزنامه تایمز مورخ ۲۴ آوریل ۱۹۴۶ بکنیم که به وسیله آقای فیلیپس پرایس (۲۰) نماینده محافظه کار پارلمان انگلیس نوشته شده است، نامه‌ای که از سیاست شوروی ستایش می‌کند! به عقیده او تنها ایشان با بررسی و پرداختن به مسئله کرد از دید اقتصادی و از طریق مبارزه با فقر و مسکنت عشایر راه حلی برای آن یافته‌اند. آقای پرایس معتقد است که اگر دولت عراق به جای گذاشتن کردهای بارزانی به دم مسلسل منابع





نقشه شماره ۱۲ - تعیین کننده مناطق نفوذ و کانونهای شورش کردان در کردستان

(۱۹۳۷-۱۹۲۵)

هیدرولیکی (آبی) کوهستانهای ایشان را که از لحاظ زغال سفید نیز غنی هستند بکار می‌انداخت می‌توانست صلح و آرامش بادوامی از آن به دست بیاورد.

از طرفی ذکر این واقعیت نیز ضروری است که در پایان جنگ دوم جهانی، تحت تأثیر جنگ و بالا رفتن دستمزدها به علت حاتم بخشیهای امریکائیان بر اثر فشار نیازمندیهای نظامی، و سپس ناگهان خشک شدن این چشمه، تمامی خاورمیانه دستخوش جوش و خروش و هیجان اجتماعی شدیدی شده بود که برای تجلی آن لازم نشد به انتظار آمدن شورویها بنشینند (رجوع شود به جریانهای خاورمیانه، در مجله اکونومیست، مورخ ۳ اوت ۱۹۴۶).

در پایان این تحقیق که دربارهٔ موقعیت مسئله سیاسی کرد بجا آوردیم نمی‌توانیم علاقهٔ صمیمانهٔ خود را نسبت به ایشان پنهان بداریم. در عین حال، منکر فایدهٔ فرایند تجدّدخواهی و قوام یافتن روح ملی در کردهای ایران و ترکیه و کشورهای عربی از زمان جنگ گذشته ببعد نیز نمی‌توانیم بشویم.

و به عقیدهٔ ما، همین امر مانع اصلی و اشکال واقعی در راه به توافق رسیدن با کردها است که خود نیز از زمان شورشهای فئودالی سابق به این طرف تحوّل یافته‌اند. آنان اکنون ادعاهای ملی خود را بر مبنای اصولی مطرح می‌کنند که رسماً اعلام شده است؛ به طوری که نادیده گرفتن یا ردّ کردن آن ادعاها در حال حاضر بسیار مشکلتر از گذشته است، مضافاً بر اینکه مسئلهٔ کرد از تأیید و تسجیل بین‌المللی، ولو به طور نظری و فرعی، برخوردار شده است. بنابراین مسئله‌ای است که مطرح است و بجز حلّ درست و عادلانه راه چاره‌ای ندارد.

تنها يك ديگرگونی سیاسی در جهت همکاری امکان بیرون آمدن از این بن‌بست را به دست خواهد داد. حرکت لازم برای این



کار هم باید از سوی دولتهای مربوطه آغاز بشود، و در عین حال رؤسای کرد نیز باید حسن نیت و اعتماد از خود نشان بدهند. برای این درد (که نوع آن بیگمان برحسب هر مملکتی فرق می‌کند) هر چه دیرتر داروی مؤثری بیاورند بیشتر به دسیسه‌ها و توطئه‌ها میدان خواهند داد(۳).

قابل توجه - جدولی که در زیر می‌آید از یکی از آثار تحقیقی ویلچفسکی (۱۹۴۵) اقتباس شده است و نشان دهنده سیر چاپ و نشر آثار کردی نقاط دیگر غیر از اتحاد جماهیر شوروی از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۴ است.

سال	تاریخ	نوع
۱۹۳۴	۱۲	۱۰۳
۱۹۳۳	۱۱	۱
۱۹۳۲	۶	
۱۹۳۱	۸	
۱۹۳۰	۷	
۱۹۲۹	۷	
۱۹۲۸	۵	
۱۹۲۷	۱۵	
۱۹۲۶	۹	
۱۹۲۵	۳	
۱۹۲۴	۲	
۱۹۲۳	۱	
۱۹۲۲	۳	
۱۹۲۱	۳	
۱۹۲۰	۵	
۱۹۱۹	۱	
۱۹۱۸	-	
۱۹۱۴	-	
۱۹۱۳	۱	

نشریات غیرادواری

نشریات ادواری

نشریات غیرادواری شامل تقسیمات ذیل بوده است: آثار علمی و اجتماعی و ادبی ۴۱ جلد؛ آثار تاریخی ۲۲ جلد؛ قانونها و آیین نامه‌ها ۱۴ جلد؛ آثار مذهبی ۱۳ جلد؛ زبان‌شناسی و دستور ۱۱ جلد؛ آثار نظامی ۲ جلد.

۲۱. رجوع شود به مقاله خود من راجع به کردان، مندرج در جلد چهارم فرهنگ سیاسی، منتشر شده به وسیله آکادمی دیپلماتیک بین‌المللی پاریس، خیابان هُش (مؤلف)

*

**

من پس از آنکه کوشیدم در کتاب خود فکر درستی از گردان و کردستان با استفاده از برگشت به گذشته و به تاریخشان بدست بدهم در تردیدم از اینکه به شرح احوالات ایشان در زمان حال بپردازم، چون ممکن است هنوز بر بسیاری از جزئیات امر دست نیافته باشم. به موجب بعضی اطلاعات، به نظر می‌رسد که در ترکیه، یعنی آنجا که کردها هنوز به عنوان يك اقلیت ملی شناخته نشده‌اند و حتی این نام نژادی «کرد» همچنان منسوخ و مردود است، وضع مادی و رفاهی گردان رو به بهبود و پیشرفت می‌رود، بی‌آنکه دولت در سیاست سلب ملیت از ایشان از طریق ادغام کردنشان در ترکها پیشرفتی حاصل کرده باشد، و توده‌های کرد همچنان به زبان مادری و به آداب و رسوم ملی خویش پای‌بندند. جوانان دانشجوی کرد در خارج از ایالت زادگاه خویش انجمنها و جمعیتهای فرهنگی تشکیل می‌دهند که در آنکارا و استانبول به فعالیت مشغولند و برخورد با مقالات انتقادی از شیوه اداره «ولایات شرقی»^(۲۲) در مطبوعات ترکی کم نیست.

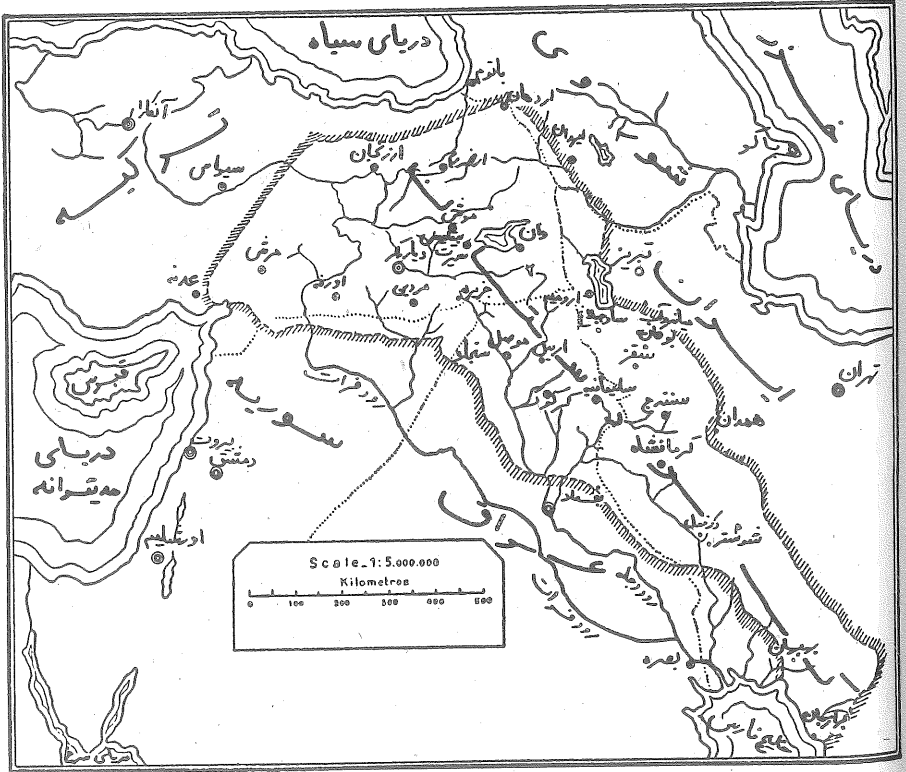
همین چند نشانه مساعد، هر چه هم ناچیز باشد، ارزش این را دارد که به آن اشاره بشود، گرچه مسئله کرد در ترکیه در مجموع لاینحل مانده است. در ایران نیز که اعمال زور را بر پیدا کردن راههای تفاهم ترجیح می‌دهند، چنانکه در ۱۹۵۰ به هنگام اقدام تنبیهی علیه عشیرت جوانرود عمل شد، وضع بر همین منوال است. اصولاً در ایران مسئله عشیرت، که در واقع پیچیده هم هست، معلق مانده است.

۲۲. در ترکیه به جای کلمه «کردستان» به نواحی کردنشین می‌گویند «ولایات شرقی».

باری، همان‌گونه که ویلیام تامسون^(۲۳) استاد زبان عربی دانشگاه هاروارد^(۲۴) (در کتاب ناسیونالیسم و اسلام، چاپ انستیتوی خاورمیانه، واشینگتن، ۱۹۵۲) می‌گوید: «این نکته کاملاً مسلم است که زمامداران ترکیه و ایران فراموش کرده‌اند، و یا شاید باور ندارند که درس تقسیم لهستان، که برای نخستین بار مسئله ملیت را علم کرد، بر مورد ایشان قابل انطباق است. آنان راجع به مبنا و توجیه وجود خودشان عمیقاً فکر نکرده‌اند.

در ایران سیاست عشیرتی رضا شاه، مخصوصاً در آغاز سلطنتش، بر تبعید رؤسای عشایر و مصادره املاک و اراضی ایشان و اجبار آنان به یکجانشینی با منع رفت و آمدشان به چراگاههای تابستانی و انتقال دادن تمامی عشایر کرد (مثلاً ایل گلباغی) به نقاط دور مبتنی بود. نتایج بدفرجام این اقدامات برای اقتصاد کشور دولت را ناگزیر ساخت که در طول سالهای آخر سلطنت رضا شاه از شدت آن بکاهد. پس از استعفای رضا شاه در ۱۹۴۱، وضع، با برگشتن رؤسای تبعیدی و عشایر انتقال یافته، به همان زوال سابق بازگشت. پس از آن، در ۱۹۴۶ بحران دردناک سرکوبیها و اعدامها در مهاباد اتفاق افتاد. اکنون چنین به نظر می‌رسد که دیگر نظر ایرانیان نسبت به کردن خصمانه نیست، به ویژه که بنابراین قسمت از مقاله مندرج در روزنامه بختیار، چاپ تهران (۱۹۵۴) که در اینجا می‌آوریم، ارج نظامی‌گری ایشان را می‌ستایند و معترف به رویه و رفتار میهن-پرستانه‌شان هستند.

«بیشک ورود کارشناسان نظامی بیگانه به ایران، که از عطف توجه به اهمیت سوق‌الجیشی و جغرافیایی مناطق عشیرت‌نشین غافل مانده‌اند، لازم بود تا حکومت مرکزی نیز با علاقه نظری به سمت



نقشه شماره ۱۳: نقشه عرضه شده به کنفرانس سانفرانسیسکو (۱۹۴۵)

عشایر بیندازد؛ لیکن متأسفانه فراز و نشیبهایی هم که ایران از زمان دومین جنگ جهانی از سر گذرانده است تأثیر خود را روی زندگی و موقعیت عشایر ما بجا گذاشته‌اند. باز باید نسبت به ایشان حقیقت‌پسند و سپاسگزار بود که با همه تلاشهای عمال بیگانه در راه بوجود آوردن يك «کردستان بزرگ»، متضمن قسمتی از سرزمینهای کشورهای عراق و ایران و ترکیه، این عشایر احساس میهن‌پرستی خود را از دست نداده‌اند. عشایر... کردستان در برابر همه این وسوسه‌ها مقاومت نشان داده و، برعکس، در تقویت حکومت مرکزی (تهران) در قبال فعالیت‌های عوامل بیگانه همکاری کرده‌اند.»

در واقع کردها برای اینکه سازمان ملل متفق را وادار به رسیدگی به مورد مبتلابه خویش بکنند جز اینکه به وسیله یکی از دولتهای عضو آن سازمان بین‌المللی اقدام بکنند راه دیگری نداشتند. این طریقه اقدام با آنچه جامعه ملل می‌شناخت فرق محسوسی ندارد. در واقع حق وادار کردن مؤثر شورای جامعه ملل به اقدام در این زمینه تنها از آن اعضای شورا بود، و اعضای اقلیتها و دولتهایی که عضو شورا نبودند بجز دادن عرضحال یا کسب خبر حق دیگری نداشتند. و تازه وادار کردن شورای جامعه ملل به اقدام و تحریک او به دخالت نیز نمی‌توانست اثرات قضایی مسلمی داشته باشد.

روشنفکران کرد در عراق حکومت بغداد را متهم می‌کنند به اینکه توجهی به منافع اقتصادی و فرهنگی ملت کرد ندارد. ایشان رویه خود را در قبال بغداد با این عبارات بیان می‌کنند: «مگر بغداد برای ما چیست؟ شهری بیگانه که به زبانی بیگانه حرف می‌زند. ما کردها همواره در این کوهستانها زندگی کرده‌ایم. آخر مرزهای ترکیه و ایران برای چوپانان عشایر ما که هزاران سال است آزادانه در همه جای این مناطق، که اجداد ما گردان در آن می‌زیسته‌اند، جایجا می‌شوند چه معنی دارد؟ چگونه می‌توان به ایشان حالی کرد که آن طرف کوه

که نیم دیگر عشیرت در آن زندگی می‌کنند آن سوی مرز است، زیرا ایشان خودشان عراقی هستند و دیگران که در آن طرفند ایرانی؟» و اینک پاسخ مسعود محمد جلی وکیل عدلیه جوان کرد و نماینده پارلمان بغداد به این سئوالها: «اگر دولت اتحاد جماهیر شوروی به کردهای ساکن عراق پیشنهاد کند که حاضر است يك كردستان بزرگ در کادر جمهوریهای اتحاد شوروی ایجاد کند واکنش کردهای نامبرده چه خواهد بود؟» پاسخ دادن به این سؤال بسیار مشکل است، ولی بدیهی است که ما دست یاری و پشتیبانی هیچ دولتی را برای بوجود آوردن يك كردستان آزاد رد نمی‌کنیم.» (رجوع شود به نیویورک تایمز، مورخ ۷ ژوئیه ۱۹۵۴).

انعقاد معاهده ترکیه و عراق به میزان زیادی حاکی از یکسان بودن نظرات بغداد و آنکارا راجع به کردان است، و حال آنکه قانون اساسی عرب سوریه کمتر خود را درگیر این مسئله کرده است؛ مثلاً در سوریه، کردها ضمن اینکه فردیت خود را حفظ کرده‌اند شرکت فعالانه‌ای در زندگی سیاسی دارند، درست با همان عنوان و مزایایی که خود عربها دارند، بی‌آنکه خواستار قانون و مقررات ویژه‌ای باشند.

من با کمال تأسف، برای اینکه از چهارچوب موضوع کتابم خارج نشوم، ناگزیر بوده‌ام در تشریح وقایع تاریخی مورد بحث فصلهای هشتم و نهم و دهم به میزان قابل ملاحظه‌ای کوتاه بیایم. فوریه ۱۹۵۵ - واسیلی نیکیتین.



<https://t.me/kurdistanbooks>



## فصل یازدهم

### زندگی معنوی کردها - مذهب

#### ۱. جنبه مذهبی بودن کُرد.

ما در طول فصلهای پیشین تمام هم خود را بر آن مصروف داشتیم که فرد کُرد را در محیط خانوادگی و عشیرتی خویش به شما معرفی کنیم، و کوشیدیم تا از رویه و برخورد او در رویارویی با مسایل ملی و سیاسی آگاه شویم. اینک امیدواریم از عهده این مهم برآمده و توانسته باشیم خطوط برجسته ماهیت این ملت را روشن نماییم، ملتی که نمی‌توان شخصیت بارز او را - که با وجود همه فراز و نشیبهای تاریخ پر حادثه‌اش موفق به حفظ آن در طول قرون و اعصار شده است - انکار کرد، ملتی که همین تاریخ پر تلاطمش به او امکان نداده است دولتی ملی خاص خود به وجود بیاورد.

در تجزیه و تحلیل زندگی کردان از جنبه‌های مختلف، بارها فرصت یافته‌ایم به نقشی که اسلام در آن بازی کرده است اشاره کنیم. دیدیم که کردها پس از آنکه با شور و حرارت تمام در برابر حملات اعراب مسلمان مقاومت به خرج دادند دست کم در شخصیت رؤسای خویش به دین تازه گرویدند و با آن هم‌بیمان شدند، به خلفا خدمت کردند، شرکت فعالانه‌ای در جنگهای صلیبی نمودند

(صلاح‌الدین)، تمدن اسلام را پذیرفتند (مروانیان و شدادیان و غیره)، و در جنگهای ترکیه با ایران در قرن شانزدهم به صف سنیهای ترک علیه شیعه‌های ایرانی پیوستند و بعدها هم به صورت آلت بی‌اراده‌ای در سیاست اسلام پراکنی سلطان عبدالحمید در آمدند.

در این صورت، ناگزیر به ساده کردن مطلب می‌کوشیم و خود را تنها به شرح این نکته محدود می‌سازیم که کردها نیز مانند بسیاری از ملل دیگر شرق با پذیرش آیین اسلام گذشته مذهبی خود را رها کردند و زندگی معنوی ایشان در زمینه مذهبی کاملاً به زیر سلطه و نفوذ آیین بیگانه‌ای افتاد، آیینی که بدون داشتن هیچ گونه سهم اساسی در نبوغ این ملت گرایش به سازگار کردن ایشان با خود و ادغام در خود داشته است.

در عین حال، خوشبختانه وضع واقعی چنین هم نیست که گفته شد. همچون در بسیاری از زمینه‌های دیگر که در آن کند و کاو کرده‌ایم کرد در زمینه مذهبی نیز فردیت مشخص و یا به عبارت دیگر شخصیت بارز خود را حفظ کرده است. و ما اینک در این فصل می‌کوشیم که این نکته را به خواننده نشان بدهیم. بنابراین بدو به شرح نفوذ اسلام به همان نحو که در میان کردان تجلی کرده است می‌پردازیم، سپس به ذکر آیین یزیدی به عنوان مذهبی ویژه اقدام می‌کنیم؛ پس از آن، طریقت اهل حق را که منحصر به کردان نیست ولیکن عده زیادی از ایشان به آن گرویده‌اند شرح می‌دهیم، و در خاتمه، چند کلمه‌ای هم درباره خرافات رایج و اعتقادات توده عوام می‌گوییم که به هر حال بررسی آن را نمی‌توان از بررسی مجموع زندگی مذهبی يك ملت حذف کرد. در حقیقت وقتی که اصول دینی و آداب مذهبی مطرح شده در کتابهای مقدس و مورد تفسیر علمای الهی در انحصار برگزیدگان باسواد باقی مانده است توده عوام، ضمن

پیروی از مقرراتی که آن برگزیدگان به ایشان تحمیل می‌کنند در عین حال بر زمینه کهنه‌ای از آداب و سنن قومی و اعتقادات عوامانه زندگی می‌کنند که نسل به نسل به ایشان منتقل شده است و آنان شاید خود را با آن معتقدات بیشتر و بهتر تطبیق می‌دهند تا با اصول و قوانین رسمی مذهبی. این فکرهای کهنه مذهبی که در اعماق دل و جان توده‌ها ریشه دوانیده است فی نفسه فایده انکارناپذیری هم دارد و آن اینکه به محققان امکان می‌دهد نقاط نشانه و معیارهای مقایسه در آن بیابند، و در ضمن، بعضی جنبه‌های کشف نشده زندگی معنوی در محیط مورد نظر را آشکار می‌سازد.

## ۲. رویه کردان در قبال اسلام.

پس از ذکر آنچه گذشت اکنون بکوشیم در وهله اول به تشریح رویه کردان در قبال اسلام یعنی در برابر دینی پردازیم که دین اکثریت ایشان است. ما قبلاً در طول فصلهای پیشین (به ویژه در فصل هشتم) فرصت بیان این مطلب را پیدا کردیم که اسلام به میزانی وسیع موجب تحوّل تاریخی ملت کرد بوده و در دامان خود، هم مؤمنان بیشماری را پرورده است که همواره حاضر بوده‌اند به نام آن و برای اشاعه آن بجنگند و هم مردان مؤمن و پرهیزگاری را عرضه داشته است که اسلام را دستور و قاعده رفتار و کردار خود می‌کردند و تعلیم اصول آن را به دیگران وظیفه دینی و دنیایی خود می‌دانستند، از جمله، مثلاً می‌توان از مظفرالدین حاکم موروثی بیگ تگینی هولیر (اربل) نام برد. کتاب شرفنامه نیز مثالهای زیادی از شخصیت‌های کرد به دست می‌دهد که هر چند شاید با شور و شوق حاکم اربل - که هم اکنون به نامش اشاره کردیم - فضایل و ملکات اسلام را در میان مردم رواج نداده باشند لیکن کمتر از او هم در اسلام‌پرستی متعصب نبوده‌اند و

همه بانی مساجد و مؤسس مدارس دینی (مدرسه طلاب) و واقف مؤسسات خیریه و غیره بوده‌اند.

الف) برگزیدگان متبحر در اسلام.

اینک به ذکر چند نامی در این زمینه می‌پردازیم که مؤید گفته ما هستند:

بدوآ و مقدم بر هر کس شایسته است از عمل اسلامی صلاح‌الدین یاد کنیم، هر چند فعالیت‌های این کُرد بزرگ در خارج از کردستان صورت می‌گرفت. از جمله در شهر قاهره بود که او چندین مدرسه ساخت یا احیا کرد و یک خانقاه و یک بیمارستان بنا نمود مانند مدرسه قرافه کبرا و قرافه صغرا در نزدیکی مرقد امام شافعی؛ مدرسه معزیه در نزدیکی مرقد منسوب به امام حسین؛ مدرسه زین‌التجّار شافعیان، مدرسه مالکیان، مدرسه حنفیان که در محل کاخ عباس بن سالار درست شده است؛ خانقاهی در محل کاخ سعیدالسعدا خلیفه اسمعیلی، دارالشفای (بیمارستان) بی در محوطه کاخ خودش (رجوع شود به شرفنامه، چاپ قاهره، صفحات ۹۶-۹۷)، در بیت‌المقدس نیز یک مدرسه و یک خانقاه بنا کرد. از این گذشته، صلاح‌الدین همه ثروت خود را در راه امور خیریه و عام‌المنفعه خرج کرد. می‌گویند در خزانه او پس از مرگش بیش از ۴۷ درهم نقره نیافتند.

مؤلف شرفنامه شرح جامعی درباره اعمال خیریه و همچنین راجع به آثار فرهنگی اسلامی انجام شده در بتلیس توسط اجدادش و شخص خودش بدست می‌دهد که از جمله عبارتند از شش مدرسه به شرح زیر: مدرسه اخلاصیه (که شمس‌الدین مولانا محمد شیرانشی از فقهای زمان و متبحر در علم نجوم در آن تدریس می‌کرد)؛ مدرسه حاجی بکیه (با استادی مولانا محمد زرقی عارف و صوفی)؛ مدرسه ادیسیه [با استادی مولانا عبدالله رشک (ملاسیاه) که از نفوذ

معنوی خاصی برخوردار بود؛ مدرسه خطیبیه، مدرسه شکریه، مدرسه شرفیه (که در آن از محضر درس مولانا خضریبی از فقهای بزرگ شافعی استفاده می‌کردند). همچنین باید از يك زوائیه - شمسیه نام برد که نوعی خانقاه و مدرسه برای طلاب علوم دینیه بود. شمس‌الدین بتلیسی در زهد و پرهیزگاری شهرتی همچون شهرت سن فرانسوا داسیز زاهد و عابد مسیحی داشت، و می‌گویند در آن هنگام که وضو می‌گرفت پرندگان و جانوران وحشی می‌آمدند و در کف دستش آب می‌خوردند (رجوع شود به شرفنامه، صفحات ۴۵۵ و ۴۹۵).

در کنار این مراکز بزرگ اسلامی کُرد (که قطعاً خود خواننده اربل یا هولیر زمان حکومت مظفرالدین را نیز بر آنها خواهد افزود) جا دارد به چند مرکز دیگر نیز اشاره کنیم که هر چند از اهمیت کمتری برخوردارند، لیکن در کردستان شهرتی بسزا دارند. در اینجا جزیره به عنوان پرورشگاه چند تن از فقهای بزرگ و نام‌آور اسلام، که تعدادشان بسیار زیاد و همه هم مورد حمایت امرای آن سامان، به ویژه بدریگ بن شاه علی بیگ بودند، در صف اول قرار دارد (رجوع شود به شرفنامه، صفحه ۱۷۱). این فقها عبارتند از مولانا محمدبیگ قلعی، مولانا ابوبکر، مولانا حسن سورچی (یا سورچی که به گمانم از نام عشیرت سورچی مقیم هکاری گرفته شده است)، مولانا زین‌الدین بیی و مولانا سیدعلی. نفر دوم از این بزرگان (مولانا ابوبکر) که وقتی رنجشی پیدا کرده بود خواست جزیره را ترک بگوید و به جای دیگری نقل مکان کند، لیکن همه اعیان و بزرگان شهر، و در رأس همه خود شاهزاده، جلوش را گرفتند و با التماس و درخواست وی را از تصمیم خویش منصرف ساختند. شخصیت چهارم (مولانا زین‌الدین) شهرت داشت به اینکه در حکمت جهری (ظاهر) و فلسفه باطنیه هر دو استاد بوده است. مصنفات این اساتید امروزه از معتبرترین کتب فقه اسلامی کردان محسوب می‌شوند. جزیره از نظر دیگری نیز جا

دارد که مورد توجه خاص قرار بگیرد، و آن اینکه یکی از کانونهای معتبر آیین یزیدی بشمار می‌رود. شهر زاخو (از توابع موصل) نیز معروف است به اینکه مرکز علم و دانش بوده و اغلب علمای کردستان از آنجا برخاسته‌اند؛ با این وصف، شرفنامه (صفحه ۱۴۷) از ایشان نام نمی‌برد. در خیزان (شرفنامه، صفحه ۲۷۴)، شاهزاده کرد محل موسوم به امیر داوود بن امیر ملک مدرسه‌ای به نام خود (مدرسه داوودیه) احداث نمود. در شهر اخلاط نیز که به قول حُزنی خود کردان آن را بنا نهاده‌اند، فقیه و عالم بزرگی بود به نام مولانا مُحی‌الدین اخلاطی (شرفنامه، صفحه ۴۶۰) که به دعوت خواجه نصیرالدین طوسی به مراغه رفت و به او در ساختمان رصدخانه مراغه یاری نمود (قرن سیزدهم). در پلنگان هم (شرفنامه، صفحه ۴۰۹) محمد بن غیب‌الله بیگ که همسرش دختر شاه تهماسب صفوی بود يك مدرسه و يك مسجد جامع بنا نهاد.

فهرستی که به شرح مذکور در فوق تنها به کمک کتاب شرفنامه تنظیم کرده‌ایم مسلماً فهرست جامع و کاملی نیست، لیکن برای نشان دادن این مطلب کافی است که در قرن شانزدهم کردستان از لحاظ احداث مؤسسات درس و فحوص و مراکز زهد و عبادت و تحقیق و تتبع در علوم الهی از هیچیک از مناطق دیگر اسلامی دست کم نداشته است.

از طرفی، من در گزارش خود به کنگره شانزدهم بین‌المللی مردم‌شناسی در بروکسل، در ۱۹۳۵، تحت عنوان تحقیق در طبقه بندی فولکلور به کمک يك فهرست اقتصادی - اجتماعی، دربارهٔ بیت مَمُوزین (صفحه ۹) گفته‌ام: «تمامی آن بیت سرشار از يك روح مسلمانی بسیار قوی است. در آن چکامه در موارد متعدد دعا و نذر و نیاز ندا به خداوند بسیار داده شده و کلام مقدس سوگند به قرآن در آن فراوان دیده می‌شود».



در مجموعه گرد آورده سوسین Socin، که در فصل نهم همین کتاب چندین بار به آن اشاره کرده‌ایم، قصه‌ها و شعرهایی یافت می‌شود سخت آکنده از فکر و روح اسلامی. از جمله، من از بیت یا چکامه «سسیبان» Seseban نام می‌برم که جنگی واقع بین مسلمانان و عیسویان را نقل می‌کند و در آن از پیغمبر اسلام و علی و فرزندانش حسن و حسین و از خالد بن ولید و عمر بن خطاب نام برده شده است. این قصه منظوم، همان‌گونه که خود سوسین تذکر می‌دهد بسیار عربزده است (قسمت دوم، صفحه ۱۷۵). قصه دیگر که آن نیز کردی است درباره براق، اسب سیاه رنگ پیغمبر سخن می‌گوید (قسمت دوم، صفحه ۱۹۲).

دانشگاه اسلامی الازهر در میان استادان خود کُرد نیز داشته است. از جمله آن اساتید یکی هم نام عبدالسلام ماردینی را به من گفتند که متبحر در علم کیمیا (شیمی) بوده و کتاب دستنوشته‌ای در این باب از خود بجا گذاشته است. خود من نیز اثری در علوم الهی، که در ۱۹۳۴ (۱۳۵۲ هجری) از طرف دانشگاه الازهر منتشر شده است دارم. مؤلف این اثر شخصی است به نام سید عبدالرحیم الحسینی که به لقب مولوی و به نام مستعار «مدومی کردی سنه» (کرد سنندجی) شناخته شده است. این مرد در اواسط قرن نوزدهم می‌زیست. قسمتی از این اثر به زبان کردی (لهجه گورانی) و بقیه به فارسی و عربی نوشته شده است. و اما مُصحح و ناشر اثر، موسوم به مُحی‌الدین صبری نعیمی که او نیز ظاهراً باید کُرد سنندجی باشد ۳۶ سال در دانشگاه الازهر تحصیل کرد و آثاری از ابوعلی سینا و ذکریا رازی و غزالی و غیره منتشر نمود.

(ب) تسنن کُردی.

مَلّت کُرد در مناقشه بین سنی و شیعه بی تفاوت نماند و در مقابله



با طریقت شیعه طرف تسنن را گرفت؛ همچنان که در میدانهای جنگ بین عثمانی و ایران نیز اغلب در صف عثمانیان با ایرانیان جنگید. ما يك رساله تحقیقی را به این مسئله اختصاص داده‌ایم که تجزیه و تحلیل و ترجمهٔ يك متن کردی است، تحت عنوان ستایشی کردی از طریقت تسنن که در يك مجلهٔ روسی منتشر شده است (سال ۱۹۳۳، شمارهٔ هشتم، صفحات ۱۱۶ - ۱۶۰). صحبت بر سر مناظرهٔ درویش کردی است که پیروزمندانه با علمای برجستهٔ شیعه مذهب کربلا به بحث می‌نشیند.

این اختلاف از ورای روابط کرد و ایرانی، بی‌آنکه جنبهٔ قشری بودن خود را به سبب آن روابط از دست بدهد - جنبه‌ای که يك محقق در دین اسلام در تحقیق خود قبل از هر چیز به دنبال آن می‌گردد - به ما نشان می‌دهد که چگونه این اختلافات مذهبی وقتی به مخالفت شدید دیگری ناشی از اختلاف شرایط اجتماعی یعنی عشیرتی و چادرنشینی و کوه‌نشینی از جانب کردها، و شهروندی و یکجانشینی و متعادل بر اثر زندگی در دشت از جانب ایرانیان پیوند می‌خورد شدت و حدت مخصوصی پیدا می‌کند. در آن رساله دیده می‌شود که ما وقتی درصدد بررسی این مسئله برمی‌آییم - مسئله‌ای که در متن کردی ما نه تنها از يك زاویه دید نظری بلکه با تمام وسعت حیاتیش لبریز از شور و هیجان است - به دور از مشغله‌های فکری مذهبی هستیم.

کرد در برابر رومی (ترك عثمانی، و بنابراین سنی مذهب) همان احساس مقاومتی را دارد که در مقابل عجم (ایرانی شیعه مذهب) در خود حس می‌کند، زیرا در طرز تفکر او آنچه مقدم بر سایر چیزها است به هیچ وجه لعاب نسبتاً تازهٔ اسلام نیست که به آن زده شده است بلکه علاقهٔ شدید به ماترك مرد عشیرتی و کوه‌نشین همواره نافرمان و پای‌بند به استقلال خویش و در مبارزهٔ لجوجانه و مداوم با همهٔ نیروهای خارج و دشت است که می‌کوشند او را متمدن کنند و در

قاب سازمانی سیاسی به نام «شهر» در آورند که او نمی‌تواند خود را با شرایط آن تطبیق بدهد و به مقررات آن گردن بنهد. این جنبه از طرز تفکر کردی بسیار به کندی دستخوش تغییر می‌شود و باید همواره در فکر ما همچون ضابطه‌ای ضروری و اجباری برای توجیه بهتر دیدهای ما حاضر باشد.

نه تنها تضادهای قشری شیعه و سنی اصل و اساس رابطه بین کردان و ایرانیان را خلاصه نمی‌کند بلکه ما با ادامه تجزیه و تحلیل‌مان بر مبنای مشاهده واقعات، ناگزیر از تأیید این مطلب هستیم که مسلك درویشی کردی نیز وقتی همچون در مورد مذکور در متن پیش‌گفته در مقام مدافع طریقت سنی در برابر شیعه قرار می‌گیرد در نقش خودش نیست.

مسلماً ما می‌دانیم که انجمنهای درویشان، از جمله دراویش کرد، در دوره معینی از تاریخ آلت دست سیاست اسلام پراکنی سلطان عبدالحمید بوده‌اند؛ و حتی می‌دانیم که بعدها، به هنگام جنگ بزرگ جهانی فکر جهاد موافقانی در میان شیخهای کرد پیدا کرده است؛ لیکن در عین حال ثابت کرده‌ایم^{۱)} که مرید شیخان بودن در محافل کردان به آسانی صورت مبارزه‌جویی بر ضد ترکان و حتی بر ضد شخص سلطان را نیز که خلیفه اسلام نامیده می‌شده به خود می‌گرفته است.

به هنگام جنگ بزرگ جهانی، در کنار شیخهای کردی که هوادار جهاد بودند شیخهای دیگری را نیز شناخته‌ایم که از مخالفان سرسخت جهاد بوده‌اند. پس از جنگ نیز، سرانجام، در شورش عظیم کردان در ۱۹۲۶ پیشوا و رهبر شورش يك شیخ نقشبندی بود، و اقداماتی که بعداً از طرف ترکان عثمانی علیه کردان صورت گرفت نه

۱. مقاله کردان به نقل خودشان منتشر در مجله آسیای فرانسوی، مورخ ماه مه ۱۹۲۵.

تنها متوجه افراد عادی کُرد بود که خانواده‌های کاملی از آنان را به سمت مناطق غیرکُردی تبعید می‌کردند بلکه همه انجمنهای دراویش، از جمله دراویش بکتاش را نیز، صرف نظر از هر نقش تاریخی‌ای که در گذشته در دولت عثمانی دارا بودند تبعید نمودند^(۳) این نکات به ما ثابت می‌کند که تسنن رسمی کُرد تضادی عمیق با آرمانها و خواسته‌های واقعی این ملت دارد.

### ج) تصوف کُردی - نفوذ مشایخ.

فکر مذهبی‌ای که در کردان به صورت عمل در می‌آید، و تازه خود کردها نیز به شیوه‌ای کاملاً ابتدایی به تفسیر و تحلیل آن می‌پردازند فکر تصوف است که در محافل درویشان تعلیم داده می‌شود^(۴). تصوف که از نقطه نظر قشری بودن هرگز درخور آن نبوده است که مورد تأیید رسمی «علماء» قرار بگیرد^(۵) لیکن از نظر اجتماعی بسیار خوب در محیط کردان جا افتاده است (و همین خود دلیل قدرت نفوذ این طریقت مذهبی کُردی است) به دو فرقه تقسیم شده است، نخست فرقه نقشبندی و سپس فرقه قادری پیرو شیخ عبدالقادر گیلانی^(۶) مؤسس طریقت قادری. که در حال حاضر در میان

۲. رجوع شود به مقاله ما تحت عنوان کردهای موصل منتشر در مجله لهستانی، شماره‌های ۵۱-۵۰، سال ۱۹۲۶، منتشر در کراکوی.

۳. همچنین رجوع شود به مینورسکی در کتاب کردان، به زبان روسی، چاپ ۱۹۱۵ پتروگراد، صفحات ۲۲-۲۳.

۴. رجوع شود به لویی ماسینیون، در کتاب تحقیق درباره فرهنگ فنی چاپ ۱۹۲۲ پاریس، صفحات ۹۳ تا ۹۷ که در آن رفرانسهایی در باب رویه «علماء» در قبال تصوف به دست می‌دهد.

۵. رجوع شود به اثر م. ا. عینی و ف. ژ. سیمور منیر تحت عنوان سید عبدالقادر گیلانی یکی از قدیسیں اسلام، ۱۰۷۶-۱۱۶۸، پاریس ۱۹۳۸، در چهره‌های بزرگ شرق.

عشایر کُرد رواج فراوان دارد، و این شاید به آن جهت باشد که خود شیخ عبدالقادر از نژاد کُرد بوده است. درویشی کُردی بر زمینهٔ عشیرتی سازمان یافته است. شیخ که رهبر و معلم طریقت واقعی است اصول آن را در مَقَرِّ خود که به «خانقاه» موسوم است به مریدانش که در اطرافش هستند می آموزد و برای آنان تفسیر و تحلیل می کند؛ و کسانی که از بهترین مریدان او باشند بعدها نماینده یا به قول خودشان «خلیفهٔ» او می شوند و برای تبلیغ افکار تصوف به میان عشایر می روند، و بدین طریق تمامی کردستان با شبکه‌ای از «حجره‌های صوفیگری» که با جغرافیای عشایر تطابق کامل دارد پوشیده می شود.

این شیخها برای خوانندهٔ ما ناشناخته نیستند، چه، او با ایشان در آن هنگام که سخن بر سر سلسله مراتب عشایر یا نهضت ملی کرد بود برخورد داشته است. لیکن در این فصل جا دارد که اندکی در این زمینه بیشتر درنگ کنیم تا اهمیت این شخصیتها را در کردستان بهتر نشان بدهیم. اینک خانواده‌های مهم این مشایخ را در اینجا معرفی می کنیم: نخست، خانوادهٔ شم‌دینان که به سادات نهری شهرت دارند (رجوع شود به فصل ششم). ضمناً تحقیق خود اینجانب را نیز در مجلهٔ آسیای فرانسوی، مورخ ماه مه ۱۹۲۵ یادآور می شوم.

این خانواده نسب خود را به شیخ عبدالقادر گیلانی می‌رساند که ظاهراً پسرش شیخ عبدالعزیز برای وعظ و تبلیغ طریقت قادری به عَقْرَه^(۶) آمده بود. شیخ عبدالعزیز در همان شهر وفات یافت و در همانجا مدفون شد، چنانکه مرقدش هنوز زیارتگاه است. پسر او شیخ ابوبکر به منطقهٔ هریکی Hariki آمد و در قریهٔ «ستونی» مستقر شد. پس از او پسرش شیخ حیدر و سه چهار نسل بعد از او نیز در همان ده بسر بردند. از آن هنگام تا زمان ملاحاجی، خانواده در قریهٔ ملاعیان،

۶. عقره Akra از توابع موصل، نزدیک رواندوز. (مترجم)



واقع در بخش خُومارو اقامت گزیدند. ابتدا چند نسل در آنجا ماندند و سپس به قریهٔ دمانهٔ سفلی آمدند و تا زمان ملا صالح در آنجا بودند. از زمان پسران ملا صالح بعد بود که این مشایخ از طریقت قادری دست برداشتند و پیرو طریقت نقشبندی شدند، و استقرار این خانواده در نهری (مرکز بخش شمیدینان) نیز از همان تاریخ است. شجره‌نامهٔ مشایخ نهری در صفحهٔ قبل آمده است.

از میان دراویش نقشبندی شایسته است به نام مولانا خالد سلیمانیه اشاره کنیم که بی‌آنکه دارای نقشی سیاسی بوده باشد نفوذ معنوی فوق‌العاده‌ای بر مریدان خود اعمال می‌کرده است. این مرد، کُرد ساده‌ای از اهالی منطقهٔ شهرزور^(۷) بوده است که پس از تحصیل علوم قدیمه در یکی از مدارس طلاب، ملا شد (ملا خالد) و در سلیمانیه به تدریس پرداخت. شبی در خواب شیخ عبدالله دهلوی را در جامهٔ سادهٔ درویشی دید که به او فرمان داد: «ای خالد، برو به مکه به زیارت خانهٔ خدا! تو در کعبه درویشی را خواهی دید عیناً شبیه به من که در گوشه‌ای نشسته است و شیشه‌های تن خود را می‌جوید و می‌کشد. از دیدن آن منظره هیچ دلت بهم نخورد. فوراً پیش برو و دامن عبایش را بگیر و ببوس. او تو را به مراد دلت خواهد رسانید» خالد اهمیتی به این خواب نداد و چندین سال از این ماجرا گذشت. مدتها بعد که خوابش را پاک فراموش کرده بود به زیارت خانهٔ

۷. محال شهرزور، سنجاق سلیمانیه، از توابع ولایت موصل. (مؤلف)

۸. می‌دانیم که در دنیای عرفان و تصوف، تحقیر شخص خود و شکسته نفسی از این حد هم بالاتر می‌رود. اینک برای مثال قسمتی از نوشتهٔ ر. آ. نیکولسن را که از صفحهٔ ۱۶ کتاب او تحت عنوان «تحقیق در عرفان اسلامی» برداشته‌ایم در اینجا می‌آوریم: «یک روز (گفته از قول شیخ ابوسعید ابوالخیر مشهور به مَهَنه است) در آن هنگام که من سوار بر اسب از محلی عبور می‌کردم اسب من سرگین انداخت. مردم با شور و هیجان اینکه به تیرکی دست پیدا کنند پیش دویدند، سرگینها را از زمین جمع کردند و به سر و صورت خود مالیدند».



خدا به مکه رفت و از قضا در صحن کعبه درویشی را دید که در گوشه‌ای نشسته بود و شپشهای تن خود را می‌جست و می‌کشت. خالد متغیر شد و به او تذکر داد که: «ای مردک فاجر! تو به حکم کدام دستور شریعت چنین کاری می‌کنی؟» درویش در جواب فقط گفت: «ای خالد، مثل اینکه تو خوابت را فراموش کرده‌ای! اگر از اینجا که رفتی به دهلی نروی راحت تا به مقصد رستگاری بسیار دراز خواهد بود.» خالد حیرت‌زده و شرم‌منده به سلیمانیه بازگشت و خود را برای آن سفر دراز آماده کرد. علماء به او توصیه کردند که از این سفر منصرف شود، و گفتند تو بقدر لازم عالم هستی و نیازی به رفتن به دهلی نیست، لیکن سودی نبخشید و خالد براه افتاد.

در سر راه خود سری به نه‌ری زد. در آن هنگام مدرّس آنجا سید عبدالله شمدینان بود (رجوع کنید به شجره‌نامه). سید عبدالله به او گفت: «چرا به دهلی می‌روی؟ این کار کار عبثی است، ولی اگر فکر می‌کنی که تا به این حدّ لازم است من نیز با تو می‌آیم». پاسخ خالد سخنی بود که مفهوم آن در این بیت زیرین، از یکی از شعرای ایرانی، گنجانده شده است:

ادیب من جلیس من شود در حلقهٔ رندان

به گوشش گر رسانم نالهٔ مستانهٔ خود را!

خالد به دهلی رفت، چند سالی در آن شهر در نزد شیخ عبدالله به ریاضت و نماز و روزه گذرانید، شیخ کامل عیاری شد و به سلیمانیه بازگشت. در آنجا مرشد طریقت نقشبندی شد و چندان محبوبیت عامه یافت که حسودان و دشمنان زیادی پیدا کرد. از میان همهٔ آن حاسدان دو تن بسیار متنفذ بودند، یکی شیخ معروف سلیمانیه و دیگری ملا محمد بلک. اینان علیه اقامت مولانا خالد در کردستان چنین استدلال می‌کردند: «کردها مردمانی ساده دل و خوشباورند و شروع به دادن هدایای جنسی و نقدی به خانقاه نقشبندیان خواهند



کرد؛ در نتیجه، مشایخ نقشبندی غنی خواهند شد و موانع و مشکلات بزرگی، هم برای امور دنیوی و هم برای امور دینی پیش خواهد آمد. فرزندان همین مشایخ نقشبندی به خاطر ثروت پدرانشان در ناز و نعمت و تجمل پرورش خواهند یافت و خود نسلی از مردان متفرعن و از خود راضی پس خواهند انداخت که راه و رسم پدران و زندگی ساده و بی آرایش ایشان را از یاد خواهند برد. امور دینی برای آنان در مقام دوم اهمیت قرار خواهد گرفت، همه به امور دنیوی خواهند پرداخت و با سوءاستفاده از عنوان شیخوخت خود خواهند کوشید که قدرت و حکومت را به دست بگیرند. با اعمال نفوذ در مردم ساده و خوشبایور، ایشان را از طریق مذهب واقعی منحرف خواهند نمود و تنها در این فکر خواهند بود که ایشان را در بیم و هراس و فرمانبری از خود نگاه دارند. نقشه‌های خودپسندانۀ ایشان به مذاق حکمران وقت خوش نخواهد آمد، و لذا او سپاهسانی بر سر کردستان خواهد فرستاد، چنانکه دیگر نه از امنیت و آسایش خبری خواهد بود و نه از مروّت و عدالت».

باری، دشمنان مولانا خالد چنین استدلال می‌کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که باید او را کشت. آنان در توجیه این تصمیم چنین می‌گفتند: «او اگر مرد شریری است کاملاً طبیعی است که باید کشته شود، و اگر مرد خوبی است چون عواقب نفوذی که او بر منطقه اعمال خواهد کرد برای کردستان بدفرجام خواهد بود برای جلوگیری از آن باز باید او را کشت، چون گفته‌اند که: *إِزْكَابُ الْقَبِيحِ لِدَفْعِ الْأَقْبِحِ وَاجِبٌ* (دست زدن به عملی زشت برای از بین بردن چیزی زشت‌تر واجب است)».

الغرض، این تصمیم را به گوش مولانا خالد رسانیدند و او که مرد منصفی بود مقاومتی از خود نشان نداد و به قسطنطنیه رفت. توفیقی که او در تعلیم و ارشاد در پایتخت پیدا کرد موجب شد که

علماء به او توصیه کردند به عربستان برود، چه، پیش خود چنین می‌اندیشیدند: «مردم آنجا در اعتقادات مذهبی خود راسخترند و کمتر ممکن است تحت تأثیر تعلیمات جدید قرار بگیرند». مولانا خالد پس از چند سال وعظ و ارشاد در شام در همانجا وفات یافت و مرقدش در صالحیه (از قصبات دمشق) است. معلم کرد من ملاسعید، که من این روایت را از او دارم، می‌گفت: «مولانا خالد مردی نیکوکار و راست و درست بود لیکن دانه‌ای که در کردستان کاشت ثمری برای این سرزمین نداشت».

حال از چند خانواده مشایخ متنفذ دیگر کردستان نام ببریم: در سلیمانیه، اعقاب شیخ كاك احمدی، که مدعی بود نسبش به قریشیان (قبیله پیغمبر) می‌رسد، از شهرت زیادی برخوردار بودند. پسر شیخ اخیرالذکر موسوم به شیخ سعید که «نقیب» شهر بود (و در ۱۹۰۶ در موصل کشته شد) در زمان سلطنت سلطان عبدالحمید تبلیغات شدیدی در میان کردهای ایران به منظور تسهیل نفوذ ترکان در این «مناطق مورد اختلاف» بعمل آورد (رجوع شود به فصل دهم)، مع‌هذا این امر مانع از آن نشد که به دست اربابان خود کشته شود، و برادرش شیخ معروف کسی بود که حتی يك کلمه از زبان ترکی نمی‌دانست! شیخ احمد پسر شیخ سعید کمتر از برادر ارشد خود شیخ قادر شهرت یافت. شیخ قادر که پس از قتل پدرش به میان عشیرت همه‌وند گریخته بود (رجوع شود به فصل هفتم) در آنجا شورش بر ضد ترکان براه انداخت که شیخ بارزان نیز به او پیوست (فصل دهم). ترکان بسیار به زحمت توانستند این شورش را فروشانند، و سرانجام ناگزیر شدند مقام و منصب «نقیبی» را با همهٔ املاکی که از شیخ سعید گرفته بودند به برادرش شیخ معروف پس بدهند. با این وصف، از بغض و کینهٔ شدیدی که شیخ معروف نسبت به ترکان یعنی نسبت به عاملان قتل برادرش داشت ذره‌ای کم نشد.

در اورامان (رجوع شود به فصلهای هفتم و دهم) خانواده شیخان بسیار متنفذ خانواده شیخ عثمان بود که در دهات «طوبله» و «بیاره» مستقر بودند. شیخ عثمان دو پسر داشت به نامهای شیخ محمد و شیخ عمر. پسران شیخ عمر یعنی شیخ نجم‌الدین و شیخ علاء‌الدین و همچنین پسر شیخ محمد به نام شیخ حسام‌الدین اکنون از سرشناسان بزرگ این خانواده هستند، و ایلات مکرری و مامش و منگور از ایشان بسیار حرف شنوی دارند. این مشایخ همه نقشبندی هستند.

در کرکوک، شیخ محمد علی پسر شیخ علی طالبانی شهرت دارد که به طریقت قادری وابسته است. یکی از شاخه‌های عشیرت کُرد زنگنه به نام طالبانی موسوم شده است و شیخهای مورد بحث احتمالاً نسب به آن طایفه می‌رسانند. اضافه کنیم که در قریه گوری شله، واقع بر ملتقای رودهای کوره‌تو و سیروان، شیخهای دیگری از همین طایفه مانند شیخ حامد و شیخ ناصرالدین ساکنند که روستایی مانده‌اند.

علاوه بر این، در کرکوک یکی از اعقاب سید عبدالرحمن، به نام شیخ عبدالرحمن زاده سید عمر را می‌شناسیم که پیرو طریقت شافعی است، (همان آیینی که در داغستان قفقاز رواج دارد). سید عبدالرحمن، خودش، در سالهای ۴۰ و ۵۰ قرن نوزدهم یکی از با نفوذترین شخصیت‌های مذهبی در تمام کردستان بشمار می‌رفت، و به قراری که می‌گویند قدرت و نفوذ معنوی او بر بیش از پنجاه هزار مرید سر سپرده که در همه جا پراکنده بودند و مجری فرمانبردار تعلیمات و تبلیغات او بشمار می‌رفتند اعمال می‌شد^(۹).

۹. این سید باشمیل داغستانی معروف و با نبردی که آن مرد با روسها می‌کرد معاصر بود. تحقیق در این مسئله جالب خواهد بود که بدانند آیا این دو شخصیت مسلمان و کوه‌نشین با هم در ارتباط بوده‌اند یا نه، و ظاهراً باید با هم مربوط بوده باشند، به ویژه که هر دو پیرو طریقت واحدی بوده‌اند. (مؤلف)

در عمادیه، واقع در منطقه بهدینان، مرشدان طریقت قادری از خانواده شیخ نورالدین بریفکی Berifki بودند. خود شیخ نورالدین چون پسر نداشت مقام شیخوخت به برادر ارشد او انتقال یافت. در منطقه بتلیس و وان، باید از شیخ بهاءالدین پسر شیخ محمد کفروی Koufravi نام برد. در منطقه هکاری هم اعقاب شیخ فهیم اَرُوسی، Arvaci از جمله، شیخ عبدالحکیم پسر شیخ طه بود، که پیش از جنگ ۱۹۱۴ در باشقله می‌زیست.

پ. روندو (در کتاب عشایر کوه‌نشین آسیای باستان منتشر در مجله تحقیقات شرق چاپ ۱۹۳۶، جلد ششم، از طرف مؤسسه فرانسوی دمشق) جزئیاتی درباره شیخهای Palü بَلُو بدست می‌دهد، یعنی همان خانواده‌ای که شیخ سعید معروف قهرمان شورش ۱۹۲۵ جزو آن بوده است. «شیخ سعید به اتکای نفوذ مذهبی فوق‌العاده خود و نفوذ فتودالی و عشیرتی خاصی که بر اثر ازدواجهای رندانه با دختران رؤسای عشایر محلی کرده بود و نیز به نیروی ثروت سرشاری که داشت موفق به راه انداختن آن شورش شده بود» (رجوع شود به فصل دهم).

و سرانجام در «عقره» و «زیبار» دو خانواده از شیخهای نقشبندی را می‌شناسیم: اول خانواده‌ای که از نسل شیخ عبدالسلام بارزانی است (من درباره این خانواده نظری اجمالی و تاریخی در رساله تحقیقی پیش‌گفته خود تحت عنوان کردان به نقل قول خودشان به دست داده‌ام). نوه شیخ عبدالسلام و پسر شیخ محمد که همنام جد خویش بود در زمان جنگ بزرگ جهانی به دستور ترکان کشته شد و چون پسران او خردسال بودند مقام شیخوخت به برادر او به نام شیخ احمد بارزانی، که حکایت او را در فصل دهم همین کتاب نقل کردیم، انتقال یافت.

خانواده دوم که در قریه بجیلی Bedjili مستقر است اکنون

نمایندهٔ بارزش پسر شیخ محمد یعنی شیخ بدیع بجیلی است. شیخهای بجیلی نیز همچون مشایخ شمیدیان به داشتن ثروت سرشار مشهورند. از نقطهٔ نظر سیاسی، کردستان مرکزی به دو منطقهٔ نفوذ تقسیم شده است: منطقهٔ مشایخ نهری (شمیدیان) و منطقهٔ مشایخ طویله و بیاره (اورامان)، یعنی در واقع دو گوشه‌ای از کردستان که از نظر جغرافیایی بیش از همهٔ مناطق آن سرزمین دست نیافتنی هستند. بر زمینهٔ مذهبی، چنانکه دیدیم، شیخها در مقامی بالاتر از درویشان قرار دارند، و رایجترین مکاتب عرفانی در کردستان همان طریقه‌های نقشبندی و قادری هستند که به نامشان اشاره کردیم. طریقت نخستین که به وسیله پیر دیر، خواجه محمد بهاءالدین بخارایی تأسیس یافته است یکی از قدیمترین مکتبهای صوفیانه است (رجوع شود به فون هامر در کتاب تاریخ امپراتوری عثمانی، جلد اول، صفحه ۱۲۸) که به سلسلهٔ الذَّهَبُ (زنجیر زرین) معروف شده است و صوفیان این سلسله را «خواجگان عزیزان» می‌نامند (رجوع شود به فرهنگ شعوری، واژهٔ نقشبند). به عقیدهٔ هامر نقشبندیان نخستین حلقهٔ زنجیر خود را ابوبکر خلیفهٔ اول اسلام می‌دانند، و حال آنکه مکاتب دیگر علی داماد پیغمبر را سر سلسله می‌نامند (دربارهٔ زندگی درویشان از جمله رجوع شود به کتاب وامبری Vambéry تحت عنوان اخلاق و آداب مشرق زمین، چاپ ۱۸۷۶ برلن). با این حال، طریقت نقشبندی دیرتر از طریقت قادری در کردستان رواج یافته است (۱۰).

ما نمی‌توانیم در اینجا وارد جزئیات رموز درویشی یا صوفیگری

---

۱۰. دربارهٔ رقابت دو طریقت نقشبندی و قادری رجوع شود به بیتنر Bittner در همان کتاب سابق الذکرش. می‌دانیم که مؤسس طریقت قادری در ۱۰۹۶، یعنی عبدالقادر گیلانی (یا جیلانی) جد اعلائی رشید عالی گیلانی نخست‌وزیر فعلی عراق بوده است. (مؤلف)

بشویم^(۱۱). مریدان درویش باید در مسیر طریقت چندین مرحله را با راهنمایی پیر طریقت یا مرشد خود طی کنند تا اخلاقاً به تزکیه نفس توفیق یابند و به مرحله کشف و شهود و یگانگی با خدا در حالت جذب و خلسه برسند. اعمال مذهبی ظاهری برای نیل به آن حالت باطنی عبارتند از دعاهای ویژه عارفانه (ذکر و تلقین) که بعضی وقتها با حرکاتی مخصوص و حتی با رقص و جست و خیز توأمند. این تجمعها در جاهای مخصوصی برای ذکر و عبادت صورت می‌گیرد که به «تکیه» معروفند و در کردستان، از جمله در شهرهای ساوجبلاغ (مهاباد) و نهری و بارزان و بریفکان و بجیل و غیره می‌توان از آنها یافت.

نگاهداری نفوذ و اقتدار شیخان، که در آن واحد هم مذهبی است و هم سیاسی، به دستیاری شبکه‌ای از عاملان ایشان که به خلیفه موسومند تأمین می‌شود. به هنگام جنگ بزرگ ۱۹۱۴ عده زیادی از این خلیفه‌ها را به ما نشان داده‌اند. خلیفه شیخهای اورامان شخصی بوده است به نام بابا حکیم پسر سید زنبیل، ساکن قریه زنبیل، واقع در نزدیکی بوکان، مقر سرداران مکرری بابامیری (رجوع شود به فصل هفتم). خلیفه شیخ یوسف شمس‌الدین نیز شخصی بوده است به نام مولانا، مقیم قریه شرفکند، واقع در نزدیکی ساوجبلاغ. بابا حکیم بر عشایر بیگزاده و ده بوکری و گورک اعمال نفوذ می‌کرد و مولانا بر عشایر مامش و منگور. همچنین شخصی بود به نام شیخ بابا قادری، در قریه غوث‌آباد، نزدیک ساوجبلاغ، که ترکان او را اعدام کردند. من با این شخص باب مکاتبه باز کرده بودم تا از او رساله‌ای درباره طریقت عرفانی خودشان دریافت دارم، لیکن پایان

---

۱۱. در این باره مخصوصاً رجوع شود به آثار لویی ماسینیون فرانسوی که از این بابت بسیار معتبر است، و بیش از همه به اثر تحقیقی او درباره شور و عشق حسین بن منصور حلاج. (مؤلف)

غم‌انگیز حیاتش به این رابطه خاتمه داد. و بالاخره در بالك، واقع در نزدیکی گردنه گروشینکه Garou Chinka شیخ جلال‌الدین پسر شیخ کمال‌الدین می‌زیست که به هنگام جنگ بزرگ ۱۹۱۴ فعالیت زیادی برای براه انداختن جهاد بعمل آورد.

آنچه در این سازمان سیاسی - مذهبی حلقه‌های صوفیانه کردی برای ما جالب توجه است فعالیت درویشان است که خواب برقراری مجدد اسلام خالص و واقعی و احیای مقام و منزلت خلافت را می‌بینند (البته چنانکه قبلاً نیز اشاره کرده‌ایم با قید وفادار ماندن کردان به سلطان عثمانی) (۱۱۷)، سازمانی که به هر حال دارای جنبه تبلیغات به نفع اسلام است. شیخها حریفان سرسختی هستند برای جلوگیری از رخنه هرگونه نفوذ بیگانه در محیط و قلمرو قدرتشان، و انگیزه ایشان در این امر، صرف نظر از تعصبات اسلامی ملاحظات منافع شخصی و بیم از دست دادن وجهه و نفوذ معنویشان نیز هست، چه، اگر روزی کردستان از این حالت انزوای خود به در آید و با دنیا ارتباط پیدا کند تحقق این امر اجتناب ناپذیر خواهد بود. ملاسعید معلم کردی من (رجوع شود به فصل نهم) آن گونه که ما دیدیم در این باره شك و شبهه‌ای نداشت. با این حال نکاتی که ذکر شد نباید

---

۱۲. رجوع شود به مقاله ما تحت عنوان کردان به نقل قول خودشان. «ایشان (کردها) شروع به خرید اسلحه کردند. همه می‌دانند که در میان همه عشایر کرد ایلات زیباری و شیروانی و میزوری از همگان وحشی‌ترند. این عشایر مردان مسلح و فداکاری به تعداد بیش از ۵,۰۰۰ نفر برای شیخ محمد آماده کردند. وقتی همه جمع شدند اعلام کردند که هیچکس قادر نیست در برابرشان مقاومت کند، و گفتند: «ما به موصل خواهیم رفت و آن شهر را تسخیر خواهیم کرد؛ از آنجا رو به دمشق خواهیم تاخت و از دمشق به قسطنطنیه حمله‌ور خواهیم شد. در آنجا لنگ آن عبدالحمید بی‌همه چیز را خواهیم گرفت، از تختش به زیر خواهیم کشید و حضرت مهدی را بجای او خواهیم نشاند، چون او است که باید به جای نایب پیغمبر بنشیند.» (مؤلف)



تعمیم داده شود؛ توضیح آنکه همه شیخها به دنبال جاه و مقام و کسب ثروت و مکتب نیستند. شیخهایی هم هستند که تنها از راه کسب منافع معنوی زندگی می‌کنند و نسبت به مردم غیرمسلمان و همچنین در مسایل سیاسی گذشت و اغماض دارند. و مسلماً به جرم همین چشم پوشی و استنکاف از اقدام به تبلیغات اسلامی برای جهاد است که شیخهای بارزان و بابا به دست ترکان سر به نیست شدند.

آنچه مسلم است در هر کار تحقیقی که درباره محیط کردان انجام می‌گیرد باید جای چشمگیری از آن به شیخها و نفوذ مذهبی و سیاسی و حُبّ و بغض ایشان و عده مریدان و سایر ویژگیهای دیگرشان اختصاص داده شود. و ما با معطوف داشتن توجه خود به ایشان در عین حال پرده‌ای را هم که انگیزه‌های پنهانی اسلام در پس آن نهفته است اندکی بالا می‌زنیم. فعالیت این شیخان گاهی در قفقاز احساس می‌شود (شیخ شمیل و مریدانش)، گاه در افریقای فرانسه با مدارس اسلامی (زاوویه) اش و گاه در طرابلس ایتالیایی (سینوسی و لیبی فعلی)، و در تمام این موارد، آدم با پدیده‌های یکسانی سر و کار دارد. کردان به صرف يك حرف یا يك اشاره شیخشان اسلحه به دست می‌گیرند و خواننده پیش از این هر وقت صحبت از نهضت ملی کردان به میان آمده شاهد مثالهای متعددی در این زمینه بوده است (رجوع شود به فصلهای نهم و دهم). به هنگام جنگ بزرگ جهانی، تقریباً تمام عشایر ساکن جنوب دریاچه ارومیه، به رغم مصوبات مجلس شورای ملی ایران دایر به حفظ بیطرفی و عدم دخالت در جنگ، به دستور شیخهای خود، و حتی گاه نیز به پیروی از اراده رؤسای عشایر (مثلاً قرنی آقا مامش)، به نام جهاد قد علم کردند. ذکر این نکته نیز باقی مانده است که بگویم در جنگهای داخلی که بین عشایر کرد در می‌گیرد (چنانکه در پایین‌تر از این مثالی به دست خواهم داد)، مساجد و مآلها و حتی قرآن‌عشیرت دشمن از

خشم و آسیب جنگجویان غالب در امان نخواهند بود، و در آن هنگام است که به رأی العین دیده می‌شود منافع و ملاحظات ایلی بر همه ملاحظات دیگر مذهبی و برادری اسلامی و غیره می‌چرید. با توجه به همه این واقعیات، اکنون گویا مجاز به تأیید این نکته باشیم که فکر و روح ملت کرد، چنانچه از دید مذهبی ملاحظه بشود گرایش به طرف مبالغه در تعصب سنی‌گری ندارد. می‌توان به چند نوشته به زبان کردی دربارهٔ دین اسلام اشاره کرد که ما خود با نمونه‌هایی از آن آشنا هستیم.

#### (د) جهاد.

هرچند کرد مسلمان متعصبی نیست ولی برای لَبِيك گفتن به ندای جنگ مقدس یا جهاد، که از قسطنطنیه سر داده بودند، کمتر از ترکان شور و شوق از خود نشان نداد. این حرف درست است (با قید چند نکته که ما در گزارش خود به کنگرهٔ تاریخ مذاهب، منعقد در پاریس در ۱۹۲۳، ذکر کرده‌ایم)^(۱۶)، لیکن موجبات دینی در این مسئله چندان دخیل نبود، چه، کردها، حتی در ایران، از آنجا که طرف ترکها را در این جنگ گرفته و قسمت عمدهٔ مبارزان زیر پرچم جهاد را بانفرا ت خود تشکیل داده بودند خواه ناخواه در جهاد شرکت داشتند، مضافاً بر اینکه در این جنگ پیش از هر چیز فرصت مناسبی می‌دیدند برای فرونشاندن هوس ماجراجویی و آرام کردن غرایز جنگ طلبی خودشان، خاصه که درمقابلشان مسیحیان قرار داشتند نه مسلمانان. این از وظایف ما نیست که در اینجا بار دیگر به ترسیم صحنهٔ جهادی بپردازیم که با کمال تأسف قبلأ به هنگام اقامت در مقام قونسولگری

۱۶. مطالب مذهبی در متنهای کردی، از مجموعهٔ و. نیکیتین، اسناد کنگرهٔ بین‌المللی تاریخ مذاهب منعقد در پاریس، در اکتبر ۱۹۲۳، جلد دوم، صفحات ۴۱۵-۴۲۴، چاپ ۱۹۲۵، ه. شامیون، پاریس.

دولت روس در ارومیه دیده بودیم (۱۷). هموطن و دوست ارجمند ما آقای آندره ماندلستام، که هم خاورشناس است، هم حقوقدان و هم سیاستمدار (دیپلمات)، و همگان صلاحیت والای او را در مسایل سیاست بین‌المللی قبول دارند، در کتاب خود (۱۸) درست بودن اصل اعلام جهاد از طرف سلطان عثمانی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. همچنین از تعریفی یاد کنیم که پروفیسور سنوک هورگرونزه (۱۹)، مرشد اسلام‌شناسان، از جهاد به دست داده است. و برای تکمیل این پرونده که ارج و قدری عملی برای خاورشناسان دعوت شده به کار در شرق اسلامی دارد، به جزوه یا رساله‌ای اشاره کنیم تحت عنوان ماهیت تحول و تأثیر ناشی از جنگ مقدس اسلامی، به قلم دکتر گوته‌فرد گالی کایزرل (۲۰)، ژنرال قونسول آلمان. در آن جزوه ضمن بسیاری چیزهای دیگر جمله‌ای می‌خوانیم که ظاهراً مؤید فکر پروفیسور سنوک هورگرونزه است، به این شرح:

«آری، ایده مقدس جنگ با چنان عمقی در تفکر مسیحی-ژرمنی ریشه دارد که اصلاً زمانی از جنگهای مقدس آلمان صحبت به میان آمد که همکاری آن با جنگهای مقدس اسلام این سؤال را برانگیخت که آیا ایجاد جبهه مشترک با غیرمسیحیان از اعتبار آن نمی‌کاهد؟...»

به هر حال، برهان «علمی» جنگ مقدس یا جهاد هر چه باشد نتیجه آن در ایران خالی شدن منطقه ارومیه، یا به قول لُرد کُرزن «لمباردی ایران» از سکنه بود. ما در اسناد خود دو دستنوشته فارسی مربوط به تاریخ این دوران در ارومیه را نگاهداشته‌ایم: اول ردیه‌ای

---

۱۷. ما شرح مختصری از این ماجرا را در يك رساله تحقیقی منتشر در مجله علوم سیاسی (۱۹۲۱) زیر عنوان آسوری - کلدانیها، ملت کوچکی که قربانی جنگ شده است بدست داده‌ایم. (مؤلف)

۱۸. سرنوشت امپراتوری عثمانی، (چاپ پایو، پاریس ۱۹۱۷).

است از نظر مذهب شیعه بر شرعی بودن جهاد در ایران در زمان جنگ اخیر، که یکی از ملاهای محل آن را به ما داده است. دوم شرحی مختصر از حوادثی که از ۱۹ دسامبر ۱۹۱۴ تا ماه مه ۱۹۱۵ (به هنگام اشغال ارومیه توسط قوای ترك و كرد) در ارومیه روی داد، از زبان عظیم السلطان سردار، از بزرگان طایفه افشار، که در آن دوران حاکم ارومیه بوده است^(۲۱). در اینجا به یادآوری این نکته بس کنیم که همراه با ترکان عثمانی عده‌ای از «مجاهدین» ایرانی نیز آمده بودند (این نام در ایران به انقلابیونی داده می‌شود که برای استقلال ملی می‌جنگند، و چنین جنگی در نزد ایشان حکم جهاد را دارد). از جمله آن «مجاهدین» می‌توان از مشهدی باقر، میرزا آقا بلوری، حاجی پیشماز، غفارخان زنویری، امیر اصلان خان قفقازی و غیره نام برد. رئیس و رهبر این مجاهدین یکی از بزرگان افشار ارومیه به نام مجدالسلطنه بود. به قول عظیم السلطان «... پس از رفتن خلیل بیگ آنچه این آقایان مجاهدین و سربازان شیطان صفت ایشان بر سر مردم آوردند نه قلم به شرح آن قادر است و نه زبان به نقل آن...» و از اینجا می‌توان به خشم نویسنده پی برد که پس از نقل بدبختیها و مصیبت‌های وارد به مردم بر اثر یورش نیروهای ترك و كرد به شرح تعدیها و اذیت و آزارهایی می‌پردازد که این «مجاهدین» ایرانی به بهانه طرفداری از جهاد در حق هم‌میهنان خود روا داشتند، جهادی که مذهب شیعه شرعی بودن آن را جز به صورت جنگ تدافعی قبول ندارد^(۲۲).

ملاسعید که امیدوارم اکنون نام او برای خواننده عزیز آشنا

۲۱. رجوع شود به J.A.، ژانویه - مارس ۱۹۲۹، صفحه ۱۰۸.

۲۲. رجوع شود به اطلاعیه اینجانب به عنوان کنگره بین‌المللی تاریخ مذاهب، منعقد در بروکسل در ماه سپتامبر ۱۹۳۵، تحت عنوان شرکت در مطالعه امر جهاد. (مؤلف)

باشد، منتهایی برای من تنظیم کرد که به مسایل مذهبی کردان مربوطند. این ملای کرد مسلمان و تحصیلکرده با شیخهای نه‌ری روابطی صمیمانه داشت و چهره واقعی آنان را به خوبی می‌شناخت. بعلاوه، چون ناظری دقیق و ناقلی درست بود بسیاری از ویژگیهای دیگر زندگی مذهبی هم‌میهنان خود را برای من یادداشت کرد. این منتهای به من امکان داده‌اند تا گزارشی تحت عنوان مسایل مذهبی کرد که در بالا به آن اشاره کردم تنظیم نمایم، و اینک اجازه می‌خواهم قسمتهایی از آن را که روشنگر کامل جنبه‌های اسلام‌کردی است در اینجا بیاورم.

از جمله، مثلاً، در آن می‌بینیم که چگونه اصول عرفان و تصوف را تعلیم می‌دهند، و سخن بر سر یکی از شیخهای بارزان است:

«شیخ محمد (جانشین عبدالسلام) چیزی بجز يك ملای کم سواد نبود، و یا آن گونه که در کردستان به این گونه کسان می‌گویند «نیمچه ملا» بود. این مرد الکن هم بود. با این وصف، او نیز شروع به تدریس کرد و شاگردان یا مریدانش بسیار بودند. همه سه‌شنبه‌ها و جمعه‌ها، مردان و زنان در بارزان جمع می‌شدند و شیخ برای ایشان «توجه»^{۲۳} می‌کرد. این رسم مذهبی در میان کردان عبارت از این است که شیخ در وسط مریدانش می‌نشیند و سلاله شیخان مربوط به طریقت خود را شرح می‌دهد؛ آنگاه شاگردانش سر و صدا راه می‌اندازند، به این صورت که مثل سگ زوزه می‌کشند یا مثل خر عرعری می‌کنند. خلاصه، ملاسعید اضافه می‌کند که این رسم برخلاف

---

۲۳. نمی‌دانم منظور نویسنده از واژه Tevedjouh «توجه» است یا «توجع». به هر حال «توجع» به نقل از فرهنگ معین، در لغت به معنای «همدردی کردن و اندوه خوردن برای کسی» آمده است و ظاهراً این درست‌تر از «توجه» است که در اینجا چندان مناسب نیست. (مترجم) ولی آقای احمد قاضی معتقد است که «توجه» درست است و آن اصطلاحی است عرفانی به معنی غور و تأمل و مکاشفه.

تمدن و مغایر با راه و رسم نیکو و عقل و منطق است.»

با همین رویه‌های زشت و خشن و در عین حال سازگار با طرز تفکر پامبریهای خودش بود که شیخ نامبرده، همچون بسیاری از مشایخ دیگر توانست کردهای وابسته به حلقه خود را همچون بازیچه‌ای در دست بگیرد. در واقع پس از اینکه شیخ عبیدالله توسط رومیان (ترکان عثمانی) به حجاز تبعید شد بر نفوذ و اقتدار شیخ محمد افزود. اکثر آقایان عشایر آن دور و بر پیشوایی شیخ را پذیرفتند. در آن هنگام بود که مریدان شیخ بار دیگر نام مهدی را علم کردند و شیخ را مهدی خواندند، به بهانه اینکه برطبق احادیث نبوی نام دیگر مهدی باید محمد باشد. با این تمهید شیخ محمد ما مهدی واقعی از آب در آمد، و به پاس این موهبت تصمیم گرفته شد که در جهاد و جنگ با موصل شرکت کنند. مخالفان با این تصمیم را کشتند... از جمله مخالفان یکی هم ملا پریسه‌ای Perisséi بود که مردی دانشمند و فهمیده بود و در میان عشیرت زیباری ارج و قرب زیادی داشت، به ویژه که با بسیاری از بزرگان آن قوم پیوندهای خویشاوندی پیدا کرده بود. مریدان شیخ محمد در قلع و قمع مخالفان جهاد از او شروع کردند، بدین ترتیب که بدن ملا را تکه تکه بریدند، آن تکه‌ها را در لای تنه خالی شده درخت گردوی کهنسالی گذاشتند و آن را آتش زدند. پس از آن، قاتلان از جلو آن درخت رژه زفتند، با چماق خود ضربه‌هایی بر آن می‌زدند و گروهی چنین می‌خواندند: «اینک جهاد مقدس برای لاشه حاجی!» و دیگران جواب می‌دادند: «آری، این هیچ فرقی با جهاد واقعی ندارد و خداوند عمل تو را به حساب نوشته است.»

همچنین با خواندن پاسخی که شیخ بجیل به شیخ محمد صدیق نه‌ری داده است می‌توان به این نکته پی برد که ملاحظات مذهبی در محیط کردان همیشه تابع منافع بالاتری به نام منافع عشیرتی است که

بر هر چیز مقدم است. این شیخ محمد صدیق در نزاع خونینی که بین شیخهای بجیل و بارزان و عشایر ایشان در گرفته بود، و ریشه نزاع از آنجا آب می خورد که یکی از آن عشایر چیزی را از عشیرت دیگر ربوده بود، داعیه حکمیت داشت:

«... من، ای خداوندگار توانا، نمی توانم چیزی بگویم. تویی که بر همه چیز واقفی، لذا من تو را وکیل تام الاختیار خود می کنم و از پیش خود را مطیع و منقاد رأی و مشیت تو می کنم. زیانهای مادی من به حدی است که به تخمین در نمی آید، ولی من آنها را به پاس بزرگواری تو فراموش می کنم. لیکن برای فضیحت و هتك حرمتی که مردمان این عشیرت بیشرم و حیا و این خانواده و قبیح در حق من روا داشته اند و گفتن و حتی شنیدن شرح آن دشوار است مطلب فرق می کند. من در این مورد است که رأی آمرانه تو را تقاضا دارم. تو خود می دانی که آنان حتی به قرآن مقدس تو نیز ابقا نکردند و اوراق آن را در کثافات انداختند! آنان نمازخانه مرا نیز به گند و کثافت آلودند و گوشهای زنان و خدمتگاران مرا برای تصرف گوشواره هایشان بریدند! تو هر حکمی که بدهی «قلباً و لساناً» برای من مطاع است.»

ملا سعید در میان کردهای باسواد یکی از کسانی بود که به هنگام اعلام جهاد ترسی به دل راه نداد و در رد آن سخن گفت. او را توقیف کردند و به نزد حاکم ترك بردند، و او در آنجا متهم شد به اینکه علیه جهاد فتوا داده است. ملا سعید، به شرح زیر به دفاع از خویش پرداخت: «من منکر این نیستم که بر رد جهاد فتوا داده ام، و از این بابت نه شرعاً خود را مجرم می دانم و نه قانوناً، زیرا من در شریعت خودمان هیچ جا ندیده ام که به کشتن مردم بیدفاع و بیگناه فتوا داده شده باشد. از طرفی، قانون دولتی نیز نه تنها تا به حال امر به کشتن کسی نداده، بلکه برعکس، حامی و حافظ حقوق مردم هم بوده است... ولیکن درباره تأیید فتوا و حکمی که برای جهاد داده



شده است من چنین می‌پندارم که رحم و مروت و علم و معرفت شیخ‌الاسلام و نیز عدل و نصفت خلیفه (سلطان عثمانی) بسیار بسیار بالاتر از این باشد که فتوا و حکم به کشتار رعایای بیچاره (مسیحی و نسطوری) بدهند، رعایایی که از زمان حضرت محمد پیغمبر اسلام تا به حال هرگز اسلحه به دست نگرفته و با ما نجنگیده‌اند.»

این بار، در ۱۹۱۵، معلم‌گردی من از این مهلکه جان سالم بدر برد، و پس از آنکه به دست هوادارانش آزاد شده بود عازم موصل شد؛ لیکن بعداً در ۱۹۱۸ به قتل رسید. در قصه دیگری ملاسعید درباره «ماجرای جبهه قفقاز» اظهار نظر کرد، موردی که نه روسها و نه ترکها هیچکدام سیاست خوبی در برابر کردها بازی نکردند.

به عقیده ملاسعید کردها نه تنها آماده بودند که از روسها حسن استقبال کنند، بلکه به سبب احساسات ضدترکی شدیدی که داشتند می‌توانستند موجبات تسهیل عملیات نظامی ارتش قفقاز را نیز فراهم آورند. کردها تنها پس از تماس گرفتن با سپاهیان روس، و به ویژه، پس از رنج بردن بسیار از طرز رفتار مسیحیان (ارمنیها و کلدانیهها) مورد حمایت روسیه بود که از روسها روی برگردانیدند و هرگونه اعتمادی را در این زمینه از دست دادند.

«آنان خواستند از زیر رگبار تند بگریزند و يك وقت خود را در زیر ناودان دیدند.» ارتش روس با اذیت کردن ملت کرد چنان خدمتی به عثمانیان کرد و چنان وفاداری ثابتی نسبت به ایشان از خود نشان داد که نه سلطان رشاد و نه انور پاشا هیچکدام قادر نبودند چنین کاری بکنند... *الْحَرْبُ خُدْعَتُونَ* (جنگ نیرنگ است). مرد باید برای رسیدن به مقصود هر چه می‌تواند حسن خلق نشان بدهد و لطف و محبت بکند؛ و تنها در صورت ناکامیابی این رویه به جنگ متوسل بشود و دست به شمشیر ببرد. پیغمبر فرموده است: *آخِرُ الْحَيْلِ السَّيْفُ* (آخرین نیرنگها شمشیر است). چند تن از افسران آلمانی که به میان

ترکان آمده بودند همه به روی برگردان لبه کتشان شعارهای لَالَه  
الَالَه و مُحَمَّدُ رَسُوْلُ اللّٰه نوشته بودند. مسلماً آلمانیها از مسیحیان  
درجه اولند و دشمن اسلام، و دلشان می‌خواهد که سر به تن ترکها  
نباشد؛ و برای ایشان مهم نبود که به مقتضای زمان این نشانه‌های  
دروغین را به خود بیندند، چه، در حقیقت، با این عمل ۳۵۰ میلیون  
مسلمان را در دنیا از خود راضی کردند، و چه نیکو گفته‌اند که: «عقل  
آدمهای ساده در چشمشان است». توده مردم پیرو احساساتشان  
هستند، و اگر از چیزی خوششان آمد می‌پذیرندش، هر چند در واقع بد  
هم باشد.

و اما ترکان، از آن دم که تصمیم به جنگ گرفته بودند  
می‌دانستند که باید توده‌های ارمنی و آسوری را راضی نگاه‌دارند و  
اعتماد ایشان را نسبت به خود جلب کنند تا با کردان رفتاری برادرانه  
در پیش بگیرند و همه با هم سدّ محکمی در برابر روسها بوجود  
بیاورند. ترکان شاید با این تمهید موفق به فتح قفقاز نمی‌شدند ولی به  
روسها هم اجازه نمی‌دادند که جاهایی از کشور عثمانی را به تصرف  
خود درآورند.

من متأسفانه از منتهای انتقادی که در آنها روح مسخرگی  
کردی ملا سعید با شور و حرارت بسیار اعضای روحانیت مسلمان  
کرد را به باد مسخره می‌گیرد می‌گذرم. برعکس، بینیم که رویه  
کردهای مسلمان سنی در برابر همه فرقه‌های دیگر چگونه است. قبلاً  
دانستیم که مخالفت کردان سنی با عجمهای شیعه را چگونه باید  
تفسیر و توجیه کرد، مخالفتی که به عقیده من کمتر به اعتقادات  
مذهبی و بیشتر به اختلافات مبتنی بر مسایل اجتماعی و سیاسی  
مربوط است. البته این اصل درست است، لیکن بنا به علل فرصت  
طلبی سیاسی، رؤسای شورشی کرد در جلب حمایت شاه ایران برای  
جنگ با ترکان تردید به خود راه نمی‌دهند (رجوع شود به مورد

عبدالرحمن پاشا در فصل نهم)، و از طرف دیگر، مانند مورد کردان ایران که در موقع لزوم خویشان را از رعایای وفادار به شاه اعلام می‌کنند، و در عین حال با او به مخالفت برمی‌خیزند (رجوع شود به فصل دهم). در هر دوی این موارد، خواننده، که ما او را در جریان تاریخ ملت کرد قرار داده‌ایم، خوب می‌فهمد که برای ملت کرد، مادام که در بین دو دولت بزرگ قرار گرفته است، قبل از هر چیز مهم این است که زنده بماند. منافع ملی برای کرد بر علاقه به هر چیز مقدم است، و بدین گونه، یک بار دیگر نسبی بودن این علاقه در نزد کردان روشن می‌شود.

### ۳. رویه کردان در قبال یهودیان.

خواننده کمتر در جریان این مسئله است که بداند رویه کردان در قبال یهودیان چگونه است، و حال آنکه این امر حایز اهمیت است، زیرا در بررسی آن به یکی از جنبه‌های «یهودی‌گری» در مشرق زمین برمی‌خوریم که در عین حال که عجیب است کلاً خوب شناخته نیست. یهودیان کوه‌نشین قفقاز که به یک لهجه ایرانی به نام تات *tate* صحبت می‌کنند و یهودیان ایران با قبر استر و مردوخا در همدان و با محله یهودیان (جوباره) در اصفهان، و باز در نقاط دورتری تا بخارا، در همه جا پراکنده‌اند، و در کردستان نیز همه جا و در همه شهرکها و دهها به ساکنان یهودی می‌توان برخورد. این یهودیان به لهجه‌ای حرف می‌زنند که لهجه آرامی شرقی یعنی همان زبانی است که مسیحیان آسوری کلدانی و نسطوری و یعقوبی (ژاکویت) بکار می‌برند. از نظر لباس اختلاف چندانی با کردها ندارند. شغلشان پرداختن به تجارت و به کار و کسبه‌های کوچک است و نظر به استعداد و مهارت خاصی که برای این گونه امور در این نژاد هست در کار خود

موفقند. با این وصف، در بعضی موارد طرز عمل ایشان موجب انتقادات تند و تیزی می‌شود، از قبیل آنچه ما از کتاب شمیم همدانی نقل کردیم (رجوع شود به فصل سوم)؛ لیکن بر این نکته نیز واقفیم که یهودیان گاهی به درد استفاده در مأموریت‌های سیاسی حساسی می‌خورند، همچون در فرستادن به خواستگاری به نزد يك آقای کُرد بدعُنق که به اندک نام‌لایمی از کوره در می‌رفت (رجوع شود به فصل پنجم). این واقعیت که يك شاعر حماسه‌سرای یهودی به نام پینهاس Pinhas حماسه منظوم یزدان‌شیر قهرمان ملی کُرد را برای سوسین Socin محقق سروده است (رجوع شود به فصل هشتم) خود به خود نشان می‌دهد که یهودیان تا به چه حد با جامعه کُرد و با زندگی ایشان در آمیخته‌اند. و بالاخره در اینجا نمی‌توانم از نظریه مبلغ مذهبی امریکایی، گرانٹ Grant به سکوت بگذرم که پس از آنکه در حدود سال ۱۸۴۰ از نسطوریهای کوه‌نشین دیدن کرد به‌گمان خود به کشف اعقاب یهودیان اسیر بابل (قبایل مفقوده) نایل آمده بود (۲۴). با این حال حکایتی که ملاسعید برای من نقل کرد نشان می‌دهد که زندگی یهودیان در کردستان خالی از خطر هم نیست (۲۵). ماجرا به دوران

---

۲۴. این یهودیان اسیر بابل همان یهودیانی هستند که پس از فتح بابل به وسیله کوروش بزرگ به‌دست او آزاد شدند و یهودیان هیچگاه این لطف و احسان پادشاه بزرگ ایران را فراموش نکرده‌اند. (مترجم)

۲۵. در این باره به کتاب پنج سال سفر در شرق، از ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۱ نوشته اسرائیل یوسف بنیامین جهانگرد و محقق، ساکن فالیشان Falischan (مُلُداوی) چاپ ۱۸۵۶ پاریس مراجعه کنید، در آن کتاب ماجرای يك زن جوان یهودی نقل شده است که در اربل کشته شد، به جرم اینکه بدون عمد و صرفاً از روی سهو و اشتباه چرکابهای ظرفشویی خود را از بالای ایوان به روی مسلمانانی که از کوچه می‌گذشته ریخته و او را نجس کرده بود. و یا ماجرای نبش قبر و مُتله کردن بدن يك خاخام یهودی که در اربل ضمن سفر فوت کرده بود. در الکوش Aikoch واقع در نزدیکی موصل، یهودیان در شب اول عید خمسين (پائیکوت) بر سر قبر نحیمای نبی مراسم مذهبی خاصی اجرا می‌کنند. (مؤلف)

صدیق بیگ، یکی از خوانین میر سیف‌الدینی مربوط می‌شود که رؤسای موروثی عشایر اطراف عمادیه بودند و احتمالاً در نیمه اول قرن اخیر یعنی پیش از استقرار مقامات ترک در کردستان روی داده است. در این قصه نقل می‌شود که صدیق بیگ وقتی فهمید یهودیان هر روز شنبه در کناره‌های نهر به دنبال شمشیر حضرت سلیمان می‌گردند تا قدرت از دست‌رفته را به ایشان بازگرداند به نوکرهای خود دستور می‌دهد یک شمشیر کهنه در همان حول و حوش که یهودیان در آن می‌گردند پنهان کنند. از طرفی، به همه توصیه می‌کند که وقتی یهودیان آن شمشیر کذابی را پیدا کردند در جلوشان مظلوم بازی در بیاورند و تظاهر به ترس و اطاعت از ایشان بکنند. کردان چنین کردند. یهودیان عمادیه شمشیر را یافتند، چند روزی خیال برشان داشت که چیزی شده‌اند، و سپس بیرحمانه به دست کردان قتل‌عام شدند.

با این وصف، من اضافه می‌کنم که به طور کلی کردان در عین حال که فرد یهودی را تحقیر می‌کنند کاری هم به او ندارند. جمله «أزُ بُیْمَه جُو» یا «مَنْ حُو نَاكَمَه جُو» (یعنی: من خود را یهودی نمی‌کنم) در میان کردان بسیار رایج است. با این حال، من معتقدم که این توهین کمتر انگیزه نژادی یا مذهبی دارد و بیشتر اجتماعی، یعنی نشان دهنده تفاخر مردی دلیر و جنگجو نسبت به کسی است که کلاً فاقد این صفات است.

اکنون که مشغول گردش در افقی هستیم که به ما امکان می‌دهد رفتار و برخورد کردان را با عناصر دیگر بیگانه در محیط مذهبی و ملی خود ببینیم (دو واژه‌ای که به شرح مذکور در فصل هشتم همین کتاب، اغلب در شرق مسلمان با هم یکی می‌شوند) دیگر من لازم نمی‌دانم درباره رفتار کردان و روابطشان با عیسویان درنگ کنم، زیرا این مطلب را در فصلهای پیشین بررسی کرده‌ام (رجوع شود به فصلهای

ششم و نهم). به گمانم اشتباه نمی‌کنم که جنگ مقدس یا جهاد شاید در بعضی دوره‌ها (مانند دوران جنگ‌های صلیبی با صلاح‌الدین و جنگ‌های شدّادیان با ارمنیان و گرجیان و روم شرقی یا بیزانس) به انگیزهٔ تعصبات اسلامی کردان بوده است؛ ولی اگر به یاد نیاوریم که مسیحیت نیز با اسلام به نام مذهب سر جنگ داشته و نزاع یکطرفه نبوده است مرتکب اشتباهی نابخشودنی شده‌ایم. با این وصف ما در دوران خودمان نظرات موجّهی را برشمرده‌ایم (از شیخ عبیدالله و ثریا بیگ بدرخان و ملا سعید) حاکی از اینکه کردها خوب درک می‌کنند که هرگونه عملی از این نوع بجز اینکه ایشان را در برابر افکار عمومی جهان بیقدر و ارزش بکند و به نهضت استقلال طلبی‌شان لطمه بزند سودی به‌حالشان نخواهد داشت. کردها در سیر تاریخ خود بسیار با ارمنیها مخلوط بوده‌اند، و در تجزیه و تحلیل بسیار عمیقی که پروفیسور مارّ دربارهٔ مذهب یزیدیان کرده است شواهد جالب توجهی در این باره خواهیم دید. من نیز کوشیده‌ام اطلاعاتی گردآوری کنم که به ما نشان می‌دهد قسمتی از کردستان سابقاً پیرو دین مسیح بوده است (۱۹۲۶)، و بنابراین با کمال تواضع در تأیید نظریهٔ جالب توجه هم‌میهن بزرگوار خود همداستانم.

#### ۴. رویهٔ کردان در برابر یزیدیان.

در میان ادیانی که در کردستان رایجند یزیدی نیز مذهبی است که بعضی از کردها پیرو آن هستند. این مذهب به عقیدهٔ پروفیسور مارّ باید همان کیشی باشد که بیشتر کردها پیش از گرویدن به دین اسلام

---

۲۶. رجوع شود به مقالهٔ من دربارهٔ کردان و مسیحیت در مجلهٔ تاریخ مذاهب، چاپ ۱۹۲۲. (مؤلف)

پیرو آن بوده‌اند. پیش از پرداختن به تجزیه و تحلیل این آیین اجازه می‌خواهم در اینجا قصه‌ای را نقل کنم که روشنگر رویه و رفتار کردهای مسلمان در قبال برادران یزیدی خویش است، و با این قصه به سیر نظرات و ملاحظات خود دربارهٔ اسلام کردی خاتمه می‌دهم. از طرفی باید به این نکته هم اشاره کنیم که اگر در اینجا صحبت فقط بر سر یک مناظره یا یک جرّ و بحث آرام است، برعکس، درجنگ بین عشایر، کردها اگر یزیدیان را هم قتل‌عام نکنند^(۲۷)، ایشان را به بردگی می‌گیرند (رجوع شود به کتاب میرانی سوران، تألیف حزنی).

قصهٔ ما که بیشتر جنبهٔ طنز دارد و عنوان آن چنین است: **حیکایتی علی بگی و ملایتی حوسینیان و کوچکت داسنیان**؛ این حکایت مربوط به بحث و مناظره‌ای است بین ملایان مسلمان (ملایتی حوسینیان) و روحانیون یزیدی موسوم به کوچک در کردستان. مناظره در خانهٔ علی بیگ دَسَایَهٔ *Dasâyé* در می‌گیرد که در آن زمان رئیس فرقهٔ یزیدیان بوده‌است (داسنی به زبان کردی، دسایه به زبان سریانی و دواسین جمع داسین به زبان عربی نامهای عشیرتی هستند و ربطی به نامهای مذهبی ندارند). علی بیگ یکی از علاقه‌مندان پروپا قرص این گونه برخوردها و بحثها بود و در آن همیشه بیطرفی کامل اختیار می‌کرد. باری، کوچکها در آن جلسه ادعا کردند که به موجب پیشگوییهای امامشان شیخ هادی، فرشتگان و پادشاهان را در آسمانها می‌بینند، و نیز نهنگها و چیزهای دیگر را، و این منطبق است با غیبگوییهای پیشوای روحانیشان. ملاها به عنوان دلیل عادی حقانیت دین اسلام اظهار کردند: بیغمبری آمده و خود را

۲۷. یزیدیان در بخش شیخان (منطقهٔ موصل) و بر جبل سنجار، در ۱۶۰ کیلومتری مغرب موصل، در ناحیهٔ دیار بکر و حلب، و نیز در ارمنستان شوروی و در نزدیکیهای تفلیس ساکنند. تعداد تقریبی ایشان امروزه نباید از ۶۰ الی ۷۰ هزار بیشتر باشد، و حال آنکه در نیم قرن پیش به ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار نفر می‌رسید. (مؤلف)



فرستاده از جانب خدا معرفی کرده و اعلام نموده است که حاضر است جانش را برای تأیید و تثبیت آیینش فدا کند؛ کلمه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و بسط و گسترش نفوذ این کلمه در دلهای مردمان خردمند و منصف خود بهترین دلیل بر حقانیت آن است. علی بیگ پس از آنکه مدتی بحث و مناظره را دنبال کرد به نوکرها فرمان داد که غذا بیاورند. برای ملایان بشقابهای پلو با تکه‌های گوشت چاق و چله گوسفند آوردند و در جلو ایشان گذاشتند، لیکن سهم کوچکها فقط ظرف پلو بود بدون گوشت. ایشان دست به غذا نبردند و به میزبان برای این تبعیض پرخاش کردند. آنگاه علی بیگ توضیح داد که در زیر پلو ایشان نیز به همان اندازه که برای ملایان گذاشته‌اند گوشت نهفته است، و به گفته افزود: «شما که ادعا می‌کنید چیزهای ناپیدا را در آسمان می‌بینید من فکر کردم لابد گوشت را نیز که عمداً لای پلو پنهان کرده‌اند خواهید دید.»

## ۵. آیین یزیدی.

### الف) نظریه مبنای اسلامی آن.

این نظریه در کتاب رُوژه لسکو تحت عنوان تحقیق درباره یزیدیان سوریه و جبل سنجار (خاطرات مربوط به مؤسسه فرانسوی دمشق، جلد چهارم، چاپ ۱۹۳۸) مطرح شده است که به روشن نمودن مسئله بسیار کمک می‌کند. مؤسس آیین یزیدی، شیخ عدی (به کردی هادی) بن مسافر بود که بین سالهای ۱۰۷۳ و ۱۰۷۸ در سوریه متولد شد و تقریباً در نود سالگی وفات یافت. در بغداد، که نیمه اول عمرش را در آنجا گذرانید، با شیخ عبدالقادر گیلانی آشنا شد. شیخ عدی چند رساله از خود بر جا گذاشته که بیانگر کیش و طریقت او است. روزه لسکو مدعی است که آیین یزیدی از هیچکس از اصول اسلامی منحرف نشده است و در آن هیچگونه خصوصیتی که حاکی از متأثر بودن از تعصب یزیدی باشد وجود ندارد. با این وصف، باید متذکر شد که به موجب تفسیرهای شیخ عدی درباره ذات باری تعالی، این خداوند است که شیطان و بدی یعنی شر را آفریده است، و در این باره می‌گوید: «اگر بدی مستقلاً و بدون دخالت اراده خداوندی وجود می‌داشت خدا در دفع آن ناتوان می‌بود، و یک موجود ناتوان نمی‌تواند خدا باشد.»

به نظر بعضی از پدران روحانی کلیسای رم شرقی (مثلاً زوسیم Zosime و پاندور Pandore) که در مصر زندگی می‌کردند، فرشتگان ساقط شده از مقام ملکوتی بایستی برای آدمیان به همان عنوان زجر کشیده باشند که مثلاً پرومته رباینده آتش کشیده است، به جرم اینکه خواسته بود آدمیان را از نعمت آتش برخوردار کند (رجوع شود به د. مرژکوفسکی (۲۸)، در کتاب راز غرب، به زبان روسی، چاپ ۱۹۳۰ بلگراد، صفحات ۷۰ و ۸۲).

عَدی پس از ترك بغداد به هکاری رفت و در خرابه‌های صومعه‌ای از آن مسیحیان، در لالش Lalech مستقر گردید. ریاضتها، نماز و روزه‌ها و معجزنمایی‌های او موجب شد که بر تمامی آن منطقه اقتدار و نفوذ روحانی عظیمی پیدا کند. پس از مرگ او، در اندک مدت دو دستگی شدیدی در میان مریدانش بوجود آمد که با یکدیگر به رقابت برخاستند: یکی متعصبین مسلمان، و دیگر ملحدان که در اقلیت بودند. پس از يك قرن مبارزه داخلی، آخر گروه دوم در کردستان و گروه اول در مصر و سوریه پیروز شدند. در پایان قرن سیزدهم بود که شریعت یزیدی شکل می‌گرفت، با این حال هنوز در تبلیغات خود سخن از پرستش شیطان به میان نمی‌آوردند، و این کار در دوران دیرتری برملا شد.

اعتقاد به امامت یزید بن معاویه خلیفه اموی و به قدیس بودن عَدی، و اعاده حیثیت از شیطان از مهمترین خطوط برجسته آیین یزیدی هستند، مضافاً بر اینکه این آیین احتمالاً از يك عامل خرافات هم که هنوز درباره آنها بقدر کافی مطالعه نشده تأثر پذیرفته است. رُوژه لِسْکُو در این مورد از رساله من تحت عنوان ستایش کرد از سَنی گری نام می‌برد که من در آن مثالهای زیادی در این زمینه بدست داده‌ام؛ البته بی آنکه ذره‌ای از ارج و قدر اثر معروف اسلام شناس برجسته، میکل آنجلو گیدی (۲۹)، مؤلف «نظریه اسلامی بودن آیین یزیدی» بکاهم، معتقد به اهمیت تأثیر آن عامل خرافات هستم. و به همین دلیل است که لازم دانستم نظریه پروفیسورن. مارّ را، که به موجب آن کیش یزیدی باید در رابطه با همه عوامل محیطش مورد مطالعه قرار گیرد، در اینجا بیاورم.

من در اینجا وارد جزئیات اثر رُوژه لِسْکُو که در دسترس هر

خواننده‌ای قرار دارد، نمی‌شوم، و تنها بس می‌کنم به اینکه چند نکته‌ای از آن را برای کتاب خود بردارم. از جمله، یکی درباره‌ی این اصل مذهب یزیدی معاصر است (اعتقاد به خدای واحدی که اداره‌ی امور دنیا را به دستیاران خود یعنی هفت فرشته‌ی مقرب واگذار کرده است)، و از عجایب آنکه در فهرست اسامی این هفت ملك مقرب که در فرقه‌های مختلف تغییر می‌کنند به نام شیخ منصور حلاج هم برمی‌خوریم. ظاهراً به نظر می‌رسد که برخوردی بین صوفیان مسلمان و یزیدیان روی داده است، و روزه لسکو در کتاب خود (صفحه ۴۰، شماره ۲) به آن توجه دارد.

آخرین نمایندگان فرقه‌ی حلاجیه در قرن پنجم هجری در حلقه‌ی درویشان قادریه، که عدی، با مؤسس آن آشنا بود، حل شدند. بعلاوه، روزه لسکو، ضمن پرسش از خود که چرا یزیدیان نفس شرّ یعنی فرشته طاووس را تجلیل می‌کنند (فرشته‌ای که مندوبیها، دروزها و تخته‌چیها نیز به آن ایمان دارند) از عده‌ای از صوفیان مسلمان قرنهای پنجم و ششم هجری نام می‌برد که در اندیشه مسئله ملعت ابلیس بوده‌اند، عبدالقادر گیلانی، حلاج، ابن عربی و احمد غزالی را نظر بر این بود که اگر شیطان از سجده کردن به آدم و از ستایش او به نحوی که تنها درخور مقام خداوندی است امتناع کرده است این امتناع و صرفاً به سبب عشق و سرسپردگی فوق‌العاده‌اش به خداوند بوده است (نزدیک به عقیده بعضی از پدران روحانی کلیسای رم شرقی که در بالا به نامشان اشاره کردیم). این صوفیان بجای اینکه شیطان را درخور لعن و نفرین ابدی بدانند به مؤمنان توصیه می‌کردند که او را تجلیل کنند. ضمناً درخور تذکر است که نخستین اشاره به آیین محترم شمردن شیطان از قرن هفدهم است، و حال آنکه نخستین گواهیهای نوشته درباره‌ی یزیدیان به قرن دوازدهم مربوط می‌شود. به قسمتی که مشعر بر ذکر واجبات دینی (نماز و روزه و اعیاد و

قربانیها و محرّمات) است این نکته را اضافه می‌کنم که اوستیها (کردهای ساکن قفقاز) يك بره هم به نام خدای شر یعنی شیطان قربانی می‌کنند (رجوع شود به کتاب تمدن قفقاز، نوشته آ. بیهان Byhan، چاپ ۱۹۳۶ پایو، صفحات ۲۲۲-۲۲۳). آیا نباید گفت که در این کار ایشان يك فکر ایرانی نهفته است، از آن رو که هر دو ملت از يك خانواده‌اند؟ دربارهٔ تصویرهای فلزی (سنجاق) نشان دهندهٔ شکل طاووس، که مبلغان مذهبی یزیدی (قوآل) در گشتهای سالانهٔ خویش با خود حمل می‌کنند، در نزد اوستیها نیز يك «روح خروس» دیده می‌شود که جزو ضروریات مجالس عزاداری و مراسم تدفین است. به هر حال همان طاووس یزیدی است که گاهی اوقات خروس هم نامیده می‌شود (همان کتاب، صفحهٔ ۷۷، شمارهٔ ۲، در باب تحریم گوشت جوجه).

بنابراین روزه لِسْکُو معتقد به نظریه آنجلوگیدی سابق‌الذکر است که یزیدی ریشه در اسلام دارد؛ و البته در کنار اصول اسلامی معتقدات و خرافاتی هم متعلق به ایران در آن تشخیص می‌دهد که «کم کم و بتدریج که کیش یزیدی مسلمان بودن پیشین خود را فراموش می‌کرد در صف اول آن اصول قرار گرفتند». من به سهم خود بیشتر راغب به داشتن این اعتقادم که کردهای یزیدی هرگز مسلمان نبوده‌اند (همچنین رجوع شود به ت. منزِلْ Th.Menzel در مقالهٔ یزیدیان در شرق ایران که همهٔ عوامل این آیین فلسفی و عجیب را نیز برمی‌شمارد).

نظریهٔ پروفیسور ن. مارّه که از این پس در همین کتاب خواهد آمد، به عقیدهٔ من کردهای یزیدی را در «اقلیم» واقعی خود قرار خواهد داد. آیین شیخ عدی را مریدان گردش به ذوق و سلیقهٔ خود دستکاری کردند، تا به همین شکل الحادی که چیزی از اسلام در آن وجود ندارد پراکنده شد، زیرا زمینهٔ کُردی آمادگی داشت که آن را به

همین شکل بپذیرد. پیش از ظهور شیخ عدی، در محیط کردن مجموعه‌ای از اصول نظری و عملی مذهب وجود داشت که کردها آنها را از خودشان درآورده بودند و غیر اسلامی بودن آنها کاملاً آشکار بود، لیکن بتدریج تحت تأثیرات عوامل مختلف، که پروفیسور مارّ در اثر خود غنای آنها و نقاط تماس و وابستگی‌های دو جانبه گوناگون آنها را به ما نشان می‌دهد پخته شدند. آیین یزیدی در واقع چیزی بجز یکی از مراحل تحوّل مذهبی نبوده است. مهم این است که جهت چشم‌انداز را گم نکنیم و بدون در نظر گرفتن همه پیوستگیها و حدّ و مرزهای محیط کرد خود را در قالب خشک آیین یزیدی مقید نسازیم. از طرفی، کاملاً با روزه لسکو موافقم که در کتاب خود، (در صفحه ۸۱ شماره ۲) چنین می‌گوید: «... آن روز که مدارک کافی درباره فولکلور کردی گردآوری شود تمام نکته‌های راجع به آیین یزیدی تغییر خواهد یافت.»

درباره سلسله مراتب مذهبی (فرقه‌ها) یزیدی (شیخ، پیر، فقیر، قوّل) که روزه لسکو در پایان کتابش تحت مطالعه قرار می‌دهد و آن را به طریقت مرتاضانه تأسیس یافته به وسیله شیخ عدی پیوند می‌دهد، و نیز در آن بقایای عناوین صوفیگری را می‌بیند، شاید بتوان تحقیقات عمیقتری به عمل آورد؟ من به ساختار عشیرتی کرد می‌اندیشم (تقارن مقام شیخ و خلیفه‌هایش با مقام میر و آقا و غیره) و نیز به تأثیرات احتمالی جوامع مسیحی مانند نسطوریهای کوه‌نشین که پر طاووسی به کلاه خود می‌زنند، و به «ابونه اسقف»ها که مرشیمون کافر کلاه اسقفی بر سرشان گذاشت؟

روزه لسکو در خاتمه می‌گوید که نظام فرقه‌ای از اصول جامعه یزیدی است. رؤسای روحانی اغلب از اقتداری برتر از اقتدار رؤسای موقت برخوردارند. این نظریه لسکو خوشبختانه مؤید نظری است که من همیشه خواسته‌ام خاطر نشان سازم: ادراک مذهبی کردن همیشه با

طرز تفکر عشیرتی ایشان همگام است و هر دو درهم ادغام می‌شوند و عمیقاً بر هم تأثیر می‌گذارند.

سوسین Socin در مورد هنرنامه‌های جنگی یزیدیان در قسمت دوم کتاب سابق‌الذکر خود، صفحه ۲۶۰ نمودارهایی بدست می‌دهد، و همچنین قصه احمد چرشاچی را با يك آواز غنایی برای ما نقل می‌کند (همان کتاب، صفحه ۲۷۰). در تاریخ محمدامین ذکی نیز (صفحه ۳۹۹) بندی را که به داسنیها، یعنی به یزیدیها، اختصاص داده شده است می‌یابیم.

## ۶. آیین یزیدی از دید پروفیسور مار.

اکنون به تجزیه و تحلیل آیین یزیدی از دید پروفیسور مار می‌پردازیم.

### الف) واژه چلبی.

این دانشمند روسی پس از آنکه در تحقیق و تتبع خود دربارهٔ واژه چلبی روشن ساخت که واژه مذکور در آغاز قرن چهاردهم در میان ترکان سلجوقی پیدا شده و ایشان آن را از کردها به عاریت گرفته‌اند و کردها نیز به نوبه خود آن را به صورت تسَلْمُ تَسَلْمًا tslem tsalmâ به معنای «تصویر و بُت» از آرامیها گرفته بودند، از آنجا که دیگر مشکلی در این قسمت از نظر زبان‌شناسی باقی نمی‌ماند به تجزیه و تحلیل محیط اجتماعی و نژادی پدیدآورنده این واژه می‌پردازد و در آغاز بحث می‌گوید:

چنانچه در واقع واژه چَلْب «خدا» از ریشه یافتی و به عبارت صحیحتر از ریشه یافتی جنوبی است، و چنانچه کلمه مشتق از آن یعنی چَلْبی نه تنها به معنای «خدایی» بلکه به معنای «نیک‌نژاد» و



«نجیب‌زاده» و «آقا» و «ارباب‌خانه» و همچنین به معنای «خنیاگر» (آوازه‌خوان) و شاعر، و سپس «باسواد» و درس‌خوانده و متمدن و نیز بزرگوار و شریف و مؤدب و خوش‌پوش، و بالاخره ارباب کوچولو نیز هست، بدون نیاز به ارائه دلیل، روشن است که در این واژه بقایای قسمت مهمی از تاریخ ملّتی که این واژه را ابداع کرده نهفته است. از جمله روشن است که ملّتی که این واژه چندان مورد اختلاف و مناظره را بوجود آورده «اولاً، پیرو مذهبی بوده که در مرزهای جنوبی دنیای یافتنی پیدا شده است. ثانیاً، مظهر و نمونه ملّتی بوده با یک سازمان اجتماعی مشخص که به چندین طبقه و یا حداقل به دو طبقه تقسیم می‌شده است، یکی نجبا از نظر خون و اصل و نسب، و دیگر مردم معمولی فانی. ثالثاً، در طبقه نجبا طایفه‌ای بوده است مشخص از نظر اهمیتی که از پیش داشته است، با یک نام یافتنی مقدس به معنی «خدا»، و رهبری روحانیت جامعه به طور موروثی در این خانواده مقدس متمرکز بوده است. رابعاً، همراه با رهبری روحانی، صفت باسواد بودن و آواز و موسیقی نیز از امتیازات همان طایفه برجسته بوده است. خامساً، این موقعیت، با توجه به همه جهات ممتازة این طایفه، کم‌کم برای او، در نزد این ملت که از سازمان اجتماعی خوبی برخوردار بوده شهرت نجابت خاصی ایجاد کرده و به نام او که فی‌نفسه مذهبی و به طور کلی مربوط به خداشناسی بوده معنای یک اصطلاح طبقاتی و کلاً اجتماعی بخشیده است، همچون همه مفاهیم بلندی که در همه جا به نجبا می‌بندند. سادساً، ملّتی که این تاریخ در قلمرو او، بیرون از منابع نوشته تحول می‌یافت، در حدود قرن چهاردهم بعضاً و یا به نسبت قابل ملاحظه‌ای با ترکان سلجوقی مخلوط شد و دو واژه چلب و چلبی را که با تاریخ ملی مطول و هزار ساله پیشین درست شده بود در زبان ایشان وارد کرد. آیا می‌توان ملت کرد را، ولو به صورت احتمالی هم شده، صاحب این تاریخ مداوم

مستتر در این واژه مورد اختلاف دانست؟ و در نتیجه، این هم سئوالی است که به نحو دیگری پیچیده است.»

با شروع از این تجزیه و تحلیل نافذ واژه چلبی است که پروفیسور مار، ضمن تعمق بخشیدن به تحقیق خود مجموعه‌ای از نظرات راجع به مقام یزیدی را که این آیین در صحنه پر نقش و نگار و حیرت‌انگیز معتقدات دینی متشکل در سرزمین آسیای باستان اشغال نموده است به ما عرضه می‌دارد، سرزمینی که از لحاظ آیینهای مختلف باقیمانده از دورانهای قدیم — که به نحوی چنان آزادانه بهم درآمیختند و در هم تأثیر بخشیدند — بسیار غنی است، و تنها یک مورخ مذهب‌شناس، مجهز به یک احساس انتقادی و به یک دید کلی بسیار وسیع قادر است در این دخمه پر پیچ و خم واقعی فرورود و سر در بیاورد. در اینجا می‌کوشیم که افکار پروفیسور مار و نتایجی را که به آنها می‌رسد خلاصه کنیم و دیگر در اینجا به آنچه قبلاً دربارهٔ مقامی گفته‌ایم که آواز و اشعار حماسی در زندگی معنوی و اجتماعی ملت کرد اشغال کرده‌اند (رجوع شود به فصل ششم) بر نمی‌گردیم. فقط یادآور می‌شویم که مار در آنها بقایایی از بت‌پرستی کرد مربوط به پیش از اسلام می‌بیند.

(ب) اعتقادات قدیمی در آسیای باستان.

تقسیم‌بندی فعلی محیط کرد بر زمینه مذهبی و تنوع اعتقادات، به عقیده پروفیسور مار از نتایج پیروزیهایی است که مسیحیت و اسلام بر معتقدات قدیمی آسیای باستان پیدا کردند، هرچند این پیروزیها همیشه قطعی و غیر قابل علاج نبوده‌اند. در عوض، چنین به نظر می‌رسد که مذهب توده کرد — که جنبه کاملاً خاصی دارد — اقرار به مغلوبیت خود در برابر ادیان فاتح نداشت و ضرباتی بر درون آنها وارد می‌کرد که در آنها نهضتهای اعتراضی یا الحادی برمی‌انگیخت.

مثلاً در ارمنستان مسیحی، پیروان فرقه‌های مختلف را می‌شناسیم، از جمله، فرقه «فرزندان خورشید» (آره‌وردیق arewerdiq) که مقایسه آن با کردهای بت‌پرست به ما امکان می‌دهد افق‌های تازه‌ای در تاریخ حیات مذهبی کشور بگشاییم. «بدیهی است که ما نمی‌توانیم با نظر محققان قدیم ارمنی، یعنی چمچیان و آبوویان، همداستان باشیم که معتقد بودند یزیدیه‌ها کافرهایی هستند که سابقاً از کلیسای ارامنه مشعب شده‌اند (۳۰). لیکن عکس این قضیه بسیار محتمل است، یعنی ظهور کفر و الحاد در کلیسای ارامنه تحت تأثیر یک مذهب توده‌ای الحادی صورت گرفته است از نوع آیین یزیدی کردی یا مذهبی شبیه به آن (۳۱).

و اینک تحلیل قضیه از دید ماژ:

مدتها پیش از ظهور ترکان در آسیای باستان یک نهضت تهدیدکننده مذهبی در درون کلیسای ارامنه سر بلند کرد که از مرزهای ارمنستان پا فراتر نهاد، سرتاسر خاک بیزانس را تا سرزمین مغرب درنوردید و در مسیر راه‌پیمایی خود شکل‌های مختلفی به نام‌های مختلف پس انداخت. در خود ارمنستان، به ترتیب تاریخ، متسیگنه‌آیپها metseghneai یا اوشیتها euchytes و پاولیسیها pauliciens و

۳۰. رجوع شود به م. واگنر در کتاب رایس، صفحه ۲۵۹ و صفحات بعد. اگیازاروف حق دارد که این عقیده را قبول ندارد (تحقیق مختصر نژادی-قضایی درباره یزیدیان، صفحات ۱۷۹-۱۸۰). دیگران، از جمله مثلاً ف. نه‌و F. Neve این فرقه را اصلاً ایرانی می‌دانستند (شرح جنگ‌های امیر تیمور، از روی تاریخ میژروف، چاپ ۱۸۶۰ بروکسل، صفحه ۶۵). این عطف دادن مانند همه آنهايي که بعد می‌آیند از پروفیسورن. ماژ است، مگر اینکه با علامت اختصاری نام من، یعنی و. ن. مشخص شده باشند. (مؤلف)

۳۱. عجب آنکه یزیدیان روزه‌ای دارند که سه روز طول می‌کشد و با روزه ارامنه به نام آره‌جه‌وراتس aradjavorats تطبیق می‌کند که تا به امروز هنوز نتوانسته‌اند اصل و بماء و نام آن را پیدا کنند. در ابتدا گرجیها نیز آن روزه را می‌گرفتند.

تُندراسیها tondraciens و تولاییها toulaiïens و غیره. در بیرون از ارمنستان، از شرق به غرب، و باز به ترتیب تاریخ عبارت بودند از: پاولیسیها و اوشیتها و بوگومیلها Bogomils یا فونداگیاژیتها phoundaghiagites و آلبی ژواها albigeois و کاتارها cathars. مذهب پایه، یعنی طریقت پاولیسی که طریقت بوگومیلی بسیار به آن وابسته است، چنانکه می‌دانیم در سیر تاریخ تا سوریه پیش رفته و مخصوصاً در خود ارمنستان ریشه‌های آن در محیطی پرداخته با اوضاع و احوال مذهبی محلی فرورفته است. ماهیت این محیط با بودن يك مذهب توده‌ای بت‌پرستی در ارمنستان که وطن‌گردان نیز هست توجیه‌پذیر بود، مذهبی که تا به امروز خود را در بین یزیدیها حفظ کرده است. در این باره، نتایجی که دانشمند معروف آلمانی علوم الهی، اوگوست نِئاُندر^(۳۲) در کتاب خود دربارهٔ یزیدیان (چاپ ۱۸۵۰ برلن) با مقایسهٔ آیین بوگومیلی و یزیدی به آن می‌رسد بسیار جالب توجه است، به طوری که هرچند این تحقیق در مورد بعضی نکات کهنه شده و از اعتبار افتاده است ماّ قسمتی از آن را که به این نکته مربوط می‌شود کلاً نقل می‌کند.

نِئاُندر معتقد بود که انطباق دادن هویت شیخ‌عدی با ادیمنت^(۳۳) و تلاش در نزدیک کردن آیین یزیدی به کیش و مذهب مانی پایه و اساسی ندارد. مسلماً پرستش خورشید به صورت یکی از ویژگیهای بارز یزیدیان ظاهر می‌شود، لیکن هیچ لزومی ندارد که در آن تأثیری از مانویت بینیم، بلکه این تأثیر از آیین پارسیان است که به فرقه‌های دیگر نیز سرایت کرده است، چنانکه از ژوزف فلاویوس دربارهٔ طریقت یهودایی اِسنیها Esséens می‌آموزیم: «آنها تا به هنگام طلوع خورشید دربارهٔ هیچ چیزی که به زندگی روزمره و به مردم زمانشان

32. Auguste Neander

۳۳. Adimant شناخته نشد که کیست. (مترجم)

مربوط باشد با هم صحبت نمی‌کنند، لیکن در حین خواندن نماز اجدادیشان به خورشید خطاب می‌کنند و از او به دعا می‌خواهند که طلوع کند».

من اینجا باید متذکر بشوم که مسئله مورد مناقشه است. آن‌گونه که یکی از ناظران اروپایی (ل. کراژه‌وسکی (۳۴) در مقاله خود تحت عنوان آیین شیطان منتشر در مجلهٔ مرکور دوفرائس (۳۵)، مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۳۲) می‌گوید:

«یزیدی هرگز نماز نمی‌خواند، مگر برای خورشید. در آن لحظه که خورشید ظاهر می‌شود یزیدی باید سه‌بار در برابر او به خاک بیفتد و بگوید:

«خورشید به روی من طلوع کرده است. هان، ای بدبخت، برخیز و به تکلیف دینی خود عمل کن! خدایی بیش وجود ندارد و شیخ‌عدی حبیب خدا است. سلام بر شیخ‌عدی! و بر گنبد بزرگی که او در زیر آن آرمیده است و شهادت می‌دهد بر اینکه نژاد یزیدی از میان بازوان شیخ‌عدی بدرآمده است.»

پس از آن، مکانی را که نخستین اشعهٔ خورشید بر آن افتاده است می‌بوسد و سنگی را به علامت مشخص نمودن مکان مقدس شیخ‌عدی در زمین فرو می‌کند و سه‌بار به دور آن طواف می‌کند. در حینی که به ادای این مراسم مشغول است حق ندارد کسی را که پیرو دین و آیین دیگری است ببیند، یا کسی از پیروان دین و آیین دیگر او را ببیند».

از طرفی، امیر کامران علی‌بدرخان در خطابهٔ خود راجع به آیین خورشیدپرستی در میان گردان معتقد نیست به اینکه یزیدیه‌ها خورشیدپرست باشند. با این وصف تذکر می‌دهد که «مؤمنان متعصب

یزیدی، نور خورشید صبحگاهی را که بر تنه خنک درختان می‌تابد می‌بوسند»، و این خود نکته ظریفی است که عاری از اهمیت نیست. و سرانجام گواهی دیگری داریم که به موجب آن مبلغ مسیحی قرن چهاردهم، سوبهلمران (۳۶)، کردان پرستنده خورشید را به دین مسیح در می‌آورد (رجوع شود به رساله تحقیقی خود ما تحت عنوان کردان و مسیحیت، منتشر در مجله تاریخ ادیان). با بودن همه این اطلاعات، چنین پیدا است که لااقل می‌توان پذیرفت بقایایی از مذهب زردستی در میان کردان هنوز هست. در منظومه حماسی کردی به نام مَم‌وزین نقل شده است که شاهزاده مَم در دوران کودکی در محلی نگاهداری می‌شد که هرگز نور خورشید بدان در نمی‌آمد. روزی که با دوست هم‌سن و سال خود بازی می‌کرد شیشه پنجره را شکست و پرتوی از خورشید به درون اتاق تابید. بچه‌ها بانگ برداشتند که: این خدا است! و خواستند اشعه خورشید را بگیرند. بعداً معلمشان برای ایشان توضیح می‌دهد که خورشید و ماه چیست و روز و شب کدام است، و خدا تنها مالک همه آنها است. این اشاره به نقش «خدایی» بودن خورشید پرمعنی است (۳۷).

ماز برای بازگشتن به سر گفته‌های نئاندر، می‌گوید که آن محقق پس از آن به ویژگی خاصی اشاره می‌کند که ما آن را در یزیدیان هم می‌یابیم و آن بیم و تشویش ایشان است از دیدن اینکه اشعه خورشید بر چیز ناپاکی بتابد. بنابراین، نئاندر اظهار عقیده می‌کند که در این مسئله نه از مانویت بلکه از مذاهب قدیم شرق به‌ویژه آیین پارسیان

36. Soubhalemaran

۳۷. درباره بقایای مانده از مذهب زردشت رشید یاسمی در کتاب سابق الذکر خود (صفحه ۱۲۳) اشاره دارد. فردریک اسپیگل نیز در کتاب خود (آثار باستانی ایران، قسمت دوم، صفحات ۶۶-۶۵) به اعتقاداتی در نزد کردهای دوشیک Dushik از توابع درسیم برخورده است که به آیین آنهایتا و میترا برمی‌گردد. (و. ن.)



مخلوط با دین یهودایی تأثیر دیده می‌شود. اصل مهم در آیین یزیدیان این عقیده است که ایشان نفس شرّ یا عامل بدی را بطور مطلق بد نمی‌دانند، بلکه معتقدند که او در آغاز خوب بوده و فقط بعداً از خدا جدا شده است. و حتی از این هم پا فراتر می‌گذارند و معتقدند که سرانجام نفس شرّ با خدا آشتی خواهد کرد. از این عقیده چنین نتیجه می‌شود که به نظر یزیدیان نفس شرّ عامل مشخصی نیست که همچون نقطهٔ مقابل و مخالفی که وجودش برای مقابله با نفس خیر لازم است در کار آفرینش جهان شرکت داشته باشد، بلکه چیزی است مانند نیروی طبیعت که ناخودآگاه عمل می‌کند. بنابراین روشن است که در اساس آیین یزیدی فرضیهٔ نفس شرّ، نظیر آنچه در خطابهٔ مشهور میرنرسه Mir-Nerseh آمده است و مفهوم آفرینش جهان را به وسیلهٔ جوهر حیات و خالق ازل از دید آیین پارسیان با شك و تردید «شاید» بیان می‌کند، و بدین‌گونه بهانه برای ظهور اهریمن، یعنی نفس شرّ، به‌عنوان اصل شك و تردید و نفی در عمل خود آفرینش به‌دست می‌دهد، وجود ندارد. در اصل و اساس آیینی که اینک ما را به تحلیل خود مشغول داشته است مفهوم دیگری از دنیا وجود دارد، بدین شرح: بدی در آن به‌عنوان مظهري از آزادی معرفی شده است که از جدایی خداوند از اراده و اختیار بوجود آمده و پایان آن وقتی است که بطور کلی با خدا آشتی کند. پس از آن، آنچه از ویژگیهای خاص آیین یزیدیان است این است که نفس مطرود شرّ، به پاس ماهیت اولیه و مأموریتش و استقرار مجددش در مقام اولیهٔ خود موضوع آیین مخصوصی است، و ثناندر می‌گوید خصوصیت این آیین به درجه‌ای است که اگر چنین چیزی که در آن هست در آیین دیگری پیدا بشود ما مجاز به این نتیجه‌گیری هستیم که «یا یزیدیان با آن آیین پیوندی بیرونی دارند و یا منبعی مشترك مبنا و اساس هر دو آیین است».

باری، این جنبهٔ خاص در يك طریقت مسیحی نیز موجود است که در



قرن دوم میلادی در سرزمین تراکیه واقع در کشور بیزانس، و در سرزمینهای مجاور آن پیدا شد و نامی داشت که از دعاها و از تظاهرات توأم با خلسه پیروان آن مشتق بود.

نئاندر، پس از آن به تجزیه و تحلیل عمیقی از طریقت «اوشیتها» می‌پردازد، به همان نحو که از روی اثر تحقیقی میشل پسلوس^(۲۸) شناخته شده‌اند؛ و اطلاعاتی که این محقق بدست داده است کافی است برای اینکه به خود حق بدهیم خویشاوندی ایشان را با یزیدیان ثابت کنیم. در اینجا نمی‌توان به همه این جزئیات وارد شد. چیزی که هست نئاندر پس از مشخص نمودن همه نقطه‌های تماس دو طریقت و پس از آنکه بعضی شباهتهای سنتی بین آنها را تذکر می‌دهد به شرح علقه‌های موجود بین آیین بوگومیلها و اوشیتها و نیز به توصیف پیوندهای بین آیین اوشیتها و پاولیسیها می‌پردازد، آن‌گونه که مارّ در این باره خاطر نشان می‌سازد، وقتی به تحقیق و تجسس در ریشه‌های آیین پاولیسی در ارمنستان و سوریه و در مناطق محل سکونت ایلات کرد می‌پردازیم به نقش يك اصل محرك پی می‌بریم برای آیین مذهبی بسیار دیرینه‌ای که همان یزیدی است، آیینی که بجز در میان قسمتی از عشایر کُرد نتوانسته است در هیچ‌جا شکل نسبهٔ خالص و بی‌پیرایهٔ خود را حفظ کند.

### ج) خمیرمایهٔ بت‌پرستی کُردی در ارمنستان.

باری، پروفیسور مارّ اظهار می‌کند که ممکن است همان خمیرمایهٔ بت‌پرستی مذهب توده‌ای، بر حسب تصادف، مستقیماً به وسیلهٔ توده‌های کُرد به دنیای مسلمان در آسیای صغیر رسوخ کرده باشد. توده‌های کُرد هنگامی به محیط قلمرو سلجوقیان ریختند که

دنیای مسلمان دیگری در آنجا بر خرابه‌های عیسویت رسمی ضعیف‌شده در مبارزه با نهضت‌های مذهبی توده‌ای پا می‌گرفت. وقتی این دنیای جدید مذهبی در آنجا شکل گرفت و حدود آن با خط معروفی که از کوه‌های ایزوری (۳۹) تا کوه‌های ارمنستان شمالغربی قوسی را تشکیل می‌دهد مشخص گردید هم در برابر خود و هم در برابر اسلامی که این بار بر محیط مسلط شده بود با موضع‌های جنگی رقیبی مواجه گردید که مظهر آنها يك نهضت مذهبی عامیانه بود، مظهري که برای ما آشنا است و همان صوفیگری درویشی نام دارد که در آن بنا به حدس پروفوسور و. د. اسمیرنوف (۴۰) روح آیین مانی حلول کرده است. در اینجا منظور از درویشی درویشی ذهنی مطلق و جهان‌شمول نیست بلکه درویشی به‌صورتی است که در مناطق مورد نظر ما رسوخ کرد. ما در این درویشی، در کنار اصل دوگانگی، هم نشانه‌های رنگ لباس را می‌بینیم (۴۱) و هم اهمیت شکل و رنگ کلاه را (۴۲) که معنای عرفانی خلقه است (۴۳) و نقش پنهان نور (۴۴) و جلسات توأم با ذکر و آواز و خلسه، یعنی همه ویژگیهایی که در آیین یزیدی نیز هست. مسلماً طریقت درویشان مولوی که با فرهنگ ادبی مشخص شده است، آن‌گونه که در قرن دوازدهم در قونیه شکل می‌گرفت نمی‌توانست تحول خود را تنها در محدوده‌های مذهبی یزیدی مقید نماید. جو محیط، در همه آن دوروبر، با فکر تجدید ارتباط درونی انسان با خدا از طریق تماس مستقیم و بدون واسطه سلسله‌مراتب و

---

۳۹. Isauriens کوه‌های واقع بر سواحل جنوبی آسیای صغیر. (مترجم)

۴۰. کتاب مسیحیت ترکان و صوفیگری درویشی، صفحه ۱۲۵.

۴۱. جون براون، در کتاب دراویش یا روحانیت شرقی، چاپ لندن، صفحه ۵۳.

۴۲. همان کتاب، صفحه ۵۶.

۴۳. ایضاً همان کتاب، صفحه ۵۴.

۴۴. ایضاً همان کتاب صفحه ۵۷ و ۶۵.

بیرون از آداب و رسوم مذهبی، اشباع شده بود. در ارمنستان مجاور، قرنهای دهم و یازدهم به وسیله نبرد خونین کلیسا با نهضتهای مذهبی عامیانه مشخص شده‌اند. در بین آن نهضتها آنچه در اینجا بیشتر برای ما جالب توجه است مسلك درویشی اشاعه یافته در آغاز قرن یازدهم به وسیله یعقوب خرق Jacob de Khark (پاشالیک بایزید) است. مریدان این مرد که در میان ایشان اعیان و نجبا نیز بودند لیکن اکثرشان از توده مردم عادی تشکیل می شدند پابرهنه و ملبس به جامه های زبر و زمخت پشمی، تلقین و تبلیغ تزکیه نفس و چشم پوشی از لذات دنیوی و روزه و ریاضت و پیمودن راه کمال با نفی روحانیت و آداب و مراسم کلیسای رسمی می کردند (۲۵). این خود يك نهضت قوی مذهبی عامیانه بود که فراتر از تعصبات معمول قرار داشت، و بنابراین مسری بودن آن تنها متوجه جامعه های مسیحی نبود. ما پیش از اینکه در هندوستان یا اسکندریه به دنبال پایه های درویشی مشخص به وسیله زمان و مکان، همچون درویشی قونیه در زمان سلجوقیان، بگردیم شاید لازم باشد روابط اجتناب ناپذیر دو نهضت مذهبی دیگر را روشن نماییم که از نظر جغرافیایی بسیار بهم نزدیک و از نظر تاریخی نیز به دنبال هم آمده اند. و راجع به وقایعی که به آن دو مربوط می شود باید این «نفوذ عظیم مذهبی» را نیز که اکنون به ارمنستان در آسیای صغیر قرنهای یازدهم و دوازدهم نسبت می دهند در نظر گرفت (۲۶).

فرض این نکته بجا است که کانونهای درویشی سلجوقی در سیبستانی و در قونیه تحت تأثیر سنتهای عامیانه مذهبی بوجود می آمدند، آن هم نه غربی، بلکه شرقی، و بسیار هم نزدیک (۲۷). اشاره کلی به

۴۵. رجوع شود به م. واگنر در کتاب سابق الذکر، صفحات ۲۶۲-۲۶۳.

۴۶. رجوع شود به گرهارد فیکر (در باره بیدیتان سرزمین بیزانس در قرون وسطی، چاپ ۱۹۰۸ لایپزیگ، صفحه ۱۹۴، یادداشت شماره ۱).

۴۷. رجوع شود به پروفیسور و. بارتولد (دایرة المعارف اسلامی، جلد اول، چاپ ←

منبع مسیحی، آن گونه که وینفیلد کرده و ثابت نموده است که ماهیت عشق صوفی با *ayáton* مذکور در وصایای جدید (انجیل) (۴۸) یکی است کافی نیست. صحبت بر سر ریشه‌های مطالب مشابه و رایج در اعتقادات مذهبی فلسفی که با خطوط کلی خود عرضه شده و فقط ذهنی هستند نیست، بلکه بر سر خویشاوندی نهضت‌های مذهبی مشخص شده با زمان و مکان است که شکل‌های عینی دارند. اگر ماجرای اقامت زن جوانی به نام رابعه در سال ۷۵۲ در بیت‌المقدس ممکن است معنایی از نظر مسئله منابع صوفیگری سلجوقی داشته باشد در آن صورت مرادوه داشتن مولانا جلال‌الدین با محیط آرامنه که از نظر فکری قرابتی با او داشته‌اند - این امر با استنباط از زیارتگاه‌های جلال‌الدین اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد - بیشک در خور توجه بیشتری است، زیرا جلال‌الدین ضمن اقامت در جاهای دیگر، چهار سال فقط در ارزنجان مقیم بوده است (۴۱).

گذشته از آیین یزیدی، تا به حال در میان کردان غیرمسلمان اعتقادات مختلف مذهبی عامیانه، که بقایای بازمانده از بت‌پرستی کم‌ویش همانند با آیین یزیدی هستند وجود دارد. بعضی از یزیدیه‌ها نام *دَسَنَسُ* Dasans بر خود می‌نهند که پروفیسور کوولسن *chwolson* خواسته است. بگوید این واژه از نام دایتسنیها *Daitsanites* یعنی پیروان *بَرْدَايْتَسَنُ* مشتق شده است (۵۰). دورتر از آنها علی‌اللهی‌ها

---

۱۹۱۳، صفحه ۸۵۲، زیر واژه چلیبی): «بت‌پرستی کرد بر حیات مذهبی مسلمانان و بخصوص دراویش آسیای صغیر تأثیر مسلمی بخشیده است. می‌توان طریقت مذهبی کردی بسیار رایج در ایران به نام اهل حق را به این قضیه نزدیک کرد.»  
۴۸. وینفیلد *Whinfield* (مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی). نیکلسون معتقد است که وینفیلد دربارهٔ دین صوفیگری به مسیحیت مبالغه می‌کند. (رجوع شود به منتخب دیوان شمس تبریزی، چاپ ۱۸۹۸ کمبریج، صفحه ۳۵، شماره ۳).  
۴۹. نیکلسون، همان کتاب، صفحه ۲۷.  
۵۰. کوولسن، سابه‌تیسیم صفحه ۸۱۲.

هستند، هر چند از روی مذهبشان می‌توان گفت که با یزیدیه‌ها همانندند. در جنوب ارزجان، که مولانا جلال‌الدین رومی مؤسس سلسلهٔ دراویش قونیه در میان دیوارهای آن زندگی می‌کرد، کوه‌های «درسیم» قد پرافراشته‌اند (رجوع شود به فصل دهم)، آنجا که تا زمان حاضر هنوز کردهایی ساکنند که تا مدتی تصور می‌شد مسلمانند، لیکن در واقع پیرو مذهبی شبیه به یزیدی هستند. این کردها را گاهی توژیکس Toujiks می‌نامند و گاه قزلباش. ایشان که تا سالهای پنجاه قرن نوزدهم مستقل بودند می‌توانستند ۳۰ تا ۴۰ هزار مرد جنگی را مسلح کنند. مسلماً در عهد قدیم، در بین کردان، عدهٔ بیشتری پیرو آیین یزیدی بودند. کردها وقتی به دین اسلام گرویدند بیش از پیش از قدرت و اهمیت آیین یزیدی کاسته شد، لیکن از طرفی هم، ایشان در دین جدید خود نمی‌توانستند از معتقدات عامیانهٔ مذهبی سابقشان که با خونشان عجین شده بود دست بردارند. و شاید در باطن امر، بتوان پیدایش مسلک درویشی در قونیه را ثمرهٔ بقایای بازمانده یا احیا شدهٔ همان اعتقادات عشیرتی کردان دانست که از مدتها پیش به اسلام گرویده و حالت ترکی پیدا کرده بودند؟

بدین‌گونه می‌بینیم که آیین یزیدی از نظر پروفیسور مار مذهب خالص کردی است که پیش از اسلام پیرو آن بوده و پس از آنکه اسلام در این ملت رسوخ کرده بسیاری از زمینه‌های خود را از دست داده است. مستندات این دانشمند در تأیید نظریه‌اش (که در ۱۹۱۱ عرضه کرده است) فاقد نیروی مجاب‌کننده نیستند، زیرا نامبرده به کمک دانش والای خود می‌کوشد تأثیر محیط مذهبی دوروبر کردها را در ارمنستان و آسیای صغیر به ما ثابت کند، و در ضمن، نشان بدهد که آن محیط نیز به‌نوبهٔ خود شاید از تماس با کردها متأثر بوده است. نزدیکتر به زمان ما نظرات دیگری دربارهٔ آیین یزیدی، چنانکه در بالا ذکر کردیم، ابراز شده است. در اینجا می‌خواستیم دنبالهٔ تجزیه و

تحلیلهای پروفیسور مارّ را، که درخور آن است توجه گردشاسان و خوانندگان کنجکاو و علاقه‌مند به زندگی و افکار مذهبی این ملت را به خود جلب کند، بگیریم، به‌ویژه که تحقیق و تتبع این دانشمند روسی در مغرب‌زمین ناشناخته مانده است.

#### د) گردهای غیر هند و اروپایی.

پروفیسور مارّ برای تحکیم و تثبیت نظریات خود نیاز به این دارد که به تحلیل مسئله اصل و نسب کردان بپردازد و ایشان را هر چه بیشتر به آن مجموعه نژادی پیوند بدهد که بجا است اگر آن را آسیایی یا آلاوردی و یا بنا به اصطلاح خاص خودش یافتی (خالدهای قدیم، منایها، ایلامیها، ارمنیها، گرجیها و غیره) و خلاصه جزو همه آن عناصری بنامیم که تاریخ آسیای باستان تصریح دارد بر اینکه نمی‌توان ایشان را هندواروپایی (آریایی) و یا سامی دانست (۵۱)، مگر

---

۵۱. «در میان عشایر یزیدی دو نمونه متمایز تشخیص داده می‌شود: نمونه اول، آن‌گونه که خودشان می‌گویند، بنا به روایات، آسوری-سامی هستند و موهای سرو ریششان مخصوصاً خیلی انبوه است؛ و نمونه دوم که بیشتر هند و ژرمنی هستند. به هر حال به نظر می‌رسد که می‌توان در ایشان بقایایی از ویژگیهای ساکنان قدیمی آن سرزمین را یافت. آنان بعضی شباهتهای جسمانی با ارمانه قدیم وان دارند. غیر ممکن است بتوان وجود تاروپودی از ارمنیان را در ایشان انکار کرد» (ت. مینزل، مقاله‌ای درباره یزیدیان، در دایرةالمعارف اسلامی). جمله آخر دارای اهمیت خاصی است [و. ن.]. لیکن در عین حال، مینزل می‌گوید: «نهضت یزیدی ظاهراً در دوران خلفای اموی در سوریه بوجود آمده است. بنا به روایتی که هنوز در نزد ایشان شایع است، در زمان امیر تیمور، یعنی در پایان قرن چهاردهم، از بصره و قسمت سفلی فرات آمده و کم‌کم تا سنجار، که تا قرن پانزدهم هنوز به اشغال ایشان درنیامده بود، و نیز به طرف کردستان پیشروی کرده و در آنجا به صورت گرد درآمده‌اند.» این فرضیه کرد شدن اخیر یزیدیان راست به نظر نمی‌آید، زیرا هکاری که شیخ عدی در قرن دهم در آن موعظه می‌کرد از زمانهای بسیار قدیم سرزمین کردان بوده است. [و. ن.].

اینکه دربارهٔ ویژگیهای مشترک ایشان توافق حاصل شده و در نتیجه، باب بحث و مناقشه دربارهٔ جزئیات مسئله همیشه باز نباشد. از همان فصل اول که ما به این مسایل اختصاص داده‌ایم، خواننده حتماً پی برده است که حتی در میان طرفداران فرضیهٔ هندواروپایی بودن کردن می‌توان به تردیدها و شرط و شروطهایی در این زمینه برخورد و روزنه‌هایی برای فرضیهٔ آسیایی بودن ایشان باز گذاشته‌اند. پروفیسور مارّ با استفاده از این امر به ما می‌گوید: در تأیید نظریهٔ هندواروپایی بودن زبان کردی فعلی زیاد شتاب به خرج داده شده است. ما به تردیدهایی که او در این باره اظهار کرده است اشاره نموده‌ایم. نامبرده ادامه می‌دهد: این نکته را نیز از نظر دور می‌دارند که حتی در حال حاضر دو طبقه و یا می‌توان گفت دو نمونه نژادی متمایز در میان کردن تشخیص داده می‌شود (رجوع شود به فصل ششم). آیا اصل هندواروپایی بودن کردن پذیرفته شده است؟ مارّ می‌گوید: این امر اهمیت چندانی ندارد. بعضی از دانشمندان طراز اول اروپایی، از قبیل میکائلیس (۵۲)، شلوتز (۵۳)، فردریش (۵۴) و هیره‌ن (۵۵)، قبلاً در این باره تردید کردند، تا موضوع به وسیلهٔ لاسن (۵۶) و کارل ریتز (۵۷) «ثابت شد»، و آن وقت ارنست رنان (۵۸) تأیید کرد که مطلب اکنون کلاً پذیرفته شده است. لیکن قبول عامه همیشه ناقص صحت نظریهٔ علمی نیست. مگر این اصل به‌طور کلی پذیرفته نشده است که تنها قشر هندواروپایی تشکیل‌دهندهٔ عمدهٔ سکنهٔ ارمنستان است؟ و یا باز، مطلب پرمعنی‌تر اینکه: کسی نمی‌خواهد نسبت به وجود گروههای نژادی بسیار قدیم غیر آریایی و غیر سامی نظیر گرجیها و ملت‌های خویشاوند با ایشان

52. Michaëlis

54. Frederich

56. Lassen

58. Ernest Renan

53. Schlötzer

55. Heeren

57. Karl Ritter



تماماً تجاهل کند، و بدین گونه در مقام انکار این دنیای جداگانه برآید، آن هم در موقعی که به حل مسایلی می پردازند که پیش از هر چیز اکیداً لازم است معلومات اساسی قابل توجهی را که آثار باقیمانده در محلهای مورد تحقیق در اختیار می گذارند به حساب بیاورند.

بنابراین نظریه هندواروپایی بودن کردن به هیچ وجه چنان قاطعیتی ندارد که نتوان بر آن خُرده گرفت. و نیز کوشیده اند در آیین یزیدی (که پروفیسور مار آن را با اصل کرد بودن در هم آمیخته است و این نقطه ضعف استدلال او است [و. ن.]) چیزی از ویژگیهای نژاد سامی بجویند که به هر حال توفیقی در این باب نیافته اند (۵۹). در حال حاضر، تنها يك چیز مسلم است و آن اینکه در آیین یزیدی ما سروکار با بقایای بازمانده از يك اعتقاد مذهبی بسیار قدیمی مربوط به همین نواحی داریم. هر چه بیشتر در این آیین پیوندهایی کشف بشود که آن را با اعتقادات تعصبی قدیمی و به طور کلی با اعتقادات نهانی خالصاً عامیانه نزدیک کند بیشتر دلیل به دست می آید که آن را آیین خدای محلی ماقبل آریایی مغلوب شده بدانیم، آیینی که همیشه برای دفاع از خود و برای مبارزه مخفیانه با آیینهای بیگانه تازه به دوران رسیده ای که حامی و تکیه گاه رسمی و علنی داشتند از توده های بومی نیرو می گرفت. این پیوندها راه حمله آن آیینهای بیگانه را به ما نشان می دهند: از يك طرف بین النهرین، و از طرف دیگر ارمنستان.

برای تحقیقی که در اینجا دنبال می شود این مسئله که بدانیم آیا

---

۵۹. لیدزبارسکی Lidzbarski به دنبال کوولسن chwolson کوشید (در Z. D. M. G. جلد دوم، صفحه ۵۹۸) تا در عبارت «ملك طاووس» بت یزدیان تحریفی به لهجه کردی از «تموز» پیدا کند، لیکن کِلرمون گائو Clermont Ganneau ضمن اینکه شباهت بین «طاووس» و «تموز» را حق بجانب توصیف کرد گفت که حتی يك جشن از جشنهای «ملك طاووس» به ماه ژوئیه، که ماه مخصوص خدای تموز است نمی افتد (مجموعه باستانشناسی شرقی، جلد سوم، صفحه ۸۶).

آیین یزیدی خصوصیاتى ندارد که باز هم به وسیله «خالدها» به آرامیهای سامی نژاد منتقل کرده باشد، مسئله بی‌اهمیتی نیست. در این باره خوب است از قربتهایی یاد کنیم که پروفیسور مار بین کردوخیوها و کرتوه‌لیها برقرار می‌کرد و نیز از فرضیه او، که به موجب آن بجای زبان نخستین کردی که آسینایی بوده يك لهجه هند و اروپایی آمده، همان که امروز کردها با آن حرف می‌زنند. و نیز مار متذکر می‌شود: از طرفی برای ما کافی است در آیین یزیدی معاصر یکی از اعتقادات توده‌ای از نوعی خاص را در نظر بگیریم که از يك طرف با معتقدات مانده‌نیسم و سابه‌نیسم و غیره، و از طرف دیگر با اعتقادات بت‌پرستانه‌ای که در خود ارمنستان و از واقعیات زندگی مذهبی فراتر از ارمنستان تا گرجستان پیدا می‌شدند خویشاوندی دارند (۶۰).

«این خود پروفیسور کولسن است که در اثر معروفش «سابه‌نیسم» (جلد اول، صفحه ۲۹۲ و صفحات ۶۴۸ - ۶۵۰) از مدتها پیش قرابت بین آیین یزیدی و مانده‌نیسم را گوشزد کرده و در پیروان یزیدی بقایایی از بت‌پرستی عهد باستان دیده است. پروفیسور مار می‌گوید که تشبیه کردن آن آیینها به شمسیه، آن‌گونه که کولسن کرده است، شاید قدری شتابزده و ناسنجیده باشد، لیکن آنچه در نظر اول به چشم می‌خورد نوعی خویشاوندی موجود در پایه و اساس همه معتقدات مذهبی محلی است، بی‌آنکه بتوان سابه‌نیسم را از این قاعده

۶۰. در این باره قید این نکته جالب توجه است که اصطلاح سابه‌نیسم «زابارخ» که بدون توضیح مانده است (کولسن، آیین سابه‌نیسم، جلد دوم، صفحه ۱۹۱، یادداشت شماره ۱۷۹) در مرکز فرهنگی یافسی، از جمله در کلیساهای ارمنی و گرجی ظاهراً مانند بازمانده‌ای از آثار بت‌پرستی بومی رایج بود. رجوع شود به مار: غسل تعمید ارمنیان، گرجیان، آبخازیان و آلانها به وسیله سن‌گریگوری (متن عربی)، بخش شرقی باستانشناسی روسی، جلد شانزدهم (۱۹۰۴-۱۹۰۵)، صفحه ۲۰۳.

مستثنی کرد. با این حال، مشاهده می‌شود که این آیین یافتی - سامی، که بهتر از آیینهای دیگر توانسته است در سرزمین آرامیها زنده بماند، اکنون به وسیله ملتی نگاهداری و پیروی می‌شود که به زبانی هندواروپایی (کردی) و در نتیجه، ایرانی، سخن می‌گوید. از این مطالب طبعاً چنین نتیجه می‌شود که اصطلاحات خدانشناسی (مذهبی) فعلی این آیین ایرانی است و بجای اصطلاحات قدیمی سابق آمده است. حال آیا اصطلاحات مذهبی سابق سامی بوده‌اند یا یافتی این مطلب چندان مهم نیست.

به عقیده پروفسور مار، در حال حاضر، از آن اصطلاحات مذهبی چیزی باقی نمانده است مگر واژه چَلَب (خدا) با مشتق کردی آن چَلَبی (خدایی) که با اضافه کردن یای نسبت درست شده است و به معنای متعلق یا پیرو خدا است. همین کلمه را همراه بانام «ماه» در نزد پیروان آیین سابه‌تسیم به صورت سَلْمُ سِینْ - Selem یا «بِت ماه» می‌یابیم (۶۱). از آنجا که در آیین یزیدی خطوط مشخصی از آیین ماه پرستی وجود دارد آدم وسوسه می‌شود که واژه کردی چَلَب را مستقیماً مشتق از منبع آرامی بداند. در آن صورت تحریف کردی واژه تِسَلِمْ tselem خواهد بود با اضافه سین Sîn به معنی ماه.

(۵) یافتی بودن کردها.

آیین ماه پرستی ما را به محیط یافتیها بازمی‌آورد. استرابون (۶۲) از پرستش خدای ماه در مرزهای ایبری (۶۳) سخن گفته است (۶۴). از آن

۶۱. یاقوت حموی، جغرافی‌دان، به نقل کوولسن (همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۵۵۱)

۶۲. Strabon جغرافی‌دان یونانی (حدود ۵۸ پیش از میلاد - ۲۱ تا ۲۵ میلادی) مؤلف «خاطرات تاریخی» و یک دوره جغرافیای گرانها. (مترجم)

۶۳. Ibérie شبه‌جزیره‌ای در جنوب غربی اروپا شامل کشورهای اسپانیا و پرتغال فعلی.

(مترجم)

۶۴. این مسئله در یک خطابه به تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۰۶ به عنوان قسمت شرقی ←

آیین در ارمنستان نیز نشانه‌هایی یافته‌اند. به هر حال یزیدها که پرستندهٔ خدایی به نام چَلَبُ بوده‌اند طبعاً می‌توانسته‌اند نام چلبی بر خود بگذارند. اکنون در اینجا برویم بر سر مترادفهای احتمالی این واژه در نزد پاولیسیها و اوشیتها و بوگومیلها که روابطشان را با آیین یزیدی دیدیم، لیکن این را نیز بگوییم که در نام طریقت علی‌اللهی نیز که با آیین یزیدی خویشاوندی دارد و از دو کلمه ترکیب شده است کلمهٔ دوم آن ممکن است ترجمهٔ عربی همان واژهٔ چلب باشد. در این باره جالب است اشاره کنیم که در مذهب علی‌اللهی‌ها، بنا به تحقیق پروفیسور و. ژوکوفسکی (۶۵)، در ردیف اول خدای خونده‌گر Khevendekor قرار دارد، و آن همان نام مشتق از واژهٔ «خدا»ی فارسی است. (۶۶) و نیز تذکر این نکته مهم است که به گفتهٔ ژوکوفسکی در آیین علی‌اللهی‌های «واقعی» یا در میان نُسیری Nosairi های سوریه خود علی خدا است. این تفسیر بر فکر پروفیسور مارّ در مورد نام فعلی پیروان یزیدی قویاً تأثیر گذاشته است. به نظر او واژهٔ یزیدی، با آن یای نسبتش، به‌طور قطع و یقین شکل کُردی مشتق از واژهٔ یزید است که صورت کهنه‌ای از املای ایزد واژهٔ فارسی، به‌معنی خدا است. خلاصه، در واژهٔ یزیدی، و به همین ترتیب در ایزدی، ما با يك واژهٔ ایرانی مواجهیم که جای واژهٔ یافتی چلبی را گرفته است (۶۷). در میان ترکان، این واژه در محیطهای معین درویشی،

---

باستانشناسی روس دربارهٔ آیین بت‌پرستی در گرجستان باستان توسط شاهزاده جاواکف آمده است.

۶۵. آیین اهل حق در ایران، چاپ ۱۸۸۷، جلد دوم، صفحهٔ ۱۱.

۶۶. کر Kor در کُردی به معنای پسر است و بنابراین «خونده‌گر» باید به معنای پسر خدا باشد نه خود خدا. (مترجم)

۶۷. ما اینجا ناگزیریم از ذکر دلایل عرضه‌شده توسط مارّ در اثبات صحت این استدلال صرف‌نظر کنیم. با این وصف متذکر می‌شویم که ت. مَنزَل در مقالهٔ خود تحت عنوان ←

خود را حفظ کرده است و در ارمنستان نیز هنوز یافت می‌شود. چلبی در زبان کُردی معنای خاصی را در خود حفظ کرده است که «مطرب دوره‌گرد» است. همین واژه در آن واحد هم به معنای نجیب‌زاده است و هم به معنای مطرب دوره‌گرد، و مترادف آن واژه کُردی بگزاده است (رجوع شود به فصل ششم) که هم به معنای «پسر بیگ» یا خان است و هم «کولی دوره‌گرد و آوازه‌خوان و رقص». صفت «دوره‌گرد» یا «ولگرد» که در اینجا می‌بینیم ما را به محیط درویشان، که به نقطه‌های مشترک آن با یزیدی در بالا اشاره کردیم، باز می‌آورد. و باز، بسیار جالب توجه است که در این باره متذکر شویم واژه چلبی به معنای مطرب ولگرد یا دوره‌گرد ممکن است مشتق از واژه چلب «آلت موسیقی» باشد که در زبان فارسی به دو صفحه مسی (یا برنجی) گویند که بر هم می‌کوبند (سنج) و به معنای «شور و غوغا و سروصدا» و غیره نیز هست. برای این واژه‌های ایرانی، تا آنجا که به واژه عربی چلب مربوط نباشند، طبیعی‌تر این است که توضیح راجع به معنای آنها را در «محافل مذهبی» منعقد به افتخار چلب یعنی خدای بت‌پرستان جستجو کرد. از طرفی، پروفیسور ژوکوفسکی در مورد آیین علی‌اللهی‌ها از مجالس تجمع و قربانیا و آواز همراه با ساز و کف زدن سخن می‌گوید. ماژ امیدوار است که اگر در دنباله این تحقیقات به اثبات این مسئله برسیم که چلب مخصوصاً خدایی تابناک و ماه و غیره بوده است آن وقت بکار بردن سنج و ساز در این آیین معنای خاصی پیدا خواهد کرد.

---

یزیدی، در دایرة‌المعارف اسلامی، می‌نویسد: نام یزیدی که خود یزیدها فکر می‌کنند تازه است ظاهراً نه ربطی به یزیدین معاویه دارد و نه به یزیدین آنیسه... به احتمال قریب به یقین از واژه فارسی جدید ایزد مشتق است که به معنی «خدا» است. (مؤلف)

و) واژه‌های «چلبی» و «یزیدی» مترادفند.

پروفسور مارّ برای تأیید و تسجیل نظریه خود دایر بر اینکه واژه چلبی را ترکان از کردان به عاریت گرفته‌اند و این واژه در نزد ایشان با پیدا کردن معانی مختلف غنی شده است تنها يك کار باقی دارد، و آن اینکه به تحقیق دربارهٔ قبیله‌ای پردازد که این واژه در میان آنان معانی «نجیب‌زاده، نیک‌نژاد و غیره» را هم پیدا کرده است. و مارّ این کار را در آخرین مرحله انجام داده است. او بدین منظور، نخست متذکر می‌گردد که معنایی که به‌طور کلی به واژه یزیدی نسبت داده شده از تفسیر کشدار آن به‌دست می‌آید. ضمناً در واقع، صحبت در اینجا بر سر آیین در مجموع آن نیست، بلکه موضوع قبیله‌ای مطرح است که خود را از اعقاب یزید می‌داند و شیخها و رؤسای روحانی را برای رهبری این جامعه مذهبی می‌پرورانند (۶۸). این قبیله برتر نیز به نوبه خود از میان يك طبقه ممتاز و برگزیده انتخاب شده است. به قول Febvre، عشایر کردی که پیرو آیین یزیدی هستند به دو طبقه تقسیم می‌شوند: يك طبقه سیاه‌پوشند و طبقه دیگر سفیدپوش (۶۹). طبقه اول برگزیده و صاحب امتیاز شمرده می‌شود، و هم او است که روحانیان از میانش بیرون می‌آیند. بدیهی است این طایفه که نظارت عالی بر آیین مورد پیروی عامه دارد در چشم دیگران از احترام خاص نجبا برخوردار است. این حرمت به مرور زمان بجز اینکه زیاد بشود تغییری نمی‌کرد. در ملتی که سازمان خالصاً عشیرتی دارد این هاله تقدیس هیچگاه، حتی پس از تغییر مذهب نیز در معرض این خطر قرار

۶۸. Febvre، از قول نتاندر، همان کتاب، صفحه ۱۱۶.

۶۹. روزه‌لسکو (در کتاب سابق‌الذکر) می‌گوید که سیاه رنگ اختصاصی طایفه‌ای است به نام فقیران، که نوعی ملای یزیدی هستند و جزو روحانیون هم نیستند.

نمی‌گرفت که رو به نزول برود. دلیل بر این مُدعا در واقع همان است که ما در کردهای مسلمان می‌بینیم که در شرایط و اوضاع و احوال زندگی مذهبی جدیدشان نیز از دل‌بستگی به قدرت سنتی این قبایل حاکم دست برنداشته‌اند. در میان عربها نیز مثالی بر این قضیه در دست است و آن قبیله قریش است که در دوران بت‌پرستی بر قبایل دیگر مسلط بود و مدتها پس از اسلام آوردن نیز این امتیاز را حفظ کرد.

در میان کُردان، این قبیله صاحب امتیاز سابقاً بایستی به نام چلبی موسوم بوده باشد نه به نام یزیدی، و همین خود کلید این رمز را به دست می‌دهد که چرا واژه چلبی دارای معانی «شاهزاده، آقا زاده و نجیب‌زاده» نیز بوده است. همه می‌دانند که تا به امروز ساختار اجتماعی یزیدیان بر مبنای اصول حکومت روحانیت استوار است، و ملت به چند طایفه محدود ایجاد شده به وسیله مذهب تقسیم شده است.^(۷۰)

یزیدیان خودشان به خالص بودن خون و اصل و نسب اعیان و اشرافشان بسیار می‌بالند^(۷۱). این راست است که ما تا اینجا هیچ طایفه یا طبقه‌ای را در میان کُردان نیافته‌ایم که نامش چلبی باشد،

---

۷۰. رجوع شود به اگیزاروف، در مقدمه نوشته بر مستخرج از یادداشت‌های م. سیوفی M. Siouffi، درباره یزیدیان. (چاپ شرکت جغرافیایی شعبه قفقاز، تفلیس ۱۸۹۱، شماره ۱۳، بخش دوم، صفحات ۲۶۴-۲۶۶). جزئیات مختصر از همان مؤلف در تحقیق مختصر نژادی - قضایی درباره یزیدیان، ایضاً صفحات ۱۹۴ و بعد از آن، و ۲۰۰ و بعد از آن.

۷۱. رجوع شود به شابو chabot، در رساله مختصری راجع به یزیدیان، منتشر در J.A. ۱۸۹۶، از روی يك تاريخ سوری: «در میان ما، امیر، بی‌هیچگونه اختلاط نژادی، همیشه امیرزاده است، شیخ شیخ‌زاده، خواجه خواجه‌زاده، و غیره، بر خلاف مسیحیان و اسماعیلیان که در تعیین و انتصاب کشیشان و ملایان خود اصل و نسب را در نظر نمی‌گیرند».



لیکن متأسفانه همان‌گونه که کاترمر گفته است (۷۲) «نامهای عشایر کرد تغییرات زیادی پیدا می‌کند» (رجوع شود به فصل ششم).  
و اما درباره معنای واژه چَلَبی به مفهوم ارباب و صاحبخانه، که در زبان ترکی نیز این معنی را به آن می‌دهند، طایفه برگزیده و ممتاز، در آغاز، نظر به موقعیتی که داشت می‌توانست نقش مالک و صاحب را به‌عنوان درجه‌بازی کند، و همین خود توجیه‌کننده ارتباط مورد بحث است. از همان معانی اولیه آقازاده و نجیب‌زاده (جنتلمن)، آن‌گونه که در همه‌جا مشاهده می‌شود معنای تبعی دیگری از قبیل ۱- نجیب و شرافتمند، ۲- مؤدب و آداب‌دان، ۳- لطیف و ملیح، ۴- تربیت شده و باسواد به دست می‌آید. درباره صفت اخیر جا دارد که نکته‌ای ذکر شود. تعلیم و تربیت به مفهوم سوادآموزی، هر چند که به مرور زمان کاملاً از بین رفته، لیکن در میان کردهای پیرو آیین یزیدی وجود داشته است. جهانگردان از اطلاعاتی درباره وجود کتاب مقدس (۷۳) در میان کردان یزیدی به نام فرقال Fourkal (۷۴) خبر می‌دهند. يك شيخ یزیدی در حوالی نینوای

۷۲. رساله مختصر درباره کردان، صفحه ۵۹. در عین حال، به اوسکارمان هم رجوع شود، در جلد دوم، صفحه ۱۹۱ کتابش، تحت عنوان «ریشه چَلَبی» در حول و حوش اردبیل، و بنابراین ریشه آن ترکی است نه کردی [و. ن.].

۷۳. این کتابها عبارتند از کتاب الْجِلْوَه و مصحفیرش (کتاب سیاه). «سیاه» ظاهراً متضمن معنای «سزاوار پرستش» هم هست. ت. و نیز در مورد این کتابها بسیار تردید نشان می‌دهد، زیرا به عربی نوشته شده‌اند، و حال آنکه زبان آن آیین منحصرأ زبان توده پیرو آن یعنی کردی است. مع‌هذا، من از جزوه مسئله خوی‌بون کرده، شماره ۶، صفحه ۱۳، یادداشت ۲، نقل می‌کنم که: «کتاب مقدس آیین یزیدی به زبان کردی است... همه مراسم مربوط به شیخ‌عدی نیز... به کردی اجرا می‌شود چنانکه همه دعاها و نمازها امروز هم در میان کردهای پوتان به زبان کردی ادا می‌شود. مقدس‌ترین سوگند هم، برای مسلمان یا یزیدی کرد این است: به مصحفیرش قه‌ول جزیره ده (یعنی: قسم به کتاب سیاه که در خرابه‌های جزیره گم شد) [و. ن.].

قدیم، در ۱۸۴۲، به گرانٹ مبلغ مذهبی امریکایی (۷۵) می‌گفت که در نژاد ایشان سوادآموزی تنها حق یک طایفه ممتاز و شناخته شده است و بجز اعضای آن طایفه کسی خواندن و نوشتن نمی‌آموزد. بعید نیست که سوادآموزی و تحصیل علم و ادب نیز از امتیازات موروثی همان طایفه چلبی بوده و ارتقاء آن طایفه به داشتن انحصار نقشی که در رهبری آیین بازی می‌کرده مرهون همین امتیاز باشد. و بالاخره با اشاره‌ای نزدیک به طنز به این نتیجه می‌رسیم که واژه نجیب‌زاده (جنتلمن) به معنای ارباب کوچولو و شیک‌پوش نیز گرفته شود. نسبت دادن این معنی به واژه چلبی را در یک آواز عامیانه ترکی و همچنین در محاوره عامیانه عربی سوری نیز می‌توان یافت (۷۶). حلبی چلبی، شامی شومی، مصری حرامی، (یعنی: حلبی لطیف و ظریف، شامی دمشقی) شوم، مصری دزد).

باری، پس از گشت‌زدن در همه معنایی که در حال حاضر به واژه چلبی نسبت داده می‌شود — واژه‌ای که سابقاً گردی بوده و جنبه تقدس و مذهبی داشته، و بعداً به زبان ترکی انتقال یافته است — مار در تأیید نظریه خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«بنابر آنچه از ظواهر پیدا است، این واژه در بطن خود حاوی تاریخ ملت کرد است، لیکن به دلیل فقدان منابع کتبی مستقیم، ناگزیریم این تاریخ را به شیوه «فسیل‌شناسی» به وسیله مطالعه در آثار باستانی و بقایای مانده در پدیده‌های خالصاً توده‌ای مربوط به زبان و مذهب عهد قدیم که در آن آثار منعکسند و هنوز در آن زنده‌اند، از نو بسازیم».

پروفسور مار که می‌داند نظریه‌اش درباره شاخه یافتی بودن

۷۴. این واژه ظاهراً باید فرقان باشد نه فرقال. (مترجم)

۷۵. گرانٹ و هیئت تبلیغ مذهبی هیندال، هرولد، مارس ۱۸۶۱.

۷۶. کره‌مر Kremer «سوریه وسطی و دمشق»، چاپ ۱۸۵۳، صفحه ۹۵.

زبانها به وسیله داوران بی صلاحیت یا کلاً جاهل تحریف شده است پیش بینی می کند که: «هرگاه راه حل پیشنهادی مورد قبول واقع نشود تنها يك راه برای من باقی می ماند و آن اینکه قویاً به اصل مسلم ذیل بچسبم: مسایلی مربوط به تاریخ فرهنگی وجود دارد که هم مسئله چلبی و هم مسایل پاولیسی بیزانس و درویشی قونیه جزو آن هستند، مسایلی که در حین حل آنها نمی توان انتظار نتایج مُتقنی را داشت مگر اینکه جوینده پیش از هر چیز معلومات مربوط به زندگی توده های مجاور منطقه را بدون استثنا، و همچنین آثار قدیم و هنوز زنده محلی و کثرت مصالح نژادی و لهجه ای موجود را، ولو مخالف با روایات تاریخی کتابی باشند، در نظر بگیرد».

ما به سهم خود اجرای طریقه تحقیقی را که دانشمند روسی طرح ریخته است — دانشمندی که با کمال جسارت همه عقاید علمی درباره زبان شناسی را زیر پا گذاشته است — جالب می پنداریم. خلاصه ای که ما از تحقیق مار به دست داده ایم نه برای آن بوده است که موضعی به منظور مشاجره با او بگیریم، چون این امر از صلاحیت شخص ما خارج است، بلکه بدین منظور است که خواننده را با بعضی رویه های تفسیر در زبان شناسی آشنا کنیم. علاوه بر این، آوردن آن خلاصه در اینجا بسیار بجا است زیرا آنچه را که ما راجع به آیین یزیدی و غنای حیات معنوی ملت کرد گفته ایم، و احیاناً متخصصان بسیار نادری به آن پرداخته اند، به نحو جالب توجهی تکمیل می کند (۳۷).

---

۷۷. اینک چند اثر مربوط به آیین یزیدی: ژ. کامپانیل، او. پ. تاریخ منطقه کردستان و مذاهب موجود در آن، چاپ ۱۸۱۸ ناپل. عباس عزویی (?), Azzaoui, تاریخ الیزیدیه و اصل عقیدت بهم، چاپ ۱۹۳۵ بغداد. اسمعیل بیگ چل ۶۰۱، الیزیدیه قدیماً و جدیداً، چاپ ۱۹۳۴ بیروت.

## ۷. اهل حق.

اصول شریعت این آیین که ن. مار از آن نام برده است بخش مهمی از کردستان را در بر می‌گیرد، و بنابراین، ما در اینجا به شرح مختصری راجع به آن می‌پردازیم. این آیین مورد تحقیق و بررسی ایران‌شناس نامی، پروفیسور و. ژوکوفسکی قرار گرفته و مخصوصاً مینورسکی نیز که توانسته است در ایران با رهبر روحانی آن از نزدیک برخورد داشته باشد در این باره تحقیقاتی دارد (مصالح لازم برای تحقیق درباره آیین ایرانی اهل حق، به زبان روسی؛ و یادداشت‌هایی درباره طریقت اهل حق، به زبان فرانسه، پاریس، ۱۹۲۱ در مجله R. M. M، و مقاله‌ای به همان عنوان در دایرةالمعارف اسلامی).

مینورسکی به ما می‌گوید که در این آیین مسئله تنها این نیست که خلیفه چهارم (علی) را خدا بدانیم. بنابر اصول این آیین خداوند در هفت جسم حلول کرده که یکی از آنها علی بوده است. می‌گویند هر بار چهار فرشته، که هر کدام معرف یکی از صفات ملکوتی خداوندند با او همراه بوده‌اند. خداوند همچون در آیین اسماعیلیان تحت مراقبت رهبر همراهان خویش است. تاریخ «وحي اسرار» نیز مربوط به دوران علی نیست، بلکه در زمان ظهور باباخویشین Baba khochîn و سلطان ضحاک Sohâk روی داده است.

پیروان اهل حق به تناسخ معتقدند و نوعی قراردادهای عرفانی بین خود منعقد می‌کنند که ممکن است دو طرف قرارداد از دو جنس مخالف یعنی زن و مرد هم باشند. توزیع نان و گوشت پخته در بین حاضران مجلس یکی از مراسم دینی قابل ذکر ایشان است. نباید این آیین را همچون اثر بازمانده‌ای از آیین اوشاریستی (سرقربان المقدس) تفسیر و توجیه کرد، چون این آیین هیچ ربطی به

مسیحیان ندارد (برعکس، از بعضی جهات به آیین ظاووسپها نزدیک است. رجوع شود به مقاله خود من در دایرةالمعارف اسلامی). قزلباشهای درسیم از پیروان این آیینند. آنان معتقدند که روسیه با شمشیری که علی به او داده است با ترکها خواهد جنگید. يك رشته آثار ادبی علی‌اللهی، از جمله به لهجه کُردی گورانی وجود دارد (رجوع شود به فصل هفتم)، و مینورسکی موفق شد نسخه‌ای خطی از یکی از آنها به نام سرانجام را به دست بیاورد.

به عقیده مینورسکی با مطالعه اوضاع و احوال تاریخی و جغرافیایی محیطی که این آیین در آن پا گرفته است مجموعه‌ای از معلومات مثبت درباره آن به دست می‌آید، و بدین گونه، شریعتی که اهل حق از آن پیروی می‌کنند تاریخ مذهبی ایشان را منعکس خواهد کرد. مثلاً در دوره سوم حوادث بسیاری در لرستان روی می‌دهد که محل وقوع بسیاری از آنها را توانسته‌اند مشخص کنند. و نیز در آنجا، در میان فرشتگان، به بابابزرگ برمی‌خوریم که مردم به زیارتش می‌روند و زیارتگاهش در محلی به نام باوله‌لین Bâwalîn است؛ و باباطاهر شاعر معروف که به لهجه محلی شعر می‌گفت (رجوع شود به فصل دوازدهم). بابایادگار نیز که می‌گویند روح امام حسین در جسمش حلول کرده است، بی‌آنکه نامش جزو چهار فرشته این دوره آمده باشد، شخصیت دیگری از همان دوران است که محبوبیت عامه دارد. مرقد او در بخش گوران از توابع زهاب است.

محل دوران چهارم بر کناره‌های رود سیروان در شمال زهاب واقع است. دوران پنجم در کردستان است لیکن تجلیات دورانهای ششم و هفتم در آذربایجان روی داده است. ذکر نام سلسله قراقویونلو در قرن پانزدهم ممکن است رشته تاریخی مربوط به حوادث دو فقره تجلی اخیر باشد.

عشایر کُرد وابسته به آیین اهل حق از طایفه منیشی کلهرها

هستند که عبارتند از سنجاییها و هسته اصلی ایل گوران. لیکن از پیروان اهل حق نه در حوالی پردیور، که در روایات ایشان این همه اهمیت دارد، می‌توان یافت و نه در کردستان ایران، در سندج (سنه) یا ساوجبلاغ (مهاباد). مینورسکی دلیل این امر را در سلطه شدید مذهب تسنن و نفوذ فوق‌العاده شیخهای نقشبندی در «طویل» و «بیاره» می‌داند.

در میان مراسم معمول، تقدیم هدایا و همچنین پرداخت زکوة به صورت وجه نقد به پیشوای روحانی طریقت وجود دارد. سرراولینسون می‌نویسد که به هنگام توزیع گوشت پخته که قبلاً به آن اشاره کردیم «پیر طریقت که بر قربانی نظارت داشته است شاخه‌هایی از درخت موزد و بید در دست دارد». این رسم در میان نسیری Nosairis های سوریه نیز دیده می‌شود.

آیین «سرسپردن» (از طرف کسی نسبت به رئیس و رهبر روحانیش که به وسیله او بر اسرار واقف شده است) بنا به گفته مینورسکی نه‌تنها در نزد اهل حق بلکه در نزد طاووسیه‌ها نیز معمول است. طرز اجرای این آیین بدین ترتیب است که گردویی را از وسط نصف می‌کنند. یک نیمه را کسی نگاه می‌دارد که مریدی را بر اسرار واقف می‌کند و نیم دیگر به‌عنوان طلسم یا تعویذ بکار می‌رود که نوچه آن را در کلاه خود نگاه می‌دارد. یک سکه نقره و یک دستمال ابریشمین نیز در این مراسم نقشی ایفا می‌کنند. مراسم اتحاد عرفانی نیز که به «وصلت حق» موسوم است جنبه‌های مشترکی با مراسم کشف و تلقین اسرار دارد. مریدان پادشاهان صفوی نیز در اوایل قرن هفدهم مراسمی شبیه به این را اجرا می‌کردند.

پیروان اهل حق به روزه گرفتن و به اجرای مراسم اعیاد عمل می‌کنند. جشن بُرُخ بُران (سر بُریدن بره) با روزه همراه است. عید نوروز نیز با تشریفات تمام و با شور و شادی بسیار جشن گرفته

می‌شود.

پیروان اهل حق نیز مانند دراویش صوفی جلسات ذکر و خلسه همراه با موسیقی و با گفتگو دربارهٔ عشق به خدا و عشق برادری دارند.

از ازدواج و کفن و دفن و چگونگی لباسهای ایشان بگذریم. و اما مسایل اخلاقی که پیروان آیین ملزم به رعایت آنها باشند مبهم به نظر می‌رسد، چه، افکار مربوط به اصل و مبداء بدی هنوز بقدر کافی روشن نیست. اهل حق می‌کوشند مسئله اجر و پاداش را با اعتقاد به تناسخ حل کنند.

بنا به گفتهٔ گوینیو (۷۸) (سه سال در آسیا، چاپ ۱۸۵۹، صفحات ۳۳۸ - ۳۷۰) شریعت آیین می‌گوید که آدم برای گناھانی که مرتکب شده است در شرایط و اوضاع و احوال فلاکت‌بارتری به دنیا باز خواهد آمد؛ لیکن روح پارسایان نیکوکار که به مقام پیرطریقت رسیده‌اند به همان کانون ملکوتی که از آنجا آمده‌اند باز خواهند گشت.

محشر یا محل دادرسی روز قیامت زنجان و شهرزور و قزوین تعیین شده است.

در مورد افراط در خوردن و نوشیدن و تفریحات شبانهٔ دیگر که گوینیو برای اهل حق ذکر کرده است مگر یزیدیان و قزلباشها و نُسَریها را نیز بدان متهم نمی‌کنند؟ مانویها و مسیحیان اولیه هم از این تهمتها در امان نمانده‌اند. مینورسکی رسماً اظهار عقیده می‌کند که هیچ دلیل مثبتی بر صحت این تهمت‌های بی‌اساس در دست نیست (رجوع شود به گره‌نار Grenard دربارهٔ قزلباشها، در J. A. ۱۹۰۴).

فردریك كُومُن (۷۱) در گزارش خود راجع به اثر تحقیقی مینورسکی (سوریه، چاپ ۱۹۲۲، صفحات ۲۶۲ - ۲۶۳) می‌گوید که در نزد



اهل حق، همچون در نزد نُسَیرِیها و قزلباشها، «آداب و رسومی مربوط به دورانهای بسیار قدیم بت پرستی هنوز حفظ شده است». هرگاه این نوشته ما به خواننده نشان داده باشد که حیات مذهبی کُرد تا چه اندازه غنی و متنوع است و هنوز چه میدان وسیعی برای تحقیق و مطالعه در این مورد بدست می دهد خوشحال می شویم. اینک مثالی در این باره می آوریم:

در يك داستان روسی که از ماجرای نظامی مربوط به جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ در مرزهای ایران و ترکیه سخن می گوید نقل شده است که يك گردان قزاق گذارشان به میان طایفه ای از چادرنشینان کُرد می افتد. توجه افسر فرمانده که نویسنده این داستان است به چادری جلب می شود که در آن سه پایه ای می بیند، و روی سه پایه دیگری و زنجیر زنگزده ای که يك سر آن از روی شاخهای بُزی آویخته است و سر دیگر آن به زیر سه پایه کشیده شده (۸۰). در کنار آن اجاق هم سنگهایی چیده اند که روی آنها نقشها و علامتها و حروفی نوشته اند. مترجم ارمنی که همراه قزاقها است برای ایشان شرح می دهد که این خود چیزی است شبیه به محراب کلیسا یا قربانگاه، و می گوید که این کُردها ضمن اینکه رسماً پیرو دین اسلام هستند از آداب و مراسم دوران بت پرستی قدیمشان دست برداشته اند و اینک دارند «برای خدایان ناشناسی قربانی می کنند». در واقع شاخ نیمسوخته قوچها در بین آن سنگها ریخته است. کسی در زیر آن چادر سکونت ندارد و محلی است که دسته جمعی از آن نگاهداری می کنند. فقط روزهای اعیاد رسمی، وقتی که پیروان قبیله در آن

---

۸۰. این همان «زنجیر اجاق» است که در نزد «اوسیتها» Ossètes هم نقشی دارد (رخبص rakhis) چنانکه مورخ ورنادسکی* برای من گفته است.

گوسفند روی این سنگها قربانی می‌کنند به آنجا می‌آیند (به سوی سواحل دجله، اثر حاجی موگوئیف (۸۱)، صفحه ۱۱۳).

## ۸. خرافات عامیانه گردان.

به شرحی که درباره اعتقادات مذهبی گردان، مرعی در میان جوامع متشکل، دادیم مفید می‌پنداریم چند نکته‌ای نیز راجع به خرافات که به طرزی نامشخص در همه محیطهای کردی رایج است بیفزاییم.

در اینجا ما برای استفاده فولکورشناسانی که ممکن است این معلومات از نظرشان دور مانده باشد چند موضوعی را که به زبان روسی در مجله مؤسسه قفقازی تاریخ و باستانشناسی، جلد سوم، چاپ ۱۹۲۵ تفلیس، از رساله تحقیقی م. چورسین (۸۲) درباره کردهای آذربایجان نقل شده است، می‌آوریم.

نکاتی مربوط به اصول تکوین عالم: خورشید به عقیده گردان زنی است زیباروی، و برای همین است که چشمان ما را خیره می‌کند. ماه مرد است (۸۳) و به همین جهت چهره‌ای تیره‌تر و پوشیده از لک‌ویس دارد که نشانه آبله است. بنابر يك افسانه عامیانه، ماه و خورشید هر دو جوان بودند. از آنجا که به دلرباییها و اظهار عشقهای مرد جوان از طرف دختر جوان جواب مساعدی داده نشد عاشق از سر واشده فریاد برداشت که: «پس تو خود را بدل به موجودی کن که دست هیچکس به دامنات نرسد!» از آن پس دخترک، خودش تبدیل به ماه شد و جوان بدل به خورشید گردید. کسوف و خسوف (خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی) ناشی از دخالت برخی عناصر شریر

81. Hadji Mougouïef

82. M. Tchoursine

۸۳. در این‌باره رجوع شود به کتاب گ. یاکوب G. Jacob. تحت عنوان تأثیر مشرق‌زمین در مغرب‌زمین، صفحه اول، به زبان آلمانی.

و بدکاره است که برای راندن آنها باید سر و صدا راه انداخت: بدین منظور چند تیر تفنگ شلیک می‌کنند و یا بر یک سینی مسی می‌کوبند. خسوف و کسوف بنا به عقیدهٔ ملّایان، در عین حال نشانهٔ غضب خداوند نیز هست، و توصیه می‌کنند که در آن هنگام مردم نماز و دعا بخوانند. آسمان بمانند سقف روی تیرهایی گذاشته شده است که در اختیار حضرت سلیمان قرار دارند و او می‌تواند آنها را خراب کند. منظرهٔ آسمان در هر قرن تغییر می‌کند. کلهکشان جاده‌ای است که به مکه منتهی می‌شود و خط منشعب از آن به سمت مدینه می‌رود. هر آدمی ستاره‌ای دارد که اختر طالع او است و چون مُرد ستاره‌اش از آسمان فرو می‌افتد. وقتی چشم یک کُرد به تیر شهاب می‌افتد دعا می‌خواند. ظهور ستارهٔ دنباله‌دار به این معنی است که بلای بزرگی در حال نزدیک شدن است. رنگین‌کمان را «کمر بند مادر فاطمه» (فاطمه آناسی کورسالگی) می‌نامند. کُردها نیز مانند بعضی از اقوام دیگر معتقدند که هرگاه مردی از زیر رنگین‌کمان بگذرد تبدیل به زن می‌شود و اگر زن بگذرد تبدیل به مرد می‌گردد. قسمت قرمز رنگ طیف شمسی خبر از خوشبختی و وفور نعمت می‌دهد ولی قسمت زرد آن نه به معنای خوبی است و نه به معنای بدی؛ قسمت تیرهٔ آن نشانهٔ بدبختی است. بچه‌ها بمحض دیدن رنگین‌کمان داد می‌زنند: «سرخ‌من!» باران را خدا خودش توزیع می‌کند، و هم او است که به حضرت سلیمان فرمان می‌دهد تا بر سر فلان و بهمان محل باران بباراند. سلیمان نیز که رئیس همهٔ جانوران و پرندگان است این فرمان را به مرغ هُما، که همهٔ پرندگان از او حرف‌شنوی دارند، منتقل می‌کند (۸۴). هُما فوراً همهٔ پرندگان را به دور خود گرد می‌آورد و به ایشان فرمان می‌دهد: «بروید از فلان اقیانوس یا فلان دریا آب به

۸۴. رجوع شود به تحقیق جالب‌توجه م. استاسیاک M. Stasiak دربارهٔ مرغ‌کنک

منقار بردارید، به هوا بپرید و فلان نقطه را آبیاری کنید». پرندگان امر فرمانروای خود را اجرا می‌کنند و بر سر آن محل باران می‌بارانند. اختلاف درشت و ریز بودن قطرات باران ناشی از بزرگ و کوچک بودن پرندگان است. برف و تگرگ نیز به همان طریق حادث می‌شوند و اختلافشان با باران ناشی از پایین‌تر بودن درجهٔ حرارت هوا است که هر چه پرندگان بالاتر بپرند این درجه کمتر می‌شود. رعدوبرق پدیدهٔ تاخت‌وتاز سواری است که در آسمان می‌تازد و شلاقی از آتش به‌دست دارد. صدای ضربات شلاق رعد است و جرقه‌هایی که از آن می‌جهد برق. هرگاه کسی را برق بزند و بمیرد می‌گویند خداوند او را به کیفر گناهانش رسانیده است. حریق را که بر اثر رعدوبرق در گرفته باشد نباید خاموش کرد، همچنان که نمی‌توان گوشت يك حیوان برق‌زده را خورد. در آخرین چهارشنبهٔ سال (۸۵)، (آخر چهارشنبه یا چهارشنبه‌سوری) پیش از نوروز، آب در رودخانه‌ها و نهرها بند می‌آید و یخ می‌بندد؛ تمام طبیعت به خواب می‌رود و آسمان باز می‌شود. هر کس در حین ظهور این رویداد حاضر و ناظر باشد و بلافاصله آرزویی بکند آرزویش برآورده خواهد شد. عارضهٔ زمین‌لرزه ناشی از این امر است که زمین بر پشت يك گاو سرخ‌رنگ آرمیده است. این گاو گهگاه گوشه‌ایش را تیز می‌کند و دُمش را تکان می‌دهد. عده‌ای دیگر می‌گویند: مگسی به دور صورت گاو می‌چرخد. وقتی به چشم گاو نزدیک می‌شود گاو چشم بر هم می‌نهد و زمین به لرزه در می‌آید. اگر يك وقت این مگس روی پشت گاو بنشیند گاو خودش را تکان خواهد داد و در نتیجه دنیا خراب خواهد شد.

---

۸۵. همچنین رجوع شود به ن. مار «شرح‌حالی از میرزا محمد کرمانی بقلم خودش و اثر تحقیقی او دربارهٔ معتقدات و آداب و رسوم مربوط به چهارشنبه‌سوری» (به زبان روسی)، مندرج در مجلهٔ آکادمی علوم اتحاد شوروی، چاپ ۱۹۲۷، صفحات ۵-۶ و ۴۶۷-۴۷۸.

همچنین از اثر تحقیقی م. چورسین چند نکته مربوط به پندارها و کردارهای جادویی بدست می‌آید. از جمله، اعتقاد به اینکه چون معرفت به تعداد اشیاء قدرتی بر آن اشیاء اعمال خواهد کرد کردها از شمردن چهارپایان خود خودداری می‌کنند از ترس اینکه مبادا همسایه سر از تعداد آنها در بیاورد و نفوس بد بزنند. به همین دلایل، در نزد کردان ذکر رقم صحیح حیوانات اهلی مجاز نیست. برای تأمین وفور نعمت رسم بر این جاری است که برای همسایه‌ای که هنوز از دامهای خود شیری بدست نیاورده است از شیر ماده‌گاو که نخستین بار شیر می‌دهد بفرستند. همسایه هم نباید ظرف شیر را خالی برگرداند، بلکه باید در آن مقداری نمک یا يك دانه تخم‌مرغ بگذارد، وگرنه در سال بعد، محصول شیر در خانه کسی که برای همسایه‌اش شیر فرستاده است بسیار کم خواهد بود. وقتی پدرخوانده‌ای (گروو کرِو) به کرِو، کیرِو kirvā به آذری، کرِیو Kariva به زبان آسوری — کلدانی) برای پسرخوانده خود که ختنه‌اش کرده است پلو می‌فرستد، وقتی ظرف خالی را برای او برمی‌گردانند باید در آن هدیه‌ای بگذارند و یا چیزی (مثلاً يك قواره پارچه یا يك ماده‌گاو) همراه آن بفرستند. نتیجه حتمی رسم مبادله هدایا در اینجا، به قول م. چورسین، يك فکر جادویی است که به موجب آن رفاه و آسایش کسی که در عوض هدیه ارسالی خود يك ظرف خالی دریافت می‌دارد به خطر خواهد افتاد، و این خطر از «خلاء» یا خالی‌بودنی به او سرایت می‌کند که به نوعی به خانه‌اش وارد شده است. و باز بر اثر همین فکر است که به هنگام خرید يك ماده‌گاو به رسم معمول يك مشت خاک برمی‌دارند و در دو دست بهم می‌فشارند و می‌گویند: **اللَّهُ خَيْرُورْسُنْ** (خدا خیرت بدهد!). اسب حتماً باید با جُل و لگام فروخته شود وگرنه برای خریدارش خیری نخواهد داشت. کرد نیز مانند بسیاری از ملت‌های دیگر به خاصیت جادویی دایره معتقد است. وقتی بخواهد در

مکان خلوت و ناشناسی بخوابد دایره‌ای به دور خود رسم می‌کند تا خویشتن را از شر نفوس بد حفظ کند. بعلاوه، هرگاه قیر نیز به اطراف خود بپاشد پاهای شیطان به آن خواهد چسبید و ممکن است گرفتار بشود. برای مبارزه با خشکسالی زنها به چشمه می‌روند و به روی هم آب می‌پاشند. همچنین خود را به يك گاو آهن می‌بندند و آن را تا کنار رودخانه می‌کشند و آب را شخم می‌زنند. برعکس، برای بند آوردن باران، منباب‌مثال، ریسمانی برمی‌دارند، آن را هفت یا نه بار گره می‌زنند و هر گرهی را به نام يك مرد کچل می‌خوانند؛ آنگاه، ریسمان را به درون آتش می‌اندازند و می‌گویند: «من آتش به کچلها زدم تا خورشید هم مرا آتش بزند!» و آنگاه کچلها با آن کله طاسشان که برق می‌زند باید خورشید را به درخشش درآورند. این عملیات معمول برای مبارزه با خشکسالی یا بند آوردن باران در نزد بعضی از ملت‌های دیگر قفقاز نیز صورت می‌گیرد. محیط‌های دهقانی روسی نیز در بسیاری از مناطق، در اعتقاد به تأثیر کچلی و طاسی کله با کردها شریکند. يك رسم دیگر کردی برای بند آوردن باران رسم کُدو kodu است. چندین پسر بچه ده تا دوازده ساله با لباس پوشانیدن به تن يك تکه چوب که يك سر آن از سر دیگرش قدری پهن‌تر باشد و حالت کله داشته باشد عروسکی می‌سازند، با این عروسک گردش‌کنان می‌روند و به آواز می‌خوانند: «کُدو، کُدو!» زنهاى خانه‌دار به ایشان هدیه یا پنیر یا گندم می‌دهند. و این رسمی است که دایره عملکرد به آن وسیع است.

مسلماناً ما خوب می‌دانیم که این دامنه وسیع اعتقادات عامیانه نه‌تنها در استنتاج و استنباط يك مفهوم جادویی یا مذهبی مشخص کمکی به ما نمی‌کند بلکه ما را به آنجا می‌رساند که بینیم يك رسم و يك فکر خرافی در محیط‌های مختلف به چه میزان وسیعی بسط و گسترش دارد. از طرفی، این اختلاف، که بیشتر نژادی است، به وسیله

شباهتهای مراحل اجتماعی و شرایط زندگی تخفیف پیدا می‌کند. در عین حال، به نظر ما سودمند آمد در اینجا یادآور شویم که برای کردان نیز همچون برای گروههای دیگر نژادی که در مرحله تحول اجتماعی یکسانی هستند، بیشتر اصول و قواعد رفتار و طرز عملشان نه از مذهب بلکه از اعتقادات و خرافاتی ناشی است که به میزان وسیعی حاصل شیوه زندگی و کار و مشغله ایشان است. مناطقی که با شبهات و تناسبهای یکسان مشخصند ظاهراً می‌توان در آنها يك وجه مشترك تمیز داد. شبهاتهای چشمگیر، چنانکه قبلاً گفتیم، ممکن است در مناطق و در میان توده‌هایی نیز بروز کند که با فواصل نسبتاً زیادی از هم جدا هستند، فواصلی که تصور به عاریت گرفتن آداب و رسوم از یکدیگر را منتفی می‌کند، شبهاتهایی که در محیطی تنگتر و محدودتر، که ما مخصوصاً در اینجا مشاهده کردیم ممکن است زیاد به چشم بخورد. بدین‌گونه، در خرافات کردهای آذربایجان که م. چورسین به آنها اشاره کرده است، و یا در خرافات آسوری — کلدانیها که خود ما شرحی از آن را منتشر کرده‌ایم زمینه و اصل مشترکی هست که آنها را به اعتقادات توده‌های همجوار پیوند می‌دهد. این مشاهده برای ما به همان اندازه ارزشمند است که مثلاً بقایایی بازمانده از آیین پرستش درختها و سنگها در نزد عشایر قفقاز دیده می‌شود (۸۶)، بقایایی که به وسیله م. درایوز در نزد کردان نیز دیده شده است. نامبرده در این باره (در کتاب خود) چنین می‌گوید: «همچنین معدودی از عشایر هستند که درختان جنگل را می‌پرستند و پرستشگاههایی در گوشه‌های پنهان سرزمینشان دارند که از تخته‌سنگهای بزرگ و محکم مانند

---

۸۶ رجوع شود به مقاله بسیار جالب توجه م. مسچانینوف M. Mestchaninov در مجله خاور نو مسکو، شماره‌های ۲۶ - ۲۷ (تاریخ و ماقبل تاریخ، صفحات ۲۴۴ - ۲۴۵) و همچنین برای وقایع رجوع شود به اثر قدیمی بودنشتات Bodensadt. تحت عنوان ملت‌های قفقاز.



ساختمانهای سنگی قدیم ساخته شده است... (۸۷)» همچنین به گمانم بتوانیم غولی را که چهره‌ای نفرت‌انگیز دارد (آلکی alki) و تنها در مواقع پیش از بیماری یا مرگ یا دیوانگی خود را نشان می‌دهد (۸۸)، با روح خبیثی به نام آل‌ال که مار از آن سخن می‌گوید مقایسه کنیم (۸۹)، همچون از موجودی که هم در جهنم ایرانیان شناخته شده است و هم

۸۷. جملهٔ بین دو گیومه، از همچنین تا ساخته‌شده است در متن اصلی به زبان انگلیسی است. (مترجم)

۸۸. رجوع شود به مقالهٔ خود ما تحت عنوان ملاحظاتی دربارهٔ کُردان، مندرج در مجلهٔ مرکور دوفرانس، سال ۱۹۲۱. (مؤلف)

۸۹. رجوع شود به همان کتاب مار «آل نوعی شیطان رؤیایی است که زن زانو را آزار می‌دهد، جگرش را درمی‌آورد و آن را در سبیدی می‌گذارد. اگر آل در حالی که سبید محتوی جگر را با خود می‌برد موفق به عبور از آب بشود زانو می‌میرد.» این روح خبیث که نامش به عقیدهٔ هانری ماسه ریشهٔ ترکی دارد (من خود نظر دیگری در این باره دارم [و. ن.]) «زنی است با دستها و پاهاى لاغر و صورت سرخ و بینی پهنی از گل رس. از این موجود خبیث ارمنیها نیز می‌ترسند (رجوع شود به آرتور کریستینسن، در تحقیق دربارهٔ شیطان‌شناسی ایرانی، چاپ ۱۹۴۶، صفحهٔ ۸۵).

«از جملهٔ این شیاطین یکی هم آل است، و آن هیولای خیالی بدمنظری است که گاهی شکل آدمیزاد به خود می‌گیرد. آل مخصوصاً برای زنان باردار که تنها در خانه می‌مانند خطرناک است. در آن دم است که آن هیولا وارد اتاق می‌شود، قلب زن را درمی‌آورد و او را می‌کشد. و چنین بود که يك بار رمالی در کوه به آلی برخورد که قلب زن بارداری را در دست داشت. رمال با آل به نزاع پرداخت و او را مغلوب کرد، و آل به رمال قول داد که دیگر هیچگاه به خانه‌ای که در آن کتاب یا میخ یا قیچی و یا چیزهای دیگری مربوط به رمال باشد داخل نشود. معتقدند که آل در چهل روز آخر پیش از فارغ شدن زن حامله به شیوه‌ای مخصوصاً خطرناک رفتار می‌کند.» این اعتقاد در میان ارامنهٔ آکنُ Akn در نزدیکیهای رودفرات نیز مشاهده شده است (رجوع شود به ماکلر F. Macler در کتاب چهار کنفرانس دربارهٔ ارمنستان، صفحات ۹۹ - ۱۰۰).

در بین قول کریستینسن که می‌گوید آل جگر زن را درمی‌آورد و قول ماکلر که قلب می‌گوید تناقضی نیست، چه، در واقع اولی مبتنی بر يك اعتقاد اسلامی است که جگر را مرکز جرئت و شجاعت می‌داند، و دومی که قلب است احیاناً تحت تأثیر مسیحیت گفته شده است.

در فولکلور قفقازی. و نیز به نظر ما چنین می‌آید که «ساکن محل‌های خلوت (پیره وُولُکْ Pirawluk یا پیره‌هولک pire-houlk)» که در رساله تحقیقی فوق‌الذکر ما از آن سخن رفته است شاید متعلق به همان دسته از موجودات نظیر آل باشد، (از نقطه نظر زبان‌شناسی حرف ح h اول کلمه در واژه‌های کُردی تلفظ حلقی مشخصی دارد و حال آنکه در زبان فارسی چنین نیست. پسوند ك k و کي ki نیز که اگر اشتباه نکنیم برای قفقازیان و به عبارت صحیحتر برای ارمنیان مشخص است، در زبان فارسی علامت تصغیر است). بنابراین آیا با يك واقعیت فولکلوریک که پیوندهای کُرد و ایرانی و قفقازی را به هم نزدیکتر می‌کند مواجه نیستیم؟ (۹۰).

۹۰. در یکی از آثار پروفیسور ن. مار (سیاست زبان‌شناسی فرضیه یافشی بودن زبان اوده‌مورت، چاپ ۱۹۳۱ مسکو) از جمله تجزیه و تحلیل عمیقی در مورد واژه «عنکیوت» و پیامدهای آن یافته‌ایم (صفحات ۳۳ تا ۳۷) و ناگزیر از ذکر این نکته هستیم که واژه پیره‌هولکْ pirehouk کُردی مربوط به شیطان‌شناسی نیز، در عین حال که در آن زبان به معنی عنکیوت است، معنای «پیرزن» و «جادوگر» هم می‌دهد؛ پیر-ها pir hâ + وو-ك vu-k (در ضمن، باید به حذف حرف ل ادر اینجا توجه کرد). ن. مار (همان کتاب، یادداشت شماره ۲، صفحه ۳۴) توجه ما را مخصوصاً به ارزشی جلب می‌کند که این واژه ممکن است برای مطالعه در مسئله مؤسسه «مادران باکره» داشته باشد، از جمله برای قسمت دوم آن که چون مستقلاً در نظر گرفته شود در نزد کُردان (هه‌وو he-vu هه‌وی he-vi) «زن صیغه»، یا «زن حرم» معنی می‌دهد. زنان کرد این واژه را در بین خود به معنای «دوست عزیز» یا «عزیز من» بکار می‌برند. زنانی هم که شوهر واحدی دارند نسبت به هم «هوو» هستند. ن. مار معتقد است که مؤسسه «مادران باکره»، سازمانی دسته‌جمعی و اجتماعی که مقدم بر خانواده بوده است (رجوع شود به فصل یکم، ملاحظات ن. مار راجع به خواجه) در بعضی از واژه‌های گرجی و ارمنی و غیره باقی مانده است (رجوع شود به همان کتاب، صفحات ۵۳-۵۴، و شماره ۱ در صفحه ۵۴). اجازه می‌خواهیم اضافه کنیم که يك واژه دیگر کُردی برای عنکیوت، داپیروشک dapirouchk (که در متن به دست داده شده در اینجا می‌یابیم) آدم را به یاد «پیرزن» می‌اندازد و به معنای «زن قابله» است.

## ۹. مار در اعتقادات کُردان.

این توضیحات سریع و مختصر به ما امکان داد که بینیم زندگی مذهبی کُردان غنایی عظیم از نظر مطالب دارد، و حتی يك تجزیه و تحلیل سطحی نیز قشرهای متعددی از آن را بر ما مکشوف می‌سازد که هر يك از آنها کاملاً مشخص بوده و در تشکیل يك مجموعه پیچیده که در زیر لعابی اسلامی پنهان است سهیمند.

من در اینجا جز اینکه به رساله گرانهای اسمعیل حقی شایس^(۹۱) راجع به خرافات و ضرب‌المثل‌های کُردی (هنده پروپوچی پیشینان و مثل، چاپ ۱۹۳۸ بغداد) اشاره کنم کار دیگری از دستم بر نمی‌آید، آن هم بی‌آنکه بتوانم بیش از این درباره آن حرف بزنم. و سرانجام، این فصل مربوط به افکار مذهبی کُردان را با چند نکته راجع به مار به پایان می‌رسانم. این حیوان خزنده نقشی ویژه در سمبولیسم آیین یزیدی بازی می‌کند. (تصویر مار در مدخل زیارتگاه شیخ عدی دیده می‌شود. رجوع کنید به عکس آن منظره در کتاب لوک Luke تحت عنوان موصل و اقلیتهای آن، صفحه ۱۳۶)، و بعید نیست که بتوان در آن آثاری از يك آیین بسیار کهن کشف کرد. در واقع، اگر در نظر گرفته شود که مار موجودی است صرفاً اهریمنی و مربوط به ارباب انواع دوزخی (کتونین^(۹۲)) آدم به تفکر درباره نبردی در آن واحد مبتنی بر افکار مذهبی و اجتماعی وسوسه می‌شود که بین طرز تفکرهای یونانی و آسیایی موجود در آسیای صغیر درمی‌گیرد، به نحوی که عده‌ای از محققین، از جمله پروفیسور دکتر ف. کِرُن^(۹۳) به ما می‌فهمانند. بنا به گفته شخص اخیر، یونانیان در فرایند عجیبی از اختلاط و آمیزش با آسیائیان، کم‌کم ارباب انواع دوزخی بیرو نظام

91. Ismail Haqqi Chaveis

92. Chtonien

93. Pr. Dr. F. Kern

مادرشاهی آسیایی را تابع سیستم پدرشاهی و سلسله‌مراتبی خدایان پانتئون خود کردند. بدین‌گونه، لااقل یکی از وجهه‌های «مذهبی زیرزمینی» برای ما مشخص می‌گردد که اگر در خرافات کُردی کاوش کنیم به آن وارد می‌شویم.

منظور از آن، منجمله، مجموعه‌ای از روایات مربوط به مار است که اگر مناطق مسکونی آرامنه و کُردها و مادها و سیتها را درنوردیم به آنها برمی‌خوریم.

از این قرار، پس از فردریک‌اشپیگل (رجوع شود به باستانشناسی ایران، قسمت سوم، صفحه ۲۲۷ و صفحات بعد) دوباره باید تجزیه و تحلیل قیاسی افسانه منقول به وسیله موسی خوره ناتسی^(۹۴)، مربوط به مبارزه تیگران قهرمان ارمنی با پادشاه مادی ماران (آزیده‌هاک = آستیاژ؟) را از سر بگیریم که سرانجام مغلوب شد و خانواده‌اش که به ارمنستان بازآمدند در نزدیکی کوه ماسیس^(۹۵) مستقر شدند. ف. اشپیگل مخصوصاً به شرح تناقضهای موجود با واقعیت تاریخی که در نوشته موسی می‌توان پیدا کرد پرداخته است. و نیز نامبرده متذکر می‌شود که آدم در افسانه ارمنی به واژه آزیده‌هاک بر نمی‌خورد و آن افسانه فقط با کلمات ویشپ vishap به معنای «مار» و ویشپ‌زونک vishapazounek به معنای «بچه‌مار» آشنا است، ولی از طرف دیگر شباهت آن با افسانه ایرانی ضحاک مسلم است (از جمله، برای نقشی که یک نعلبند در هر دو متن بازی می‌کند و نیز برای شباهت کوه دماوند با کوه ماسیس و غیره). و بالاخره ف. اشپیگل متذکر می‌شود که اگر افسانه ایرانی منعکس‌کننده برخورد‌های نژادی و صحنه آن ایران شرقی بوده است افسانه‌های ارمنی همچون مکملی بسیار بجا و مناسب جلوه می‌کنند و از برخوردها و اختلافهای

مشابهی با ما سخن می‌گویند که در مغرب ایران با اقوام وحشی قفقاز، از جمله سیتها (آلانها) روی داده است. بنابراین ما بار دیگر با اقوام اخیر برخورد پیدا می‌کنیم و در اینجا معتقد به یادآوری این نکته هستیم که بنا به گفته هروت سیتها اصل و مبدأ خود را به يك رب‌النوع نیمه‌زن و نیمه‌مار نسبت می‌دادند که در نزدیکی مصب بوریستن^(۹۶) و هراکلیس^(۹۷) ساکن بود. و باز اشیگل می‌گوید که طوایف نجیب‌زاده ارمنی خود را از اعقاب پادشاه ماران قوم ماد که در نزدیکیهای کوه ماسیس مستقر بود می‌دانند. از «پادشاه کرد مادها» در کارنامک اردشیر بابکان یاد شده است. ما بی‌آنکه مطالب فولکلوریک همراه با موضوع «مار» را که در اعتقادات عامیانه روسی نیز دیده می‌شود در اینجا بیاوریم (و نیز رجوع شود به قصه حماسی روسی درباره زمه‌یی گوری‌نیچ Zmei Gorynych، ماری که غذای او را بایستی از گوشت جوانان تأمین کرد) اینک باز هم از ارمنیها و مادها و سیتها و کردها از يك طرف در روابط «افسانه‌ای» خودشان با هم (که نظر به ناقص بودن اطلاعات ما راجع به روابط تاریخی آن عصر بسیار کهن ناچار افسانه‌ای خواهند بود) سخن می‌گوییم، هر چند از طرف دیگر با يك روایت فولکلوریک دیگر مواجهیم که ارتباطی مداوم با مار دارد، روایتی که باز به همین دایره تحقیقات ما بر می‌گردد. و این مطلبی است که نباید از آن به سکوت گذشت، به ویژه وقتی که ما جزئیات دیگری از آن را نیز به یاد می‌آوریم: نقش مارهای روی شانه ضحاک در روایت عامیانه کردی بر مبنای نژادی (آنچه می‌ماند تجزیه و تحلیل نامهای سه‌آشپز موجود در افسانه از دید زبان‌شناسی است، سه آشپزی که آرمائیل^(۹۸) و گرمائیل^(۹۹) و دورمائیل^(۱۰۰) نام داشتند و

۹۶. Borysthène نام قدیم رود دنی‌پپر. (مترجم)

97. Héraklès

98. Armail

99. Kurmail

100. Durmail

نجات‌دهندهٔ جوانانی بودند که بنا بود خوراک مار بشوند، و مخصوصاً از این نظر جالب‌توجهند که قسمت دوم نام هر سه (ئیل) یکی است و می‌تواند حاوی نشانه‌های بازمانده‌ای از مسئلهٔ نژادی باشد). نقش مار در روایات و در مذهب یزیدیها، که احتمالاً با وفاداری بیشتری آثار بازمانده از دوران بت‌پرستی گردان را حفظ کرده‌اند؛ و بالاخره چند مطلب مربوط به تحقیق دربارهٔ نام محلها، مثلاً سرزمین کوچک اوراماز، واقع در وسط گردستان مرکزی، آنجا که بنا به روایت، پناهگاه ماران بوده است. در اینجا احتمالاً دو افسانه با هم درآمیخته‌اند: یکی بت‌پرستی که ما آن را به مجموعهٔ افسانه‌های قبلاً منظور شده بازمی‌آوریم، و دیگر مسیحی که به افسانهٔ اول پیوند خورده است. قدیسی به نام ماری مَمُو Mari Mammu خزندگان را مسحور و مجذوب می‌کرد و آنها را در سردابی حبس می‌کرد که روی آن کلیسایی به نام خودش ساخته شده بود. آن سرداب هنوز در آنجا باقی است و نگهبان آن يك خانوادهٔ کلدانی است که تنها در میان گردان زندگی می‌کنند. آن نگهبان مسیحی (کلدانی) هر سال «پدر مارها» را می‌بیند. بنا به اعتقاد مردم محل اگر آن خانوادهٔ مسیحی از امتیاز نگهبانی آن سرداب محروم گردند خزندگان از سرداب بیرون خواهند خزید و در منطقه پراکنده خواهند شد.

یهودیان کوه‌نشین قفقاز (رجوع شود به بیهان Byhan، همان کتاب، صفحهٔ ۲۳۹) «روح خانهٔ اوْخْدِه‌هُومار Ochdého-mar را که از آیین اجدادشان مشتق شده است می‌شناسند. این روح نیز مانند روح روسهای بزرگ در زیر کف اتاق ساکن است و شکل يك مار هفت سر را دارد. خود او نامرئی است ولی می‌گذارد که بچه‌هایش را ببینند. او نگهبان رفاه و آسایش خانواده است و به او به‌عنوان هدیه عسل می‌دهند». در صفحهٔ ۱۹۵ همان کتاب، تصویر شمارهٔ ۴۶ نشان‌دهندهٔ ماری است ساخته از ترکیب مس و روی که باید از اشیاء قیمتی

پنهان در زیر خود، در برابر دزدی و خرابکاری نگهداری کند». این فکر نزدیک به فکر فولکلوری معروفی است که به موجب آن مارها نگهبان گنجند (رجوع شود به فصل بعدی درباره ادبیات). من نمی‌دانم بیهان این چیز را منسوب به کدامیک از ملتهای قفقازی می‌نماید (۱۰۱).

آنچه به اختصار برشمرديم بعضی خطوط مشخصه بودند که به هنگام تحقیق در فولکلور کردان به منظور یافتن نشانه‌هایی در تحول نژادی این ملت باید در نظر گرفت.

اصولاً در این مورد زمینه بسیار وسیع است. اسطوره شمالی سیگورد Sigurd کشنده ازدها را کنار بگذاریم، ضمن توجه به اینکه بر طبق اعتقادات عامیانه آلمانی، که مشابه‌هایی از آن را در قصه‌های کردی مشاهده می‌کنیم، ازدها (مار) نگهبان گنجهای نهان است. (رجوع شود به افسانه‌های کردی منقول توسط سوسین Socin) پیروزی بر جانوری هیولا، مانند پیروزی سیگورد در نزد ژرمنها، یا پیروزی کاوه در محیطی که فعلاً باید آن را ایرانی بنامیم، ممکن است منعکس‌کننده فکر تسخیر فلزات به وسیله بشر در آغاز دوره استفاده انسان از فلز باشد. و سرانجام باید متذکر شد که برای پروفیسور ن. مارّ فرد ماد با سلسله نسبهای زیر توجیه می‌شود:

مید mē-d ← مید mî-d → ماڈ mā-d ↓ مارڈ mar-d و به ارمنی مارّ mar، و این واژه اخیر چیزی بجز همان «مار» (معادل ویشپ vichap) که در اثر تحقیقی مارّ مورد بحث قرار گرفته است نیست. اثر نامبرده همان کتاب ویشپها است که در ۱۹۳۱ منتشر شده و به ما تعلیماتی می‌دهد درباره آثار باقیمانده از آیین پرستش ماهیان (ماران)

۱۰۱. در «درسیم»، در قریه «کیستیم» kistim از يك آیین واقعی مارپرستی پیروی می‌شود و مظهر آن چوبی است که سر آن به شکل سر مار است. این آیین در کتاب کوردیستان تاریخینده درسیم، صفحه ۹۷، تشریح شده است. (مؤلف)



در ارمنستان بت پرست.

همان گونه که یاکوب در کتاب خود (حقیقت و رؤیا، صفحه ۵۰) اشاره کرده است مار هفت سر مظهری از قدوسیت است، و نیز در دوران رواج تمدن یونان در مصر، ما در شرح پلوتن (۱۰۲) می خوانیم (رجوع شود به کتاب پلوتن، اینه آد، جلد اول، تألیف ا. بره هیه (۱۰۲) چاپ بل لتر (۱۰۴)، صفحه ۳) که پلوتن در واپسین دم حیات گفت: «من می کوشم هر چه را از جنبه ملکوتی در وجودم هست بیرون بدهم تا بر آنچه از جنبه ملکوتی در عالم هست بنشانم». در این دم ماری که در زیر بستر او خوابیده بود بیرون خزید و به سوراخی در دیوار فرو رفت. هر چند که ممکن است اغلب به هنگام مرگ کسی مار ظاهر بشود این افسانه برای مربوط کردن آن با قصه احضار شیطان به وسیله پلوتن ساخته شده است. شیطان که در واقع برای خودش خدایی بوده است بیشک شبیه به همین ماری است که پلوتن را به هنگام مرگش ترك می گوید. در اسکندریه هم خدایی به صورت مار می شناسند به نام آگاتودامون Agathodaemon که نقش آن تقریباً همان نقش هرمس توت Hermès Thot یعنی اعلام کننده حقیقت خدایی است، و شاید همان است که عقاید خرافی الیکساندرن اوستوخیوس (۱۰۵) وی را به عنوان شیطان به پلوتن نسبت می داد.

برای معتقدان به جنبه خدایی مار، آرسینوتلیس (۱۰۶) یا مار با

---

۱۰۲. Plotin فیلسوف نئو افلاطونی منسوب به يك خانواده رومی که در مصر مستقر شده بودند. (تولد در حدود ۲۰۵، مرگ در حدود ۲۷۰ میلادی). فلسفه ای که او تعلیم می داد معجونی از اعتقادات فلسفی عهد باستان و مسیحیت بود. (مترجم)

۱۰۳. Emile Bréhier فیلسوف فرانسوی (۱۸۷۶-۱۹۵۲) و مؤلف کتاب جالبی به نام تاریخ فلسفه. (مترجم)

چهره خنثی (هم مذکر و هم مؤنث) مظهر وجود آدم ثانی یعنی «پسر آدم» بود. در ضمن، راجع به چهره خنثی متذکر می‌شویم که شیطان از دید شیخ عبدالقادر گیلانی نیز «شبیبه به موجودی خنثی بوده است با زبانی بی‌نمک و صورتی بیریخت و چانه‌ای پر پشم» (رجوع شود به روزه‌لسکو، همان کتاب، صفحه ۵). ناسیهای مارپرست (۱۰۷) نیز، به قول سن‌هیولیت اسقف قرن دوم میلادی، مار را به صورت مظهر کلام (Logos) بر درخت نیکی و بدی می‌پرستیدند؛ و سرود ایشان در تجلیل مقام آتیس خدای فریژه بود که خودش را اخته کرد تا به جایی برگردد که در آن نه مردی هست و نه زنی، و فقط مخلوط تازه‌ای هست به نام کاینه کتزیس (Kainé ktêsis (د. مره ژکوفسکی، همان کتاب، صفحات ۲۹۵ و ۳۱۱). خدای تراکیه — فریژه به نام سابازیوس Sabazios نیز مظهرش ماری بوده است به نام دراکن drakôn که گویا نقشی در اسرار ازل و در وصلت الهی (هودیا کولپن تئوس ho dia kolpon theos) بازی کرده است (ایضاً صفحات ۴۸۵-۴۸۶). پروفیسور مار رساله تحقیقی مخصوصی را به سابازیوس و به آیین پرستش آن به وسیله آرامنه اختصاص داده است، و این نیز خود، نقطه تماس ممکن بین ارمنیها و کردها در زمینه اعتقادات بشمار می‌رود.

اذا Edda های اسکاندیناوی از مارهای خردمند و باتقوایی به نام وانیر Vanir سخن می‌گویند که در جنوب سرزمین اولیه آزه‌ها Ases یعنی جادوگران سیتی می‌زیستند و در آنجا فراوان بودند (هرودوت میلوپومن، ۶۷). مارهایی به دور چوب بالدار مرکور (کادوسه) که چوبی برای تفأل بود می‌بیچیدند. مظهر خدای شفابخشان معجزنا، یعنی آسکله پیوس (۱۰۸) نیز مار بوده است.

۱۰۸. Asclépias خدای پزشکی و پسر آپولون که رومیان به او اسکولاپ می‌گفتند.  
107. les Ophites-naaseéns

موجودات اساطیری سران حکومت روحانیت نیز به شکل مار بودند. تریپتولم (۱۰۹) که مظهر سه اتحادیه اصلی کشیشان عهد باستان است روی عراده‌ای تصویر شده است که مارها آن را می‌کشند.

دیمه‌تر (۱۱۰) پرسیفون (۱۱۱) را در زیرزمینی پنهان کرد و به مارها سفارش داد که از او خوب نگهداری کنند، لیکن زئوس خود را به صورت ازدهای بالرداری در آورد، نگهبانان را فریب داد، خزیده به درون زیرزمین رفت و با دخترش جمع شد. از این مجامعت فرزندی به دنیا آمد که شاخ داشت و سرش سر گاو بود، همان که دیونیس زاگره‌ئوس (۱۱۲) نام دارد (د. مِرِه ژکوفسکی، همان کتاب، صفحه ۴۲۹) (۱۱۳).

از طرفی، سمبولیسم مار با سمبولیسم گاو مخلوط می‌شود. در این باره متذکر می‌شویم که روی قطعه‌سنگهای به شکل ماهی، معرفی ویشیپها (ماهی - ازدهایان)، از جمله، پوست و سر گاو نیز نقش شده است.

---

۱۰۹. Triptolème پادشاه اُلوزی Eleusis که فن کشت و زرع زمین را از دیمه‌تر آموخت و آن را به ساکنان آتیک یاد داد. (مترجم)

۱۱۰. Demeter در اساطیر یونان قدیم خداوند زراعت و مظهر زمین بوده و مادر پرسفون است. رومیان او را سیرس Cérés می‌نامیدند. (مترجم)

۱۱۱. perséphon یا کره Coré ملکه دوزخ و دختر دیمه‌تر و زئوس، که رومیان او را پروزیرین می‌نامند. (مترجم)

112. Dyonis Zagréos

۱۱۳. دربارهٔ مقامی که مار در اعتقادات یونانیان و رومیان باستان داشته است همچنین رجوع شود به کتاب کشت و زرع ابتدایی در یونان، تألیف ه. رُز H. J. Rose، چاپ ۱۹۲۵، و کشت و زرع ابتدایی در ایتالیا، از همان مؤلف، چاپ ۱۹۲۶. در میان سربها نیز رجوع شود به کتاب دکتر یاپ کونتس Dr. Jaap kunts تحت عنوان روابط فرهنگی بین کشورهای بالکان و اندونزی، چاپ ۱۹۵۴، آمستردام. (مؤلف)

۱۰. آیین حماریه؟

در آخرین وهله، برای تکمیل این فصل مربوط به مذهب کردان، متذکر می‌شویم که بنا به نقل شفاهی پروفیسور ژ. پریزی لوسکی J.przyluski احتمالاً دلایلی موجود است که به اتکای آنها بتوان باور کرد آیین خربستی نشانه‌هایی از خود در معتقدات مذهبی این ملت به جا گذاشته است. پروفیسور نامبرده در صفحه ۲۳۶ اثر تحقیقی خود تحت عنوان زبان‌شناسی و اسطوره‌شناسی تطبیقی، درباره کتاب تازه چایی راجع به تاریخ ادیان، نگارش آقایان ا. بن‌وینست E.Benveniste و ل. رِنُو L.Renou که در آن، ضمن چیزهای دیگر، از ورترا Vrtra و وردراگنا Vrdragnana یاد شده است، از جمله چنین می‌نویسد:

بنا به گفته استرابون [جغرافی‌دان یونان قدیم] کارمانی‌های (۱۱۴) جنگجو خدای یگانه‌ای داشتند به نام آره‌ش (۱۱۵)، و چون اسب نداشتند برای آن خدا خر قربانی می‌کردند. آره‌ش نام یونانی وردراگنا است. اگر در نظر بگیریم که جنبه تقدس خر در تمام مشرق‌زمین نشانه بقایابی از اعتقادات بسیار قدیمی و احتمالاً مقدم بر آمدن اقوام هندواروپایی به ایران است گواهی استرابون اعتبار بیشتری پیدا می‌کند.»

باری، در قریه دیراس Diras (به ترکی قره‌قوی) واقع در ۱۵ کیلومتری ملاطیه، همین پروفیسور ژ. پریزی لوسکی از يك زیارتگاه

---

۱۱۴. کارمانی Carmanie یکی از ایالات امپراتوری ایران باستان واقع در قسمت جنوبی فلات ایران و شمال تنگه هرمز است و مرکز آن کارمانا (کرمان امروز) بوده است. (مترجم)

۱۱۵. آره‌ش Arès خدای جنگ یونان قدیم و پسر زئوس و هرا است. او جزو آن دوازده خدای بزرگ است و رومیها به او «مارس» می‌گویند. (مترجم)



کردی بازدید کرد که بر یکی از دیوارهای آن تصویر خری نقاشی شده است. و با تصویر دیگری از يك پرنده که پرزی لوسکی آن را طاووس تشخیص داده است احتمالاً باید آن را زیارتگاه یزیدیان دانست (و نیز باید معنای شمشیر دو دمی را که در دو جای همان زیارتگاه نقش شده است روشن نمود. ژ. پرزی لوسکی در این باره از يك خدای هندو یاد می کند به نام کلکی Kalki که چندی پیش از به آخر رسیدن دنیا باید بیاید و مذهبی مغایر با مذهب مسیح بیاورد (تقریباً دجال خود ما است ۱۱۶)). این خدا را معمولاً همیشه در کنار اسبش و یا خود او را با سری به شکل سر اسب تصویر می کنند. سپس پرزی لوسکی از روی يك فرهنگ زبان کردی به جشن کرنموت («خر جاویدان») در بین کردان اشاره می کند و سرانجام تقارنهای عجیبی بین نام خر و نام کردان می یابد که از آن جمله اند: گَرده gārda (بها bha)، به زبان سانسکریت؛ گَدَری gadrî، گَدَها gadhâ، گَدَهایی gadhâi در زبانهای موند(۱۱۷) (گدَهایی شکل لهجی گَدَبُوی gadaboï به معنی «خر» است)؛ کَروده Karudei، کَدی kadi، کَروده karuda، گَدَها gadhâ در زبانهای دراویدی(۱۱۸).

من مفید دانستم این مجموعه از تذکرات پروفیسور ژ. پرزی لوسکی را که مسئله قابل توجهی را طرح می کند در اینجا بیاورم. لیکن من به سهم خود، تا آنجا که با اعتقادات کردان آشنا شده ام نشانه هایی از پرستش خر در آنها مشاهده نکرده ام. این حیوان

۱۱۶. جمله بین براتر از مترجم است.

۱۱۷. munda مجموعه ای از شش زبان بسیار قدیمی رایج در هندوستان که نزدیک به پنج میلیون نفر به آن سخن می گفتند. (مترجم)

۱۱۸. دراویدی dravidians زبانهای رایج مجموعه از ملتهای مختلف متفرق از هندوستان تا مالزی است که در آنها خون سیاه پوستی و استرالیایی یافت می شود و بیشترشان کشاورزند. (مترجم)

تحت تأثیر معتقدات اسلامی تحقیر هم شده است. در واقع همه می‌دانند که خر مرکب دجال خواهد بود. (من در مجموعه قصه‌های کردی خود قصه‌ای حاکی از اینکه در میان یکی از عشایر وقتی از زبان يك ملا شنیده شد که این حیوان چه نقش شومی خواهد داشت همه خرهای خود را کشتند). لیکن من می‌توانم به مجموعه پرزی‌لوسکی نام يك مسجد کردی را اضافه کنم که در اشنویه واقع و به مسجد کرخوران یعنی «خورندگان خر» موسوم است، و شاید متضمن همان مفهوم قربانی کردن این حیوان باشد که در بالا در مورد کارمانیان گفتیم.





## فصل دوازدهم

### زندگی معنوی گردان (دنباله)، ادبیات

۱. تاریخ «عینی» و تاریخ «ذهنی» يك ملت.

در کنار تاریخ عینی یا مادی هر ملت که به شرح مقدرات و سرگذشتهای او می‌پردازد و در پی تشریح مداوم وقایع و کشف علل آنها است مجموعه‌ای از واقعیات نیز وجود دارد که کیفیت ذاتی و شخصیت آن ملت را آن‌گونه که در معتقدات مذهبی و در ادبیات او یعنی در مایملک معنویش منعکس است مشخص می‌نماید، و این همان تاریخ ذهنی یا معنوی آن ملت است. این دو سلسله واقعیات در تحول يك ملت به موازات هم بسط و گسترش می‌یابند، و هر کدام برای ناظری که بخواهد درك کامل و روشنی نسبت به موضوع مطالعات خود داشته باشد ارزش فوق‌العاده‌ای دارند. ما در فصلهای پیشین کوشیدیم تا همه عواملی را که به ما امکان می‌دهند به مقام ملت کرد در چهارچوب تاریخ عینی آسیای باستان پی ببریم مورد بررسی قرار بدهیم، و دیدیم که به علل مختلف جغرافیایی و به ویژه علل اجتماعی خاصی که طرز فکر و ساختار جسمی و روحی ملت کرد را پی ریخته‌اند این ملت هنوز نتوانسته است به صورت يك دولت مستقل تشکّل پیدا کند؛ کاری که اگر تحقق می‌یافت جای او را در تاریخ، از دید سیاسی، در کنار ملتهای دیگری قرار می‌داد که در هیچ چیز کم از

آنها نیست ولی آنها در آنچه کردها تا به حال هنوز از آن محروم مانده‌اند کامیاب بوده و پا گرفته‌اند. پروفیسور ن. مار کردها را به نام «ملت فراموش شده تاریخ» نامیده و در عین حال کوشیده است ثابت کند که این فراموشی تا چه اندازه ناروا و ظالمانه است. و به ویژه بر اساس نقشی که کردها در تحول فرهنگی آسیای باستان بازی کرده‌اند به نحوی قانع‌کننده از عهده این مهم بر آمده است. او بدین‌گونه تاریخ ذهنی یا معنوی را در برابر تاریخ عینی یا مادی قرار داده است. خواننده‌ای که فصل راجع به مذهب کردان از کتاب حاضر را خوانده باشد من مطمئنم در نظریه‌ای که در آن فصل مطرح شده است با ما همعقیده خواهد بود، و آن اصالت ذاتی ملت کرد در این زمینه است که توانسته است در زیر پوشش کیش اسلام ارزشهای معنوی خاص خود را حفظ کند یا بیافریند، ارزشهایی که کمترین شکی در شخصیت بارز او برای کسی باقی نمی‌گذارند. ملت کرد لااقل در این زمینه توانسته است مقامی را که در خور آن است احراز کند. پس از بحث در مذهب کردان، اکنون باید با بجا ماندن بر همان زمینه زندگی معنوی، مطالبی راجع به ادبیات ملت کرد برای خواننده تشریح کنیم تا آخرین خطوط تابلویی را که به هنگام نوشتن این کتاب در نظر داشته‌ایم از ملت کرد ترسیم نماییم بر آن بیفزاییم.

## ۲. فولکلور کردی، دنباله بیسوادی.

آنچه در تحقیق و مطالعه در ادبیات کردی آدم را حیرت‌زده می‌کند «رشد بیش از حد فولکلور» آن است (اصطلاح رشد بیش از حد از ویلچفسکی است) که از ویژگیهای آن بشمار می‌رود. دانشمند نامبرده معتقد است که این غنای چشمگیر فولکلور در زبان کردی تقریباً ناشی از بیسوادی تقریباً کلی و عدم آشنایی با زبان ادبی مادری است، بیسوادی عامی که در بعضی موارد، همچون در مورد

یزیدیه‌ها، به حکم کیش و آیینی است که از آن پیروی می‌کنند، چه، بر طبق اصول آن آیین سوادآموزی از امتیازات منحصر به فرد طبقه خاصی است. ما ضمن مطالعه در وجهه مسلمانی کردن دیدیم که مدارس قدیمه همیشه در ولایات کردستان زیاد بوده است، و در پایان کتاب فهرست مدارس از آن نوع را که بنا به اطلاعات دریافتی از ملا سعید در سال ۱۹۱۴ در همه سرزمین کردستان موجود بوده است می‌آوریم؛ لیکن همه این مؤسسات آموزشی تنها مدارس حرفه‌ای بوده و تقریباً هنوز هم هستند که در آنها به شاگردان فقط تعلیمات دینی و معلومات لازم برای اجرای فرایض آن از قبیل نماز و قرائت قرآن و تفسیر آن و آموزش شرعیات و غیره داده می‌شود، و تازه آن تعلیمات هم به زبان عربی که در واقع «لاتین» دنیای اسلامی است داده می‌شود نه به زبان کردی. چنانکه در بعضی قصه‌های عامیانه که من قبلاً نقل کرده‌ام دیدیم آشنایی با زبان عربی و یا دست کم با چند جمله از آن که مربوط به اصول دین باشد نشانه باسواد بودن است. مدرسه و مسجد در ذهن کردن به اندازه‌ای در هم ادغام شده‌اند که به هنگام شورشهای ملی، حتی در دوران حکومت کمال آتاتورک، مواردی پیش آمد که آموزگاران را می‌کشتند به گناه اینکه در مدارس دولتی تدریس کرده‌اند نه در مسجد. ظاهراً کردهای ایران بیش از کردهای دیگر معتقد به اصالت زبان مادری خویشند، و این نکته از اظهاراتی بر می‌آید که کردها بر زبان رانده‌اند و ما آن را در فصل دهم همین کتاب نقل کرده‌ایم. آنان گفته‌اند: «اگر زبان فارسی به یکباره محو و نابود هم بشود می‌توان آن را از روی واژه‌های ایرانی خالص که همان زبان کردی است دوباره زنده کرد». آموزش به زبان کردی در مدارس کردستان، یعنی تنها وسیله‌ای که می‌تواند مقامی را که این زبان در خور آن است به او بدهد، هنوز بقدری نوپا و در مراحل ابتدایی است که ما نمی‌توانیم درباره نتایجی که از آن بدست آمده است

اظهار نظر کنیم. از طرفی، این آموزش تنها در عراق و در ارمنستان شوروی که اقلیت کرد در آنجاها از نوعی خود مختاری فرهنگی بر خوردار است صورت عمل به خود گرفته است.

در عراق از ده سال پیش تا به حال ۲۶ دبستان و يك دبیرستان جمعاً با ۱۴۷۱ شاگرد دایر شده است، و این تازه از ۲٪ ساکنان کرد علاقه‌مند به تحصیل با این زبان در بخشهای سلیمانیه و کرکوک و اربل هم کمتر است. علاوه بر این، ده بیست شاگرد کرد نیز در مدارس عالی بغداد به تحصیل اشتغال داشتند. کتابهای درسی کردی هم ظاهراً بجز چند تایی، چنانکه باید با نیازمندیهای آموزش تطبیق نمی‌کنند، ما بعداً باز در این باره سخن خواهیم گفت.

در اینکه آموزش به زبان مادری برای ملتی که می‌خواهد شخصیت ملی خود را حفظ کند و امکانات شکوفایی خود را تأمین نماید یکی از ضروریات اولیه است تردیدی نیست. مع‌هذا کردهای اصیلی نیز می‌توان یافت که هنوز موقع را برای عملی کردن این آرزو مناسب نمی‌بینند. از جمله مثلاً یکی هم دکتر شکرو محمد سبکان^(۱) است که در این باره چنین می‌نویسد^(۲):

«من نیز در نامه خودم که در ۱۹۲۳ در قاهره منتشر شد به مسئله شناسایی زبان کردی برای آموزش در مدارس تأکید کرده بودم و این مسئله تا همین چند سال اخیر برای همه ما آرمان و ایده‌آل بود. «صریح بگویم، ما چرا باید بترسیم از اینکه در دیگران تحلیل برویم؟»

«وضع ضعفی که در دسته‌های قویتر از خود تحلیل رفته‌اند همیشه بهتر از وضع پیش از تحلیل رفتنشان بوده است. تنها همین

1. Dr. Chukru Mehmed Sekban

۲. مسئله کرد. مسایل اقلیتها. مطبوعات دانشگاهی فرانسه، ۱۹۲۳ ولی باید گفت که میهن پرستان کرد غیر از این فکر می‌کنند. (مؤلف)

کافی است که به ایشان زور و اجحاف نشود.

«از زمان متارکهٔ جنگ در سلیمانیهٔ عراق و از پیش از هشت سال پیش تا به حال، در همهٔ بخشهای کردزبان این منطقه زبان آموزش در مدارس ابتدایی زبان کُردی است. نتایج بدست آمده از این آموزش به طور مسلم صفر است... این تصدیق شش گرفته‌ها حال که دورهٔ مدرسه‌شان به پایان رسیده است چه خواهند خواند؟ هیچ. تا به امروز گذشته از کتابهای مدرسه بزحمت ده دوازده جزوه و کتاب منتشر شده است، و باید اقرار کرد که از آنها هیچگونه فایدهٔ عملی متصور نیست... بنابراین پیشرفتی در فرهنگ حاصل نشده است... اگر از حالا تا یک قرن هم زبان کُردی را در بهترین شرایط رایج کنند باز برای رسیدن به سطح فرهنگی «دولتهای متمدن» کافی نخواهد بود.

«ملت کُرد ظاهراً ترجیح می‌دهد زیر سلطهٔ نسلهای مُرده‌ای اداره بشود که هیچگونه میراث خوبی از خود بر جای نگذاشته‌اند. «باید شرافتمندانه اعتراف کرد که اعتقاد ما به لزوم آموزش ملت کُرد به زبان مادری خودش دیگر پابرجا نیست... و در نتیجه، تعصب عامیانه راجع به این موضوع که با شکست مواجه شده است دیگر جایز نیست.

«من برادران همخون خود یعنی کُردهای ترکیه را دعوت به پیروی از خط مشیی می‌کنم که رهبر نامدارشان مصطفی کمال پاشا به عالیترین نحو ممکن برایشان تعیین کرده است، و تنها در آن خط است که ایشان آرامش روحی و آسایش مادی خواهند یافت.»

بنا بر آنچه ما در فصلهای پیشین دربارهٔ نهضت ملی کُردان گفتیم معتقدیم که ملت کُرد از این واعظ ضد ملی خود پیروی نخواهد کرد.

و اما راجع به کردهای مقیم ارمنستان شوروی، وضع مدارس

کردی در آنجا به قرار زیر است: برای يك جمعیت كُردزبان که کلاً هشت بار کمتر از كُردهای ساکن عراق هستند ۴۱ دبستان هست که ۱۴۱۹ شاگرد دارند، و این تقریباً همان تعداد است که برای عراق گفتیم. سپس يك دبیرستان هفت کلاسه هست و يك دانشسرای عالی كُردی در ایروان که در ۱۹۳۴ یکصدوشصت و يك شاگرد داشته است. جزوه‌ها و کتابهای درسی به زبان كُردی بسیار بیش از آن است که در عراق هست، و امروزه تعداد عناوین آنها باید از صد متجاوز باشد. در این مورد در جای خود بحث خواهیم کرد.

كُرد چون بدین‌گونه از امکان آموزش به زبان مادری خود محروم است و لذا نمی‌تواند نوشتن به زبان كُردی را در مدرسه بیاموزد و در مقایسه با همسایگان ترك و ایرانی و عربش از این بابت مظلوم واقع شده است مجبور است به ادبیات شفاهی فولکلوری به معنای دقیق کلمه بسنده کند، و در این زمینه الحق برهان قاطعی دالّ بر علاقه خود به زبان مادری به ما عرضه کرده است.

بنا بر این هرگونه مطالعه و تحقیق در ادبیات كُردی باید پیش از هر چیز و به ویژه درباره فولکلور این ملت بعمل بیاید که نه تنها با میراثی بسیار غنی از نسلهای گذشته بارور شده است بلکه در خود نیز يك نیروی حیاتی و يك قدرت خلاّقه شگفت‌انگیز دارد که دایم در کار تازه کردن آن است و اغلب نیز با گرفتن موضوعهای فولکلوری از ملتهای همجوار و آب کردن آن در بوته كُردی هر دم بر شکوفایی و غنای آن می‌افزاید.

بنا به عقیده ویلچفسکی رشد بیش از اندازه فولکلور كُردی روشنگر اخلاق و شخصیت طبقه‌ای است که این آفریده شفاهی ذوق و قریحه توده را تشخیص می‌دهد، آفریده‌ای که به عقیده او در آن، در درجه اول، مشغله‌ها و شیوه زندگی قشر بالای جامعه كُرد منعکس است. در صورت قبول چنین نظریه‌ای، فولکلور كُرد تبدیل به ابزاری



خواهد شد در دست فتودالها که به وسیله آن قدرت و نفوذ خود را بر طبقات شبان و کشاورز کرد اعمال می نمایند. من انکار نمی کنم که در برخی از آثار فولکلوری کرد موضوع اصلی داستان عبارت است از تعریف و تجلیل از هنرنماییهای جنگی آقاها یا شیخها و وابستگان ایشان، و نیز قبول دارم که زبان آن آثار زبان طبقات باسوادتری است که با واژه های عربی و فارسی زینت شده است، لیکن در مجموع، من شخصاً معتقدم که نظریه رفیق و همکارم تنها در مورد بعضی از فولکلورها صادق است و نه در مورد همه فولکلورهای کردی، و ویلچفسکی نیز که چنین عقیده ای ابراز داشته نظرش به محدود بودن موضوع حکم بوده است. و نیز نباید فراموش کرد که زندگی ملت کرد، آن گونه که ما در فصل ششم کوشیدیم روشن نماییم، طی قرنهای با ساختار فتودالی در هم آمیخت، و بنا به اقرار خود ویلچفسکی همین نظام فتودالی بود که به کردستان امکان داد هویت ملی خاص خود را حفظ کند. به عبارت دیگر وقتی يك شاعر آوازه خوان دوره گرد شرح دلاوریهای کسی چون یزدان شیر یا عبدالرحمن پاشا را به آواز می خواند در عین حال به نقل نبردی می پردازد که به نام کرد با بیگانه صورت گرفته است، و او بدین گونه اراده ملی خویش را در خاطراتش زنده می کند. درباره سبک سرودن اشعار فولکلوری، به نظر من باز باید به تحقیق و تتبع فشرده تری دست زد تا بتوان با قطع و یقین گفت که فرق بارزی بین سبک و شیوه سخن گفتن طبقه برتر و توده مردم کرد وجود دارد یا نه. در حال حاضر اظهار نظر در این باره مشکل است. فعلاً بیشتر چنین احساس می شود که بین دو سبک و شیوه طبقه والا و توده مردم فرق کمی هست. فرقهایی که بتوان تشخیص داد بیشتر در اختلاف لهجه ها و در رسوخ کم و بیش زیاد واژه های همسایه است. وجود واژه های عربی بیشتر ناشی از میل و علاقه برخی از آن شاعران خواننده دوره گرد است که می خواهند سروده هایشان به نظر

شنوندگان فاضلان‌تر جلوه کند، چون عربی زبان پیغمبر، و در نتیجه زبان باسوادان مسلمان و طبقه نجبا است که قبلاً دیدیم اغلب اصل و نسب خود را به اعراب می‌رسانند. این را نیز بگوییم که فولکلور کردی از لحاظ تنوع موضوعات بسیار غنی است و در آن علاوه بر اینکه آوازه‌ها و شعرهایی هست که کم‌وبیش سبک و سیاق مشخصی دارند حاوی مجموعه‌ای از آثار فی‌البداهه و سروده‌آنی نیز هست که جنبه خالص توده‌ای دارند و از هرگونه تصنع و پیرایه‌ای عاری هستند و در حین ماجرابی که موضوع آنها است یا بلافاصله پس از آن سروده شده‌اند.

این‌را که گفتیم از یادآوری يك نکته نیز نمی‌توانیم غافل بمانیم، و آن اینکه به نظر ژ. Bédier. پدیده J. Bédier در میان آثار ادبی عامیانه، آنها که باید به عنوان جالبترین و برجسته‌ترین بشمار بیایند سروده‌های غنایی هستند که جنبه اصالت خود را بهتر حفظ کرده‌اند، کمتر تحت تأثیر موضوعات بیگانه قرار گرفته‌اند، و در نتیجه، اگر بنا باشد دستور زبان تطبیقی را به مقام واقعی خود بازگردانند بهترین نقاط نشانه و ضابطه برای این کارند.

### الف) لاوژ یا بیت‌های غنایی.

و به همین دلیل است که ما می‌خواهیم در اینجا پیش از هر چیز چند لاوژ Lâwژ یا «بیت» کردی کوتاه به صورت اشعار غنایی را که به نظر ما برای نشان دادن ذوق شاعرانه کردی بهترین مثال هستند بیاوریم. در این «بیت»ها گاهی سخن از راز و نیازهایی است که بین عاشق و معشوق به هنگام جدایی از هم ردوبدل شده است، مانند بیت‌های زیرین:

۱. «(اینک) بهار آمده و هنگام آن است که از خانه بیرون بیاییم. خانه معشوق من گرم است و پر از کک شده است. ممه‌های نرم

و نازك دلبر من تا دو سال پیش و پارسال نیز هنوز كوچك بودند ولی امسال می شود آنها را گزید. های لیلی، های لیلی (۳). من دم پنجره ام و تو هم بیا دم پنجره تا با هم شرط ببندیم. تو سر يك گوشواره و من سر يك خنجر. بیا تا من دست به روی گردن چون طلای تو بگذارم. چشمان شیطان و نفاق افکنان از ما به دور باد! های لیلی، های لیلی، ایللی دلال. خانه های ما را بار قاطرها کرده و به منزلگاه بیلاقی (تابستانی) که بر سر چمنزار سبز و خرمی واقع است برده اند. حلقه های گیسوان تو که به رنگ حنایی روشن است تا به میان کمرت آویخته است. من سر خود را به پای آنها می نهم. آه ای محبوب من، تو نامزد آن جوانك یتیم عاجز و ناتوان مشو. من این بار باید انگشت خود را در چشم سرنوشت فرو کنم. وای لیلی، وای لیلی، ایللی دلال... بیا، مرو، مرا فراموش مکن و نامم را روی حلقه انگشترت حک کن. ای لولاکو دلال... وقتی که به ولایت غربت می روی سه بار در روز سرت را خم کن، همان گونه که قاضیان می کنند، و نام مرا روی حلقه انگشترت بخوان. وای لیلی، وای لیلی، ایللی دلال. غصه مخور و لاغر مشو. خط قامت یارم باید راست و درست باشد. آه ای عزیز دلم، تأسف من از این نیست که تو به يك خانواده فقیر تعلق داری؛ تأسفم از این است که جوانکی یتیم و عاجز و ناتوان شوهرت بشود. وای لیلی، وای لیلی، وای لیلی گوهر. غصه مخور که غصه بد چیزی است. بجای گل تنها گل باید بروید دلیلی دلالی. من دستم را روی کلام خدا (قرآن) می گذارم که قسم بخورم. تو سیخی و من کباب وای لیلی، وای لیلی...»

و گاه سخن از يك برخورد مسلحانه به میان می آید:

۳. این ترجیع بندها که در وسط هر بندی تکرار می شوند اغلب معنایی ندارند و یا فقط به معنای زیبایی من، دلبر من، و غیره هستند، و بیشتر به ترجیع بند آوازهای روسی شبیهند که در آنها نیز می شنویم: آی لولی، اوی دیدلادو، و غیره... (مؤلف).

۲. «اولوةٔ Ol، ای مردان، جنگ در قلعه ممو»^(۴)، بر تپه‌ها، در گرفته است. صدای تفنگ کافر بشار^(۵) (نام شخص) از هم اکنون از میان قبیلهٔ بوتان به گوش می‌رسد. کافر بشار به سه طلاق سوگند یاد کرد^(۶)، که تا نیروی کمکی از طرف چارملیان (قبیلهٔ متحد) - همان دوستانی که کلاه سیاه دارند - برای او نرسد قدم از قدم بر نمی‌دارد. اولو، ای پدر غارت و غوغا! نیروی کمکی فلی کلو^(۷) سنگین است و مثل این است که کافران حمله کرده باشند. فریاد از پس ضربه‌ها، جنگ مردان، چکاچاک شمشیرها، تق و توق موزرها (طپانچه‌ها) شلیک آینلی‌ها (تفنگهای مارتینی). هی، پسران، ای توله سگها، تا می‌توانید تلاش کنید، میدان جنگ را خالی نکنید. البته فرار هم هست، ولی فرار کار پیرزنها است. به هنگام غروب جنگ سخت خواهد شد. اولو، ای مردان، جنگ در قلعه ممو، در باغها، در می‌گیرد. صدای تفنگ کافر بشار اکنون از میان قبیلهٔ خران^(۸) به گوش می‌رسد. کافر بشار به سه طلاق سوگند خورد و گفت: تا نیروی کمکی برای من از طرف طایفهٔ چارملیان، یعنی از دوستم شیخ حمزو نرسد قدم از قدم برنخواهم داشت... (تکرار همین شعرها از اولو، ای پدر غارت... و غیره، بعد)»

چنانکه می‌بینیم سبکهای شعری کُردی زیاد متنوع نیست و فاقد تصویرهای گوناگون است. برای افزودن بر شدت تأثیر مخصوصاً بیشتر به تکرار نمودن جمله‌ها متوسل می‌شوند. با این وصف، از همین لاوژها یا بیتها دم به دم نیروی حیاتی (انرژی) و مهر و عطوفت بی چون و چرایی ساطع است. برای نمونه اینک به نقل یک شعر

4. Kela Mamu

5. Kafir Bechar

۶. قسم به سه طلاق خوردن یکی از عادات بد کُردها است که وقتی عصبانی بشوند یاد می‌کنند. (رجوع شود به فصل پنجم).

7. Feli Kelo

8. Kharran

احساساتی می‌پردازیم:

۳. «اوه، زیبای من، من می‌خواهم به آن پائینها (به سمت دشت) بروم. البته باید در لحظه‌ای که یمن داشته باشد بروم و صحیح و سالم برگردم. آه، ای عشق من، آن گل و گردن چون زر نابت را به من واگذار تا من فقیر بنده خدا پیش از اینکه روزهام را بخورم در آن برگردم. آه، ای زیبای من، اینک تو با گوشواره‌های زنجیردارت و با مشت‌مشت سکه‌های زرت که همراه با گیسوان بلندت به روی پیشانی بسیار سفیدت افتاده‌اند. این قرار بین ما باشد که تا وقتی در قید حیاتی نباید از این زینتهای عالی دست برداری... عزیمت در سپیده‌دمان، همچون پسری زیباروی، با دلی شاد و خرسند، چنانکه گویی چهار نفر بودیم که باهم راه می‌رفتیم... آه، ای زیبای من، برخیز و بوسه‌ای چند به من مرحمت کن؛ از هر گونه‌ات یکی. روز قیامت هنوز از ما خیلی دور است، پس دیگر چرا بمیریم؟ ای زیبای من، تو سحرخیزی. صدای دلبر من از چشمه می‌آید. بوی خوش هل و دارچین و کافور (!) از پشت سر او بلند است... امروز قیامت از ما دور است. اگر بمیریم (از گناهی که با هم کرده باشیم) یاد نخواهند آورد...»

و پس از آن، دوباره قطعه‌ای است مربوط به خاطرات جنگ:

۴. «در گردنه برنه‌وه»^(۱) که به سان تخته سنگی آهکی و برهنه است، نگاهش کن، پدر صلحه (نام دختر جوان) سر تا پا مسلح، سوار بر اسب عربی با زین و غاشیه و سینه‌بند و یراق کامل است. جلال‌الدین به فقیه عبید ندا در می‌دهد: «شتاب کن دیگر، وقت آن رسیده است. لحظه حساسی است، در برابر عثمانکی زور و هوای خودت را داشته باش، او مثل پدرش آدم مطمئنی نیست...» گردنه در

مه فرو رفته است. گوش بده، صدای آینلی (تفنگ مارتینی) بر شانه برادر عثمان، غیرغیرکنان به گوش می‌رسد، همان عثمان آدمکش. در پای گردنه مردابی است؛ نگاه کن، دری که برای فرار کردن باز است در همان جلو است. اکنون هنگام آن است که نیروی کمکی از تپه قیدایی (۱۰) برای ما بیاید. پدر صلحه بر اسب عربی سوار است و ویسه بر مئیره (۱۱). ایشان با هم هستند... ده، هوی، هوی.» (چنانکه دیده می‌شود اسبهای مشهور در میان عشیرت از شهرت صاحبانشان برخوردارند.)

قطعه دیگری از مجموعه لاوژها (بیتها)ی خود من، به صورت گفتگویی بین عاشق و معشوق، روشنگر صحنه‌ای برای تشویق به جنگ است:

۵. «آه، عزیز من، عاشق زیباروی من، به تو می‌گویم: اینک سی سوار از دهات نوهو Nouhou و دره زور Dere-zour می‌آیند. من نمی‌دانم که کیستند. (ولی خیال می‌کنم) یکیشان وزیر (مباشّر مالیاتی) بابی حسن است. سواری که از دنبال او می‌آید به گمانم حمی حاجی باشد، و آن سوتر بابی‌امین و سوار بیباک محمدعلی هستند که اسب می‌تازند.»

«عاشق جواب می‌دهد: «اوه سیدی Seydi (نام دختر جوانی است که اول بار او را مخاطب قرار داده بود) من به نام خدا سوگند یاد می‌کنم در روز جنگ خونینی که هم اکنون بر تپه‌های بشریه و دشت بیله‌دَره و جلگه‌های علفزار میمونیه جریان دارد بابی‌امین در گرماگرم تاخت و تاز بر زمین درغلتید، ولعنتیهایی هم که چون گرگان گرسنه در چله زمستان با دك و پوز خون‌آلود در آنجا بودند همه سوار بر اسب بودند، و حال آنکه مردان نیروی کمکی ککو Kekou پیاده

هستند (و دیر می‌رسند) - من می‌گویم: «سیرته گوله syrta Gola مکان سوخته و آفت‌زده‌ای است (چنان که گویی علفهای آن را آتش زده‌اند). برخیز و شمشیر به دست بگیر و میچ‌پیچت را محکم کن. اینک نیروهای کمکی قلعه سیران و چیزیان و علی اونیس و موتکن Moutkan و خانه محمد دخه می‌رسند. اوه، سیدی، من بی‌تردید به نام خدا سوگند یاد می‌کنم که تفنگ بابی‌امین تفنگ خوبی است، از آن تفنگهای بیگلیگ (دولتی)، از آنها که با پول خزانه خریداری شده است. در روز معركة صد فشنگ درمی‌کند که یکیشان هم به هدر نمی‌رود (بلکه به هدف می‌خورد)، و حال آنکه تفنگ حمی حاجی تفنگی است قلبی (فلینگو) که در خانه ساخته شده است و همه‌اش هم زنگ زده است. امیدوارم که صاحبخانه در آتش جهنم بسوزد! در روز جنگ، این تفنگ «فلینگو» (قلابی) یک تیر هم در نمی‌کند... در سیرته‌گوله رشته کوهی هست؛ برخیز و شمشیرت را به کمر ببند، میچ‌پیچت را محکم کن و تفنگت را به شانه بیاویز. نیروی کمکی دلیر و باشاهمت است... یک تیر تفنگ هم بیخود خالی نشده است... نیروی کمکی پیاده است.»

در این قطعه جزئیات فنی مذکور درباره ارزش تفنگها بازتاب توجه و علاقه‌ای است که گردان به سلاحهای خود نشان می‌دهند. قطعه ذیل نیز شرح یک واقعه جنگی است که کردها و ترکها را در برابر هم قرار می‌دهد:

۶. «ای امیر، جنگ در پشت مسجد درگرفت و صدای معركة از پشت مسجد به گوش رسید. مردان شیخان تفنگهای آلمانی خود را برداشتند و به پشت زیارتگاه شتافتند. «به آنجا بروید و برگور کلاه قرمزا (کوم سوران Kom-Souran) که ترکند بکوید. ما چاووشها (تایین) و باش‌چاووشها (گروهبان) و اونباشیها (سرجوخه) و ملازمها» (ستوان) را می‌کشیم. ما گور بابای شیپور و شیپورزان را ←



می سوزانیم. ما از زمان علی عمرپاشا بیعد، دیگر هیچ باج و خراجی به هیچ حاکمی نپرداخته‌ایم. خوب است يك نفر غلام (شاعر) پیش ما بفرستند تا جنگجویان را تشویق کند...»

در قطعه‌ای که در بالا نقل شد وصف یکی از برخورد‌های معمولی کرد و ترك را به صورتی بسیار فشرده می‌بینیم که بر سر مطالبه مالیات از کردها توسط زمامداران ترك بین ایشان درمی‌گیرد. حال، این میدان جنگ را که منعکس‌کننده کینه و نفرت دیرینه این دو ملت از هم و عامل جدایی ایشان از یکدیگر است - دو ملتی که درباره آنان به تفصیل با خواننده سخن گفته‌ایم - ترك کنیم و به نغمه‌های شیرین يك آواز عاشقانه گوش فرا دهیم:

۷. «آلزگر Alajguer (یعنی الشکرد Alachkerd به زبان ارمنی که نام محلی است) سرور همه این ولایتها است. سکه‌های زری که بر پیشانی سفید دلبر آویخته است همچون چادری فرو می‌افتد. اوه، لیلی، ای دخترک معصوم، برخیز و هر روز بوسه‌ای به من مرحمت کن. من اعلام می‌کنم: «خداوند در آن بالا بسیار توانا است. هری لیلی، هری لیلی، من در این دنیا غلام حلقه به گوش تو هستم و خدمتگزار همه چیزهای زیبای تو خواهم بود. هری لیلی، هری لیلی...»

«غری داغ (کوه) سوخته و تپه‌ها و برآمدگیها؛ کاروان پدر من که از آنجا می‌گذرد فقط از شتران ترکیب شده است و آنها بدون منگوله و یراق و دیگر لوازم علاقه‌بندی نیستند. سر من به فرمان قد و بالای رعنا و چشمان شهلا و پیشانی سفید و گیسوان سیاه تو است که حلقه‌های سیاه آن به روی دو پستان زرین تو می‌افتد. هری لیلی، هری لیلی...»

در میان سطور این آواز راز و نیازهای پر احساس عاشق فقیری را می‌بینیم خطاب به دلبر ماهرویی که از لحاظ مقام اجتماعی از او بسیار بالاتر است. در لاوژ (بیت) زیرین، شاعر می‌کوشد دلبری را برای ما توصیف کند که خود دلباخته او است، ولی آن دلبر با سبکسری و بی‌توجهی خود آزارش می‌دهد.

۸. «ای گیج و گول! نام دلبر شوخ و هرزه من به شیرینی قند و شربت است. ای یگانه تسلای دل من، من تو را ترك نخواهم گفت، تو را به اتاقی خواهم برد که بر بالای دروازه سنگی است، پنجره‌های رو به زیارتگاه را خواهم بست، دهانم را روی خالهای پس گردنت خواهم گذاشت و تا نماز ظهر تو مایه تسلای دلم را رها نخواهم کرد. له نه من، له نه من (۱۳)، ای گیج و گول، رحم کن! این جزیکه Djazyka، دختر سبکسر نوهو Nouhou يك سال و بلکه بیشتر است که سر مرا به زیر فرمان خود کشیده است. دلبر هرزه من به لطافت نهال نورسته است، ظریف است و سرشار از وعده. ریشه‌های گیسوانش تا به زمین کشیده شده است. من کسی را به بازار ماردین Mardîn آتش گرفته می‌فرستم تا برای دلبر سبکسری که در خانه (خودش) است يك جفت کفش، هر لنگه به بهای دو سکه طلا، بخرد. و آنگاه همین که رقص و چویی درده ما براه افتاد من آن کفشها را به پای محبوب گیج و گول خود خواهم کرد تا هر بار که دلبر گیج و گول من، نهال نورسته و مهربان من به حلقه رقص درآید همه او را در میان حاضران ببینند و تماشا کنند. له نه من، له نه من...»

و دخترک زیبا جواب می‌دهد:

«اوه، عزیز دلم، من هرزه و سبک نیستم، من نه کوتاه قدم و نه بلند بالا. اینک من با گردن‌بند مرجانم، با سنجاق سینه زرینم و با

آویزه‌های گوشم که جرینگ‌جرینگ صدا می‌کنند. من سر خود را در برابر جوانان دلیر این حول و حوش به بهایی بس گران فرود می‌آورم لیکن برای جوان زیبارویی چون تو به هنگام عصر، در بند پول نخواهم بود... - له‌ئه‌من، له‌ئه‌من، له‌ئه‌من، رحم کن، ای دلبر گنج و گول... ای دلبر هرزه‌من، در آفتاب منشین تا گونه‌هایت که به رنگ گل سرخند از اشعه خورشید سرخ نشوند. من کسی را به بازار موصل خواهم فرستاد و کمربندی برای کمر باریک دلبر نازنینم به وزن شصت‌وشش درم سفارش خواهم داد. همین‌که چویی و رقصی درده ما برپا شد من آن کمربند را به کمر دلبرم خواهم بست تا هر بار که آن دلبر گنج و گول، آن نونهال مهربان من، به حلقه رقص درآمد او را بین حاضران ببینند و تماشا کنند. له‌ئه‌من، له‌ئه‌من...»

لابد خواننده نیز با من همعقیده خواهد بود که این قطعه کوچک غنایی در عین سادگی دارای ترکیب بسیار زیبایی است، و با آنکه گوینده تصویرهای بسیار ساده‌ای در آن بکار برده است شعر تأثیر شاعرانه انکارناپذیری دارد. قطعه شعر حماسی کوچکی نیز که من ترجمه آن را در زیر می‌آورم، در صورت یادآوری ماجرای جعفر آقا که در کمینگاهی در تبریز کشته شد (رجوع شود به فصل چهارم) در خور آن است که مورد توجه قرار بگیرد. ما شرح آن واقعه را قبلاً برای نشان دادن شجاعت کردن داده‌ایم. و اینک ببینیم یک شاعر گمنام از دوروبریهای خود آن مقتول با چه عباراتی از آن سخن می‌گوید:

۹. «آه، ای آقای جوانی که در چهریق چند رنگ (۱۴۱) ساکنی،

---

۱۴. اقامتگاه آقایان ایل شکاک در چهریق قلعه واقع بین ارومیه و سلماس، در مرز ایران و ترکیه است. در ماه مارس ۱۹۱۸، پس از کشته شدن مرشیمون اسقف بزرگ نسطوری به دست اسمعیل آقا سمیتکو (سمکو) برادر جعفر آقا، کوه‌نشینان مسیحی به آن اقامتگاه حمله بردند و آن را غارت کردند. صفت «چند رنگ» نقطه ←

جایی که در درّه‌ای عمیق واقع است و رودخانه‌ای در آن جریان دارد. مرض طاعون در سیران است که امیدوارم به خانه شاهزاده ولیعهد ایران بیفتد! ۱۵) او نامه‌ای برای پدر گلزار (نام دختر جعفر آقا) نوشت، به این عبارت: «بیا به نزد من!» از آنجا که او (یعنی جعفر آقا) سال گذشته و سال پیش از آن نیز برای خود نیمه‌سلطانی بود آن سال در خاک عجمستان (ایران) باقی ماند، (یعنی برای ییلاق و قشلاق به ترکیه همجوار نرفت). ای آقای جوان، تو همچون لنگری هستی فرو کرده در زمین (به هنگام جنگ)، خاری هستی در چشم دشمن، تو پشای واقعی بیابان هستی. ای آقای جوان! آسمان با عرش برینش با ما دشمن است. پدر بُرُکو Bozkou (عزیز خان پسر جعفر آقا که موهای طلایی داشت)، سوار بر اسب خود ریشن Richan نام، پوستینش (کولکُو) و لباس زیرش (قاپوتی) را به کناری نهاد، لباس قجری (یعنی شهروند ایرانی) به تن کرد، و فانوسقه موزر را به گردنش حمایل کرد. امیدوارم بیماری طاعون که در سیران است به خانه ولیعهد ایران بیفتد. آنان دو تیر در تن پدر بُرُکو که سوار بر «ریشن» بود خالی کردند، در حالی که او هم سه بار دست به روی گلنگدن (بشکوژ) طیانچه شش تیر (شش آگره)ش گذاشت، ولی بیهوده. ای آقا! های به‌مه، های Hai bé-mâ, hai. مگر بلا باید هر سه روز يك بار بر سر جهان فرود بیاید؟ ۱۶) قوای امدادی برای پدر بُرُکو دور است و دیگر به او نمی‌رسد. در تبریز خراب شده جشن و

---

مقابل «سوخته» و «ویران شده» است و اشاره به چمنزار سبز و خرمی می‌کند که پوشیده از گل‌های رنگارنگ باشد.

۱۵. در دوران سلطنت سلسله قاجاریه، این شاهزاده عنوان ولیعهد داشت و همیشه حاکم و فرمانروای کل استان آذربایجان بود که مرکز آن تبریز یعنی محل کشته

شدن جعفر آقا است.

۱۶. یعنی زندگی ما در این دنیا کوتاه است.

شادی برقرار است و مزده به سادات کربلا هم داده‌اند» (۱۷). هله، ای آقای جوان، ای پدر بُزْکُو، که در میان سواران سواری رشیدتر از همه هستی. هده Hédé (زن جعفر آقا) ناله و زاری می‌کند. ای مُطْهره (زن دیگر جعفر آقا)، ای زن بیچاره، برخیز و دستمالی به روی لباس پدر بُزْکُو بینداز تا گرد و غبار بر آن نشیند. طاعون که در سیران است... الی آخر... بگوئید لقمان حکیم بیاید... زخمها عمیقند و چرك از آنها بیرون نمی‌زند. اوه، ای آقای جوان... ای لنگر زمین... ای خار چشم دشمن، ای پاشای بیابان! هله از آن آقای جوان، دل من به حالش می‌سوزد. هده جیغ می‌کشد. بیچاره مُطْهره! الهی طاعونی که در سیران است به روی خانه ولیعهد ایران بیفتد! آنان دو گلوله در تن پدر بُزْکُو که بر «ریشن» سوار بود خالی کردند. آن لحظه برای پدر بُزْکُو ساعت تلخکامی و دردسر بود. چرا در آن دم تمر آقا و اسمعیل آقا (عمو و برادر جعفر آقا) ظاهر نشدند؟ مگر بلا باید هر سه روز يك بار به روی این دنیا بیاید؟ قوای امدادی برای پدر بُزْکُو دور است و به او نمی‌رسد. در تبریز لعنتی چراغانی می‌کنند و مزده به سادات کربلا داده‌اند».

لاوژ دیگری نیز که در زیر می‌آید دلسوزی رقت‌انگیزی است بر بی احتیاطی يك آقای کُرد دیگر، مربوط به منطقه موش، و در عین حال، تجلیلی از او نیز هست. این بار صحبت بر سر عَوْلَا (عبدالله) بیگ پسر سورملی ممد پاشا است.

۱۰. «لو، آقا! دژ تورپاقله از مدتها پیش در آنجا بر پا است. عمر بیگ چرکس («قایم مقام» و عامل ترك مقیم تورپاقله، قریه‌ای از توابع شهرستان موش) کسی را به دنبال پطرس مسیحی فرستاد تا با ساز خود به حضور بیاید. لو، پطرس حاضر نیست ساز بزند، چون

۱۷. کربلا از اماکن مقدس شیعه است که در آن سادات و علمای شیعه مخالف با طریقت تسنن جمعند. (مؤلف)

خانواده سورملی ممد پاشا عزادارند. او، ای مرد بی احتیاط! (خطاب به عوْلا بیگ). خدا می‌کرد این دشت موش با بیماری و درد و رنج و شیوع امراض مسری ویران می‌شد! عوْلا بیگ کسی را با این پیام به نزد عمر بیگ چرکس فرستاد: «تو دو تن از غلامان (نوکران مسلح) مرا توقیف کرده‌ای و باید ایشان را آزاد کنی.» گواهان عوْلا بیگ زیادند (۱۸). او عمر بیگ چرکس را کشت و زنش را نیز که گوشواره به گوش داشت هلاک کرد (۱۹). «وَيْلًا (چه مصیبتی!)، آه ای مرد، دیوان (تالار پذیرایی «قایم مقام») تنگ است و باریک و شانه‌های مردان دلاور در آن راحت نمی‌گردد (یعنی در آنجا آدم نمی‌تواند براحتی زد و خورد بکند). آه، ای مرد، دژ تورپاقله کنگره دارد، عایشه خانم (مادر عوْلا بیگ) ناله‌کنان می‌گوید: «عوْلا بیگ، تو مرد بزن بهادری هستی، برو و اسلحه با خود ببر...»

«وقتی وضع برای عوْلا بیگ به تلخکامی و درد و رنج انجامید ای کاش در آن دم سورملی ممد پاشا، سوار بر اسب تازی، در آنجا ظاهر می‌شد! بدا به حال مرد بی احتیاط! آه، ای مرد، دژ تورپاقله سرور همه دژها است. عوْلا بیگ عایشه خانم را صدا می‌زند و می‌گوید: «لحظه‌ای چند دم پنجره بیا و نگاه کن ببین که ما با این سگها با کارد و چاقو جنگ می‌کنیم». هیلًا، ای مرد، دیوان تنگ و باریک است و شانه‌های مردان دلاور در آن راحت نمی‌گردد. هیلًا، ای مرد، عوْلا بیگ سوگند یاد کرد که به دژ نخواهد رفت و شمع را در شمعدان روشن نخواهد کرد. وقتی وضع برای عوْلا بیگ به تلخکامی و درد و رنج انجامید ایکاش در آن دم سورملی ممد پاشا، که هنوز خصال سلحشوری سابق را دارد، در آنجا ظاهر می‌شد! هیلًا، ای مرد، دیوانخانه تنگ و باریک است و شانه‌های مردان دلاور در آن راحت

۱۸. یعنی وقایعی که گزارش شده درست است. (مؤلف)

۱۹. این از موارد بسیار نادر است که کُرد زن را بکشد. (مؤلف)

نمی‌گردد...»

همان‌گونه که جعفر آقا به نزد ولیعهد تبریز رفت و کشته شد عَوْلَا بیگ نیز برای اینکه از «قایم مقام» ترك آزادی دو تن از نوکرانش را بخواهد به تورپاقله رفت، و پس از کشتن عامل ترك و زن او، دو برادرش را در يك جنگ تن به تن از دست داد... لاوژ (بیت) با این قطعه به پایان می‌رسد:

هَيْلا، ای مرد، قامت عَوْلَا بیگ به بلندی يك درخت توت است. در آن هنگام که عولا بیگ به خانه برمی‌گشت جسد دو برادرش را نیز به دنبال او می‌آوردند. عَوْلَا بیگ خطاب به عایشه خانم فریاد بر آورد: «غم مخور، برادران من (در حالی که همچون قهرمانان می‌جنگیدند) در تق و توق تفنگها و در ابری از دود باروت از پا در آمدند... وَيْلا، ای مرد بی احتیاط...»

ملامتی که در این لاوژ (بیت) به عَوْلَا بیگ شده ظاهراً برای این است که به نزد «قایم مقام» ترك در کاخ خود او رفته و در آنجا گردان مجبور شده‌اند در اتاقی تنگ و باریک بجنگند، و در نتیجه، دو پسر ممد پاشا از بین رفته‌اند.

در میدان جنگ دیگری که فضای بیشتری می‌داشت و در هوای آزاد می‌بود گردان شانس کامیابی بیشتری می‌داشتند. باری، به لاوژهای عاشقانه‌ای که در آنها این جنگجویان خشن نفسی می‌کشند و تمدد اعصابی می‌کنند برگردیم:

۱۱. «دلاله، ها - دلاله... آه ای اسمر نازنین، (اسمر اسم زن است)، در کنار تو دل من و جان من دیگر در بند نعمتهای بی‌ثبات این دنیای دون نیستند. نه، به خدا قسم، من تو را بیش از زن شرعی خود دوست می‌دارم. لو، لو، لو (سه بار) دوستان پیاده می‌آیند...»

۱۲. «ماشالله! آن روز صبح معشوقه من ظرفها و ماهیتابه‌ها را برداشت و به چشمه استخر رفت. ای زیبای من! من دارم دیوانه



می‌شوم! برخیز و بندهای پیشبندت را بده به دست من (پیشبند در اینجا ترجمه واژه کردی برکپکه ber kapke است و آن تکه چرمی است که به زانو می‌بندند تا وقتی که روی آن نخ می‌ریسند پیراهنشان پاره نشود) آنگاه قنداق طپانچه من، لو، لو، لو، دوستان پیاده می‌آیند...»

جمله آخر قطعه از نظر ربط شعری روشن نیست. شاید منظور این باشد که آن تکه چرم چون از سر زانوی دلدار می‌آید دارای قدر و ارج بیشتری است و چون به غلاف یا جلد طپانچه تبدیل شد ارزش تازه‌ای به آن خواهد داد؟

۱۳. «له جانه، له جانه، (ای جان کوچولو! خداوند جان مرا فدای جان تو کند! لو، لو، کورو kourou (دختر به او جواب می‌دهد): «ای پسرک من، تو هنوز بچه‌ای، هنوز خامی و مثل میوه نارس سفت و عاری از نیروی ادراکی. بنا بر مشیت خداوند رفتار کن. شاید که شوهرم شوندوک (۲۰) که موهایش جو گندمی شده و همیشه هم مست است، بمیرد. آنگاه شاید خدا خواست و جان جوان مرا نصیب جان تو کرد. ده هویو هوی، جانو (ترجیع‌بند)، ای له جانه. برف در آن بالا بر کوه دهکده ما می‌بارد؛ در وسط این ده نیمه‌ویران نیز برف می‌بارد، مردان و همه آدمیان شیفته نعمتها و ثروت‌های دنیوی هستند، و اما من یک بنده خدای مسکینم و عاشق چشمان رنگین و قامت رعنائی شده‌ام. ده هویو هوی، جانو. لیلای، جان من، برف ریزی بر ما می‌بارد، کوهستان دهکده ما را پوشانیده و تلها ساخته است. بگو به شوهرت شوندوک که دستش را به روی سینه و گردنت نگرداند، زیرا آنها در گرو جوانی هستند که در راه است و هنوز دور است تا برسد. ده هویو هوی، جانو لیلای، جان من! دل من با تو است، چیزی

که خدا می‌داند بر کسی پوشیده نیست و مسلم است. ای له دلاله (ای زیبای من). ترس من از خدا است که در آن بالا است، نه از شوهر عاجز تو. ده هویو هوی، تو که دلبری کامل عباری.»

از لاوژهای دیگر باز لحنهای جنگی مستفاد می‌شود. متنی که در اینجا می‌آوریم عجیب است. این متن مربوط به معاهده‌ای است که در پاییز سال ۱۹۱۴ در حوالی شهر ارومیه بین کُردها و روسها منعقد شده است. این متن را ملا سعید دو سال بعد در همان شهر به من دیکته کرد و به من امکان داد تا به رأی‌العین نوسان تخیل شاعرانه کُردها را وقتی بخواند يك واقعه جنگی را بیان کند بینم، واقعه‌ای که نظامیان روسی شرکت کننده در آن به صورت واقعی آن برایم نقل کردند:

۱۴. «هی وای، هی وای! جنگ در آنهَر Anhar (دهی در ۱۰ کیلومتری ارومیه) در طرفهای محل خرمن‌کوبی درگرفت. سر من فدای کاکه شمو موتی (۲۱) روی سر آن کافر سیاه دلش! او خطاب به ما فریاد می‌زند: «فشنگهای ماوزر مرا بیاورید!» همچنانکه خطاب به گروه غلامان فریاد بر می‌آورد: «شروع کنید، بلایی بر سر این کافران بیاورید. باید که نام ما در زمره اصحاب قرون ماضیه ثبت شود. هی وای، هی وای! آیا آدم با حسن نیتی پیدا نمی‌شود که پیامی از ما به آن تبریز خراب شده ببرد و به آقای ما بگوید: «آقا، به امید خوشبختیت برخیز و به این هزار و هفتصد سوار قزاق که فرار اختیار کردند و به بنده خدمتگزارت که ایشان را تعقیب کرد بنگر». ده هی وای! جنگ در انهر بر زمینهای بایر درگرفت. سواران قزاق هزار و هفتصد سوارند (۲۲)، سواران شیخ زیبا روی (۲۳) از بیست تا یکی کم

21. Kaké Chemou Mouti

۲۲. در واقع صحبت بر سر درگیری با گشتی کوچکی از سواران قزاق است که به وسیله کردان غافلگیر شده بودند و عده کردان بسیار بیش از قزاقان بود. (مؤلف)

است. شیخ بلندبالا و لاغر اندام شاهد زیاد دارد(m): او آن هزار و هفتصد سوار را دنبال کرد و ایشان را تا شهر خراب شده ارومیه واقع بر کنار رودخانه تاراند. هی وای، هی وای. آیا آدم با حسن نیتی نیست که پیغامی به تبریز خراب شده ببرد؟...»

پس از این لاوژ (بیت)، که من می‌توانم بر مختصر مبالغه‌ای که در آن شده است گواهی بدهم اینک لاوژ دیگری از همان نوع جنگی، که هنرنامه‌های مسلحانه دو برادر، یعنی بشار چتو و جمیل از عشیرت میلان (در حوالی موش) را که با ترکان جنگیده‌اند برای ما نقل می‌کند:

۱۵. «ده هوی یوی، هوی یوی! ای برادران، ما در جنگ هستیم. من بشار هستم، بشار مو طلایی. من نمی‌توانم به زندگی با حاکم ترك سیرت Seert و با نیرنگها و قصور در انجام وظایفش ادامه بدهم. من با جسم و جان خود تعهد می‌کنم که: «به روی سربازان ساده تیراندازی نکنم، چون سربازان ساده فرزندان مملکتند (یعنی ایشان بجز اجرای فرمانهایی که می‌یابند کاری نمی‌کنند). من به روی «قایم‌مقام» و به روی بینباشی (سرهنگ) و اوزباشی (سروان) و ملازم (ستوان) تیراندازی می‌کنم. من در قلعه خودم اعلام شورش می‌کنم، و در آن همچون پلنگی خواهم بود که در پس تخته سنگی کمین کرده باشد. ده هی بیمه هی. بلا هر سه روز يك بار بر سر دنیا نازل می‌شود... جمیل سه بار فریاد برمی‌دارد: بشار، ای برادر، برخیز، باید شجاعتی از خود نشان داد تا صیت شهرت ما در دنیا بینجد. ده هوی یوی هوی یوی. ای برادران، ما در جنگیم. جمیل به بشار ندا در

۲۳. منظور سید محمد پسر شیخ عبدالقادر است. (مؤلف)

۲۴. نشانیهای زیبایی مردانه به عقیده کردها قدبلند و اندام لاغر و موزون است (مؤلف) و اینکه می‌گوید «شاهد زیاد دارد» منظور این است که هر چه ادعا می‌کند راست است. (مترجم)

می‌دهد: «ای برادر، تو میدانی که شیخ روز جمعه‌ای به خانه ما آمده است» (۲۵). آینلی (تفنگ مارتینی) را خوب بگیرد ماوزر را از شانه‌ات در نیاور و به روی سربازان ساده تیراندازی نکن، چون ایشان فرزندان کشورند. نگاه کن: هر کدام که شمشیر به کمر آویخته دارد و بند شمشیرش طلا یا نقره‌دوزی شده است او را از پای درآور. ده های پهمه، های (تکرار آنچه در بالا آمد)... قصر بشار چتو در نزدیکی چشمه‌ای واقع است. بشار به بانگ بلند جمیل را صدا می‌زند: «برخیز و گلوله‌ای با تفنگ آینلی خالی کن. من برای مرد با جسم و جان خود ملتزم می‌شوم که تا روزی که در این دنیا صحیح و سالم مانده‌ام نان آدمهای بی‌غیرت را نخورم — ترجیع‌بند».

و سرانجام، آخرین لاوژ از مجموعه‌ای که در اختیار من است ظاهراً داستان مسلمانی است که عاشق يك زن مسیحی می‌شود. در این لاوژ سخن بر سر خانه‌کشیشی است که عاشق مسلمان از آن یاد می‌کند و بر سر اجرای مراسم مذهبی «کاره‌م» (ایام پرهیز مسیحی) در فصل زمستان. با این وصف، این قطعه شعر، رویهم‌رفته آن شور و هیجان غنایی قطعات دیگر را ندارد، و حتی در آن، با مقایسه درد دل ناشی از عشق با درد دندان تصویر ناموفقی به دست می‌دهد. در آن قطعه آمده است که اگر پدر و مادر آن دلبر زیباروی او را به عاشق مسلمانش بدهند دُملی که عاشق از آن درد می‌کشد (منظور از دُمَل عشق نافرجام است) دیگر او را آزار نخواهد داد!

این چند نمونه لاوژ که تاکنون خوانده شد برای نشان دادن موضوعات اصلی ادبیات عامیانه کرد کافی است، و آن عبارت است از آیین جنگ و آیین عشق که دو مظهر نمایان از روح مردانگی ملت کرد هستند. گواهی فولکلور خود مؤید تمام آن چیزهایی است که

خواننده توانسته است با خواندن فصلهای گذشته دربارهٔ کردان بیاموزد. مع هذا این مجموعهٔ کوچک از لاوژهای کردی که من دارم یک چیز کم دارد و آن اشعار مربوط به موضوعی است که روح غنایی کرد از آن خوشش می‌آید، و مراد از آن تصویر شاعرانهٔ طبیعت و چراگاههای بهجت‌انگیز در صحنهٔ سبز و خرم کوهستان در فصل تابستان است. شاید خواننده تاکنون توانسته باشد از روی بعضی از قسمتهای اثر ادبی عرب شمو نویسندهٔ کرد ماورای قفقاز (فصل سوم همین کتاب) و از قصهٔ راجع به زیباییهای قریهٔ اولیان (فصل ششم) به علاقهٔ کردان به مناظر زیبای زادگاهشان پی ببرد (۲۶).

#### ب) اهمیت این نوع شعر.

به عقیدهٔ من لاوژهای کردی از این جهت گرانها هستند که به شیوه‌ای کلی‌تر مطالبی دربارهٔ مجموع اشعار عامیانهٔ کرد به ما می‌آموزند. این لاوژها شعر را به نحوی خلاصه می‌کنند، ضمن اینکه به نحوی تصویرهای آنی و نکته‌های شاعرانهٔ سریع و کوتاهی را که متضمن عصاره و جوهر فولکلور این ملت است عرضه می‌نمایند. موضوعها در آنها بزحمت ترسیم شده‌اند و فقط اشاره‌های کوتاهی بدون شرح و بسط به آنها می‌شود، لیکن آن موضوعها همانهایی هستند که در منظومه‌های مطول حماسی کرد متضمن صدها شعر می‌یابیم و داستان حماسی در آنها تداومی منظم دارد. لیکن درست به

---

۲۶. «صعود به سمت چراگاههای تابستانی پس از مدتی ماندن در زیر برفهای زمستانی برای کردان ارزش و اعتبار معنوی والایی دارد. اغلب در ترانه‌های عامیانه ناله‌های عاشقی منعکس است که در عین شرمندگی، تنها به انگیزهٔ تمتع از حسن و ملاحظت معشوقه‌اش در ده می‌ماند و حال آنکه رفقای از قله‌های بلند صعود کرده‌اند: «تو ای نازنین، راه صعود به جولامرگ را بر من بسته‌ای...» (ب. روندو، عشایر... صفحهٔ ۳۰).

دلیل جنبه بیشتر ادبی بودن آن اشعار حماسی مطول است که با اینکه بیشتر قابل توجهند و اغلب نیز انحراف از موضوع و تکرار مکررات در آنها دیده می‌شود آن ارج و قدر و آن طراوت سریع‌التأثیر لاوژها را ندارند، و تنها امتیازشان ساختار فاضلان‌تر آنها است که آن نیز اغلب با لطمه‌زدن به خلوص و یکدستی زبان و با توسل به تصویرهایی صورت می‌گیرد که تحت تأثیر اشعار فارسی و ترکیبات کلامی و کنایات و استعارات آن قرار دارند. این نکات مؤید آن چیزی است که ما در بالا گفتیم، و آن اینکه تنها شعر غنایی تراویده از احساسات خاص يك ملت است که به قول ژ. پدیه از عاریت گرفتن از آثار ادبی بیگانه در امان می‌ماند و بدین‌گونه ضابطه‌ای مطمئن برای تشخیص تمایلات روحی و ذوق و قریحه شاعرانه ملت مورد نظر، و در عین حال پایه و اساسی استوار برای هرگونه تحقیق تطبیقی به ما می‌دهد. ما هم اکنون می‌کوشیم تحقیق و تتبع کوچکی در این زمینه بعمل آوریم، لیکن قبلاً می‌خواستیم باز این نکته را بگویم که آنچه ما امروز در تعریف لاوژ می‌گوییم می‌تواند با پسرقت زمان و در صورتی که موضوع مطرح شده برای زمان حال به آن زمان هم بخورد نقطه آغازی باشد برای تدوین اثری جالب توجه‌تر، و می‌تواند به صورت شعر حماسی مفصلی متضمن وقایع بی‌دری و شرح و بسط مناظر و غیره گسترش پیدا کند. در واقع تصور این نکته مجاز است که اشعار حماسی زمان حال، که مایملک شعری کردان را تشکیل می‌دهند در قدیم چیزی بجز قطعه‌های به صورت لاوژ نبوده‌اند که بعداً بهم پیوسته و يك مجموعه شعری یا منظومه تشکیل داده‌اند که با وحدت موضوع درباره قهرمان واحدی بهم جوش خورده‌اند. با پیش کشیدن این فرضیه کتمان نمی‌کنیم که ممکن است به لغزشهایی نیز دچار شده باشیم، و این اصولاً به علل تجزیه و تحلیل ساختار شعرها می‌باشد. در حقیقت ما می‌دانیم که در سبک حماسی اشعار کردی، که

اوسکارمان خاورشناس آلمانی عمیقاً دربارهٔ آن مطالعه کرده است، شعرهای مطول مربوط به شرح آرام و تدریجی وقایع داستانند که بر اشعار دیگر می‌چربند، و قطعه‌های غنایی که بینابین در منظومه وارد می‌شوند با کوتاهتر بودن شعرها و شورانگیز بودن آنها که آهنگ تندتری هم دارند فوراً تشخیص داده می‌شوند. به حدی که اوسکارمان گاه از خود می‌پرسد نکند این بندهای غنایی بدیهه‌گویی‌هایی باشند که نقل‌کننده به ابتکار خود آنها را در متن حماسی اصلی وارد کرده، و سپس هر دو قسمت طی روایت‌های شفاهی در قالبی ثابت به همین شکل تغییرناپذیر ریخته شده‌اند. این ایراد مهم است و نمی‌توان از آن به لاقیدی گذشت. لیکن در عین حال مجاز به تأیید این نکته هستیم که شعر حماسی و فولکلوری کردی به هیچ وجه تابع قواعد و قوانین شعری مشخص و محدودی که مثلاً شعرهای عربی و فارسی از آن پیروی می‌کنند و هر یک از انواع شعرشان فاضلان در وزن و آهنگ خاصی ریخته می‌شود نیستند. برعکس، در شعر کردی و دست کم در ابداعات شعری واقعاً عامیانه، مانند لاوژها، که از هرگونه تقلید از شیوه‌های بیگانه بدورند، با آزادی کامل بیان و حتی می‌توان گفت با نوعی هرج و مرج در گفتار مواجهیم. به حدی که همان‌گونه که اوسکارمان (۲۷) به ما نشان می‌دهد (اوسکارمان به حق فرضیهٔ عنوان شده از طرف سلف خود سوسین را که شعر ادبی سروده تحت تأثیر شعر خارجی را با فولکلور واقعی درهم آمیخته است رد می‌کند) آوازه‌خوان و نقال لاوژهای کرد وقتی شعری را به آواز می‌خواند اگر آن شعر طولانی باشد کلمات آن را تندتند ادا می‌کند و فقط سیلاب ماقبل آخر را مشخص می‌نماید و زوی سیلاب آخر مکث



می‌کند تا فقط قافیه را واضح نشان بدهد، لیکن برای شعرهای کوتاه در قطعه‌های غنایی، آنها را با ادای کُندتر کلمات دراز می‌کند و به شرحی که در مورد شعرهای بلند گفته شد باز روی قافیه مکث می‌کند تا آن را واضح نشان بدهد؛ و این بدان جهت است که شعر عامیانه کُردی به معنای درست کلمه با وزن آشنا نیست و فقط قافیه را رعایت می‌کند. در يك منظومه حماسی کُردی اشعار بلند و کوتاه به تناوب از بی هم می‌آیند و وزن در آنها به هیچ وجه با تعداد سیلابهای کوتاه یا بلند مشخص نمی‌شود، بلکه از روی تعداد مصرعها است. بدین‌گونه يك شعر کوتاه هفت یا هشت و گاه نیز یازده سیلاب دارد و يك شعر بلند از پانزده تا بیست سیلاب، بی آنکه وضع قواعد مشخصی در این زمینه ممکن باشد. با این مقدمه، قبول اینکه يك لاورژ یا يك رشته لاورژ که به حکم موضوع واحدی با هم جمع شده باشند به صورت منظومه‌ای حماسی در می‌آیند آسانتر خواهد بود، مضافاً بر اینکه در منظومه حماسی نه تنها تناوب شعرهای کوتاه و بلند دیده می‌شود (گاه به صورت بندهای سه بیتی و اغلب دو و چهار بیتی و بندرت ده بیتی) بلکه قطعه‌های نثر نیز همراه با شعرها می‌آید. لاورژها نیز گاهی قافیه دارند و گاه فقط با ترجیح‌بندهایی که انواع مختلف آنها را در بالا دیدیم، از قبیل لو، لو، هویو، هوی و غیره، در بینشان فاصله می‌افتد.

بنا بر این به نظر نمی‌رسد اشکالی غیر قابل رفع یا ایراد اصولی غیر قابل ردی در این نکته باشد که لاورژ خویشاوندی بسیار نزدیکی با آثار حماسی دارد، حماسه‌ای که لاورژ به هنگام آفرینش خود به نحوی بیانگر آن است، بدین‌گونه که حادثه‌ای از زندگی جنگی یا عاطفی را مجسم می‌نماید و بعداً خود یکی از عوامل سازنده آن منظومه حماسی خواهد بود.

در حقیقت، در ساختار لاورژها شعرهای کوتاه و ده و یازده

سیلابی و شعرهای بلند تا شانزده و حتی تا نوزده سیلابی هستند؛ قطعه‌ها اغلب از چهار شعر متجاوزند که اوسکارمان از ویژگی‌های قطعه می‌داند و آن را به یشتهای اوستا که قدیمترین شعر ایرانی هستند، و همچنین به شعرهای عامیانه فعلی زبان فارسی، به صورتی که پروفیسور ژوکوفسکی به ما می‌شناساند، نزدیک می‌سازد. خلاصه، همه اینها نشانه‌هایی هستند که لاوژهای غنایی و شعرهای حماسی مهمتر را بهم نزدیک می‌نمایند. من از این بحث نمی‌خواهم نتیجه بگیرم که فرضیه‌ام کاملاً درست است، ولی گمان می‌کنم محتملاً متضمن «مقدمه‌ای برای اثبات» باشد. برای رسیدن به یک ایقان قطعی باید مجموعه‌ای کاملتر از مجموعه لاوژهای مرا در اختیار داشت تا به ما امکان بدهد با مقایسه لاوژها با شیوه‌های دیگر بیان بکار رفته در فولکلور کردن به تجزیه و تحلیل عمیقتری در این نوع شعر کردی دست بزنیم. به هر حال مطالبی که ذکر کردیم نشان دهنده اهمیت عظیمی است که در شرح و بیان انواع شعرهای عامیانه کردی وجود دارد. و حتی اگر این مطالب فقط جنبه فرعی هم داشته باشد باز متضمن سندیت گرانبهایی خواهد بود که ممکن است نوری تازه بر مسئله قریحه و ذوق شاعری کرد بیندازد.

### ج) مقایسه «لاوژهای» کردی با قصاید عربی.

مطالبی که ما کوشیده‌ایم در اینجا گردآوری کنیم به ما امکان این اظهار نظر را می‌دهد که بگوییم تا چه اندازه لاوژهای کردی با اشعار عربی از همان نوع تفاوت دارند. از جمله، ما قصیده را در نظر داریم که شیوه‌ای از بیان غنایی رایج در میان عربهای پیش از اسلام، یعنی در زمانی بوده است که خصوصیات ملی ایشان به خالصترین وجه ممکن در تجلی بوده و هنوز نفوذ خارجی ناشی از اشاعه دین اسلام در دنیا بر آن تأثیر نگذاشته بوده است. قصیده عربی در این

اواخر مورد مطالعه گروهی از دانشمندان، از جمله دکتر ت. کووالسکی^(۲۸)، خاورشناس لهستانی قرار گرفته است (کتاب کووالسکی، چاپ ۱۹۳۵ کراکوی^(۲۹)). بر خلاف لاوژ کُردی که نه از لحاظ شکل و قالب و نه از نظر محتوا تابع هیچ قاعده و قانون سختگیر و انعطاف‌ناپذیری نیست قصیده همیشه به دو بخش کاملاً مشخص و متمایز از هم تقسیم می‌شود. بخش اول که نسیب نامیده می‌شود اختصاص به شرح ناله‌ها و شکوه‌های شاعر دارد، در آن دم که به آثار بجا مانده از کاروان ایلی می‌نگرد که معشوقه‌اش جزو افراد آن بوده و اینک رفته است. شاعر در آن بخش خطاب به همراهان خویش سخنانی می‌گوید و آنان بعضی وقتها به او جواب می‌دهند. شاعر در آن بخش از قصیده صحنه‌های جدایی از معشوقه را به یاد می‌آورد. ایلها هر کدام از سویی به جستجوی چراگاههای تازه می‌روند، مالهای بارکش همه بار شده‌اند و به راه می‌افتند، و معشوقه که بر اشتر خود سوار است اشاره‌هایی به نشانه وداع می‌کند. در اینجا شاعر به وصف زیبایی معشوقه‌اش می‌پردازد، و سپس با گریز کوچکی از موضوع درباره شراب و لذتهای حاصل از آن داد سخن می‌دهد. آنگاه به وصف شتر وفادار (یا اسب) خود می‌پردازد که با او تنها مانده است و وی را از این غم و اندوه دلداری می‌دهد. این حدیث نفس فرستی به دست او می‌دهد که به یاد سفرها و گشتهای خود از میان صحرا بیفتد و در شعرش از آن گشتهای و از شب و از جانورانی که دیده است و از شکار یاد کند... با چند تغییر مختصر (شتر یا اسب، غزال یا شترمرغ، دخالت یا عدم دخالت دوستانش در شکوه‌ها و ناله‌های شاعر) این بخش اول الزامی و مرسوم قصیده همیشه شامل نکات اصلی و عمده‌ای است که ذکر کردیم، و معمولاً با بیان بی‌ثباتی

عشق و سست عهدی زنان یا پیر شدن شاعر که موجب جدایی شده است پایان می‌یابد. ذوق و هنر شاعر در انتخاب تصویرها، در کنایات و استعارات، در قوافی و غیره هر چه باشد تمام قصیده در قالبی سروده می‌شود که از ابتدا انتخاب شده است و تا پایان باید همان وزن و قالب حفظ بشود. تنها در بخش دوم قصیده موسوم به قصد است که شاعر به موضوع اصلی می‌پردازد و در آنجا است که به تخیل خود میدان می‌دهد. قصیده‌ها از نظر موضوع به قصاید مدح یا مدیحه و هجا و رثاء یا مرثیه و غیره تقسیم می‌شوند. به هر حال از خلال شعرهای غنایی قصیده است که ما با زندگی قبایل چادرنشین و بادیه‌نشین و نزاعهای داخلی ایشان با یکدیگر و مهمان‌نوازیها و جوانمردیهایشان در دوران قحط و غلا و حسن شهرت یا قبح شهرت فلان رئیس قبیله یا فلان قبیله و غیره آشنا می‌شویم. در پایان اضافه می‌کنیم که قصیده هیچگاه يك اثر شعری بی‌نام و نشان نیست و اغلب در آن به فخر یا به تعریفی که شاعر از خود می‌کند برمی‌خوریم.

مسلماً خود خواننده تاکنون به این نکته پی برده است که چه اختلاف عظیمی از نظر روحیه و شور و ذوق شاعرانه بین دو ملت کرد و عرب وجود دارد، هر چند در لاوژ و در قصیده مطالب مشابهی از قبیل وصف شجاعت مردان در جنگ، شرح صحنه‌های زندگی چادرنشینی، زیبایی معشوقه و درد هجران و غیره بیان می‌شود... لیکن در حالی که کرد در سرودن شعر غنایی خویش به طرحی بی‌نظم و قاعده و تند و سریع اکتفا می‌کند و به هیچ اسلوب و قانونی گردن نمی‌نهد، برعکس، عرب در بیان همان احساسات مشابه به شیوه‌ای متفکرانه سخن می‌گوید و کلامش را در قالبی کاملاً مشخص می‌ریزد که تا پایان از آن عدول نخواهد کرد؛ به طوری که همه قصاید عربی بهم شبیهند و بجز از لحاظ انتخاب شکلی کم و بیش راحت و

تفاوت‌های کم اهمیتی در بیان فرقی با هم ندارند، و حال آنکه لاوژهای کُردی از قید هرگونه طبقه‌بندی آزادند و بجز از لحاظ تشابه موضوعهای اصلی، که تازه برای انتخاب شکل و قالب آن نیز آزادی کامل وجود دارد شباهتی به هم ندارند(۳۰).

این اختلافی را که ما اکنون به آن اشاره کردیم به چه چیز باید نسبت داد؟ ما معتقدیم که با انتخاب اعراب بادیه‌نشین پیش از اسلام از يك طرف و کُردهای چادرنشین از طرف دیگر برای مقایسه بیان غنایی هر دو قوم، دو محیط و دو حالت روحی محسوساً مساوی و هم‌تراز در سطح تحول اجتماعی را در نظر گرفته‌ایم. در این صورت باید نظم زیبای شعر غنایی عربی را، هر چند هم بسیار ابتدایی است، در مقایسه با بی‌نظمی کامل شعر فولکلوری کرد معلول چیز دیگری غیر از عدم تساوی سطح تحول آن دو قوم دانست، و به نظر ما علت این اختلاف را باید در تضاد موجود بین خصوصیات ملی این دو ملت جستجو کرد. عرب که از نژاد سامی است هر چند بنا به خصیصه بادیه‌نشینی و عشیرتیش ذاتاً آشوب‌طلب و پرهیاهو و فردگرا است — صفاتی که در کُرد نیز وجود دارد — معهذاً در سرشتش احساسی از نظم و ترتیب و حالتی از حسابگری و رعایت قاعده و اصول وجود دارد که در اشعار عامیانه‌اش منعکس است، و حال آنکه کُرد آریایی نژاد (یا آسیایی باستان؟) فاقد همه این جنبه‌ها است. رعایت وزن و قافیه و قواعد عروضی در شعر عربی کاملاً مشهود است و قرائت آن با تقطیع و اسلوب هجایی آسان صورت می‌گیرد، و حال آنکه چنین چیزی برای شعر فولکلوریک کُردی میسر نیست. البته منظور ما

---

۳۰. با این وصف، قابل ذکر است که بادیه‌نشینان نیز گاهی فی‌البديه شعر می‌سرایند. رجوع شود به ت. ا. لاورانس در کتاب هفت ستون خرد، چاپ پایو، صفحات ۱۵۹ و ۱۸۷. بارون روزن Rosen عربی‌دان بزرگ روس نیز شرح مفصلی درباره بدیهه‌گویی اعراب بدوی (ارتجال) می‌دهد. (مؤلف)

«بیتها» یا شعرهای فولکلوریک واقعی است نه منظومه‌های عروضی کردی که به تقلید از نمونه‌های شعری تازی و فارسی سروده شده‌اند. در واقع اوسکارمان نزدیک به دویست غزل و قصیده از شعرای کرد جمع آوری کرده است، لیکن این شاعران باسواد که پروردگان مکتب اسلامی هستند و در ادبیات عربی و فارسی تبحر دارند، در اینجا مورد نظر ما نیستند، و ما اینجا در صورت امکان تنها در پی بررسی آفریده‌های اصلی ذوق و طبع شاعرانه کرد هستیم.

این بررسی فولکلور کرد هر چه باشد ما را به همان تذکراتی باز می‌گرداند که در تجزیه و تحلیل علل عدم کامیابی کردان در تشکیل یک دولت ملی قابل دوام بیان کردیم. آنان در سیاست نیز همچون در زمینه شعر و شاعری نتوانسته‌اند از مرحلهٔ عشیرتی بودن که اصولاً مبتنی بر بی‌نظمی و فردگرایی است تجاوز کنند، و به نظر می‌رسد که طبیعت ایشان با نظم و انضباط در هر زمینه‌ای که باشد چندان سازگار نیست.

#### د) مکتب نقالان غنایی کرد.

پیش از اینکه به بحث دربارهٔ زمینه‌های دیگر ادبیات کرد بپردازیم سودمند می‌دانیم به مناسبت بحثی که در مورد فولکلور مطرح کرده‌ایم اطلاعاتی را که اوسکارمان راجع به مکتبهای مخصوص موجود در کردستان برای پرورش نقالان غنایی یا شاعران (واژهٔ عربی مصطلح در میان کردهای مکر) به ما می‌دهد در اینجا بیاوریم. بدیهی است که مراد از شاعر در اینجا نقالانی از میان مردم عادی و عامی هستند که لاوژها را به آواز می‌خوانند. اینک آنچه اوسکارمان در این باره می‌گوید:

«در کنار مکتبهایی که بیشترشان به وسیلهٔ ملایان اداره می‌شوند (و تعدادشان هم زیاد نیست!) گویا مکتبهای دیگری نیز بوده و هنوز

هم هستند که جنبهٔ غنایی دارند، یعنی شعرهای فولکلوری و حماسی کُردی را به شاگردان می‌آموزند تا آنها را به آواز بخوانند. جوانانی که از نعمت صدای خوب و خوش برخوردارند پیش استاد (مام و ستا به کُردی) می‌روند و از او درس می‌گیرند تا شعرها را از روی همان روایت شفاهی استاد یاد بگیرند و همان طور که او می‌خواند به آواز بخوانند. از این‌گونه نقالان غنایی بسیار کمند که سواد خواندن و نوشتن داشته باشند. رحمن نیز (که راهنمای اوسکارمان در این زمینه بود) سواد نداشت. هر گاه این جوانان استعداد داشته باشند به همان یک استاد اکتفا نمی‌کنند، بلکه به نزد استاد دوم و سومی هم می‌روند و شاگرد یا نوچهٔ ایشان می‌شوند؛ و بدیهی است که این تعلیمها بی‌مزد نخواهد بود. چه، شاگردان در عوض آن درسها یا برای استادان خود کارهای خانگی می‌کنند و یا حق‌التدریسی جنسی به ایشان می‌پردازند.

میدانی که هنر نقالی به آواز، پس از تعلیماتی که ذکر شد، ممکن است به معرض استفاده و عمل درآید خانه‌های اعیان و اشراف است که شبها وقت خود را به گوش دادن و لذت بردن از آواز نقالان این شعرها می‌گذرانند، و در عوض، مضایقه ندارند از اینکه به خواننده خلعتی به صورت لباس یا هدیهٔ دیگری بدهند. در دهات، این خوانندگان حتی به یک بشقاب پلو به عنوان دستمزد قناعت می‌کنند. در شهرها، در اغلب جاها، قهوه‌خانه‌هایی هستند که به مشتریان خود فقط چای می‌دهند، همیشه هم پر از مشتری هستند و بالاترین تفریح در آنجا گوش دادن به آواز نقالی است که ممکن است تصادفاً در آنجا باشد. (در این باره اوسکارمان در یکی از یادداشتهای خود می‌نویسد که مشغولیاتش با رحمن در ساوجبلاغ کم از یک جشن مداوم نبود. رحمن هر سال فقط یک روز از ده به شهر می‌آمد و در ساعاتی که از کار فراغت می‌یافت قهوه‌خانه‌ای را به دیدار خود



مفتخر می‌کرد، و اوسکارمان اغلب بزحمت موفق می‌شد او را از دست مشتریان مشتاقش بقاید و با خود برای استفاده از محضرش به خانه ببرد.)

نقالی اشعار فولکلوریک به آواز به آهنگی صورت می‌گیرد که به مذاق ما بسیار یکنواخت است (۳۱). در اشعار بلند، خواننده کلمات جدا از هم را بسیار تند و یکی پس از دیگری ادا می‌کند، و در اشعار کوتاه آنها را زیاد کش می‌دهد - با تحریری بسیار هنرمندانه و خیلی کشیده - تا بدو روی سیلاب ماقبل آخر شعری که همیشه دراز و مصوت به نظر می‌رسد مکث بکند، و سپس آخرین سیلاب غیر مصوت را در نفسی تقریباً از حال رفته، لیکن به لحنی موزون و آهنگین و کاملاً با نوسان، بیرون بدهد.

حافظه معجزآسای این خوانندگان ظاهراً بستگی کامل به آوازشان دارد. رحمن در حین دیکته کردن اشعارش به اوسکارمان، اگر شعر بعدی را به آواز نمی‌خواند نمی‌توانست آن را به یاد بیاورد. بدیهی است که نقال خواننده به هنگام نقل شعرها به آواز ممکن است چیزهایی هم فی‌البدیهه از خودش به آن اضافه کند، ولی این اضافات بسیار کمتر از آن حدی است که قبلاً تصور می‌شد.

در نظر اول چنین به ذهن متبادر می‌شود که همه شعرها به شکل یکسانی سروده نشده‌اند؛ با این وصف خواننده نقال در حین خواندن آنها به آواز بین شعرهای حماسی بلندی چون مثلاً «چریکه» مسم وزین و یا شعرهای با اوزان چهار ضربی که برای افسانه‌ها بکار می‌برند هیچ فرقی نمی‌گذارد.»

---

۳۱. مع‌هذا سیاحان قدیمتر به هنر تحریرها و تغییر آهنگهای بسیار شیرین و رسای نقالان خواننده کرد به نحوی که در فصل ششم نقل کردیم اشاره نموده‌اند. آیا این هنر نیز مانند سایر ویژگیهای شخصیت کرد در حال از بین رفتن است. (مؤلف)

هـ) مجموعه فولکلورهای کردی.

در حال حاضر ما چندین مجموعه از فولکلورهای کردی را در اختیار داریم. پس از یابا^(۳۲) ژنرال قونسول روسیه که در نیمه‌های قرن نوزدهم به مطالعه در زبان کردی پرداخت سوسین^(۳۳) و پریم^(۳۴) نیز در اواخر همان قرن به این کار دست زدند، و پس از ایشان ماکاس^(۳۵) و مان^(۳۶) در آغاز قرن بیستم بودند که بسیاری از متنهای فولکلوری کردی را گرد آوردند. بهترین مجموعه از آن اوسکارمان است (متنهای کردی با ترجمه آلمانی). قطعه مهم این مجموعه «چریکه» مم وزین است (از صفحه ۴۰ تا ۱۳۵). در بین منظومه‌های دیگر می‌توان از اینها نام برد: لاس و خزال (از صفحه ۱۳۵ تا ۱۶۶)، ناصر و مالمال (از صفحه ۱۶۶ تا ۲۰۵)، فرخ و خاتون آستی (از صفحه ۲۲۳ تا ۳۱۰)، جولیندی Djulindi (از صفحه ۳۶۱ تا ۳۸۶)، و غیره. همه این آثار گنجینه‌ای واقعی از اطلاعات درباره زندگی ملت کرد بدست می‌دهند که برای بهتر شناساندن روحیه و خصوصیات این ملت به ما هنوز بسیار کم از آنها استفاده شده است. صحنه‌های شکار و نبرد، نفرین و ناله‌های عاشقانه، ناسازگاری مشهود بین خوی و سرشت کوه‌نشینان و ساکنان دشت، خرافات و معتقدات بی‌پایه، شرح مناظر (طغیان سیلابها و توفان)، نکته‌های عجیب مربوط به حکمت وحدت (دعاهای خطاب به پرندگان، به اسب یا به برف) و موضوعات بسیار متنوع دیگر در آنها می‌توان یافت که هر یک در خور توجه ما هستند و موضوعی برای تفکر و اندیشه بدست می‌دهند.

آخرین مجموعه از این نوع که از نظر تاریخ تازه‌تر از همه است مجموعه‌ای است که از ارمنستان شوروی به دست ما رسیده

32. Jaba

33. Socin

34. Prym

35. Makas

36. O. Mann

است. این مجموعه به سال ۱۹۳۶ در ایروان و به وسیله انتشارات دولتی جمهوری سوسیالیستی ارمنستان شوروی با قید کلمه «اول» روی جلد منتشر شده است و این امید را به خواننده می‌دهد که این «سری» ادامه خواهد داشت. مجموعه در هزار نسخه و در ۶۶۳ صفحه به زبان کُردی بدون ترجمه چاپ شده و مجموعه گرانمایی است از همه متنه‌ای فولکلوری کُردانی که در این منطقه سکونت دارند. همه قطعات این مجموعه که دارای اهمیت خاصی هستند با ذکر نام راوی و منطقه‌ای که راوی به آن تعلق دارد و سن و سال او همراهند، و به‌علاوه تصریح شده است که راوی بیسواد است یا نه، و اینها همه اطلاعاتی است که هر شخص علاقه‌مند و محقق در فولکلور به آن ارج می‌نهد. در واقع ما نسبت به این مسئله لاقید نیستیم که بدانیم هر يك از متنه‌ای نقل شده منحصرأ بر مبنای روایات شفاهی عامیانه که اعتبار اصیل بودن آن را تنها همان روایات تضمین می‌کنند تدوین شده است و یا وقتی به دهان يك آدم باسواد منتقل شده تغییراتی ناشی از تأثیرات خارجی در آن راه یافته، و مثلاً ممکن است با زیبا کردن عمدی سبک بیان تر و تازگی نخستین آن از بین رفته باشد. متنها به وسیله آقایان آ. جیندی (۳۷) و آ. اودال (۳۸) جمع‌آوری و پاکنویس شده و جئیم جلیل (۳۹) تدوین آنها را به عهده گرفته است که هر سه هم کُرد هستند. از س. کیراکوزیان (۴۰) هم که ارمنی است نام برده شده و نقش او در تدوین این مجموعه ظاهراً این بوده است که اثر را به انتشارات دولتی عرضه کند و ضمانت نماید که از نظر سیاسی مانعی در چاپ آن نیست، زیرا در رژیم شوروی هیچ چیز بدون عبور از زیر نظر سانسور بیرون نمی‌آید.

محتوای این جلد به چندین بخش تقسیم شده است: بخش اول

متضمن سی متن مختلف در ۲۶۰ صفحه راجع به يك موضوع است به نام کِرْ و کِلِکْ Kerr v kylik و آن از نوع منظومه‌های بزرگ نیمه نثر و نیمه شعر یا تماماً شعر است در شرح اعمال و حرکات دو برادر که نامشان در عنوان ذکر شده است. بخش دوم شامل هشت منظومه حماسی است که یکی از آنها هم وزین است به سه روایت مختلف و ما این منظومه را از طریق مقابلهٔ مجموعه‌های «سوسین» و «اوسکارمان» می‌شناسیم؛ همچنین بیت زنبیل فروش که اوسکارمان نیز در مجموعهٔ خود آورده است. بدین طریق امکان مقابله و مقایسهٔ متنهای یکسان که به لهجه‌های مختلف کُردی نقل شده‌اند وجود دارد. منظومهٔ لیلی و مجنون نیز که در این مجموعه آمده است جالب توجه است، زیرا این موضوع را شاعران ایرانی نیز به نظم درآورده‌اند. در بخش سوم شعرهای غنایی کودکانه و شبانی آمده است که متضمن ۲۷۹ شعر است. این قسمت به دلایلی که من در بالا دربارهٔ لاوژهای مجموعهٔ خود آوردم شاید جالبترین بخش برای تحقیق و مطالعه باشد. در بخش «سخنان اودال زینیک» (۴۱) چند شعر از همین مقوله که جمعاً یازده قطعه‌ای هست جمع‌آوری شده است. و بالاخره دو بخش آخر متضمن منظومه‌ها و حکایت‌هایی هستند که از آن جمله‌اند حکایت زنبیل فروش (به دو روایت) و لیلی و مجنون (به سه روایت) و قلائی دم‌دم. ما این «بیت» اخیر را از روی مجموعهٔ اوسکارمان می‌شناسیم. چنانکه دیده می‌شود، تقسیم‌بندی مورد بحث از روی هیچ اسلوب و قاعده‌ای نیست، لیکن همین شمارش موضوعات فولکلور کُردی نشان می‌دهد که این فولکلور چقدر غنی است. مجموعهٔ ایروان یکی از مستندات پرمایه دربارهٔ شعر عامیانهٔ کُردی است.

## و) موضوعات فولکلوری کُردی در مقایسه با موضوعات فولکلوری ملت‌های دیگر

با در دست داشتن تعداد کافی از متن‌های عامیانه و فولکلوریک کُردی تا اینجا از آنها برای منظوره‌های زبان‌شناسی جهت مطالعه در واژه‌ها و لهجه‌های مختلف و دستور زبان و ترکیب کلام و غیره استفاده شده است. من در اینجا می‌کوشم به تجزیه و تحلیل بعضی از این متن‌ها از نظر فولکلوری بپردازم تا موضوعات آنها را با موضوعات شناخته شده در فولکلور ملت‌های دیگر پیوند بدهم. من هیچ ادعا نمی‌کنم همه موضوعها را که بسیار زیادند و جای همه آنها در اینجا نیست آورده‌ام. نیتِ فروتنانه من این است که تنها چند متن را که تا به حال فقط زبان‌شناسان شناخته‌اند به خواننده معرفی کنم.

یکی از موضوعهای بسیار رایج در فولکلور صحبت گنج‌هایی است که شیاطین آنها را پنهان کرده‌اند و قهرمانان پیدا می‌کنند. تفسیر جهانی این موضوع موجب می‌شود که سیارات و ستارگان را به فلزات گرانبها و جواهرات تشبیه کنند. ارواح تاریکیها نوری را که از آنها ساطع می‌شود می‌ربایند و در اعماق ابرها پنهان می‌کنند. خدای رعد به آن غارها داخل می‌شود، مار را می‌کشد، باران می‌باراند و گنجها را تصرف می‌کند. این هنر‌نماییهای جنگی عموماً با آزاد کردن دلبری نازنین که به وسیلهٔ ازدها ربوده شده و در همان مکان گنجها پنهانش کرده‌اند همراه خواهد بود. این موضوع در اساطیر یونان آمده است. هرکول^(۴۳) هزیون^(۴۴) را آزاد کرد و پرسیه^(۴۵) آندرومِد^(۴۶) و پرسِفون^(۴۷) را که به وسیلهٔ پلوتون^(۴۸) ربوده شده بود. و ریترای^(۴۹) هندی

42. Hercule

44. Persée

46. Perséphone

48. Vritra

43. Hésione

45. Andromède

47. Pluton

نیز زن زیبایی را در غاری پنهان کرده بود. «ساگا»ها یا افسانه‌های ژرمنی نیز با این موضوع آشنا هستند، و در قصه‌های عامیانه روسی هم می‌توان نظیر آن را یافت (آفاناسیف، ۵۰). نظرات شاعرانه اسلاوها درباره طبیعت، جلد دوم، صفحه ۵۸۶). صربستانیها قصه ملکه میلیتزا (۵۱) را دارند که اسیر مار یا ناس (۵۲) شده بود و «ووک» (۵۳)، سلطان مستبد، او را آزاد کرد. مردم والاشی هم قصه پترو فیریتشیل (۵۴) را دارند که با اژدهای دوازده سر جنگید، و یا قصه فلوریانو (۵۵) و شاهزاده گل و غیره را (۵۶).

باری، کردها نیز قصه‌ای دارند که بر مبنای همین اعتقادات ساخته شده است (رجوع شود به مجموعه پریم و سوسین، تحت عنوان مار نگهبان گنج، جلد اول). این مار که دهقان فقیری به او بر می‌خورد ابتدا نقش خیرخواهانه‌ای بازی می‌کند زیرا به مدت بیست سال مرتباً يك سکه طلا برای او می‌آورد و دهقان سکه را از دهانش می‌گیرد. سپس بر اثر بازی تقدیر و بی آنکه مسئله ربودن در بین بوده باشد زن جوانی در قلمرو زیرزمینی مار که پراز گنج است پیدا می‌شود. زن ظاهراً از آن مکان بدش نیامده است، لیکن در جریان گردش که با مار در آن قلمرو می‌کند چشم وزیرزاده‌ای به او می‌افتد که برای شکار به آن حوالی آمده است. وزیرزاده داخل غار اقامتگاه مار می‌شود، و مار برای اینکه او را از سر خود وا کند دختر جوان دیگری را که از قضا او نیز در نزد مار بوده است به وی هدیه می‌کند. لیکن

49. Saga

51. Miliitza

53. Vouk

55. Floriano

50. Afanassiev

52. Yastrenats

54. Petru Firitschell

۵۶. در فصل پیش راجع به مذهب، دیدیم که مار چه مقام مهمی در اعتقادات کردان دارد و همین موضوع است که در قصه‌های فولکلوری ایشان نیز منعکس شده است. (مؤلف)

این دختر يك وقت ناپدید می‌شود. آنگاه وزیرزاده دست به دامان پادشاه ماران می‌شود که بجای تاج دو شاخ بر سر دارد. با این حال مار رباینده زنان جوان تابع پادشاه ماران نیست بلکه از پادشاه اجنه حرف شنوی دارد. وزیرزاده جوان عاقبت کاری می‌کند که مورد لطف و عنایت شاه اجنه قرار می‌گیرد و به کمک او آن دلبر زیاروی را آزاد می‌کند. این قصه کُردی که خلاصه آن را نقل کردیم شاخ و برگهای زیادی برای زیباتر کردن آن دارد، با این حال بیرون کشیدن لب مطلب که به طرز محسوسی با موضوع مورد بحث در اینجا بستگی دارد دشوار نیست.

در همین زمینه فکری می‌توان به موضوع دیگری اشاره کرد که در آن ماری آب را تصرف می‌کند و از آن به کسی نمی‌دهد مگر اینکه برایش قربانی بکنند. این قربانی ممکن است حیوان باشد (مانند مورد مذکور در يك شعر ساختگی قرن شانزدهم که مثال آن را آفاناسیف در کتاب سابق‌الذکر خود، جلد دوم، صفحه ۵۵۷ ذکر می‌کند) و ممکن هم هست که انسان باشد. مورد اخیر درست موضوع يك قصه کُردی است (رجوع شود به پریم و سوسین، مار در چشمه) که در آن، باید برای آن مار دختران جوان قربانی کرد. تا آخر نوبت به دختر شاهزاده می‌رسد، لیکن در این هنگام عفریتی سر می‌رسد که با مار به نبرد می‌پردازد و او را به دو نیم می‌کند. در نتیجه، همه دختران جوانی که مار قبلاً بلعیده بود صحیح و سالم از شکم آن جانور بیرون می‌آیند. عفریت که شاهزاده خانم آزاد شده را حق خود می‌دانسته است وی را به عقد نکاح خویش در می‌آورد. در این اثنا پادشاه ماران با لشکر خود عفریت را محاصره می‌کند و زن جوان او را از دستش می‌گیرد؛ لیکن با آن زن ازدواج نمی‌کند و تنها به این بس می‌کند که وی را در کاخ زیرزمینی خویش به بند بکشد. يك روز مردی به نام چلنک ابدال (۵۷) به نزد پادشاه ماران می‌آید تا از



او دارویی بخواهد برای شفای دردی که از گزیدگی و نیش خزنده‌ای زهردار بر زنش عارض گردیده و زن قربانی آن شده است. پادشاه ماران که می‌فهمد آن زن مُرده است از دادن چنان پادزهری اظهار عجز می‌کند، لیکن اfdال را دلداری می‌دهد و شاهزاده خانم زیبایی را که در بند و زندان خود دارد به جای زن آن مرد به او می‌بخشد. شاهزاده، پدر شاهزاده خانم، وقتی آگاه می‌شود که دخترش دیگر با عفريت نیست بلکه با مردی زندگی می‌کند دخترش را از اfdال پس می‌گیرد. شاهزاده خانم تاب این جدایی را نمی‌آورد و چند روز بعد می‌میرد. این هم موضوع دیگری است که فولکلور کردی را به موضوعاتی که در جاهای دیگر هست پیوند می‌دهد.

بعضی وقتها به نکته پرمعنایی برمی‌خوریم که توجه را جلب می‌کند، مثلاً در منظومه بزرگ کردی، مَم وزین، پدر مَم که پادشاه یمن است فرزندی پیدا نمی‌کند و پسرش وقتی به دنیا می‌آید که او و ملکه يك سيب جادویی را نصف می‌کنند و هر کدام يك نیمه را می‌خورند. این موضوع را در افسانه فولسونگاساگه (۵۸) آلمانی نیز می‌یابیم که در آن زن و شوهری به نام فریگا (۵۹) و اودین (۶۰) بچه‌شان نمی‌شود و با سببی که «پری اجابت کننده نذر و نیازها» برای ایشان می‌آورد بچه پیدا می‌کنند. آن پری به صورت پرنده‌ای در می‌آید و سيب را در دامان اودین می‌اندازد. در يك قصه صربستانی نیز مرد فقیری است که خود و همه چهارپایانی که دارد بچه‌شان نمی‌شود. ناشناسی در نزدیکی چاهی سببی به او می‌دهد و راه استفاده از آن سيب را به او می‌نماید: به دستور او سيب را بایستی خودش و زنش بخورند و پوستهای آن را به مالهایشان بدهند. «آنگاه هر که عقیم بوده باشد باردار خواهد شد.» و چنین هم شد. موضوع جالب دیگری

57. Tchelenk Afdal

59. Frigga

58. Völsungasage

60. Odin

نیز که ما در داستان تریستان و ایزوت (۶۱) به آن بر خورده ایم موضوع شمشیری است که عاشق و معشوق وقتی پهلوی هم می خوابند بین خودشان حایل می کنند، چیزی که در هم وزین هم هست.

و باز در میان جنبه های مشترکی که از قضا در داستانهای فولکلوری کُردی نیز دیده شده است موضوع قطرات اشکی است که از دیدگان معشوقه ای به روی صورت عاشق یا قهرمان به خواب رفته می ریزد و به موقع او را از خواب می براند تا برخیزد و با جانوری که خطرش متوجه هر دو تن است نبرد کند. و نیز موضوع گیاهان یا درختانی که یا بر سر قبر شهیدی می رویند و موجب کشف قاتل و زنده شدن آن کشته می گردند (آفاناسیف، همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۴۹۴) و یا روی گور مردی شریر (چریکه هم وزین).

چنانچه بخواهیم به موضوعات دیگر پردازیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

موضوع فولکلوری مشهور دیگری نیز دایر بر اینکه موجود زنده یا انسان را برای محکم کردن بنا در جرز دیوارهای ساختمان می گذارند در روایات فولکلوری کُردی هم وجود دارد، و آن داستانی است که کشیش پُل بیدار (۶۱) در کتاب خود تحت عنوان دستور زبان کُردی نقل کرده است (صفحات ۳۶-۳۸)، بدین شرح:

«وقتی پل عظیم زاخو (۶۲) را می ساختند همینکه کار ساختمان را به زدن طاق قوسی پل می رساندند تلاش معمار برای بستن طاق به جایی نمی رسید و همیشه آن قسمت نیمه کاره از طاق فرو می ریخت و کار ناتمام می ماند. ناچار معمار به امیر زاخو که اغلب در سر کار

---

۶۱. Tristan et Iseult تریستان و ایزوت افسانه معروف قرون وسطایی که به صورتها و

به زبانهای مختلف تدوین شده است. (مترجم)

۶۲. paul Beidar کشیش کلدانی ساکن موصل.

۶۳. zakho زاخو از توابع موصل است. (مترجم)

حضور داشت اعلام کرد که این پل نیاز به يك جان زنده دارد و تا وقتی که موجود زنده‌ای را در آن جا ندهند طاق سر بهم نخواهد آورد و همچنان فرو خواهد ریخت. امیر که دلش می‌خواست به هر قیمتی شده این کار عام‌المنفعه را، که ضمناً نام او را نیز جاویدان می‌ساخت، به اتمام برساند دستور داد تا نخستین کسی را که از شهر بیرون می‌آید و به سر پل می‌رسد بگیرند و زنده‌زنده در بنا کار بگذارند، و پای این حکم را نیز به مهر و امضای حکومتی موشح کرد. باری، امیر را دختری بود عزیز دردانه که از ته دل دوستش می‌داشت و نامش داله^(۶۲) بود. داله که علاقه پدر عزیزش را به ساختمان پل به یاد داشت و دلش هم می‌خواست در اتمام کار حضور داشته باشد نزدیکهای ظهر با سگش از شهر بیرون آمد و به سمت پل براه افتاد. امیر که چشمش به دخترش افتاد از اینکه دید سگ در جلو راه می‌رود لبخندی از خوشحالی بر لب آورد. دختر، برعکس، ناراحت شد و گمان کرد پدرش دارد مسخره‌اش می‌کند که چرا حیوان پست و کثیفی بر او پیشی گرفته است. این بود که سگ را به دنبال خود انداخت و به همان وضع تا پای پل پیش آمد. بُهت و حیرتی عظیم به همه دست داد و همه با درد و اندوه به هم می‌نگریستند. امیر مهر و علقه پدری را زیر پا گذاشت و دستور داد تا دخترش را در بنای ساختمان کار بگذارند. دختر جوان سر اطاعت در برابر فرمان پدر فرود آورد و يك کلمه حرف نزد، بلکه آرام و بی‌صدا تسلیم شد تا هر چه می‌خواهند با وی بکنند. بدین‌گونه داله بسیار عزیز را در جرز طاق گذاشتند. در آن هنگام که آخرین سنگ بکار رفته در بنا چشمان دخترک را بست و او هنوز با حرکات و اشارات به پدر عزیز ولی سنگدلش سلام می‌داد دو قطره اشک درشت بر گونه‌های پدر فرو غلتید و کار تمام شد.»

چنانچه در تجزیه و تحلیل مطلب تعمق بیشتری بکنیم بعید نیست که برای این قصه کُردی به تفسیر دیگری برسیم و آن اینکه از خود بیرسیم واقعاً آیا در این قصه اشاره به اعتقاداتی نشده است که به خود امر ساختمان (در اینجا به ساختمان پل) کمتر و به آب بیشتر مربوط است؟ در صورت قبول این فرضیه باید بگویم که رودخانه به هیچ طریقی حاضر نیست با احداث پل بر او مسلط شوند و آدمیان به آن وسیله از امواج آن بگذرند مگر اینکه انسانی را در راهش قربانی کنند.

م. توتن^(۶۵) در این باره نکات بسیار جالبی به ما می‌گوید (قربانیان انسانی و آیین خدایان رودخانه‌ها، به ویژه در یونان قدیم، مطرح در جلسات کنگره بین‌المللی تاریخ ادیان، منعقد در پاریس، در اکتوبر ۱۹۲۳، جلد دوم، صفحات ۱۵۶-۱۶۲) ما با تجلیات این آیین، که هم در خود یونان و هم در قسمت یونانی شده آسیای صغیره و به طور کلی در سرتاسر یونان بزرگ از آن پیروی می‌کردند، خاصه به وسیله متنهای ادبی آشنا شده‌ایم. بررسی قصه پوزانیوس^(۶۶)، مربوط به آیین آرتمیس تری کلاریا^(۶۷) در پاتراس^(۶۸) داشه توتن را به این نتیجه رسانده است که موضوع اصلی قصه در آغاز قربانی دو انسان بوده و رودخانه (آملیکوس^(۶۹) طفیانی و سپس ملیکوس^(۷۰) آرام) در آن نقش بسیار مهمی داشته است. سپس متذکر می‌شود که ارتباط بسیار نزدیکی بین اموات افسانه‌ای مذهبی و کفاره‌ای با رودخانه‌ها وجود دارد. رؤیاانگیزترین افسانه‌ها عبارتند از افسانه میئاندر^(۷۱)، افسانه اوروتاس^(۷۲)، افسانه ایناکوس^(۷۳)، افسانه

65. M. Toutain

67. Artémis Triklaria

69. l'Ameilichos Cruel

71. Méandre

73. Inachos

66. Pausanias

68. Patras d'Achaie

70. le Meilichos l'apais

72. Eurotas

کارکوس^(۷۴) و افسانه آکه‌لوس^(۷۵). بیم عبور از يك مسیر آب از طریق گذار نیز نکته‌ای است بسیار پرمعنی، و همچنین مراسم آرزوها^(۷۶) در روم، وقتی از بالای پل سوبلیسیوس^(۷۷) نیمتنه‌های آدمی ساخته از حصیر را به رودخانه تیر^(۷۸) می‌انداختند، و بدین وسیله هدیه‌هایی به خدای رودخانه تقدیم می‌کردند. به عقیده م. توتن^{۸۰}، در یونان نذر انداختن موی سر در رودخانه، خود يك نوع قربانی یا ادای فریضه است. توتن در توجیه این آیینها توصیه می‌کند به دورانی برگردیم که هنوز خداوندان رودخانه‌ها شکل و قیافه آدم را که بعدها به خود گرفتند پیدا نکرده بودند و در آن هنگام معتقد بودند که عامل وجود خدایی در خود جریان آب است. م. توتن آثار بازمانده از این نحوه تفکر دوران باستان را در هدیه‌هایی (مانند سکه) می‌داند که نذر خدا می‌کردند. بنا بر این رودخانه در عهد باستان جنبه تقدس داشت^(۷۹) در نتیجه، عبور از رودخانه از طریق گذار یا ساختن پل اعمالی بودند که بایستی برای آنها کفاره داد؛ و از آنجا اهمیت پونتیفکس *pontifex* یا سازندگان پل یعنی روحانیونی که بعداً از رهبران واقعی رومیها شدند آشکار می‌شود^(۸۰).

از طرفی، این اعتقاد انحصار به عهد باستان ندارد، چه، ما آن را در اشعار عامیانه روسی نیز باز می‌یابیم. مضمون یکی از آن اشعار این است که سوار جوانی در رودخانه اسمورودینا^(۸۱) غرق می‌شود به

74. Carcos

75. Acheloos

76. les Arges

77. Sublicius

78. Tibre

۷۹. ضمناً یادآور شویم که شستن هر چیزی در شط فرات ممنوع است (پریم و سوسین، همان کتاب، صفحه ۸۶). و شاید در همین جا است که جا دارد از قول اشپیگل^(۸۱) (ایران عهد باستان، جلد دوم، صفحه ۶۵) به آیین آناهیتا، خدای آب در نزد کردان، اشاره کنیم.

۸۰. ظاهراً این مسئله نباید با فراماسونری بی‌ارتباط باشد. (مترجم)

81. Smorodina

دلیل اینکه خیلی به خودش مغرور بوده و عبور از آب را دست کم گرفته بود. در شعر حماسی دیگری تحت عنوان سلوو اوپولکو یگوره وِه (۸۲) (بیان دهاتی اسم «یگور») شاهزاده خانم یاروسلاونا (۸۳)، نماز و دعا‌های پرشور و ایمانی برای رودخانهٔ ذنی پیر می‌خواند تا بگذارد که کشتیهای جنگی شوهرش به سلامت از آب بگذرند.

ژرمنها از اندازه گرفتن عمق آبها می‌ترسیدند که مبادا به خدای آبها توهین بشود (۸۲). سادکو (۸۵)، که ما او را از طریق يك اوپرای روسی به همین نام می‌شناسیم، نان و نمک به رود ولگا هدیه می‌کرد. ایلیا مورومه (۸۶)، قهرمان حماسی، پیش از اینکه سرزمین زادگاهش را ترك کند يك تکه نان در آب رودخانه اوکا (۸۷) می‌اندازد تا شناور بشود. ساخاروف (۸۸) در کتاب خود تحت عنوان افسانه‌های ملت روس (جلد دوم، فصل هفتم، صفحه ۲۱) رسمی را که سابقاً در بین ساکنان کناره‌های رود ولگا جاری بوده از فراموشی نجات داده است. آن رسم عبارت از این بوده که در روز سوم ماه آوریل، اندکی پیش از آب شدن یخها، اسبی را برای خدای آب که اینک از خواب زمستانی بیدار شده و گرسنه‌اش بود، قربانی می‌کردند، و ضمناً یال اسب را با نوارهای قرمز می‌آراستند و بر پیشانی‌ش عسل و نمک می‌مالیدند.

بر همین زمینهٔ فکری، دربارهٔ آیین سنت إلوا (۸۹)، رایج در برتانی (۹۰)، نیز سخن بسیار است که در آن آیین اسب نقش درجهٔ اول را بازی می‌کند و با آب در جنبهٔ تقدس شریک است.

بر سر همین مشارکت موجود بین اسب و آب که ذکر کردیم درنگ کنیم، زیرا این موضوع دامنهٔ بسیار وسیعی دارد و ما را بار دیگر

82. Slovo o polkou Igorévé

83. Yaroslavna

۸۴ رجوع شود به آفاناسیف، همان کتاب، جلد دوم، صفحه ۲۳۰.

85. Sadko

86. Iliá Mouroumets

87. Oka

88. Sakharov

89. Saint Eloi

90. Bretagne

به فولکلور کردی، که اینک می‌کوشیم نقاط تماس آن را با سایر اعتقادات توده‌ای بیابیم، باز می‌گرداند. اسبهای حیرت‌انگیز موجود در افسانه‌های روسی اغلب از آب بیرون آمده‌اند. از باب مثال متذکر می‌شویم که فرمانروای روسیه (تزار) دارای کشتزارهایی است در نزدیکی دریا که بر آنها نگهبان گذاشته است. از اینجا يك گله اسب از آب بیرون می‌آیند و محصول را می‌خورند. در بین آن اسبها یکی ستاره به پیشانی دارد، یکی ماه و دیگری خورشید. از سه برادر آنکه از همه جوانتر است همه آن اسبها را می‌گیرد، بر اسب اول سوار می‌شود و اسبهای دیگر به طیب خاطر به دنبالش راه می‌افتند. قصه‌های فنلاندی ادعا می‌کنند که به دست آوردن يك اسب حیرت‌انگیز و پیدا کردن فضایل بهلوانی با قدرتهای آبی در ارتباطند. قهرمان ما باید خود را در چشمه‌ای که در حیاط خانه‌اش می‌یابد، و سپس در بیابان، و برای بار سوم در چمنزار بشوید.

اکنون بر سر چند امر که مشابه آنها در میان لهستانیها و چکها نیز هست برویم تا بگوییم که دنیای عرب هم مطالبی در این زمینه به ما می‌دهد. در واقع، در يك رساله عربی راجع به اسب‌شناسی (تحت عنوان زینت سواران، ترجمه ل. مرسیه^(۹۱)) به مطلبی بر می‌خوریم که به موجب آن اصل و تبار نژاد معروف اسب عربی به اسبهای حضرت سلیمان می‌رسد. و در این نکته تقارنی درخور ذکر هست: «همان مؤلف عرب می‌نویسد: می‌گویند که خداوند صد اسب بالدار برای حضرت سلیمان از آب دریا بیرون آورد که آن حضرت آنها را به نام «نعمت» می‌خواند (صفحه ۱۵). این اصل و تبار دریایی بهترین اسبهای عربی که اجدادشان به شرح فوق اسبهای اهدایی خداوند به حضرت سلیمان بوده‌اند ظاهراً در تصورات عامه رسوخ کرده است



زیرا «افسانه‌ای مراکشی هست که در آن بومیان ساحلی معتقدند بعضی اسبهای بسیار پر تاب و توان از يك اسب دریایی بوجود آمده‌اند» (ایضاً همان کتاب، صفحه ۱۷، شماره ۲).

احتمالاً تحت تأثیر روایات سامی - عربی است که به عقیده مشابهی در میان کُردان بر می‌خوریم. از جمله در يك منظومه (چریکه) کردی تحت عنوان قوچ عثمان^(۹۲)، صحبت بر سر اسب بسیار جالب توجهی است که داستان به دور هنرنماییهای آن دور می‌زند. منظومه برای نشان دادن محسنات آن اسب خاطر نشان می‌سازد که پدر آن اسب يك اسب دریایی بوده است. در نظر اول چنین به ذهن متبادر می‌شود که فکر کاملاً عربی است نه ایرانی. با این وصف نمی‌توان از تذکر این نکته خودداری کرد که شعر حماسی ایرانی همان روایاتی را در خود نگاه داشته است که نمی‌توان آن را تنها به دنیای سامی نژاد نسبت داد. از جمله در يك متن کُردی از يك قطعه شاهنامه راجع به پهلوان رستم همان موضوع را باز می‌یابیم.

در پایان متذکر می‌شویم که رنگ سفید از مشخصات معمولی اسبهای اساطیری است.

قاطر سفید پیغمبر یعنی دُلْدُلْ در شعر کُردی تبدیل به اسب می‌شود، و حال آنکه در روایات ایرانیان شیعه از آن نظر که مرکب سواری علی داماد پیغمبر هم بوده است احترام خاصی برای او قایلند. در ایران در بیش از يك جا ردّ پای دلدل را که روی سنگ نقش شده

---

۹۲. اوسکارمان، کتاب لهجه کُردی مَکریانی، قسمت دوم، چاپ ۱۹۰۹ برلن، صفحه ۳۵۳: «ای سلطان، اسبی خاکستری رنگ برای میر سیف‌الدین بیگ رسیده است. پدرش يك اسب دریایی است و خودش هم بالدار است. بجز تو هیچکس شایستگی آن را ندارد که پا در رکاب آن بگذارد و بر آن سوار شود».

«سولتان، نُه‌سپیکی بوره بو میر سه‌یفوددین به‌گ هاتوه، بابی به حریره، بو خوی بالداره».

است به شما نشان می‌دهند، بی آنکه اگر خوب به یاد داشته باشیم هیچگونه مجاورتی یا رابطه‌ای با چشمه در بین بوده باشد.

### ۳. ادبیات کتبی کرد.

الف) پیشتازان.

اگر چنانکه ملاحظه شد، در این فصل که به ادبیات کردی اختصاص یافته است، جای والایی به فولکلور از جنبه‌های مختلف آن دادیم، دلیل آن به عقیده خودمان این است که شخصیت و اخلاق و ویژگیهای دیگر ملت کرد عموماً از ورای این آثار فولکلوری عامیانه بهتر منعکس می‌شود و حال آنکه قشرهای بالای جامعه کرد تقریباً همیشه و بدون استثنا، از نظر ذوق و سلیقه هنری و انتخاب موضوعات شدیداً تحت تأثیر ادبیات فارسی و عربی قرار دارند. لیکن در عین اذعان به ارزش استثنایی فولکلور، مسلماً نمی‌توانیم مظاهر دیگر ادبی کرد، از جمله آثار کتبی و مدون ایشان را نادیده بگیریم و اینک می‌خواهیم در این باره با خواننده صحبت کنیم^{۹۳}.

در حقیقت غنای استثنایی فولکلور کرد هر قدر هم زیاد باشد سزاوار نیست از این نکته غافل بمانیم که این ملت آثار کتبی مانده از گذشته‌ای بسیار دور هم دارد. از آغاز قرن یازدهم میلادی علی‌حری در شمدینان به زبان کردی چیز می‌نوشت، و دیوان او که به دست ما رسیده فقط به صورت دستنوشته است. از آن زمان ببعد و در فاصله زمانی بین قرنهای دوازدهم و پانزدهم گروهی از شعرای کرد از پی هم آمده‌اند، و این شکوفایی مقارن است با دوران فتودالیت که ما

۹۳. در این باره رجوع شود به ویلچفسکی، نخستین کنفرانس کردشناسی و مسئله زبان ادبی کردی، منتشر در مجله زبان و اندیشه، دوره‌های ششم و هفتم، چاپ ۱۹۳۶، به زبان روسی.

قبلاً دربارهٔ نقش آن در تحول اجتماعی ملت کُرد سخن گفتیم. در میان این شاعران از همه برجسته‌تر و توده‌پسندتر عبارتند از ملا احمد جزیره‌ای که سبک غنایی شعرش وی را در عداد شاعران بی بدیل قرار می‌دهد، سپس فقیه طیران^(۹۴) که با نام مستعار یا تخلص میم - حی می‌نوشت، و بالاخره ملا بانه اهل هکاری^(۹۵).

همهٔ این شاعران به نحوی زمینه را برای ظهور شاعری فراهم کردند که به حق می‌توان او را «فردوسی کُرد» نامید. منظورمان احمدخانی است که به هنگام بحث دربارهٔ بوجود آمدن احساسات ملی کُرد از او نام بردیم، و الحق که این احساسات در اشعار او به زیباترین و رساترین بیان منعکس است. احمدخانی که در ۱۵۹۱ در هکاری به دنیا آمده و در ۱۶۵۲ در بایزید فوت کرده است نه تنها به عنوان سرایندهٔ عالیت‌ترین منظومهٔ حماسی یعنی هم وزین در محافل ادبی کُرد به اوج شهرت رسیده است بلکه یکی از والاترین سرایندگان اشعار غنایی است که آثارش در این زمینه، در بعضی مواقع، با برخی از غزلیات دیوان مولانا جلال‌الدین رومی (مؤسس و مرشد عرفانی طریقت درویشان مولوی قونیه) پهلو می‌زند. ظاهراً احمدخانی به دلخواه خود مولانا جلال‌الدین رومی یعنی شاعر و عارف بزرگوار ایرانی را، که اشعارش بیشک در فولکلور غنایی توده‌های مردم آسیای صغیر عمیقاً ریشه دوانیده و از همان منابع فولکلور غنایی کُرد مایه گرفته است، سرمشق آثار خویش قرار داد؛ به عبارت دیگر اشعار مولانا نیز از همان منابعی مایه می‌گرفتند که بهترین مظاهر آثار غنایی فولکلور کُرد را به وجود آورده‌اند. ما

۹۴. Faqih Teiran. رجوع شود به منظومه یا چریکهٔ اسب سیاه، منسوب به همین شاعر.

سوسین، همان کتاب، قسمت دوم، صفحهٔ ۱۹۲.

۹۵. Molla Baté. رجوع شود به قصهٔ منظوم دهم منسوب به همین شاعر. ایضاً

سوسین، صفحهٔ ۲۰۲.

قسمتهایی از بعضی از آثار نظری احمدخانی، از جمله دربارهٔ صنعت شعر و به ویژه نخستین و یگانه فرهنگ عروض و قافیه او برای شعر کردی را در اختیار داریم.

کار مداوم این شاعر روی زبان، تبحر بی اندازه‌اش در این زمینه، ذوق و قریحهٔ تردیدناپذیر شاعرانه و همچنین جنبهٔ بسیار صمیمانه و قلبی سروده‌هایش که زبان و تصاویر آثارش را به شیوه‌های بیان عامیانه نزدیک می‌کند، همه و همه موجب شده‌اند که او به عنوان محبوبترین شاعر کرد شهرت پیدا کند و مقلدانی از آثارش تقلید کنند که مهمترینشان عبارتند از اسمعیل بایزیدی، شرفخان جولامرگی و مرادخان بایزیدی. همهٔ این گویندگان و نیز اکثر شاعران معاصر کرد در واقع چه از نظر زبان و چه از لحاظ شکل و محتوا بجز ادامهٔ اصول و سنن مکتب احمدخانی کاری نمی‌کنند.

در کنار این پیشتازان ادبیات کتبی کرد باید به این نکته نیز اشاره کرد که در فاصلهٔ بین قرنهای شانزدهم و هیجدهم یک عده شاعر در منطقهٔ جنوب شرقی کردستان با توفیقی کم‌وبیش چشمگیر ظهور کردند که به سرودن اشعار غنایی، چه به زبان کردی رایج در آن منطقه (اورامانی و گورانی، رجوع شود به فصل هفتم همین کتاب) و چه به تقلید از سبک و سنن شاعر سنت‌شکن ایرانی یعنی باباطاهر عریان (نه مولانا جلال‌الدین) پرداختند (رجوع شود به فصل یازدهم همین کتاب دربارهٔ آیین علی‌اللهی)، شاعری غنایی که رباعیات به زبان محلی‌اش در بین قشرهای وسیع ساکنان این منطقه از ایران محبوبیت زیادی دارد و هنوز که هنوز است لطف و ذوق سرزمین زادگاه گوینده را در خود نگاه داشته و کاملاً با زبان رسمی و مدرن فارسی هم‌رنگ نشده و دارای بعضی ویژگیهای لهجه‌ای بسیار نزدیک به زبان کردی است (۹۶).

ب) نمایندگان جدید شعر کردی.

در میان بهترین نمایندگان این شیوه ادبی مسلماً باید از شاعرانی نام برد که در قرن نوزدهم می‌زیستند و عبارتند از نالی^(۹۷)، کردی، سلیم و حاجی قادرکویی. مینورسکی (در دایرةالمعارف اسلامی) نام شاعر دیگری موسوم به ماهور Mahur را نیز به این عده می‌افزاید که در ۱۹۰۹ در سلیمانیه فوت کرده و دیوان اشعارش در ۱۹۲۴ منتشر شده است. دیگر شیخ رضا از خانواده طالبانی ساکن سواحل رود سیروان که در ۱۹۱۰ فوت کرده است^(۹۸). دیگر طاهر بیگ جاف پسر عثمان پاشای حلبچه‌ای که در ۱۹۲۰ فوت کرده است. علاوه بر این عده، شاه پرتو هکاری که دیوانش در ۱۸۰۶ پایان یافته است^(۹۹)، و همچنین عبدالله بیگ مصباح عالی دیوان (متخلص به «ادب») که در زمان جنگ بزرگ جهانی در ساوجبلاغ وفات یافت. چنانکه قبلاً نیز متذکر شده‌ام (فصل پنجم)، همین «ادب» که من او را

---

۹۶. در اینجا لازم است از شاعر فرزانه و دلدادۀ مشهور، مولوی اورامانی یا مولوی تاووم گوزیزی نام ببریم که یکی از نازک‌طبع‌ترین شاعران کرد بشمار می‌رود و بی اغراق می‌توان گفت که نظیر او را در ادبیات سایر ملل نیز بندرت می‌توان یافت. این شاعر نامدار اشعار خود را به لهجه کردی اورامانی سروده و بیشتر اشعارش در وصف طبیعت، عشق و دلدادگی و مدح عاشقانه بیان طریقت می‌باشد. (احمد قاضی)

۹۷. منتخبی از اشعار نالی در مجموعه Shu' a' ai از امین فایدی در اسلامبول به چاپ رسیده است. (مینورسکی)

۹۸. در این باره رجوع شود به مقاله سی. جی. ادموند، تحت عنوان شیخ رضا طالبانی شاعر هجاگوی کرده، منتشر در روزنامه انجمن سلطنتی آسیای مرکزی، شماره ۲۲، مورخ ژانویه ۱۹۳۵. همان کردشناس انگلیسی شرحی نیز تحت عنوان شرح حال کردستان جنوبی، ۱۹۲۰-۱۹۳۶ در همان روزنامه انجمن سلطنتی آسیای مرکزی نوشته است. و نیز باید به نام دکتر محمد مگری در ایران اشاره کرد (رجوع شود به نشر فارسی معاصر، ۱۳۳۰).

۹۹. ظاهراً باید ۱۹۰۶ باشد نه ۱۸۰۶، و به هر حال این جمله قدری گنگ است. (مترجم)

در ۱۹۱۵ در ساوجبلاغ ملاقات کردم مجموعه مختصری از اشعار خود به یادگار گذاشته است که سید حسین حزنی در رواندوز چاپ کرده است. این اشعار را به معشوقه یگانه‌اش که اگر اغراق نگفته باشم بناتریس (۱۰۰) کرد بوده تقدیم کرده است. بعلاوه، من نسخه‌ای از آن مجموعه را دارم که محتوی چندین غزل است و شاعر خودش به هنگام دیداری که با هم داشتیم به من هدیه داده است.

سنت ادبی، خاصه شعرگویی، در میان کردان از بین نمی‌رود، و دلیل آن اشاره مینورسکی است (ایضاً همان کتاب) به عده زیادی از شعرای معاصر از قبیل عبدالقادر زهاوی بغدادی، و علی کامل و احمدیگ فلاح صاحبقران از سلیمانیه، و مصطفی بیگ جاف (هجاگو) و احمدیگ جاف پسر عدله خانم (رجوع شود به فصل پنجم) و اثیر کرکوک. نامهای دیگری نیز می‌توان از مطبوعات کردی، مثلاً از مجله هاوار دمشق، که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت، بیرون کشید، لیکن به نظر می‌رسد که خواننده برای مطمئن شدن از اینکه کرد نیز دارای ادبیات مدونی است نیاز به اطاله بیشتر کلام ندارد، ادبیاتی که با وجود اوضاع زندگی درهم و آشفته این ملت صورتی زشت‌تر از ادبیات مدون و مدرن قسمتهای دیگر این بخش از آسیا ندارد.

### ج) مسئله زبان ادبی کردی.

وقتی در برابر ادبیات مدون و کتبی کرد قرار می‌گیریم طبعاً این سؤال پیش می‌آید که نویسندگان و مؤلفان کرد به چه زبانی چیز می‌نویسند و آیا زبان ادبی مشترکی در میان کردان وجود دارد که

---

۱۰۰. Béatrice زن زیباروی فلورانس (۱۲۶۵-۱۲۹۰) که دانته او را در آثار خود و

به ویژه در کمدی الهی جاویدان ساخته است. (مترجم)

افکار را به نحوی قابل فهم برای همه در سرتاسر کردستان بگرداند؟ در این باره، ما چند نکته جالب توجه در نوشته‌های ویلچفسکی می‌یابیم که دربارهٔ انجمن کردشناسی متشکل در ایروان (ارمنستان شوروی) از نهم تا چهاردهم ژوئیه ۱۹۳۴ نوشته است.

این کردشناس که خواننده قبلاً با نام او آشنا شده است، بدو متذکر می‌شود که ادبیات کرد از همان لحظه تولد در صدد تثبیت شخصیت و استقلال خود در برابر خواهر بزرگترش، یعنی ادبیات فارسی، بوده و در مسئلهٔ ارث بُردن از گرایشهای غیر قالبی بودن ادبیات کلاسیک فارسی در عصر جدید، یعنی دوران اسلامی، قایل به حق کمتری برای خود نیست. ما بدو دیدیم که ادبیات کردی در واقع راه شعرای نوآوری چون مولانا جلال‌الدین رومی و یا راه عرفان لهجه‌ای بابا طاهر را دنبال کرده است. از طرفی هم انتخاب این شیوه‌ها در زبان کردهای دیگری که به طرز کاملاً محسوس به زبان ادبی فارسی مُدرن نزدیک می‌شدند بی‌تأثیر نبوده است.

مع‌هذا باید این حقیقت را در نظر گرفت که به استثنای عدهٔ معدودی از مؤلفان کرد، از قبیل احمدخانی و ملا احمد جزیره‌ای و نالی و غیره که آثارشان در فولکلور کردی حل شده است ادبیات کتبی کردی جز برای دایرهٔ محدودی از فنودالهای باسواد و برای قشر ضعیفی از روشنفکران دارای افکار ملی قابل دسترسی نبوده است. و اما اکثریت تودهٔ کرد که بین چندین کشور بیگانه تقسیم شده‌اند از ادبیات نوشته محروم مانده‌اند؛ مضافاً بر اینکه طبقات بالای این ملت خود را به محافل هم‌تراز اجتماعی خویش در ملتی که بر ایشان حاکمند می‌بستند و از زبان ایشان (ترکی یا فارسی یا عربی و گاه نیز ارمنی) به عنوان زبان ادبی در تبیین روابط سیاسی و فرهنگی استفاده می‌کردند.

تنها در حدود اواخر قرن اخیر بود که نهضت ملی کرد (فصلهای



نهم و دهم) از همان گامهای نخست کوشید، و هنوز هم می‌کوشد، تا بعضی از شکل‌های زبان کردی را در بیان منویات خود بکار ببرد، هرچند باید اذعان کرد که توفیق زیادی هم نداشته است. تنها در قرن نوزدهم و به عبارت صحیحتر در آغاز جنگ بزرگ جهانی بود که مقدمات تأسیس دو مرکز فرهنگی کرد فراهم گردید: یکی در دمشق که آثار ادبی کردی نزدیک به مکتب احمدی‌خان را چاپ و تجدید چاپ می‌کنند، و دیگری در بغداد که انتشار آثار ادبی کردی وابسته به سبک و سنت باباطاهر در آن تمرکز یافته است. در کنار این مراکز فرهنگی که ویلچفسکی از آنها نام برده است شاید بجا باشد از قاهره نیز یاد کنیم که در آنجا یک چاپ انتقادی از متن کتاب شرفنامه به همت محمد علی عونى و فرج‌الله ذكى، و همچنین يك اثر کردی مربوط به الهیات نوشته سید عبدالرحیم الحسینی، به لهجه گورانی مذکور در فصل یازدهم، انجام گرفته است.

ادبیات چاپ شده در دمشق طی سالهای اخیر الفبای لاتینی خاصی را برای این کار برگزید که به الفبای مورد استفاده در ترکیه در دوران کمال آتاتورک شبیه است. ادبیات کردی بغداد که تا مدتی برای چاپ آنها از الفبای عربی حک و اصلاح شده استفاده می‌شد از ۱۹۳۳ بعد شروع به استفاده از الفبای لاتینی شده دیگری هم با امکانات چاپی محلی و با رعایت ویژگیهای صوتی لهجه‌های کردی جنوب کرد. آثار ادبی چاپ شده در دمشق به ویژه در بین کردهای سوریه و ترکیه، و آثار ادبی چاپ شده در بغداد در بین کردهای عراق و ایران انتشار یافته است.

(د) نهضت فرهنگی کرد در سوریه.

در سوریه (۱۰۱) نهضت فرهنگی اهمیت واقعی در میان کردان پیدا

نکرد مگر پس از حوادث سال ۱۹۳۰ که نابهنگامی دست زدن به یک ←

عمل سیاسی در کشورهای تحت قیمومت فرانسه را به ایشان ثابت نمود؛ با این وصف، در آن زمان بر بسیاری از سرشناسان کرد آشکار گردید که با وجود مشکلات عصر، هنوز ممکن است تلاشی جدی و مخصوصاً فوری در راه تحکیم و تقویت احساسات ملی جامعه کرد از طریق احیای زبان و بسط و گسترش آموزش و پرورش به زبان کردی و تجدید حیات ادبیات توده‌ای بعمل آورند. مبتکران این نهضت فرهنگی عبارت بودند از: امیرجلادت بدرخان که بر اثر شرکتش در قیام ناکام حجوآقا در ترکیه به سوریه آمده و در دمشق (در محله کردان) مستقر شده بود، و برادرش امیر کامران علی بدرخان مقیم بیروت (۱۰۰۲). ناشر اصلی افکار این نهضت مجله هاور (فریاد) بود، که به زبان کردی و فرانسه چاپ می‌شد و نخستین شماره آن در پانزدهم ماه مه ۱۹۳۲ منتشر گردید. بسیاری از باسوادان کرد، نه تنها از سوریه، بلکه از عراق و ماورای اردن و غیره به یاری مادی و معنوی آن مجله برخاستند، و ما اینک به ذکر نام چند تن از ایشان می‌پردازیم: از معلمان هوینده سوری (۱۰۰۳) و علی سیدو (۱۰۰۴)، از پزشکان دکتر احمد نافذ، از شاعران خلقی جگرخوینی کردی، عبدالخالق اسیری، قدریجان (۱۰۰۵) و مصطفی احمد بوتی. و نکته مهمتر آنکه جمع کثیری از رؤسای عشایر یا قبایل کوچک نیز به نهضت پیوستند، مانند حجوآقا (هوه‌زکیه (۱۰۰۶)) و پسرش جمیل آقا و مصطفی شاهین (علاءالدین) و پسرش شاهین و عبدالرحمن فوزی (بوتان) و احمد ملک (علاءالدین)

۱۰۱. رجوع شود به مقاله کردهای سوریه نوشته پ. روندر (فرانسۀ مدیترانه‌ای و افریقایی، شماره ۱ سال ۱۹۳۹).

۱۰۲. امیر جلادت در ۱۹۵۱ بر اثر تصادف فوت کرد و امیر کامران ساکن پاریس است (۱۹۵۲) ضمناً مرگ شخص اول که از روشنفکران بزرگ و در واقع روح نهضت ملی کرد بود ضایعه بزرگی برای آرمان کردان بوده است. (مؤلف)

103. Hevinde Sori

104. Eli Seydo

105. Kedridjan

106. Haverkiyé

و غیره.

نخستین تلاش بنیانگذاران مجلهٔ هاوار بکار گرفتن و رایج کردن يك الفبای کُردی با حروف لاتین بود که سالها بود توسط خودشان وضع شده بود و برای چاپ مجله بکار رفت. در واقع، ناسازگاری حروف الفبای عربی - فارسی با زبان کُردی که بنا به رسم و آداب دیرین برای تحریر آثار کُردی بکار می‌رفت از مدت‌ها پیش ناظران امر را ناراحت کرده بود. ویژگیهای صوتی زبان کُردی نیاز به ابزار دیگری برای خودنمایی داشت. بنیانگذاران مجلهٔ هاوار در الهام گرفتن از اقدام دولت ترکیه در لاتینی کردن الفبای خویش تردید به خود راه ندادند و به نوبهٔ خود الفبای ساده‌ای برگزیدند که در حد امکان علائم مشخصه و حروف تکراری کم داشت و اصوات معمول در زبان کُردی را با وضوح کامل منعکس می‌کرد.

این الفبا با حذف بعضی تلفظهای خاص منطقه‌ای در نظر داشت به تلاش دومی بپردازد که نویسندگان مجلهٔ هاوار در برنامه کار خود قرار داده بودند و آن وحدت بخشهای مختلف کُردی کرمانجی بود. در حقیقت زبان کُردی کرمانجی نیز مانند هر يك از لهجه‌های عمده کُردی شامل تعداد زیادی شیوه‌های تکلم است که کم‌وبیش با هم فرق دارند. بنا بر این، نقشه این بود که با الهام و بهره‌گیری از زبان شاعران کلاسیک کُرد و از قواعد و سنن دستوری عامتری که بتواند همهٔ آن شیوه‌های تکلم گوناگون را دربر بگیرد و در عین حال برای متکلمان به هر يك از آن شیوه‌ها قابل استفاده باشد يك زبان کرمانجی نمونه و عام‌الشمول بسازند. بعلاوه، مقتضی بود که با بسط و توسعهٔ قدرت بیان زبان کُردی بر طبق نیازمندیهای زندگی مدرن، بر غنای زبان و بر نرمش آن بیفزایند.

احیای ادبیات توده‌ای می‌بایست ضمن ایجاد تسهیل در امر احیای زبان، خود نیز هدف سومی برای فعالیت اداره کنندگان مجلهٔ

هاوار بوجود بیاورد. بدین منظور، مجله ستونهایی نه تنها برای نشر منتخب آثار شعرای کلاسیک یا نقل اشعار عامیانه شناخته شده از پیش باز کرد بلکه به آثار شاعران جوان معاصر نیز میدان داد تا به همان رسم و سنت ادبی ادامه بدهند.

و سرانجام، بسط و گسترش آموزش در میان کُردان و به زبان کُردی پیام چهارمی پیش پای نویسندگان هاوار گذاشت که از آن سه پیام دیگر کمتر اهمیت نداشت. بدین منظور، مجله در ستونهای خود دست به تبلیغات فرهنگی به نفع آموزش زد و به ویژه کوشید تا سوء تفاهمهای دیرینه بین رؤسای عشایر و روشنفکران باسواد را از میان بردارد، چه، دسته اخیر در مظان این تهمت بودند که می‌خواهند به قدرت و اختیارات دسته اول لطمه بزنند. از طرفی، لازم بود که هر چه زودتر با تهیه و تدارک کتابهای درسی کُردی امر آموزش را جلو بیاورند. این بود که نویسندگان مجله هاوار دفترهایی به منظور پاسخگویی به این نیاز منتشر کردند، بدین شرح: دفتر شماره ۱، درباره الفبای کُردی؛ دفتر شماره ۲، صفحاتی از الفبا؛ دفتر شماره ۳، قلب پسران من، حاوی اشعاری برای کودکان، و غیره. حتی آموزش زبان کُردی با الفبای لاتین در سال ۱۹۳۳ در بیروت به همت امیر کامران بدرخان، از طریق ایجاد یک مدرسه شبانه آغاز گردید و بر اثر استقبال گرم و پرشور کارگران و پیشه‌وران کُردزبانی که در پایتخت لبنان کار می‌کردند با توفیق ستایش‌انگیزی رو به رو شد.

متأسفانه مشکلات مادی در راه پیشبرد کاری که به نفع یک توده محدود انجام می‌گرفت کم نبود و مانع از بسط و گسترش این نهضت گردید، لیکن نتوانست مبتکران این اقدام را دلسرد کند. انتشار مجله هاوار که در تابستان ۱۹۳۵ متوقف گردید هنوز دوباره راه نیفتاده است، ولی انتشار دفترها پس از یک وقفه سه ساله، بار دیگر در سال ۱۹۳۸ با طبع و انتشار یک دوره کتابهای درسی بسیار موفق برای

دبستان از سر گرفته شد، بدین شرح: دفتر شماره ۹، الفبای کُردی، دفتر شماره ۱۰ کتاب قرائت کُردی، دفتر شماره ۱۱، الفبای من، دفتر شماره ۱۲، درسهای مذهبی. بدین‌گونه مجموعه‌ای از متنهای درسی فراهم شده است که می‌تواند مبنای آموزش به زبان کُردی قرار بگیرد. با این اقدامات، در عین حال که استفاده از الفبای لاتین و ذوق مطالعه در میان باسوادان اشاعه یافته است ملت نیز در حال آموختن است که قدر گنجینه‌های ادبی سنتی خود را بهتر بداند.

بنا بر این نهضت فرهنگی کُرد در سوریه گسترش قابل ملاحظه‌ای یافته و جای امیدواری بسیار است (۱۰۷). اگر این نهضت در کشور سوریه هنوز نتوانسته است آن بسط و اشاعه حاصل در ارمنستان شوروی و عراق را پیدا کند در عوض از این مزیت و تحت تأثیر هیچ‌گونه نظرات بیگانه با ذوق و لطف زبان و ادبیات کُرد قرار نگرفته است. این استقلال در عین حال شاهدهی است گویا بر کیفیت روحی باسوادان کُرد سوریه و بیطرفی کامل مقامات فرانسوی، و سرانجام به آنجا می‌انجامد که به نهضت فرهنگی کُرد سوریه ارزش معنوی والایی ببخشد.

#### هـ) نهضت فرهنگی کُرد در عراق.

اگر م. رونڈو بدین‌گونه ما را از دنیای ادبی کُرد در سوریه آگاه می‌سازد، آگاه شدن از دنیای ادبی کُرد در عراق را مدیون اثر ارزنده سی. جی. ادموندز تحت عنوان فهرست نشریات کُردی کردستان جنوبی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶ (منتشر در روزنامه انجمن سلطنتی آسیای

---

۱۰۷. از زمانی پس از نگارش این سطور خللی در کار این نهضت پیدا شده و علل آن عبارتند از رفتن امیر کامران بدرخان از بیروت، مرگ جلادت و عوض شدن آب و هوای سیاسی آن کشور. (مؤلف)

مرکزی، جلد بیست و چهارم، مورخ ژوئیه ۱۹۳۷) هستیم. در آن کتاب، در فاصلهٔ زمانی مذکور، نخست به صورت مطبوعات ادواری بر می‌خوریم که یا در حال انتشارند و یا قبلاً منتشر می‌شده‌اند، بدین شرح: در سلیمانیه هفت عنوان؛ در رواندوز و اربل (هولیر) و کرکوک هر کدام یک عنوان؛ در بغداد چهار عنوان. سپس صورت آثار شعری سراینده‌گان کرد معاصر می‌آید که ما در بالا به آن اشاره کردیم و جمعاً ۹ عنوان است. پس از آن، اشعار و نقدیات و تصانیف و قصاید جمعاً در ۶ عنوان. قسمت چهارم که تاریخ است شامل سیزده عنوان است و از آن عده بیشترشان (۱۱ عنوان) به قلم حسین حُرّنی نوشته شده‌اند که ما بارها در این کتاب فرصت اشاره به نام او را یافته‌ایم (رجوع شود به فصل هشتم). در قسمت نمایشنامه و رمان سه عنوان است که یکی از آنها ترجمه‌ای است از... کونن دوئل (۱۰۸).

در قسمت بعدی که از آثار مذهبی و اخلاقی نام برده شده است تا پانزده عنوان می‌یابیم که اغلبشان رساله‌های کم حجمند، بجز یکی که ترجمهٔ اثری از زبان انگلیسی دربارهٔ بهاء‌الله و در ۳۳۶ صفحه است.

در قسمت فیلولوژی (دستور زبان و لغات و الفبا و کتابهای قرائت) ده عنوان به چشم می‌خورد. کتابهای نظامی و فنی و تعلیم و تربیت شش عنوان، و سرانجام چهار اعلامیه و بروشور سیاسی نیز به این فهرست پایان می‌دهد. ضمناً باید گفت که از ۱۹۳۶ بپس نباید آثار چاپی زیادی به این فهرست اضافه شده باشد (۱۰۹).

---

۱۰۸. Conan Doyle نویسندهٔ انگلیسی (۱۸۵۹-۱۹۳۰) و مؤلف رمانهای پلیسی که قهرمان آنها شرلوک هلمس کارآگاه آماتوری است. (مترجم)

۱۰۹. مع‌هذا باید به نشر اثری تحت عنوان تاریخ ادبیات کرد اشاره کرد که به طرزی بسیار عالی توسط پ. ت. بوا P. Th. Bois خلاصه شده است (رجوع شود به صورت مأخذ و منابع).

تمامی این ادبیات نوشته، و یا به عبارت صحیحتر، ادبیاتی که به افتخار چاپ نایل آمده‌اند (چون محتمل است که ما هنوز همه دستنوشته‌های به زبان کُردی راجع به کُرد و کردستان را نمی‌شناسیم)، از صورت کتابهای منتشر در دمشق گرفته تا کتابهای چاپ بغداد، ممکن است در مقایسه با غنای آثار فولکلوریک کُردی بسیار ناچیز به نظر برسد. با این وصف، همین هم که هست منعکس‌کننده تلاش قابل ستایش دانشمندان و نویسندگان برگزیده کُرد در نشر و اشاعه زبان و تاریخ و ادبیات ملت خود می‌باشد. هر گاه کُردها در کشورهای مختلفی که ساکنند از شبکه آموزشی مجهزی متناسب با تعداد نفوسشان در آن کشورها برخوردار بودند به سرعت می‌توانستند بر-انگیزنده یک رستاخیز بزرگ ادبی باشند و به نتایج بسیار مهمی دست یابند.

(و پیشرفتهای زبان‌شناسی در میان کُردهای شوروی.

در واقع دلیل این پیشرفتها را در وضع کُردهای اتحاد جماهیر شوروی می‌بینیم که اکنون بحث ما تنها درباره ایشان مانده است. مسلماً در تلاش قابل‌ملاحظه‌ای که در بین ایشان دیده می‌شود باید سهم عمده را به تبلیغات دولت شوروی نسبت داد، چه، آن دولت همچون در مورد سایر نژادهای وابسته به اتحادیه بزرگ خود، که در دوران حکومت تزاری از هرگونه کمکها و مراقبتهای معنوی سودمند برای پیشرفتشان محروم بودند، از هیچ معاضدتی در این باره کوتاهی نمی‌کند. در حقیقت می‌توان از خود پرسید که مثلاً ترجمه بیانیه (مانیفست) انگلس به زبان کُردی و یا ترجمه رساله‌های دیگر کمونیستی درباره مبارزه طبقات یا تعاونهای کشاورزی چه خدمتی می‌تواند به چوپانان کُرد ماورای قفقاز بکند. لیکن از حق نباید گذشت که کُردهای ارمنستان و آذربایجان و کُردهای مقیم مناطق دیگر



اتحاد جماهیر شوروی اکنون از شبکهٔ آموزشی کافی برای خودشان برخوردارند؛ از جمله دارای یک دانشسرای مقدماتی و یک روزنامه و کتابهای مختلفی هستند که تعداد آنها از صد متجاوز است. از طرفی ممکن است این امر قدری عجیب و مغایر با نظر عموم برسد که برای یک مشت کرد پراکنده در حاشیهٔ کردستان تاریخی کانون فرهنگی کاملی تشکیل شود که اگر هم ملی به معنای اخصّ نیست لافل برای ابراز تجلیات فکری خود می‌تواند زبان مادریش را بکار بگیرد. این نکته را نباید فراموش کرد که سیاست استالینی دربارهٔ ملت‌ها در این فورمول خلاصه می‌شود: فرهنگ باید از نظر شکل ملی و از نظر محتوا سوسیالیستی باشد. در این شرایط بدیهی است که مسئله تحول آزادانهٔ مایملک فرهنگی و سنتی ملت کرد مطرح نخواهد بود و تنها تحولی مُجاز و مورد تشویق است که در «خط کلی» تعیین شده از طرف دفتر سیاسی حزب پیش برود.

با این ملاحظات، اینک باز چند نکته از قول ویلچفسکی دربارهٔ پیشرفتهای زبان‌شناسی توسط کردهای شوروی را در اینجا نقل می‌کنیم. نامبرده می‌گوید: مسئلهٔ ادبیات کتبی برای توده‌های ملت کرد مقیم ماورای قفقاز را تنها شورایی شدن مناطق کردنشین و سیاست ملی‌لینی دنبال شده از طرف دولت اتحاد شوروی و حزب کمونیست در برنامهٔ روز قرار داده و آن را حل کرده‌اند. در مرحلهٔ اول ایجاد ادبیات کتبی کردی، نظر به اینکه کردهای ماورای قفقاز بین ارمنستان و گرجستان و آذربایجان و سرزمین نخجوان (و حتی ترکمنستان آن سوی دریای خزر) تقسیم شده‌اند تنظیم و تدوین کتابهای درسی ابتدایی و واژه‌نامه‌هایی با جنبهٔ صرفاً محلی نمی‌توانست مطرح باشد، خاصه به شیوه‌ای که زبان آن نوشته‌ها از حدود زبان و لهجهٔ معمول در محل مورد نظر تجاوز نکند. این بود که از ۱۹۲۸ بعد، بدو ادبیات کتبی به زبان کردی معمول در میان کردهای ارمنستان بوجود آمد که

بعدها برای کردهای مقیم گرجستان و نخجوان نیز که لهجه‌هاشان بهم نزدیک است مورد استفاده واقع گردید. سپس در ۱۹۳۱ چند کتاب به لهجه کردی کردهای آذربایجان منتشر شد، و در ۱۹۳۳ تلاشی بعمل آمد تا کردهای مقیم ترکمنستان را نیز از ادبیات کتبی برخوردار کنند. در ضمن، از ۱۹۳۲ بعد، وقتی سوادآموزی و تعلیم و تعلم خواندن و نوشتن در مناطق گردنشین اتحاد شوروی عمومی شد و هنگامی که بر اثر تصفیه طبقات استثمارگر به وسیله اشتراکی کردن دامپروری و کشاورزی پیشرفت اقتصادی و متعاقب آن رستاخیز فرهنگی در میان کردان به مرحله عمل درآمد، و ضمناً، در کارخانه‌های ارمستان و گرجستان پرولتاریای کرد بوجود آمد و تشکیل طبقه روشنفکری از کارگران آغاز گردید در آن هنگام مسئله ایجاد ادبیات نیرومندتری که بتواند ساختار تازه فرهنگ کردی را دربر بگیرد و آن را منعکس کند، و در ضمن، از نظر شکل ملی و از نظر محتوا سوسیالیستی باشد مطرح گردید. و در عین حال باید پرسید که زبان ادبی کردی در این مرحله جدید چه زبانی خواهد بود؟ مشکلات ذهنی و عملی که معمولاً بر سر راه تحقق این مسایل پیش می‌آید با مشکل دیگری تقویت شده، و آن اینکه درباره زبان و لهجه‌های کردی هنوز مطالعات کمی صورت گرفته و کردهای کردستان شوروی نیز که جمعاً از یکصد هزار نفر متجاوز نیستند در مقایسه با کردهای ساکن کشورهای دیگر اقلیت بسیار ناچیزی را تشکیل داده‌اند.

ز) کنگره ۱۹۳۴ در ایروان.

دیگر روشن است که از آن هنگام بعد مسئله ایجاد ادبیات مدون و زبان ادبی کردی و تأمین روابط آنها با ادبیات و زبان کردهای آن سوی مرزها هدف اصلی و اساسی کارهای کنگره منعقد

در تابستان ۱۹۳۴ در ایروان بوده است. در واقع تمام کسانی که در آن کنگره شرکت داشتند به حل این مسئله همچون نوعی آزمون مشکل و همچون آزمایشی از درجه تحول سیاسی و فرهنگی کردهای شوروی می‌نگریستند، به طوری که هر مسئله دیگری در جریان کنگره پیش می‌آمد بجز در رابطه با حل این مسئله اصلی فرهنگ کرد شوروی حل نمی‌شد.

باری، مشکلات اسلوبی یا عملی که کنگره در مسیر کار خود با آنها روبرو شده است هر چه بوده باشد در مجموع نشان داد که به کار خود با منتهای شوق و علاقه ادامه داده و مسایل مطرح شده را با کامیابی حل کرده است. توفیق کنگره به عقیده ویلچفسکی ناشی از این است که کنگره مورد بحث بجای اینکه مسئله‌ای صرفاً مربوط به زبان‌شناسی را مطرح کند و موضوع انتخاب فلان لهجه را به عنوان اینکه «سردسته» لهجه‌ها است یا «بہتر حفظ شده» است یا «خالصتر» است و غیره پیش بکشد و بگوید که آن لهجه باید مبنای زبان ادبی قرار بگیرد و یا برای معیارها و اصطلاحهای زبانی رجحان قایل شود که در آثار ادبی موجود بکار رفته است، برعکس، با همه این مسایل فرعی یا روحیه‌ای بسیار واقع‌گرایانه مواجه شد و مسئله اصلی زبان ادبی کردهای شوروی را همچون يك اصل مسلم سیاسی به منظور ایجاد زبانی قابل دسترسی برای توده‌های وسیع کارگران کرد و قابل فهم برای ایشان مطرح کرد.

به همین جهت بود که وقتی کنگره به انتخاب زبان کردی کردهای ارمنستان به عنوان نقطه مبداء ایجاد يك زبان ادبی مورد نظر رأی داد در عین حال به نکات زیر نیز توجه کافی داشت:

۱. اهمیت این زبان به عنوان زبان پرولتاریای کرد (۱۱۰) که در

۱۱۰. همان‌گونه که یکی از ناظران اتحاد جماهیر شوروی به حق خاطر نشان می‌سازد

(لیتل بیچ، در جستجوی معادن طلای سبیری، صفحه ۲۲۲): «آنان (شورویها) ←

تفلیس و لیناکان(۱۱۱) و در معادن مس اللهوردی در حال بوجود آمدن بود.

۲. وجود گروه قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران کرد شوروی که در تکوین و تدوین این زبان شرکت کرده‌اند و باز خواهند کرد.

۳. امکان استفاده از بهترین نمونه‌های ادبیات کلاسیک کرد (احمد خانی و مکتب او) به عنوان ماترک ادبی و زبانی، با توجه به روابط نزدیکی که زبان کردهای ارمنستان را به این آثار پیوند می‌دهد.

۴. وجود يك فولکلور بسیار غنی در زبان کردی ارمنستان.

۵. وجود ادبیاتی قابل توجه در این زبان (چند صد کتاب و روزنامه‌ای که مرتباً منتشر می‌شود) که در خلال آنها سنتهای مربوط به زبان‌شناسی و ادبی کردهای شوروی مشاهده می‌شود.

در عین حال، بدیهی است که مسئله رابطه زبان ادبی کردهای شوروی با زبان کردهای نقاط دیگر پیش می‌آید. همین گروه کردهای شوروی که تا دیروز هنوز عقب‌مانده‌ترین دسته در نهضت فرهنگی کرد بودند نظر به سیاست ملی کاملاً درست لنینی و به پاس شرکت فعال خودشان در ساختمان فرهنگ جدیدی به نام فرهنگ جامعه سوسیالیستی که تا به حال ناشناخته بوده است، آری، همین کردها تبدیل به پیشاهنگ فرهنگ کرد شدند، از جمله تشکیل خود کنگره ایروان یکی از درخشانترین نشانه‌های آن است، زیرا چوپانان و دهقانان کرد که تا دیروز هنوز بیسواد بودند در آن کنگره راجع به آینده زبان و فرهنگ خود به بحث پرداختند، و یکی از کارگران قدیم کشاورزی که امروز آگره‌زه و استاد دانشگاه است در آنجا به عنوان

---

چنین فکر می‌کنند که يك جامعه تا وقتی صنعتی نشده است نمی‌توان گفت رو به ترقی است». «هدف اصلی از تبدیل چوپانان آسیایی به کارگران کارخانجات و کارگران دستی ماشین آلات» (ایضاً صفحه ۲۳۳).

۱۱۱. Leninakan نام جدید شهر الکساندروپل از شهرهای ارمنستان. (مترجم)

سخنران کنگره رشته سخن را به دست گرفت. از طرفی، ویلچفسکی خاطر نشان می‌سازد (در این مورد و در چند مورد دیگر ما کاملاً با او موافق نیستیم) (۱۱۲) که در جایی که «عمال امپریالیسم بین‌المللی» کردهای بیرون از مرزهای ما را به توطئه‌چینی به صورت فعالیت ادبی واداشته‌اند ادبیات کردهای خارج چه ارزش فرهنگی ممکن است برای خودشان و برای ادبیات کردهای شوروی داشته باشد (۱۱۳).

ویلچفسکی می‌گوید: بنا بر این زبان ادبی کردهای شوروی ضمن اینکه باید از پیشرفتهای بی‌چون‌وچرای ادبیات کردهای خارج در زمینه فنی و غنای واژه و سبک استفاده کند نباید از زبان و ادبیات کردهای خارج از شوروی که در سیر تحول خود دچار وقفه شده و رو به انحطاط می‌روند کورکورانه تقلید کند، بلکه باید نمونه‌های ادبی کلاسیک کردی بازمانده از دوران ملوک الطوائفی (فتودالیته) و همچنین آثار فولکلور را سرمشق خود قرار دهد.

برعکس، آن‌گونه که کنگره در مورد مسئله زبان کردی اظهار نظر کرد، مطلب این است که زبان ادبی کردهای شوروی را تبدیل به زبان ادبی کارگران تمامی کردستان بکنند. با این وصف، هر چند کنگره اظهار نظر کرده باشد که زبان

---

۱۱۲. به نظر ما این عقیده‌ای کاملاً خودسرانه است که بگوییم در تحول ملی یک ملت تنها پرولتاریا است که باید نقش برتر را داشته باشد، به ویژه وقتی صحبت از تحول جامعه‌ای چون جامعه کردان مطرح باشد که از نظر اقتصادی بسیار کم تحول یافته محسوب می‌شوند. البته به طوری که خود خواننده نیز حتماً دستگیرش شده است منظور ما در اینجا این نیست که جنبه اجتماعی مسئله کرد را نادیده بگیریم. ما معتقد نیستیم که کردهای شوروی می‌توانند و باید نمونه و سرمشق گروه‌های دیگر این ملت باشند. (مؤلف)

۱۱۳. بنا بر آنچه روند و درباره کردهای سوریه به ما می‌گوید این مسئله درباره ایشان صدق نمی‌کند. (مؤلف)

گُردهای ارمنستان مبنای ایجاد يك زبان ادبی برای گُردهای شوروی قرار بگیرد بلافاصله هم کلیه دلایلی را که تا به حال مانع شده‌اند از اینکه آن زبان نقش اول را در ساختار ادبیات گُردهای شوروی بازی کند برمی‌شمارد، بدین شرح:

۱. اینکه بسیاری از نشریات ادبی گُردی چاپ شده در ارمنستان برای توده‌های وسیع کارگران گُرد نامفهوم است (۱۱۴) ناشی از این امر است که دست اندرکاران چاپ و نشر آن آثار مایه ادبی کافی ندارند و اطلاعاتشان در زبان گُردی زیاد نیست.
  ۲. بر اثر این امر، اغلب می‌بینیم اصطلاحاتی در زبان وارد کرده‌اند که آشکارا ناموفقند و آنها را بدون در نظر گرفتن جنبه بین‌المللی تحول زبان گُردی در اتحاد جماهیر شوروی ساخته‌اند.
  ۳. املائی بکار رفته در نوشته‌ها درست نیست و نقصهایی در الفبا به چشم می‌خورد؛ و همه این عیبه‌ها ناشی از این است که دستور زبان گُردی در اتحاد شوروی هنوز چنانکه باید خوب تدوین نشده است.
  ۴. در نزد بعضی از مؤلفان گرایش آشکار به پیروی از شعاری دیده می‌شود که به آن نام «اصلاح» می‌دهند، و آن شعار این است: «چنان بنویس که از زبان مردم می‌شنوی» و حال آنکه چنین شیوه‌ای مدت‌ها است در زمینه زبان‌شناسی شوروی محکوم شده است.
  ۵. گرایش دیگری که کمتر از اولی خطرناک نیست این است که بعضیها می‌گویند زبان گُردهای ارمنستان در وضع فعلی برای گُردهای شوروی زبان ادبی بی‌نقص و تمام عیاری است. این گرایش در بعضی از محافل روشنفکران بورژوازی گُرد دیده می‌شود و
- 
۱۱۴. تا آن اندازه که بعضی نوشته‌های کمونیستی ترجمه شده به زبان گُردی باید همراه با واژه‌نامه‌ای باشد که اصطلاحات و لغات را معنی کند و توضیحات بیشتری درباره آنها بدهد، و تازه خود آن توضیحات هم مطلب را مفهوم‌تر نمی‌کنند.

ناشی از طرز فکر هندواروپایی شناسان (۱۱۵) در مورد شکلهای زبان مثلاً «خالصترین»، «خوب ماندهترین» و غیره می باشد.

با در نظر گرفتن همه این ملاحظات کنگره آرزوهای صریح زیر را بیان داشت:

۱. مرتب کردن کار در مورد اصطلاحات و واژه سازی، بر طبق اصول مورد قبول در این زمینه برای زبانهای اتحاد جماهیر شوروی، یعنی با شروع از بین المللی کردن زبان و به موازات آن، استفاده از همه امکانات خلق لغات که زبان مورد نظر واجد آن امکانات است.

۲. لزوم اینکه در کنار پرداختن به اصطلاحات و واژه های بین المللی و شوروی ویژگیهای محلی زبان کُردی مناطقی نیز که از نظر وضع اقتصادی و موقعیت سرزمین دور افتاده اند در نظر گرفته شود، و این خود موجب شود که در حین تألیف و تدوین کتابهای ابتدایی کُردی و کتابهای مخصوص توده های وسیع مردم آزادی زبانی بیشتری داده شود (مشروط بر اینکه از آن انتشارات فقط در محدوده منطقه مورد نظر استفاده بشود).

۳. تهیه و تدوین هر چه سریعتر يك دستور زبان علمی و عملی برای زبان ادبی کُردی اتحاد جماهیر شوروی.

کنگره تصمیم گرفت که گزارش «هیئت» تعیین شده برای این کار به کنگره دوم کردشناسی اتحاد جماهیر شوروی عرضه شود.

۴. خودداری از تعویضهای بی ملاحظه الفبا و شیوه املاي فعلی به انتظار آن روز که نتیجه اقدامات هیئت مأمور تدوین دستور زبان در کنگره دوم به بحث و فحص گذاشته شود.

همه این فکرهای راجع به نقش زبان ادبی به عنوان عامل

---

۱۱۵. اشاره به جنبه از مُد افتادگی زبان شناسی غربیها است که در اتحاد شوروی بجای آن «تئوری جدید زبان» پروفوسور مار را گذاشتند (تا حین محکومیتش به وسیله استالین در ۱۹۵۲).



نیرومند جهش فرهنگی در جریان کار کنگره، در قلب همگان علاقه‌ای آشکار به پرداختن به مسایل دیگری نیز که ربطی به مسایل زبان‌شناسی نداشتند برانگیخت. از جمله، گزارش رفیق آ. شامیلوف (که خواننده با او به نام عرب شمو آشنا شده است، رجوع شود به فصل سوم، مستخرجی از کتاب خودش تحت عنوان چوپان کُرد) دربارهٔ ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه کُرد بحث بسیار هیجان‌انگیزی را پیش آورد. دایر بر اثبات اینکه فرهنگ ملی کُرد بر زمینه تاریخی در زمانهای بسیار قدیم هم وجود داشته است (۱۱۶). به پیروی از همین فکر است که باید خواهشهای کنگره از مؤسسه شرقشناسی در فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی دایر به بررسی و چاپ تاریخهای کُرد (شرفنامه) و همچنین از مؤسسه زبان و اندیشه مبنی بر اینکه مؤسسه نامبرده اداره و بررسی مسایل اسلوبی مربوط به تحول زبان ادبی کُردی و چاپ دوره آثار کلاسیک ادبیات کُرد را به عهده بگیرد تفسیر و توجیه شود.

همان‌گونه که من در مورد گروه کُردهای اتحاد جماهیر شوروی خاطر نشان نموده‌ام ما خود را در برابر وضعی اندک عجیب و مغایر با عقیدهٔ عموم می‌بینیم. در واقع هیچ نشانه‌ای حاکی از اینکه این کُردها در نهضت فکری و معنوی هم‌نژادانشان در کشورهای دیگر نقش رهبری داشته باشند در دست نیست. خواننده قطعاً متوجه شده است که دولت شوروی يك نوع خودمختاری فرهنگی به ایشان داده، به طوری که می‌توانند به زبان مادری خود درس بخوانند و کتابهایی به آن زبان منتشر کنند؛ لیکن در این نکته تردید است که منظورش از این اقدام تسهیل در تحول ملی کُردان نیز بوده است. کارهای کنگرهٔ ایروان منظورهایی برخلاف این را به ما نمایان می‌سازد. منظور کنگرهٔ

---

۱۱۶. در این باره رجوع شود به فصلهای مختص به تاریخ و مذهب کُردان در همین کتاب.

مذکور تدوین و تکوین زبان ادبی کردی مشترکی است که زبان همه «کارگران کرد» در سرتاسر خاک کردستان بشود. به عبارت دیگر، این زبان باید در خدمت نفوذ شوروی در مشرق زمین، در بخش کردستان بکار برود. آیا اسم چنین زبانی زبان ادبی کردی است؟ البته. ولی باید پیش از هر چیز از زبان پرولتاریای کرد که در کارخانه‌ها به کار مشغولند، یعنی از زبان کسانی الهام گرفته شده باشد که از محیط سنتی خود و از همه ویژگیهای اصیل آن برکنده شده‌اند. این کرد پرولتر دیگر کرد نیست بلکه فقط اسماً کرد خواهد بود و در توده‌های بی نام و نشان و بی شکل کارگران از همه نژاد که به اجرای طرحهای دولت شوروی مشغولند حل خواهد شد. از طرفی به طور غیر مستقیم مشاهده خواهد شد که کنگره بدون برخورد با واکنشهای شدید و آشکار نتوانسته است این طرز دید خود را به دیگران تحمیل کند. از جمله آن مخالفتها یکی اینکه به حقیقت و اهمیت مقامی اشاره کرده‌اند که شایسته ادبیات عامیانه (فولکلور) و کلاسیک کرد است، ادبیاتی که این ملت در آن ارتعاش جان خود را همنوا با همه درکهای که از شرافت و مردانگی و وفاداری نسبت به رئیس قبیله و علاقه به سرزمین زادگاه خود و غیره دارد حس می‌کند. بدین گونه چنین به نظر می‌رسد که بررسی عینی مسئله ادبیات در بین کردهای کشور شوروی به دو نتیجه منتهی می‌شود: از یک طرف نمی‌شود منکر نتایج حاصله از بیداری فکری این گروه اقلیت شد که دارای سیستم آموزشی خاص خودش شده است، چیزی که در رژیم سابق امری فراموش شده بود؛ و از طرف دیگر صحبت چون و چراهایی درباره ارزش افکاری مطرح است که از طریق همین مدرسه‌ها و همین ادبیات به توده‌های کرد تلقین می‌شود.

بیم آن می‌رود که روزی روشنفکران کرد بارآمده با این طرز فکر ساختگی تماس فکری و زبانشان با هموطنانشان قطع بشود و در

خلاء دست و پا بزنند...

#### ۴. نقش روسیه در گردشناسی.

نکته‌ای که از حقیقت به دور نبوده و ما کتاب خود درباره‌ی کرد و کردستان را با شرح آن به پایان می‌رسانیم این است که روسیه و به ویژه دانش شرقشناسی روس بهترین زمینه را برای انجام مطالعه در گردشناسی به دست می‌دهد. به طوری که مینورسکی به ما خاطر نشان می‌سازد (۱۷) هر چند سیاحان روس در کردستان زیاد نبوده‌اند (آنهایی هم که آمده‌اند بیشترشان کارمند دولت یا افسر بوده‌اند) ولی می‌توان با غرور تمام ادعا کرد که استفاده‌ی علمی از اسناد و مدارک راجع به کردان تقریباً به‌طور در بست در روسیه تمرکز یافته است. فرهنگی تطبیقی همه‌ی زبانها که بنا به اراده‌ی ملکه کاترین بزرگ، توسط آکادمیسین پالاس (۱۸) در ۱۷۸۷ تألیف شد تقریباً نخستین اثر علمی بود که در آن ۲۷۶ واژه‌ی کردی نیز آمده بود. از طرفی چنانکه اغلب در زمینه‌ی دانش پیش می‌آید این رشته‌ی جدید از معلومات و اطلاعات تاریخی متقارناً در محلی دیگر و به نحوی کاملاً جداگانه موضوع تحقیق و تتبع قرار گرفت.

نخستین کتاب دستور زبان کردی به زبان ایتالیایی و در همان سال ۱۷۸۷ در رم منتشر گردید. مؤلف آن کشیشی از مبلغان مذهب کاتولیک به نام موریتزیو گارتزونی (۱۹) بود که هیجده سال از عمر خود را در منطقه‌ی متروک عمادیه گذرانیده بود. می‌توان تصور کرد که در یکصد و پنجاه سال پیش مشکلات زندگی در قلب کردستان چقدر زیاد بوده و این پدر مقدس گارتزونی با چه محرومیت‌هایی مواجه شده است، و لذا این شخص با توجه به دورانی که در آن کار می‌کرد و با

۱۱۷. کتاب کردها در روسیه، چاپ ۱۹۱۵ پطروگراد.

در نظر گرفتن ارزش کارش حَقاً باید او را «پدر کردشناسی» نامید. شرح مراحل بعدی تحقیق دربارهٔ زبان و ادبیات کردی تنها ممکن است برای متخصصان امر جالب باشد، لیکن بیجا نخواهد بود در اینجا به چند مورد خاص که پیشرفت اطلاعات ما مرهون آنها است اشاره کنیم.

از همان آغاز قرن هیجدهم هِرْبِلو^(۱۲۰) از وجود تاریخی دربارهٔ عشایر کُرد آگاه گردید که زندگی شهرستانی دوران درهم و آشفته‌ای را روشن می‌کرد. سیاحان انگلیسی با تحمل زحمات فراوان چند نسخه‌ای از آن را برای خود تهیه کردند، لیکن بهترین نسخهٔ آن به دست گروه‌های روسی افتاد؛ از جمله، در ۱۸۲۸، به هنگام جنگ روسیه با ایران، ژنرال سوشِتِلِن^(۱۲۱) شهر اردبیل را تسخیر کرد و کتابخانهٔ معروف صفویه موجود در آن شهر را به عنوان غرامت جنگی به سن پترزبورگ فرستاد. در میان کتابهای آن کتابخانه نسخه‌ای هم از کتاب شرفنامه بود که خود مؤلف در سال ۱۵۹۹ در آن تجدید نظر کرده و آن را به امضای خود موشح نموده بود. دانشمندان روسی فوراً پی به ارزش و اهمیت آن دست‌نوشته بردند. نخست آکادمیسین ولیامینوف ترموف^(۱۲۲) متن اصلی فارسی آن را به چاپ رسانید و سپس آکادمیسین ف. شارمو^(۱۲۳) از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۵ ترجمه‌ای از آن را به زبان فرانسه در چهار جلد به دست داد که تقریباً همهٔ عمر خود را روی آن گذاشت.

به هنگام جنگ کریمه عده‌ای کُرد هم در میان اسرای ترک بودند که ایشان را به حاکم‌نشین اسْمولِنْسْک^(۱۲۴) آورده بودند. فرهنگستان علوم فوراً آقای لِرْک^(۱۲۵) را پیش ایشان فرستاد، و او نخستین کسی

120. Herbelot

122. Veliaminov Zermov

124. Smolensk

121. Souchtelen

123. F. Charmoy

125. P. Lerch

بود که منتهایی از کتب کُردی همراه با نقد به چاپ رسانید  
(۱۸۵۶-۱۸۵۸)

پره‌تزیڻ (۱۷۲۶) و دیتل (۱۷۲۷)، دو تن از استادان دانشگاه روس که در حدود سالهای ۴۰ قرن اخیر مأمور بودند مطالعاتی در مشرق بعمل آورند به تحقیق دربارهٔ زبان کُردی و کردان نیز پرداختند، لیکن ما بیشتر مرهون تحقیقات دو قونسول روس به نامهای آ. شودزکو (۱۷۲۸) و یابا (۱۷۲۹) هستیم. اولی که از روح کنجکاوی عجیبی دربارهٔ همه چیز برخوردار بود بسیار سفر کرد. در پاریس با یک کُرد باسواد آشنا شد و سپس کتابی به زبان فرانسه تألیف کرد منتشر در روزنامهٔ وقایع روزانهٔ آسیایی (۱۸۵۷) که تحقیقی دربارهٔ لهجهٔ کُردی سلیمانیه بود (شرقی). و اما آ. یابا قونسول روس، از ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۶ در ارضروم سکونت گزید و در آنجا به لهجهٔ کُردی مغرب علاقه‌مند شد. عده‌ای از کُردان باسواد را به دور خود جمع کرد و به کمک ایشان مجموعه‌ای منتخب از شعرای کلاسیک کُرد و یک فرهنگ کُردی به فرانسه و یک کتاب مکالمهٔ فرانسه - کُردی و بالاخره یک فرهنگ بزرگ فرانسه - کُردی - روسی تدوین کرد. از این چهار اثر تنها دو تای اول به وسیلهٔ فرهنگستان علوم به چاپ رسید و دو اثر دیگر که ارزش عملی بیشتری داشتند مفقود قلمداد شدند، لیکن، از حسن تصادف، بعدها مینورسکی موفق شد ردّ آن آثار را پیدا کند، و در سال ۱۹۱۳ ورثهٔ آقای یابا همهٔ اوراق نوشتهٔ پدر بزرگشان را در اختیار او گذاشتند. مینورسکی به سخن خود می‌افزاید که برای چاپ آن آثار از هیچ کوششی مضایقه نخواهد کرد.

سرانجام در حدود سالهای هفتاد قرن نوزدهم، پروفیسور اِگِیازاروف (۱۲۰) به مطالعهٔ کردهای روسیه ساکن حاکم‌نشین

126. Berezine

127. Dittel

← 128. A. Chodzko

129. A. Jaba

ایروان پرداخت. او از دوران کودکی با زبان ایشان آشنا بود و بدین گونه توانست بسیار چیزهای مفید و جالب را بیاموزد و یادداشت کند.

شرکتی که روسیه در مطالعات راجع به کردن کرده بود در خارجه ارزنده شناخته شد، به طوری که کارهای تحقیقی دانشمندان آلمانی نظیر یوستی (۱۴۱) و پریم (۱۴۲) و سوسین (۱۴۳) و سپس منتهای گردآوری شده به وسیله ماکاس (۱۴۴) دانشمند اتریشی به فرهنگستان علوم روسیه سپرده شد تا او آنها را زیر نظر خود به چاپ برساند، و کار به جایی رسید که همه آثار خوب و نخبه درباره کردن در سن پترزبورگ انتشار یافت.

با این حال باید خاطر نشان شود که قسمت خاورشناسی دولت آلمان نیز برای مقابله با تقدّم روسها در زمینه کُردشناسی به تلاش و تقلاً پرداخت، و به همین منظور بود که دانشمند آلمانی، اوسکارمان (۱۴۵) به خرج خود ویلهلم دوم، امپراتور، در آغاز قرن حاضر سفری چهار ساله به ایران و ترکیه کرد و تقریباً همه اوقات خود را در این سفر صرف مطالعه درباره آثار کُردی کرد.

و بالاخره متذکر شویم که از زمان جنگ بزرگ بیعد، و حتی در آغاز آن (چون دستور زبان کُردی، تألیف سوون (۱۴۶) در ۱۹۱۳ منتشر شد) تعدادی اثر به زبان انگلیسی درباره کردن منتشر گردید که مؤلفان آنها عبارتند از: یاردین، فوسوم، درایور و غیره (۱۴۷).

در روسیه پیش از انقلاب آقای اوربلی (۱۴۸) ظاهراً می خواست

130. Eghiazarov

131. Justi

132. Prym

133. Socin

134. Makas

135. Oskar Mann

136. Soane

۱۳۷. ادموندز که مدتها در بغداد اقامت داشت اکنون در دانشگاه لندن کُردی درس

می دهد.

138. Orbely

در مطالعات راجع به کردن متخصص شود، و او که محافظ و مباشر موزه ارمیتاژ (۱۳۹۱) است ضمن پرداختن به کارهای دیگر از کار تحقیقی خودش هم دست برنمی‌دارد. بعلاوه، پروفیسور نیکلا مار و همه شاگردان مکتبش، از جمله ویلچفسکی، مرحله تازه‌ای را در کُردشناسی مشخص نموده‌اند (۱۴۰۰).

---

139. Ermitage

۱۴۰. اضافه می‌کنم که در فرانسه، از سال ۱۹۴۵، یک دوره آزاد برای تحصیل زبان کُردی در مدرسه «زبانهای زنده خاور زمین» دایر شده که ابتدا روزه لسکو در آن تدریس می‌کرد و پس از او کامران علی بیگ بدر خان به این کار پرداخت. مرکزی هم برای تحصیل زبان کُردی تازه در بغداد باز شده است که زیر نظر «باشگاه پیشرو کرد» به مدیریت آقای محمود بابان، که از خاندان کهنسال و شاهزاده کردهای بابان است اداره می‌شود. دوره‌های تدریس زبان کُردی دایر و کنفرانسهایی درباره تمدن و زبان کُردی به وسیله آقای توفیق وهبی وزیر سابق و مورخ و زبان‌شناس بسیار مشهور داده خواهد شد (مجله خاور، بیروت، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۵۵).

و بالاخره متذکر شوم که در دانشگاه لنینگراد، از ۱۹۳۱ بیعد، یک دوره تحصیلات کُردی وابسته به کرسی زبان‌شناسی (فیلولوژی) ایرانی به مدیریت ای. ای. تزوکیرمان، I. I. Zuckerman و کانات کوردویف Kanat Kourdoiev و آدو جانگویف Ado Djangoiev و غیره دایر شده است (رجوع شود به مجموعه «زبانهای ایرانی» به روسی، شماره ۲، مورخ ۱۹۵۰، که قسمت عمده آن به تحقیقات بسیار جالب درباره کردن اختصاص یافته و یکی از آنها درباره بعضی مسایل ترکیب صدا (فونتیک) در زبان کُردی، نوشته پروفیسور ب. و میلر B.V. Miller ایران‌شناس مسکوی است).



## ضمائم

### ضمیمه شماره ۱ به فصل پنجم

من در مقام قونسولی خود تا آنجا که ممکن بود می‌کوشیدم با میانجیگری بین کردها و فرماندهی نظامی روس از بار درد و رنج ایشان بکاهم، و نیز با تألیف و انتشار جزوه کوچکی حاوی مکالمات روزمره کردی - روسی و با توزیع یکسان مدد معاش بین پناهندگان کرد و مسیحی به ایجاد حسن تفاهم فیما بین تسهیل بخشم. پس از ترك ارومیه در ماه آوریل ۱۹۱۸، وقتی به تهران رسیدم شرحی درباره فقر و نابسامانی این ملت نجیب که قربانی جنگ شده بود به امریکاییان نوشتم و اینک جوانهایی را که در این باب دریافت کرده‌ام در اینجا می‌آورم.

### از سفارت ایالات متحده امریکا

به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۱۸

به آقای و. نیکیتین نایب  
قونسول روس در ارومیه - تهران

آقای محترم،

مفتخراً وصول نامه محبت‌آمیز آن جناب را که به همراه آن مقاله‌ای درباره «سرنوشت کردان» ارسال فرموده بودید اعلام می‌دارم. مقاله با علاقه

کامل خوانده شد و نسخه‌ای از آن به کمیسیون رفع شکایات ایران و امریکا تسلیم گردید. ضمناً چند نسخه اضافی را نیز برای دولت متبوع خود به واشتگتن فرستادم.

بانو مینورسکی در ترجمه آن شرحها برای ما کمال لطف مبذول فرموده‌اند و من از جنابعالی خواهش می‌کنم مراتب سپاس مرا به ایشان ابلاغ فرمایید.

بار دیگر با عرض تشکر خواهشمند است احترامات فایقه مرا بپذیرید  
جان ل. کالدول

از کمیسیون رفع شکایات ایران و امریکا  
(تحت نظارت کمیته امریکایی برای رفع شکایات در خاور نزدیک)  
شماره ۱۳، تهران ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸

به و. نیکیتین نایب  
قونسول روس در ارومیه - تهران

آقای عزیز

محترماً وصول نامه مورخ هفتم ماه جاری آن جناب راجع به کردان را  
اعلام و تصدیق می‌دهد که مسلماً توجه کافی به این موضوع خواهد شد.  
با عرض احترام، هاری پرات جادسُن، رئیس  
دانشگاه شیکاگو و مدیر کمیسیون رفع شکایات ایران و امریکا. (۱)

ضمیمه شماره ۲ به فصل دهم

مستخرج از گزارش کمیسیون تحقیق مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۵  
راجع به مسئله موصل.

گزارش می‌گوید: «تنها کردها و عربها به صورت توده‌های فشرده در

سرزمینهای وسیعی ساکنند، و تنها این دو جمعیت هستند که با تقسیم و توزیع خود در منطقه می‌توانند مبنای ترسیم يك خط جدایی بین نژادها را بوجود آورند. این خط در امتداد شط دجله تا محل التقای رودخانه زاب کوچک پیش می‌رود - خطی که موصل را از همان دم دروازه‌هایش از سرزمین حاصلخیز و پرجمعیت خود جدا می‌سازد - و سپس در جنوب رودخانه زاب کوچک جاده اصلی کرکوک - کفری را دنبال می‌کند».

لیکن بلافاصله اضافه می‌نماید: «همه جمعیت‌های دیگر به صورت پراکنده زندگی می‌کنند.

»نه مرزهای سیاسی سرزمین مورد اختلاف از سمت ایران یا سوریه و نه مرزهای فعلی آن یا مرزهای مورد ادعای ترکیه و عراق خطوطی نیستند که نژادها را از هم جدا کرده باشند.

«چنانچه می‌بایست بطور جداگانه از استدلال بر مبنای نژادشناسی نتیجه‌گیری بکنیم به اینجا می‌رسیدیم که يك دولت مستقل گرد تشکیل یابد، زیرا کردان (در ولایت موصل)  $\frac{5}{8}$  سکنه آنجا را تشکیل داده‌اند؛ و هر گاه سابقاً چنین راه حلی در نظر گرفته می‌شد یزیدیه‌ها که از نژادی بسیار شبیه به کردها هستند (اصلاً یزیدیه‌ها کردند، و نیکیتین.) و ترک‌ها که یکسان نمودنشان با عناصر کرد آسان می‌بود جزو آمار کردها به حساب می‌آمدند، و آنگاه نسبت ساکنان کرد به  $\frac{7}{11}$  مجموع سکنه آنجا می‌رسید.

«اکثریت ملت کرد - بیش از ۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر از کل تقریبی ۳,۰۰۰,۰۰۰ نفر (رجوع شود به فصل اول، و نیکیتین.) - در ترکیه ساکنند؛ ۷۰۰,۰۰۰ نفر در ایران و ۵۰۰,۰۰۰ نفر در سرزمین مورد اختلاف. در سوریه (و در اتحاد جماهیر شوروی؟ و نیکیتین.) نیز هستند. در خود عراق نسبت ایشان قابل توجه نیست. در بین کردهای ساکن سرزمین مورد اختلاف آنها که در شمال رودخانه زاب بزرگ ساکنند از نظر لهجه و قرابت نژادی و روابط شخصی و اقتصادی به هم‌نژادان خود در ولایات هکاری و ماردین در ترکیه نزدیکند، و آنها که در جنوب رودخانه زاب کوچک ساکنند به هم‌نژادان خود در ایران؛ و مشکل بتوان يك خط مرزی در سرزمین بین این دو رودخانه رسم کرد.

«مشکلات امر از دید نژادشناسی به شرح زیر است:

الف. شهرهای مسکون به وسیله اکثریتها یا اقلیتهای قابل ملاحظه ترك در قسمت جنوبی سرزمین یعنی در طرف عراق واقعند، و حال آنکه موصل که يك شهر عربی است در مرکز قسمت شمالی واقع است.

ب. این شهر با دیگر ولایات عربی دارای سکنه یکجانشین بجز از طریق سرزمینی که اکثریت عظیم ساکنان آن کرد هستند و جز به وسیله جاده‌ای که نشانه‌های شاخص آن معرف شهرهای ترك و کرد هستند ارتباط ندارد.

ج. مسیحیان پراکنده‌اند لیکن اکثریت عظیم ایشان در شمال موصل سکونت دارند.

د. سرزمینی که ساکنانش بیش از همه جا از کردهای خالص تشکیل شده است، یعنی شرق آن سرزمین، تنها از طریق جاده‌ای با شمال مربوط است که در امتداد شط دجله پیش می‌رود؛ به بخش رواندوز بجز از راه اربل (هولیر)، و به بخش سلیمانیه بجز از طریق کرکوک نمی‌توان رسید.»

نتیجه تحقیق در مرحله اول نشان می‌دهد که در سرزمین مورد اختلاف احساسات ملی به نفع عراق، بجز در نزد بخشی از اعراب که آموزش و تربیت خاصی دیده‌اند، وجود ندارد، و تازه آن احساسات هم در واقع نوعی تعصبات عربی با خطوطی از میهن‌پرستی افراطی و اغلب با نفرت از بیگانگان توأم است. در میان کردان وجدان ملی و شعور زاینده‌ای مشاهده می‌شود که خالص کُردی است نه عراقی. این حالت در جنوب دامنه وسیعتری دارد و هر چه به سمت شمال بروند تقلیل می‌یابد تا در مناطق دشت موصل و در کوههای عقره از بین می‌رود^(۱). همین وجدان و شعور ملی در نزد ترکهای ولایت (موصل) نیز نسبتاً دامنه‌دار است.

«فقدان احساسات ملی عراقی توجیه کننده تعداد زیادی اظهاریه‌های شرطی است که ما به آنها اشاره کرده‌ایم. عربهایی که بسیار هم ملی هستند می‌گویند که ترکیه را بر عراقی که تحت قیمومت بریتانیا باشد ترجیح

---

۱. هماهنگی با این عقیده مشکل است. در مناطقی که کُردهای این سرزمین به صورت توده‌های فشرده زندگی می‌کنند خودشان را کُرد احساس می‌کنند نه چیز دیگر. تمامی تاریخ این مسئله را ثابت کرده است. حداکثر آنکه این احساس در بخشهایی که ساکنانش مخلوط هستند شدت کمتری دارد. (مؤلف)

می‌دهند. عده زیادی از کله‌گنده‌های مسیحی، برعکس، اظهار می‌دارند که به يك دولت ترك کمتر اعتماد خواهند کرد تا به يك حکومت عراقی که تحت نظارت اروپائیان باشد. در میان یزیدیه‌ها نیز به همین عقاید بر می‌خوریم. کردهای سلیمانیه خواهان يك خودمختاری محلی نَسَباً وسیعاً با معاضدت مشاوران بریتانیایی هستند. اظهاریه‌های به نفع عراق روپهم رفته در اکثر اظهارکنندگان ملهم از ملاحظات منافع شخصی یا جمعی بود نه از احساسات مشترك میهن‌پرستی.

«بر فرض هم بتوان تصدیق کرد که احساسات به نفع عراق چندان داغ نیست باز مسلم است که اظهارات دولت ترکیه دایر بر اینکه اکثریت قاطع سکنه موصل مایل به بازگشت به ترکیه هستند درست نیست. کردها از نظر عقیده با هم متفاوتند؛ گروه کردهای سلیمانیه و مناطق مجاور آن که خواستار يك خودمختاری در چهارچوب دولت عراق هستند تقریباً نیمی از همه کردهای ساکن ولایت را تشکیل می‌دهند. حتی در میان ترکان نیز می‌توان کسانی را یافت که هوادار بغداد هستند. بنا بر این ملیت و زبان، برخلاف ادعای دولت بریتانیا همیشه دلیل مسلم گرایشها نیستند^(۲). بسیاری از عربها، به ویژه از طبقات پایین، هوادار دولت ترکیه هستند و گاهی این احساسات خود را با بیانات مؤثری ادا می‌کنند.

«يك نکته مسلم دیگر: به استثنای منطقه کردنشین سلیمانیه هیچ منطقه دیگر شامل چند ناحیه هم‌مرز را نمی‌توان یافت که بتوان در آن عقیده‌ای کم‌وبیش همگانی به نفع یکی از طرفین (یعنی ترکیه و عراق) پیدا کرد. «این نتیجه‌گیریهای نهایی هر چه هم گنگ باشند بجز اینکه مؤید ضعف نظریه ترك‌خواهی برای مجموع ولایت باشند مفهوم دیگری ندارند، و در عین حال برتری نظریه بریتانیا در مورد بخشها و نژادها را نیز تأیید نمی‌کنند.»

۲. رجوع شود به فصل یکم و آنچه من درباره نژاد و زبان و ارزش نسبی آنها در آن فصل گفته‌ام؛ و همچنین به فصل هشتم درباره ملت و دولت. (مؤلف)

### ضمیمه شماره ۳ به فصل دهم

نامه شیخ محمود به رئیس شورای جامعه ملل.  
پاریس، ۲۱ مارس ۱۹۳۱.

جناب آقای رئیس،

افتخار دارم مراتب شکوه و شکایت ملتی را به عرض آن جناب برسانم که خود آن حضرت او را تحت قیمومت و حمایت خود گرفته بودید، و گفته اند آنکه قیم است حامی نیز هست. این ملت ملت کرد است که من بسیار مفتخرم یکی از افراد آن بشمار می‌روم و اکنون در قسمت جنوبی میهن بزرگ کرد که به عراق ملحق شده ساکن است.

من وظیفه خود می‌دانم توجه آن جناب را به این نکته جلب کنم که سرزمین کردستان منضم به عراق به هیچ وجه مانند بین‌النهرین به تصرف هیچکدام از نیروهای دول متحد یا متفق در نیامده بود. کردها به ابتکار شخص خود در ۱۹۱۸ اسلحه به دست گرفتند و نیروهای ترک را ناگزیر ساختند که سرزمینشان را تخلیه کنند، اعلام استقلال کردند و دولتی تشکیل دادند که اداره کشور را به نام «دولت کردستان جنوبی» بدست گرفت. در آن زمان عراق دچار هرج و مرج شده بود و قوای متحدین و متفقین هنوز با هم در آنجا جنگ می‌کردند. از بخت بد ما کردها سرزمینمان بعداً به عراق ملحق شد و اروپا که ادعا می‌کرد برای دفاع از حق و عدالت اسلحه بدست گرفته است در برابر این ظلم فاحش ساکت ماند، ظلمی که آینده و سرنوشت ملتی را اگر نه رسماً ولی عملاً دارای حکومت شده بود به سرنوشت ملت دیگری پیوند داده است که نژاد و آداب و سنن و تاریخ و زبان و عادات و رسوم و قیافه‌شان با هم متفاوت است. باز جای شکرش باقی بود که این ظلم فاحش با وعده‌ای که جامعه ملل درباره اعطای خودمختاری تام و تمام به کردستان جنوبی داده بود تا اندازه‌ای تخفیف پیدا کرده بود.

لیکن با اینکه از آن زمان تا به حال سالها از پی هم گذشته است نه تنها به این وعده وفا نشده بلکه برعکس، زندگی ما، زنان و کودکان ما و پدران ما هر ریز در معرض آتش بمبها و هواپیماهای بمب‌افکن و مسلسلها

هستند، به جرم اینکه ما همچنان ابا داریم از اینکه عرب بشویم و همچنان چشم براه ایفای تعهداتی هستیم که نسبت به ما کرده‌اند.

دولت عربی عراق در بمباران کردن شهر سلیمانیه - پایتخت کردستان جنوبی - تردیدی به خود راه نداده و کردهای آنجا را کشته است به جرم اینکه از شرکت در انتخاباتی سرپیچیده‌اند که همان دولت می‌خواسته است برای تصویب قراردادی انجام بدهد که همه حقوق حقه کردها را انکار می‌کند و کاخ امیدها و آرزوهای ایشان برای آینده را فرو می‌ریزد. ما معتقدیم که این بمبها و این تیر مسلسلها که بر سر و تن قربانیان کرد ساکن کردستان جنوبی ریخته می‌شود در واقع حمله‌ای هم هست که به آبرو و حیثیت جامعه ملل می‌کنند، زیرا کردها تحت قیمومت آن جامعه یعنی تحت حمایت او هستند. اگر نیروهای دولت عربی عراق متکی به هوایماها و به سپاهیان دولت انگلیس نمی‌بودند که جامعه ملل قیمومت این سرزمینها را به او واگذاشته است تا آنها را به نام جامعه اداره کند تکرار تاریخ و حمله به بغداد و اشغال آن برای کردها از کارهای روزمره و سهل و آسان می‌بود. ما آماده‌ایم و همیشه هم آماده خواهیم بود که از وطنمان در برابر اعراب دفاع کنیم، لیکن چون نمی‌خواهیم با دولت انگلیس که به نام آن جامعه محترم اقدام می‌کند درگیری مسلحانه پیدا کنیم ترجیح می‌دهیم به خود آن جامعه شکایت بیاوریم و خواهان اجرای حق و عدالت بشویم.

مسلماً با خواست اینکه میهن ما به عراق عرب ملحق بشود و با تلاش در راضی کردن ما به قبول این الحاق به زور اسلحه، به هیچ وجه صلح و امنیت که مطلوب آن جامعه محترم است در این بخش از دنیا تأمین نخواهد شد. تا وقتی که سرنوشت میهن کرد به دست فرزندان سرپرده نشود و تا زمانی که يك دولت کرد اداره قسمت کردنشین این منطقه را به دست نگیرد نمی‌توان به تأمین صلح و امنیت در آنجا امیدوار بود. کردها که سابقه تاریخی چند هزار ساله دارند و در ادوار پی‌درپی تاریخ همواره دانسته و توانسته‌اند از حیات و میهن و تاریخ و تأسیسات ملی خود دفاع کنند اکنون تصمیم گرفته‌اند در دفاع مسلحانه از خود و شرافت خود تا آخرین نفر بمیرند ولی سر به بندگی عربهای عراق نسپارند.

ما کردها می‌خواهیم با همه توده‌ها و همه ملت‌ها دوست باشیم و نسبت به



هیچ ملتی کینه در دل نداریم، لیکن نمی‌توانیم در برابر چنین ظلمی بی‌تفاوت بمانیم که استقلالی را که حتی به بعضی از توده‌های بدوی افریقایی نظیر لیبیا داده‌اند از ملت ما که توانسته است با شرافت و شجاعت و غرایز قهرمانی و هوش و فراست خود مقام شامخی در تاریخ ملتها بدست بیاورد دریغ بدانند؛ به ویژه که از چندی پیش دولت عربی عراق به پشتگرمی دولت انگلیس و با دچار شدن به بیماری تعصب افراطی نژادی می‌کوشد تا از راه توسل به خونین‌ترین اقدامات جنگی مقاومت ما را در هم بشکند.

صدها کرد که بدون اسلحه و بدون داشتن کوچکترین قصد تجاوز، تنها در پی این بوده‌اند که عقاید سیاسی خود را بیان کنند بیرحمانه با مسلسل و بمب درو شده‌اند، و امروز اگر گردان سلاح بدست گرفته‌اند گناه از همان تجاوزهای خونین و دور از عدل و نصفت است.

خون و آتش برای دیگرگون کردن واقعیت‌های تاریخی و برای تبدیل صدها هزار کرد نظیر صلاح‌الدین و کریمخان زند به عرب همواره ناتوان بوده‌اند و خواهند بود. ملت من و خود من به هیچ وجه شورش‌ی یا متعصب مذهبی و تشنه خونریزی نیستیم و اگر اسلحه به دست گرفته‌ایم تنها به این جهت است که ما را وادار کرده و به این کار مجبور و محکوم نموده‌اند.

ما خواهان تسلط بر هیچ ملت و هیچ مملکتی نیستیم و نمی‌خواهیم آقا و ارباب کسی باشیم، ولی این را هم نمی‌پذیریم که دیگران بر ما مسلط باشند و یا بجز خودمان ارباب و آقا با لاسری داشته باشیم؛ و این خود آرمان و ایده‌آلی است که چندین هزار انسان به هنگام جنگ اخیر جان خود را در راه آن فدا کرده‌اند. علاوه بر این، حقی هم هست که خود جامعه ملل در همین روزهای اخیر آن را برای ما شناخته و بر آن صحه گذاشته است.

اجازه بدهید مؤکداً به آن جناب خاطر نشان کنم که این حالت انقلابی که سوء نیت زمامداران عراق برانگیخته است پایان نخواهد یافت مگر وقتی که همه حقوق حقه گردان به رسمیت شناخته شود و مراعات گردد.

چیزی که ما خواستار آنیم شناسایی استقلال میهنمان یعنی «دولت مستقل کردستان جنوبی» تحت نظارت مستقیم جامعه ملل و قطع و محو هرگونه وابستگی ما به دولت عربی عراق است. و تازه معاهده جدید منعقد بین انگلستان و عراق که به قیمومت دولت انگلیس بر عراق خاتمه می‌دهد

نشان‌دهنده این واقعیت است که راه حل پیشنهادی ما کاملاً منطقی و اجتناب‌ناپذیر است.

جامعه ملل به ملاحظه ماهیت وقایع هم که شده باید به تصمیم خود که در ۱۹۲۵ اتخاذ کرده بود بازگردد.

با تقدیم احترامات فایقه،  
از طرف ساکنان کردستان جنوبی، شیخ محمود.

### ضمیمه شماره ۴ به فصل دهم

نامه‌ای درباره اقلیتهای کرد  
(به مدیر روزنامه تایمز) از طرف مؤلف این کتاب^(۱)

آقای محترم،

شماره مورخ شانزدهم ماه جون آن روزنامه حاوی شرحی از طرف مخبر خودتان در اسلامبول بود تحت عنوان «گردهایی که به امر آموزش و پرورش معترضند - شورش که به وسیله نیروهای ارتش سرکوب شد»، و ضمن آن گفته شده بود که آشوبهای جدید بر پا شده در میان کردهای «درسیم» ناشی از مخالفتی بوده که اهالی محل با اجرای آموزش اجباری و سایر اصلاحات از خود نشان داده‌اند، و این آشوبها به وسیله نیروهای ارتش و ژاندارمری، طی عملیاتی که به ویژه يك بانوی هوانورد هنرنماییهای درخشانی از خود نشان داده، سرکوب شده است.

من اجازه می‌خواهم به عنوان کسی که اطلاعاتی درباره کردان و زبان و تاریخ ایشان دارد به عرض برسانم که این اخبار تأسف‌انگیز تا چه اندازه متأثرم کرده است. گردهایی که در آن منطقه ساکنند از لحاظ نژاد و زبان و مذهب و لباس و ساختار اجتماعی با همسایگان ترك خود تفاوت کلی دارند. در این دعوایی که در «درسیم» پیش آمده است ما به گواهی تازه‌ای از

۱. نامه به زبان انگلیسی است و در کتاب هم به زبان انگلیسی آمده است. (مترجم)

دلآوری کردن بر تثبیت و تحکیم شخصیت خویش به عنوان يك اقلیت نژادی برمی‌خوریم. این خطا است اگر تصور کنیم کردها با تعلیم و تربیت مخالفند. آنچه ایشان در برابرش ایستادگی می‌کنند این است که نگذارند به ترك تبدیلشان کنند. زبان مادری برای کردن تنها زبانی است که می‌تواند پیشرفت و تحول فرد کرد را به طرزی طبیعی و هماهنگ تأمین کند و بر علاقه صمیمانه او به کشوری که به عنوان شهروند آن وظیفه‌ای برعهده دارد بیفزاید.

حقوق اقلیتهای کرد در جاهای دیگر شناخته شده و بنا به توصیه جامعه ملل، در حین حل و فصل مسئله موصل، کردها در عراق، در سه ولایت اربل و کرکوک و سلیمانیه، از خودمختاری فرهنگی کاملی برخوردارند، به طوری که می‌توانند بی‌آنکه هیچگونه لطمه‌ای به ترکیب دولتی بزنند که خود از اتباع وفادار آن بشمار می‌آیند زبان مادری و آداب و سنن اجدادی خود را رواج بدهند. عین همین قضیه درباره کردهای ارمنستان شوروی نیز صادق است و دولت شوروی در مورد ایشان سیاست حفظ حقوق اقلیتها را اجرا می‌کند. تا وقتی که اجرای این اصول جوانمردانه تعمیم پیدا نکرده است ما با کمال تأسف شاهد این درگیریهای رقت‌بار مابین «مغزهای متفکر دولت» و خواسته‌های اقلیتها، که امروزه مشکل بتوان حقوق حقه آنان را انکار کرد، خواهیم بود.

و. نیکیتین، قونسول سابق روسیه در ایران،

۲۹، کوچه ژرژساند، پاریس، شانزدهم.

منتشر در روزنامه تایمز، مورخ ۲۲ جولای ۱۹۳۷

### ضمیمه شماره ۵ به فصل دهم

نامه مؤلف به مدیر روزنامه لوتان (زمان)

(که منتشر نشده است)

به تاریخ اول سپتامبر ۱۹۳۷

آقای مدیر،

من در روزنامه لوتان le Temps مورخ ۱۸ اوت، مقاله‌ای خواندم تحت

عنوان «ترکیه در برابر مسئله کرد» که ضمن آنکه اطلاعات دقیقی درباره واقعه «درسیم» به من داد با درک کلی خود از اصل قضیه و با برخی جزئیات عمیقاً مرا متأثر کرد. من کردها را می‌شناسم و با زبان و تاریخ ایشان آشنایی دارم، و به گمانم امروزه نتوان جنبه کاملاً مسلم اقلیت بودن ایشان را با نتایج قاطعی که در مورد حقوق انسانها متضمن است انکار کرد. این نکته در عراق رسماً مورد قبول واقع شده و در آنجا بنا به توصیه‌های جامعه ملل در ۱۹۲۶ کردها از نوعی خودمختاری فرهنگی و اداری برخوردارند. در ارمنستان شوروی نیز وضع بر همین منوال است. بالاخره باید قبول کرد که نوعی فعالیت ادبی در زبان کردی وجود دارد و از فعالیتی بارورتر در این زمینه تنها مقتضیات نامساعد سیاسی جلوگیری می‌کند. زبان کردی به هیچ وجه لهجه‌ای مشتق از زبان فارسی با «پیرایه‌هایی از واژه‌های ارمنی و کلدانی و ترکی و عربی» نیست، بلکه زبانی است ایرانی، با همان عنوان و اصالت زبان فارسی و افغانی و غیره، که فقط در مرحله لهجه‌ای باقی مانده و هنوز گفتار ادبی مشترکی برای خود بوجود نیاورده است. و تازه این هیچ به آن معنی نیست که از آثار ادبی کردی، به ویژه از آثار شعری آن محروم مانده باشیم، آثاری که منتشر می‌شوند و موضوع تحقیق و تتبع خاصی قرار می‌گیرند و با اصالت و ظرافت احساساتی که در آنها بیان شده است و نیز با ناب بودن زبان و شور و هیجان غنایی خود سخت در آدم اثر می‌کنند. برای کسانی که بخواهند اطلاعاتی در این باره بدست بیاورند مسئله بقدری محرز و مسلم است که نابجا است اگر در اینجا بحث و جدلی در این زمینه راه بیندازیم. من فرضیه تورانی بودن اصل و مبداء کردن را نیز به سکوت برگذار می‌کنم، زیرا این فرضیه در زمینه خاورشناسی اساسی ندارد و قابل تأیید نیست. بنا بر این، کردها هر چند هنوز به صورت عشایر باقی مانده‌اند و دولتی از خود ندارند بلکه بین دولتهای مختلف تقسیم شده‌اند ولی بطور قطع يك اقلیت ملی هستند. هیچکس نمی‌تواند این مسئله را انکار کند و بنا بر این چگونه می‌توان از خود پرسید: «آیا کسی حق دارد از ملیت (ناسیونالیسم) کرد حرف بزند؟» و مگر خود نویسنده مقاله وقتی به شورشهای عظیم سالهای ۱۸۳۴ و ۱۸۸۰ و ۱۹۲۴-۱۹۲۶ و ۱۹۳۰- اشاره می‌کند به کرات وجود احساسات پرشور ملی کرد را ثابت نمی‌کند؟ منظور از این شورشها تنها ارضای چند

فقره جاه طلبیهای خان خانی کهنه و از اعتبار افتاده نیست بلکه حکایت از يك شعور ملی بسیار مسجل می کند. هیچکس به اسکاتلندیها از اینکه نام ملت به خود داده اند اعتراضی ندارد، هر چند ساختار اجتماعی و تاریخی ایشان بر مبنای قبایل استوار است. عین این حکم درباره کردن صادق است. این خود يك مسئله تحول تدریجی به سود مقتضیات تاریخی است لیکن دلیل توجیه سیاست قتل عام و اعدام و تبعید که در مورد این اقلیت اجرا می شود نیست، آن هم اقلیتی که برای دفاع از هستی خود و برای جلب توجه دنیا به سرنوشت خود وسیله ای بجز اسلحه و شجاعت ذاتی خویش ندارد. این بسی غم انگیز و تأسف آور است که از قلم يك روزنامه نگار چنین جمله ای بر صفحه کاغذ بیاید: «مسئله کرد بیشتر يك مسئله انتظامی است!» اگر چنین نظری را بپذیریم همه پیشرفتهایی که حقوق بین الملل پیدا کرده است به یکباره از میان خواهد رفت و دیگر هیچ حق پامال شده انسانی این امکان را نخواهد داشت که به پیشگاه وجدان قضایی دنیای متمدن عارض شود. نه، مسئله کرد تنها يك مسئله ساده انتظامی نیست بلکه مسئله شناسایی حداقل حقوق اجتماعی برای يك اقلیت نژادی و زبانی و اجتماعی است که تنها اعطای همان حقوق می تواند تحول و پیشرفت عادی و طبیعی او را تأمین نماید. شاید معاهده سیه‌ورژ Sèvrè از نظر سیاسی بدجوری تعبیر شده و در نتیجه قابل اجرا نبوده باشد. ما هیچ قصد نداریم در اینجا تاریخ دیپلماسی دوران پس از جنگ آسیای صغیر را بازسازی کنیم، لیکن آن معاهده ضمن شناسایی اصل وجود يك کردستان خودمختار بر پیشرفت اصول اخلاقی بین المللی صحه گذاشته بود، و حال آنکه معاهده لوزان متأسفانه آن موضوع را در نظر نگرفته و مسلماً از نظر پیشرفت و تحول حقوق بین الملل معاهده عقب مانده ای است.

از طول کلام معذرت می خواهم و خواهشمندم احترامات فایقه مرا

بپذیرید.

و. نیکیتین، قونسول سابق،

عضو افتخاری آکادمی سیاسی بین المللی

و عضو انجمن آسیایی پاریس

## ضمیمه شماره ۶ به فصل دوازدهم

### فهرست مدارس قرآنی (علوم قدیمه) در شهرها و آبادیهای کردستان

الف) در ترکیه.

۱. در شهر اربل (هولیر): مدرسه ملا ابوبکر افندی.
۲. در حومه اربل: مدرسه «بهارکی» Beharki، ملا طه خوشناوی.
۳. در قریه خازه Khaza: (بخش اربل): مدرسه ملا احمد.
۴. در میان عشیرت دزه بی Dzei (بخش اربل): مدرسه ملا محمد امین،  
دافع معروف اجنه با ورد و دعا.
۵. در شهر کوی سنجاق: مدرسه ملا عبدالله.
۶. در قریه بیتواته Betwata (بخش کوی سنجاق): مدرسه ملا محمود  
افندی.

۷. در شهر رواندوز: مدرسه ملا اسعد افندی.
۸. در قریه هته Haté (بخش رواندوز): مدرسه ملا عبدالفتاح.
۹. در شهر کرکوک:
  ۱. مدرسه ملا عبدالوهاب.
  ۲. مدرسه ملا محمود مزنوی Meznevi.
  ۳. مدرسه ملا عبدالمجید افندی.
۱۰. در شهر سلیمانیه: مدرسه ملا شیخ سعید سلیمانی.
۱۱. در شهر عقره: مدرسه ملا حبیب الله افندی.
۱۲. در میان عشیرت سورچی، (محال عقره): مدرسه «شیخ بحیل» ملا

رسول.

۱۳. در قریه شوشه (همان محال): مدرسه ملا سلیمان افندی.
۱۴. در شهر عمادیه: مدرسه معروف به «خانه مفتی»، ملا محمود افندی.
۱۵. در قریه بامری Bameri (بخش عمادیه): مدرسه ملا محمد سعید.
۱۶. در شهر مایی Mai (از توابع عمادیه):
  ۱. مدرسه ملا شیخ محمد طاهر.
  ۲. مدرسه ملا شیخ طه.

۱۷. در قریه اتروش Atrouch (از توابع دهوك): مدرسه ملا عبدالهادی.
۱۸. در شهر دهوك (مجال دهوك): مدرسه ملا عبدالجبار.
۱۹. در شهر بریفكان Berifkan (از توابع دهوك): مدرسه ملا شیخ محمد فاضل.
۲۰. در شهر پروژکی (از توابع دهوك): مدرسه ملا شیخ محمد.
۲۱. در شهر نهری (از توابع شمیدینان):
۱. مدرسه حاجی ملا احمد.
  ۲. مدرسه ملا عمر.
  ۳. مدرسه ملا سعید (معلم کردی من).
۲۲. در قریه بیسكان Biskan (ناحیه گردی، از توابع شمیدینان): مدرسه ملا محمد قاسم.
۲۳. در میان عشایر هرکی و دوسکانی Douskani و میزوری Mizouri در حال حاضر مدرسه‌ای وجود ندارد، لیکن در قدیم مدرسه قریه بکول Bêkol شهرت داشته است.
۲۴. در شهرک دیزه Diza (مجال گیاور): مدرسه ملا طاهر افندی.
۲۵. در قریه هیرواتا Hirwata (از توابع گیاور): مدرسه ملا محمد.
۲۶. در قریه بارزان Barzan: مدرسه ملا احمد افندی.
۲۷. در قریه لکتان Laktan (مجال زیبار): مدرسه ملا پیره.
۲۸. در شهر جولامرگ: «مدرسه میدان»، از ملا یاسین افندی.
۲۹. در شهر باشقلا (باشقلعه):
۱. «مدرسه شیخان» از شیخ طه و شیخ حکیم.
  ۲. «مدرسه مفتی» از ملا عثمان افندی.
  ۳۰. در قریه رسولانی (بخش باشقلا): مدرسه ملا علاءالدین.
  ۳۱. در قریه ارواس Arwas (از توابع نوردیز): مدرسه ملا معصوم افندی.
۳۲. در شهر وان:
۱. مدرسه کسرویه، از ملا محمد سعید مشهور (مشهور به فضل و دانش).
  ۲. مدرسه مسجد اسکندریه، از ملا سعید هناری.



۳. مدرسه دیر تکیه خورخور، از ملا درویش.  
۳۳. در شهر بتلیس: مدرسه ملا امین افندی (که همه احادیث را از بر دارد).

۳۴. در قریه خیزان Khizan: مدرسه ملا عبدالله افندی.  
۳۵. در قریه طاقی Taghi (از توابع موش): مدرسه ملا فتح الله افندی.  
۳۶. در شهر جزیره (از توابع موش): مدرسه ملا فتح الله افندی.  
۳۷. در شهر سیرت Seert: مدرسه ملا حلیل و ملا حسن اوغلی.  
ب) در ایران.

۳۸. در قریه بیاره (اورامان): مدرسه ملا عبدالقادر.  
۳۹. در شهر سنه (سنندج) (اردلان) «مدرسه دارالاحسان»: از ملا عبدالله دیشه‌ای.

۴۰. در شهر ساوجبلاغ (مهاباد):

۱. «مدرسه قضات»، از حاجی ملا حسن و ملا وسیم.

۲. «مدرسه مسجد سور».

۳. «مدرسه مسجد رستم بیگ»، از ملا حسین.

۴. «مدرسه مسجد عباس آقا»، از ملا سعید افندی.

۵. «مدرسه مسجد بازار»، از ملا حسین ترجانی.

۴۱. در شهر اشنو (اشنویه):

۱. «مدرسه مسجد کرخوران»، از کاکه ملا.

۲. «مدرسه مسجد خلیفه زهدی»، از ملا محمد گوئی Guéi.

علاوه بر اینها، به سعی و همت خوانین عشیرت رززا مدارسی در آبادیهای نامبرده زیر، از توابع اشنویه دایر شده است: نلوس، Nalos، ده شمس، سنگان، شیخان، صوفیان، جلدیان، و باز در قسمت جنوبی تر، در بخش لاهیجان، در دهات خلدن، سلوه Selveh، زیوکان Zevkan، بسوه، سرکانی و شیناوا.

۴۲. در قریه گوران آوا (در میان ایل منگور): مدرسه ملا عبدالله.

۴۳. در قریه ستیرلان (در میان ایل منگور): مدرسه ملا رسول.

۴۴. در شهر خانقین: مدرسه ملا...

این فهرست که برای من توسط ملا سعید تنظیم شده، و چنانکه دیدیم

خود او در یکی از آن مدارس تدریس می‌کرده است (شماره ۲۱/۳)، مجموعاً نمودار پنجاه مدرسه علوم قدیمه برای تمامی سرزمین کردستان است؛ و با توجه به اینکه احتمالاً ممکن است مدارس از قلم افتاده باشد می‌توانیم فرض کنیم که این رقم جمعاً ۷۵ مدرسه برای جمعیتی حداقل معادل سه میلیون کُرد است که به هر ۴۰,۰۰۰ نفر یک مدرسه می‌رسد.

از آن وقت بعد، در فاصله زمانی تقریباً یک ربع قرن، بسیاری از چیزها در کردستان تغییر کرده، لیکن مسلماً این تغییرات به سود و صرفه این شبکه مدارس قدیمه نبوده است. فهرستی که در بالا به نظر رسید تنها شامل مدارس موجود در خاک عثمانی و ایران بود، لیکن نظر خواننده را به این نکته جلب می‌کنیم که محله‌های مندرج در شماره‌های ۱ تا ۲۰ در حال حاضر جزو خاک عراق هستند و از شماره ۲۱ تا ۳۷ در خاک ترکیه واقعند. از طرفی حدس زده می‌شود که عرفی کردن تحصیلات در کشور ترکیه، در رژیم کمال آتاتورک این کانونهای محقر تحصیلات قدیمه را که کردها دایر کرده بودند از بین برده است. برعکس، در عراق، این مدارس دینی باید توانسته باشند خود را حفظ کنند، به ویژه که آموزش به زبان کُردی برای کردان در آنجا آزاد است و بعلاوه مدارس به سبک جدید هم زیاد دایر شده است. در ایران نیز می‌توان حدس زد که بر تعداد آن مدارس افزوده شده باشد لیکن آموزش باید به زبان فارسی باشد.

اسنادی که بعد از تألیف کتاب به دستم رسیده است.

بیروت، ۳۰ مارس ۱۹۴۵

به جناب آقای رئیس هیئت نمایندگی اعزامی به کنفرانس  
سانفرانسیسکو.

بدون هیچ‌گونه پیشداوری درباره مسایلی که در کنفرانس

سائفرانسیسکو مورد بررسی قرار خواهد گرفت حدس می‌زنیم که آن کنفرانس نخستین گردهمایی برای آغاز کنفرانس صلح خواهد بود.

من به نام اتحادیهٔ کردان مفتخرأ به ضمیمهٔ این نامه شرحی را که بیانگر مسئلهٔ کرد است تقدیم می‌دارم. استقرار و ثبات صلح جهان و یا لاقلاً صلح خاورمیانه بی آنکه راه حلی برای این مسئله پیدا شود تأمین نخواهد گردید، مسئله‌ای مربوط به سرنوشت ۹ میلیون انسانی که در سرزمینی به مساحت ۵۰۰ هزار کیلومتر مربع ساکنند، و این سرزمین از دریای سیاه تا خلیج فارس کشیده شده و بدو نیز معاهدهٔ سه‌وَر استقلال آن را به رسمیت شناخته بود. از آنجا که تمامی سرزمین کردان در تصرف دولتهای بیگانه قرار دارد و بدین جهت اعزام هیئتی از طرف ایشان به کنفرانس میسر نگردید من از آن جناب استدعا دارم از نفوذ هیئت نمایندگی خود و دولت خود برای تأمین منظوره‌های زیر استفاده فرمایید:

۱. کاری بکنید که کنفرانس اصل شناسایی حقوق ملت‌هایی را که هنوز استقلال خود را بدست نیاورده‌اند بپذیرد، به طوری که آنان بتوانند خواسته‌های خود را به مجامع بین‌المللی عرضه کنند. بدیهی است پذیرش این اصل باید همراه با تضمین جلوگیری از آزارها و سرکوبیهایی باشد که ممکن است دولتهای حاکم بر اتباعی که بخواهند از این حق استفاده کنند در مورد ایشان معمول دارند.

۲. به کنفرانس بقبولانید که تشکیل يك جلسهٔ کامل برای بحث دربارهٔ مسئلهٔ کردان را در دستور کار روز قرار بدهد.

۳. طرح يك کمیسیون بین‌المللی را که مأمور مطالعه در جزئیات مسئلهٔ کردان و پیدا کردن راه حلی برای آن باشد پیشنهاد فرمایید و یا از آن جانبداری کنید. گزارش چنان کمیسیونی ممکن است مبنای راه حلی قرار بگیرد که کنفرانس صلح بخواهد برای مسئلهٔ کرد عرضه کند.

مستدعی است احترامات فایقهٔ مرا بپذیرید.

یادداشت دربارهٔ کردستان

معاهدهٔ سه‌وَو که در سال ۱۹۲۰ با حضور هیئتی از نمایندگان کرد

منعقد شده است در مواد ۶۲-۶۴، فصل سوم، خلق يك کردستان مستقل را پيش بينی می کند.

بر اثر کودتای کمال آتاتورك، آن مقررات هیچگاه به مرحله اجرا در نیامد. در ۱۹۲۳ موافقتهای لوزان مقررات امضاء شده در سیهوز را لغو کردند؛ و فقط دولت ترکیه متعهد شد که از زندگی و آزادی همه ساکنان سرزمین خویش بدون در نظر گرفتن مقام و موقعیت اجتماعی و ملیت و زبان و نژاد و مذهب آنان حمایت و حراست کامل بعمل آورد.

پیش از جنگ جهانی اول، سرزمینهای کُردنشین بین عثمانی و ایران تقسیم شده بود و يك جامعه بسیار کوچک کُرد نیز در روسیه وجود داشت. کنفرانس صلح و معاهدات مختلف منعقد با ترکیه و ایران و عراق که به کشورهای مختلف خاورمیانه امکان دادند دولتهای کم و بیش مستقلی تشکیل بدهند، برعکس، برای کردان منجر به تجزیه و تفرقه بیشتری گردید.

سرزمین بهم پیوسته‌ای که از دریای سیاه تا خلیج فارس کشیده شده و مسکن يك ملت همخون و هم‌نژاد به تعداد ۹ میلیون نفر است به شرح زیر تجزیه و تقسیم شده است:

کشور	مساحت کل به کیلومتر مربع	مساحت اراضی کُردنشین به کیلومتر مربع و نسبت درصد آن	جمعیت کل	جمعیت کرد و نسبت درصد آن
ترکیه	۷۶۰,۰۰۰	۲۲۰,۰۰۰ (۲۹٪)	۱۶,۲۰۰,۰۰۰	۴,۰۰۰,۰۰۰ (۲۵٪)
ایران	۱,۶۰۰,۰۰۰	۱۹۰,۰۰۰ (۱۲٪)	۱۵,۰۰۰,۰۰۰	۳,۵۰۰,۰۰۰ (۲۳٪)
عراق	۳۰۰,۰۰۰	۱۰۵,۰۰۰ (۲۹٪)	۳,۵۰۰,۰۰۰	۱,۰۰۰,۰۰۰ (۲۸٪)

بنا بر این به طور متوسط ۱۹٪ از کل مساحت سرزمینها و ۲۴٪ از کل سکنه سه کشور از بزرگترین کشورهای خاورمیانه کُردنشین و کُرد هستند. سوریه از يك طرف و اتحاد جماهیر شوروی نیز از طرف دیگر در مناطقی هم مرز خود با کردستان ترکیه به ترتیب ۲۵۰,۰۰۰ نفر و ۱۶۰,۰۰۰ نفر کرد در خاک خویش دارند، و این خود مساحت کل سرزمین کُردنشین را

به ۵۳۰,۰۰۰ کیلومتر مربع با سکنه‌ای در حدود ۹ میلیون می‌رساند. در اینجا سخن بر سر توده‌ای همخون و هم‌نژاد یعنی کردان است که تفاوتی آشکار با همسایگان خود دارند، زیرا از لحاظ نژاد و زبان به گروه نژادهای هندواروپایی تعلق دارند. همه تلاشهایی که دولتهای ذینفع برای تحمیل زبان خود به ایشان کرده‌اند بی‌نتیجه مانده است. در میان توده‌های ساکن خاورمیانه که بر اثر اختلافات نژادی به تقسیمات زیادی منقسم شده‌اند، مانند تورانیها و سامیها و ایرانیها و حامیها، و از ملیتهای ترک و تاجیک و عراقی و ایرانی و سوری و لبنانی و ارمنی و یهودی و یونانی، و متکلم به زبانهای ترکی و عربی و فارسی، و متدین به مذاهب سنی و شیعه و اسماعیلی و علوی و دروز و ارتدوکس و مارونی، و با آداب و رسوم چادرنشینی و یکجانشینی، به ملتی بر می‌خوریم قویاً متحد که بر اراده استقلال ملی خود شدیداً تأکید دارد.

پس از جنگ اول جهانی، در دوران قیمومتها، کردان نیز مانند سایر ملت‌های خاورمیانه می‌پذیرفتند که در لوای رژیم مشابهِ به سوی استقلال رهبری شوند. لیکن در آن دم که بعضی ملتها دارای راهنمایان فرانسوی و انگلیسی و روسی بودند که امنیت ایشان را تضمین می‌کردند، گسترش مؤسسات سیاسی و اجتماعی ایشان را رهبری می‌نمودند، در کنار زبان مادری خودشان یک زبان جهانی نیز به ایشان می‌آموختند، و بدین وسیله به آنان امکان می‌دادند که به تمدنهای جهانی دسترسی پیدا کنند، تا بر اثر این تماس سطح فرهنگ و تمدنشان بالا برود، کردها تقریباً به تمامی به ترکیه و عراق و ایران تسلیم شده بودند و این دولتها می‌کوشیدند تا با تبعید افراد و مباران و قتل‌عام، آنان را جسماً از بین ببرند و یا با محو ملیت ایشان و وادار کردنشان به تحلیل رفتن در خود معنأ هم نابودشان سازند.

برای هر يك از این دولتها که کردستان را بین خود تقسیم کرده‌اند سرزمین کرد که جزو خاک او شده است به منزله نوعی مستعمره او به حساب می‌آید و همیشه بیم دارد از اینکه آن مستعمره را از او جدا کنند. همیشه سعی می‌کنند از این سرزمین حداکثر مالیات و سرباز بگیرند، بی آنکه در مقابل آن به همان اندازه اقدامات سازندگی و اصلاحی برای ایشان بعمل آورند. همه صنایع محلی به نفع صنایع سرزمینهای مسکون توسط توده‌های اکثریت از بین

رفته است. همینکه دولتی از این دولتها خود را قوی حس کند اقدام به تحلیل بردن اجباری این اقلیت سرکش و تسلیم‌ناپذیر در خود می‌کند.

آیا تضمین حقوق ملی کردها بدون تغییر صورت‌بندی سیاسی خاورمیانه امکان‌پذیر است؟ برای تأمین حمایت از این حقوق باید در هر يك از آن کشورها نظارتی از طرف دولتهای بزرگ متفق برقرار کرد، و این نظارت چندان پیگیر و جدی باشد که استقلال آن کشورها را به صورت خیالی درآورد.

آیا برای ساده کردن مسئله می‌توان کردها را به یکی از دولتهای خاورمیانه ملحق نمود؟ ترکیه که قویترین ایشان است نتوانسته است آنان را در خود حل کند؛ و اگر کردستان را به هر يك از کشورهای خاورمیانه ملحق کنیم از آن کشوری ساخته‌ایم که اکثریت در آنجا با کردان خواهد بود.

در طول بیست و پنج سال اخیر طومار قربانیان کردستان به طرز غم‌انگیزی دراز شده است، و این خود ممکن است بسیار عجیب و مغایر با عقل و منطق به نظر برسد که در عصری چنین روشن و درخشان کردها متحمل خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین سرکوبیها و شکنجه‌های تاریخ خود شده باشند. مع‌هذا این مغایرت فقط ظاهری است، چه، در هیچ دوره‌ای مبارزات ملی به این اندازه حاد و شدید نبوده است. نظیر این واقعه به هنگام اشغال اروپا به وسیله آلمانها دیده شده، و در دنیایی که درس شناسایی حقوق ملتها به مردم می‌داد، پس از انعقاد معاهده سیه‌وز که شعور ملی کردان را زنده کرده بود ترکها و ایرانیها برای حل مسئله کرد راه دیگری بجز محو این ملت نیافتند.

در صدر رشته درازی از خطاکاریها و اجحافها، خیانتی که چینیان و حبشیان قربانی آن شدند نخستین حلقه زنجیری بود که به اشتعال نایره جنگ جهانی منتهی گردید، دنیای فردا نمی‌تواند اجازه بدهد که کانونهای ظلم و زور و آزار و شکنجه در هیچ جا وجود داشته باشد.

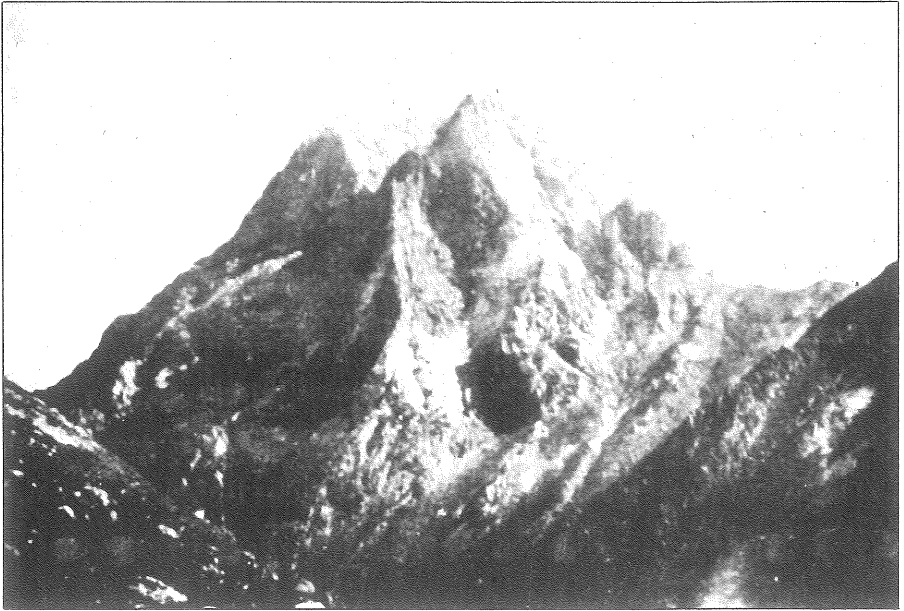
سیاست آزادیخواهانه و توأم با فهم و درک بریتانیا و آداب و سنن دموکراتیک ایالات متحده آمریکا و عشق به آزادی که خمیر مایه سرتاسر تاریخ فرانسه است و حضور اتحاد جماهیر شوروی در صحنه که هوادار استقلال ملی توده‌ها است، در مذاکرات بین‌المللی - که عامل عظیم و تازه‌ای است - تضمینهایی هستند که با ایجاد يك کردستان متحد و آزاد و مستقل

مسئله کُرد را به طور قطع علّ و فصل خواهند کرد(۱).

پایان



<https://t.me/kurdistanbooks>



کوه تله‌کو در اورامار

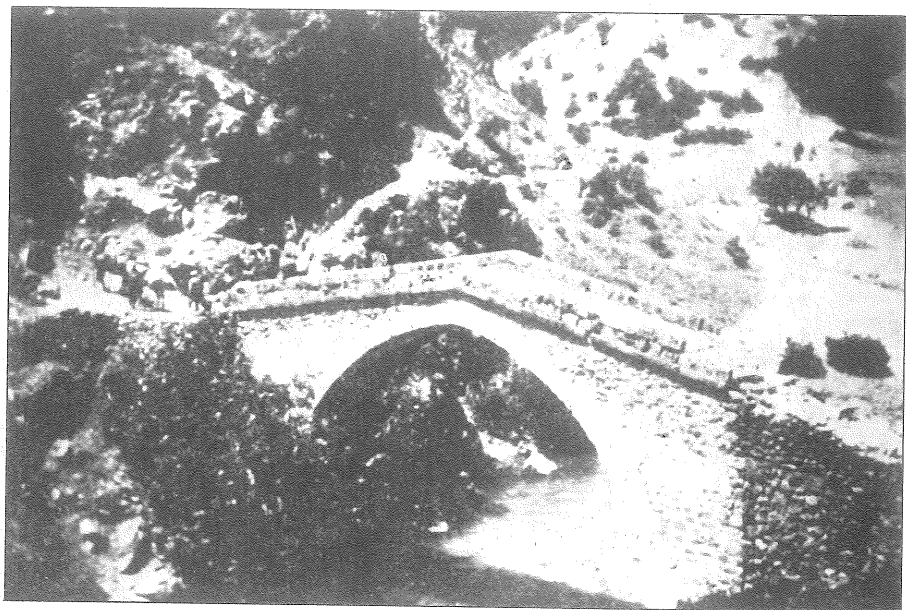
کریم‌خان هرکی و سوارانش





کردهای شمدينان

پل گردی در شمدينان







دو تن از  
مالکان نسطوری

سیدحسین حُزنی مُکریانی  
بر پشت بام خانه‌اش در  
رواندوز





سليمان خان منصور الممالك  
زرزا و پسرش



سيد حسين خزني مكرياني





امیر جلالت بدرخان مؤسس  
انجمن استقلال «خوین»



شیخ محمود برزنجی  
سلطان کردستان عراق

اسمعیل آقا سمیتکو و پسرش



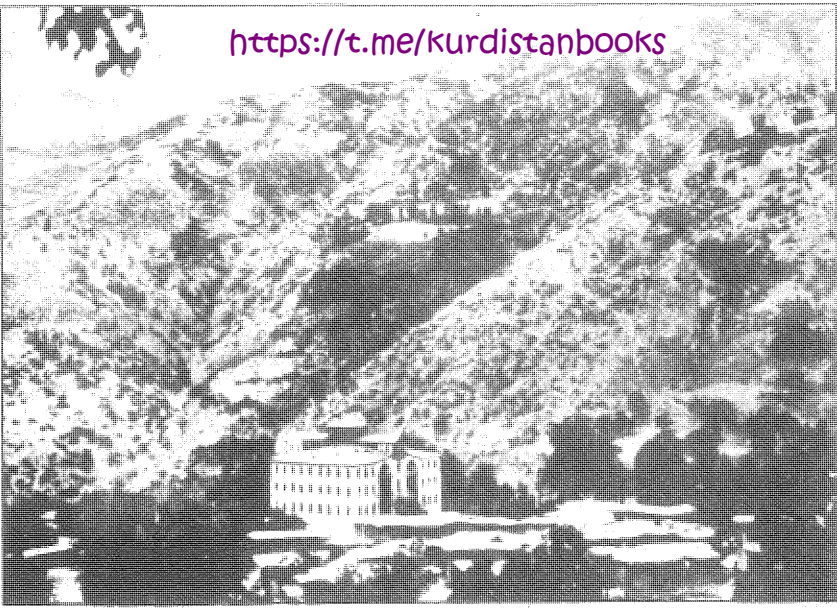




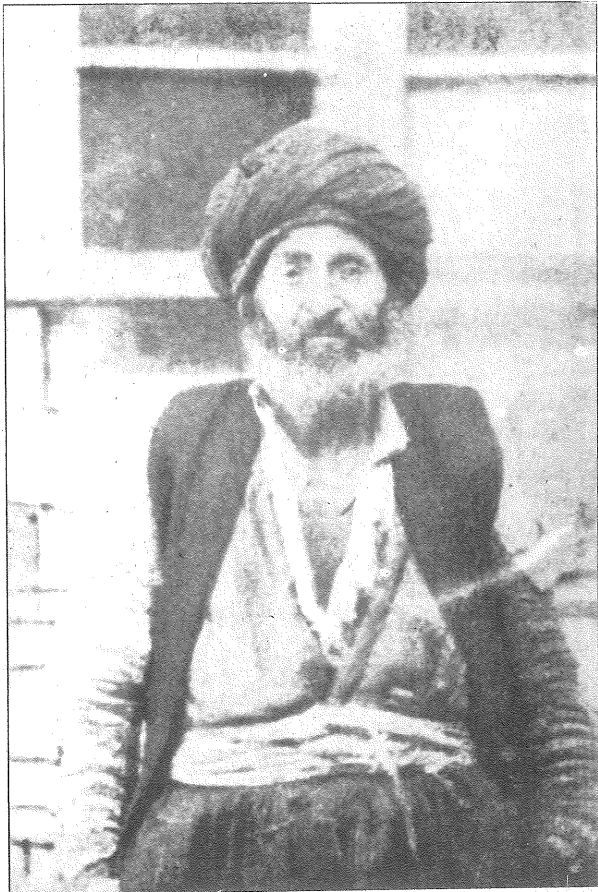
بچه‌های کرد



نمونه يك گدای کرد



قصر شیخ در نه‌ری  
واقع در شم‌دینان



نمونه یک روحانی کرد

صورت ترجمه‌های محمد قاضی به ترتیب تاریخ

ردیف	نام کتاب	نام مؤلف	تاریخ چاپ اول	تاریخ آخرین چاپ
۱	سناریوی دن کیشوت	—	۱۳۱۶	—
۲	کلود ولگرد	ویکتور هوگو - فرانسوی	۱۳۱۹	چاپ هشتم ۱۳۶۳
۳	زارابا عشق چوپان	نوشته خود مترجم	۱۳۱۹	—
۴	سپید دندان	جک لندن - آمریکایی	۱۳۲۲	چاپ دهم ۱۳۵۶
۵	جزیرهٔ ینگونن‌ها	آنا تول فرانس - فرانسوی	۱۳۲۳	چاپ ششم ۱۳۵۶
۶	نظری به طبیعت و اسرار آن	پروفیسور لئون برتن فرانسوی	۱۳۲۳	چاپ دوم ۱۳۴۳
۷	شاهزاده و گدا	مارک تواین - آمریکایی	۱۳۲۳	چاپ هشتم ۱۳۶۲
۸	در آغوش خانواده	هکتور مالو - فرانسوی	۱۳۲۳	چاپ چهارم ۱۳۵۸
۹	شازده کوچولو	سنت اگزوپری - فرانسوی	۱۳۲۳	چاپ دهم ۱۳۶۱
۱۰	ساده دل	ولتر فرانسوی	۱۳۲۴	چاپ پنجم ۱۳۶۳
۱۱	آخرین روز يك محکوم	ویکتور هوگو - فرانسوی	۱۳۲۴	چاپ ششم ۱۳۶۳
۱۲	دورهٔ کامل دن کیشوت	سروانتس - اسپانیایی	۱۳۲۵	چاپ چهارم ۱۳۶۱
۱۳	تاریکترین زندان	ایوان اولبراخت - چکوسلوواکی	۱۳۲۷	چاپ چهارم ۱۳۶۱
۱۴	نيه توچکا	داستایوسکی - روس	۱۳۴۰	چاپ سوم ۱۳۵۴
۱۵	مادام بوواری	گوستاو فلوبر - فرانسوی	۱۳۴۱	چاپ چهارم ۱۳۶۳
۱۶	مهاتما گاندی	رومن رولان - فرانسوی	۱۳۴۲	چاپ پنجم ۱۳۵۶
۱۷	دوریت کوچک	چارلز دیکنس - انگلیسی	۱۳۴۲	چاپ سوم ۱۳۶۳
۱۸	طلا	بلزساندرار - فرانسوی	۱۳۴۲	چاپ دوم ۱۳۵۵
۱۹	نان و شراب	ایناتسیو سیلونه - ایتالیایی	۱۳۴۵	چاپ پنجم ۱۳۶۱
۲۰	مادر	پیرلس باک - آمریکایی	۱۳۴۵	چاپ ششم ۱۳۶۳
۲۱	تیلی و چند داستان	گی دوموپاسان - فرانسوی	۱۳۴۵	چاپ سوم ۱۳۵۶
۲۲	دکتر کنوک	ژول رومن - فرانسوی	۱۳۴۵	چاپ چهارم ۱۳۵۵
۲۳	آدمها و خرنجگها	دکتر خوزونه دوکاسترو - برزیلی	۱۳۴۶	چاپ پنجم ۱۳۶۰
۲۴	دربارهٔ مفهوم انجیلها	کری ویمالف - روس	۱۳۴۷	چاپ سوم ۱۳۵۶
۲۵	آزادی یا مرگ	نیکوس کازانتساکیس یونانی	۱۳۴۸	چاپ پنجم ۱۳۶۲
۲۶	ناپلئون	تارله - روس	۱۳۴۹	چاپ سوم ۱۳۵۸
۲۷	مسیح باز مصلوب	نیکوس کازانتساکیس یونانی	۱۳۴۹	چاپ پنجم ۱۳۶۲
۲۸	ایالات نامتحد	ولادیمیر پوزنر فرانسوی لهستانی اصل	۱۳۵۱	چاپ چهارم ۱۳۶۱
۲۹	بردگان سیاه	کایل آنتوت - آمریکایی	۱۳۵۱	چاپ دوم ۱۳۵۷
۳۰	ماجرای يك پیشوای شهید	ایناتسیو سیلونه - ایتالیایی	۱۳۵۲	چاپ دوم ۱۳۵۷
۳۱	سرمایه‌داری امریکا	ماریان دوبوزی - فرانسوی	۱۳۵۲	—
۳۲	ماجراجوی جوان	ژاک سروون - اسپانیایی	۱۳۵۲	چاپ پنجم ۱۳۶۳

تاریخ چاپ اول	تاریخ چاپ آخرین چاپ	نام مؤلف	نام کتاب	ردیف
چاپ ششم ۱۳۶۱	۱۳۵۲	آناماریا ماتوته - اسپانیایی	بولینا جسم و چراغ کوهپایه	۳۳
-	۱۳۵۵	چارلی چاپلین - انگلیسی	داستان کودکی من	۳۴
چاپ دوم ۱۳۵۶	۱۳۵۵	دی براون - امریکایی	فاجعه سرخپوستان امریکا	۳۵
چاپ سوم ۱۳۶۳	۱۳۵۶	هکتور مالو - فرانسوی	با خانمان	۳۶
چاپ سوم ۱۳۶۱	۱۳۵۶	مالا پارتنه - ایتالیایی	قربانی	۳۷
چاپ دوم ۱۳۶۲	۱۳۵۶	آلبرتو واسکز فیگهروا - نیکاراگوئه	سگ کینه‌توز	۳۸
-	۱۳۵۶	مجموعه داستان از نویسندگان مختلف	بی‌ریشه	۳۹
-	۱۳۵۶	روبرمرل - فرانسوی	قلعه مالویل	۴۰
-	۱۳۵۶	مارسل پانیول - فرانسوی	زن نانوا	۴۱
-	۱۳۵۷	نیکوس کازانتساکیس - یونانی	زوربای یونانی	۴۲
چاپ دوم ۱۳۵۸	۱۳۵۷	مارسل یندرگانگ - فرانسوی	بیست کشور امریکای لاتین	۴۳
-	۱۳۵۸	ابراهیم احمد - کرد عراقی	زانی گل	۴۴
-	۱۳۵۸	آندرسن - دانمارکی	پنج قصه از آندرسن	۴۵
-	۱۳۵۹	دانشمندان آکادمی شوروی	کمون پاریس	۴۶
چاپ دوم ۱۳۶۱	۱۳۶۰	جان اشتاین بک - امریکایی	در نبردی مشکوک	۴۷
-	۱۳۶۱	ماکسیم گورکی - روس	مادر	۴۸
-	۱۳۶۱	آ. ولکوف - روس	زمین و زمان	۴۹
-	۱۳۶۱	ماکسیم گورکی - روس	کلیم سامگین	۵۰
-	۱۳۶۲	جرزی کوزینسکی - امریکایی لهستانی اصل	عروج	۵۱
-	۱۳۶۲	ایوان وازوف - بلغاری	در زیر بوغ	۵۲
-	۱۳۶۲	کوستاس تاکنسیس - یونانی	حلقه سوم	۵۳
-	-	واسیلی نیکیتین - روس	کرد و کردستان	۵۴



## فهرست انتشارات نیلوفر

رمانها

- آخرین وسوسه مسیح نوشته نیکوس کازانتزاکیس ترجمه صالح حسینی  
آرش روایت بهرام بیضائی  
آسوموار نوشته امیل زولا ترجمه فرهاد غبرائی  
آخرین نفر نوشته الکساندر فادهیف ترجمه فرهاد غبرائی  
الوداع گل ساری نوشته چنگیز آیماتوف ترجمه حبیب. ف  
برادر کشی نوشته نیکوس کازانتزاکیس ترجمه محمدابراهیم محجوب  
پرهنه‌ها و مرده‌ها (دو جلد) نوشته نورمن می‌لر ترجمه سعید باستانی  
تام جونز نوشته هنری فیلدینگ ترجمه احمد کریمی حکاک  
تربیت اروپائی نوشته رومن گاری ترجمه مهدی غبرائی  
تهوع (زیر چاپ) نوشته ژان پل سارتر ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم  
جزیره نوشته روبرمرل ترجمه فرهاد غبرائی  
خرمن نوشته گالینا نیکولایوا ترجمه خاطره سلطانزاده  
خانواده تیبو (زیر چاپ) نوشته روزه مارتن دوگار ترجمه ابوالحسن نجفی  
دارائی خانواده روگن نوشته امیل زولا ترجمه محمد تقی غیائی  
داستانهای یوکتاپاتاویا نوشته ویلیام فاکنر  
ترجمه علی بهروزی مقدم  
داستان پداگوژیکی (دو جلد) نوشته آ. س. ماکارنکو ترجمه گامایون  
داستان يك انسان واقعی نوشته بوریس پولهوی ترجمه قنبر اف  
در سواوزالا نوشته ولادیمیر آرسنی یف ترجمه مهدی غبرائی  
رنگین کمان نوشته واندئاواسیلوسکا ترجمه قنبر. اف  
زمین نوشته امیل زولا ترجمه محمدتقی غیائی  
سرخ و سیاه (دو جلد) نوشته استاندال ترجمه عبدالله توکل  
سران و سلاطین نوشته تیلور کالدول ترجمه نیره توکلی - هادی امین  
سگ کینه‌توز نوشته آلبرتو واسکز فیگه روا ترجمه محمد قاضی

سهم سگان شکاری (زیر چاپ) نوشته امیل زولا ترجمه محمدتقی غیائی  
شب طولانی تیزدندان نوشته خورخه کاره راه گومز ترجمه بیژن نیک‌بین  
شبح سرگردان (زیر چاپ) نوشته رومن گاری ترجمه ناصر زراعتی  
شکست نوشته امیل زولا ترجمه فرهاد غبرائی  
شهر شیطان زرد نوشته ماکسیم گورکی ترجمه فرهاد غبرائی  
عروج نوشته جرزی کوزینسکی  
ترجمه محمد قاضی - غلامحسین میرزاصالح  
کودکی نیکیتا نوشته آلکسی تولستوی ترجمه مهدی غبرائی  
کولا برونیون نوشته رومن رولان ترجمه فرهاد غبرائی  
گزارش به خاک یونان نوشته نیکوس کازانتزاکیس ترجمه صالح حسینی  
لرد جیم نوشته جوزف کنراد ترجمه صالح حسینی  
لیدی ال نوشته رومن گاری ترجمه مهدی غبرائی  
معجزه در باد و باران نوشته سیمون شوارتزیار ترجمه فرهاد غبرائی  
مزدور نوشته هوارد فاوست ترجمه مهدی غبرائی  
نیرنگهای تاریخ (زیر چاپ) نوشته خورخه کاره راه گومز  
ترجمه بیژن نیک‌بین  
وداع با اسلحه نوشته ارنست همینگ وی ترجمه نجف دریابندری  
۱۹۸۴ نوشته جورج اورول ترجمه صالح حسینی  
یک گل سرخ برای امیلی نوشته ویلیام فاکنر ترجمه نجف دریابندری

## تاریخ

ایرانشناسی در شوروی نوشته ایلیا پالوویچ بطروففسکی  
ترجمه یعقوب آژند  
زنده باد چه گوارا نوشته ژان پل سارتر - رژی دبره و... ترجمه فرهاد فراهانی  
علی (ع) از مجموعه آثار دکتر علی شریعتی شماره ۲۶  
کرد و کردستان نوشته واسیلی نیکیتین ترجمه محمد قاضی  
گذشته چراغ راه آینده است تألیف جامی ویراسته بیژن نیک‌بین  
نگرشی بر تاریخ ایران نوین نوشته جوزف ام. آبتون ترجمه یعقوب آژند



نقش چنار روی گلیم.

<https://t.me/kurdistanshowers>



انتشارات نیلوفر